



باغ ارم شیراز



تاریخ ظهور الحق

جلد سوم

تالیف

جناب میرزا اسدالله فاضل مازندرانی

به اهتمام و باز نویسی

عادل شفیق پور

در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی، زبان دان، خطاط و نویسنده بود. در تاریخ ۱۲۹۸ هجری قمری (۱۸۸۰ میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش به شمار رفت. در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ ادبیات فارسی و عربی و منطق تبحر یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از اُحباب طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهی، از جمله لوح مبارک بشارت مؤمن و مؤقن به امر اعزّ ابهی گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی رهبر شیعیان آن زمان گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید، و لکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران، هندوستان، مصر، امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب حضرت عبدالبهاء مأمور تبلیغ در امریکا گشتند و حتی هیکل مبارک عباى خود را به ایشان عنایت فرمودند تا به نیابه از طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و موفق گشت، ایشان را « **مبلغ کامل** ^۱ » نامیدند. حضرت عبدالبهاء ایشان را در عرصه دانش و حکمت نیز « **تألی ابوالفضائل** ^۲ » خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و تاریخ امربدیع سرآمد دانشمندان بهائی معاصر زمان خود بودند. از آثار مطبوع و مهم جناب فاضل: تاریخ ظهورالحق، اسرارالآثارخصوصی، امر وخلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهائی در ایران و آمریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرمشهر به سال ۱۹۵۷ میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان در گلستان جاوید شهر اهواز است.

کتاب ظهورالحق بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانی در نه مجلد تألیف یافته است. مجلّات اول، دوم و سوم را به تاریخ عهد اعلیٰ اختصاص دادند. جلد سوم این کتاب در طهران انتشار یافت، و لکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این کتاب در حدود سال ۱۹۴۰-۱۹۴۲ به طبع

^۱ - حضرت عبدالبهاء ارواحناالرمسه - الاطهرالفدا در لوحی مورخ دیسمبر ۱۹۱۹ به افتخار خانم [همسر] جناب فاضل چنین میفرمایند: "... شکر کن خدا را که حضرت فاضل **مبلغ کامل** است و موفق به خدمت جمال مبارک است. جز نشر نفحات ارزوئی ندارد و به غیر از ترتیل آیات بینات مقصدی نخواهد درختی در گلشن امکان غرس نموده که شاخ رحمانی به کاخ ملاعلی رساند ... (امرو خلق جلد ۱- صفحه م ۱۶)

^۲ - لوح حضرت عبدالبهاء به اعزاز ایادی امرالله جناب ری ویلهلم (Roy Wilhelm) مندرج در نشریه (Star of the West) نجم باختر مجلد یازدهم، ۱۹۲۱-۱۹۲۲ میلادی - صفحه ۲۵۷.

رسیده است.³ جلد سوم که متمم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محلّ و موقعیت اماکن متبرکه که امر در عهد اعلیٰ است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمّه تاریخیه است. اما جلد اوّل و دوّم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُچ- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن به صورت Pdf فایل در **H-Baha'i** به وسیله این جانب [عادل شفیع پور] به زیور طبع آراسته گشته است.

مجلدات چهارم، پنجم و ششم را به تاریخ عهد ابهی تخصیص دادند. مجلدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است. جلد چهارم در سال ۲۰۱۱ میلادی در آلمان به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. اما جلد پنجم و ششم که تاکنون به زیور طبع آراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها به صورت الکترونیکی در اُچ- بهائی مطبوع گشت. که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن به صورت Pdf فایل در **H-Baha'i** به وسیله این جانب [عادل شفیع پور] به زیور طبع آراسته گشته است.

مجلدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالهء و حوادث زمان میثاق است که اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن در **H-Baha'i** به وسیله این جانب [عادل شفیع پور] به زیور طبع آراسته گشته است. مجلد هشتم در مورد حیات قدماء و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالهء است که در دو قسمت اوّل و دوّم در سال ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران به طبع رسیده است.

مجلد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولی امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه ۱۰۰ بدیع ترقیم و نگارش یافت. اکنون یک نسخه خطی و نسخه تایی آن در **H-Baha'i** به وسیله این جانب [عادل شفیع پور] به زیور طبع آراسته گشته است. و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهائی به اتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولی امرالله در ابلاغیه مورّخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلدات تاریخ ظهورالحقّ خطاب به جناب فاضل میفرمایند: «ایهاالفاضل الجلیل الشّهم النّییل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود. ملا اعلیٰ و

³ - استخراج از لوح مبارک مورخه ۸ شهرالرحمة ۱۰۰ بدیع مطابق 1 جولای 1943 میلادی خطاب به محفل روحانی ملی ایران فرمودند: بنویس، طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که مباشرت به آن نمودند جائز. مابقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع، زیرا مخالف اوامر حکومت است. (صفحه ۴۷۸ از مجموعه توابع مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل ملی ایران) و هم چنین در سخن ناشر چاپ جدید جلد سوم آمده است عبارت (م = 284- ط) به این معنا می باشد م = مطبعه، 284 = آزرندگان (جناب رحمت الله ازردگان) و ط = طهران. در مجله پیام بهائی شماره ۲۴۵ طبع این کتاب را در حدود سالهای ۱۳۱۹-۱۳۲۰ هجری شمسی مطابق سالهای 1940-1942 ثبت نموده است.

سكان فردوس ابهى^۱ تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دائماً لیلاً و نهاراً از حضرت خقی اللطاف متمنی و ملتسم^۴ انتهی .

سخنی چند با خوانندگان و مطالعه کنندگان گرامی مجلّات ظهورالحق

دوستان عزیز، همانطور که ملاحظه می‌فرمائید در این سری مجلّات حداکثر سعی شده است که با حداکثر دقت تمام مطالب در درجه اول تایپ صحیح گردد و البته تمام مطالب حتی الامکان در موارد لزوم با حواشی و اضافات اصلاح و اضافه گردد. و در این کار تا آنجائی که مقدور بوده است سعی و اهتمام شده است. و البته بعضی از مجلّات در شرف تکمیل است و در بعضی از مجلّات نیز بعضی از صفحات موجود نیست و البته تکمیل و ترمیم این امر مهم به آینده موکول می‌شود. باید به اطلاع آن عزیزان و قارئین محترم برسانم که بزودی جلد پنجم و هفتم بوسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر می‌شود. جلد سوم و چهارم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات بهائی آلمان - لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی چاپ و منتشر شد. جلد هشتم نیز به وسیله مؤسسه مطبوعات امرئی در طهران منتشر شد. با توجه با این سعی من در این است که حتی الامکان در تکمیل مجلّات اول، دوم، ششم، و نهم کمال سعی و اهتمام را بنمایم تا انشاءالله تمام مجلّات تکمیل گردد. و البته جلد ششم نیز در شرف تایپ و تدوین کامپیوتری است. عزیزانی که مایل به مکاتبه با این جانب می باشند می توانند با آدرس ایمیل [ADELSH09@GMAIL.COM] با این جانب تماس حاصل نمایند.

با تقدیم احترامات فائقه - ارادتمند : عادل شفیق پور

4- از جمله خدمات مهمه ایشان تدوین تاریخ عمومی امراالله در ۹ جلد بنام ظهورالحق بود که فقط جلد سوم ان طبع گردیده است . در ابلاغیه مبارک مورخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ که ضمن وصول بخش چهارم کتاب تاریخ مذکور صادر شده در پایان ان بخط مبارک چنین مرقوم است . قوله عز بیانه : ...ایهاالفاضل الجلیل الشهم النبیل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره ان رکن رکین جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود ملاعلی وسكان فردوس ابهى^۱ تمجید نمایند و تهنیت گویند. (امر و خلق جلد ۱- صفحه م ۲۳)

--- صفحه (م) ۱ ---

بخش سوم از

بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق

در بیان معظم و مشهور از مؤمنین و شهدای دوره

نقطه البیان و نیز شرح احوال مهیمن و مشاهیر اعداء

و تبیین اماکن مهمه و سائر امور و آثار متعلقه به آن دوره و اقسام این بخش

به ترتیب حروف الفبای فارسی تنظیم شد تا هر امری از امور مذکوره را به ملاحظه حرف

اول نامش در مقام مخصوص آن به سهولت توان یافت و به این جهت

رعایت ترتیب زمانی و یا رتبه ایمانی و یا اهمیت شئون

آخری در امور منظور نشد و در آغاز این بخش

نیز تینماً و تبرکاً به ثبت وجیزه از

بیانات مقدسه آن حضرت

افتتاح می گردد.

فهرست			
صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	(حرف الف) اشخاص و اماکن و آثار
74	ابواب الهدی	389	حاجی ملا ابراهیم محلاتی
268	مشهدی ابوالقاسم لباف شیرازی	204	ملا ابراهیم
449	ملا ابوالقاسم	96	میرزا ابراهیم
186	کربلایی ابو محمد	455	حاجی سید ابراهیم
53	ملا احمد ابدال مراغه	38	آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی
393	آقا سید احمد نراقی	233	شیخ ابوتراب اشتهاودی
187	آقا سید احمد شهمیرزادی	265	شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز
175	آقا احمد	455	ملا ابوالحسن گلپایگانی
186	میرزا احمد	267	حاجی ابوالحسن شیرازی
459	آقا سید احمد یزدی	184	میرزا ابوالحسن خان شیرازی (مشیرالملک)
402	حاجی آقا احمد مجتهد کرمانی	73	آقا سید ابوالحسن زنوزی
153	میرزا احمد ازغندی	104	ابوالحسن چیت ساز اصفهانی
157	ملا احمد حصاری	187	آقا سید ابوطالب شهمیرزادی
174	ملا احمد	206	میرزا ابوالقاسم قائم فراهانی
5	میرزا احمد امام جمعه تبریز	6	میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام تبریز
41	حاجی احمد میلانی	393	حاجی میرزا ابوالقاسم کاشانی
477	آقا سید احمد وحید	158	ملا ابوالقاسم
217	حضرت اخت	187	آقا سید ابوالقاسم
1	آذربایجان	394	آقا ابوالقاسم کاشانی
46	ارومیه	189	ابوالقاسم

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
213	میرزا اشرف کندی	16	ارک تبریز
112	اشرف مازندران	450	باغ ارم
300	اصطهبانات	422	آزادبُن
89	اصفهان	153	ازغند
268	میرزا آقا رکاب‌ساز شیرازی	64	میرزا اسدالله دّیان خوئی
163	آقا سید آقا طبیب	44	ملا اسدالله سیسانی
76	حاجی میرزا آقاسی	44	حاجی اسدالله سیسانی
449	شیخ میرزا آقا	44	آقا اسد سیسانی
73	اق ایوان	371	حاجی اسدالله فرهادی
24	حاجی الهیارخان	62	حاجی ملا اسکندر خوئی
449	ملا امینا مازندرانی	64	ملا اسکندر خوئی
452	آمل	477	سید اسمعیل بن وحید
62	امان‌الله خان	104	آقا سید اسمعیل ذبیح‌زواره
158	قرنه هرود	226	حاجی ملا اسمعیل قمی
456	ایلدرم میرزا	386	آقا سید اسمعیل کدخدا
	حرف ب	5	میرزا اسمعیل بن ملا محمد مامقانی
450	ملا میرزا بابا شهید	186	ملا اسمعیل
470	ملا آقا بابائی	392	حاج محمد اسمعیل (ذبیح) کاشانی
450	بارفروش مازندران (بابل)	296	مشهدی اسمعیل اصطهباناتی
144	اسامی عده از بابیان بشرویه	233	اشتھارد
40	باغمیشه تبریز		

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
453	سید بصیر هندی	142	میرزا محمد باقر بشرویه
235	بغداد	160	میرزا محمد باقر قائنی
393	بگ کوچک (بیگم)	470	آقا سید محمد باقر شه‌میرزادی
102	آغاییگم	19	ملا باقر حرف‌حی تبریزی
112	بندر جز	481	حاجی ملا باقر اردکانی
291	بوشهر	185	حاجی ملا باقر سنگسری
1	بهن میرزا قاجار	213	ملا باقر کنندی
447	بهنمیر	5	حاجی میرزا باقر مجتهد تبریزی
471	حاجی بی‌بی صاحب	394	عمو باقر جوشانی
	حرف ت	393	ملا باقر جعفری
450	تا کر (نور)	134	محمد باقر کلاهدوز علی‌آبادی
1	تبریز	48	آقا بالا بیک شیشوانی
228	میدان تخته پل	163	سید بدیع الله
41	حاجی محمد تقی میلانی	163	آقا بزرگ بدیع
227	حاجی محمد تقی کرمانی	162	ابا بدیع
292	حاجی محمد تقی (ایوب) نیریزی	109	بدشت
433	میرزا محمد تقی	104	استاد آقا بزرگ اصفهانی
162	میرزا محمد تقی جوینی	386	کربلانی آقا بزرگ چیت‌ساز
433	میرزا محمد تقی مجتهد ساروی (ستون کفر)	105	بسظام
393	آقای محمد تقی نواب کاشانی	144	بشرویه

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
223	توقیع مبارک خطاب بجناب خال	105	آقا محمد تقی بیدآبادی
305	« بمیرزا محمد علی قزوینی »	73	ملا محمد تقی هشترودی
402	« بملا محمد جعفر کرمانی »	96	ملا محمد تقی هروی
407	سه توقیع از حضرت قدوس به ملا سعید العلماء	5	شیخ محمد تقی مجتهد تبریزی بن ملا محمد ممقانی
288	تایوم مهاجرت از شیراز باصفهان صدور یافته	386	کربلانی محمد تقی قزوینی
288	صورت توقیعات مبارکه که در سفر حج سرقت شده	105	محمد تقی اصفهانی پسر آقا محمد علی یزدی
268	مناجات	306	حاجی ملا تقی برغانی
270	مناجات و قسمتهائی از توقیعات مبارکه	384	ملا تقی قزوینی
478	مقداری از کلمات مبارکه حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابی در شأن جناب وحید و پدرش سید جعفر کشفی	207	میرزا تقی خان امیر کبیر
	حرف ج	82	توقیع مبارک خطاب بمحمد شاه
392	حاجی میرزا جانی کاشانی	85	« خطاب بحاجی میرزا آقاسی »
383	ملا جعفر قزوینی	122	« درباب نصره باب الباب خطاب با حباب »
104	ملا جعفر گندم پاک کن اصفهانی	??	توقیع مبارک در محوت و فنا بساحت کبریا
395	ملا جعفر نراقی	140	« در حق باب الباب »
401	ملا محمد جعفر کرمانی	70	« خطاب بملا محمد تقی هری »
392	ملا جعفر جوشقانی	149	« خطاب بجناب ملا صادق مقدس »
471	میرزا جعفر	53	« بملا احمد ابدال در مودت ذوقی القری »
461	آقا سید جعفر کشفی	164	« خطاب بشیخ عظیم در دعوی قائمیت »
471	آقا سید جعفر	172	« توقیع به حاجی ملا عبد الخالق »
293	آقا سید جعفر یزدی	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	20	« توقیع مبارک شامل آخرین وصایای مهم »
385	حاجی حسن	42	محمد جعفر میلانی
470	ملا حسن	134	کربلانی محمد جعفر کلاهدوز بارفروشی
169	ملا حسن بچستانی	104	استاد جعفر بنای اصفهانی

387	ملاحسن کله دره قزوینی	74	جغتو
297	ملاحسن نیریزی	47	ملاجلیل ارومیة
4	میرزا حسن خان وزیر نظام	238	حاجی سید جواد کربلائی
142	میرزا محمدحسن بشرویة	99	حاجی سید جواد اصفهانی
153	میرزا محمد حسن برادر مقدس خراسانی	377	آقا محمدجواد فرهادی
42	محمدحسن میلانی	102	آقا محمد جواد
386	حاجی محمد حسن جباری	387	میرزا جواد خوارولیبانی
385	کربلائی محمدحسن فتی قزوینی	394	جوشقان
439	شیخ محمد حسن شیخ کبیر		(حرف چ)
239	شیخ محمدحسن نجفی صاحب جواهرالکلام	449	چاله زمین
145	ملا محمدحسن بشرویة	73	چهریق
449	آقا حسن		(حرف ح)
457	آقا سیدحسن یزدی	37	میرزا حسن زنوزی
67	حاج حسنعلی سلماسی	482	میرزا حسن آقا فاضل یزدی
77	حسنعلی میرزا شجاع السلطنه	117	میرزا حسن گوهر
263	حسین شامی	216	میرزا حسن تفرشی
58	حسین پاشاخان	169	حاج میرزا حسن خراسانی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
145	ملا محمد حسین بشرویه	264	حسینخان اجود انباشی
470	حاجی ملا محمد حسین بیدکی	44	حسین میلانی
296	خواجه محمد حسین نی ریزی	44	آقا حسین میلانی
228	آقا محمد حسین مراغه	184	آقا حسین سرباز زنجانی
	آقا محمد حسین اردستانی	449	ضمیمه اوضاع اصفهان (مشهدی حسین)
217	میرزا محمد حسین کرمانی	459	آقا سید حسین کاتب یزدی
392	میرزا محمد حسین متولی قمی	470	آقا سید حسین
266	شیخ حسین ظالم	471	آقا سید حسین
104	آقا حسینعلی اصفهانی	297	آقا سید حسین
157	اوضاع حصار	228	آقا سید حسین ترشیزی
160	معارف مؤمنین حصار و نامق خراسان	482	میرزا سید حسین
4	حمزه میرزا حشمت الدوله	471	حاجی سید حسین
43	کربلانی محمد حمزه	112	جناب ملا حسین بشرویه
58	کربلانی حمدالله	54	ملاحسین دخیل مراغه
421	حیدر برادر حضرت قدوس	174	ملاحسین
103	میرزا حیدرعلی اردستانی	64	ملاحسین خوئی
	(حرف خ)	105	ملاحسین روضه خوان اصفهانی
374	خاتون جان فرهادی	184	میرزا حسین زنجانی ابن حجت
171	ملا خدا بخش قوچانی	393	حاجی محمد حسین نور

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
145	میرزا رحیم بشرویہ	144	خدیحہ خواہر جناب بابالباب
395	حاجی محمد رحیم	183	خدیحہ زن جناب حجت زنجانی
134	سید رزاق بار فروشی	112	خراسان (ارض الخاء)
471	رسالة استدالایة حضرت وحید	262	حاجی سید خلیل مدائنی
301	مشهدی رستم ہندیجانی	99	خورشید بیگم شمس الضحی
182	رستمعلی (شاه صنم زنجانیہ)	62	خوی
447	آقا رسول ہنمیری		(حرف د)
212	رضاخان بن محمدخان ترکمان	217	مدرسه دارالشفاء
216	رضاخان سردار	112	دزوار
74	رضا قلیخان سردار	73	دلائل السبع
445	ملا رضای شاہ	155	دوغ آباد
394	ملا رضای روضہ خان	457	دولت راجہ ہندی
470	شاطر رضا	67	دیلمقان
145	سیدرضا بشرویہ	182	دین محمد رنجانی
104	میرزا محمدرضای پاقلعہ		(حرف ذ)
174	میرزا محمدرضامؤمن السلطنہ مستوفی خراسان	148	مسجد ذوالفقار
470	آقا میرزا محمدرضای طیب		(حرف ر)
105	محمدرضای اصفہانی ابن آقا محمدعلی یزدی	134	سید ربیع عجم رستاقی
470	ملا محمدرضای رضی الروح	432	سید ربیع
392	حاجی میرزا محمدرضای	105	ملا رجبعلی (قہیر) اصفہانی
		268	میرزا رحیم خباز

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
261	سعید جباوی	395	حاجی محمدرضا
244	شیخ سلطان کربلائی	101	حاجی محمدرضا اصفهانی
145	ملاسلطان حسین بشرویة	190	آقاسید محمدرضا شهمیرزادی
183	سلطان خانم	103	رقیه زوجة میرزا یحیی ازل
301	شیخ سلمان هندجانی		(حرف ز)
66	سلماس	74	زرینه رود
23	سلیمان خان تبریزی	447	حاجی زکی
74	حاجی سلیمان خان افشار	450	مدرسه میرزا زکی
213	میرزا سلیمانقلی خطیب الرحمن نوری	205	ملاحاجی زمان شهمیرزادی
185	سنگسر و شهمیرزاد	471	محمدزمان تاجر شیرازی
449	سوادکوه	175	زنجان (ارض الزاء)
44	سیسان (آذربایجان)	291	میرزا زین العابدین خان
477	آقا سید سینا	199	ملا زین العابدین شهمیرزادی
	(حرف ش)	296	آقا سیدزین العابدین اصطهباناتی
453	شاهی مازندران (علی آباد سابق)		(حرف س)
112	شاهرود	451	ساری مازندران
112	شاهکوه	17	سربازخانه مشهد اعلی در تبریز
73	شدید (چهریق)	453	شیخ سعید هندی
5	حاجی ملاشرف شبروانی	448	ملا سعید زره کناری
316	شهادت کتبی مفتی بغداد در حق جناب طاهره	430	ملاسعید سعیدالعلماء بارفروشی
		449	میرزا سعید واسکسی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
311	حضرت طاهره فرة العين و آثار نشر و نظمش	263	شیراز (بلد الامن)
452	قلعه طبرسی	373	شیرین خانم فرهادی
205	طهران	48	شیشوان
61	طهماسب میرزا مؤیدالدوله		(حرف ص)
	(حرف ع)	74	صائین قلعه
263	شیخ عابد	377	صاحبه خانم فرهادی
43	عباس میلانی	145	ملاصادق مقدس خراسانی
107	شیخ عباس عرب	422	آقا محمدصادق برادر حضرت قدوس
77	عباس میرزا نایب السلطنه	471	آقا محمد صادق صوف باف
188	عباسعلی	385	حاج محمد صادق
130	عباسقلی خان لاریجانی	67	حاج صادق سلماسی
405	آقا میرزا عبدالله غوغا	386	درویش صادقعلی
320	ملا عبدالله مجتهد کرمانشاهی	261	شیخ صالح کریمی
40	میرزا عبدالله خان سررشته‌دار	309	حاجی ملا صالح قزوینی
386	میرزا عبدالله	230	مدرسه میرزا صالح
27	حاجی میرزا عبدالله زنوزی	322	صحنه
104	میرزا عبدالله اصفهانی	477	صفر زوجه حضرت وحید
175	قریه عبدالله آباد	188	صفرعلی
386	کربلانی عبدالله		(حرف ط)

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
471	حاجی عبدالغفور	393	میر عبدالباقی صباغ کاشانی
160	ملا عبدالغنی حصاری	393	حاجی ملا عبدالباقی
303	حاجی عبدالکریم قزوینی	188	عبدالجبار
369	ملا عبدالکریم قزوینی	295	ملا عبدالحسین نیریزی
268	میرزا عبدالکریم کلیه دار شیرازی	384	ملا عبدالحسین قزوینی
67	ملا عبدالکریم چاووش	170	آقا سید عبدالحسین
162	حاجی عبدالمجید نیشابوری	371	آقای عبدالحمید قزوینی
235	سلطان عبدالمجید خان عثمانی	104	آقا عبدالحمید خلف ملاجعفر گندم پاک کن اصفهانی
174	عبد مؤمن	171	ملا عبدالحلق یزدی
163	میرزا عبدالوهاب ترشیزی	101	آقا سید عبدالرحیم اصفهانی
304	حاجی میرزا عبدالوهاب قزوینی	455	آقا سید عبدالرحیم
383	آقا سید عبدالهادی قزوینی	471	حاجی عبدالرحیم
107	عبدالهادی عرب	76	ملا عبدالصمد
447	عرب خیل	386	آقا عبدالصمد
234	عراق عرب	188	عبدالعظیم
107	اسامی عده از بایان عراق عرب	469	آقا سید عبدالعظیم
386	حاجی عزیز خان قزوینی	80	شاهزاده عبدالعظیم ع
105	ملا علی بسطامی	60	عبدالعلی خان مراغه سرهنگ توپخانه
170	ملاعلی بجنستانی	294	شیخ عبدالعلی نیریزی
		145	کربلانی عبدالعلی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
267	شیخعلی میرزا شیرازی	306	حاجی ملا علی برغانی
77	علیشاه ظل السلطان	67	ملاعلی سلماسی
452	علی آباد	158	ملاعلی حصاری
186	کربلانی علی کلاهدوز	54	ملاعلی مراغه
6	میرزا علی اصغر سیخ الاسلام تبریز	44	حاجی علی میلانی
161	ملا علی اصغر	59	میرزا علی سیاح مراغه (ملا آدی گوزل)
188	ملاعلی اصغر عارف	385	آقا علی زرگر قزوینی
297	ملا علی اکبر اصطهباناتی	449	آقا علی
470	ملا علی اکبر	188	علی خان
188	ملا علی اکبر مقدس	69	علی خان ماکوئی
103	ملا علی اکبر اردستانی	460	حاجی علی خان حاجب الدوله
48	حاجی ملا علی اکبر شهمیرزادی	483	حاجی سیدعلی مهریزی
52	حاجی ملا علی اکبر مراغه	221	حاجی میرزا سید علی خال
471	اقای علی اکبر	107	سید علی بشر
386	مشهد علی اکبر	470	حاجی سید علی
145	کربلانی علی اکبر رباطی	188	سید علی زرگر
268	میرزا علی اکبر شیرازی	27	آقا سید علی زنوزی
188	علی احمدمقنی	470	آقا شیخ علی گمنام
301	آقاعلی بخش هندجانی	181	شیخ علی زنجانی
160	کربلانی علی جمعه	173	شیخعلی ابن حاجی ملاعبدالخالق یزدی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
77	فتحعلیشاه قاجار	174	میرزا علیرضاخان مستوفی خراسان
40	آقا فرج آقا تبریزی	174	آقا علیرضا تاجر شیرازی
26	فرخ خان	40	حاجی علی عسگر تبریزی
432	ملا فضل الله مازندرانی	105	ملا علی محمد سراج اصفهانی
378	آقا فیض الله قزوینی	188	ملاعلیمحمد
	(حرف ق)	471	ملا علی نقی روضه خوان
48	ملک قاسم میراز	295	ملاعلینقی نیریزی
186	امامزاده قاسم	109	ملا عیسی بقیة السیف
105	آقا محمدقاسم اصفهانی		(حرف غ)
295	حاجی قاسم نیریزی	405	آقا غلامحسین شوشتری
7	قانلی دالان	470	آقا غلامحسین برادر رضی الروح
76	میرزا قاسم ابروانی	145	غلامرضا بیک بشرویه
405	حضرت قدوس	175	ملا غلامعلی
3	قرا باغ قفقاز		(حرف ف)
81	ملا قربان بیدل رودباری	263	فارس
225	میرزا قربانعلی درویش	105	فاطمه اصفهانیه
104	استاد قربانعلی معمار اصفهانی	159	ملا فاطمه
311	قره العین حضرت طاهره	471	بی بی فاطمه مهد علیا
301	قزوین	102	آقا فتاح
295	خواجه قطبا نیریزی	18	فتحعلیخان صاحبدیوان شیرازی

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
386	میرزا کلبعلی قزوینی	391	قم
396	حاجی میرزا کمال الدین نراقی	393	قمصر
	(حرف گ)	384	ملا قنبر رودباری
301	مشهدی گل محمد هندجانی		(حرف ک)
8	گاو صاحب الزمان	392	کاشان
	(حرف ل)	181	حاجی کاظم زنجانی
267	لطفعلی میرزا افشار	435	مدرسه حاجی کاظم بیک
66	میرزا لطفعلی سلماسی	398	ملا کاظم کرمانی
385	کربلانی لطفعلی حلاج قزوینی	185	حاجی سید کاظم زنجانی
298	لطفعلی قائد نیریزی	161	میرزا محمد کاظم بن میرزا محمد باقر هراتی
	(حرف م)	396	کرمان
394	مازکان	405	کرمانشاهان
405	مازندران (ارض المیم)	319	کرد
69	ماکو	385	کریمخان مافی متخلص بیهجت
10	مجلس مباحثه و محاکمه حضرت اعلی در تبریز	396	حاجی محمد کریم خان کرمانی
107	سید محسن کاظمی	267	ملا کریم نیریزی
477	آقا سید محسن	145	میرزا کریم بشرویه
145	میرزا محسن	449	کفشگر کالا
66	حاجی ملا محمد سلماسی	389	کله دره
434	حاجی ملا محمد حمزه شریعتمدار کبیربار فروشی		

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
204	استاد محمد عسگری	ضمیمه اوضاع اصفهان	حاجی ملامحمد خوانساری
145	کربلانی حاجی محمد ملک	470	ملاحاجی محمد مجتهد منشادی
189	حاجی محمد عرب	311	ملاحمد شوهر جناب طاهره
268	حاجی محمد بساط شیرازی	174	ملاحمد
261	حاجی محمد عرب کرادی	174	ملاحمد پیشنماز
158	آقا شیخ محمد فانی	298	ملاحمد نیریزی
379	حاجی شیخ محمد نبیل قزوینی	216	ملاحمد معلم نوری
296	میر محمد عابد نیریزی	5	ملاحمد ممقانی
180	شیخ محمد زنجانی	384	حاجی میرزا محمد
259	شیخ محمد شبل بغدادی	154	ملا میرزا محمد فروغی
206	محمد شاه قاجار	471	آقا میرزا محمد یزدی (ملیک)
263	محمد شامی	298	میرزا محمد نیریزی
77	محمد میرزا	458	میرزا محمد
222	حاجی سید محمد خال اکبر	450	میرزا محمد خان
94	میرسید محمد امام جمعہ اصفهان	39	محمد بیک چاپارچی
145	سید محمد خطیب	160	حاجی محمد بیک نامقی
104	سید محمد اصفهانی	145	میرمحمد بیک بشروی
477	آقا سید محمد امین التجار	449	آقا محمد کلاهدوز
145	میرمحمد حسن بیک بشروی	105	آقا محمد حنا ساب
		197	آقا محمد سنگسری

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
107	ملا محمود عرب	96	میرمحمد حسین امام جمعہ اصفهان
63	ملا محمود خوئی	184	میرمحمد حسین پسر حجہ زنجانی
5	حاجی ملا محمود نظام العلما	104	آقا محمد علی اصفهانی
449	آقا محمود	471	آقا محمد علی
163	میرزا محمود مجتهد	459	میرزا محمد علی
48	میرزا محمود	304	میرزا محمد علی قزوینی و توفیع مبارک در حق وی
160	کربلانی محمود حصاری	96	آقا میرزا محمد علی نوری
393	حاجی سید محمود کاشی	27	آقا میرزا محمد علی انیس زنوزی
316	سید محمود الوسی مفتی بغداد	155	آقا میرزا محمد علی طیب زنجانی و پدرش حاجی میرزا معصوم
230	محمود خان نوری کلانتر تهران	145	میرزا محمد علی بشرویہ پیشنماز
301	کربلانی مدد هندجانی	405	حضرت حاجی میرزا محمد علی قدوسی
52	مراغه	175	حضرت حاجی میرزا محمد علی حجت زنجانی
386	مرتضی قلی ارباب	386	حاجی ملا محمد علی لہاردی قزوینی
228	آقا سید مرتضی زنجانی	186	آقا میر محمد علی شہمیرزادی
50	سید مرتضی قزوینی	189	محمد علی
109	ملا مردانعلی	77	محمد علی میرزا دولت‌شاه
311	مرضیہ خواہر جناب طاہرہ	260	آقا محمد مصطفی بغدادی
421	مریم خواہر حضرت قدوس	174	ملا محمد مہدی
7	مسجد صاحب الزمان در تبریز	188	محمد مہدی
216	میرزا مسیح نوری		

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
268	میرزا مهدی صابر شیرازی	113	مشهد خراسان
377	آقا مهدی فرهادی	40	ملا مصطفی باغمیشه
394	آقا مهدی کاشی	203	حاجی مصطفی خان هزار جریبی
207	آقا سید مهدی امام جمعه طهران	115	مکتوب حاجی سید کاظم رشتی بجناب باب‌الباب
187	آقا میرمهدی سنگسری	136	قسمتی از مکتوب جناب باب‌الباب در تفسیر بسم‌الله
184	مهدی پسر جناب حجت زنجانی	166	برخی از مکاتیب شیخ عظیم بیابیان
174	قره مهنه	145	مکتوب شیخ سلطان که از کربلا نوشته
41	قریه میلان	309	مکتوب حاجی ملا علی قزوینی
	(حرف ن)	334	بعضی از مکاتب خصوصی و عمومی جناب طاهره
3	ناصرالدین میرزا	90	منوچهرخان معتمد الدوله
160	نامق	231	آقا میرزا موسی کلیم
46	شیخ نجف لیوانی	391	حاجی میرزا موسی قمی
107	شیخ نجف بن شیخ جعفر	205	ملا مولی
160	نجفعلی وکیل	119	آقا سید مؤمن
183	آقا نجفعلی زنجانی	102	میرزا مؤمن کاشی
46	کربلایی نجف قلی سیسانی	104	مهجور زواره
235	نجیب پاشا	63	ملا مهدی خوئی
395	نراق	213	ملا مهدی کندی
91	نریمانخان برادر زاده منوچهرخان	145	حاجی میرزا مهدی بشروی
380	حاجی نصیر قزوینی	24	حاجی میرزامهدی کلانتر تبریز

صفحه	اشخاص و اماکن و آثار	صفحه	اشخاص و اماکن و آثار
393	حاجی ملاهاشم	386	میرزا نظر علی قزوینی
386	هاشم خان	452	ملا نعمت الله آملی
145	کربلانی هاشم بشروی	450	نور مازندران
42	میرزا هاشم میلانی	145	نورعلی بشروی
266	حاجی شیخ هاشم	75	نوروزعلی
73	هشترود	112	نیالا
76	همدان	291	نیریز
386	همت علیخان		(حرف واو)
453	هندوستان	394	وادقان
301	هندیجان	453	واسکس
	(حرف ی)	461	ضرت وحید
469	جناب آقاسیدیچی دارابی (وحید)	48	جناب ورقا
458	یزد	144	ورقه الفردوس
158	یعقوبیه	134	ملا ولی الله آملی مازندرانی
49	ملا یوسف اردبیلی	145	میرمحمد ولی بیک بشروی
297	آقا شیخ یوسف نیریزی	264	مسجد وکیل
160	یوسف علی نامقی		(حرف ه)
		373	آقا هادی فرهادی
		304	ملا هادی قزوینی
		96	میرزا هادی نهری

ص - الف -

مقدمه

گرچه در مطاوی مندرجات بخش دوم بیان قسمتی مهم از احوال مؤمنین نیز اعمال برخی از معارضین و بعضی از آثار آن دوره حسب اقتضای مقام شد ولی از آنجائیکه بسط مقال و تفصیل اجمال در هر یک از امور مذکوره موجب قطع تسلسل و توصل بیان واقعات وارده بر حضرت نقطه اولی^۱ میگردید این بخش برای اكمال مقصود تخصیص داده گشت و مهما ممکن از تکرار احوالی که در طی مباحث بخش سابق مذکور گردید احتراز نمودیم و لذا برای استفاده تامه از مطالب مندرجه در هر یک از این دو بخش باید از مطالعه بخش دیگر استمداد کرد و این امور معدوده را نیز در نظر داشت:

اولاً چون تفصیل احوال بعضی بحد معلوم در بخش سابق گذشت در این بخش تکرار نکردیم و برخی دیگر که عمده واقعات ایامشان متعلق بدورههای بعد از دوره اولی^۱ است شرح احوالشان را در قسمتهای بعد مسطور می‌داریم .

ثانیاً هرگاه در مواقعی از مندرجات این بخش اندک تفاوتی با مجملات مشطوره در بخش سابق که برای اعتماد بتاریخ مشهور نیل زرنندی تطبیق و تنظیم شده مشاهده می‌شود مدارک را نیز نشان دادیم تا موجب توسعه اطلاعات خوانندگان کتاب گردد.

ثالثاً برای شدت تضییقات و فقدان وسائل و مقتضیات در ایام پیر از آلام دوره اولب تفصیل احوال بسیاری از مؤمنین و شهداء و سائر امور متعلقه باندوره مفقود بلکه اسامی کثیری از ایشان منسی و نا معدود ماند. رابعاً چون ایام حیات جمعی از احباب و اصحاب این دوره خصوصاً خانواده

ص - ب -

و اخلاقشان ممتد بدورههای آتیه شده تمامت سر گذشتگان را محض احتراز از تشیت اذهان قارئین در بخش‌های دیگر می‌آوریم و لذا قارئین کتاب برای مراجعه و تحصیل خاتمه واقعات ناچار از مطالعه بخش‌های آتیه می‌باشد.

خامساً چون در طی شرح اوضاع هر یک از ایالات و ولایات مملکت ناچار بهر اکمال اطلاعات شرح اوضاع بلاد و نیز ترجمهء حیات ساکنین آنجا را میاوریم برای سهولت پیدا کردن محل ذکر هر امری بفهرست که بترتیب الفبای فارسی مرتب گشته رجوع شود.

ساده‌تر در بیان بعضی از واقعات مهمهء دورهء نقطهء بیان اولاً در بخش سابق تفصیل وقایع را بنوع درجهء ابتدائیه از نظر مطالعه کنندگان گذرانیدیم و در این بخش اکمال مطالب نموده جواهر اسرار و وقایع را آوردیم تا برای اطلاع و انسی که حاصل نمودند سوء تفاهم و انده‌هاش از مسائل غامضهء خطیره نیابند.

سابعاً چنانچه در مقدمهء بخش سابق اشاره کردیم در بعضی از مواقع آثار مقدسهء که درین بخش ثبت نمودیم. ممکن است با برخی از نسخ تفاوت دیده شود و علت همان است که نسخه اصل و با خطوط کاتبین موثقیین دورهء اولی به غایت کمیاب می‌باشد

ص - ج -

هو العلی المتکبر البدیع⁵

سبحان الذي يعلم ما في السموات و ما في الارض و انه لا اله الا هو العزيز الحكيم هو الذي يبدع ما يشاء بامر و ان الذين كفروا بالله و آياته فاولئك هم الخاسرون و ان الذين آمنوا بالله و آياته و اتبعوا النور الذي يهدي الناس الي صراط قويم فاولئك هم علي هدي من ربهم كتاب الله و اولئك هم الوارثون جنات عدن لا عدل لها في كتاب ربك و فيها قد اعدت باذن ربك كل ما اشتتهت انفسهم و ان ذكر الله اكبر فيها عما كان الناس يسئلون و ان اليوم لو كشف الغطاء عن بصائرهم ليشهدون بان ذكر الله فيهم اولي بهم من انفسهم و انه لاكبر في كتاب الله عما كان الناس يعملون تلك آيات بينات للذين آمنوا بها و الذين كفروا بايات الله لهم عذاب شديد حرم في الكتاب علي الناس شرب الدخان و الخمر و ما جعل الله شفاه فيهما و ان الذين يحكمون بهما لبعض الناس قد حكموا بحكم الطاغوت و ما يشربون هؤلاء الاحميم جهنم لو كانوا يشعرون قل يا ايها الناس اتقوا الله و لا تكذبوا الذي يهديكم الي صراط مستقيم و ان قوائم الدين لا يرفع الا

5 - توقيع تحريم شرب دخان (توقيع خطاب به ملا شيخ علي [عظيم] ترشيزي)

به و انه بيت الحرام ان كنتم تعلمون هو الذي بنوره اهتديتم من قبل و انتم يوم القيمة عنه تسئلون و ان اليوم لا يقبل عمل احد منكم الا و ان تومنوا بذكر اسم ربكم ثم انتم تعدلون قل اتقوا الله من يوم انتم فيه تبعثون ثم انتم فيه الي الله تشحرون يومئذ تقومون بين يدي الله ثم انتم عليه تعرضون يومئذ يقضي الله ربك بين الناس بالحق بما اكتسب ايديهم و ما الله ربك بغافل عما يعمل العاملون هو الذي يعلم غيب السموات و الارض و يهدي من يشاء و ما يضل الا القوم الغافلين ان الذين يفترون علي الله كذباً ثم علي الذين آمنوا بالله و آياته بما اتبعوا اهوائهم فاولئك هم لا يفلحون لا يتمتعون في الحيوۃ الدنيا الا قليلاً و انهم اذا ماتوا ليعذبون في النار

ص - د -

و لا ينصرون و ان الذين يحكمون بغير حكم ما فصل في الكتاب من قبل و يظلمون علي الذين استضعفوا في الارض بغير حق فاولئك لا يفلحون قل ان العزة لله و القدرة في يده يفعل ما يشاء و انه الغالب علي خلقه يحكم بينهم بالقسط و انه لاشد بأساً للظالمين ثم اشد تنكياً رب احكم بيني و بين الناس بالحق و افرغ علي صبراً و ارفعني اليك و الحقني بالمقربين و ان استشعر احد بتلك الايات

ليجاهد في سبيل الله بالحق و لا يخافن من احد و لا ياخذة لومة لائم و لا يعمل الا لله و يكون في دين الله من الشاهدين لو اجتمع الناس علي ان ياتوا بمثل تلك الايات لن يستطيعن و لن يقدرن و لو كان الكل علي الكل ظهيراً تلك حجة كاملة من كتاب الله لمن علي الارض كلها و كفي بالله علي العالمين شهيداً.

--- صفحه ۱ ---

حرف الالف

(۱)

آذربايجان _ ارض الالف ايالت غربى ايران از مهمترين قسمتهاى تاريخيه اين امر محسوب است چه حضرت نقطه اولی در اكثر از نصف اخير سنين دعوت جديده در آن قسمت دچار حبس و توقيف و تبعيد و مشقت و تعزير و تحديد بودند و احكام دولتى براى تمام امور مذكوره در طهران صادر و در تبريز جارى شد و بالاخره تبريز محل وقوع فاجعه شهادت كبرى گرديد

که نیرِ درّی طالع از جنوب شرقی ایران در آن مغرب شمالی غروب نمود و نیز عده از متقدمین اصحاب اولین و مهمین شجعان مؤمنین از اهل آن بلاد و دیار بشمارند و یک قسمت مهمتر از بیانات و تعالیم بدیعه در آن خطه صدور یافت و بلاش محل ذهاب و ایاب متواتر احباب گشت و چون در دوره سلطنت قاجاریه مقامی عظیم در سیاست دولت و ریاست مملکت داشته حکامش غالباً از ولات عهد سلطنت و یا از شاهزادگان با قدرت و عظمت و درباریانشان از رجال با کفایت معین می شدند شاهزاده بهمن میرزا در آغاز ورود حضرت در آن حدود حکمرانی می نمود و او برادر محمد شاه و از کبار فرمان گذران دولتی معدود بود و آفتاب عمر برادر را در سنین اخیر سلطنتش که یوماً فیوماً مرض نقرس اشتداد می یافت به شرف افول دید و ناصرالدین میرزا ولیعهد را که در صغر سن بود لایق تصدی سلطنت ندانسته نقشه سلطنت برای خویش کشید و گروهی از رجال دولت را نیز به خود متوجه ساخت و چنانچه در بخش سابق آورديم حضرت نقطه اولی از یوم ورود بمیانج اولین معموره خاک آذربایجان الی یوم عزیمت از تبریز برای ماکو چندین بار توسط محمد بیگ چاپارچی و نیز در ضمن توقیعی مخصوص ابلاغ پیام کرده حجت را اکمال و اتمام نمودند.

--- صفحه ۲ ---

که اولی چنین است آن مظلوم را در تبریز نگه داشته نصرت کرده از ابعاد به ماکو که صرف اراده مستبده حاجی میرزا آغاسی موجب شد صرف نظر نماید و مانند منوچهر خان معتمدالدوله بر آن قبیل فرمان مهر امضا و اجرا ننهد و اگر چنین کند متعهد سعادت استقبالش می باشند و گرنه مورد انتقام و عذاب الهی شده سخط شاهی رو آورده مجبور بفرار از مملکت ایران و التجاء باجنیبان گردد. و او بموجب نخوت و غرور جوابی به پیام و توقیع نداد و آن مظلوم را به ماکو روانه داشت و پس از ایامی بوبال و خسروانی افتاد که تفصیلش در کتب تواریخ مطبوعه ثبت است و مجمل واقعه اینکه چون بفراهم داشتن مقتضیات داخلیه و روابط خارجیه واثق و مغرور گردید دستور داد در بعضی از کتب جدید التالیف وی را بولیعهدی شاه نامبرده ستودند و در تبریز طبع و نشر نمودند و دشمنان او و حامیان ناصرالدین میرزا را بهانه و

--- صفحه ۳ ---

وسیله بدست آمده خبر به حاجی میرزا آغاسی داده نسخه‌ای از کتاب نزدش فرستادند و حاجی از ملاحظه آن احوال برآشفته از سوء مال بیندیشید و سخنانی وقیح و فضح که عادتش بود نسبت به بهمن میرزا⁶ بر زبان راند و شاه را از ماجری با خبر ساخته به آتش غضب بر افروخت تا وی را به طهران حاضر کرده مورد عتاب و بازخواست شدید نمودند و او بیم کرده خود را ناگهان به عمارت سفارت روس افکنده، متحصن گشت و بالاخره به حمایت و شفاعت سفارت مذکوره رخصت و اجازت هجرت به روسیه گرفته با عائله در تحت حفظ و مراقبت قزاقان و سپاهیان روسی رهسپار شده در قراباغ از قفقاز سکنی جست و تابعیت دولت روس را قبول نمود و اولاد و اخلافش در شمار سپاهیان روسیه منظم و موظف گشتند × و پس از بهمن میرزا حکمرانی آذربایجان به عهده ناصرالدین میرزا فرزند ارشد و ولیعهد محمدشاه مفوض شد و او در آن هنگام هفده سال و گرفتار زلف دلداری و سرگرم پیاله بود و خالویش امیر ارسلان خان پیشکاری امور آذربایجان را به عهده گرفته ولیعهد نخواست از مهد را به غرور جوانی و وفور کامرانی واگذاشت و در چنین احوال و ایام واقعه مکالمه و محاکمه و تحقیر و تعزیر آن حضرت در محضر ولیعهد و علما وقوع یافت و چون محمد شاه وفات نمود.

6 - برادر تنی محمدشاه و پسر چهارم عباس میرزا بود. بهمن میرزا در ۱۲۵۷ ه. ق پس از درگذشت برادرش قهرمان میرزا حاکم آذربایجان شد. در ۱۲۶۲ ه. ق پس از شدت گرفتن بیماری محمدشاه، آصف‌الدوله، دایی شاه، سر به شورش برداشت. او قصد داشت پس از گرفتن تهران، بهمن میرزا را به جای برادرش به تخت بنشانند.



بهمن میرزا حاکم آذربایجان

* در این سال ۱۲۶۳ امیرزاده بهمن میرزا به تحریک آصف الدوله طریقه وفاق بانفاق آمیخته باره خیالات فاسده بخود راه داده در آنچین خسروخان گرجی مأمور بگرفتن والی کردستان آمد امیرزاده بهمن میرزا بواهمه اینکه شاید عطف عنان کند و باذربایجان آید خود عازم دربار سپهر اقتدار شد بخانه وزیر مختار روسیه پناه برد و بدولت امپراطور خواهشمند شفاعت گردید وزیر مختار در حضرت شهریار با اقتدار شفیع شد باجابت مقرون آمد امیرزاده با منشیان از راه کیلان بگرجستان شتافت در قراباغ رحل اقامت انداخت پس از این مقدمات ولیعهد دولت ابد مدت شاهزاده ناصرالدین میرزا بحکمرانی مملکت آذربایجان و میرزا فضل الله نصیر الملک بوزارتش و میرزا جعفرخان مشیر الدوله بنظم مهام امور دول خارجه با جمعی دیگر از اعظم و اعیان مأمور گردیدند در شهر صفر عازم محل حکمرانی شدند. (حقایق الاخبار ناصری)

--- صفحه ۴ ---

و ولیعهد با ارکان و اعوانش از تبریز به طهران رانده وارث تخت و تاج پدر گشت و حکمرانی آذربایجان را به برادر دیگر محمدشاه، حمزه میرزا حشمت الدوله سپرد و او از اعظم رجال دولت بود و در ایام حکومتش فرمان شهادت عظمی از طهران صدور یافت ولی چون بسنین حکمرانی در خراسان و اشتغال به سرکوبی گردنکشان با ملاحسین باب الباب و برخی دیگر از اصحاب ملاقات کرده مقام عظمت حضرت باب و مؤمنین عالی مقدار را دانست از مداخله در قتل آن مظلوم استنکاف ورزید و فرمان بی امان را میرزا حسن خان وزیر نظام برادر میرزا تقی خان امیرنظام اجراء نمود.

--- صفحه ۵ ---

و اما مشاهیر علمای تبریز که معاندت با آن حضرت کرده مهیج ملت و دولت شدند و مقابله و مجادله و تحقیر و تعزیر نموده بالاخره فتوای قتل آن مظلوم دادند، نخست ملا محمد ممقانی⁷ بود که از کبار علمای شیخیه بشمار رفت و از اعظام تلامذه و اصحاب شیخ احسانی و سید رشتی محسوب گشت و در تبریز بر مسند قضا و فتوی نشست و بعد از وفات سید مدعی نیابت و خلافت از او شده جمعی کثیر از علمای شیخیه در تبریز و سائر بلاد آذربایجان تبعیت و اطاعت نمودند و با علمای بایه مناظره و مشاجره و با حضرت احتجاج و انتقاد و رد و ایراد کرد و فریفته علوم ظاهریه خود گشته بالاخره حکم بر کفر و قتل آن مظلوم داده مهر و امضا نهاد و دیگران باو تاسی کردند و در سال ۱۲۶۸ در گذشت. و او را سه پسر و یکدختر بود که همگی از علما و پیشوایان انام شدند و در معاندت و معارضت با این امر به پدر اقتدا جستند و یکی از ایشان میرزا محمد تقی رساله در رد این آئین نگاشت و فقط پسرش میرزا اسمعیل محب و مصدق گردید و دیگر میرزا احمد امام جمعه از فقهای معروف در ایام محمدشاه بود و پسرش حاجی میرزا باقر مجتهد که بر پدر توفیق و بر سائر مجتهدین تبریز تقدم داشت و چندان مغرور بود که با آن حضرت مواجه نشده فتوی بر قتل داد و دیگر علمای اصولیین از قبیل حاجی ملاشریف شیروانی و غیره باو تاسی کردند و نیز حاجی ملا محمود نظام العلما⁸ معلم ناصرالدین میرزا از علمای شیخیه بود که ولیعهد وی را در مجلس گفتگوی با حضرت

7 - ملا محمد ممقانی، از فقها و وعاظ مجاهد ایران در قرن سیزدهم هجری می باشد. از اهالی ممقان (از توابع تبریز) بود. او سه پسر عالم و فاضل داشته است. از زندگی و تحصیلات او اطلاع روشنی در دست نیست، اما به نوشته نادر میرزا (از معاصران او) در کتاب تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، وی روزگاری دراز، رئیس شیخیه می بود... محدث و واعظ و فقیه بود. او را حجه الاسلام گفتندی. اعتمادالسلطنه نیز در المآثر و الآثار او را «از مشاهیر مشایخ شعبه شیخیه» می داند و آقا بزرگ در الذریعه، وی را از شاگردان شیخ احمد احسائی بر شمرده است. در ۱۲۴۱ ق وی از جمله علمای آذربایجان بود که به همراه گروه کثیری از علمای شیعه سراسر ایران و عراق، فتوای جهاد بر ضد روس ها صادر کردند و در ماه محرم ۱۲۴۲ ق - چنانکه در شرح حال حاج ملا احمد نراقی آمده است - وی و حاج ملا احمد نراقی و گروه دیگری از علما در میان لشکریان ایران روضه خوانی می کردند و آنان را به جهاد بر ضد روس، به فرماندهی عباس میرزا ولیعهد، ترغیب می نمودند. در ۱۲۶۳ ق که سید علی محمد باب را برای مناظره با علمای تبریز آوردند، حاج ملا محمد ممقانی و حاج ملا محمود نظام العلما با او مناظره کردند و در شعبان ۱۲۶۵ ق، حاج ملا محمد و آقا سیدحسین یزدی و آقا سیدمحمد حسن زنوزی، فتوای قتل باب و ملا علی زنوزی را صادر کردند و سپس آن دو به قتل رسیدند. سپهر در گذشت او را به سال به سال ۱۲۶۸ در آذربایجان و تراجم الرجال در روز جمعه ۷ صفر ۱۲۶۹ ق نوشتند.

8 - حاج ملا محمود تبریزی ملقب به نظام العلما از ادبای معروف و معلم دوران ولیعهدی ناصرالدین شاه قاجار بود. او از شاگردان آقا سید علی طباطبایی بود که بعدها به درس شیخ احمد احسائی رفت و از علمای شیخیه شد. در تبریز علاوه بر این که سمت معلمی ولیعهد را داشت، صاحب مسجد و منبر نیز بود. در سال 1253 قمری همراه ولیعهد برای دیدار با نیکلای اول به نواحی قفقاز رفت. هنگامی که در سال 1263 قمری مجلس مباحثه ای در حضور ناصرالدین میرزا ولیعهد در تبریز آراستند تا در آن علمای تبریز ادعای سید علی محمد باب را شنیده و به آن پاسخ گویند، حاجی ملا محمود نظام العلما یکی از ارکان مهم آن مجلس بود. در آن مجلس سه روحانی عالی رتبه ی تبریزی طرف مباحثه ی سید باب بودند، حاج ملا محمد ممقانی ملقب به حجت الاسلام، حاج ملا مرتضی ملقب به علم الهدی و حاج ملا محمود نظام العلما. ملا محمد تقی ممقانی فرزند حاج ملا محمد ممقانی که نسخه ی حاضر به قلم اوست، می نویسد که این سه تن روحانیون قبل از جلسه تصمیم گرفتند که از سید باب سؤالات ساده و پیش پا افتاده بکنند زیرا که این کار دو حسن داشت، هم مردم عامی و بی سواد متوجه مکالمه و بحث می شدند و هم درجه ی بی سواد ی سید باب بیشتر آشکار می شد. اغلب

Documents prepared by Adel Shafipour

برای سؤال و جواب معین نمود و او به طریق استکبار و استهزا باز خواست و اعتراض کرد و صورت مکالمات مجلس را با ضمیمه مفهومات و معلومات خود به شکل رساله ترتیب و نشر نمود و رضا قلی خان هدایت مورخ و مداح خاندان قاجاریه در قسمت قاجاریه از کتاب روضة الصفاء ناصری صورت مناظرات مجلس را از رساله مذکوره گرفته محض تطیب خاطر شاهانه شیرین بیانیهای خود را بر آن افزود ولی شیخ محمد تقی مجتهد

سؤالات توسط نظام العلما مطرح می شد و جالب اینجاست که او با خونسردی و آرامش خاصی به طرح سؤال می پرداخت. درباره ی شخصیت اخلاقی او گفته اند که وی شوخ طبع نیز بوده که یک برخورد او با سید باب مؤید این نکته است. او در اواخر بحث به سید باب گفت: آقا من کی شما را به امامت فرستادم؟ چرا بی خود آمدی؟ [سیدباب] گفت: شما مگر خدایی؟ نظام العلما گفت: آری، مثل شما امامی مثل من خدایی لازم دارد. نوشته اند که نظام العلما بعدها صورت مذاکرات مجلس مباحثه با سید باب را به ضمیمه ی مطالبی دیگر در رساله ای مرتب و منتشر کرد و آنچه را که رضا قلی خان هدایت در تاریخ روضة الصفا جلد قاجاریه و علی قلی میرزا اعتضادالسلطنه در کتاب المتنبتین تألیف خود راجع به قضایای آن مجلس نقل کرده اند منبع آن از روی نسخه ی خطی رساله ی حاج ملا محمود نظام العلما تبریزی که به خط خود مؤلف بوده می باشد؛ ولی ملا محمدتقی ممانی در نسخه ی خطی خود به نام ناموس ناصری که کتاب حاضر بر پایه ی آن نگاشته شده می نویسد: «از آنجا که مورخین عهد در آن مجلس مبارک حضور نداشتند، محاورات آن مجمع را به استناد سماعات افواهی به کلی تغییر داده، مقالاتی که اصلاً اتفاق نیفتاده مذکور داشته و بیان واقع را بالمره قلم نسخ بر سر گذاشته اند و عجب آن است که صورت مجلس را هم به خط مرحوم حاج ملا محمود نظام العلما که در آن اوقات سمت معلمی اعلی حضرت اقدس همایونی را داشت نسبت داده اند. در صورت صدق، دور نیست که چون آن مرحوم از محاورات آن مجلس بعیدالعهد بوده، وقایع مجلس را فراموش کرده در هنگام سؤال به تکلیف خیال چیزی به نظر آورده و برای مورخین مرقوم داشته و منسیات خود را که متن واقع است، به کلی مهمل گذاشته و گرنه خاطر حقیقت مظاهر اقدس همایونی، خود شاهد راستین و گواه راستین است که این مسطورات با مقالات آن مجلس تباین کلی در میان است.»...ملا محمدتقی ممانی بدین وسیله نوشته های روضة الصفا و نظام العلما را رد می کند و تاریخ خود را که براساس تقریرات پدرش می باشد صحیح و درست می داند. او برای صحت ادعای خود، ناصرالدین شاه را که در آن زمان ولیعهد و از حاضرین مجلس بوده به شهادت می طلبد و اصولاً این کتاب را برای تقدیم به شاه در هنگام عبور از آذربایجان در سفر فرنگستان تهیه و تألیف کرده است. نام کتاب را هم برای خوشامد ناصرالدین شاه «ناموس ناصری» نهاده. پس می توان ادعای او را پذیرفت و کتاب او را کامل تر و صحیح تر از نگاشته های دیگران به حساب آورد. نظام العلما به نوشته ی کتاب دانشمندان آذربایجان در سال 1270 ه ق و به نوشته ی کتاب ظهورالحق در 1271 ه ق و بنا به نوشته ی کتاب منتظم ناصری در سال 1272 ه ق درگذشته است. کتاب الشهاب الثاقب فی ردالنواصب تألیف وی است که در سال 1262 قمری در تبریز چاپ شده است. منابع:

(۱- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ج / 4 ۲- مامقانی، میرزا محمدتقی، ناموس ناصری، نسخه ی خطی)



ملا محمد ممقانی

--- صفحه ۶ ---

مذکور ابن ارشد ملا محمد ممقانی در رساله ردیه که به خط و نیز مهر و امضایش در چند محل موجود است و برای ارضاء خاطر ناصرالدین شاه در شرح مکالمات مجلس بازخواست و در بیان احوال حضرت نوشت و ما شمه از آنرا لفظاً بلفظ در بخش سابق نقل کردیم اعتراضات خود را بر ملا محمود مبرهن داشته اظهار تعجب و تحیر در بعضی اکاذیب و مفتریاتش نمود و علو مقام استقامت حضرت را در آخرین مکالمه با ملا محمد که اظهار امر و اقامه حجت را به پایان رساندند و ملا محمد فتوی بر قتل داد و شیخ محمد تقی خود حاضر بوده، دید و شنید و نیز نبذه از جذبات جمال حضرت را اعتراف و وصف کرد و ملا محمود (۱) بعداً نسخ رساله خود را از دست این و آن گرفته نابود ساخت و ازو رساله دیگری نیز به ظهور رسید که دولت امر به ضبط تمام نسخ و منع از نشرش کرد چه حکایات و روایات مستنکره فضیحه و عبارات رکیکه شدید قبیحه در بیان احوال عایشه زوجه پیغمبر نوشت و عاقبت در سال ۱۲۷۱ درگذشت و اغرب از کل علمای تبریز میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و پسر برادرش میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام از طبقه علمای شیخیه محسوب بودند و سید ابوالقاسم مذکور هنگامی که توفیق حضرت خطاباً للعلما به تبریز رسید رساله ردیه نگاشته موسوم به قلع الباب نمود و سید علی اصغر چنانچه در بخش سابق شرح دادیم بدست خود پاهای آن مظلوم را با چوب ضرب نمود و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف

(۱) ملا محمد نبیل زرنندی ضمن روایت شمهء از بیانات شفاهیه جمال ابهی^۱ راجع به کیفیت حبس سال ۱۲۶۸ در طهران که در بخش لاحق می‌آوریم باین مضمون نوشت که فرمودند چون مرا به انبار شاهی برده، زنجیر کردند، روزی ملاباشی و معیرالممالک و بعضی دیگر نزد من آمدند. معیرالممالک با احترام دو زانو نشست و دلداري داده، گفت: خطائی از شما بروز نکرده که موجب حبس شود و این گرفتاری به جهت امر دین است و ملاباشی هم در نهایت ادب حرکت کرد. اگر چه در مجلس ولیعهدی در تبریز وقتی که حضرت در آن مجلس تشریف داشتند بد کرد ولی چون به طهران آمد ساکت شد و بدی از او به ظهور نرسید. انتهی

--- صفحه ۷ ---

احوال دو شیخ الاسلام مذکور را باین مضمون آورد میرزا علی اصغر شیخ الاسلام که عامی و عالم وی را از برادر زاده‌اش میرزا ابوالقاسم کهتر در مقام علم می‌شمردند از عهدهء قرائت آثار فارسیه بدشواری بر می‌آمد و امور شرعیهء محکمه‌اش را ملا محمد نامی که محررش بود عهده کرده برای انجام این خدمت مبالغ بسیار از نقود و غیرها بنوع راتبه و هدیه می‌گرفت و معهذاً قریحه شگفت‌آوری در کذائیت و جعلیت قصص کاذبه داشت چنانکه در محاضره و مناظره با افراد و جماعت اکاذیب واضح البطلانی بالبداهة نسج و سرد کرده بی اختجال و انفعال به عنوان واقعات حقیقه متسلسلاً حکایت می‌نمود و نیز فاجع و شریر بود. چنانچه حاجی رجب‌علی قزوینی شحنهء با کفایت و سیاست تبریز را که با افکار و اعمال قاسیه‌اش مخالفت داشت شبانه در حجره یکی از تجار تبریز دستور داد جمعی از اشرار هجوم و حمله نموده با خنجر و شمشیر ریز ریز کردند. و لذا حاجی سلیمان خان افشار با عدهء سوار جرّار شاهسون بامر دولت او را در باغی دستگیر کرده به پایتخت کشیدند و الی کنون محل قتل مذکور در تبریز به نام قانلی دالان اشتهار دارد و بالجمله آن دو شیخ الاسلام سردسته اشرار خونریز تبریز بوده و تسلط بر جان و مال اهالی داشتند و از جمله اعمال عجیبه‌شان قضیهء مشهورهء گاو است که شمهء از آن با مراعات مقتضیات وقت در قسمت مذکور از روضة‌الصفاء مسطور می‌باشد و حاجی معین السلطنه تبریزی باین مضمون شرح و تفصیل داد که در تبریز از زمان دیرین در آنجا که به نام مقام صاحب الامر معروف است. مسجد کوچکی بر قرار بود تا در ایام حکمرانی خوانین دنبلی که از عشائر و اکراد صفحات خوی و سلماس بوده چندی در آذربایجان بر تخت فرمانروائی مستقر و مستقل شدند و در تبریز آثار نیکی بر جا گذاشتند و قلعه و خندق و دروازه‌های آن شهر که اکنون از آثار قدیمه شمرده می‌شود و نیز ابنیه و عمارات سلطنتی که به نام عالی قاپو اشتهار دارد از ایشان است زمانی که نجف‌قلی خان دنبلی حکومت می‌کرد یکی از صلحای تبریز حضرت حجت موعود صاحب الزمان منتظر را در خواب دید

--- صفحه ۸ ---

که در مسجد کوچک مزبور مشغول ادا صلوة است و نجف‌قلی خان از جهت اعتمادی که به آن مرد صالح داشت به تعمیر مسجد پرداخته بر وسعتش بیفزود و حائظ بر اطرافش کشید و خادم و کلید دار معین کرد و این قضیه شهرت گرفته مردم فوج به زیارت آن مکان شتافتند و نذورات و هدایا بردند و در شبهای جمعه و سائر لیالی متبرکه چراغدانهای عدیده نهاده روشن داشتند و آنجا به مقام صاحب الامر معروف شد و حضرت نقطه اولی^۱ نوبتی بدانجا رفته نماز و دعا به جای آوردند و بهمراهان فرمودند که بدین حکمت و مصلحت است تا اشتهار بنام مذکور صدق یابد و چون صیت و صوت آن بزرگوار در اطراف آذربایجان نشر یافت و اهالی بطلب و جستجو برخاستند ملایان تبریز پیوسته برای اخفا انوار و دفع انتشار این امر تدبیر نمودند تا بسالی بعد از واقعه شهادت کبری چنین واقع شد که حیدر نامی قصاب در میدانی که جنب مسجد صاحب الامر و بازارگاه عمومی است خواست گاوی ذبح نماید و گاو از دست قصاب رها شده به محوطه مسجد رفت و حیدر به تعاقب گاو روان شد تا از مسجد بیرون کشیده به عمل ذبح مشغول شود ولی کلید دار و خادم مسجد ممانعت کردند و به او چنین گفتند که حیوان از ظلم تو پناه باین مکان آورد و باید به حال خود مأمون و محفوظ ماند و تنازع و تشاجر فیما بینشان شدید شده، یکدیگر را بسیار زدند و در آن حال جمعی از ارازل و اخلاط ناس به حمایت و معاونت کلید دار برخاستند و حیدر را بی نیل به مرام از حوالی مسجد راندند و او از اتباع و اشیاع میرزا علی اصغر و میرزا ابوالقاسم موصوف بود و خبر و شکایت نزد موالی خود برد و آنان فرصت را غنیمت شمردند و نیرنگ جدیدی ریختند، حیدر را پنهان کرده شبانه به سمتی فرستادند و فی الحال به ملاها پیام کردند و نزد عامه شهرت دادند که حیدر قصاب چون گاو پناهنده به صاحب الامر را جبراً از مقام مقدس بیرون کشید دستی از غیب بیرون آمده چنان لطمهء بر گونه‌اش نواخت که رنگش

--- صفحه ۹ ---

سیاه و سرش رو بر قفا شد و سعی و تلاش کرده با علما متفق و در مسجد مجتمع گشتند و کس فرستاده نقاره خانه دولت را از عالی قاپو و دربار حکومتی آورده به پشت بام مسجد برده، بشکرانه و شادی ظهور چنان کرامت و خارق‌العاده بکوفتند و بموجب حکم علما اهالی شهر بازارها و معابر را آئین بستند و در شبها حتی بر پشت بام خانه‌های خود چراغان کردند و اصحاب لهو و لعب و بازیگر و خنیاگر بسور و سرور اشتغال ورزیدند و جشن و شادمانی عمومی مدتی دوام یافت و خبر ظهور کرامت باطراف رفت و اهالی قصبات و دهات و بلاد آذربایجان گروه گروه با نسوان و کودکان با چاووش و صلوات و رفع اصوات برای زیارت آن مکان شتافتند و شیخ الاسلام و همراهانش همه روزه ظهور خارق‌العاده جدیدی شهرت دادند،

گهی گفتند شب دوشین کوری مادر زاد اهل گرمروود از هر دو دیده محروم و مردود به مقام صاحب الزمان ملتجی و دخیل شد و هر دو چشمش شفا یافت و بشکرانه و شادیانه آوای بوق و کرنا بر پشت بام مسجد بلندتر شد و اهالی بر آئین چراغان افزودند و چون از اهالی گرمروود پرسیدند: که کور شفا یافته در کجا است جواب شنیدند که به سمع ما رسید اعرجی از اهالی مراغه بود و چون از اهالی مراغه استخبار کردند، پاسخ گرفتند، که مسموع ما این است شخص شفا یافته از اهالی سلماس است و مفلوج بود و هنگامی شهرت دادند طفلی شل و ناقص الاعضاء متولد شده و اینک شفا یافته بستایش مقام مقدس رطب اللسان است و معجزه در پی معجزه و کرامت عقب کرامت همی شهرت گرفت ولی از آنهمه شفا یافته گان احدی را کس ندید و شیخ الاسلام دستور داد تا گاو مذکور را زینتی بسزا کردند طاقه از شال کشمیری به پشتش کشیدند و از منسوجات نفیسه زیبا و پارچه های زرینه و دیبا بر شاخ و گردنش پیچیدند و به اعلیٰ زیب و زینت بیاراستند و بدست کسان خویش و خدام حکومتی سپردند تا به خانه های اشراف و محترمین سیر و گذار دادند و اهالی از ذکور وانات و صغار و کبار بذل درهم و دینار به خادمین و مستحفظین کرده اجازت گرفتند تا گاو را زیارت کنند.

--- صفحه ۱۰ ---

و شیخ الاسلام در خانه و کاشانه اش محلی شایسته معین کرده علف و کاه فراوان فراهم داشت و خادم و پرستار گماشت و اهالی شهر و اطراف از عموم طبقات دسته دسته به زیارت رفتند و نقود و اموال نامحدود به پرستاران هدیه کردند تا مقداری قلیل از شعراتش را بدست آورده، تیمناً و تبرکاً حرز خویش نمودند و نگارنده در حدود سال ۱۲۹۸ روزی در ایام عید نوروز بعزم دیدار یکی از دوستانم بخانه اش رفتم در طاق وطاق صورت گاوی را مشاهده کردم که ترسیم و نقاشی شده به چهارچوب و شیشه گرفته در زیر صورت به خط بسیار زیبای نستعلیق نوشته بود تصویر همان حضرت گاو علیه السلام است که در مقام صاحب الامر بست نشسته بود:

گاو را باور کنند اندر خدائی عامیان *** نوح را باور ندارند از پی پیغمبری

و بالجمله پس از استقرار و انتشار اعمال و افکار مذکوره علما و فقها بر رؤوس منابر همی ندا دادند که ایها الناس حضرت صاحب الامر از جابلسا و جابلقا چنین قدرت و کرامتی فرموده چگونه به دعوی باطل سید باب گوش فرا می دهید زنهار زنهار فریب بایمان نخورید و به طریق بدعت و ضلالت نروید و سپس حاجی میرزا شفیع ثقة الاسلام از علما شیخیه و مطاع و مقتدای جماعتی از آن طائفه که در جنب مقام صاحب الامر مسجد و منبر داشت میرزا علی اکبر منشی قونسولخانه روس در تبریز را که بوفور مال و منال مشهور بود ترغیب نمود تا مبلغ بیست هزار تومان برای ترفیع مقام مذکور صرف کرده بقعه و گنبد و طاق

و رواق و مناره و کریاس بنا نهاد و مدرسهء مشتمل بر حجرات تحتانیه و فوقانیه برای سکونت طلاب علوم دینی در صحن مقام بر پا داشت و از مسجد ثقة الاسلام دری بان مدرسه باز کرد. انتهی و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام به سال ۱۲۷۸ هجری رخت از این جهان بیرون کشید و اما مجلس مکالمه و بازخواست و محاکمه و اجرا ضرب و تعزیر و مطالبه انکار عقیدت و اخفا مالی فی الضمیر که خواستند باین وسیله بایه را تخویف و شدت و سرعت نفوذشان را تخفیف نمایند و حاجی میرزا آقاسی و ملایان از بیم آن طائفه آسوده و مصون و در ریاست خود مطمئن و مأمن گردند در اوراق و صحف به نوع مختلف مسطور است از آن جمله صورت مکالمات مجلس بی مهر و امضا به نام مکتوب ناصرالدین میرزا برای محمدشاه است که عیناً بواسطه بعضی از مورخین طبع و انتشار یافت و برخی مجلس را مشتمل حضار بسیار و بعضی منحصر بعده از علما و درباریان ولیعهدی نوشته اند و در خصوص حضور یا عدم حضور میرزا احمد مجتهد تبریز به اختلاف سخن گفته اند و موضوعاتی را که در مجلس مطرح شده و عبارات اسئله و اجوبه را تماماً بتفاوت آورده اند و قدر مشترک بین کل آنها حضور ناصرالدین میرزا و چند تن از درباریان محترم و حضور ملامحمد ممقانی و حاجی ملامحمود نظام العلماء می باشد و در اینکه به نوع تحقیر و استهزاء معامله و مکالمه نموده و حضرت به صراحت بیان اظهار مقام عظیم الهی و تحدی به آیات و کلمات خود فرمودند و آنان از پاره مسائل خفیفه علوم رسمیه متداوله بین ملایان در آن ایام پرسیدند و حضرت به بساطت و صراحت و به نوع عدم اعتنا جواب گفتند. تأمل و اختلافی نیست و مقصود نویسندگان از متملقان شاه امثال مؤلف ناسخ التواریخ و صاحب روضة الصفا که نقل کلام نظام العلماء نمودند و غیرهم که از این دو اقتباس کردند اینست که آن حضرت جواب سئوالات علوم رسمیه و روایات دینیه سائیلین را به نوعی که قانع و راضی شوند ندادند و از علوم ظاهریه و دینیه تحصیلیه بی بهره بودند و معجزات و کراماتی نیز مانند آنچه اهل ادیان و مذاهب بجمؤسسین و بزرگان آئین خود نسبت می دهند نیاوردند و برخی از مواضع کلمات عربیهء جدیدیه مخالف با قوانین ادبیه داشت و هم بنابر مذهب علمیا اثنی عشریه باید محمد بن الحسن عسکری با علائمی که منتظر بودند ظاهر شده آنچه را که معلوم و مامولشان است مجری دارد لذا دعوت بدیعه را رد کردند و برای شبهه جنونی که در حق آن مظلوم اظهار نمودند به موجب الحدود

--- صفحه ۱۲ ---

تدرء بالشبهات حکم ضرب و تعزیر دادند تا توبه و بازگشت از عقیدت و گفتار خود کرده، مبری گردد. و در کتب تواریخ دوستان مانند حاجی میرزاجانی کاشانی و ملا محمدتقی هشرودی و ملامحمد نبیل زرنندی و نیز در روایات و حکایات برخی از حروف حی و جمعی از بزرگان اصحاب که در آذربایجان بودند، دیدند و شنیدند نوعی دیگر است چنانچه شمهء از آن را در بخش دوم آوردیم و اساس واقعه این است که ملامحمد ممقانی و ملامحمود و یا ملامرتضی قلی حین مواجهه و مکالمه با آن حضرت غافل و بعید از این نکته بودند که حضرت نسبت به علوم رسوم و عقاید بی حقیقت لا یسمن و لا یغنی من جوع متداوله بین ملایان آن عصر نه تنها اعتنا نداشتند بلکه برای بر افکندن اوهام بالیه و تماثل مؤتفکه بنائی کزبرالحدید از تعالیم و آیات و کلمات گذارده‌اند که عاقبت آنها را خواهد برانداخت و ندانستند که مظهر خدا یا رسول یا امام یا باب‌الامام هرگز تابع و مقلد سطحیات دینیه و نظریهء مردم عصر خود نشدند و دم از بحث در اوهام و اعدام نزدند و اگر سائلین مذکور می‌خواستند در امثال آن مسائل مناظره نمایند و ره به ملاقات امثال ملاحسین بشرویهء و حاجی سید جواد کربلائی و آقاسید یحیی دارابی نمی‌یافتند اولی آن بود از ملا یوسف علی اردبیلی و غیره از اصحاب آذربایجان که مسائل مذکوره را به نوع مستوفی مستجمع و محیط بودند جویا شده رفع مشکلات می‌نمودند و حضرت نیز علی‌الرسم چنانکه در بعضی از مواضع مقتضیهء بخش سابق اشاره کردیم شفاهاً یا کتباً برای آنکه مهلت و فرصتی یافته مقاصد و نوایای خود را اتمام و انجام فرمایند شمهء از مقامات وصل و فنای خود را در عرصه کبریا و خضوع و خشوع نسبت به مظاهر و اولیا الهی و تنزه و تقدس از انانیت و ادعا را بیان داشته ایدی و السن اعدا و معارضین را می‌بستند و ما در اینجا نبذه از توقیع که حاوی بعضی موضوعات مربوط بامور مذکوره است ثبت نموده تمام و کمال آن را در ضمن بیان اوضاع شیراز می‌آوریم و هی هذہ:

--- صفحه ۱۳ ---

بسم الله الرحمن الرحيم⁹

الحمد لله الذي ابتدع الابداع لامن ابداع قبله و اخترع الاختراع لامن اختراع بعده ثم جعل القدر بينهما برزخاً لهندسته فسبحانه و تعالي قد علا علو ظهور سلطان طلعتة حضرتة عن وصف الجوهريات كلها و تقدس قدس مظهر قمص طلعة سلطان قيوميته عن نعت الممكنات بحقيقتها فمن قال انه معروف بطلعة هويته فقد اتخذني نفسه شهباً لسلطان احديته و

9 - في جواب عريضة آقا أسدالله قزويني (نازل در ماکو)

من قال انه يدلّ بذاته علي ذاته فقد ادعي حق الامتناع في ذاته اذ أنّه كما هو عليه في كينونته الازليته و انيته الابدية مقطعة العرفان عن حد نفسانيته مفرقة حكم البيان بذاتيته اذ أنّها هي كافورية قديمة التي هي بانيتها مسددة الظهورات عن حد المثال و انما هي ذات بحت ساذجية التي هي بكينونيتها مقطعة التجليات عن مقام الجلال فسبحانه و تعالي لا يعلم كيف هو في ازل الازال و انه هو القوي العزيز و ها انا ذا في ليلة النصف من شهر جيم الاولي في سنة ١٢٤٣ علي الارض ثمّ الجبال في الحبس اشهد ان لاآله الا هو وحده لا شريك له كما قد شهد ذاته بذاته بانه لاآله الا هو العزيز الحكيم و اشهد لمحمد صلي الله عليه و آله و اوصيائه صلوات الله عليهم بما هو عليه من العزة و الوحدة و الجلال و العظمة حيث لا يحيط بعلم ذلك احد من الخلق انه هو العزيز المتعال و اشهد لنفسي باني عبد آمنت بالله و آياته و صبرت في سبيل الله بالورود علي تلك الارض بعد قدرتي لتغربل النفوس من الناس و تمحص الكل بامر الله عز ذكره انه هو العزيز الحكيم و بعد قد قرئت كتابك و اطلعت بما اردت في خطابك فاعلم ان العلم الخالص هو الذي لا يتعلق بشيء الا بمعرفة الله عز ذكره و هو فطرة الله التي خلقها الله في العبد ليثبت بها عبوديته لله ربه حيث اشار علي ٤ في احرف العبد بان العين علمه بالله و البيا بونه عن الخلق و الدال دنوّه بالخالق بلا كيف و لا اشارة و ان الذي كتبت من الشكوك الواردة عليك و علي اخوانك فهو من بعد مقامك عن بساط قرب طلعة مولاك و سيدهم فاستعد بالله و اعتصم بجبله و توكل عليه و اعلم بان

--- صفحه ١٤ ---

حد اليقين ان لا تخاف مع الله شيئاً و لا تري في جنب عظمة الله امراً و ان دون هذه الرتبة فليست منا و لا ينسب الينا بل بدئت من طمطام ظلمات النفوس و رجعت اليها اذا لم تحزن بها و ان الذي كتبت من مهاجرتك في سبيل الله فلا يخفي علي الله شيء في السموات و لا في الارض و ان عليك المنّة من عنده لما هداك الي صراطه و انه هو يجزي الكل باحسن مما يريدون و يعملون و لا تخف في دين الله من عملك فان الله قادر علي كل شيء و محيط بكل شيء و هو علي كل شيء شهيد و ان ما كتبت بان باب الامام عليه السلام لا بدان يكون مرآة له فهو حق لا ريب فيه كما ان الامام عليه السلام هو مرآة الله جل جلاله لا يحكي فيه الا طلعتة و ما جعل الله فرقاً بينه و بينه الا العبودية حيث اشار الحجة عليه السلام في دعائه في شهر رجب المرجب و بمقاماتك التي الخ و لكن لا تغفل عن حكم العبودية فان الامام عليه السلام مع علوه علي كل شيء و غنائه عن كل شيء يعجز لمثل قاتله و يطلب منه الما و ان ذلك من تقدير العزيز العليم و ان كل ما رايت في ذلك

المقام من صفات الضدية يرجع الي ذلك الحكم و ليس لاحد يقول لم و بم و لا يضمر لمن عرف الله و اوليائه عدم اظهار علمه بما شيا الناس لان الله لو اعطي الكل بما يهوي اليه نفسه فلم يبق احد من الكفار و لا يعجزه ذلك و لكن يظهر حكمه و بين حجته و لو كان باية و احدة التي يعجز الناس من الاتيان بمثلها ليهلك من هلك عن بينة و يحيي من حي عن بينة و ان ما كتبت ان السيد رحمة الله عليه ما ادعي حكم الذي انا ادعيت و لذا لم يظهر منه خوارق العادات فقد اشتبه الامر عليك و سمعت قوله في كثير من الاوقات و اياك و اسم العامرية اني اخاف عليها من فم المتكلم اما سمعت قوله في حق من يجيى بعده بتلك الاشعار في كثير من الاوقات يا صغير السن يا رطب البدن يا قريب العهد من شرب اللبن و ان عدم خوارق العادات من عنده هو من اجل حكم الامام عليه السلام لما لا يعلم الناس سره و اني انا لو شيا الله ليظهر من عندي فضلا من عنده كما كتبت في كتابين بخطي الي اثنين من العلما حكم فوت المعتمد قبل اجله

--- صفحه ١٥ ---

بسبعة و ثمانين يوماً فاي امر يعدل ذلك دق بصرك وصف نظرك و استغفر الله ربك لتكونن من المؤمنين و ان ما كتبت من حكم قول الله عز و جل اطعني اجعلك مثلي الخ لعمرى انا ما اطعت الله بذلك المقام لعجزى و ضعفي و لا شك ان الله ربي لا يخلف الميعاد و ان ما اشرت من صنایع مير الداماد و شيخ البهائي رحمة الله عليهما و يغفر الله عنهما الله يعلم بما اني انا ما ادعيت شيئاً من تلك الصنایع و لا استطیع بما الا اذا شيا الله و اكرمني و ان الرياضة و قلة الاكل ليس بدليل في حقي لانني انا ما اتعب نفسي و لا اقلل في الاكل لضعف جسمي بل ان الحجة هي عدم الحجة مما يتصورون لي فافهم ان كنت ذافهم و اسلم امر الله لتكونن من الفائزين و ان ما وصفت من صفات حامل ذلك المقام الله اعلم حيث يجعل حكمه و اما العلم فهو علمي بالله و اوليائه و لا اعلم دون ذلك و اما العمل فما اجد احداً اقل عملاً مني و لكن ما يخطر في سري افضل من عمل المجتهدين و اما خوارق العادات فلا املك لنفسي شيئاً و ليس اعظم آية لي من كلامي لان نور صبح الازل اشرق علي علانيتي بمثل سريرتي و لا اقول لك اصغر من ذلك و استغفر عن التحديد بالكبير و اليه انيب و ان ما كتبت من مباحنة السيد رحمة الله عليه في البغداد مع علماء السنة و قبول الحق عنه فلا اعلم به و لا يقبل احد منهم دينه الا الزامهم بالامر انصف في دين الله اليوم كل المخالفين ليكونون اشد الزاماً بالامر من عجزهم عن الاتيان من الاثار اوفي زمان الشيخ او السيد رحمة الله عليهما و لا شك في ذلك عند اولي الالباب و ان ما كتبت من اثر نفس

الکامل من العرفا و ثبوت ذلك في حق حامل ذلك الامر و عجزك من جواب نشفسك من هذا اتق الله و لا تتبع هواك فان الله عز و جل يقول مخاطباً لحبيبه انك لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشا فاي نفس اقوي من محمد صلي الله عليه و آله و كيف لم يبدل نفوس ذي قرابته عن الكفر بالايمان و كذلك الحكم من الدرّة الي الدرّة بل ان الله جعل امره واضحاً ثابتاً بحيث يدركه كل النفوس ثم قال عز ذكره لا اكراه في الدين ثم قوله فمن

--- صفحه ۱۶ ---

شاء فليؤمن و من شاء فليكفر ثم قوله و من كفر فان الله غني عن العالمين مع انه لاشك بان محمداً صلي الله عليه و آله لو شاء بهداية الكل بمشيئته الحتمية فان الله هدي الناس جميعاً و لكن تنبأ الكل هداية الكل بما قبل و شيا من حكم ربه فمن ادرك السعادة دخل في الدين و من اتبع هويته فقد علم بحكم الله ثم بعد ذلك ليكون من المشركين قل اخاف و ارجو عفوه و عقابه واعلم حقا انه حكم عدل فان يك عفوه فهو منه تفضل و ان يك تعذيب فاني له اهل الا ايها الموت الذي ليس تاركي ارحني فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين احبهم كانك تنحو نحوهم بدليل فكلمنا القيت لك جواب موجز لسئولاتك و اما الجواب المفصل يظهر لك بالتفكر في الكلمات الموجزة و اني انا اجبتك حينئذ في الجبل الذي اكون فيه مجبوراً بعد قدرتي علي غير ذلك فاحمد الله الذي فرغني لعبادته و مناجاته و الثنا عليه و علي محمد و اوليائه و اليه اشكوثي و حزني و عليه اتكل في وحدتي و غربتي و كفي بالله و كيبلاً و سبحان الله بكرةً و اصيلاً.

و اما تفصيل بيان امكنه تاريخيه و محل های توقف حضرت در تبريز نخست خانه محمد بيك چا پارچی واقع¹⁰ در قسمت آخر از يك طرف شهر است که در بدو ورود چند روزی در آن خانه توقیف شدند. دوم قلعه ارك است که در سفر اول و دوم مدتی در آنجا متوقف و محبوس گشتند و اکنون جز دیواری رفیع که شبیه به دیوار واقع در قرب محراب مسجد است و غرفه نیم مخروطیه بر زاویه شامخ حائظه مذکور و هم پله های خراب شده که به آن صعود و نزول از حجره می شد چیزی از قلعه مذکور باقی نیست و حاجی معین السلطنه تبریزی در وصف آن قلعه چنین نوشت. قلعه ارك در جنب و اتصال مسجد وزیر علی شاه از وزرا عهد سلطنت ابوسعید بهادر خان که از اواخر سلاطین چنگیزی نژاد بود، واقع است و علی شاه مذکور آن مسجد را در حوالی سال ۷۵۵ ه. ق بنا نهاد و قبل از اتمام زندگانی را وداع گفت و آن از ابنیه عتیقه

10 - در صفحه ۱۸۷ تاریخ عربی نبیل {۲۹۲} مرقوم است که حضرت اعلی را محمد بيك چا پارچی در نزدیکی تبریز تسلیم مامورین حاکم تبریز کردند که ولیعهد بود.

حاجی معین السلطنه محل توقف حضرت نقطه اولی را در هر سه سفر به تبریز قلعه ارك مذکور نوشته است.

--- صفحه ۱۷ ---

و آثار تاریخیه شهر تبریز محسوب است و آن عمارت و اطاقی که حضرت نقطه اولی در آن اقامت و سکونت فرمود بکرات زیارت نمودیم و آن مکان تا سال ۱۳۳۱ ه. ق بر جای بود و بسنه مزبوره در واقعه انقلاب روسها و مدافعت نظامیان روس با توپ آنان منهدم گشت و دیواری از مسجد علی شاه باقی ماند و نبیل زرندی باین عبارت نگاشت که آن حضرت را در ورود به تبریز به بیته عالی فرود آوردند و سربازان فوج ناصری که از اهالی خمسه و فوج خاصه بودند و در آخر آن مظلوم بدست ایشان تیرباران شد در باب آن بیت چاتمه سربازی زدند که احدی به حضورشان راه نیابد الا سیدین حسنین که در خدمت بودند و دیگر از امکنه تاریخیه تبریز محلی از ابنیه دولتی و مستقر حکومتی بود که ناصرالدین میرزا مجلس علما بیاراست و با حضرت مکالمه و محاکمه کرده، حکم تعزیر دادند و نیز خانه مسکونه میرزا علی اصغر شیخ الاسلام است که ضرب و زجر آن مظلوم در حیاط بیرونی آن خانه بدست وی واقع شد¹¹ و از امکنه تاریخیه مهمه تبریز مقتل و مطرح جسد مبارک و هم محلی است که ایامی چند جسد مطهر را به رسم امانت گذاشتند سپس به طهران بردند و مضامین توصیفات و تحقیقات حاجی معین السلطنه که در این خصوص مستقصیانه نگاشت چنین است. در آن زمان در تبریز دو سربازخانه بود یکی در بیرون شهر که اکنون میدان مشق و داخل در سواد شهر است و دیگر سربازخانه داخل شهر متصل به عمارات سلطنتی عالی قاپو که شهادت حضرت رب اعلی¹¹ در آنجا واقع شد و بعداً تغییرات کثیره بان راه یافت اولاً چند سالی پس از واقعه شهادت عظمی عزیز خان مکرری سردار کل به حکومت آذربایجان منصوب گردید و علمای تبریز نزد وی شکایت بردند که جماعت بایه موافق شهادت جمعی از موثقین در تاریکی شب بدان محلی که سید باب را آویختند رفته زیارت بجا می آورند و از او طلبیدند که آن محل را ویران نماید. سردار ملاحظه خسارت مالی را نموده، حکم هدم نداد لکن امر نمود در جلوی حجرات سربازخانه طاقی از آجر و گچ بنا نهادند

--- صفحه ۱۸ ---

¹¹ - در صفحه ۲۹۵ تاریخ عربی نبیل {۲۸۶} مرقوم: قضیه ضرب و زجر را در نمازخانه شیخ الاسلام نوشته است و عکس نمازخانه هم در تاریخ نبیل عربی و انگلیسی هست در عربی صفحه ۲۵۴ و در انگلیسی صفحه ۳۱۸.

چنانکه دیوار حجره که هیکل آن مظلوم بر آن آویخته شد خلف طاقها مانده از عیون و انظار مستور گردید سپس در سال ۱۲۹۳ ه. ق حکمران آذربایجان میرزا فتح‌علی خان شیرازی ملقب به صاحب‌دیوان حجرات بسیار در اطراف سربازخانه بزرگ واقع در خارج بلد بنا نموده سربازهای حجرات سربازخانه شهری مذکور را که مقتل رب اعلی^۱ است بدان سربازخانه برده جای داد و آنجا به نام میدان مشق اشتهاار یافت و سربازخانه کوچک شهری مذکور را جبهه خانه قرار داد و درب هر حجره را پنجره باز کرد و همه اسلحه سازان شهر را در آنجا ساکن نمود و عکس معروف آن سربازخانه که فیما بین احبا متداول است ازین ساختمان صاحب دیوانی می‌باشد و بعداً آن نیز تغییر یافت و حجرات قدیمه منهدم و آن وضع و صلیبگاه و مصرع از میان رفت و بر جای آنها ابنیه جدید بنا شد و اکنون دائره نظمی شهر در آنجا است ولی قتلگاه و مصرع جسد مطهر بشواهد و قرائن معین و مشخص می‌باشد و نیز خندق تبریز که مطرح جسد مبارک بود پس از چندی که شهر را توسعه دادند از میان رفت و بر جای آن عمارات و ابنیه ساخته شد و محلی از خندق که مطرح دو جسد مطهر بود به قرائن و علامات معلوم است و اما محلی که دو جسد مظلوم را امانت گذاشتند خانه در کوچه شرقی محله دوهچی بود که کارخانه شعر بافی متعلق به بایان میلانی در آن قرار داشت و در آن شب که بایان دو جسد مطهر را از کنار خندق ربودند بسوی قاری کورپی معروف شتافتند و از آنجا به قبرستان گذشته در خانه مذکور برده، امانت نهادند. انتهی و از امکنه به غایت مهم خانه ملامحمد ممقانی است که مأمورین حکومتی آن حضرت را وارد کرده فتوای شهادت صادر نمودند و ما در بخش سابق تفصیل دادیم.

و اما اعداد بایه تبریز و دیگر معمورات آذربایجان که می‌خواهیم بتفصیل احوال جمعی از شهدا ابطال و معاریف رجالشان پردازیم همگی بواسطه تنی چند از حروف حی و سابقین اولین آن دیار فائز بایمان بدیع گشتند.

--- صفحه ۱۹ ---

و به جز آنانکه بلایا و مصائب زمان موجب فقدان اطلاع و نسیان احوالشان گردیده و به استثنای عده که ممکن است حسب جرّ سیاق کلام در طی بخش‌های آتیه بنگاریم.

در تبریز ملا باقر حرف حی از علما شیخیه و تلامذ حاجی سید کاظم رشتی و مقیم کربلا بود و همینکه به شیراز شتافته فائز به ایمان بدیع و در حروف حی منسلک گشت همه جا در ایران و عراق عرب به تبلیغ و نشر این امر پرداخت و با صراحت و بساطت در اقوال و اعمال که اختصاص داشت ترویج معارف جدید کرد و هنگام مراجعت قره‌العین از عراق به ایران همراه شد و بعد از واقعه قتل حاجی ملاتقی و انقلاب قزوین از آنجا به طهران رفته به ملازمت خدمات ابهی^۱ در آنجا و بدشت و نور و مازندران به نوعی که در مطاوی بخش سابق نگاشتیم چندی بسر برد آنگاه به آذربایجان رفته به محضر نقطه اولی^۱ در سجن ماکو

و چه‌ریق مکرراً تشرف حاصل نمود و واسطه ارسال مکاتیب و توقیعات گردید و پس از واقعه شهادت کبری^۱ طول حیات یافته متاخر از کل حروف حی در گذشت و از این رو بین الاحباب به عنوان ملا باقر حروف حی اشتهار یافت و احوال و حادثات قسمت اخیره ایام حیاتش را که متعلق بدوره بعد است در بخش ششم می‌نگاریم و از توقیعات صادره در حقیقت توقیعی مشهور است که در اواخر ایام سجن در جواب عریضه‌اش صادر فرمودند چه سؤال از من یظهره الله موعود و از علائم و شواهد محبوب ابهی^۱ و مقصود اسنی که تمام آثار و بیانات بدیعه خصوصاً کتاب بیان رنه عبودیت صرفه و محویت محضه نسبت به ساحت مشیت قدیمه و اراده قدیره او می‌باشد استعلام و استفهام کرد و آن حضرت در توقیع مذکور که شامل آخرین وصایای مهمه است عرفان شمس امانع ابهی^۱ را به انوار و آثارش محصور داشته خود و حروف حی و آثار خویش را واقع در مقام خلق و عبودیت و شبحیت صرفه وصف نموده منع فرمود

--- صفحه ۲۰ ---

که بهیچ اشاره و تصور و قیاس و تفکری متوقف نشده محبوب از فیض تجلی اول و اعظم رحمانی نگردند و نبذه از آن کلمات عالیات را محض استصبار مع مراعات اختصار در این مقام ثبت می‌نمائیم و هی هده:

بسم الله الامنع الاقدس¹²

الحمد لله الذي لا آله الا هو العزيز المحبوب و انما البها من الله عز ذكره الي من يظهر الله جل امره و من يخلق بامر و لا يري فيه الا ما قد تجلي الله له بقوله الا انه لا آله الا هو المهيم القيوم و بعد فقد سمعت كتابك و ان ما فيه جوهر لو لا فيه ما اجبتك علي ذلك القرطاس و لا حينئذ باعلي ما قدر في الابداع فما اعظم ذكر من قد سئلت عنه و ان ذلك اعلي و اعز و اجل و امانع و اقدس من ان يقدر الافئدة بعرفانه و الارواح بالسجود له و الانفس بثنائه و الاجساد بذكر بهائه فما عظمت مسئلتك و صغرت كينونتك هل الشمس التي هي في مرأياً ظهوره في نقطة البيان يسئل عن شمس التي تلك الشموس في يوم ظهوره سجاد لطلعتها ان كانت شوساً حقيقيه و الا لا ينبغي لعلو قدسها و سمو ذكرها و لو لا كنت من واحد الاول لجعلت لك من الحد حيث قد سئلت عن الله الذي قد حلقك و رزقك و اماتك و احياك و ابعتك في هيكلك بالنقطه البيان في ذلك الظهور المتفرد بالكيان) الي قوله ضمن تلقين الدعا و التضرع) اناذا مستأذن بجودك عن جودك ان تاذن بفوادي ان يخطر به ذكر من تظهرنه و ان تجعلنه و كل ما في و علي متيماً بحبه علي شان لاجدنه

12 - في جواب ملا باقر تبریزی (نازل در چه‌ریق) - (قسمتی)

مستحقاً علي ما انت مستحق به و مقدساً عن كل ما انت مقدس عنه ان اجدنه وحده وحده لكنك ساجداً له باستحقاق نفسه اذ ذلك سجودي لك وحدك وحدك لا آله الا انت و ان اجدن كل من علي الارض سجادا بين يديه لا يكبر عظمته في فؤادي بذلك اذلو شاهدين بمثل ما علي الارض بعدد كلشيبي و كل كانوا لسجداً له حين ما يقول انبي انا الله لا آله الا انا و ان مادوني خلقي قل ان يا خلقي فاسجدون ذلك مستحق به و لم يغيرني خلق كلشيبي عن تعظيمي اياه و تكبير عظمته (الي قوله) و قد كتبت

--- صفحه ٢١ ---

جوهره في ذكره و هو انه لا يستشار باشارتي و لا بما ذكر في البيان بلي و عزته تلك الكلمة عند الله اكبر عن عبادة ما علي الارض اذ جوهر كل العبادة ينتهي الي ذلك فعلي ما قد عرفت الله فاعرف من يظهره الله فانه اجل و اعلي من ان يكون معروفاً بدونه او مستشاراً باشارة خلقه و انبي انا اول عبد قد آمنت به و باياته و اخذت من ابيكار حدائق حبه و عرفانه حدائق كلماته بلي و عزته هو الحق لا آله الا هو كل بامر قائمون (الي قوله) الا انك انت لو ادركت يوم ظهوره ان عرفته باعلم علم البيان ما عرفته و ان رايته واقفاً في امره ثم ذكرت عليه اسم الانسانية ما انفيت حروف النفي لاثبات مظهر الاحديه الا انه جل ذكره يعرف كل شئ نفسه و اني

استحيي ان اقول يعرف كل شئ نفسه بمثل ما اني قد عرفت كلشيبي باياتي نفسي اذ كل ما تجدن من كلشيبي خلق له و ان الله اجل و اعلي من ان يعرف بخلقه بل الخلق يعرف به هو الذي اذا يتلجلج لسان قدس ازليته يخلق في قول ما يشاء من نبي اوولي او صديق او نقي اذ كل ما قد خلق كل ادل من عنده و سفر من لدنه كل قالوا ان لا اله الا الله و انتظروا من يذكركم الله وجهه فانكم ما خلقتم الا للقاءه و هو الذي يخلق كلشيبي بامر اياك اياك يوم ظهوره ان تحتجب بالواحد البيانيه فان ذلك الواحد خلق عنده و اياك اياك ان تحتجب بكلمات ما نزلت في البيان فانها كلمات نفسه في هيكل ظهوره من قبل ذلك شمس الحقيقه و وجهة الاحديه و طلعة الربوبه و كينونة الالوهية و انية الازلية لو يستقر علي التراب ينادي ذرات التراب علي ان ذلك عرش قد استوي الرحمن عليه فمن يفتخر الطين بمحل عرشه بذلك الافتخار فكيف ينبغي اولوالافكار ان يفتخرون بالله الواحد القهار و يستنبئون عن الله الواحد الظهار فاشهد بعين فؤادك و لا تنظر اليه الا بعينه فان من ينظر اليه بعينه يدركه و الا يحتجب ان اردت الله و لقاءه فارده و انظر اليه و لكن فاشهد بان ليس ورا الله غاية و ان ذات الازل لن يري و ان ما يمكن ان يري و ينبغي ان ينسب الي الله الي نفسه ذلك الطلعة الفردانية و

الوجهة الصمدانية (الي قوله) فو الذي فلق الحبة و بري النسمة لو ايقنت بانك يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنك حكم الايمان

--- صفحه ۲۲ ---

في ذلك الظهور لانك ما خلقت الا له و لو علمت ان احداً من النصاري يؤمن به لجعلته قرّة عيناي و احكمت عليه في ذلك الظهور بالايمان من دون ان اشهد عليه من شئ اذ ذلك الاحد يوم ظهوره لو يؤمن به يبذل كل عوالمه بالنور و لكن ذلك المؤمن لو يحتجب عنه يوم ظهوره يبذل كل عوالمه بالنار فو حق نفسه الذي لا حق عند الله كفوه و لا شبهه و لا عدله و لا قرينه و لا مثاله لم يؤمن بالبيان حق الايمان الا من يؤمن به بمثل ما آمن بالقرآن حق الايمان الامن آمن بالبيان و مثل ذلك من آمن بالانجيل من قبل حق الايمان الامن آمن بالقرآن و اذا يوم من يظهره الله كل من علي الارض عنده سوا فمن يجعله نبياً كان نبياً اول الذي لا اول له الي آخر الذي لا آخر له لان ذلك ما قد جعله الله و من يجعله ولياً فذلك كان ولياً في كل العوالم (الي قوله) فلتستعصمن به فان يومه يوم الاخرة بالنسبة الي تلك الحيوّة الدنيا و لو لا كان كتابه ما نزل ذلك الكتاب و لو لا كان نفسه ما اظهرني الله و اني انا اياه و انه هو اياي و انما المثل مثل الشمس لو تطلع بما لا نهاية انما هي شمس واحدة (الي قوله) لعلك في ثمانية سنة يوم ظهوره تدرك لقا الله ان لم تدرك اوله تدرك آخره (الي قوله) و ربما ياتيك من انت قد سئلت عن علو ذكره و ارتفاع امره و ان من في البيان يقرء تلك الكلمات و هم لا يلتفتون بظهوره (الي ان قال) سبحانك اللهم فاشهد عليّ باني بذلك الكتاب قد اخذت عهد ولاية من تظهرنه عن كلشي قبل عهد ولايتي و كفي بك و بمن آمن باياتك عليّ شهيدا و انك انت حسبي عليك توكلت و انك كنت علي كلشي حسيبا ان يا ذلك الحرف خذ عهد ولايته عن كل من يقر بالايمان عن كل ما يحيط به علمك بما كتب بخطه و انما اني قد كتبت كل البيان و ان من يكتب هذا يقر بالايمان به قبل ظهوره فاذا فاستعلم عن كل ما يمكن ان يستعلم ليثبت ذكره في الكتاب الي يوم ظهوره فان هذا هو العز الشامخ المنيع و الفضل الباذخ الرفيع.

--- صفحه ۲۳ ---

ديگر سليمان خان پسر يحيى خان معروف به كلاهدوز از اشراف و اکابر تبريز و پيشخدمت مخصوص عباس ميرزا نايب السلطنه و بعد از او پيشخدمت محمد شاه كه طائفه بزرگی در آن بلد داشت و كوجه در قرب جوار مقام صاحب الامر به نامش مشهور بود از آغاز جوانی رغبت به عبادت و ميل معاشرت با اصحاب علم و فضيلت و نفرت از جاه و مقام و خدمات

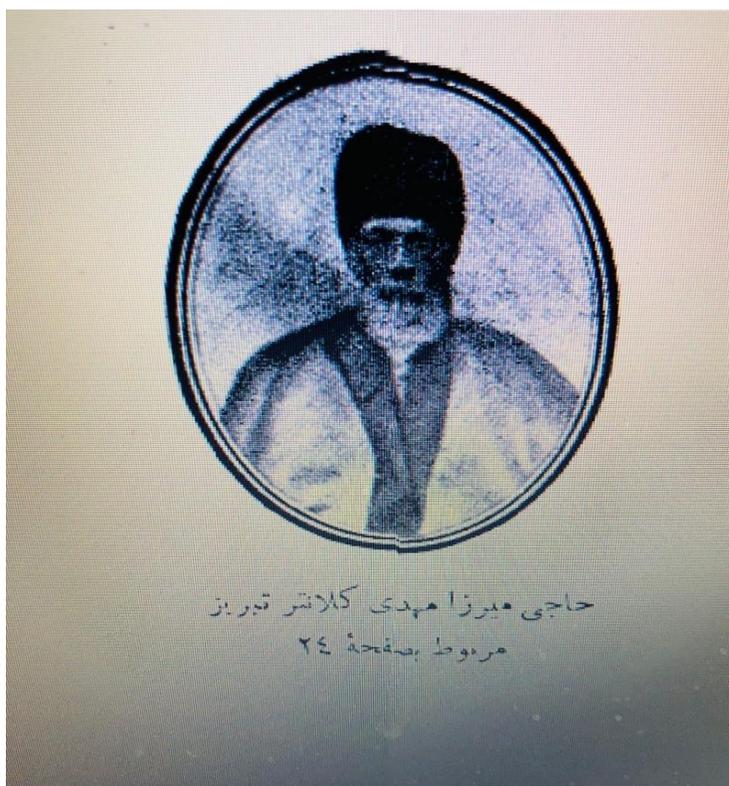
دولتی یافت. لذا مهاجرت به عراق عرب نموده در جوار عتبات ائمه اطهار اقامت اختیار کرد و در سلک محبین سید رشتی در آمد و سنینی چند در غایت زهد و تقوی زیسته ایام و لیالی را در عبادت و کسب معرفت و فضیلت بسر برد و به واسطه دوستانش ملا یوسف علی اردبیلی و ملا مهدی خوئی آگهی از امر بدیع بدستش آمده در صف فدائیان و مومنین قرار گرفت تا چون هنگامه طبرسی مازندران پیا شد از کربلا به عزم نصرت اصحاب شتافت و موقعی به طهران رسید که امر قلعه ختام پذیرفت لذا همانجا بماند و بزوی عراقی که عمامه کوچک بر سر و قبای سفید طویل و عبای سیاه در برداشت در انظار نمایان گشت و بامر امیرنظام تغییر داده کلاه و لباس نظام باو پوشاندند ولی قبول منصب دولتی نکرده پیوسته با بایان معاشرت و در امور مهمه مشارکت نمود و خصوصاً به بقیه السیف اصحاب قلعه محبت و مساعدت کرد و گاهی در مسکن موروثیش به طهران و گاهی به تبریز در کوچه مذکور معروف هر نزدیک و دور زیست و در سنین قبل از مسافرت به کربلا و خصوصاً در این ایام پی در پی به محضر اقدس ابهی^۱ وفود و مراودت و ارادت حاصل کرد و در ایام سجن چهریق با تغییر وضع و لباس خود را نزد حضرت رسانده به زیارت نائل گشت و نیز در سفر شهادت که آن بزرگوار را از چهریق به تبریز آورده در ارک نگه داشتند هنگامی که هنوز ممانعت از رفت و آمد زائرین به محضرش نمودند در اغلب لیالی تشریف به زیارت یافت و امیر نظام از احوال و اعمالش و از معاونت و مساعدتش با بایه در مقدمات واقعه شهدا سبعه طهران

--- صفحه ۲۴ ---

و از اقداماتش برای استخلاص حضرت در تبریز مطلع شده ولی از جهت عزت و اعتبار و آحاد طائفه با اقتدارش تعرض ننمود و سلیمان خان در تبریز چون مقدمات شدت را نسبت به حضرت مشاهده نمود برق آسا به طهران باز گشت تا بواسطه عالی مقامان از بایه و غیرهم طریق علاجی بدست آرد و حاجی معین السلطنه تبریزی بیان احوال آن شهید نامدار را نقل قول از برادر وی مشهور به خان عمو مقیم تبریز باین مضمون آورد.

که او در سال ۱۲۶۰ به سفر حج رفت و در مکه به زیارت و ایمان باب اعظم فائز گشت و چون به تبریز عودت نمود لباس سفید در برداشت و بی پروا زبان به مدح و ثنا و تبلیغ امر جدید گشود و شهرت به نام بابی یافت تا در ایام حکومت حمزه میرزا وی را گرفته با مأمورین سواره به طهران گسیل داشت ولی مادرش حاجیه خانم که زن دلیری بود و حکمران وی را محترم می شمرد به اندرون خانه شاهزاده رفته با شدت و تند گوئی از او خواست که پسر را تسلیمش دهند و شاهزاده سوار از عقب بفرستاد تا سلیمان خان را از باسج به شهر عودت دادند و امر نمود که لباس سفید را ترک کرده، رخت رنگین پوشد و همه روزه به دارالحکومه رود پس سلیمان خان به این حال چندی در تبریز بسر برد آنگاه به طهران رفته بماند و او را در آن شهر نیز

خانه و ائاثیه زندگانی بود تا چون موقع صدور حکم قتل حضرت نقطه اولی رسید جمال اقدس ابهی وی را احضار نموده مأمور کرد که چاپار وار خود را به تبریز رساند و هنگامی وارد گشت که واقعه شهادت عظمی واقع شد پس فی الحال به باغمیشه پی دیدار کلانتر شهر که با یکدیگر سابقه دوستی داشتند، رفت و کلانتر چون دانست که عزم وی بر بردن جسد حضرت است تدبیری نمود و حاجی اللهیار را که سر دسته اشار و ساکن در محله امیر خیز بود طلبید و بردن جسد مبارک را از او خواست و او متقبل گشته در ظلمت شب جمعی از رفقا را با دو تن از بایان میلانی با خود مرافقت داده جمعاً به کنار خندق شتافتند و قراولان همینکه دسته حاجی اللهیار خان را دیدند



--- صفحه ۲۵ ---

ترسیدند و بی صدا در کناری ایستادند و آنان شروع به انجام مقصود نمودند و چون چیزی برای حمل اجساد همراه نداشتند تنی از میلانیها عبا بگسترد و دو جسد مطهر را به عبا پیچیده بدوش خود برداشته بردند. انتهی و نبیل زرندی باین مضمون نگاشت سلیمان خان پسر یحیی خان چون از قصد میرزا تقی خان در باره حضرت اعلی مطلع شد از طهران با چند تن از جان گذشته چاپاری به تبریز رفت تا در آن مقدمه حاضر شده خود را بر جمع زده ایشان را بیرون آرند و یا خود نیز کشته گردند ولی وقتی رسیده بودند که آن حضرت شهید شده بودند و بعد از شهادت چون غروب شد آن اجساد را

از میدان سربازخانه به بیرون دروازه حمل نمودند و در کنار خندق گذاشتند. (*) و چهل تن سرباز را چهار قسمت کرده در دور آنها از چهار سمت چاتمه زدند و به نوبت مشغول کشیک شدند و مأمور بودند که سه شبانه روز آن دو جسد را بهمین منوال محافظت نمایند چون آن شب اول بروز رسید قنصول روس مقیم تبریز با یک نفر مصور به خندق رفته به همان نحو که افتاده بودند با سیاه قلم در صفحه بزرگی تصویر آن دو جسد را برداشت و به منزل خود مراجعت نمود و جناب حاجی علی عسکر همان یوم بواسطه قربتی که با پیشکار آن قونسول داشت آن تصویر را زیارت نمود و ذکر کرد که تا حال به احدی نگفتم حال بتو می گویم که در موقع مناسبی از تاریخ درج نمائی و از جانب من بیادگار گذاری و فرمود آن تصویر به نوعی درست برداشته شده بود که به محض ملاحظه وجه مبارکشان را شناختم در پیشانی و خدین و شفتین آثار رصاص نبود و لبهای مبارکش تبسم می نمود لکن اعضا مانند خانه زنبور مشبک و دو دست جناب انیس در دور آن جسد مظلوم و سرش بر پائین سینه آن حضرت قرار داشت و بعد از ملاحظه آن به منزل برگشته و در حجره را بسوی خود بسته چندی گریستم باری روز دوم وقت عصر جناب حاجی سلیمان خان وارد محله باغمیسه تبریز که بیرون شهر است شده در خانه کلانتر که از سلسله عرفا و درویش بوده و با هم سابقه تفاوت داشتند منزل گرفت.

--- صفحه ۲۶ ---

و از واقعه روز قبل اطلاع یافت و سر خود را با کلانتر به میان نهاد و گفت که حال کار گذشت و من امشب می روم و اجساد را می آورم و اگر نتوانستم کشته می شوم و کلانتر او را تسکین داد و گفت من اینکار را برای تو آسان می کنم در همین ساعت باید برخیزی و در محل دیگر مسکن گیری و من به وقت شام حاجی اللهیار را به منزل شما می فرستم تا موافق میل شما عمل نماید و به همان دستور چون پاسی از شب گذشت با حاجی اللهیار ملاقات شد و مکالمات لازمه نمودند حاجی مذکور در نیمه شب رفته جسد مطهر را آورد آن شب در کارخانه حریر بافی احبای میلان پنهان نمودند آنگاه صندوق ساخته به محل و مکانی که حاجی سلیمان خان ترتیب داده بردند و هر قدر سعی کردند که به حاجی اللهیار انعامی کنند قبول نمود انتهى و بالجمله سلیمان خان پس از نقل اجساد مطهره به طهران بماند و خانه اش محل اجتماع و کنکاش بایان شد تا نوعی که در بخش لاحق می آوریم فتنه در سال ۱۲۶۸ برخاست و او گرفتار دولتیان گشته به مقام عظیمی از شهادت نائل گردید و او را دو برادر و خواهری بود یک برادرش فرخ خان از صاحب منصبان متعصب لشگری که کیفیت هلاکتش را به دست اصحاب زنجان در طی بیان واقعه خطیره آن بلد در بخش سابق آوردیم و برادر دیگرش حاجی عموی مذکور و خواهرش معروف به خان قزی

زوجه میرزا علی صدرالاشراف از مؤمنات محترمت بود و جسد مشبک و مقطوع آن شهید در محلی به خارج از خندق و دروازه قدیم شاهزاده عبدالعظیم طهران تحت اطباق رمل و حصات مستور شده نسلی از وی جای نماند.

خانه حاجی سلیمان خان را تاراج کردند و خودش را در زندان به کمند و زنجیر انداختند بعد از چند روز بیرون آوردند و با فتح الله قمی شمع آجین کردند سینه هر يك را سوراخ کرده چهار شمع گذاشتند و خرس و میمون و طبل و نقاره آوردند و در کوچه و بازار طهران به این طریق گردانند و بعد چهار شقه کرده هر شقه را بیک دروازه طهران بیاویختند.

--- صفحه ۲۷ ---

و دیگر میرزا محمد علی انیس مذکور بن میرزا عبد الوهاب از علمای قریهء نوز تابع قصبهء مرنند که در تبریز ساکن شده هم در آنجا در گذشت و دو پسر بر جای گذاشت و مهترشان بعداً حاجی میرزا عبد الله مشهور شده، سالها بعد از وقوع شهادت کبری در تبریز بزیست و کهنتر میرزا محمدعلی مذکور به هنگام وفات پدر دو سال داشت و مادرشان را آقا سید علی از اجله علمای نوزی الاصل تبریزی المسکن مشهور به صفت دیانت و امانت به حدیکه مردم از جهت وثوق و اطمینان وصی کرده حفظ اموال و عیالشان را بدست او می سپردند به حبالهء نکاح در آورد و همگی بیک جا اقامت نمودند و میرزا محمد علی در عنفوان شباب به تحصیل علوم ادبیه و دینیه پرداخته در حوزه درس آقا سید علی تلمذ کرد و به زهد و تقوی اتصاف یافت و به عبادت و طاعات و اعمال خیریه قائم و دائم شد و اغلب ایام را به صیام و اسحار را به صلوات و اذکار بسر برده چون حضرت نقطه اولی به تبریز وارد گشتند به شرف ملاقات رسیده کتباً و شفهاً سؤال از بعضی مسائل دینیه نموده به صدور جواب و نزول کلمات تامّات مخاطب و متباهی گردید از آن جمله سؤال از جمله یا من دل علی ذاته بذاته که در دعای صباح حضرت علی بن ابیطالب (ع) است نمود و در بیان آن شرحی بلیغ و عمیق از قلم ملهم صادر گردید و میرزا محمد علی متدرجاً در مقام محبت و ایمان بدرجهء رسید که برای تحصیل رضای آن بزرگوار جان بر کف نهاده در سجن ماکو و چهریق کراراً به زیارت رفته همی بر ایقان و ایمان بیفزود تا در سفر اخیر حضرت به تبریز که سفر شهادت بود و دست از مال و منال و اهل و عیال و شئون ملائی و جلال کشیده محو انوار آن بزرگوار گشت و دیگر عودت به خانه و کاشانه خود نکرد و از محضر مبارک انفکاک نجست و به خطاب و لقب انیس مفتخر گردید و حضرت چند روزی قبل از انتقال یافتن از ارک سربازخانه او را با دو تن از اصحاب نزد یکی از ملاهای متنفذ بلد گسیل داشته توقیعی حاوی نصح و انذار فرستاد

--- صفحه ۲۸ ---

و ملا همینکه پیام بشنید و توقیع بدید زبان بسوء ادب گشوده خواست نسبت به توقیع مخالف ادب و احترام عمل نماید آنان متغیر شده مقاومت و مدافعت کردند لذا ایشان را دستگیر کرده میرزا محمد علی را با حضرت محبوس بداشتند و دو تن دیگر را به محبس حکمران شاهزاده حمزه میرزا انداختند و چنین شهرت یافت که هر دو را مسموم و هلاک نمودند و چون حضرت را از عمارت ارک به سربازخانه نقل و تحویل دادند و آقا میرزا محمد علی به ملازمت مقبول و مفتخر گشت و وقوع شهادت نزدیک شد آقاسید علی باین مضمون نامه به میرزا محمد علی نوشت: که ای فرزند نا خلف هر چند مرا در بین علمای تبریز خوار و بی مقدار کردی ولی چون اکنون برایت خطر در پیش است پدرانه نصیحت و خیر خواهی کرده می گویم که از جهت شهرت گرویدنت به سید باب خائف و آیس مباش چه انسان جائز الخطا است اشتباه کرده و در توبه و مغفرت باز است توبه و انابه میکنی و از شئونت چیزی کاسته نمی شود و من ترا نجات می دهم و نامه بدست میرزا محمد علی رسید مطالعه کرده بر هامش آن بیتی از دیوان حافظ نگاشت و بوی باز پس فرستاد و مذکور این بود

من رند و عاشق آنگاه توبه*****استغفر الله استغفر الله

و آقا سید علی مندهش و متغیر و اندوهگین گردیده دلش بر وی بسوخت و حاجی میرزا عبد الله را طلییده چنین گفت: به موجب اصرار مادرت نصیحت به برادرت فرستادم و چارهء برایش اندیشیده راه صلاح را نشان دادم و او بر سخنانم وقعی ننهاده بیتی مؤثر و حیرت انگیز نوشت که دلیل بر جنون عشقی اوست و ناچار بخطر نزدیک می شود و اکنون مادرت چنان زاری و بیقراری میکند که رشته آسایشم بریده گشت اولی آنکه تو قلم برداری و نامه نصیحت و شفقت به برادر نگاری شاید مهر برادری اثری کند و او را براه عقل و جادهء سلامت کشاند پس حاجی میرزا عبد الله نامه بدان نمط که مادرش و آقا سید علی خواستند نگاشت لختی نصیحت و اندرز راند و آیه

--- صفحه ۲۹ ---

" لا تلقوا بایدیکم الی التهلكه " فرو خواند و زجر و الم تیغ و رصاص بی امان و اضطراب مادر نالان و زن و فرزند گریان خاطر نشان نمود و قسمها داده تضرع و التماس کرد که بر حال بازماندگان رحم آورده عقیده در دل مخفی دار و راه سلامت پیش گرفته به حفظ ضیاع و عقار و اولاد صغار پرداز و همینکه نامه به میرزا محمد علی رسید جوابی بخط و مهر خود که حاوی وصایایش بود به برادر نوشته مهر نموده فرستاد و صورت جواب این است؛

" هو العطوف قبله، گاهها احوالم بحمد الله عیبی ندارد لکل عسریرسر اینکه نوشته بودید اینکار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد باری ما که ازین کار رضایت مندی داریم بلکه شکر این نعمت را نمی، توانیم بجا آریم و

منتهاي امر كشته شدن در راه خداست و اين زهي سعادت و قضاي خداوندي بر بندگان جاري خواهد شد تدبير تقدير را بر نمي گرداند ماشا الله كان لا حول و لا قوة الا بالله قبله گاها آخر دنيا مرگ است كل نفس ذائقة الموت. اجل محتوم كه خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درك كرد پس خداوند خليفه من است بر عيال من و توئي وصي من هر طور كه موافق رضاي الهي است رفتار خواهيد و هر چه بي ادبي و خلاف مراسم كوچكي نسبت به آن جناب صادر شده عفو فرمائيد و طلب حليت از همهء اهل خانه از براي من بنمائيد و مرا به خدا بسپاريد حسبي الله و نعم الوكيل. " انتهى و سپس در يوم شهادت زن و خواهرش فرزند دو ساله اش را به سربازخانه برده گرد وی انجمن شدند و خواهر چند بار به پایش افتاده بوسه زد و با دیده گریان و قلب بریان همی نالیده، گفت: ای برادر ترا به قرآن و پیغمبر آخر الزمان سوگند می دهم تقيه کن که در آئین اسلام رواست و خویش را از ورطه هلاک نجات بخش و بر زن و فرزند و مادر و خواهر و برادرت ببخشا و او جواب چنین گفت: ای خواهر ،

گر تیغ بارد در کوی آن شاه*****گردد نهادم الحکم لله

و من سالها درین آرزو بودم شکر خدا را که اکنون به مقصود می رسم و تو صبر و شکیبائی را پیشه کن و جزع و فرع منما.

--- صفحه ۳۰ ---

عقرب به امر حضرت قادر قهار قومی مبعوث شوند که ما را به بهترین اذکار و برترین آثار بستایند و بر جای این گروه که ما را واجب القتل می دانند به نصرت و جانفشانی قیام نمایند و مصرع و مدفن ما را محل نزول فیض و برکت آلهیه شمارند و بواسطه ما بدرگاه حق دعا و استغاثه کنند پس دلتنگ مباش و صبر کن " وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ. ¹³ " آنگاه با ایشان وداع پسین نموده سوی قربانگاه خرامید و در موقع صلیب از فراشباشی و درخیمان خواهش کرد و چند بار دامن فراشباشی را بوسه زده، تمنا نمود تا وی را نوعی بیاویزند که وقت جان سپردن دیده به سیمای حضرت دوخته ناظر و مستبشر باشد و چون ممکن نبود تمامت بدنش مقابل هیکل حضرت قرار دهند لا جرم سرش را محاذی سینه آن مظلوم گرفت تا سپر شده تیرها بر سرش خورده به سینه حضرت آسیبی نرسد و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از حاضرین و ناظرین از اصحاب بدین مضمون حکایت کرد: که در شلیک دوم نیز چون طناب به ضرب

13 - وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ .

(سوره البقره - آیه ۱۵۵-۱۵۶)

گلوله گسیخت و هیكل مطهر با میرزا محمد علی بر زمین قرار گرفتند جناب انیس هنوز رمقی داشت و بسوی جسد مطروح حضرت غلطیده، "أَرْضَيْتَ عَنِّي يَا مُؤَلَايَ" زیر لب می گفت و ازین حالت عشق‌بازی انیس مردم متحیر شده استقامت او را فوق استقامت کل یاد نمودند و ما کیفیت واقعات مذکوره و نقل اجساد مقطعه مختلطة را به تفصیل نگاشتیم و در بعضی از الواح صادره از قلم اعز ابهی^۱ در شان انیس چنین مسطور است: "انا نذکر فی هذا المقام محمداً قبل علی الذي امتزج لحمه بلحمه و دمه بدمه و جسده بجسده و عظمه بعظمه ربه العزيز و نیز ثم اذکر اذ دخل نقطة الاولي و الذين معه في السجن انکره عدة معدودات جهرة من الذين آمنوا الا من طلع من افق الاستقامة و استشهد مع مولاه عليه بهائي و بها من في السموات و الارضين ما وفي بالميثاق الا احد منهم كذلك ورد علي محبوب العالمين."¹⁴ و جناب انیس را دو پسر صغیر بود که اندکی بعد از شهادتش ترک زندگانی گفتند و

--- صفحه ۳۱ ---

برادرش حاجی میرزا عبد الله مذکور با همه سعی که احبا در هدایتش نمودند و یکبار نیز حضرت نقطه اولی^۱ را زیارت کرد معذک عاقبت فائز باطمینان و استقامت نشد و در آن خانواده اثری از امر بدیع بر قرار نماند. ۱ و ما درین مقام صورت سؤال و جوابی که بین میرزا محمد علی انیس و یکی از علمای شیخیه تبریز واقع شد ثبت می‌نمائیم و هی هذه:

س _ از سید باب دعاوی مختلفه و اظهار مقامات متفاوته بصحت پیوسته شما به کدام یک از آنها اعتقاد کرده اید -

ج _ حضرت ایشان در سنه ۱۲۶۰ مبعوث شدند در حالیکه اغلب انام محتجب به انواع حجب بودند و حکمت آلهیه اقتضا داشت که به تدریج ناس را بدرجات عرفان ترقی دهند و به مصداقک " ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۗ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ " ¹⁵ که سنت الله در ایام ظهور هر یک از نقاط مشیت بوده در ابتدای امر به نام باب و عبد بقیه الله خود را معروف فرمودند که علی زعم القوم ایشان را مبعوث از امام غائب محمد بن الحسن تصور کردند و لطیفه غیبیه در خلف هیكل منیر خودش پنهان بود و فی الحقیقه باب و عبد من یظهره الله اند که بعداً در آثارشان خصوصاً در کتاب مستطاب

14- ۱. آثار قلم اعلی - جلد ۲: صفحه ۹۹ ۲. مائده آسمانی - جلد ۴: صفحه ۳۵۹

15 - سوره النحل - آیه ۱۲۵- (ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۗ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ)

بیان و آثار اخیره‌شان واضح و عیان گردید و چون عند العموم مشهور به قدس و تقوی و دیانت و امانت بودند جمعی از صلحاً اتقیا مخصوصاً از شیخیه به ایشان گرویدند و آن حضرت به طریقه شیخ احسانی و سید رشتی رسائل متعدده مرقوم فرمودند و در آنها مستحبات را بجای واجبات و مکروهات را بجای محرمات مقرر داشتند مثل اینکه در سجده نماز چهار مهر تربت سید الشهداء را برای کفین و وجه و انف لازم دانستند و زیارت عاشورا را واجب شمردند و ادعیه و تعقیبات مفصله معین نمودند و وجوب نماز جمعه را اعلان کردند و در صحیفه اعتقادات موسوم به عدلیه در باب معرفة الله و معرفة الابواب و معرفة المعانی و معرفة الامام و معرفة الارکان و معرفة النقا و

--- صفحه ۳۲ ---

معرفة النجا و اعدادهم و اوصافهم شرحی نگاشتند و آیات خود را تحت کلمات ائمه و فوق کلمات شیخ و سید قرار دادند و هیاکل و احراز و طلسمات کما قرر عند القوم ترتیب دادند و خود را مفسر و مبین و مروج قرآن و اسلام اعلان کردند و تفسیر بر سوره مبارکه یوسف و بقره و کوثر و العصر و الم نشرح و فاتحه الكتاب و غیرها نوشتند و جمیع اصحاب آن حضرت در اصول و فروع اسلام به غایت احتیاط عمل می کردند و آن حضرت را باب علم آلهی و افضل از شیخ و سید می شناختند و حکم مذکوره آن حضرت سبب شد که امرشان در ایران و عراق عرب مرتفع گردید و حتی در اصفهان نزدیک بود عموم اهالی منقلب شوند ولی فقها و رؤساء ملت چون دیدند دعویشان بایست و برهانشان آیات و احکامشان طاعات و عبادات است از عاقبت امر ایشان و مآل حال خود ترسیدند و به فکر علاج کار افتادند عاقبت به مضامین برخی از آیاتشان که ذکر رجعت شده بود دست آویز کرده اتهامات و افتراءات منفوره ساخته، سدّ سیل روحانی و جلوگیری از انوار معنویه خواستند ولی آن حضرت به نوع حکمت مذکوره به نفس دعوی و اظهار آیات مردم را ترقیات فوق العاده دادند چه که قبل از آن زمان افکار و اذکار عامه حصر در مسائل و رسائل فقها و راجع به نجاست و طهارت و کیفیت آداب تطهیر و تنجیس و تکفیر و شکیات در رکعات و سهویات در سجدهات و امثالها بود و آن امور تغییر یافته افکار مؤمنین حصر در دلائل توحید و شواهد نبوت و علامات امامت و معرفت نقبا و نجبا و شرح و بسط معارف روحیه دینیه و فهم آیات و کلمات مقدسه آلهیه گردید و این اول درجه بود که به خفض مرتبه خود و رفع درجه شرع ناس را از محل سکون و وقوف حرکت دادند بعد از آن خویش را به لقب ذکر الله ملقب

ساختند، " أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ " 16 و " إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ۚ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. " 17 و مرتبه بابت مخصوص اول من آمن جناب ملاحسین بشرویه شد و پس از چندی اظهار قائمیت فرمودند.

--- صفحه ۳۳ ---

و مقام ذکریت تحت الشعاع واقع گردید و همچنین ذکر ربوبیت نمودند این است که در حدیث مشهور فرمودند. قائم مثل یوسف در تقیه است چنانکه یوسف مقام خود را اظهار نمی نمود حضرت نقطه هم مقام خویش و بعضی مطالب را اظهار نمی فرمودند خود را باب خواندند یعنی باب مدینه من یظهره الله و ذکر گفتند برای حضرت مذکور و قائم فرمودند برای حضرت قیوم و رب فرمودند برای مقام الوهیت پس معلوم است که مقام شامخ ایشان و سائر نقاط مشیت از قبل و از بعد تغییر و تبدیلی ننموده و نمی نماید و تفاوت بیان نظر به مصالح و حکم زمان می باشد " لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ ۚ مِّن رُّسُلِهِ " 18 و " وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ " 19

س _ دعاوی و مقامات مذکوره سید باب و تفسیر و تأویلی که برای اخبار وارده در شأن موعود منتظر و شتون و علائم مأثوره نمود اگر مورد قبول جماعت کثیره از علما و فضلا و صلحا شد چندان استبعادی ندارد که در ایمان به مقام ربوبیتش هست

ج _ صدور این نوع سئوالات و اعتراضات از جمع ظاهر بین قشرین چندان استبعاد ندارد که از شما جماعت شیخیه دارد شما را برای اعتقاد به مقامات عالیه فوق نبوت در شأن ائمه اطهار از غلات خوانده اند و مسیحین و فرقه علی اللهیه از مسلمین و فرق اخری از متصوفه و غیرهم را خارج از دین شمرده اند ولی بشارات مندرجه در آیات متکثره از قرآن که راجع بیوم المیعاد است از قبیل یوم یأتی ربک و غیره نص عظیم بلقا رب کریم می رسند که اعظم مظهر مشیت الهیه می باشد و مقامات شامخه که در اخبار و آثار ائمه در شأن موعود منتظر در کتاب و سیر مسطور است کاملا مبین و موضح مقصود می باشد و اینک علما راشدین و صالحین مؤمنین که به لقا حضرت رسیدند و با عین فؤاد جلوه رب را مشاهده نمودند مصداق " هُمْ ذَاوِ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۖ وَهُوَ

16- الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ۗ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. - سورة الرعد - آیه ۲۸

17- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ۚ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. - سورة الجمعة -

آیه ۹

18- ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ ۚ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا ۗ غُفَّ رَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَىٰكَ الْمَصِيرُ﴾ [سورة البقرة. آیه ۲۸۵]

19- ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَّمَحٍ بِالبَصْرِ﴾ [سورة القمر. آیه ۵۰]

س _ آنچه به حد شیوع رسیده این است که تحدی سید به آیات و کلماتش

--- صفحه ۳۴ ---

می‌باشد و حال آنکه تمایز کلماتش از کلمات سائر علما معلوم نشده و دیگر آنکه همه مردم ذوق و عرفان فهم و تمیز کلمات و آیات را ندارند و حجت بایست کافیه و عامه باشد و اما سائر انبیا و اولیا معجزات و خوارق عادات و کرامات بسیار بمردم نشان دادند.

ج _ حضرت حجة بالغه را آیات و کلمات قرار دادند و سائر امور را طائف حول آن شمردند چنانچه این مسئله منصوص کثیری از آیات قرآن می‌باشد و مضمون "أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ"²¹ در مواضع بسیار مذکور است و شئون متنوعه کلمات الهامیه حضرت از خطب و مناجات و مسائل تفسیریه و علمیه و تعالیم و احکام که همه بدع و غیر معروف می‌باشد کما و کیفاً به حد اعجاز و در اعلیٰ درجه بلاغت و کمالیت از حیث لفظ و معنی است و بی اعمال فکر و رویه و بدون سکون قلم متسلسلاً از فطرت آلهیه نازل گردید و هرگز در کلمه از بیانات خود قلم نبرده اصلاح ننموده اند و شخص مطلع محقق منصف هرگز مسائل مصطلحه قبله را با معارف بدعیه آلهیه ایشان موازنه ننماید و اما خوارق عادات بقدری از ایشان دیده شده که احدی از دوست و دشمن منکر نتوانند شد و اغلب افراد این طائفه کرامات عدیده مشاهده نموده اند و اشخاص اغیار نیز که مدتی در خدمتشان بودند ملاحظه کرده‌اند و مقداری ازین امور در الواح و آثارشان مسطور است و بسیاری از مؤمنین در آغاز نظر محبت نداشتند و بصدد تحقیق امر نیز نبودند و فقط برای مشاهده کرامات اقبال کردند و اموری که در ارومیه واقع شده و نیز تعهد شفای پای شاه مبرور در مجلس ولیعهدی ما بین اهالی تبریز و عامه اهالی آذربایجان شایع است فی الحقیقه در شئون این امر عظیم نقص و ناتمامی نیست. دیگر راه اعتذار و مفری برای احدی نمانده و چنانچه امروز که متجاوز از هزار سال از

20- ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۗ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [سوره الانعام . آیه ۱۲۷]

21- ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [سوره الانعام . آیه ۱۲۷]

زمان حضرت پیغمبر و ائمه والاگهر گذشته و چون در آن طول مدت تفاسیر کثیر و تجلیل و توقیر نسبت به کلماتشان که در بدو ظهور بسی ساده و خالی از اهمیت در نظر عامه بود نوشته شده

--- صفحه ۳۵ ---

و غالباً اعقاب و اخلاف پدرانانی که در یوم صاحب کلمات استهزا می کردند و قیام بر قتل و قلع و قمع نمودند به نصرت قیام کردند عظمت و حقیقت کلمات و صاحب آن در انظار مسلمین بحد بداهت رسیده بیاید اعصاری که اعقاب و اخلاف معایدین این عصر نیز به نصرت امر بدیع پیردازند و هزاران کتب در تفسیر و تجلیل آیات جدیده نشر یابد و آن هنگام برای امثال شما طریق ایمان روشن و مستغنی از دلیل و برهان گردد

س _ من کتاب بیان را ندیدم ولی آنچه از موثقین شنیدم مشتمل بر مسائلی است که موجب اعتراض جمعی کثیر شده اولاً مسئله رجعت می باشد آیا شخص عاقل منصف ملا محمد حسین بن ملا عبد الله صباغ بشرویه را عین حضرت پیغمبر آخرالزمان داند مگر صرف اشتراک اسم موجب می گردد که ملا علی بسطامی همان حضرت امیرالمومنین باشد زین حسن تا آن حسن فرقی است ژرف معجزات باهرات سبحانیه و آیات تامات قرآنی و ذوالفقار شاهر ولی الهی لازم است تا به این مقام نائل شوند و گیرم حاجی میرزا آغاسی را که به عقیده جمعی عارف صمدانی بود، ظهور دجال گرفتید. آیا شخص عالم ربانی حاجی محمد کریم خان کرمانی را که صاحب تألیفات کثیره در غالب علوم اسلامی است چگونه ظهور سفیانی توان گرفت و قرةالعین به موجب اجازه سید تمام احکام و مراسم سابقه را عملاً لغو نمود و احکام عجیبه غیر قابل عمل در بیان است فی المثل مجالست و معاشرت با غیر بیانی را نهی کرده و حق مالکیت مال را از غیر بیانی سلب نمود و ازدواج با غیر بیانی را حرام ساخته و حق سکونت در قطعات خمسه یعنی فارس عراق آذربایجان خراسان مازندران را از غیر بیانی سلب نموده تدریس و تعلم همه علوم غیر کتب بیانیه خصوصاً منطق و کلام را منع کرده و حکم محو کتب داده و شرب دوا را بر مرضی^۱ ناروا خوانده و اعجب این است که خود در موارد سختی از ادعا تبری جسته اورا قی در تبری و انکار بدست مردم داد.

--- صفحه ۳۶ ---

ج _ اگر شما بتوانید لمحعه با عینک چشم معاندین و محتجبین صدر اسلام که حضرت محمد و علی و اهل بیتشان را العیاذ بالله جاهل و یا سفیه و مجنون و یا مفتری علی الله و خارج از دین می دانستند بنگرید هر آینه به مرحله عدم تعصب و مقام انصاف قدم گذاشته ملتفت می شوید که جناب ملا محمد حسین و ملا علی در مقام انشراح صدر و اشتعال بنار موقده الهیه و تحلی الهامات غیبیه و مکارم اخلاق رحمانیه و شجاعت ایمانیه و بدنیه نادر النظیر بودند و مخصوصاً آیات و آثار جناب ملا

محمد حسین نزد اهل اطلاع معروف و مشهور است و چنانچه معاندین و مقاتلین با محمد و علی و اهل بیت در عصر اول مقام آن بزرگواران را ندانستند و وارد نمودند آنچه خواستند ولی اعقاب و اخلافشان در ظل شجره ایمان در آمدند درین عصر نیز چنین شد و خواهد شد و چنانچه امثال ابو سفیان و نضر بن الحارث و هشام ابوجهل و ولید بن مغیره از معاریف اعدای عصر سابق که صاحب علم و عرفان و دیانت در نزد قوم بشمار بودند چون امر اسلام ارتفاع یافته بخزی و خدلان معروف و مشهور شده دجال عصر و رایت کفر و ضلال دور گردیدند البته روزی خواهد آمد که دجال و سفیانی این عصر را نیز جز به بدی و زشتی یاد نمایند و اما احکام شدیدیه بیان امری نیست که بن سابقه باشد بلکه در سائر ادیان نیز چنین بود و نظیر همین احکام صادر شد و امروز فیمابین امم مجری مطاع می باشد ولی از آنجائیکه هرامتی خود را نیک و کامل دانسته سائرین را بد و ناقص شمرده اجرا احکام شدیدیه مذکوره در حق دیگران روا دارند و چون نوبت به خودشان رسد فریاد و فغان بر آرند و ناله و زاری نمایند نیک ملاحظه کنید احکام حضرت موسی راجع به ملل و ادیان معاصر خود و نیز احکام اسلام راجع به ملل و ادیان زمانش بر همین منوال بود در زمان موسی امر الهی بر هدم و حرق بیوت و عمران ممالک منکرین و حیوانات و اشجار و قتل ذکور و اناث و صغار و کبارشان صادر شد، مگر احکام اسلام در باب ملل و ادیان معاصر که از آن جمله طریقت قوم

--- صفحه ۳۷ ---

و عشیرت خود آن حضرت بود به غیر این طریق اجرا یافت و این معلوم است که هر یک از آن ملل و اقوام و ادیان خویش را محق و مقرب عند آله خود می دانستند و این احکام را ظلم صرف می شمردند و محاربات و معاملات مسلمین با سائر ملل از اهل کتاب و غیرهم ثبت در قرآن و اخبار و تواریخ و آثار والی الیوم ظاهر و آشکاراست و مگر نه این است که به ظهور اسلام علوم شایعه نزد ملل قبل منها علم التفأل و التطیر و احکام النجوم و غیرها محو و زائل گردید و اما ائمه سلام الله علیهم تمامت آیات و احکام مذکوره را تأویل به باطن نموده در حق مخالفین خود از نواصب و غیرهم بیان فرمودند و موعد اجرا آن را یوم ظهور موعود منتظر قرار دادند چنانچه در اخبار کثیره متظافره اعمال شدیدیه او را در حق مخالفین و معاندین بیان نمودند از آن جمله است لا یستنب احدا و لا یقبل الجزیه و لیس امره الا القتل و امثالها و فی الحقیقه تمامت احکام مذکوره در نصوص اخبار ائمه راجع بکیفیت اعمال آن حضرت مسطور است و بر متتبع در اخبار و آثار امامیه و واقف به مشرب ائمه مخفی و پوشیده نیست و ارواح منکرین و معاندین نقطه مشیت در ادوار و اعصار یکی است که رجعت نموده در جلوه مقتضای زمان نمایان می شوند لا نفرق بین احد من الرسل و الاولیا و لا نفرق بین احد من المخالفین و الاعداء و اما خطوط و مرقوماتی که از آن حضرت شیوع یافته هم استبعادی ندارد چه اسلاف بزرگوار آن حضرت به حکم تقیه شفاهاً یا کتباً یا عملاً چنین معامله

می فرمودند و اوصاف و اعمال معاندین ظالمین عصر او را خبر داده یکی از بزرگترین علائم آن بزرگوار را خوف و تقیه قرار دادند.

دیگر **میرزا حسن زنوزی** از طبقه علمای شیخیه و اصحاب سید رشتی ساکن کربلا و مؤلف کتاب ریاض الجنة در ایام توقف حضرت باب در کربلا به مشاهده احوال منجذب گردیده صدق بشارات سید را احساس نمود و چون صیت امر بدیع انتشار یافت به اتفاق شیخ سلطان کربلائی به شیراز رفته به لقا و عرفان و ایمان فائز شد و حسب الامر اقامت نموده

میرزا حسن زنوزی خوئی از معاریف اهل سلوک و عرفا و دانشمندان عهدخاقان مغفور فتحعلی شاه در کتاب ریاض الجنة گوید. (مجلد سوم منتظم ناصری)

--- صفحه ۳۸ ---

به کتابت و استنساخ آیات و آثار بدیعه مشغول گشت و در محضر مبارک قرب و محرمیت حاصل کرد پس در ایام اصفهان و ماکو پی در پی بیدار حضرت شتافته واسطه ارسال مراسلات مابین آن مظلوم و محبین گردید و نبیل زرنندی نقل از قول او چنین آورد که حضرت نقطه اولی^۱ به مدت ۹ ماه سجن ماکو هر شب بعد از ادا صلوة مغرب یک جزو از قرآن را تفسیر می نمود و در هر ماه یک تفسیر تمام می شد و باین ترتیب ۹ تفسیر بیان فرمودند و به آقا سید ابراهیم خلیل در تبریز سپردند که مستور بدارد تا وقت ابرازش برسد و من تا هنگام ارتفاع هنگامه طبرسی حول آن حضرت در چهریق بودم و چون همهء احباب را امر به نصرت حضرت قدوس فرمودند به من دستور دادند که مقیم کربلا باشم و به زیارت مرقد امام شهید حسین بن علی (ع) پردازم و حسین را به چشم خود مشاهده خواهم نمود و در باره حضرت قدوس چنین فرمود که من اگر مسجون نبودم به نوع و جوب بایستی به نصرت حضرت اسم الله الاخر بروم. و لذا میرزا حسن در آن هنگام به کربلا عودت کرده اقامت نمود و واقعه شهادت کبری را در آنجا شنید و ما تتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

دیگر از اصحاب تبریز **آقا سید ابراهیم (خلیل)** از اعظام علمای شیخیه و کبار اصحاب سید رشتی و از اجله علماء بیان سیدی نورانی الوجه و جمیل و عالمی عظیم المقام و جلیل بود و به درجه در علم و فضل صیت و شهرت داشت که میرزا احمد مجتهد تبریزی وی را بر ملا محمد مجتهد ممقانی معروف مقدم شمرد و در وصف و تجلیلش مکرراً این عبارت گفت: که این سید جلیل در معارف و مطالب شیخیه افضل و اعلم از ملامحمد است و او در آغاز طلوع این امر جدید فائز به عرفان و ایمان گردید و با علماء اصحاب خصوصاً احباب آذربایجان مؤانست و معاشرت گرفت و در ایام اقامت

--- صفحه ۳۹ ---

حضرت نقطه اولی^۱ در آذربایجان با رعایت احتیاط استفاضه و ارتباط جست و حسب اقتضاء زمان و استعداد و امکان در تنویر افکار و تشهیر آثار کوشید ولی به موجب عدم توافق مقتضیات و اسباب داخل معارک مخاطر نشده محفوظ ماند و حضرت او را در نظم اسماً اهل بیان نام رحیم ذکر فرمودند که در عدد حروف ابجدیه با ابراهیم به اسقاط یکی از دو الف مطابق است و در صورت و سیرت شباهت تامه به حضرت داشته، مورد توجه خاص آن بزرگوار شده، توقیعات مهمه عدیده به عنوان وی صدور یافت و به لقب خلیل نامور گردید. و پس از واقعه شهادت کبری به سالهای چند حیات داشته در تبریز زیست تا در گذشت و او را پسری بود که فائز به ایمان بدیع نشد و لذا آثار این امر در خاندانش باقی نماند و مدفنش نامعلوم است و احوال و حوادث در سنین اخیر حیاتش را که حائز مقام عالی و متعلق به دوره بعد است در بخش ششم می‌نگاریم.

و دیگر محمدبیک چاپارچی از مردم علی‌اللهی تبریز بود و در طهران و اصفهان نیز مأوی و سکنی داشت و از طرف دولت مباشرت حمل و نقل مراسلات و محمولات پستی می نمود که به لغت ترکیه چاپار خوانده می‌شد و کلمه چی را که به ترکی علامت مباشرت تحمل است در آخر چاپار اضافه کرده چاپارچی می‌گفتند و حاجی میرزا آقاسی با اعتماد و اطمینان کامل وی را حامل فرمان دولتی و مأمور ارسال و ایصال حضرت نقطه اولی^۱ نموده، غلامان را تحت امر و اطاعتش قرار داد و او در مدت التزام به خدمت متدرجاً پی به مقام ذی‌عظمت برده، محبت و ارادت و ایمان حاصل نمود و کرامات و خوارق عادات نقل می‌کرد از آن جمله برای جمعی از یار و اغیار گفت: که در طول سفر با همه حسن اخلاق آن بزرگوار چنان رعبی از او در قلوب ما پیدا شد که من و غلامان نتوانستیم خود را حاکم و او را محکوم خوانیم بلکه فی الحقیقه ما همه در تحت حکمش بودیم و بالاخره محمدبیک در ایام سجن ماکو به عزم زیارت شتافته درک محضر مبارک کرده مراجعت به

ص ۴۰

تبریز نمود و طولی نکشید که از این عالم در گذشت و به واسطه دختر و پسر دخترش غلامحسین بیک در اصفهان نام و اخلافش در این امر برجای ماند و در بخش سابق هم عده از معاریف بایان ساکن تبریز را مانند میرزا عبد‌الله خان سررشته دار و حاجی علی‌عسکر و آقا فرج‌آقا و ملا مصطفی باغمیشه ذکر نمودیم که بعد از وقوع شهادت عظمی^۱ با جمعی دیگر از مؤمنین در آن بلد برقرار بودند.



صف جلو از راست بچپ - حاجی محمد تبریزی - حاج علی عسکر تبریزی - آقا محمد علی خراسانی - محمد رضا ذبیح
 صف عقب از راست بچپ - آقا فرج آقا تبریزی - آقا سید عبدالهادی قزوینی - میرزا غلامعلی ذبیح

محمد بيك چاپارچي که رئيس آن دوازده نفر مردم بود، ايمان به آن جناب آورده من خود او را ملاقات نموده بعد از مراجعت دیدم. او را در نهایت اخلاص به حدی که همینکه اسم شریف آن حضرت مذکور می گردید می گریست از ایشان جويا شدم که خوارق عادات از آن جناب چه دیدی فرمودند به حق حضرت خداوند قسم یاد می نمایم که از آن سید امکان به جز خوارق عادات چیز دیگر مشاهده ننمودم و تفصیل زیادی ذکر نمود از آن جمله فرمودند که هنگامی که مرا مأمور نمودند که مستحفظ آن جناب بوده باشم اول آنکه من درست حق ایشان عارف نبودم ولی شنیده بودم که سید بزرگواری است لهذا در فطرت خود که نظر می نمودم دوست نمی داشتم که من محصل ظلم و جور بالنسبة به آن جناب بوده باشم. يك دو روزي تمارض نمودم که شاید این امر را که مثل بابی بوده باطنه فيه الرحمه و ظاهره من قبله العذاب به دیگری حواله کند و نمی دانستم که قلم فضل خداوند این فرمان سعادت را در دفتر خانه غیبی به نام من رقم فرموده لهذا عذر را از من نپذیرفتند ناچار روانه شدم. حضرات سوارها تابعین من يك شب قبل از من خدمت حضرت رسیده بودند نظر بانکه کار اهل ظلم ظلم است خصوص در اول ملاقات به جهت استحکام امر خود

لهذا يك بيشرمي در اطاق را از پشت مقل نموده که مبادا آن نقطهء محیط بر اهل امکان بگریزد صبح که آمده بودند، دیدند که در باز شده و آن جناب در کنار نهر مشغول به وضو ساختن می باشند به قسم تغیر و سوء ادب عرض نموده بودند که در را باز نموده، فرموده بودند که من دست گذارده باز گردید. خواسته بودند که قدری درشتی نمایند درد دل شدید ایشان را عارض شده بود که خودشان هم متذکر شده بودند. و لهذا خود را بر روی خاک انداخته عجز و الحاح زیادی نموده. آن یکتا در بحر عفو و فضل از تقصیر آن مقصرین به خداوند گذشتند، فی الحین شفا یافتند. (حاجی میرزا جانی)

--- صفحه ۴۱ ---

و از جمله مراکز مهمه این امر در آذربایجان قریه میلان بود که اهالی به شدت تمسک و میلان به اصول و فروع و فرائض و سنن دینیه و بستگی به طریقت شیخیه اشتهار داشتند و در فجر ظهور به واسطه ملا یوسف علی اردبیلی مهتدی^۱ به انوار بدیعه شدند. چنانکه مفصلاً در بخش سابق آوردیم و شهرت عدت و قدرت و شجاعتشان پیوسته موجب اندیشه و احتیاط معاندین گردید و حاجی محمدتقی و حاجی احمد پسران حاجی علی اکبر اعرف و اسبق و اعرق بابیان آن قریه اول طبیی متنفذ و مکرم و دوم تاجری متمول و محترم در اوائل ظهور جدید به واسطه ملا یوسف علی مذکور مهتدی گشته به هدایت دیگران پرداختند و حاجی محمدتقی در سفر اول حضرت به تبریز فیض دیدار آن بزرگوار یافته مورد ملاحظت و عنایت شد و در سنین سجن ماکو و چهریق مبالغ مهمه از اموال و نقود خویش را تحت اراده و اختیار اعلیٰ گذاشته گنجینه نقود و امین رجوعات مالیه گردید و حضرت برای زائرین که از اطراف به ارض سجن می رفتند و برای علما و اصحاب خصوصاً ملا باقر حرف حی حواله و خط الوصول می دادند و به واسطه او مصاریف عطا می نمودند و او را در کتاب الاسما به تطبیق عدد ابجدی مهم تقی که شهرتش بود فتیق نام نموده عنوان توقیعات صادره را بسم الله الافتق الافتق فرمودند و حاجی احمد بتطبیق عدد ابجدی حاجی میلانی که شهرتش بود به لقب اسبق ملقب گشت و کیفیت دعوت حاجی محمد تقی از حضرت به میلان و تجلیلات و ضیافتی که در محل معروف بیانق فراهم آورد در بخش سابق گذشت. و اکثر اهل قریه مذکوره در ایام اعلیٰ اظهار ایمان نمودند و برخی از ایشان به ارض سجن شتافته به زیارت فائز گشتند و بعد از واقعه شهادت کبری عباس نامی از ایشان خود را به تبریز رسانده به اتفاق حاجی محمد تقی و دیگران در ربودن جسد سعی نمود و عبا گسترده جسد را در آن نهاده بدر برده مستور و مکتوم کردند و در آن ایام پر بیم و خطر برای خوف و احتیاط از دولت ذکر کارخانه و محل دفن را هرگز نمی نمودند و هر وقت از عباس سؤال شد باین عبارت جواب گفت که ذکرش حرام است

--- صفحه ۴۲ ---

در شبی آمدند و جسد را بدر بردیم و عبای خونین را در کارخانهء میرزا هاشم شستیم و جسد مطهر اکنون محفوظ و مصون است و چون دولت عزم استیصال این طائفه نمود بایان میلان محل حمله و هجوم شدید واقع شده اموال به یغما و غارت و نفوس به حبس و اسارت افتاد مأمورین خونریز پیاده و سواره از تبریز ریخته خانه‌ها را محاصره و اموال و اثاثیه را جمع و تاراج کردند و نفوس را دستگیر نموده همی چوب زده، نقود گرفتند و اعداء محلی و متعصبین قرا اطراف به تهییج و تحریک حکومت و مأمورین پرداخته هدایت و مشارکت با مهاجمین کردند و در آن هنگامهٔ گیر و دار و تاخت و تاز اشرار هر که از رجال بایه توانست سر به کوه و بیابان نهاده متواری شدند و برخی که پناه به خانه متنفذین از مسلمین برده، دستگیر گشته بعضی به هلاکت رسیدند و مأمورین حکومتی نیمه شب به خانه‌ها ریخته آنچه از بایان بدست آوردند از بستر خواب بیرون کشیده همه را با اذیت و آزار و ذلت و خواری بسیار در یک محل به بند و زنجیر نهادند و در حالیکه ناله و فغان از صغار و نسوان مرتفع بود اسیران را به شکنجه و عقاب گرفته مطالبه درهم و دینار نمودند و یک یک را به فلک بستند و زدند و هر مبلغ توانستند اخذ کردند و خانه‌ها را با اثاثیه و اموالیکه حمل و نقل نتوانستند آتش زده سوزاندند و برادران افتق و اسبق را با اسیران دیگر مغلولاً به سمت تبریز کشیدند و از میلان تا تبریز همه را دست بسته و پیاده در جلوی سواران رانده هر یک رابه نام و لقب یکی از شهیدان صحرای کربلا به نوع سخره و استهزاء خوانده جور و جفا نموده با لوم و شتم و لطمه به شهر رسانده ب محبس دولتی انداختند و در قید و کند نمودند و از آن عده فقط حاجی محمد تقی از چنگ مامورین در آمده به قنسولخانه روس پناه برده مستخلص شد. و نیز حاجی احمد با دو جوان نوری محمد حسن و محمد جعفر نام به خانه رئیس سواران توقیف شدند و با برخی دیگر بعد از مدتی که در حبس بسر بردند

--- صفحه ۴۳ ---

آنچه از مال و منال توانستند به ظالمین داده از محبس در آمدند و مامورین دیگر محبوسین را از تبریز بع طهران برده در انبار دولتی حبس نموده به انواع سختی معذب داشتند و تفصیل این احوال را در بخش لاحق می آوریم و ایام مؤمنین میلان بدین طریق از تشدید و تضییق گذشت و نیز آورده اند که کربلائی محمد حمزه از معاریف متقدمین بایه میلان هنگامی که قلعهء طبرسی مازندران پیا شد در سن جوانی با برادرش به عزم نصرت اصحاب از میلان به طریق گیلان رهسپار شد و چون به لاهیجان رسید در بازار با برخی از بایان تصادف کرده وی را شناختند و از خاتمه امر قلعه مازندران و فاتحه واقعه زنجان خبر دادند. لاجرم هر دو به زنجان شتافته نزد جناب حجت رسیدند و آن جناب ایشان را چندی نگه داشته مهمان نوازی نمود ولی اجازت مشارکت در

مدافعت از اعدا نداد و به اصحاب چنین گفت این دو تن مهمان وارد بر ما هستند نمی‌خواهم به بلیات ما دچار شوند و نفوسی را برای محافظت‌شان از تعرض محاربین مهاجمین از سپاهیان و معاندین همراه نمود تا از خاک زنجان به سلامت خارج شدند و به وطن مراجعت نموده با سائر بایبان به طریق مذکور گرفتار تعرضات اعدا بودند و در غایت خوف و اضطراب می‌زیستند و نیز حکایت کرده‌اند که نوبتی عباس نام بقال بابی را در میدان میلان به فلک بسته به قصد اهلاک چوب زدند و آن مظلوم در خاک و خون می‌غلطید و تنی دیگر از بایبان را که مخفی بود چنان بیم و خوف گرفت که طاقت درنگ نیاورده خویش را بیرون کشیده از میلان بگریخت و به تبریز رسید و در خانه ابن عمش ملتجی و مخفی گردید ولی صاحب خانه را ترس و اضطراب احاطه کرد و از آن اندیشه نمود که ملاها و اعدا از اختفاء بابی میلانی در خانه‌اش خبر یابند و جان و مالش را هباً و هدر سازند. لا جرم به خانهٔ مجتهد رفته خیر داد که عمو زاده بابی من به خانه‌ام درآمده پنهان است. مجتهد فی الحال گروهی از سفاکان بی‌باک را فرستاد تا آن مظلوم را از خفا بیرون کشیده به روی زمین محکم کرده، چندان چوب زدند. که بر پشتش خون بست و پوست از جای کنده شد.

--- صفحه ۴۴ ---

در آن حال زنی عبور می‌نمود برای فوز به ثواب اخروی لگدی چنان بر پشت مجروح نواخت که نعل کفش بر جراحتها نقش بست مردی را بر حال آن نیم کشته رحم آمد وی را بر دوش کشیده از بین دست و پای ظالمین قاتلین بیرون برد و جمعیت حاضرین از هر طرف آب دهن بر او انداختند و او ناچار با یک دست جسد نیم مقتول را بر شانه خود نگه داشت و با دست دیگر بزاق و بصاقها را از روی و ریش خود پاک کرد و مظلوم مضروب پس از دو یا سه روز ازین جهان در گذشت و برخی دیگر گفته‌اند که از بایبان میلان حاجی علی داماد بیرم بیک به اصحاب قلعه طبریه ملحق شده به درجهٔ شهادت فائز گشت و آقا حسین بن کربلایی عباس در واقعهٔ زنجان به امداد احباب رفته داد شجاعت و مردانگی را داده عاقبت از جام شهادت نوشید و حسین میلانی مشهور در هنگام شهادت حضرت اعلیٰ^۱ به تبریز بوده به شغل نساجی اشتغال داشت و چون حاجی اللهیارخان جسد مطهر آن حضرت را گرفته تسلیم حاجی سلیمان خان نمود جسد مظلوم را به کارخانه حسین مذکور آورده محفوظ داشته بعداً به طهران بردند و حسین مذکور با حاجی سلیمان خان به طهران رفت و در همان یوم که حاجی را شمع آجین کردند حسین مذکور را نیز به توپچی‌ها سپردند تا وی را عریان نموده با کتاره پاره پاره کردند و شرح احوال حسین مذکور و کیفیت شهادتش را در بخش لاحق و خاتمهٔ اوضاع میلان و احوال برادران افتق و اسبق را در بخش ششم می‌آوریم. و نیز در قریهٔ سیسان واقع به مسافت هفت فرسنگی سمت شرقی تبریز اهالی به واسطه حاجی اسد الله نامی از دهاقین آنجا قبل از ظهور این

امر تربیت روحیه دینیه یافته منتظر و مترصد ظهور مقصود شدند که از سوی شرق بیاید و روح خالص دین و تنزیه و تقدیس را منتشر سازد و شرب دخان را براندازد و رایات ضلال را برافکند و حاجی مذکور مردی امی و زاهد و عابد و متعزل و مرتاض بود چندی در کوه سهند معروف سمند ریاضت در میدان عزلت جولان داد.

--- صفحه ۴۵ ---

آنگاه روی به سیر و سفر نهاد و سینی سائر بلاد و معاشر با نخبه عباد گشت تا به ملاقات شیخ جلیل احسانی رسید و بانوار معارفش مهدی و متنور گردید مراجعت به سیسان نمود اهالی مقدمش را مغتنم شمرده با استفاده و استفاضه پرداختند و بشدت ورع و طهارت قلب و کثرت عبادت آنان را رهبری کرد و قرب ظهور موعود و تفسیر علائم و صفات معدود آن حضرت را بنوع مستوفی همی بیان داشت و عناکب اوهام و حجب افهام را رفع و خرق نمود. گویند پیوسته می گفت پیر طریقتم شیخ احسانی موطن حضرت موعود را اقلیم هشتم که عالم مثال و هور قلیا است و مشرق مغرب آن را جابلسا و جابلقا خوانده اند معین فرمود و البته ورود از آن عالم روحی باین عالم جسمی جز بطریق ولادت نخواهد شد و نیز همیشه بیان مظلومیت و بلیات وارده بر آن حضرت رانموده به مردم می گفت هر وقت ببینید علمای اسلام به مصادات یک تن اتفاق کرده حکم بر ضلالت و کفر و فتوی قتلش دادند یقین کنید که همان مهدی موعود می باشد و به عبارات ساده دهقانی چنین مثل می زد که هرگاه مشتی تخم گل در محلی بکارید و ریشه دوانیده از محلی دیگر سر برآورده سبز شود نخواهید گفت: ای تخم شما را در آنجا پاشیده ام چرا از محلی دیگر روئیده اید و به تغییر مکان توجهی ننموده چون همان آثار و خواص و رنگ و عطر را دارند بی تامل قبول خواهید نمود. آورده اند روزی حاجی اسد الله با جمعی از اهالی سیسان به تبریز بود و در یکی از معابر با ملا محمد ممقانی مصادف شد که با گروهی پیاده و سواره در اطرافش می گذشت و ناظرین و عابریں دم بدم باو سلام داده تعظیم و اکرام می نمودند حاجی اسد الله از او دوری کرده روی برگردانیده گفت ای سنان بن انس. پس همراهان بدو گفتند آقا نمی شناسی حجة الاسلام ممقانی و از پیروان شیخ و سید است جواب داد من از همه بهتر می شناسم و شما نمی دانید که ازین خبیث چه خطای عظیمی ظاهر خواهد شد و در آن حال و مقال قطرات اشک از چشمانش جاری بود و نیز

--- صفحه ۴۶ ---

گفته اند که حاجی اسد الله مکرراً اظهار می نمود که من رانحه طویه حضرت موعود را از ناحیه شیراز استشمام می نمایم و یکی از اصحابش آقا اسد نام لیالی و ایام حیات را به حالت جذبه پایان برد و بین العموم به نام اسد دیوانه شهرت یافت و به همان حال در گذشت. و دیگر از اصحابش شیخ نجف نام اهل قریه لیوان واقع در چهار فرسنگی تبریز بود که بعد از اعتکاف و ریاضت

بساط ارشاد بگسترده و چند تن از ملاحای تبریز بدو ارادت گرفتند و از جمله پیروانش ملا جبار معلم بود که به حفظ قصائد و اشعار شعراء اشتهار داشت. چنانکه هر قصیده از قصاید شعرا چون به نظر می گذشت و مطلعش را می خواندند او تا مقطع قصیده از حفظ می گفت و در ورود حضرت نقطه اولی^۱ به تبریز فائز به لقا و ایمان گردیده، مجذوب شد و به حال جذبه در معابر تبریز هدف سنگ و کلوخ اطفال بود و عاقبت ملاحا تحریک کرده وی را به قتل رساندند و بالجمله حاجی اسدالله مذکور مرشد و مراد مشهور سیسائی متوالی گروه اهالی را عارف و مستعد و مهیا ساخت و در قرب وفاتش اهالی را جمع کرده خبر به وصول اجل داده وصایا را یک یک بیان نمود و گروهی خواستار شدند که پسر خود را جای خویش منصوب دارد ولی عدم لیاقت فرزند را اظهار داشته، گفت: صاحب حقیقی شما بزودی می آید و ملا اسد الله را موقتاً تا زمانی که موعود منتظر جلوه نماید ملجأ روحانی معین کرد و تقریباً در حدود سال ۱۲۵۸ ه. ق وفات نموده در قریه مدفون گردید و نصایحش هنوز در سمع سیسائیان بود که حضرت نقطه اولی^۱ به تبریز آمده صیت و صوت مبارکش به اطراف رسید پس برخی از آنان به عزم لقا به تبریز رفته اطلاع از ظهور یافتند از آن جمله کربلایی نجف قلی که عمویش سعادت قلی نام متوقف تبریز بوده مأموریتهای حکومتی می یافت به تبریز شتافته از عمو خواهش کرد تا به مستحفظین مبلغ یک تومان داده تقاضا نمود که وی را به ملاقات حضرت برسانند و آنان وعده داده مبلغ مذکور را گرفتند ولی وفا نکرده چنین اظهار داشتند که این ممکن نیست چه اگر به سمع دولت و مجتهدین رسد

--- صفحه ۴۷ ---

هر چهار را به قتل رسانند و اهالی از جهت صدق بشارات و مواعید مسموعه نسبت به آن حضرت محبت حاصل کردند و فی الحقیقه برای تربیت یافته گان حاجی اسد مذکور حاجب و مانعی در ایمان بدیع نبود و آن قریه به نام قریه بابیان مشهور گشت ولی از معارف و احکام بدیعه بی اطلاع ماندند تا به نوعیکه در بخش سادس می آوریم در پرتو انوار ابهی^۱ قوام و دوام یافتند و از بلاد نامدار این امر در آذربایجان ارومیه (رضائیه) می باشد و تفصیل اوضاع و عمارت دار الحکومه آنجا که محل توقف حضرت واقع شد در بخش سابق آوردیم و از مؤمنین متقدمین آنجا ملا جلیل عالمی جلیل و واعظی نادر المثل از طائفه شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و صورت سؤال و جواب کتبی فیما بین او و سید که بین افاضل شیخیه شهرت و تداول داشت. برای شهادت بر عظمت مقام علم و معرفت و محرمیتش نزد سید کافی است و چون در شیراز به زیارت حضرت باب اعظم رسید تمامت علامات و اوصاف را در هیکل مبارکش مشاهده کرد و فائز به ایمان شده در سلک حروف حی منسلک گشته مأمور دعوت و تبلیغ امر گردید. آنگاه در قزوین اقامت جسته به هدایت نفوس پرداخت و توقیعات رفیعه که در جواب مسائل

وی صدور یافت. مشهور و معروف است و ملا جعفر قزوینی در بیان احوالش چنین نوشت که ملا جلیل اردوبادی بعد از بردن ربّ اعلیٰ به ماکو به قزوین تشریف آوردند و در خانه حاجی ملا ابو تراب واعظ منزل کردند. چون حقیر این خبر شنیدم هم خودم به خدمتشان رسیدم و هم جمعی را از اغیار خبر کردم که به خدمتشان رسیدند و به کرات خدمتشان رسیده، سئوالات کردم. در جواب مضایقه داشتند یعنی به اهل مجلس اطمینان نداشتند. ایشان را به خانه خود برده و شبی چند به خدمتگذاری مشغول بودم. الحق عند الله و عند اولی الامر جلیل القدر بود که در حقشان ربّ اعلیٰ روح ماسواه فداه فرموده‌اند: " ما صغر جسمک و کبر سؤلک." و مدتی در قزوین ماندند و تأهل اختیار نمودند یعنی آقا هادی پسر حاجی الله ویردی و حاجی اسد الله علیهما بهاء الله زنی از خویشان خود باو دادند.

--- صفحه ۴۸ ---

و متحمل مخارج شدند و اصحاب نیز معاونت می کردند و در حکایت حاجی ملا تقی برغانی فرار به مازندران نمود و بدرجه رفیعه شهادت رسید. دیگر از معاریف مؤمنین ارومیه ملا امام ویردی از طبقه علما بود که به واسطه علما اصحاب فائز به ایمان جدید شده پیوسته با آنان معاشرت و مصاحبت یافت و بعد از واقعه شهادت کبری بر قرار بود و از جمله واقعات مهمه تاریخیه در آن بلد اخذ یگانه رسم حضرت است که در صفحه هستی یادگار از آن بزرگوار پاینده و بر قرار می باشد و حاجی معین السلطنه بیان آن را به این مضمون آورد. در آن ایام آقا بالابیک شیشوانی (شیشوان قریه معموره معتبری در ساحل دریاچه ارومیه در سمت شرقی بحیره واقع و ایستگاه کشتی از طرف مراغه و ملک شاهزاده ملک قاسم میرزا و مسکن اولاد و سلاله اوست و آقا بالابیک نقاش باشی از اهالی آنجا بود و نگارنده با وی ملاقات نمود. پیرمردی خلیق و همواره بشاش بود) به شرف ایمان مشرف گردید و از آن حضرت اجازه گرفت که تصویر مبارک را رسم نماید و ترسیم نمود و آن تصویر بعد از آقا بالابیک در پیش میرزا محمود ولد آقا بالابیک بود که در پیش امام قلی میرزا خلف شاهزاده ملک قاسم میرزا منشی و محرر بود. تا در حدود سال ۱۲۹۹ ه. ق حضرت عبدالبها حسب الامر جمال ابهی رسم مزبور را خواستار شد لذا میرزا علی محمد ورقاء شهیر از میرزا محمود گرفت و بواسطه حاجی ملا علی اکبر شهیرزادی مشهور که به عزم تشریف بساحت مقدس عکا وارد تبریز شده بود به محضر ابهی فرستاد.

ورقاء دو قطعه رسم حضرت نقطه اولی بدست آورد اول را که رسم اصلی بود به نوع مذکور ارسال عکا نمود و دوم را که از روی رسم اول رسم شد برای خود نگه داشت تا چون در سال ۱۳۱۳ ه. ق چنانکه در بخش هفتم می نگاریم در زنجان دستگیر گشت و تمامت کتب و آثار نفیسه اش ضبط حکومت گردید. رسم مذکور در ضمن آن اشیا بدست عالی الدوله حکمران زنجان و در دست دولتیان افتاد و بالاخره نسخه دیگر از رسم مذکور در

خاندان دخیل مراغهء بر جای بود و در این سنین حسب دستور محفل ملی بهائیان ایران به طهران آوردند و به حیفا نزد یگانه مولی و مقتدای اهل بها ارسال شد و اما نسخی دیگر از رسم مبارک که متداول و منتشر است رسم تقریبی می‌باشد.

--- صفحه ۴۹ ---

و تصویری دیگر از روی همان رسم آقا بالا بیک نقاشی شده بود آن را نیز در حدود سنه ۱۳۲۰ ه. ق آقا سید اسد الله قمی مشهور تحصیل نموده در بلدهء خوی جوف جعبه نهاده توسط میرزا یوسف خان لسان حضور که عازم ارض عکا بود گسیل داشت و اکنون این دو تصویر در ارض مقصود است و نگارنده هردو را زیارت نموده است. و از مشاهیر متقدمین و حروف حی از اهل آذربایجان ملا یوسف اردبیلی از افاضل تلامذه شیخ احسانی و سید رشتی واعظی شهیر و قلیل النظیر بود و از حقائق و دقائق مطالبشان آگاهی کامل داشت و او را محرم اسرارشان می‌دانستند و در ایام سید در بسیاری از مواضع و مجامع ذکر نمود که نورین نیرین دو مبشر قائم موعودند. پس جمعی از نامجویان اصحاب سید امثال میرزا حسن گوهر و حاجی محمد کریم خان از نشر این سخن اندیشه و هراس کرده خوف تعرض مجتهدین برایشان غلبه یافت و چند بار شکایت نزد سید برده اظهار داشتند که هرگاه اعدا این سخن بشنوند با همه غلی که در دل دارند وسیله و بهانه بدست آورده فتنه هائله بپا نمایند. و سید چنین گفت شما به سخنان ملا یوسف علی گوش ندهید و تعقیب نکنید و این واقعه چند بار مکرر شد و آنان شهرت دادند که سید ملا یوسف را رد و طرد نمود ولی ملا یوسف اعتنا به اقوال و اعمالشان نکرد تا روزی در حالی که سید در بین الصلوتین مشغول به ادعیه و اذکار بود پیش رفته نزدش نشست و دست بوسی و مصافحه به جای آورده، گفت: سیدنا ترا بجده ات فاطمه زهرا سلام الله علیها سوگند می‌دهم آنچه حقیقت امر است بدون تقیه و احتیاط بفرمائید آیا من درست فهمیده‌ام یا براه خطا رفته‌ام سید سخنی نگفته دستی بر دهن خود گذاشته با انگشت سبابه دست دیگر از زیر گوش چپ و زیر زنج تا زیر گوش (راست) خطی کشیده ساکت ماند. ملا یوسف عرض کرد مولانا نفهمیدم. زدنی بیانا. سید گفت: مگر این خبر مسطور در کتب اخبار و آثار ائمه اطهار را فراموش کرده

--- صفحه ۵۰ ---

کرده که "من اذاع سرّنا یجد الم الحدید." تو صحیح و درست فهمیده‌ء و لکن موقع اظهار و اذاعه این گفتار نیست افشا اسرار ما مکن و بیقین مبین بدان که صاحب ظهور الساعه درین محضر حاضر می‌باشد و بعد از من اظهار امر خواهد نمود و ملا یوسف را سکون قلب حاصل شده سکوت نمود. و پس از وفات سید در نهایت بی‌صبری منتظر طلوع هدایت کبری بود و به نوعی که در بخش سابق آوردیم به شیراز رفته فائز بلقا و ایمان بدیع گشته از حروف حی محسوب گردید. و حسب الامر برای نشر این امر

دامن بالا زده سفرها نمود مخصوصاً در کرمان علم هدایت بلند کرد و حاجی محمد کریم خان به ممانعت و مقاومت برخاسته نگذاشت در آن شهر توقف نماید و به کرات در شأن وی چنین گفت: که ملا یوسف علی اگر در حسن تقریر و جذابیت کلام برتر از ملا حسین بشرویه نیست چندان کمی هم از او ندارد و نیز در آذربایجان جمعی را مهتدی نمود و جمعیت بایه قریه میلان به اهتمام و اثر کلام او بر قرار شدند و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که ملا یوسف علی در میلان مکرراً گفت که در ایام سید رشتی یک اربعین به مسجد کوفه اعتکاف نمودیم و در یوم چهلم شبانی رسید و صورت خواب خود را بیان نموده، تعبیر خواست رؤیایش این بود که آفتابی را دید از شیراز بلند شده عالم را روشن کرد. من گفتم این خواب رهنمای ما است و دانستم که باید طرف شیراز سفر کنیم و چون اهالی میلان بواسطه ملا یوسف علی تصدیق این امر کردند برای اطاعت نهی از شرب دخان سرقلیانهای نقره را جمع کرده در استخری که جلوی قریه بود ریختند و ملا جعفر قزوینی نوشت که ملا یوسف اردبیلی مؤمن وحید بود و در بدو ظهور به قزوین آمد چه که سید مرتضی نامی از اجله علمای شیخیه و صاحب تصنیف و تألیف سه سوال به سجن ماکو نزد رب اعلیٰ فرستاد و حضرت جواب سوالات به ملا یوسف علی دادند که به قزوین آورد ولی خط اصل را نگه داشته سواد را به سید مذکور داد و سید متغیر شده، گفت: ملا یوسف علی مخالفت قول خدا کرد و بایستی عین خط را ایصال دارد

--- صفحه ۵۱ ---

و مکرراً در مجالس و محافل می گفت دو سوال را محتمل بود جناب شیخ و سید جواب دهند ولی سوال سوم را جز امام زمان قائم منتظر احدی نمی توانست جواب گوید و شرح سوره بقره از کلمات رب اعلیٰ را به خط خود نوشته چندین بار به من گفت که جناب شیخ و سید قادر بر اتیان مثل این نبودند و مردم را تحریص و ترغیب نموده، تبلیغ می کرد و نوبتی ملا یوسف به خانه حاجی اسدالله فرهادی حضور یافته آیات بدیعه را با شعف و شوق و حال وجد می خواند من به او عرض کردم ای جناب روی به قبله جالس شوید و با خضوع و خشوع بخوانید این احوال شما محبوب نیست در جواب گفت: صبر کن تا حبیب بیاید و بتو بفهماند. و حاجی معین السلطنه نوشت که در ایام حبس و توقیف حضرت نقطه اولیٰ در آذربایجان که غالباً فیما بین مردم گفتگو و مهمه راجع به آن بزرگوار بود روزی ملا یوسف علی اردبیلی به مجلس ملا محمد ممقانی وارد شد و ملا محمد با حضار مجلس درباره آن حضرت سخن گفته این جمله را تکرار کرد که نه تنها من بلکه تلامیذم نیز می توانم مانند آیات سید باب بنویسند پس ملا یوسف علی بلا درنگ قلم و قرطاس بیرون آورده، نزد او بر زمین نهاده، گفت حالت حاضره مجلس را بدون تفکر و سکون قلم به لحن آیات بنویس. ملا محمد سکوت اختیار کرد. ملا یوسف علی گفت: اگر عربی دشوار است

فارسی بنویس. ملا محمد همچنان ساکت بود ملا یوسف گفت: از تلامذه خود هر که را مقتدر می‌دانی اجازت ده و ملا محمد ساکت و حیران ماند. ملا یوسف آیه " فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ²² " را از قرآن بخواند و از مجلس بیرون رفت. انتهی. و نیز آورده‌اند که نوبتی با یکی از اهل علم که در عقیدت و عمل به احکام نجوم ولوع بود محاجه در خصوص امر اعلیٰ نمود و اعتراضاتش را یک یک جواب قاطع داد چندانکه معترض را موقع انکار بدست نیامد. بالاخره زبان به شناعت گشوده گفت جمعی از عدول علما در آغاز اظهار عقیدت سید باب ظن جنون در حقش بردند و از این رو حکم به کفر و قتلش ندادند ملا یوسف از وی پرسید: که آیا جنون آن حضرت از ابتدا بود؟

--- صفحه ۵۲ ---

یا در اوان اظهار امر حادث گشت؟ و بطلان شق اول معلوم بلکه ضروری از اقوال و اخبار کل معاصرین و آشنایان او است چه که احدی در کمال عقلش در امور مربوطه به معاش و معاشرت شک ننمود. و اگر گوئی بعداً حادث شد و برای کثرت مناجات و عبادات و دعوات در ایام اقامت در بوشهر پدید آمد پس او تأسی به اجداد طاهرینش نموده، زیرا آفتاب عربستان سوزانتر از آفتاب بوشهر است و ولوع ²³ آن بزرگواران در عبادات نیز منکری ندارد. و شاید از همین جهت بود چنانچه در مواضع کثیره از قرآن منصوص است حضرت رسول عربی را علمای عدول زمان نسبت به جنون دادند و ملا یوسف بدین طریق تمامت حالات آن حضرت را باجداد عالی تبارش مقایسه نموده و شخص معترض در آخر کلام کلماتی را از آن حضرت نقل نمود که دلالت بر انکار تأثیر اقتراعات و افتراعات نجومیه در امور عالم و زندگی بنی آدم داشت و خواست بر کلام معجز نظام اعتراض نماید ملا یوسف علی بی تأمل به او گفت این هم برای تأسی به اجداد عالی مقدار است مگر در ایوان اشعار منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب نخوانده که مسطور است: "خوفني منجم ابو خيل تراجع المريخ في بيت حمل فقلت دعني من اكاذيب الحيل المشتري عندي سوا و زحل فبهت الذي كفر" ²⁴ و بالاخره ملا یوسف علی به نوعی که در بخش دوم آوردیم در قلعه مازندران داخل شده به نصرت امر مبارک قیام نمود تا بالاخره از جام لبریز شهادت نوشید و از او نسلی معلوم نشد.

22 - اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِي حَاجَّ اِبْرَاهِيْمَ فِي رَبِّهِ اَنْ اَتَاهُ اللّٰهُ الْمَلَكَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيْمَ رَبِّي الَّذِي يُحْيِي وَيَمِيتُ قَالَ اَنَا اَحْيِي وَاَمِيتُ ۗ قَالَ اِبْرَاهِيْمُ فَاِنَّ اللّٰهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَاَتَّ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ ۗ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِيْنَ . (سوره البقره - آیه ۲۵۸)

23 - ولوع = بسیار آزمند؛ حریص و شیفته . (مصدر) آزمند شدن؛ حریص شدن به چیزی .

24 - حَوْفَنِي مَنجَمٌ اَخُو حَبَلٍ *** تَرَجَعَ الْمَرِيخُ فِي بَيْتِ الْحَمَلِ

فَقُلْتُ دَعْنِي مِنَ اَكَاذِيْبِ الْحَيْلِ *** الْمُسْتَرِي عِنْدِي سَوَاءٌ وَزَحَلٌ

و در مراغه نیز قبل از طلوع فجر ظهور عالم نحیر و مدرس و واعظ شهیر متنور الضمیر حاجی ملا علی اکبر حوزہ علمیه فراهم کرده بساط درس و وعظ گسترده داشت اهالی را به قرب ظهور حجت عصر دلالت نموده بشارت می داد و جمعی از فضلا و واعظین در پرتو تربیتش سر بر کشیدند و عامه مردم آن حدود به انتظار ظهور موعود روز می شمردند و هنگامی که ندای این امر بشنیدند پی تجسس و تحقیق

--- صفحه ۵۳ ---

گرفته جمعی کثیر فائز به عرفان و ایمان شدند و بعداً دچار تزییقات و بلیات گشتند از آن جمله ملا احمد ابدال اعتقاد و ارادت کامله به استاد داشت و پس از فوت وی به عراق عرب شتافته استفاضه از انوار و آثار حاجی سید کاظم رشتی نمود و از اصحاب وارسته اش بشمار آمد و در جوارش به کربلا بماند تا هنگامی که آن سید جلیل وفات کرد و صیت حضرت باب اعظم بشنید و از شدت انتظار وقوت یقین بلا تأمل با همان نعلین و عصا که بر دست و در پا داشت به شیراز دوید و به زیارت منظور و مقصودش رسید و به شرف ایمان بدیع نائل شد از حروف حی محسوب گردید و از آن پس پیوسته برای نشر این امر در مسافرت بود و چند بار خود را به محضر آن بزرگوار رسانده مأمور ابلاغ امر و واسطه ایصال توقیعات و آثار به علما گشت و توقیعات کثیره به عنوان وی او قلم اعلیٰ صدور یافت. از آن جمله توقیعی است که در ایام سجن ماکو در جواب عریضه سئوالهایش در باب آیهء مودت فی القربی از قرآن صدور یافت و هی هده:

منبع: (قصیده بحر الرجز علی ۳۰۵۸ قصیده*)

أدفع عن نفسي أفانين الدُول *** بخالقي ورازي عز وجل

نبذة عن القصيدة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ²⁵

الحمد لله الذي افرغني لمشاهدة قمص طلعة حضرة ظهوره في وسط الجبال و الهمني آيات وحدانيته في مجوحة لجة الجلال لان ادخل بها علي بساط قدس كبريائه بالثنا عليه الي يوم المال فله الحمد حمداً لا يساويه حمد و لا يشابهه حمد و لا يعادله حمد و لا يقارنه حمد حمداً يرفع علي كل حمد و يملا اركان الموجودات ثنا مجد حمداً يملا الكتاب نوراً و السما جوداً و الجنة فضلاً و النار عدلاً و الارض قسطاً حمداً لا يعلم احد حقه الا الله و لا يعادله جزاً في علمه حمداً يحبه و يرضاه و يجعله باباً للخروج الي مقام بهائه و ثنائه انه هوالولي المتعال الي قوله العزيز و ليس المراد بالقرابة التقرب الظاهري بل المراد التقرب به روعي و من في ملكوت الامر و الخلق فداه في عالم اللا نهاية و التجرد و البداية و انه لا يتميز في هذا العالم الا باجتماع القربين بان يكون عارفاً بحقه و مولداً من صلبه فاذا كان كذلك فهو ذو قرابة رسول الله صلي الله عليه و آله في كل العوالم و الا لو كان احد من نسله و لم بك عارفاً بحقه فيعذبه الله بعذابين

--- صفحه ۵۴ ---

و ان كان عارفاً بحقه فيعطيه الاجر مرتين و ان ذلك من فضل الله علي هذه السلسلة العلية المولدة من الشجرة الالهية التي هي ليست بشرقية و لا غربية الي ان قال و ان اليوم كل يفتن بما انا صبرت في سبيل الله و رضيت بقضيا الله بالسكون في الجبل ليمتحن النفوس و يحص القلوب في حكم تلك الاية الشريفة قل لا اسئلكم عليه اجراً الا المودة في القربي و اتباع الناس حكم قرابة رسول الله ص فما اعظم امر الله و اعجب حكمه الم احسب الناس ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم الخ و قال الامام لتغربن الخ و لقد بلغ الامر الي الكل و افتتن الكل في يومي هذا فمن حزن لموقفي و لا يستطيع دون ذلك فقد استمسك بالعروة الاولي و الحبل الاكبر و من رضي علي ذلك و لو بقدر خردل فقد دخل في الفتنة الدهميا الصميا الصيلم و ان فيه المشية من عند الله فاستل الله ان يخلص الكل لايام عزته و يغفر عن المؤمنين بفضله و عنايته انه هو المنان المقندر الوهاب لا يتعاضمه شئ في السموات و لا في الارض و هو علي كلشئ

25 - اين توقيع به جهت جناب ملا احمد ابدال مراغه اي در مورد تفسير الآيه " قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا " سؤال کرده بود، نازل شده است.

قدیر. و از شدت ایمان و اخلاص همه جا اطاعت امر و رضای آن حضرت را نموده در کل مواقع خطر حاضر بود در هنگام صدور حکم علیکم بارض الخا بخراسان شتافت و در واقعه بدشت نیز حضور داشت و چون هنگامه قلعه طبرسی به پا گشت از اصحاب قلعه شد و بهمت و شجاعت و انقطاع تام کوشید تا شربت شهادت چشید و از او نسلی معلوم نشد.

و دیگر **ملاحسین دخیل و برادرش ملاعلی** و ملاحسین از تلامذه حاجی ملا علی اکبر مذکور و عالم و فاضل و واعظ و خوشنویس و شاعر ذاکر مصائب خاندان رسالت بود اشعار بسیار بترکی در مرثی سرود دخیل تخلص می نمود و دیوانش مطبوع و متداول نزد مصیبت خوانان آذربایجان است و در ایام اقامت در کربلا و تلمذ نزد سید رشتی با جناب ملا حسین بشرویه در یک جا می زیستند و به شغل کتابت

نام ملا علی برادر دخیل ما شرح احوالش را طبق تاریخ حاجی معین السلطنه نوشتیم

--- ص ۵۵ ---

آثار و کتب شیخه اشتغال ورزیده نقودی بدست آورده معاش نموده به رفیقش نیز مساعدت می کرد و پس از فراغت از تحصیلات علمیه به وطن برگشت و بعد از چندی فائز به استماع ندای حضرت باب الله الاعظم و ایمان باین امر گردیده از علمای بابیه شمرده گشت و در ایام سجن چهریق پیوسته نزد آن حضرت تشریف جسته ذکر مصائب ائمه اطهار برای آن بزرگوار نمود و پس از واقعه شهادت کبری سنین چند در مراغه بر قرار بود و به مراعات احتیاط از مخاطر شدید مصون ماند و معذکک چند بار دچار هجوم اشراز گردید ولی چون اشعار مرثی مشر و متداول و خود از ذاکرین مصائب ائمه بود از وی در گذشتند و برادرش ملاعلی نیز از معاریف علمای بابیه بود و در قریه خرمزاد واقع به قرب یک فرسنگی مراغه سکونت جست و جمعی را مهتدی ساخت. و شرح خاتمه احوال و خاندانشان را در بخش ششم می آوریم و از نسخه ناتمام به خط میرزا حسین خان دخیلی ابن ابن الدخیل در اینجا نقل می نمایم و هی هذ " دو برادر بودند از سلسله علمای ملا حسن و ملا حسین متخلص به دخیل از تلامذه جناب شیخ مرحوم و بعد در حضور حضرت حاجی سید کاظم موحوم مشغول تحصیل علوم دینیه بودند و همیشه در حضور سید مرحوم از مسائل دینیه حل مشکلات می نمودند . موقعی که حضرت اعلی روح ما سواه فداه تشریف فرمای عتبات بودند ملا حسین دخیل در حضور سید به زیارتشان مشرف و مجذوب خلق و خوی حضرت اعلی گردیده و شب و روز در فکر و خیال بود که این سید جوان تاجر کیست و چه کاره است که محبوب خاص و عام و جذاب قلوب است و چند نفر که

باهم رفیق موافق بودند از جمله ملا احمد ابدال مراغه و آقا محمد حسن و آقا محمد حسین مشهور به خاله اوغلی مراغه و ملا علی اردبیلی اکثر اوقات از حالات و حرکات حضرت اعلیٰ صحبت می نمودند پس از صعود حضرت سید مرحوم اصحابش متفرق گشته و از هر که صدائی می شنیدند بنا به فرمایشات حضوری سید مرحوم به جستجوی صاحب امر می رفتند.

--- صفحه ۵۶ ---

تا اینکه اکثری از اصحاب به شیراز رفتند ملا حسین دخیل به مراغه آمده و بالای منابر به مواعظ و بشارات سید مرحوم به ظهور صاحب امر مردم را دعوت و آماده می نمود تا اینکه در شیراز حضرت اعلیٰ اظهار امر فرمودند و این خبر به وسیله ملا احمد ابدال به سمع ملا حسین دخیل رسید بدون اینکه آنی توقف نماید مایل گردیده و رخت سفر بر بست و عازم شیراز گردید و غافل از اینکه حضرت اعلیٰ به مکه مشرف شده در بین راه به ملا علی اردبیلی رسیده از او بعضی تحقیقات نمود و ایشان بعضی مسائل را جواب داده و توقیعی از حضرت اعلیٰ که زیارت نامه حضرت سید الشهدا علیه آلاف التحية و الثناء و سوره دعای توسل را داد دخیل مرحوم که این مناجات و زیارت نامه را زیارت نمود فی الحین ساجد شده متذکر که لیس هذا الا من عند الله و از آنجا مراجعت نموده بهر شهر و دهی که می رسید اشخاصیکه از سلسله شیخیه بودند مژده ظهور را می داد و تبلیغ به مقام ذکریت می نمود در مراغه چند نفر مؤمن و موقن گردیدند پس از آن عازم اصفهان شد که در بین راه در نزدیکی تبریز به حضور حضرت اعلیٰ مشرف گردید و از آنجا عازم مازندران و بدشت شد به حضور حضرت بهاء الله مشرف و در خدمت حضرت طاهره بودند پس از مختصر مدتی عازم و به آذربایجان آمده و مشغول به مقام بابت شد در مراغه علمای متشرعین که قبلا با طایفه شیخیه ضدیت داشتند به مقام عناد بر آمده باب تکفیر و سب و لعن گشودند دخیل مرحوم دیگر نتوانست در مراغه بماند با تبدیل لباس از شهر خارج و عازم ماکو گردید. علی خان ماکوئی و سایر خوانین ماکو به مناسبت اینکه از علمای و از محبین ائمه اطهار است احترام و محبت می نمودند و شبهای جمعه در مجلس ذکر مصیبت حضرت سید الشهدا را می نمود و اکثر اوقات به حضور مبارک مشرف می شد و روزی هم مشرف شده، امر فرمودند از روضه جدم بخوان خود حضرت اعلیٰ سر پا ایستاده و دخیل مرحوم دم در شرحی از واقعه کربلا می خوانند عبائی که ملبوس تن مبارک بود عنایت می فرمایند و موقعیکه

--- صفحه ۵۷ ---

حضرت اعلیٰ را از ماکو به طرف تبریز حرکت می دهند دخیل هم مراجعت می نماید و در رضائیه با ملا امام و یردی مرحوم که از جمله تلامذه سید بود ملاقات نموده و کرات در حضور مبارک بودند و بعضی از احوالات و اعجاز که در رضائیه از حضرت

اعلیٰ رخ داده در سایر تواریخ مذکور و مسطور است پس از چند روز برادرش حاجی ملا حسن نزد آقا محمد تقی که از اجلهٔ علمای مراغه بود رفته و از او استمداد خواست و او قول داد که بنویسد دخیل به مراغه بیاید و کسی نمی‌تواند به او اذیت و آزار نماید حاجی ملا حسن کاغذی به رضائیه می‌نویسد و دخیل را به مراغه احضار می‌نماید دخیل که به مراغه می‌رسد اول با آقا محمد تقی مرحوم ملاقات می‌کند ایشان می‌فرمایند عقیده چیزست قلبی و نمی‌توان کسی را مجبور به ترک عقیده نمود ولی باید شما هم در صحبت ملاحظهٔ حال طرف مقابل را نمائید بعد از آن با حسین پاشاخان امیر پنجه که یکی از پسران احمد خان بیگلریکی بود ملاقات نموده و ایشان خود و عیالش اظهار ارادت می‌نمایند همچنین با اعیان و امرای ولایت باب مراده گشوده از جمله عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه شیفتهٔ صحبت او گردیده و مؤمن و موقن بامر مبارک می‌شود. دخیل چند روزی به آسودگی در مراغه می‌ماند که خبر مراجعت حضرت اعلیٰ به چهریق می‌رسد دخیل مجدداً بار سفر بسته و عازم چهریق می‌شود در کهنه شهر سلماس در خانه ملا علی نامی که سابقاً در عتبات ملاقات نموده بودند منزل می‌نماید. و تفصیل ایمان خود را به ملا علی بیان می‌کند و ایشان هم اظهار ایمان می‌کنند و به همراهی ایشان به چهریق رفته و قلعهٔ چهریق که در قله کوهی واقع است رودخانه در زیر آن قلعه واقع شده و منزلی که به حضرت اعلیٰ معین نموده بودند یک پنجره آن به طرف رودخانه باز می‌شد. این دو نفر در این طرف رودخانه ایستاده از دور جمال مبارک حضرت اعلیٰ را زیارت می‌نمودند. یحیی خان شکاک که اول خیلی سخت گیری می‌نمود و چند نفر از اکراد قراول حضرت اعلیٰ نموده بود پس از چندی بعضی از اعجاز از آن حضرت دیده که دیگر چندان سخت گیری نمی‌کرد

--- صفحه ۵۸ ---

و اجازه داد که دخیل و ملا علی اکثر روزها از کهنه شهر می‌رفتند و به حضور مبارک می‌شدند و قبل از اینکه حضرت اعلیٰ را به تبریز حرکت دهند مرخص می‌فرمایند. دخیل از راه رضائیه به مراغه مراجعت می‌نماید در مراغه اکثر مقلدین سید مرحوم اظهار محبت می‌نمودند پس از آنکه کسر حدود شد و آیه " انا نسخنا ما کنتم به تعملون" ²⁶ به گوش ایشان رسید همه اعراض نمودند و به مقام اعتراض بر آمدند مگر چند نفر که با استقامت هر جور و جفا و دشنام و تکفیر اهالی را قبول نمودند از جمله حاجی محمود برادر ملا احمد ابدال و حاجی علی اکبر و فتحعلی آقا و کربلائی محمد بنا مشهور بیابی و استاد رضا کفاش و کربلائی حمد الله و این شش نفر شبها به منزل دخیل می‌آمدند و صحبت امری می‌نمودند پس از آنکه حضرت اعلیٰ را به تبریز آوردند دخیل عازم تبریز گردید سه روز بعد از شهادت حضرت وارد تبریز شد و با بعضی از مؤمنین ملاقات نموده یک

روز در مسجد جامع بالای منبر رفته روضه می خواند در آخر خطاباً به اهل تبریز می گوید آیا شما گمان دارید خداوند شما را بپامرزد که خودتان غافر الذنوب را شهید کردید. نور چشم رسول را کشتید و با خون او افطار نمودید اشخاصیکه در مسجد بودند اکثرشان ملتفت شدند پس از رفتن دخیل گفتگو زیاد شد و به مقام تجسس برآمدند همان روز دخیل از تبریز بیرون آمده، عازم میلان گردید و چهل روز در میلان در خانه مرحوم حاجی احمد عمو و بعد عازم شیشوان شد و بیست روز هم در شیشوان مشغول تبلیغات بوده و اواخر پائیز عازم مراغه گردید. نزدیک غروب به میان باغات مراغه بیک نفر علی اکبر نامی تصادف نموده شناخته و گفت آقای دخیل کجا می روید از جلو رسید اسبش گرفته به طرف باغی می برد و در آنجا صحبت می نماید که ده نفر غلام شاهی به مراغه خانه شما را غارت و پس از آن آتش زدند. اهل و عیال و پدر و مادرتان در خانه حسین پاشا خان متحصنند. می پرسد آیا اطلاعی دارید رفتار امیر پنجه با آنها چطور است؟

--- صفحه ۵۹ ---

میگوید، با کمال محبت و احترام. می گوید این اسب و این خورجین را امانتاً به شما می سپارم و خودم پیاده می روم خانه میر پنجه تا خدا چه خواهد. پس از نماز شام وارد مراغه شده و یکسر به خانه حسین پاشا خان می رود از درب اندرون خواجه را صدا می کند پدر و مادرش گریان استقبال می کنند حسین پاشاخان مستحضر گشته و خیلی محبت و احترام مینماید. شبی حسین پاشا خان می گوید باید اذان صبح پشت بام رفته و اذان دهید. دخیل قبل از اذان صبح پشت بام رفته به آواز بلند مناجاتی خوانده و اذان میدهد صبح همهمه بشهر می افتد که دخیل در مراغه است حسین پاشاخان میفرستد کدخداها را حاضر و به همه تغیر و تبدی می کند که دخیل در مراغه و من خودم صدای او را شنیده ام در هر کجا باشد باید پیدا کنید کدخداها تمام محلات را می گردند و سراغی از دخیل بدست نمی آید بعد از یک ماه مامورینی که از تبریز آمده بودند مأیوس شده مراجعت می نمایند. " و دیگر از مشاهیر مؤمنین مراغه ملا آدی گوزل (میرزا علی سیاح) که مولد و منشأش مراغه و چنانکه ترجمه آن نام ترکی نیک نام است مردی نیک نام و سعادت فرجام بود و بعداً به نام میرزا علی و لقب سیاح مشهور گشت تحصیلات علوم عربیه و دینیه را در وطن نمود و در صف تلامذه و اصحاب حاجی ملا علی اکبر شهیر قرار گرفت و بتعلیم و تربیت آن عالم روشن ضمیر منتظر قرب ظهور و مهیای اذعان و ایمان به مرکز نور گردید و در اوائل ارتفاع ندا حضرت باب اعظم درک محضر مبارک کرده در سلک مؤمنین متقدمین در آمد و از آنگاه اوقات خویش را صرف در خدمات و اوامر مرجوعه از طرف حضرت نموده پی در پی به زیارت شتافته واسطه ایصال آثار و توقیعات به اصحاب و مؤمنین شد و لا سیما در ایام سجن ماکو و

چهریق غالباً در ذهاب و ایاب و پیک امین ما بین محبوب و احباب و مأمور انجام امور مهمه گشت و نوبتی حامل چند توفیق به خط آن حضرت با قلمدانی نفیس و عصابه ابریشمین به رسم ارمغان به مازندران برای قدوس گردید.

--- صفحه ۶۰ ---

و پس از ختام امر قلعه طبرسی به نیابت از رب اعلیٰ مأمور زیارت آن ارض کرب و بلا شد و اول کسی است از یاران دلیر که در قتلگاه مهیب و خطیر قدم نهاده به زیارت اجساد مقطعه و مراقد کریمه شهدا رسید و بالاخره در دو ماه ایام اخیر سجن چهریق بر جای آقا سید حسن یزدی نزد آن حضرت به خدمات مشغول شد تا چون طلیعه اعزام به تبریز و شهادت کبری و قرب سنین شدیده قبض و قتل عام بایان از افق بلایا نمایان گشت خویش را چندی در حدود آذربایجان محفوظ از خطر داشت پس به خاک عثمانی در آمده در کربلا اقامت گزید و دختر آقا میرزا حسن زنوزی را ازدواج نمود و خاتمه احوالش را در بخش ششم می‌نگاریم.

دیگر از مشاهیر بایه مراغه عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه از شناخته گان و دلیران نامی و بهادران نظامی دولت محمدشاه بود و به وفور عقل و کیاست و ظهور تدبیر و سیاست و دلیری و شهامت شهرت داشت و در ایامی که با اردوی دولتی بسمت ریاست توپخانه مأمور جلوگیری و سرکوبی ترکمانان و گردنکشان طاغی خراسان شد به ملاقات جناب ملاحسین بشرویه رسیده مهتدی گشت و حلقه ارادت آن جناب را در گوش کشید و چنانکه در بخش سابق آوردیم چون حمزه میرزا حشمت الدوله والی خراسان آن جناب را به معسکر خویش خواست عبدالعلی خان غایت حمایت و خدمت مجری داشته در خیمه خویش تجلیل و تکریم نمود و سبب شد که شاهزاده نیز درک ملاقات و افاضات کرد و سرهنگ به دستور حکمران اسب و شمشیری مخصوص

به ایشان ببخشید بالجمله سرهنگ مذکور ایمان خود را نسبت به این امر در هیچ محل و از احدی کتمان نکرد و کسی را در حضورش یارای آن نبود که در خصوص حضرت و اصحاب سخن ناشایسته بر زبان آرد و سالها بدبندطریق پس از واقعه شهادت عظمی حیات داشت و حاجی معین السلطنه تبریزی حکایتی در وصف الحال او آورده که خلاصه اش این است

--- صفحه ۶۱ ---

نوبتی شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله والی آذربایجان شد و جلالت مقامش به درجه بود که پسران بزرگ و اعقاب فتحعلی شاه بدون ادا کرنش و ستایش و تحصیل اجازه حق جلوس در محضرش نداشتند و از سطوت و مهابت و بیم سخط و عقوبتش می لرزیدند روزی خواست با سرهنگ مذکور در باب عقیدتش مزاح توهین آمیزی نماید و از او پرسید که معنی

«الذین یشریبون الدخان و ینفخون فی الهوآء اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون» چیست؟ و این جمله را برخی از ملاحا مستهزئانه به حضرت نقطه اولی^۱ نسبت و شیوع دادند و عبدالعلی خان بدون اینکه در صحت سند کلام مذکور قبح نماید به نوع معارضه به مثل گفت: "ای حضرت والا آیا معنی القارعة مالمقارعة و ما ادریک ما القارعة" چیست و منظورش اینکه در قرآن نیز جملی موجود است که از حیث اسلوب کلام و ربط الفاظ و معانی مورد اعتراض و استهزا غافلین معرضین می باشد شاهزاده از جسارتش متغیر شد به نوع اعتراض سئوالی دیگر نموده گفت: آیا پس از قطع کردن گلوله های تفنگ ریسمان صلیب را و بعد از سقوط بر زمین فرار و اختفا در حجره چه وجه تأویلی داشت و سرهنگ باز به نوع معارضه به مثل بروایت مشهوره بین العوام تمثل کرده همچنین گفت: آیا اختفا در جوال و حمل بر دوش ابی ذر و خلاص یافتن باین طریق چه علت و حکمتی داشت؟ شاهزاده در این بار چنان بر آشفت که به نوکران و دژخیمان فرمان داد وی را گرفته بند نهند و سرهنگ بلادرننگ دست به قبضه شمشیر برده از غلاف بیرون کشیده گفت: ای شاهزاده این را بدان که قبض و حبس مثل منی بدین طریق که گمان بردی میسر نگردد و تا عده شربت هلاک از دم شمشیر آبدار نچشند قادر بر گرفتاری من نخواهی شد نیک بیندیش و خون مردم بی گناه را مریز. مؤید الدوله چون چنین دید راه سیاست و ملاطفت پیش گرفته وی را نزد خود خوانده اظهار مهربانی کرده، گفت: من از آنچه گفتم خواستم قوت ایمانت را امتحان کنم و یک طاقه شال کشمیری ممتاز باو

--- صفحه ۶۲ ---

بخشید. و سپس در واقعه جنگ مرو بسال ۱۲۷۷ ه. ق که به اردوی ناصرالدین شاه شکستی فاحش رسید و جمعی کثیر از افراد سپاه قتیل و اسیر ترکمانان شدند و کلمهء رستخیز مادهء تاریخ آن واقعه خونریز گشت عبدالعلی خان سرهنگ توپخانه با امان الله خان نامی از بایان تهران که آجودان فوج قهرمانیه آذربایجان بود نیز اسیر شدند و میرزا علیرضا خان مستوفی خراسان که تفصیل احوالش را در بخش ششم خواهیم آورد هفت هزار تومان صرف نموده، ایشان را مستخلص کرد و میرزا امان الله خان از خدمت دولت کناری گرفته به امور کسب و تجارت اشتغال جست و سفری به اسلامبول کرده ایامی که جمال ابهی^۱ به نوعی که در بخش دیگر تفصیل می دهیم در آنجا مشرف بودند به فیض حضور رسید و سپس در سلک مباشرین مالیه دولتی در آمده در دائره میرزا عبد الله سر رشته دار وزیر مالیه آذربایجان بود تا به سال ۱۳۰۷ ه. ق در تبریز وفات نمود و اما سرهنگ عبدالعلی خان را بالاخره برای شهرت و جسارتش در ایمان و عقیده در تهران بسال ۱۲۷۷ حسب اراده ناصرالدین شاه مسموم نموده، به مقام شهادت رساندند.

و نیز در خوی قبل از طلوع فجر ظهور حاجی ملا اسکندر عالم متبحر ربانی و واعظ دانشمند شهیر رحمانی که به احاطه علمیه و فضائل معنویه و کرامات و خوارق عادات در آن حدود مشهور بود اهالی را به قرب ظهور بشارت داد و علامات و حالات معهوده در اذهان را بیان و تأویل نمود و به رموز و اشارات و قرائن و دلالاتی که ذکر کرد افهام مردم آن حدود مستعد برای قبول این امر گردید. چنانکه اسم اعظم بها را مفتاح سعادات و مصباح رافع ظلمات خوانده نفوس را به حفظ و ادامه قرائت دعای سحر شهر رمضان که شامل توسل به آن نام مبارک است و داشت و لذا در آغاز ارتفاع ندا جمعی از اهل آن حدود فائز به ایمان جدید گشتند. گرچه حاجی ملا اسکندر مذکور عمرش وفا نکرد نبیره اش بیوک آقا که نیز از علمای خوی بود در ظل امر اقدس ابهی^۱ مستقر و باین نام مشتهر گردید.

--- صفحه ۶۳ ---

و از جمله معاریف بابیه خوی ملا مهدی از حرف حی و علما^۱ متقدمین پس از فوز به لقا و ایمان در شیراز به طهران رفته چند سالی مقیم شد و به اتفاق ملا مهدی کندی غالباً به محضر اقدس ابهی^۱ فیض یاب می گشت و از احوالش اینکه غیور و جسور در مسائل مربوطه به عقیدت و ایمان بود و بهر کس ابلاغ امر بدیع می نمود انتظار داشت که بدون ادنی تردید و تزلزل قبول نماید و همینکه فتور و رخاوت از سامع مشاهده می کرد به غیرت افروخته می شد چنانکه نوبتی با ملا میرزا محمد محولاتی عالم مهم شیخیه در طهران گفتگو در خصوص این امر نموده اقامه دلائل و براهین کرد و از وی اقبال و تمایل مشاهده نمود پس بدو گفت بیا مباحثه کنیم و تفکیک حق از باطل را به خدای مقتدر قهار واگذاریم و من به خدائی که منکر حق را بیش از سه روز مهلت دهد اعتقاد ندارم و ملا میرزا محمد را خوف فرا گرفت و ملا مهدی گریبانش را رها نمی کرد عاقبت ملا میرزا محمد به قصبه شاهزاده عبدالعظیم گریخت و بعداً همواره نزد ملا مهدی ساکت بوده، استماع می نمود و اشاره باین امور در برخی از توقیعات مبارک موجود است. و نیز نوبتی ملا مهدی با آخوندی که اطلاعی قلیل از این امر داشت گفتگو کرد و چنین گمان نمود که آخوند اقبال و ایمان آورد و سحرگاه از او پرسید که آیا نیک مطمئن شدی و او کلمه نفی بر زبان راند. ملا مهدی بر آشفته به شدت و غیرت نکوهش کرده کلمات غلیظه چند گفت که ای آخوند جمودت و خمودت تا کی و تعلق به عادات و خرافات قدیمه تا چند و اعراض از حق جدید و معارف و تعالیم صحیح و سدید برای چه و حالت تأثر و غیرت ملا مهدی تأثیر عمیق در آخوند نمود و بالجمله ملا مهدی عاقبت به قلعه مازندران در آمده به حمایت و نصرت قیام کرد و بالاخره در آنجا نائل مقام شهادت گردید.

دیگر ملامحمود نیز از حروف حی و علما موءمنین متقدمین و شهدا مرضیین که مختصری از حال و ایمان و شهادتش در قلعه مازندران ضمن بخش دوم نگاشته گردید.

--- صفحه ۶۴ ---

و دیگر ملا اسکندر از مشاهیر علما شیخیه و تلامذه سید رشتی بود که به ملاقات افاضل اصحاب رسیده مطلع و مؤمن گردید و بعد از واقعه شهادت عظمی سالیانی حیات داشت و برای شدت خوف و خطر تقیه و احتیاط را پیشه کرده خود را مدت‌ها در ستر و کتمان نگه داشت چندانکه عائله اش از عقیدتش بی‌خبر ماندند و او را پسری بود ملاحسین نام که نیز در صف ملاهای خوی قرار داشت و بولوع در تقالید و تعلق به ظواهر و جزئیات مشهور و از روش و عقیدت پدر غافل و دور بود تا در صبح یومی از ایام پس از ادای فریضه به قرائت ادعیه و اوراد تعقیبیه و زیارت مشغول گشت و در حالیکه بین فقرات زیارت خطاب بجموعه منتظر این جمل را می‌خواند "عجل الله ظهورک و جعلنا من اعوانک و انصارک" ملا اسکندر نزدیک رفته روی بدو نموده گفت چرا بلاف و گزاف این کلمات عالیات را بر زبان می‌رانی؟ ملا حسین عرض کرد الحمد لله بکمال صدق و اخلاص می‌خوانم. ملا اسکندر گفت آیا در حین ظهور آن حضرت و حملات افواج اعدا بر آن مظلوم و اصحابش مانند اصحاب کربلا تن را هدف تیر بلا و جان و مال و فرزند و عیال را در سیل محبتش فدا خواهی کرد ملا حسین با کمال صمیمیت اظهار شوق و آرزو نموده، گفت اگر در همین حین خبر ظهور آن حضرت رسد ادعیه را باخر نرسانده بسویش شتافته جان بر کف اخلاص گذاشته بر قدمش نثار خواهم نمود. آنگاه ملا اسکندر بشارات ظهور و بلایای وارده و تحقق اخبار و آثار را برایش بیان کرد و او به منقبت عرفان و ایمان بدیع نائل گردید و در نشر این امر خدمات عظیمه بانجام رساند.

و از مشاهیر بابیان خوئی میرزا اسدالله دیان مولد و منشأش شهر مذکور و تحصیلات ادبیه و علمیه اش در آن حدود و والدش از نویسندگان و مستوفیان دولت محمد شاهی و متقرب و منتسب مخصوص به حاجی میرزا آقاسی بود و در السنه فارسی و ترکی و عربی و عبری و سریانی بارع و ادیب شده در دائره دولتی به شغل انشا مراسلات و استیفای امور مالی و

--- صفحه ۶۵ ---

محاسبات اشتغال جست و به غایت عزت و شهرت زیست و در ایام حبس حضرت نقطه اولی در ماکو با بایه ارتباط یافت و مدتی طولانی احتجاجات و مناظرات دینیه نموده اطمینان و تسلیم حاصل نکرد بالاخره به واسطهء میرزا محمد علی زنوزی معروضه به آن حضرت در سجن چهریق فرستاد و تعبیر آنچه را که در عالم رؤیا مشاهده کرده با تفسیر دو آیه قرآن را در نظر

گرفته عقد قلبی بر آن بست و خواست احاطه باطنیه آن بزرگوار را بداند و همینکه توفیق در جواب وی رسید و حل حقایق مستوره در رؤیا و اسرار مکنونه آیتین را در آن مطالعه کرد چنان منجذب و از خود بی‌خبر گردید که پیاده بصوب چهریق شتافت و با آنکه اسب سواریش را از عقب بردند نپذیرفت و با قدم عشق سنگلاخ جبال را پیمود تا به محضر محبوب تشریف یافت و کام دل از زیارت و استفاضه گرفت و از آن پس دست از شغل خویش کشید و به نشر و تبلیغ امر بدیع مشغول گردید و در ایامی قلیل به نام بابی در آن حدود مشهور شد و پدرش به مضادت برخاست و چون از محاجه و مقاومتش عاجز ماند شکایت و سعایت پی در پی از او نزد حاجی میرزا آقاسی فرستاد ولی او چنان شیفته و آشفته امر نقطه‌البیان بود که بدان امور اعتنائی نمود و روز بروز در مقامات باطنیه و کمالات معنویه ترقی و عروج یافت و هنگامی که نقطه اولی^۱ امر فرمود چهل تن از اصحاب هر یک رساله اثباتیه در حقیقت این امر بنگارند و شواهد و بیاناتش را با آیات آفاق و انفس و کتب و آثار مقدسه مقترن نمایند و صحائف اربعین که صادر از اقلام مهمین و خصیصین بود به محضر اعلی^۱ رفت در آن میان رساله اثباتیه میرزا اسدالله را با اینکه هنوز در سال نخست عرفان و ایمان بود نیک پسندیدند و وی را به تطبیق عدد ابجدی حروف اسد با دیان به آن نام مفتخر فرمودند و توفیق منبع مشهور به نام حروفات از قلم اعلی^۱ برایش صدور یافت و او را در توفیقات

--- صفحه ۶۶ ---

به عناوین فرد الاحد و مظهر الاحدیة و اسم الله الدیان یاد نمودند. و باسمی حسنی^۱ و عظمی^۱ ستودند و به خطاب "انک یا ایها الحرف الثالث المومن بمن یظهره الله" مخاطب داشتند و بدینطریق جناب دیان مورد توجه بایه شد و در مقامات روحیه و علم و عرفان الهی همی اوج گرفت و از قلمش کلمات و بیانات بسیار در شئون خطب و مناجات و معارف الهیه به عربیه و فارسیه صادر گردید و جمعی به او و آثارش علاقه حاصل نمودند و پس از واقعه شهادت عظمی^۱ که در سنین اولیه ایمان و تعارجات باطنیه اش واقع شد عده از بایه به نام دیانیه معروف گشتند که اکثر در قسمت آذربایجان و برخی در گیلان و غیره می‌زیستند و دیان را مطلع و مظهر معارف و الهامات و تأییدات حضرت ربّ اعلی^۱ و مروج و ناشر امر بدیع می‌دانستند و برای وی کرامات باطنیه و مقامات معنویه ذکر می‌نمودند و ما تتمه احوالش را در بخش ششم می‌نگاریم .

و در کهنه شهر سلماس (شاهپور) نیز جمعی کثیر از بایه بودند و به شدت نفوذ و قدرت و شجاعت شهرت داشتند از آن جمله حاجی ملا محمد شهیر از ائمه جماعت و وعاظ شیخی در احاطه به علوم دینیه و فصاحت بیان کسی را در آن حدود نظیر وی نمی‌شمردند و در محبت و حمایت آن حضرت همی کوشید و میرزا لطفعلی از ارباب قدرت و مکتب آنجا در طریق خدمتش از جان و مال مضایقه نداشت و پیشخدمت محمدشاه بود و بواسطه آقاسید یحیی وحید دارابی فائز بایان گشت و

مکتوبی که آن جناب بعد از درک لقا حضرت باب الله الاعظم از شیراز به محمد شاه و وزیر نگاشت به واسطه او ابلاغ داشت و لذا حاجی میرزا آقاسی در هنگامی که آن حضرت را بار ورود به طهران نداده به اتفاق مأمورین دولتی برای حبس به ماکو فرستاد و همت بر قلع این امر نهاد وی را از نوکری شاه خارج نمود و او با تحمل خسارت مالی بسیار به وطن و مسکن خود سلماس رفت و عزلت اختیار نمود.

--- صفحه ۶۷ ---

و نیز از معاریف بابیه سلماس ملا علی روضه خوان و ملا عبد الکریم چاووش و حاجی حسن علی و حاجی صادق و غیرهم بودند و ملا علی روضه خوان مذکور عالم و ناطقی مشهور بود و در ایام سجن چهریق به اتفاق دخیل مراغه چنانکه در بخش سابق آوردیم به محضر اعلیٰ رفته ذکر مصائب ائمه اطهار می نمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در ضمن حکایات و روایاتی که از قول او آورد به این مضمون نگاشت " در یکی از روزهای جمعه پس از فراغشان از ذکر مصائب چون آن بزرگوار بنشست و ایشان نیز اذن جلوس یافته نشستند با لسان شفقت به ایشان مکالمه نمود و در اثنا روی به دخیل کرده، فرمود تو بعد از من ایام قلیلی در این عالم زندگانی خواهی کرد ولی این (و اشاره به ملا علی کردند) به عمر طبیعی نزدیک می شود و لذا ملا علی یکصد و دوازده سال عمر یافت و اغلب قوایش محفوظ ماند چنانکه قامت بلندش خمیده نشد و از کهنه شهر به دیلمقان مرکز حکومت سلماس که مقر حکمرانی من بود و به قدر پنج میل بعد مسافت است پیاده می پیمود و هفته با من بسر می برد و حین مراجعتش چون کالسکه یا اسب سواری برایش می طلبیدم می گفت به مشی پیاده راغب ترم و در ایامی که به سجن چهریق رفته نزد آن حضرت ذکر مصائب می کرد عبا را به وی بخشیدند و او چندان عبا را بر دوش کرد که مندرس شد و نیز در هنگامی که گماشتگان حکومتی میرزا محمد علی زنوزی را با ربّ اعلیٰ مصلوب می کردند البسه تازه و نیکویش را بر گرفتند و فقط ارخالقی که از جنس قدک بود بر تنش ماند و چون او را از سربازخانه به مشهد فدا کشیدند ارخالق را از تن در آورده به طرفی انداخت و ملا علی که در آن واقعه با دخیل حضور داشت ارخالق را از زمین گرفت و سربازی بسوی او شتافت که از دستش بگیرد صاحب منصب مانع شده، گفت: این مرد ذاکر مصائب سید الشهدا است بگذار این لباس کهنه و مندرس را برای خود بردارد لذا سرباز از ارخالق بگذشت و ملا علی عبا را از دستش گرفت و پس از اندراس برای خود پالتو ساخت.

--- صفحه ۶۸ ---

و ارخالق قدك مزبور را آستر نمود و مدتی پالتو را بپوشید تا چون هنگام احتضارش در رسید، وصیت کرد که وی را با همان پالتو کفن کرده مدفون ساختند. و وفاتش در حدود سال ۱۳۳۰ ه. ق و مدفنش در جوار بقعه امام زاده کهنه شهر است. و بالجمله حضرت نقطه اولی^۱ دو بار در کهنه شهر ورود و در عمارت میرزا لطف علی توقف فرمود بار اول موقعی که آن مظلوم را از تبریز پس از محاکمه در محضر ولیعهد و ملاها عودت به محبس چهریق دادند همینکه به سلماش وارد شدند به مسکن حاجی محمد صادق مذکور ورود فرمود و پس از اندک استراحت در دالان آن خانه به عمارت حاجی ملا محمد مزبور رفت و فنجانی چای تناول نمود آنگاه به خانه میرزا لطفعلی ورود کرده، مدت دوازده شبانه روز اقامت داشت و بار دوم هنگامی بود که آن مظلوم را از محبس چهریق برای اجرا^۱ شهادت به تبریز می بردند بسلماس در خانه میرزا لطفعلی وارد شده مدت سیزده روز توقف فرمود و واقعات ایام اقامت و اوضاع آن عمارت بدین طریق است که تالار عمارت میرزا لطفعلی محل جلوس آن بزرگوار بود و تا سنوات اخیر بر قرار ماند. در طرفین تالار غرفه‌ها بود که ابوابشان به تالار باز می شد و حضرت در حجره استراحت می فرمود و در حین فراغت برای صدور توقیعات و آیات به حجره رفته آقا سید حسین کاتب را احضار فرموده به تنزیل آیات اشتغال می نمود. و اهل بیت میرزا لطفعلی به درجه از اخلاص نسبت به آن حضرت بودند که آب دست شسته جمع شده در لگن را برای تبرک و استشفای از یکدیگر می ربودند و در تقسیم آن گفتگو و نزاع می نمودند و آخر الامر با انگشتر پیمانه و تقسیم می کردند. و چون در آن ایام ملاحی ساکن در قصبه دیلمقان به تأسی از علمای تبریز لسان اعتراض گشوده به عناد و فساد برخاستند حاجی ملا محمد مذکور در مسجد و بر منبر خویش مدافعت از طرف آن حضرت نموده ملاحی جاهل مفسد را ژاژخای و پشم جای تعبیر می کرد.

--- صفحه ۶۹ ---

و این کلمات و مصطلحاتش مشهور و معروف گشت و متدرجاً در دیلمقان نیز برخی در سلک بایه داخل شدند. و دیگر از امکانه مهمه امریه آذربایجان ماکو است که حضرت نقطه اولی^۱ تقریباً نه ماه (شعبان سال ۱۲۶۳ _ جمادی الاولی^۱ سال ۱۲۶۴ ه. ق) در آنجا محبوس بودند و حاجی میرزا آقاسی آن مظلوم را به دست علیخان ماکوئی حاکم و سر حد دار ماکو سپرد و در ایام اوائل سجن آقا سید حسین و آقا سید حسن یزدی بخدمت می زیستند و بعد از چندی جز آقا سید حسین کسی دیگر نبود و در کتاب بیان است قوله الاعلی^۱ " و در آنوقت که عود خلق کل قرآن شد و بدء خلق کلشی در بیان شد مقرر نقطه که مظهر ربوبیت بود بر ارض اسم باسط بود که سمواتیکه در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی^۱ شده راجع شد به نقطه اول و لم یشهد علی ذلک الا الله و من عنده مع آنکه نازل نفرموده در قرآن امری اهم^۱ از یوم قیامت و عرض بر او

خداوند محصی است عدهء كل نفوس كه متدين شده بودند بدین قرآن و در حین رجع از كل این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده كه عود كلشی شده و قوله چنانچه این حجره كه بلا ابوابست و بلا حدود معروفه امروز اعلى ُ غرف رضوان است كه شجرهء حقیقت در او مستقر است كه گویا ذرات آن همه بندای ذكر اننی انا الله لا اله الا انا رب كلشی میخوانند بر كل حجرات اگر چه مقاعد مرآتیه مطرزه مذهب باشد.²⁷ و در ضمن یکی از مناجاتها كه از قلم اعلى در آن سجن نازل شد چنین مسطور است " ولا ناجینك فی مشیی علی الجبال وحیداً بما تلهمنی فی كل حین الی قوله بمثل ما اشاهد هذا السماء فوق رأسی و الارض تحت قدمی و الجبال المحیطة فی حولی و النهر الجاریه فی قرب الارض الخضراء بین یدی فلك الحمد یا الهی حمداً شعشعانیاً لامعاً.²⁸ الخ و ما تفصیل اوضاع محبس و قصبه ماكو و احوال علی خان را در بخش سابق آوردیم و ارتفاع نداء صریح قائمیت و تأسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی و عربی در سجن ماكو وقوع یافت.

27- بیان فارسی - واحداول - باب اول از مجموعه کتب سبز شمازه 24-ص. 5- INBA#24

28 - از مناجات های نازله در ماكو

--- صفحه ۷۰ ---

چه آن حضرت از ابتدا امر اصحاب و احباب را همی تعلیم و تربیت روحانیه فرموده به حکم ربانیه متدرجاً مستعد و مهیا ساختند تا ظهور بدیع به سال پنجم در ایام سجن ماکو به جلوه شریعت جدیده مستقله بالصراحه آشکار گشت و کاملاً معلوم و روشن گردید که آنچه در سنین گذشته از قلم اعلیٰ صادر شده برای تکمیل استعداد عباد بود و در هر شأن و زمانی اصحاب و احباب را به نوع حکمت برای قبول این امانت الهیه مهیا فرمودند و مقصودشان از شخص پنهان و نور حضرت سبحان که همی از او سخن گفته استمداد می نمودند من ینظره الله اقدس ابهی^۱ بود و در پایان امر نقاب از ستر و خفا برداشته در وصف و مدح و بشارت و دعوت فوق مایمکن او تصور بیان نمودند. چنانکه در بخش سابق تفصیل داده توقعات و آثار را نمودیم و تویع مهیمنی را که ندی قائمیت به آن مرتفع گردید آوردیم. در اینجا نبذه متفرقه از تویع عظیم دیگر را که برای ملا محمد تقی

هروی صادر و مقامات مذکوره را اظهر من الشمس آشکار فرمودند درج می نمائیم. و هی هذه: ²⁹ "قل الله حق و ان ما دون الله خلق و انا كل له عابدون قل الله رب و ان ما دون الله عبد و انا كل له ساجدون ذلك ربنا رب السموات و رب الارض رب العالمين الي قوله قل ان ذلك شجرة الطوي انتم في ظلها تستظلون قل ان ذلك جنة المأوي انتم فيها تحبرون قل ان ذلك سدره المنتهي انتم هنالك ترزقون قل ان ذلك عرش الاعلي انتم هنالك تترفعون الي قوله شهد الله انه لا اله الا هو و ان محمداً رسول من عنده في كل حين و قبل حين و بعد حين شهد الله انه لا اله الا هو و ان الذين هم شهداء من بعد النبيين هم ثلاثة بعد عشر و اولئك هم الائمة المصطفون شهد الله انه لا اله الا هو و ان ابواب الهدي اثنان اثنان في كتاب الله قل كل لهم موقنون قل تلك تسعة قبل عشر حروف لله رب السموات و رب الارض رب العالمين ان يا محمد قبل تقى ان اشهد انه لا اله الا هو رب السموات و رب الارض رب العالمين و لما قد علمناك من عباد الله المخلصين ليكشفن الغط من بصرك لتري كلشي بما قد خلقه الله

--- صفحه ۷۱ ---

ربك في كتاب عظيم الي قوله ان اشهد من اول ذلك الامر امر الذي انتم به من قبل في القرآن لتوعدون من لقا ربك في الجنة و قد حشروا بعد ما بعثوا و نشروا قبل ما عرضوا علي الله ربك عباده المؤمنون و كلشي والله يشهد علي ما انتم لا تعلمون قد حشرنا كل من في ملكوت السموات و الارض و ما بينهما بامر واحد و انا كنا به عالمين ثم قد اقمنا الساعة و فصلنا بين كلشي بما قد قدر عند الله فاذا انشانا امراً آخر فتبارك الله رب العالمين و انا ولو علمنا كلشي في كتاب الاول و لكن لا تتعللون قل فباي حديث بعد الله و آياته تؤمنون و هو الذي ينزل القرآن من قبل فلما قضى اجل الذي قدر له قد رفعه الي سما البيان قل هذا بيان من كتاب الله كل عنه يستلون قل انما الكتاب يومئذ كتاب الله فيه بيان كلشي للذين هم اولو العلم و هم يريدون ان يهتدون قل ان مثل ذلك الامر كمثل امر محمد رسول الله من قبل ان

²⁹ - تویع منبع حضرت باب برای ملا محمد تقی هروی که در باره من ینظره الله اقدس ابهی اشاره می فرمایند.

انتم تتعقلون قل ما شهد الله علي نفسه ان يقدر علي ان يشهد علي ذلك كل العالمين و لكنكم انتم ان تشهدوا انه لا اله الا هو فاذا انتم علي انفسكم ترحمون و ان من اول ذلك الامر الي يومئذ ما نسخنا من امر و لا ابدعنا من امر و اظهرنا كل ما كان الناس في القرآن يقرئون لتشهدن علي من آمن بالله و آياته و الذين هم عند الله هم لا يصدقون و قد عرفنا كل خلق و شهدنا عليهم و قل كلشي هالك الا وجه ربي ذلك ما شهدنا علي الخلق افلاتقون ثم انشانا خلقاً آخر فاذا كل بالله و آياته موقنون قل ان يوم القيمة لا انساب بينكم و قد قضي ذلك اليوم في خمسين الف سنة و انتم كلكم نائمون قم من رقدك ثم انظر لم يكن الا الله و ما قد خلق و انه الا اله الا هو رب العالمين و ان كل ما كان الانس في القرآن يجتهدون ما علمنا من ثمراتهم الا ما لا ينبغي ان نذكره قل كل هباً منشور و ان كل ما اجتهدت في دين الله لما قد صدقت امر ربك ليجزيك الله ربك و يقبل عنك انه ليجزي عباده المخلصين و من يستدل يومئذ بغير آيات ربك فاولئك هم من لقا الله لمحجوبون قل لو اجتمع من

--- صفحه ٧٢ ---

في السموات و من في الارض و ما بينهما علي ان يأتوا بمثل تلك الايات او آية واحدة لن يقدرها و لن يستطيعوا ذلك من صنع الله لعلكم به توقنون انه لا اله الا هو ينزل بعلمه مايشي و ان ما دون الله كل عنه عاجزون و ان كل ما انتم تنتظرون و انتم به توعدون كل ذلك قد بدء بامر الله و كل اليه ليرجعون قل ان اول ذلك اليوم اول عالم الرجعة كل فيه لمسئولون الامن آمن بالله و آياته فان اولئك هم الفائزون و انا قد شرعنا لكم ذلك الدين الذي انتم فيه يومئذ تجتهدون لتتفكرون ثم لتحكمون و لكن لا تعلمون ان الذي شرع لكم ذلك الدين هو الذي يومئذ يتلو عليكم آيات ربكم و انا كنا بذلك موقنين و ان الذي هم اولوالعلم كل بالله و آياته موقنون قل ان كل الضروريات التي انتم يومئذ تستدلون و الا جماعات التي انتم بها يومئذ تتحاجون و الاحاديث التي انتم بها يومئذ تستدلون كل ذلك ثبت بما قد قال محمد من قبل ان انتم به مؤمنون قل ان امره لا يثبت الا بالقرآن فاذا كل الدلائل يرجع الي آيات الله ان انتم بها من قبل لتوقنون قل فلتتقن الله يا اولي العلم و لترحم علي انفسكم فان الله غني عنكم و عما انتم تجتهدون لو يدخل يومئذ في ذلك الدين اسود برّي حبشي فاذا يدخل في الجنة مع الذين هم آمنوا بالله و آياته و اوانك هم الفائزون و لو لم يؤمن بما قد نزل في الكتاب من لم يكن يومئذ علي الارض اعظم قدراً منه فلا يجب الله ان يذكره واللبه ولي المؤمنين قل لا تغتروا بعلمكم و لا باعمالكم فان كل ذلك ينفعكم اذا تؤمنون بالله و آياته و كنتم في ذلك الدين لموقنين و انا لو نسخنا يوم الاول كل ما انتم تعملون لكنا علي ذلك مقتدرين و لكن سبقت رحمتنا عليكم لعلكم لا تردون من شيء و كنتم بايات ربك مؤمنين و لكن يومئذ لما قضي خطوط الخمس * فاذا قد تم هيكل الانسان فاذا قد انشأنا ما قد قدر الله في الكتاب رحمة من عنده انه هو العزيز الوهاب الي آخر كلامه الاعلي" و بالجمله در مدت سجن ماكو توقيعات و كتب و

رسائلي بسيار از قلم آن حضرت صدور يافت.

--- صفحه ٧٣ ---

از آن جمله است رساله دلایل السبع و نیز تفسیر دعای صباح که بحسب خواهش آقا سید ابوالحسن بن آقاسید علی زنوزی مرقوم نمودند و کوه ماکوه را به تطبیق عدد ابجدی نام باسط دادند و اکنون آق ایوان که محل اقامت حضرت بوده و قلعه و عمارت علی خان واقعه در جنب آن و نیز مسجدی که محاذی آق ایوان بر قرار و محل توقف اصحاب و زائرین بود بحال نیم مخروب باقی است و آثار مخروبه قلعه شاه عباس ثانی که قلعه قدیم پناهگاه اشرار را خراب کرده، قلعه جدید برجای آن در تاریخ سال ۱۰۵۲ ه. ق ساخت به مسافتی دور از بالای کوه نمایان می باشد و پسران حاجی علی خان حاجی محمود خان و حاجی اسمعیل خان و تیمور پاشا خان به ترتیب در سالیان دراز پس از فوت پدر حکمرانی و ریاست ماکو را داشتند.

و دیگر از امکنه مهمه آذربایجان چهریق است که حضرت رب اعلیٰ مدت دو سال و چند ماه از قسمت اخیره ایام را (جمادی الاولی سال ۱۲۶۴ ه. ق - شعبان سال ۱۲۶۶ ه. ق) در آن سجن بسر بردند و به تطبیق عدد ابجدی نام آنجا را شدید فرمودند و بیان اوضاع و احوال آن سجن را نیز در بخش سابق آوردیم.

و از علمای بایه آذربایجانی شیخ محمد تقی اهل هشترو که در مقدمه کتاب شمهء وصف کردیم و حاجی معین السلطنه تبریزی شرح احوالش را به این مضامین نگاشت که او یکی از فحول علمای شیخیه و از تلامذه شیخ احسانی و سید رشتی بود و در اول امر حضرت اعلیٰ به شرف ایمان فائز گشت و تا سنه ۱۲۷۰ ه. ق حیات داشت و کتابی در اثبات حقیقت حضرت به وفق ذوق و مصطلحات شیخیه در آن زمان نگاشت و نخست آن کتاب را به فوائد موسوم داشت ثانیاً ابواب الهدی تسمیه نمود و در مقام فصل مطالب که فائده اولی و فائده ثانیه به ترتیب نوشت در تغییر اسم کتاب آنها را قلم کشیده باب اول باب دوم نگاشت و شیخ محمد تقی مذکور به موجب حکایات مؤمنین دوره اولی باندازه محتاط و جبان بود که از ذکر اسم بابی فرسنگها فرار می کرد.

--- صفحه ۷۴ ---

و غالب اوقاتش در قری و صحاری گذشت و هر گاه به شهر تبریز می آمد با مؤمنین حضرت باب اعظم در شبها ملاقات و معاشرت می کرد زیرا که فرقه شیخیه خاصه علمای آنها وی را بسیار معزز و محترم می داشتند و به واسطه وفور علم و فضل و تلمذ خدمت شیخ و سید وجودش را مغتنم شمرده به معاشرت و مصاحبتش راغب و ولوع بودند و ملا محمد ممقانی زیاده از حد وی را محترم می داشت و هر وقت شیخ محمد تقی به شهر تبریز ورود می کرد، ملا محمد وی را در خانه خویش پذیرفتار می گردید با وجود این شیخ محمد تقی، ملا محمد ممقانی را در ابواب الهدی شجرهء خبیثه و شجرة الکفر تعبیر کرده و نام برده است و این دلیل کمال حزم و احتیاط شیخ است که کسی از اسرار وی آگهی نیافته است و گویا همین ابواب الهدی را در

صحاری و براری و ظللال تلال و شناخیب جبال نگاشت و تألیف و تصنیف فرمود و در اواخر ایام حیاتش همان کتاب را با بعضی از اوراق جداگانه آورده در تبریز به ملا مصطفای تبریزی داد و خود مفقودالاثرا گشت و شیخ محمد تقی آنچه در آن کتاب نگاشت خود در اغلب وقایع حاضر و ناظر بود و آنچه راجع به استدلال نوشته موافق مذاق شیخیه است و در بعضی مواقع عنان قلم را رخوت داده، به سب و لعن و کلمات خشنه پرداخت. انتهی

و از اشهر رجال آن حدود که از اعراف ابطال محبین حضرت موعود گردید رضاقلی خان سرتیب افشار ابن حاجی سلیمانخان بن شمخال خان پدرش حاجی سلیمانخان مذکور به غایت مجلل و محترم بود و به وفور ثروت امتیاز داشته در صائین قلعه (شاهین دژ) افشار می زیست که در اواخر خاک مراغه آذربایجان و در ساحل زرینه رود مشهور به جغتو واقع است و از اخلاص کیشان خاص شیخ احسائی و از خواص اصحاب سید رشتی شد و بعد از وفات سید به حاجی محمد کریم خان اخلاص بسیار و عقیدت پایدار یافت و در طریق خدمت به عقیدت خویش از هیچگونه مصاریف دریغ ننمود.

--- صفحه ۷۵ ---

و دو مسجد عالی در تبریز برای علما اتباع حاجی محمد کریم خان بنا کرد و دختر سید رشتی را به نکاح پسرش رضاقلی خان مذکور در آورد و شرافت انتساب به سید را برای خود و پسر فخر و سعادت شمرد و هنگامی که عروس را از کربلا به آذربایجان نقل می دادند تا صائین قلعه مزبور با هزار سوار و محمل و عماری و کجاوه حمل و نقل نمود و از جهت گرمی هوا در شبها حرکت و طی مسافت کردند و با مشاعل و مصاییح منیره و غیره به آهستگی و آرامی طی مسافت کرده تا به عمارتش رسیدند و احترامش از دختر سید به درجه بود که در صائین قلعه همه روزه علی الصباح از بستر خواب برخاسته، نخست بوثاق عروس می رفت پس از ادا سلام و تحیت و اکرام به مقام خویش برگشته به کارهای لازمه می پرداخت. و از قول او راجع به بشارات سید در خصوص منتظر موعود حکایات و روایاتی منقول است. از آن جمله آورده اند پس از وفات سید مکرراً در مجالس و محافل ذکر می کرد که سید به من گفت: ایام ظهور را درک می کنم و لذا در غایت تعجب و تحیرم که چرا وقوع نیافت. ولی به سال ۱۲۶۰ در موقع ادا مراسم حج به مکه حضرت باب اعظم را زیارت نمود و حضرت به او ابلاغ امر فرمودند و هنگامی که مأمورین دولتی آن مظلوم را از حدود قزوین عبور دادند در زنجان شادمان و کامران اقامت داشت و چون توقیعی برایش به واسطه آقا نوروز علی نام از خدام سید رشتی فرستادند و طلب نصرت نمودند. اعتنا و قیام و اقدامی نکرد و در سنینی بعد علما و مبلغین عظیم الشان امر ابداع ابهی^۱ به وی اکمال حجت نمودند و خود را در مقام حجت و برهان مغلوب دید و معذک اقبال نکرده ایمان نیاورد. بلکه معارضت و مقاومت پیش گرفت ولی پسرش رضاقلی خان مذکور چنانکه در بخش سابق

نگاشتیم، هنگامی که از طرف دولت مأمور ایصال حضرت نقطه اولی از ماکو به چهریق گردید از آن بزرگوار کرامات و مقامات معنویه مشاهده کرده، منجذب شد و اظهار توبه و ندامت نموده اجازت خواست تا به خانه خویش برده

--- صفحه ۷۶ ---

به وظائف خدمت و حمایت پردازد و حضرت قبول نفرمود. لا جرم از جهت ایمان و اخلاص پسر به حضرت نقطه اولی^۱ و سوء نظر نسبت به خان کرمانی و ارادت پدر به خان مذکور مابینشان مخالفت و مشاجره برخاست و بدین حال هنگام شهادت حضرت نقطه اولی^۱ بودند و خاتمه احوالشان را در بخش ششم می نگاریم .

و از اشهر معاندین که از اهل آذربایجان بود حاجی میرزا آقاسی نام پدرش میرزا قاسم و از اهل ایروان و با عشیرت و خویشاوندان از آنجا کوچیده به قصبه ماکو اقامت گزیده، در پیشه زارعین و دهاقین زندگانی نمودند. و او در قصبه مذکوره سال ۱۱۹۸ ه. ق متولد شد و نامش را عباس گذاردند و پس از بلوغ به حد رشد عازم خوی شده، اقامت نمود و چند سالی به تحصیل قرائت و کتابت فارسیه و تلمذ علوم مرسوم پرداخت و از آنجا به بلاد دیگر آذربایجان و غیره مسافرت نمود عاقبت به همدان رفته، نزد آخوند ملا عبدالصمد صاحب کتاب بحرالمعارف که از کبار مشایخ تصوف به شمار می رفت تلمذ جسته ارادت حاصل کرد و پس از چندی یکی از مریدان آخوند که استطاعت سفر به مکه و ادا فریضه حج داشت موفق بان نگشته وفات نمود. و ملا عباس قبول نیابت نموده مصاریف لازمه گرفته عازم مکه گردید. و بالنیابه ادا حج نمود و حاجی ملا عباس شده عودت به همدان نمود و به خدمت استاد مرشد مذکور صرف اوقات کرد. و به تحصیل علوم ظاهره و اسرار تصوف مشغول شده امور معاش گذراند. و چون آخوند ملا عبد الصمد در اواخر ایام حیاتش از همدان مهاجرت کرده مجاورت نجف اختیار نمود حاجی ملا عباس نیز به ملازمتش رفته زیست تا آنکه استاد و مرشد در فتنه قتل و غارت وهابیان در کربلا مقتول شد لا جرم حاجی ملا عباس از عراق عرب مراجعت به ایران کرده در تبریز سکونت اختیار و طریقت استاد را تعلیم و ارشاد نمود و بنام حاجی ملا آقاسی و حاجی میرزا آغاسی مشهور گردید.



حاجی میرزا آقاسی

--- صفحه ۷۷ ---

و گردش ایام با او مساعدت کرده به سمت معلمی محمد میرزا بن عباس میرزا نایب السلطنه و ولیعهد فتحعلی شاه قاجار افتخار یافت و در ضمن تعلیم و تدریس متدرجاً در وی نفوذ کرده او را به مشرب و طریقت خود هدایت و تربیت نمود و محرمیت تامه در میان آمد و چنین نوشته‌اند که روزی حاجی بدان طریق که مرشدان از مال احوال مریدان آگهی دهند وی را اخبار و

Documents prepared by Adel Shafipour

تبشیر نمود که سلطنت ایران به او تعلق خواهد یافت. اگر چه در آن هنگام تصدیق این تنبوء برای محمد میرزا صعب و غیر عادی بود زیرا که این شاه اعمام و الا مقامش مانند علی شاه ظل السلطان و محمد علی میرزا دولت‌شاه و امام وردی میرزا و حسنعلی میرزا شجاع السلطنه و غیرهم در عظمت مقام به درجه بودند که محمد میرزا در محضرشان بدون استجازه حق جلوس نداشت تا چه رسد به اینکه با وجود ایشان دم از رتبه و شأنی زند و یا به مقام سلطانی و اریکه ایرانبانی نشیند. ولی چون حاجی را صاحب مقاماب و کرامات می دانست صدق این خبر را پذیرفت و به او وثیقه به مهر و امضا خویش داد که چون بر اورنگ شاهی نشیند او را دستور بزرگ دولت برگزیند و حل و عقد امور را بید او سپارد تا به انفاس قدسیه اش حق به مرکز خود قرار گیرد و رسم و راه طریقت استوار آید و بدینطریق ایام بگذشت تا آنکه عباس میرزا نایب السلطنه در سفر خراسان وفات یافت و فتح علی شاه از جهت علاقه خاطر که به او داشت منصب ولایت عهد را به هیچیک از پسران خود نداد بلکه به محمد میرزا که پسر ارشد وی بود مفوض نمود و بالاخره فتح علی شاه در اصفهان وداع جهان گفت و محمد میرزا در طهران بر تخت شاهی نشست و در آغاز سلطنت برای غلبه یافتن بر موانع موجوده منصب صدارت و وزارت را بیگانه شخص عظیم مملکت میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که عالم و فاضل و کاتب و شاعر بدیع المعانی و صاحب مقامی

بنا به قول مؤلف روضة الصفا حاجی میرزا آقاسی در مدت چهارده سال صدارتش ۱۴۳۸ قطعه از قری' و بلوک و املاک در نقاط متعدده ایران به تصرف آورد.

--- صفحه ۷۸ ---

بزرگ در عوالم روحانی و در کفایت و سیاست ملک‌داری بی نظیر بود سپرد و آن مرد بزرگوار توانا در زمانی اندک تمرکز قدرت و سلطنت را برای محمد شاه آماده ساخته، تمامت سران و گردنکشان مملکت را مطیع و منقاد نمود و اگر حسودان خودپرست وی را به حالش می گذاشتند. موفق به اصلاحات عظیمه کشوری و لشکری و ادبی می گشت ولی ناگهان ابر تیرهء شگفت آوری کرانه روشن این کشور را فرا گرفت و محمد شاه غفلة حکم به قتل آن سید جلیل القدر داد و حاجی میرزا آقاسی را بر جایش متمکن و مستقر ساخته زمام مهم امور داخلی و خارجی را بدستش سپرد. و از این وقت حاجی ذو الریاستین در اداره امور مملکت و ارشاد به مقام معرفت و طریقت گردید و فعال ما یشیا و متنفذ در عقیده و اراده شاه و مدعی مقام ریاست علم و عرفان و هدایت در عمل و ایمان و ملقب و مشهور به لقب شخص اول شد و بانوئی از خاندان سلطنتی را نکاح

نمود و قری و املاک بسیار به تصرف آورد و هنوز ایامی مدید نگذشت که حاجی برای صورت و سیرت عجیب و غریبش منفور خاص و عام و انگشت نمای بین الانام گشت چه از طرفی دارای صورت و قیافه غیر مأنوس بود و از طرفی دیگر خوئی آتشین و متجاسر و احساسی متلون و متغیر و لسانی غلیظ و شتام و حالی نا ملائم و بی آرام داشت و بسا از اوقات در اثنا ملاطفت و تفقد حالش دگرگون چشمانش از غایت خشم پر خون رحمت و شفقتش مبدل به شتم و استعمال کلمات قبیحه و قیحه می گشت و در مجمع اعظم دولت و ملت همینکه بر یکی از امرا و علما غضب می کرد فرمان می داد کلاه یا عمامه اش را از سر برداشته بیرون می انداختند و با کلماتی وقیح و اشاراتی فضح از قبل و دبر تفوه می کرد و با این همه غالب ولات و زمامداران امور مملکت و دولت را از منتسبین و دست نشاندهگان خود معین داشت به درجه ئیکه در السن و افواه انام شهرت گرفت.

--- صفحه ۷۹ ---

که زنان حامله شبانهای ماکوئی دست بر شکم خود گذارده سوگند بسر سرتیپ یاد می نمایند کنایه از اینکه زاده هایشان برای هم وطنی با حاجی سرتیپ شوند و تعصب و نفرت ترک و فارس در بلاد ایران مخصوصاً طهران به درجه رسید که پس از فوت محمد شاه و اختفاء حاجی به حمایت یا مضادت با وی نزدیک به آن بود که فیما بین شان مقاتله و خونریزی عظیمی واقع شود و چندین روز ترکی زبانان ناچار شدند که تکلم نکنند تا شناخته نگردند و مورد حمله نشوند و بالجمله در سنین

اما جناب حاجی میرزا آغاسی چون به سبب سوء رفتار و زشتی گفتار از دانی و قاصی بر خویش هراسی داشت ایام اشتداد مرض و حالت احتضار و یا هنگام تجهیز و تکفین بر بالین پادشاه با داد و دین مطلقاً حاضر نیامد. در قلعه عباس آباد خویش جای کرد جماعت ماکوئی که در این مدت باستظهار حاجی با تقدس و صلاح مال و عیال ملهوفین و مظلومین را بر خود مباح تعدی و ستم را بر اهالی ایران موجب فوز و فلاح می دانستند و باین جهت خدمتش را وجهه همت خود ساخته پروانه آن شمع و پروین مانند به گردش جمع بودند بنات النعش وار متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیده خط باطل بر صفحه ارادتش کشیدند اهالی دارالخلافة که به سالها از آن جماعت گرفتار آفت و مخافت بودند زمان فرصت را از دست نداده در مقام کیفر و انتقام بر آمدند هر کاسب ذلیل بازاری بر سرتیپ و سرداری می تاخت و هر علیل بی فرهنگی یاور و سرهنگی را عریان می ساخت ما صدق بیت قائم مقام

عاجز مسکین هر که دشمن بدخواه دشمن بدخواه هر که عاجز و مسکین

درین هنگامه سمت ظهور یافت. آخر الامر از منازل ازعاج و از شهرشان اخراج نموده در باغ محمد حسن خان سردار پناه جستند از آن سو جناب حاجی ناجی به نائب السلطنه شاهزاده عباس میرزا و به جماعتی از اعاظم و امرا نوشتجات خوش مضمون و پیغامات سراپا فسون مشتمل بر التزام وفاق و ترک نفاق فرستاد ولی اصلاً سودی

--- صفحه ۸۰ ---

ریاست حاجی میرزا آقاسی غالب سرای مملکت چنان آزرده خاطر و متفر گشتند که رغبت مداخله و مکالمه در امور دولت نداشتند. و برای فقدان قائم مقام مقتول و به علت وجدان حاجی غیر مقبول دست از کار کشیدند و بعضی سر به طغیان بر آورده علم استقلال بر افراشتند و معذک جمعیت ملایان از مجتهدین و شیخیه نیز از حاجی رنجیده شدند چه عموم علمای ظاهریه را به چیزی نمی شمرد و تخطئه کرده سخنان رکیک در حقشان می گفت و محمد شاه در تمامت این احوال از جهت بیماری و نقاقت و برای نفوذ حاجی در وی قادر بر اصلاح مفاسد نبود و غالباً اطلاع هم نمی یافت چه احدی جرئت عرض شکایت به پیشگاه سلطانی نداشت و اگر نادراً
معروضه بدست شاه می رسید حاجی به نوعی که می دانست و می توانست آن را بی ثمر و اثر می ساخت.

نبخشید و فائده نداد لا علاج از عباس آباد عازم دارالخلافه شد که در خانه و منزل خویش سکونت جوید و از وزیر دول خارجه استعانت جوید. فغان آقای سرتیپ توپخانه که مستحفظ ارک سلطانی بود توقفش را مصلحت ندید با معدودی از همراهان به عزم آذربایجان عازم یافت آباد گردید رعایا و سکنه یافت آباد با زمانه یار و شعار روزگار را آشکار ساخته رعایتی به ظهور نرسانیده به اهانتش پرداختند چون از یافت آباد فتح البابی روی نیافت رخ به بقعه امامزاده لازم التعظیم شاهزاده عبدالعظیم آورد. نورالله خان شاهسون در اثنای طریق جسارتی کرد ولی خسارت برد حاجی به آن مکان فیض بنیان خویش را رسانیده و در آن حصن حصین متحصن شد.

از آن طرف میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمد خان کشیکچی باشی و عباسقلی خان والی و محمد حسنخان سردار ایروانی و جمعی دیگر از مقربان حضرت و نام یافته گان دولت به عهد و میثاق اتفاق نموده که چون زمان ماضی به صدارت

حاجی راضی نشوند مال و جان در این باب دریغ ندارند بالا جماع عریضه نگار و به حضرت مهد علیا مستدعی و خواستار اعانت درین عزیمت آمدند. اموال موجوده بیوتات

--- صفحه ۸۱ ---

تا چون به سال ۱۲۶۴ ه. ق محمد شاه در گذشت. حاجی خویش را به بقعه شاهزاده عبدالعظیم افکنده مستخلص گشت و باین حیلہ مصون ماند و بالاخره از ناصرالدین شاه اجازه گرفته به کربلا و نجف رفته مجاور شد. و به سال ۱۲۶۵ ه. ق در گذشت. آورده اند که ملا قربان شاعر مرثیه سرای معروف متخلص به بیدل از اهل رودبار قزوین که سکونت در آن بلد داشت با آنکه هرگز احدی را مدح و یا هجا نگفت در باره حاجی میرزا آغاسی این رباعی به سلک نظم کشید:

نگذاشت برای شاه حاجی درمی *** شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی
نه مزرع دوست را از آن آب نمی ***** نه خصم را ازین توپ غمی**

حاجی میرزا آغاسی را طومار مسجل نموده مقفل گردانیدند. دیگر از آن جمله شورش اهل بروجرد بود بر جمشید خان ماکوئی حاکم آنجا که بعد از استماع این خیر محنت اثر سر بشور و شر بر آورده اسباب و اموالش را تاراج او را در نهایت خفت و خواری از عاج نمودند و همچنین اهالی کرمانشاهان بر محب علی خان حاکم طغیان کرده بعضی از منتسبینش را برهنه و عریان نمودند خود با معدودی منزهماً باردوی همایون آمد. از آن جمله انقلاب مملکت فارس و شورش اهل شیراز بر حسین خان نظام الدوله و جماعت سرباز بود که شریری طالع رضای صالح نام پس از استماع این خبر به جانب شیراز رهسپر گردید حین ورود این مقدمه را در شهر منتشر و مشتهر گردانید. ارازل و اوباش هنگامه طلب سر به شورش نهاده دست اندازی به دکاکین بازار بزازی نمودند چون از سلوک ماضی حسین خان نظام الدوله حاکم آنجا ناراضی تغیر و تبدلش را طالب و راغب بودند در مقام کاوش با نوکران دیوانی و اخراج نظام الدوله از ارک سلطانی بر آمدند عمال و اعظم در تغیر حاکم زیاده از اواسط الناس جازم شدند نظام الدوله ارک سلطانی را مضبوط ساخته به محاربه و مدافعه پرداخت عزیز خان مکرری سرهنگ فوج چهارم تبریزی با فوج قشقائی و فوج سمنانی

--- صفحه ۸۲ ---

و ما شرح ظلم و ممانعت‌های او و دست نشانده‌هایش را نسبت به حضرت نقطه اولی^۱ در بخش سابق آورده و برخی از خطابه‌های قهریه و نفرین آن مظلوم را که در شهوری چند قبل از عزل و خذلان حاجی صادر شده، برایش ارسال فرمودند. ثبت نمودیم و در اینجا نیز صورت دو توفیق دیگر که در سجن چهریق صدور یافت و خطاب اول به محمد شاه و دوم خطاب به حاجی و شارح اعمال و مخبر از مالش می‌باشد درج می‌نمائیم:

توفیق مبارک خطاب به محمد شاه قاجار:

بسم الله المتکبر الشدید

سبحان الذي يعلم ما في السموات و ما في الارض و انه لا اله الا هو الملك القهارالعظيم هو الذي يقضي يوم الفصل بالحق و انه لا اله الا هو الفرد الجبار المنيع و هو الذي بيده ملكوت كلشئ لا اله الا هو الوتر الاحد الصمد العلي

و توپچیان دیوانی اتفاق نموده در مقام محافظت قلعه و محارست نظام الدوله برآمدند نظام الدوله نیز کمال جلادت و منتهای دلیری و رشادت به ظهور رسانید در این اثنا محمد قلی خان ایلخانی که بتازگی از نظام الدوله آزرده و دلگرانی داشت با هزار و پانصد نفر قشقائی و خشتی وارد خارج شهر و در این باب با اهل شهر همراز و انباز گشت مشیرالملک چون نظام الدوله را در ایام حکومت پیشکار بود با معاندین وی یار نیامد چندی در ارک سلطانی و زمانی در مسجد جدید و خانه امام جمعه مبرور بسر برد عزیز خان سرهنگ در اصلاح و التیام نهایت سعی و اهتمام نمود ولی فائده نبخشود آتش فتنه بالا گرفت و قریب به چهل روز فرو ننشست ولی زیاده از شش هفت نفر نوکر دولت و ده دوازده تن از رعیت مقتول نگشت و درین اثنا امیر اصلان خان نام پیشخدمت پادشاهی با فرمان قضا جریان وارد گردید رفع ما یقال شد مجادلت و مقاتلت به مصاحبت و مجالست تبدیل یافت پس از چند روز احمدخان نائب ایشک آقاسی نیز وارد گشت حسین خان نظام الدوله را بر حسب فرمان محبوس نموده منتظر ورود حاکم جدید گردیدند و حاجی میرزا آغاسی در شهر رمضان سال ۱۲۶۵ که ساکن عتبات عرش درجات بود روی به عالم آخرت نهاد .

(حقایق الاخبار ناصری)

الكبير اشهد لله حينئذ بما قد شهد الله علي نفسه من قبل ان يخلق شيئاً انه لا اله الا هو العزيز الحكيم و اشهد علي كل ما ابدع و ما يبدع بمثل ما قد شهد عليه في سلطان عزته انه لا اله الا هو الفرد القائم البديع توكلت علي الله رب كلشي لا اله الا هو الفرد الرفيع و الي الله القبي نفسي و اليه افوض امري لا اله الا هو الملك الحق المبين و انه هو حسي يكفي من كلشي و لا يكفي منه شيء في السموات و لا في الارض و انه هو القائم الشديد سبحان الذي يري مقصدي حينئذ في سجن بعيد و هو الذي يشهد عليّ في كل حين و قبل ان يبدع بعد حين و انك انت كيف قد قدرت بلا ذكر حكيم و انك انت كيف صبرت علي النار و انّ الله ربك هو العزيز الشديد ان انت قد عززت بما عندك فانّ هذا لا يلتفت اليه احد ممن آمن بالله و آياته و كان من الزاهدين و انّ مثل حيوة الدنيا كمثلكم ميت لا يجتمع في حوله و لا يأكل منه الا الذينهم كانوا بالآخرة هم كافرين و انك انت فرض عليك بان تؤمن بالله الغني العظيم و تكفر بالذي يدعوك الي عذاب سعيير و لقد صبرت في ايام معدودة لعلك تتذكر و تكوننّ من المهتدين و انك انت كيف تجيب الله في يوم قريب يوم تقوم الاشهاد عند ربك رب العالمين فوالذي خلقك و انك انت اليه ستعود و ان تموت و انت علي جحد بايات ربك فتدخل في ابواب الجحيم و لا ينفك ما قدّمت يداك و مالك يومئذ من ولي و لا شفيع ان اتق الله و لا تغرّما عندك فان ما عند الله خير للمتقين و ان من علي الارض يومئذ كلهم اجمعون عباد الله فمن آمن و كان من الذينهم بايات الله موقنين فاولئك عسي الله ان يغفر لهم ما قدّمت ايديهم و يدخلهم في رحمته انه هو الغفور الرحيم و انّ الذين استكبروا عليّ و جحدوا ما اكرمني الله بفضلهم من آيات بينات و كتاب مبين فاولئك حقت عليهم كلمة العذاب و ما لهم يوم الفصل من وليّ و لا نصير فوالذي يبدع الخلق ثم كل اليه يرجعون ما من نفس تموت

--- صفحه ٨٤ ---

علي بغضي او تجحد ما جئت به من آيات بينات الا و يدخل في عذاب اليم و لا تقبل يومئذ فدية و لا لاحد اذن ان يشفع الا ان يشاء الله انه هو الجبار العزيز و انه لا اله الا هو الملك القهار الشديد ان انت فرحت بما تستجني فويل لك من عذاب يوم قريب لم يحل الله لاحد ان يحكم بغير حق و ان انت اردت فستعلم من قريب و ان من اول يوم الذي اخبرتك بان لا تستكبر علي الله الي يومئذ قد قضت اربع سنين ما رايت منك و لا من جندك الا ظمماً و استكباراً شديداً كانك انت زعمت اني انا قد اردت متاعاً قليلاً لا و ربي ما كان ملك الدنيا و ما فيها عند الذينهم الي الرحمن ينظرون الا اقل من عين ميتة بل اقل من هذا سبحان الله عما يشركون بل اني اردت ان انتقم من الذينهم قتلوا امام حق شهيد ما

قدر الله في الكتاب و ان ذرّيتهم سيلحقون بهم في عذاب سعيير و ما صبري الآ علي الله و انه هو خير ولي و نصير و ما كهفي الا اياه و انه هو خير وكيل و ظهير و ان الان لا نبئك بانك انت قد اتبعت شيطاناً مريداً و لم يجعل الله عنده اقل من خردل من الرحمة و قد ارتدّ عن دينه بما حكم بعد حكم الاول بسجن بعيد هل سمعت من احد من قبل يسجن احداً من ذرية رسول الله في سور الذي كانوا اهلها جاهلين و انهم كفروا بولاية الائمة الذينهم بامر الله يعملون فعلي ايّ ذنب حكمت مثل هذا ان انت من المسلمين و علي ايّ خطأ رضيت مثل هذا ان انت من المؤمنين بل علي جدي غررت بما عندك فسبحان الله ربي العلي العظيم انه ليظهرنّ امر الذي قدّر و ما للظالمين من نصيران كان لك كيد فاطهر و ما الامر الا من عند الله عليه توكلت و اليه انيب هل سمعت من احد من قبل حكما بمثل ما انت صنعت من قبل و ترضي من بعد فويل للظالمين مقصدك دليل علي كفرك بالله و حكمك علي الناس لك عند الله عذاب شديد و انّ صبري علي الله و مقصدي هذا يشهد علي انبي انا علي حق يقين ان لم تخف من ان يظهر الحق و يبطل عمل المشركين فكيف لم تحضر علماً الارض ثم لم تحضري

--- صفحه ٨٥ ---

لاجعلنهم مثل الذي بهتوا من قبل و كانوا من الجاحدين تلك حجتي عليك و عليهم انهم باحق ينطقون فاحضر كلهم ان هم بمثل هذا يتكلمون فاعلم انهم علي امر لا و ربي انهم لا يستطيعون و لا يتفكرون آمنوا من قبل و لا يشعرون و كفروا من بعد و لا يعقلون و ان انت اردت ان تسفك دمي فكيف تصبر و انك اليوم لقويّ مكين تلك كرامة من عند الله عليّ و نقمة من عنده عليك و علي الدين يفعلون فطوبي لي ان احكمت مثل ذلك ثم طوبي لي ان رضيت مثل ذلك امر الذي قدر الله للمقربين فأذن و لا تصبر فان الله ربك لعزيز ذو انتقام و لا تستحيي عند الله و ترضي بان يكون حجة علي الكل بان يصبر في سور علي ايدي المشركين فويل لك و ويل للذينهم يومئذ يرضون بمثل هذا الدل المبين و ان علي زعم الشيطان و كان علي خطياً كبيراً لم يحل في مذهب الذينهم كانوا بايات الله مؤمنين ان يسجن احداً من ذرية الرسول و لا ان يظلم عليه و لو كان علي ظلم شديد فو الذي بدع خلقي ما شهدت علي نفسي من ذنب و ما اتبعت الا الحق و كفي بالله عليّ شهيداً فاف علي الدنيا و اهلها و الذينهم يفرحون بمتاعها و هم عن الآخرة هم غافلون و لو يكشف الغطاء عن بصرك لتمشي اليّ بصدرك و لو تمشي علي الثلج خوفاً من عذاب الله انه لسريع قريب فو الذي خلقتك لو تعلم ما قضي في ايام سلطنتك لرضيت ان لا نزلت من ظهر ابيك و كنت من المنسيين و لكن الان قد قضي ما قضي الله ربك فويل

يومئذ للظالمين كانك ما قرئت انت كتاباً مبيناً و ان كنت علي امر و انك انت لا تتبع فعليّ امري و لك ما عندك ان لم تنصربي فكيف تخذلني و انّ الي الله المشتكي و اليه منتهي الامر في الآخرة و الاولي و سبحان الله رب السموات و الارض رب العالمين من كل ما يذكره كل العالمين الا الذينهم كانوا بامرهم عاملين و سلام من عنده علي المخلصين و الحمد لله رب العالمين.

توقيع مبارك خطاب خطاب به حاجي ميرزا آغاسي:

بسم الله القهار الشديد

اشهد الله و من هو عنده بانه لا اله هو العزيز الحكيم و اشهد لما قد احاط به علم الله بمثل ما هو قد شهد عليه في

--- صفحه ٨٦ ---

جبروت عزّته و ملكوت عظمته لا اله الا هو الفرد القائم القدوس المنيع و بعد الحمد لله الذي قد اختصني بما اختص به اوليائه و اكرمني ما اصطفى به اصفياؤه و حناني بما وهب به اوليائه فله الحمد حمداً ينبغي لجلال قدس عزّته و جمال نور طلعتة حمداً يفوق به علي كل حمد و يستعلي علي كل ذكر و لا يستحق به الا اياه و لا ينبغي لاحد سواه و انه هو العزيز المتكبر المستعان فكيف اقول و لمن اقول و بمن اقول و انك انت لا تستحيي عن الله و تصبر علي النار و لا تخاف من غضب الجبار و لا ترجو يوم الذي وعد الرحمن عباده الذي فيه يقضي باحق فاصبر و ما صبرك الا علي سخط الله اولم تتفكر من اول يوم الذي سمعت ما سمعت الي يومئذ كيف قضى عليك ساعاتك و دقائقك اتظن انك في عيش و راحة و عزة و كرامة لا و ربي الذي فلق الحبة و بريء النسمة من اول يوم الذي سمعت فرض عليك بان تمشي علي الثلج بصدرك الي الذي سمعت ذكره و تبين الحق عنده و تتبعه فويل لك و ما قدمت يداك افرحت بمقعديك و رضيت بعزتك و ان ورائك ذلة عظيمة لا عزّ فيها و اشدّ العذاب و لا ناصر لك فيه انظر كيف حكمت بمن هو الحجّة عليك و علي الكل سلام الله عليه و كان عنده آيات محكمة و براهين مؤكدة التي لا يقوم بها احد من اهل الارض و انه لعلي حق محض بمثل حق الذي كان الله عليه و رسله و اوليائه و ان مبلغ عرفانك و وزن ارشادك لم يكن لديّ بقدر مبلغ كفر فرعون لانه لما سمع بامر اراد ان يتبين و جمع علي قدر قوته اسباب السحر لاثبات كذبه و ادعائه الباطل بين رعيته فو الذي خلق كلشي بامرهم لانك انت ابعد موقفاً منه و ادلّ مقاماً عند الله عنه و ان الذين كانوا من قبلك ما صنعوا بمثل ما انت صنعت و ما

حكّموا بمثل ما انت حكمت كانك انت ما قرنت القرآن لكم دينكم ولي دين ان كنت كافراً فلك ما عندك ان لم تنصر الحق فكيف تخذله و ان لم تتبعه فكيف تسجنه كأنّ الله ما خلق في قلبك ذرة من الرحم و لا في وجهك اقل من ذلك الحيا قاف لك و لمقعدك و نعمة الله و غضبه عليك و سطوته و سخطه

--- صفحه ٨٧ ---

كان دائماً في حقل ما عشت الا بالنار و ما صبرت الا عليها و كل ما صنعت بي كان الله صانع بي هو الذي قدر البلاء لاوليائه و اجري الفضل لاحبائه و هو الذي كتب علي ما كتب و لكن ويل لك حيث اجري الله الشرّ علي يديك و طوي لي بما صبرت في سبيل ربي حتي اتاني اليقين و اني انا ما كنت غافلاً عن كفرك و لا محجوباً عن طغيانك و ما رايتك من قبل الا شيطاناً مريداً و لا اريك الا جباراً عنيداً و اني انا النور الذي اودعني الله في صلب آدم و امر الملائكة تعظيماً له بان يسجد الكل لنفسه فسجدت كلهم اجمعون و لو كان واحداً او اثنين او ثلاث بل الحمد لله الذي جعل اليوم عرفياً الاذكياء مطيعين و البلغاء الحكماء متبعين و العلماء الاتقياء مسلمين و الارواح المقدسة من اهل العز و البها ساجدين كانك انت لم تعرف احداً منهم و لكن اسمائهم معروفة و شمائلهم مرفوعة لم ينكرهم احد من اهل العلم و الفضل و لا يسبقهم احد بالقول و العمل و كلهم يومئذ يلعنوك و يتبرئون عنك و كلهم الملائكة التي سجدت لله تعظيماً لذلك النور و انك انت ذلك الابليس الذي استكبرت من قبل و ما في جندك لم يكن عند الله الا نفسك و ان الذي انت ركبته هو اذيتك الذي ملا شرق الارض و غربها فويل لك و لمن اتبعك كلكم اعد الله و اصحاب النار خلقتم منها و ترجعون اليها فيا ايها الكافر البعيد و الجبار المريد فاعلم ان الله قد افتضحك بعملك و ان الله سبحانه بحكمك قد اظهر ارتدادك عن دينك حيث كتبت بيدك ما كتبت و لا يخفي عن اهله و قد قرنته ملائكة السموات و الارض و ما بينهما و شهدت عليها و كتب في كل اللوح بانك انت ارتددت عن دينك و اخترت الكفر علي اهل مذهبك بمثل ما قال يزيد في شعره اتظنّ انك قد افلحت و لكن الدينهم يدقون نظرهم في امرك يعرفونك و لا يشتهه عليهم امرك بانك لما اخترت اضل الانعام التي لم يك فوق الارض مثلها في الحمق و الضلال و جعلتهم صاحب السجن الاول و انهم قد رغبوا اليه و خضعوا لديه و استعدروا كلهم ما فعلوا به رأيت انّ احداً منهم من بعد لم يتبعك في

--- صفحه ٨٨ ---

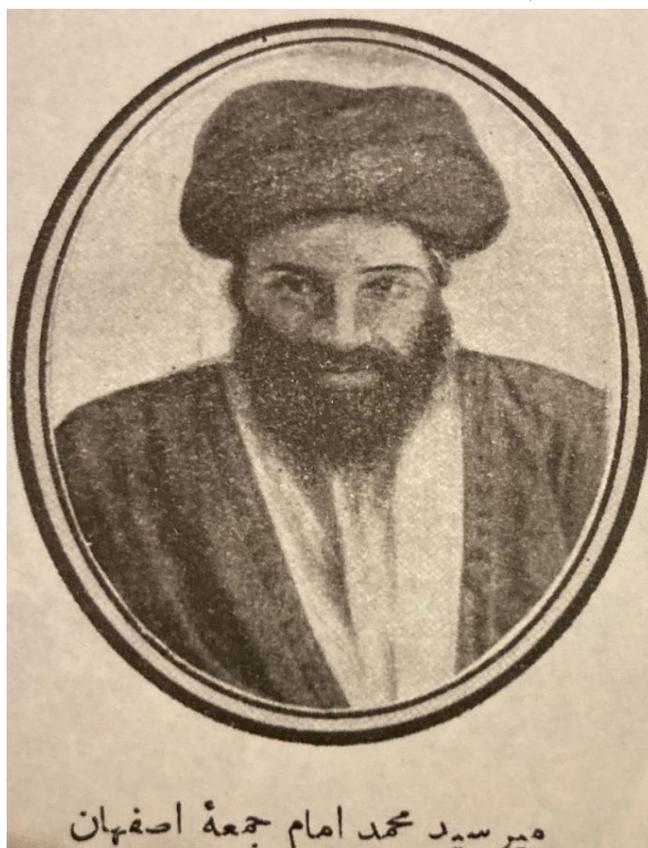
كفرك لذا رضيت ان تجعل حرّاسه عباد الذينهم علي غير مذهبه و مذهبك و دون فتاويه و خدعك كفار لا يؤمنون بالله و برسوله و لا بال الله فو الذي يعلم السرّ و يسمع النجوي انهم يتبرئون عنك و يلعنونك حتي سمعت باذني من هو اعلم بينهم بانك قد نزلت من شجر الكفر و عقد ما وجودك بما الشيطان فكفك ذلك العار بان الكفار يطعنونك و يلعنونك و ظهر في السموات و الارض بانّ الذي هو من شجرة الرسول و ثمرة البتول علي علوّ معرفته و توحيده و ظهور تقديسه و تفريده سجن بايدي اهل الكفر فانصف و صلّ علي اللذين امروا بسجن الملك فانهم لم يرضوا بذلك العار بان يختاروا الكفار علي من ولد في الاسلام فعليك لعنة الله و لعنة ملائكة السموات و الارض و ما بينهما اتريد ان تبطل الحق بحكم ظلم و انك انت كيف توقن بيوسف النبي و موسي بن جعفر الوصي عليهما السلام لانهما سجنا بغير حق و ما كان ذلك الاكرامة من الله عليّ و موهبة من عنده لديّ و سنة من سنن اوليائه في حقي قاف عليك و علي دينك و علي الذي لم يلعنك بدينك ما دخلت سجن الثاني الا ليظهر كفرك و يعلن تعصبك لابن رسول الله في ملكوت السموات و الارض كلها انحدّرني بالقتل و هو شعار الموحدين و سنة المصطفين فعليك لعنة الله ان استطعت و لا تفعل ثمّ عليك سخط الله ان استطعت و لا تفعل ثمّ عليك غضب الله ان استطعت و لا تفعل و ابي متوكل علي الله و ملجأ ظهري الي الله و ملقي نفسي بين يدي الله و هو حسبي نعم المولي و نعم النصير عليه توكلت و اليه انيب و لكن لعمرى انك انت ما استطعت و ان نفسك اشقي من ذلك و لكن لم يكن مثلك في جندك و ان الذي خلقتني يحفظني من سوء فعلك و يجعلني في كهف رحمته و حصن قوته و عزته و الاّ ايّ شرف مثل هذا يجب الله لي الشهادة و اختصني بما اختص اهل الولاية سيما علي امر مثلك جبار العنيد و الشيطان المريد الذي ما جعلك الله علي مقعدك الا ليعذبك به و ينتقم عنك به و لو لم اخف عن الذين اتبعوني لاخبرتك باسمائهم و لا رسلنّ اليك كتبهم

--- صفحه ٨٩ ---

و انهم لا يكاد يحصي و كلهم لا يلتفتون اليك و لا ينظرون الي مقعدك الاّ كارض وقعت عليها ميتة و احاطتها الكلاب و انها يأكلون منها حتي تفرغ و انك و ربي اذلّ من هذا قد قضي من عمرك ما قضي و لم تستحي و ترضي بمن هو صغير السن مع ذلك العلوّ و العلم و الغنا و العز قد رضيت له بمنتهي الذي ما استطعت دونه و ان استطعت لا شكّ انك انت ما بقيت شيئاً قد خرقت كل حجب الحيا و عارضت الجبار بكلمك و حاربت القهار بحكمك ترسل الي عالم السنة خلع السلطنة و تمب لطفل الذي لا يعرف الحرّ عن البرد منصب الجلالة و تأخذ عن صاحب ملك الدنيا و الاخرة الذي قد

جعل الله جنده ملائكة السموات و الارض و حجته آيات كلشي و لا تستحيي عن الله و لا تتأثر بقدر لمحة فما والله اكتسبت الا النار و ما اكتسبت الا رضا الرحمن فلك ما عملت ولي ما صبرت فسيحكم الله بيني و بينك بالحق انه هو الواحد القهار و انه هو العزيز الجبار و حسبي الله ثم محمد ثم آل الله و كفي بالله عليّ شهيداً سبحان الله رب العزة رب كلشي عما يصفون و سلام من عنده علي الذينهم علي ربحم يتوكلون و الحمد لله رب العالمين.

و ديگر از بلاد و اقطاع ايران: اصفهان ارض الصاد از اقسام شهيره ايران در جريان وقايع اين امر می باشد و قبلاً برخی از متقدمين آبشار قرب سطوع انوار از آنجا نمودند و بعضی از حجاج اصفهانی در سفر حج درك لقاء حضرت باب اعظم کرده پس از عود به وطن خبر و بشارت دادند و سپس ملا حسين بشرويه اولاً حسب امر آن حضرت از شیراز به آن بلد وارد شد و دوبار ديگر نیز ذاهباً و آئباً در شیراز چندی در آنجا اقامت نموده، نشر دعوت بدیعه فرموده با سابقه مهمه که داشت عده از اهالی و هم سکنه اطراف را مهتدی ساخت و بالاخره در اواخر شهریور مطابق اواخر رمضان سال ۱۲۶۲ هـ. ق حضرت ذکرالله الاعظم از شیراز مهاجرت به آن بلد و تقریباً پنج ماه و ده روز اقامت نمودند و رساله تفسیر سوره العصر و اثبات نبوت خاصه و برخی توفیعات اخري در آنجا از قلم اعلى صدور یافت.



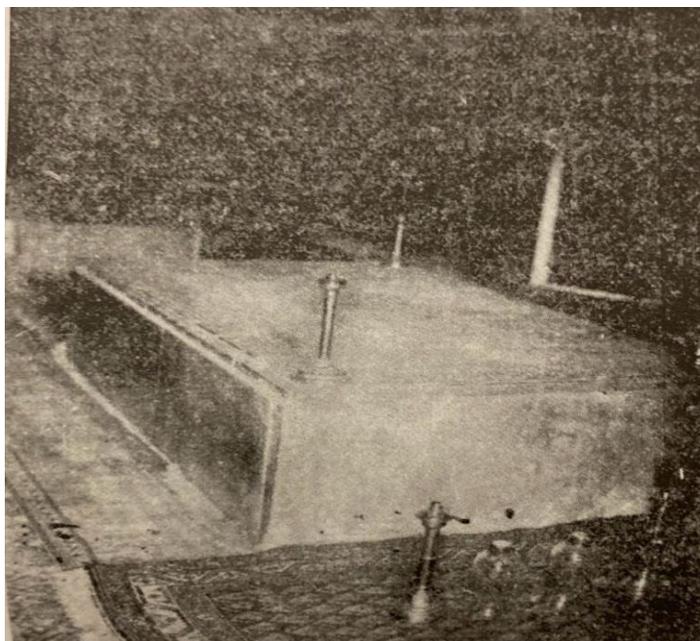


--- صفحه ۹۰ ---

و بالاخره در ماه اسفند مطابق ربیع الاول سال ۱۲۶۳ ه. ق عده از غلامان شاهسون به سرداری بابا بیگ بیات ماکوئی که حکومت گلپایگان و تویسرگان را داشت با موفقیت و مسئولیت محمد بیگ تبریزی حسب الامر حاجی میرزا آغاسی آن حضرت را از اصفهان به عزم طهران بردند و از امکان تاریخیه امریه اصفهان یکی خانه میر سید محمد امام جمعه است که مدت

Documents prepared by Adel Shafipour

چهل روز در آنجا اقامت داشتند و تالار آینه محل ضیافت و ملاقات مردم اصفهان و اطراف با آن حضرت بود و برخی از اصحاب در مدرسه نیم آورد. اقامت جسته به اجرا اوامر مرجوعه از قبیل استنساخ آثار و آیات و ارسال و ایصال مکاتیب و توقعات پرداختند و دیگر بنا دار الحکومه و عمارت سرپوشیده که سؤال و جواب حضرت با عده از علمای به نوعی که در بخش پیش نگاشتیم و در آنجا واقع شد و سپس مدت چهار ماه در آن عمارت مختفياً بسر بردند و در کتاب بیان در شأنش چنین فرمودند: "ولي اگر شجره حقیقت در مثل آن حجرات ساکن گردد آن وقت آن ذرات را مرايا مي خوانند چنانچه ذرات مراياي اعلي' مقعد عمارات صدري که در ایام ارض ص (صاد) در آنجا ساکن بوده، مي خوانده و مي خوانند." ³⁰ و شهر اصفهان چون پایتخت سابق سلطنت و اهم و اعظم مدن مملکت و مرکز حوزه علمیه و علمای و فقهاء ملت بود و موقعش اقتضا داشت که حاکم کافی و مقتدری در آنجا حکمرانی نماید لذا در آن ایام منوچهرخان معتمدالدوله با اختیار و اقتدار تام نظم امور آن حدود را عهده می کرد که از رجال مهم دولت محمد شاهی بود و عظمت مقام و اقدامش در کتب تواریخ دوره قاجاریه ثبت است و حاجی معین السلطنه تبریزی وصف احوال وی را به این مضمون نگاشت که منوچهرخان از شهزادگان گرجی و مسیحی بود و خاندانش بدین اسلام در آمده از وطن کوچیده به ایران مهاجرت و سکونت نمودند و نزد دولت صاحب نام و مقام و لقب شدند.



مقبره منوچهر خان

30 - مجموعه کتب سبز - بیان فارسی = جلد ۲۴ - ص. ۹۲-۹۱ و مجموعه #96 INBA کتب سبز شماره ۹۶ - ص. ۷۶ گامپیوتری.



تصویر منوچهر خان گرجی در موزه بروکلین نیویورک

--- صفحه ۹۱ ---

خاصه منوچهر خان به موجب لیاقت جبلیه خود طرف توجه مخصوص گشته به مناصب عالیه اشتغال و ارتقاء جست و پس از فوت میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب به معتمدالدوله و متخلص به نشاط لقب معتمدالدوله یافت و همواره مأمور حکومت‌های مهمه و امور خطیره گردید و فیما بین رجال دولت به عدالت گستری و رعیت پروری مشهور شد و چون فرزندی نداشت برادر زاده خود نریمان خان را به فرزندی اختیار و ملتزم رکاب و نائب مناب خویش نمود و نریمان خان در عین غرور جوانی و فرّ

حکمرانی به اقتدار عمّ عالیشان عزت و کامرانی داشت. و از سطوت غیرت و قهاریت و عدل و نصفتش هراسناک بود تا در سال حکومت معتمدالدوله در گیلان برای عصیان و خطائی که مرتکب گشت دچار سرپنجه غضبش شده، هلاک گردید و اجمال واقعه مذکوره اینکه روزی تنی از تجار رشت به محضر معتمدالدوله حاضر شده، اظهار داشت که امری خطیر واقع شده بایستی در خلوت محرمانه معروض دارد. و منوچهر خان با وی خلوت نموده جویای ما وقع شد. شخص تاجر با رخی افروخته و دلی سوخته آغاز سخن نموده گفت از آنجائیکه در دورهء حکومت پر از عدل و داد شما اگر واقعه ناستوده وقوع یابد و نام نیک را از میان ببرد شایسته و سزاوار نیست و این نیز معلوم است که زمامداران مملکت و مأمورین دولت باید زنان و دختران انام را به منزله فرزندان خود دانند و اندک تعرضی نسبت به عصمت و ناموس مردم ننمایند اینک ما وقع را نهانی معروض می‌دارم تا به تدبیر جلوگیری نمائید و معلوم و مفهوم احدی نشود. هم نام و احترام من بر جا می ماند و هم جان و مال و عرضم از دست هوای نریمان خان خلاص گردد و واقعه این است که نریمان پیره زنی میانجی فرستاد و با حلیلهام سخنانی چند از در معاشقه به میان آورد و تمنای وصلت نمود و روز روشن به پاس نام و ننگ بر من تیره و تنگ شد. چنانکه عزم اهلاک خود دارم. منوچهر خان چون این بشنید و حقیقت حال بر او معلوم گردید

--- صفحه ۹۲ ---

و آتش غیرت از اندرونش زبانه کشید و تطف و مهربانی نموده، گفت: برو با حلیله³¹ خود زندگانی کن. و ایمن باش که من در حفظ ناموس برایا³² از هیچ امری دریغ ندارم و تاجر مطمئن گشته الحاح بسیار در کتمان سر نموده، خارج شد. و عصر همان روز معتمدالدوله در دار الحکومه با نریمان خلوت نمود و در حالیکه در تالار قدم می‌زد و نریمان با کمر و خنجر مَرصَع در حضورش بود از وی باز خواست کرده، بدست خود با همان خنجر وی را هلاک نمود و گرگین خان برادر نریمان را به مقامش برگزید و در باب شجاعت و نیروی بازوی منوچهرخان مشهور است که مجمعه مسی را با دو دستش لوله می‌کرد و گل فرش قالی را با دو انگشت گرفته بر می‌کند و به کرات نزد محمدشاه بازوانش را بسته زوبین [نیزه کوچک] به دستش دادند. زوبین را چنان بر دیوار نواخت که به اندازه چند انگشت فرو نشست و نیز صاحب عقل و تدبیر و فیر و مال و مکت کثیر بود و به لقب تاج الوزراء تجلیل و تعبیر می‌شد و در کتاب ناسخ التواریخ مسطور است که چون محمد شاه برای جلوس بر اریکه سلطنت از تبریز به طهران می‌راند مصاریف لازمه مهیا نبود. عاقبت بیست هزار تومان قرض کرده، موکب همایونی را حرکت دادند و

31 - حَلِيلَة = زن شرعی مرد، همسر. ج. حلاله.

32 - بَرَايَا = [عربی، جمع بَرِيَّة]. خلایق؛ آفریده شدگان.

همینکه به زنجان رسید **معتمدالدوله** که حاکم گیلان بود به استقبال شتافته به حضور شاهی وفود یافت و چهل هزار تومان از مسکوک با اسبی خجسته نام پیشکش گذراند و حاضرین نام خجسته را به فال نیک گرفتند و نیز در کتاب روضة الصفا بدین عبارت نگاهشته است که در سال ۱۲۷۵ ایالت اصفهان به منوچهر خان گرجی حاکم سابق کرمانشاهان که امیری کبیر بود، مفوض افتاد و لرستان و عربستان نیز بدان انضمام یافت. و در قوت عقل و سیاست و شدت کفایت و شجاعت و کثرت ثروت و جمعیت منوچهر خان همین دلیل بس، که مدت چهار ماه حضرت ذکر الله الاعظم را در عمارت مربوطه به حکومت خود در اصفهان به نوعی که مرضی^۱ خاطر آن بزرگوار شده مخفی از انظار اعدا^۱ نگه داشته

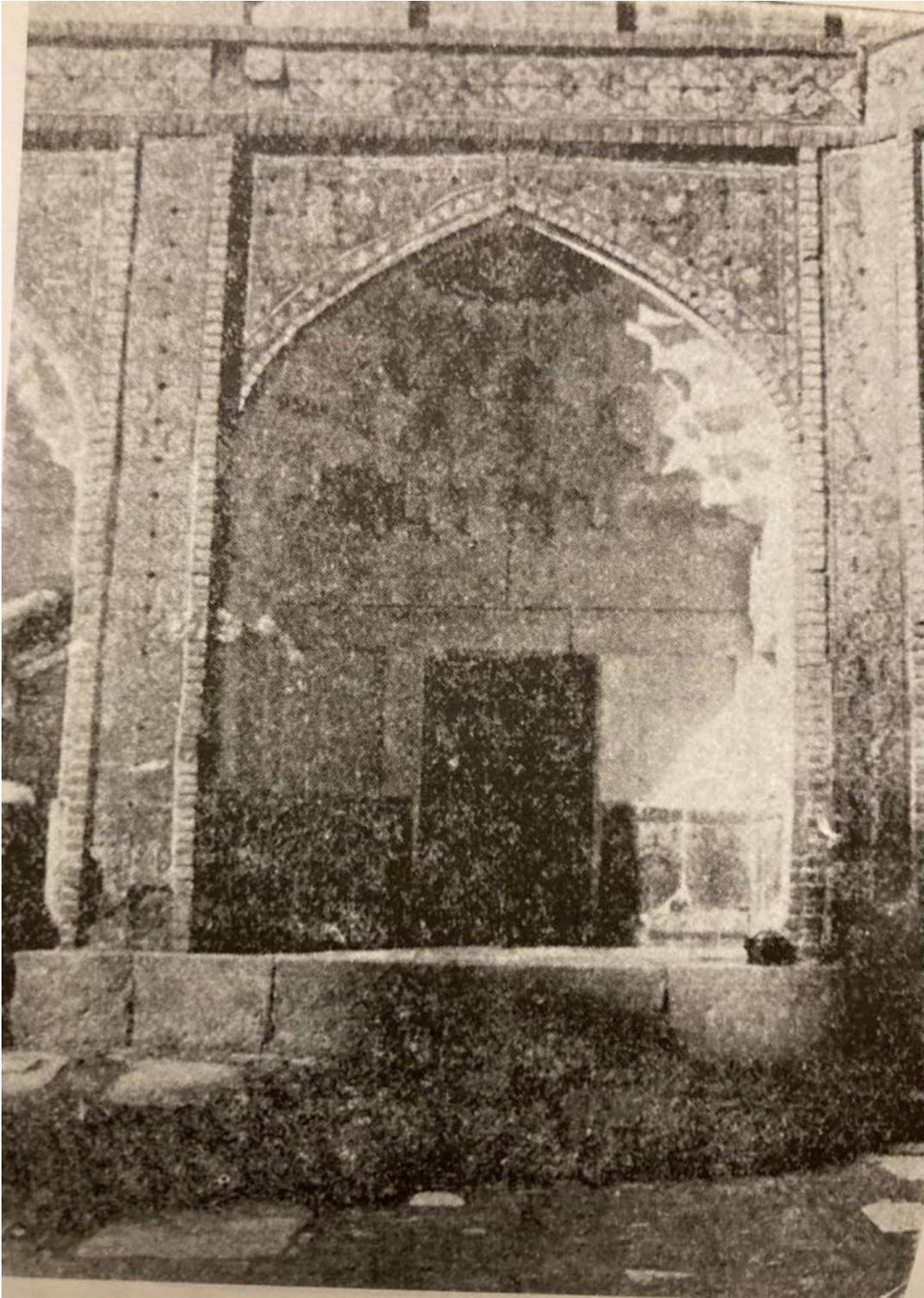
--- صفحه ۹۳ ---

محافظت نمود و به این طریق سهل و آسان نیز آن چنان فتنه را خاموش کرد و بالاخره به آن بزرگوار عرض نمود اگر اجازت فرمائید توانم تا دو سال با دولت ایران محاربه نمایم و این امر را به قهر و غلبه نفوذ دهم و می‌خواست با ایل شاهیسون و بختیاری که تحت اطاعتش بودند شاه را مجبور به تسلیم امر آن حضرت نموده، دخترش را به ازدواج آن بزرگوار در آرد تا قوت ظاهریه و معنویه توأم شده کشور و لشکر و قدرت و مدنیت ایران را عظمت و شوکتی محیر العقول حاصل گردد و این امور بر محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی پوشیده نبود. ولی سیاست وقت جز به تسامح [مدارا کردن] و عدم معارضة با او اجازت نمی‌داد. گویند وفات فجائی [ناگهانی] معتمدالدوله در چنین موقع به اثر اقدامات سرّیه بود که برای هلاک وی تهیه نمودند. و ملا جعفر قزوینی حکایتی بدین مضمون نوشت: که چون ملاهای اصفهان به مناظره و محاجه با حضرت حاضر نشدند و تکفیر نمودند این قضیه بر آن بزرگوار گران آمد و برای امتحانشان به طریق بدیعی مبادرت فرمود. و از آنجائی که در بدو ظهور حسب الامر کلمات حق جدید با رنگ قرمز می‌نوشتند و صحف آیات بدیعه به لون مذکور فیما بین بایه و غیرهم متداول و معروف گشت چنانچه همه می‌گفتند آثار بایه به رنگ سرخ نوشته است. در این موقع حضرت امر فرمود صحیفه سجادیه را با رنگ قرمز و بر کاغذهای مرسوم نوشتند و صحیفه بایه را با مرکب سیاه بر کاغذ ترمه^۱ اعلی^۱

آورده اند که چون در محضر منوچهرخان حسب میلش برخی از علمای اصفهان با حضرت اعلی^۱ سؤال و جواب داشتند از آن جمله ملا مهدی خلف حاجی گلباسی پرسید که آیا خطابات قرآنیه متوجه است به موجودین و حاضرین فقط پس غائبین را تکلیفی نیست و یا به غائبین و غیر موجودین نیز توجه دارد باوجود اینکه غائبین و غیر موجودین عقلا طرف توجه و خطاب واقع نمی‌شوند حضرت جواب فرمودند که در پیشگاه علم الهی غیاب و فقدانی تحقق ندارد ملا مهدی نقل قول پدرش را نموده گفت مرحوم آقا چنین فرمودند و معتمدالدوله از عقل او متأثر شده، گفت: بس است مطلب واضح و معلوم گشت.

--- صفحه ۹۴ ---

به خط نسخ زیبا نگاشتند و هر دو صحیفه را مُدَّهَب و مُجَلَّد کرده، نزد ملاها فرستاده، گفتند: برای تفکیک حق از باطل آنچه بر شما درباره این صحائف مفهوم و معلوم است به خط خویش بنویسید و مهر و امضا کنید تا بر همه معلوم باشد. و ایشان بر صحیفه سجادیه به خط خود نوشتند که این کلمات کفر محض و قائل و صاحب آن کافر مطلق است و بر صحیفه بایه نگاشتند که نور صرف و قائل آن تالی درجه نبوت می‌باشد. و منوچهر خان حاکم صافی ضمیر و صاحب قلب منیر بود. روزی ملاها را در مجلس طلبد و صحیفه‌ها را حاضر نموده، با ایشان تکلم کرد. در جواب به همان نوع که نوشتند، گفتند. پس معتمدالدوله امر داد نسخه از صحیفه سجادیه حاضر کردند و با صحیفه به رنگ قرمز مقابله و مطابقه نمودند و کلمات امام سجاد را شناختند و از سرزنش معتمدالدوله خجل شدند. و این مطلب را به حاجی میرزا آغاسی نوشتند و صاحب ناسخ التواریخ ایمان و حمایت معتمدالدوله را از حضرت به این عبارت نوشت که معتمدالدوله در حق باب مشتبه شد و بالجمله گویند منوچهر خان بیش از شش ماه مریض و بستری ماند و در اوائل بیماریش حاجی میرزا آغاسی برای معاندت که با او داشت حکمرانی برای اصفهان معین کرده، بفرستاد. ولی مأمور مذکور مدت شش ماه در قم و کاشان با کمال بیم و انتظار ماند و جرأت ورود به مرکز مأموریت خود نکرد. تا بعد از وفاتش رهسپار گشت و وفات وی در اصفهان به سال ۱۲۶۳ ه. ق واقع شد و اموالش را دولت ضبط نمود و جسدش را به قم برده دفن کردند و کلماتی در شأن وی از قلم اعلیٰ ضمن توقیع خطبه القهریه و توقیع به محمد شاه مندرج است که حسن نیت و خلوص ایمانش را واضح می‌نماید و ما صورت توقیع را در بخش سابق ثبت کرده، کیفیت اخلاص و حمایت معتمدالدوله را نگاشتیم و از علماء و فقهاء آقامیر سید محمد سلطان العلماء امام جمعه از ملایان متمول متنفذ درجه اول نزد دولت و ملت عزت و احترام تام داشت.



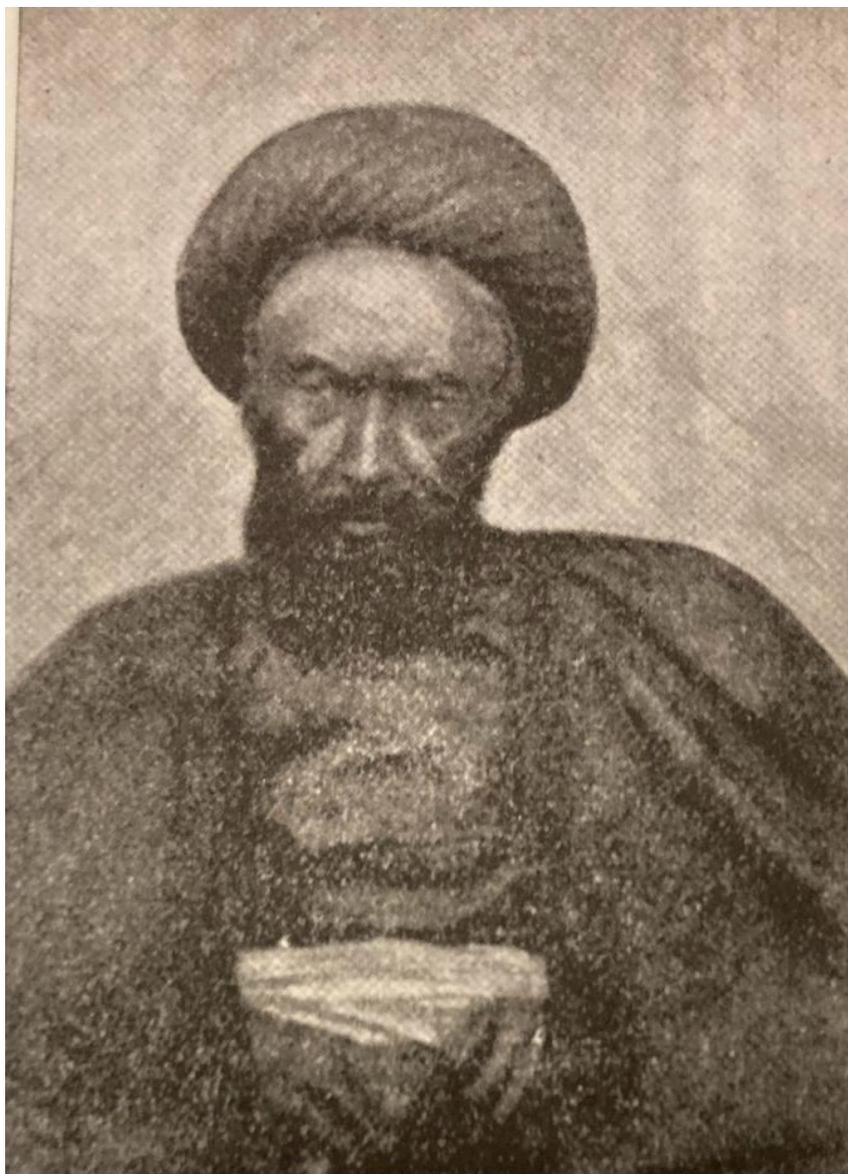
مقبره منوچهر خان معتمد الذوله

--- صفحه ۹۵ ---

به درجهٔ ایکه عزل و نصب حکام اصفهان غالباً به میل و اراده اش صورت می بست و دیگر ملایان ناگزیر از مراعات جانب خاطرش بودند. آورده اند که در اعیاد و دیگر ایام مهمهٔ حسب‌الرسم در تالار بیرونی عمارتش که حوضی بزرگ در وسطش بود می نشست. و انبوه انام از علما و دولتیان و تجار و غیرهم گروه گروه داخل شده، مصافحه کرده، غالباً دستش را می‌بوسیدند و هر کس مقداری سیب و نارنج و لیمو و غیرها نزدش می‌نهادند و در جای خود می‌نشستند و او فواکه را استشمام کرده به حوض پر از آب می‌انداخت و ساعتی نمی‌گذشت که حوض مملو از میوه شده میوه‌ها را می‌بردند و این عمل چندبار تکرار می‌یافت و میوه فروشان فواکه آن حوض را در هر روزی در ایام مذکوره به مبلغ صد تومان از امام می‌خریدند و فروخته ارتفاع می‌بردند و نیز در روزهای مذکور رسم چنین بود که خدام امام برای حاضرین مجلس در سر هر ساعتی مجتمعاً منتظماً شصت عدد قلیان مجلل و زیبا با سر قلیانهای مرصع و مطلا وارد و حاضر می‌ساختند. و در طول مدت اجتماع در هر نوبت قلیانها و سر قلیانهای دیگر به عدد و کیفیت مذکور و جلال و زیبایی مشهور به مجلس می‌آوردند. چنانکه هیچ قلیانی بیش از یک بار در مجلس دیده نمی‌شد. و با حضرت ذکرا لله الاعظم در مدت چهل روز که در خانه اش میهمان بودند در مراعات وظائف میهمانداری و در حمایت و تجلیل کوتاهی نکرد و **رسالهٔ تفسیر سورهٔ و العصر را حسب اقتضایش صادر فرمودند.** تا چون مکتوب آقا سید مهدی امام جمعه طهران که به دستور حاجی میرزا آغاسی در منع و تحذیر نوشت به وی رسید دست از حمایت و رعایت کشید و امام گرچه تا آخر الحیات نزد انام اظهار ایمان نسبت به این امر نکرد. ولی با مشاهیر احباب به کمال بشاشت و انبساط ملاقات و در مخاطر و مهالک حمایت نمود و مظلومین را از چنگ ملایان و دولتیان ستمکار رهائی داد و در هر بار که حکومت اصفهان

--- صفحه ۹۶ ---

از وی منع و ردع و قلع و قمع بایان را خواست تنی چند از شیخیه تابعین حاجی محمد کریم‌خان را نشان داد و همینکه عرضه داشتند که این نفوس حاجی محمد کریم‌خانی هستند نه بابی! در جواب گفت: من بابی را نمی‌شناسم چه که پنهان اند. ولی این گروه بابی نا بالغ فاسد شده می‌باشند. دروغ می‌گویند و نفاق می‌کنند و امام در سال ۱۲۹۱ ه. ق در اصفهان وفات یافت. و برادرش میر محمد حسین امام جمعه شد و شرح احوال و اعمالش را در بخش ششم می‌آوریم.



میر محمد حسین امام جمعه اصفهان

و از فحول علماء مجتهدین و فضلا معتمدین ملا محمد تقی شهیر هروی استاد در تدریس قوانین الاصول که میرسید محمد امام جمعه در غالب معضلات مسائل شرعیه از او استمداد و استفاضه کرده امور شرعی و قضائی محضرش به واسطه او اداره می شد و او اظهار ایمان به حضرت ذکرا لله نموده، رساله صحیفه العدل را از عربی به فارسی ترجمه نمود و در ایام سجن آذربایجان عرائض به محضر اعلیٰ فرستاده توقیعات بعنوان وی صادر گردید. ولی در بحبوحه فتن و امتحانات الهیه بیم و وهم او را فرا گرفته تغییری در احوالش حاصل شد و چون در کربلا در گذشت احدی از ملایان حتی شاگردانش بر جنازه اش حضور نیافتند و آخر الامر شیخ زین العابدین مجتهد مازندرانی با دست خود غسل و کفن کرده، نماز خوانده برده دفن نمودند.

و از مشاهیر بایان اصفهان **میرزا محمد علی نهری** و برادرانش **میرزا هادی** و **میرزا ابراهیم** پسران حاجی سید مهدی نهری بن حاجی سید محمد هندی بودند و حاجی سید محمد اصلاً از اهل زواره اصفهان در ریعان جوانی مهاجرت به هندوستان نموده با خاندان ثروتمندی از شیعیان آنجا وصلت کرده صاحب مکتب و ثروت بسیار شد. و پس از فوتش پسرش حاجی سید مهدی از هند انتقال به نجف جست و دکاکین و خانه‌ها و حمام و کاروانسرا و غیرها تأسیس نمود و مالک ضیاع و عقار بسیار شد و نهر آبی برای شرب اهالی احداث کرده، باین جهت معروف به نهری گشت.

--- صفحه ۹۷ ---

و پیرو عقیدت شیخ احساسی گردید سپس به موطن خود اصفهان رفته اقامت نمود. و محترمه را که با زوجه حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام شهیر قرابت داشت و آن هر دو از شیخیه بودند ازدواج نمود. و پسران مذکورش در آنجا متولد شدند و به حد رشد رسیدند و میرزا محمد علی به کسب علوم رسوم مشغول گشت و در مدرسه کاسه گران شب و روز بسر برد و پس از مدتی برای تکمیل تحصیل عازم عراق عرب شد و به کربلا در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی در آمد و در آنجا تأهل نموده، اقامت جست. و پسر دیگر حاجی سید مهدی آقا سید هادی در اصفهان معروف به قدس و تقوی و عبادت و انزوا گشت و نزد ملاها از عدول و ثقات محسوب گردید. و حجة الاسلام مذکور او را دوست داشته برادرزاده خود خورشیدیگم که دوشیزه تحصیلات علمیه کرده و تربیت دینیه یافته و در خانه‌اش بود به حباله نکاح وی در آورد و باین طریق آقا میرزا هادی متوقف در اصفهان شد ولی بالاخره او نیز با عائله‌اش به کربلا رفته مقیم گردید. و هر دو برادر از اصحاب و تلامذه سید رشتی و خانواده‌شان از عائلات شهره شیخیه در کربلا بودند و ایامی که حضرت باب در کربلا می‌زیست چند بار آن بزرگوار را حین ادای زیارت امام حسین در باب حرم و نیز در حوزه درس حاجی سید کاظم دیدند و آداب زیارت و حال خضوع و رقت قلب و جلالت مقام آن حضرت و نیز احتراماتی که سید رشتی می‌نمود نظرشان را متوجه و معطوف داشت و میرزا هادی را مکرراً در دل گذشت که تواند حجت موعود این سید جمیل جلیل باشد تا چون ندای بدیع از شیراز مرتفع شده، به سمع‌شان رسید به برادرش میرزا محمد علی گفت: همانا صاحب ندای همان جوان سید شیرازی است و هر دو به عزم شیراز شتافتند ولی در بین طریق خبر یافتند که حضرت به مکه رفته عودت به شیراز می‌فرمایند. و با جناب ملا حسین بشرویه و جمعی از اصحاب و احباب تصادف کرده به عرفان و ایمان کامل کامیاب گشتند و بالاتفاق به اصفهان رفتند و بعداً روانه شیراز شده چندی زیارت و استفاضه از حضرت بر خوردار گردیدند.

--- صفحه ۹۸ ---

و همینکه فتنه در شیراز برخاست حسب الامر بیرون آمدند و میرزا هادی به کربلا برگشت و میرزا محمد علی به اصفهان مراجعت و اقامت نمود و بیود تا خبر فوت زوجه‌اش در کربلا رسید و دیگر عودت به کربلا نکرده در وطن به مدرسه کاسه‌گران اقامت جست و دختر حاجی آقا محمد نام از تجار را ازدواج کرد و میرزا هادی نیز از کربلا به اصفهان وارد شد و در ایام توقف حضرت در اصفهان مکرراً درک زیارت و استفاضه کردند در خانه برادرشان میرزا ابراهیم که نسبتاً مالدار بود ضیافت نمودند و خود حکایت آوردند که میرزا محمد علی تا آن هنگام فرزندی نداشت رجا کرده حسب اشاره از سؤر مبارک خورد و محترمه کریمه منیره خانم که در بخش پنجم شرحی از احوال او را می‌آوریم منعقد و متولد گردید و میرزا ابراهیم در عین حال شهرت به ایمان بدیع نیافت و آقا میرزا هادی بعداً در ایام سجن ماکو به عزم زیارت رفته به آرزوی خویش رسیده عودت به اصفهان نمود و زوجه محترمه‌اش خورشید بیگم که در کربلا نزد سید رشتی تلمذ کرده دارای مقامات عالیہ علمیه دینیه گشت. پس از وفات سید نزد جناب قره‌العین تلمذ و ارادت گرفته به لقب شمس الضحیٰ مشهور شده مصاحبت و معاشرت مدید و عرفان و ایمان اکید یافت و نوبتی که اعدا در کربلا به عزم تعرض به آن جناب شورش کرده به خانه‌اش هجوم بردند او را به اشتباه گرفته سنگسار نمودند. و هنگام مهاجرت آن جناب از کربلا به بغداد و سپس به ایران همه جا تا قزوین ملازم موکب بود و میرزا هادی از سفر ماکو مراجعت کرده در قزوین وی را یافته با خود به اصفهان برد و چون امر علیکم بارض الخا به بایه رسید هر دو برادر از اصفهان عازم مشهد شدند ولی هنگامی به بدشت رسیدند که فتنه خراسان خاتمه یافته جمعی از اصحاب در آنجا مجتمع بودند و واقعات را بسر بردند تا در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران به میرزا هادی ضرب و صدمه شدید رسیده و دو برادر خود را

--- صفحه ۹۹ ---

به کناری کشیده در خرابه پناه گرفتند و به نوعی که در بخش سابق آوردیم میرزا هادی متوفی و مدفون گشت. و نبیل زرنندی چنین نوشت که میرزا هادی بعد از بدشت تا اشرف (به شهر) با حضرت قدوس بود و در آنجا بوی امر فرمودند که در حزب جناب باب‌الباب از خراسان به مازندران ورود نماید ولی در همان ایام در دهات نزدیک بار فروش مریض شده در مسجدی بی معین و پرستار وفات کرد. و بالجمله میرزا محمد علی تنها به طهران و اصفهان برگشته کما کان اقامت نمود و خورشید بیگم شمس الضحیٰ نیز در اصفهان مقیم شده به تبلیغ همت نهاد و میرزا محمد علی پسران ارجمند میرزا ابراهیم را که بعداً به مقاماتی رفیع رسیدند هدایت نمود و از آنان دودمانی جلیل در این امر بدیع پایدار گردید که سالها برقرار و نامدار شدند و به انوار

عظمت و شهرت درخشیدند و از میرزا ابراهیم چهار پسر و از میرزا محمد علی یک پسر و سه دختر و از میرزا هادی پسر و دختری باقی ماند و ما خاتمت احوال سعادت اشتمال این خانواده را در بخش ششم می‌نگاریم.

دیگر از متقدمین بایه اصفهان **حاجی سید جواد** از اهل علم و فضل و از خاندان علما و معتقد شیخ احسائی و سید رشتی بود و مانند دیگر همروشان شب و روز در انتظار ظهور موعود می‌شمرد و پیوسته ندا به دعا ندبه مرتفع می‌کرد و چون از برخی منجمین بشارت ظهور در سال ۱۲۶۰ شنید و احادیث دالّه بر معاندت و معارضت ملایان و فقها را در کتب اخبار و آثار دید از مال خود احتیاط و نگرانی داشت و بیانات و عالمت واردّه در حق آن حضرت از قبیل مفلح الثنایا و فی خدّه خال و فی ضحکه صوت و امثالها را در ضمیر گرفت تا از عرفان و ایمان محروم نماند و تقریباً سی و هشت سال داشت که سال ۱۲۶۰ در رسید و ندای ظهور را از افق شیراز بشنید و به شتاب تام قطعه ملکمی را فروخته به عزم حج رهسپار شیراز گشت و از حالات حضرت مستفسر گردیده دانست که به عزم مکه سوی بوشهر رفتند.

--- صفحه ۱۰۰ ---

پس بدانسو شتافت و هنگامی رسید که حضرت با کشتی سوی مسقط روانه بودند و با اولین کشتی روانه گردیده در مسقط ورود نمود و دانست که در خانه والی اقامت دارند لا جرم غسل و تنظیف و تجدید لباس و تعطیر کرده به خانه والی در آمد و حضرت را در حجره با والی در حالیکه غلام حبشی با بادزن باد می‌زد یافت و او را امر به جلوس فرمودند و علامات مذکوره را در آن بزرگوار دید و در اثنا که عمامه را از سر اندک حرکت دادند خال را نیز مشاهده کرد. و مؤمن و منجذب گشت و سپس در مواقع متعدده طی مسافرت فائز به حضور گردیده بر عرفان و بینائی بیفزود نوبتی در مجلس روضه خوانی حال بکا و تکرار عبارت بابی انت و امی یا ابا عبد الله و نهی روضه خوان را از اینکه از نص حدیث خارج شده از خود تصرفاتی نماید مشاهده کرد و نوبتی در مجلس ضیافت که پلو کشمش مهیا بود سؤال از تناول آن نمود، جواب فرمودند: بأسی نیست و نیز سؤال از طریق عرفان به آن حضرت کرد. فرمودند: آیا به شیخ و سید چگونه عرفان یافتی؟ عرض کرد: از طریق معاشرت فرمودند اینجا نیز بهمین طریق رفتار کنید و نوبتی به زیارت آن حضرت رفت و حضرت قدوس حاضر بود تلاوت آیات بدیعه می‌نمود و خواست قطع نماید و آن حضرت امر به ادامه فرمودند و حاجی سید جواد نظر به حدیث ماثور که اسامی اصحاب در صحیفه نزد حضرت قائم مسطور است از ثبت نام خود پرسید؟ جواب فرمودند: که نام تو در صحیفه ثبت است و نیز چند بار در جمعیت فزون از شمار حجاج و ناسکین که در آن سال حج اکبر به اعمال مشغول بودند بنظر دقیق نگریست و همه را ناچیز دیده آن حضرت را حیّ قدیر و قائم بی نظیر مشاهده کرد. و بالجمله بعد از اتمام مناسک و اعمال در یک کشتی مراجعت کردند و

حاجی سید جواد در بوشهر از آن حضرت اجازت گرفته از طریق بصره به زیارت ائمه عراق رفت و چون به اصفهان برگشت پیوسته لسان به مدح و وصف آن بزرگوار گشوده داشت و مورد تعرض و تعدی جهال و متعصبین بود و مال احوال او و خاندانش را در بخش ششم می‌نگاریم .

--- صفحه ۱۰۱ ---

و دیگر آقا سید عبدالرحیم که نخست به ملاقات و مکالمه با جناب باب‌الباب در آنجا ایمان حاصل کرد و در ایام اقامت حضرت در خانه امام جمعه متوالیاً فائز به لقاء آن بزرگوار شده مزید ایمان یافت. و در بدست حضور داشت و در ایام ارتفاع هنگامه قلعه مازندران به عزم نصرت اصحاب رفت و حسب الامر باب‌الباب مأمور به سیر و تبلیغ در اطراف مازندران گشت و نیز کراراً با قره العین در ایام آزادیش و هم در ایام توقفش به خانه محمود خان کلانتر طهران ملاقات نمود و نیز تویع مشهور المهزء از قلم اعلیٰ برای وی صدور یافت و خاتمه احوالش را در بخش ششم می‌آوریم .

و دیگر از معاریف بایه اصفهان حاجی محمد رضا بن حاجی زین العابدین جواهری کاشانی از تجار محترم در اصفهان و بغداد و غیرهما مراکز تجارت داشته زوجات متعدد اختیار کرد. و بسا از ایام سال را در بغداد بسر می‌برد و به مقتضای اخلاص در عقیدت غالباً ظهور موعود منتظر در خاطرش می‌گذشت و شبی در عالم رؤیا حضرت صاحب العصر و الزمان را در حرم مطهر امام شهید حسین بن علی (ع) مشاهده کرد که با کمال و جمال و ادب و احترام تام مشغول باد زیارتست و قطرات اشک از دیدگان مبارکش جاری می‌باشد و بوی اظهار ملاطفت و عنایت فرموده با خود به سفر حج همراه برد و یکسال بعد از رؤیای مذکور در ایامی که حضرت باب اعظم در کربلا بودند در حرم امام حسین به زیارت آن بزرگوار رسید. و عین آنچه را که در عالم رؤیا دید و از لسان آن حضرت شنید مشاهده و استماع نمود و عاشق دل‌باخته گردید سپس چون به عزم حج روانه مکه گشت. همسفر با حضرت واقع شده در مواقع عدیده به شرف حضور رسیده ایمان و انجذاب یافته به ایران عودت نمود و شیفته جمال محبوب بوده همه جا از خوارق عادات و کمالاتش بیان می‌کرد.

--- صفحه ۱۰۲ ---

لذا دچار تعرضات و بلیات بسیار از اعدا خصوصاً از اقربا و خویشاوندان خود گردید و خسارت شدیده به امور تجارتش وارد شد و در فتنه سال ۱۲۶۶ ه. ق در طهران بتفتین منتسبیش گرفتار گماشتگان دولت شد و به حبس انبار افتاد و مدت پانزده یوم در کمال شدت و مشقت بسر برد تا به واسطه شفاعت شخصی از ارامنه که با وی دوستی داشت به بذل مبلغ چهار هزار تومان از خطر قتل رهائی یافت. ولی به نام بابی مشهور و پیوسته معرض تعدی و تطاول جمهور بود و گاهی در اصفهان و کمره و

گهی در بغداد و غیره بسر می‌برد و پس از واقعه شهادت کبری به غایت متأثر و متغیرالحال گشته، بیش از پیش مورد تعرضات خویشان پر نیش خویش گردید و به سال دیگر سفری به بغداد نموده مراجعت بایران کرد و گرفتار دولتیان گردیده محبوس و مقتول گشت و تفصیل آن را در بخش لاحق ضمن شرح واقعه مذبحه سال ۱۲۶۸ می‌نگاریم و دارالتجاره و املاک و اموال و خانه‌های وی را که در بلاد متعدده از بغداد و کمره و طهران و غیرها داشت معاندین از خویشان از قبیل خواهر و خالوزاده و غیرهم تصرف کردند و حکام و دولتیان و مردم دیگر نیز از آن کالا حصهء بیغما بردند و سن حاجی در آن هنگام متجاوز از سی و چهار سال نبود و از ما بین اولاد متعددش یک پسر و دختر در این امر نامور شدند و از پسرش که آقا محمد جواد نام داشت خاندانی در امر ابهی^۱ برقرار ماند و دخترش آغا بیگم مشهور به لقب ارباب زوجه آقا میرزا مؤمن از شهرات مؤمنات بود و آقا میرزا مؤمن و زوجهء مذکوره‌اش هر دو به غایت قوت ایمان و استقامت متصف بوده تحمل مشقات بسیار در راه عقیدت نمودند و آقا بیگم در سال واقعه مذکوره در بدایت جوانی به حباله نکاح آقا میرزا مؤمن مذکور در کاشان می‌زیست و حاجی محمد رضا هنگام رفتن از اصفهان به طهران چون به کاشان رسید محض احتیاط از مردم در باغی بیارمید و آقا فتاح نام مستخدم خود را فرستاده به دختر و داماد خبر داد و آنان لمحہ چند بیدار پسنیش

--- صفحه ۱۰۳ ---

نائل گشتند و نیز چون در سر پل قرب بلده قم گماشتگان دولت حاجی را گرفتار کردند. اسبش را به فتاح مذکور داده امر نمود که به سرعت به کاشان نزد آقا میرزا مؤمن رفته باو گفت که حاجی یقیناً در خطر خواهد بود و لازم است به کمره رفته رقیه نام زوجه میرزا یحیی ازل را که به حاجی سپرده بود و نزد وی در کمره می‌ماند با خود به عزم مازندران برده به قوم و عشیرتش تسلیم دهد و آقا میرزا مؤمن نیز چنان نمود و بیان احوالشان را در بخش‌های لاحق می‌آوریم .

و دیگر از معاریف بایان اصفهان میرزا حیدر علی از سادات اردستان پسر خواهر میرزا محمد سعید فدای شاعر شهیر بود و در وطن به ملکداری و زراعت و فلاح می‌زیست و هنگام ارتفاع صیت امر جدید در اصفهان به واسطه ملا حسین بشرویه فائز بایمان گردید و سبب هدایت جمعی در اردستان گشت و ایامی که حضرت ذکر در اصفهان به خانه میر سید محمد امام جمعه اقامت داشتند. چندین بار شرف حضور نزد آن بزرگوار یافت و ما در بخش سابق عزیمتش با شش تن احباب اردستانی برای التحاق باصحاب خراسان و سپس رفتنشان به قلعه مازندران و شهادت هم‌رهان و کیفیت استخلاصش را نگاشتیم و در هنگام واقعه شهادت کبری در اردستان بود و خاتمه احوالش را در بخش ششم می‌آوریم .

دیگر از مشاهیر بایه اصفهان ملا علی اکبر اردستانی از تلامذه آخوند ملا صادق مقدس در اصفهان بود و هنگامی که مقدس بواسطه جناب ملا حسین بشرویه فائز به ایمان بدیع گشت. ملا علی اکبر نیز ایمان آورده باتفاق استاد به شیراز شتافت و به نوعی که در بخش سابق آوردیم مورد سخط و مجازات حسین خان والی فارس شدند و ملا علی اکبر پس از آن واقعه مراعات احتیاط و تحفظ را از دست نداد و در مواقع خطر داخل نشد و سالها بعد از واقعه شهادت کبری حیات داشت و تمه احوالش را در بخش ششم می‌نگاریم.

--- صفحه ۱۰۴ ---

و ما در بخش سابق جمعی از مشاهیر مؤمنین و شهدای متقدمین اصفهان مانند میرزا محمد رضای پای قلعه و استاد آقا بزرگ شهید و پسرانش و ملا جعفر گندم پاک کن شهیر و غیرهم را نام بردیم و آقا عبدالحمید خلف ملا جعفر پس از پدر در امر بدیع سالها مشهور بود و در بخش‌های لاحق جمعی دیگر از آنان مانند آقا سید اسمعیل ذبیح زواره و سید محمد اصفهانی معروف و غیرهما را شرح احوال خواهیم نوشت و عده بایه ئیکه از اهل اصفهان در موکب جناب ملا حسین باب‌الباب به مازندران رفتند موافق تاریخ میمیه مهجور زواره چهل و هفت تن بودند و نبیل زرنندی عده از آنان را که به شهادت رسیده اند به انضمام شش تن شهداء اردستانی سی و شش نفر یاد نمود.

و از جمله چهل و هفت تن مذکور استاد جعفر بناء از بقیه السیف که مابین شهدای بر خواسته خود را به وطن رساند و حیات طولانی یافته در اصفهان خاندانی گذاشته متوفی گردید و ابوالحسن چیت ساز در اصحاب زنجان داخل شده به شهادت رسید.

و از استاد قربان علی معمار که با دو پسر و دو خواهر زاده به نوع مذکور در بخش سابق ضمن اصحاب قلعه طبرسی به شهادت رسید دو پسر بنام آقا محمد علی و آقا حسینعلی در وطن بر جای ماند و اول به علت شدت تعرض اعدا به طهران مهاجرت و سکونت کرده در گذشت و ثانی بجهت شدت تأثر از فراق پدر و برادران و بنی عمه بیمار شده وفات یافت و زوجه استاد قربان علی با سه دختر باقی مانده مورد تعرض و تعدی معاندین از دولت و ملت گشتند و استقامت ورزیدند و یکی از دختران را آقا میرزا عبد الله و دیگری را شیخ سلمان که وصف الحالش را می‌آوریم به زنی گرفتند و میرزا عبد الله در ایمان مشهور بوده به فیض زیارت حضرت اعلی در خانه امام جمعه رسید.

ضمیمه اوضاع اصفهان

دیگر آقا محمدحسین اردستانی در اصفهان به واسطه جناب باب‌الباب فائز به ایمان شد و از شدت عشق و انجذاب به شیراز شتافته به فیض زیارت حضرت ذکر الله الاعظم رسید و دست از ذیل عظمتش رها نکرد تا هنگام مهاجرت به اصفهان در خدمت آن بزرگوار مهیا و همراه شد و پیوسته در طریق اطاعت از اوامر مبارکه جان بر کف اخلاص حاضر داشت و در ایام سجن ماکو طاقت فراق نیاورده زمام اختیار از دستش رها شد و خویش را به سجن رسانده به زیارت رسیده عودت نمود و چون امر علیکم به ارض الخاء صدور یافت با میرزا حیدر علی و پنج دیگر از بابیان اردستان به صوب مشهد شتافتند سپس در موکب جناب باب‌الباب به به قعه طبرسی وارد شده دفاع و جهاد نمودند. و بالاخره در معركة نهم ربیع الاول زخم منکری از سپاهیان یافته در حوالی معسکر بیفتاد و لشکریان وی را دستگیر کرده نزد مهدی قلی میرزا بردند و هر قدر استنطاق کرده سعی نمودند که از عدت و عدت و مراکز مدعی و اصله به قلعه با خبر گردند. اطلاعی از او بدست نیامد و شاهزاده در غضب شده سقط و دشنام گفته وی را تهدید به قتل نمود و او اظهار کمال مسرت و آرزوی شهادت کرد. لاجرم شاهزاده وی را تسلیم دژخیمان داد تا به قتل برسانند و همینکه به قتلگاه برده از او پرسیدند که چه نوع از کشته شدن را خوشتر دارد. جواب گفت نوعی از قتل که شدیدتر است پس ناگهان یکی از سفاکان بیرحم دهانه تفنگ بر چشم راستش نهاده آتش داد و گلوله سرش را متلاشی کرده مغزش را بپاشاند و اینگونه احوال اصحاب قلعه موجب حیرت و انده‌اش اعداء بود و لذا انتشار یافت که این جماعت معتقدند بعد از کشته شدن به زودی باز گشت باین عالم نموده زندگی پر از مسرتی از سر گیرند و انتقام از دشمنان کشند و لذا موت را موجب حیاتی برتر شمرند و از آن نهراسند بلکه راغب و شائق اند. و از جمله علماء بیان در توابع اصفهان حاجی ملا محمد بن ملا محمد رضا مجتهد خونسار هنگامی که در عراق عرب مشغول به تحصیل علوم دینی بود و در بسیاری از شبها با وجود علما در مسجد سهله و غیرها متعهد شده با تضرع فرج آل محمد می، طلبید در سال ۱۲۶۱ چون حجاج از مکه برگشتند. خبر دعوت حضرت باب را آوردند بیدرنگ عودت به وطن نموده در مسجد پدر به امامت جماعت پرداخت و اخبار و بشارات امامیه راجع بظهور قائم موعود را به سمع اهالی رساند و پس از چندی توقیعی از حضرت رسید که موجب اشتعال ایمانش گردید و علناً بشارات ظهور مهدی داد تا هنگامی که اخبار تبعید و سجن حضرت از جانبی و تصدیق و اقبال کثیری از علما از جانبی دیگر بیامد و جوش و خروش و شورش در مردم پدید گشت و شکایت باحتشام الملک حکمران بردند و او را به مرکز حکومتش گلپایگان کشیده حبس و زنجیر کرد ولی والد مذکور و دیگر علماء

و صلحاء و سادات شفاعت نمودند و مستخلص گردید و امامت و مسجد را به والد وا گذاشت و به خدمت در جمع مؤمنین پرداخت تا آنکه شهادت عظمی واقع شد و شرح خاتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم .

--- صفحه ۱۰۵ ---

امام جمعه رسید و حین صدور امر اجتماع در خراسان با جمعی از مؤمنین بشتافت و در بدشت و نیالا نیز حضور یافت و با آقا محمد قاسم از خویشان و آقا میرزا محمد علی نهری و آقا محمد تقی بیدآبادی و آقا محمد حناساب به عزم قلعه طبرسی رفتند ولی به علت محاصره بودن اصحاب ممنوع ماندند و آقا عبد الله به وطن باز آمد و خاتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم . و خاندان آقا محمد علی یزدی چون زوجه اش از مؤمنات به امر بدیع شد همگی در ایمان پایدار گشتند چنانکه یک پسرش در ایام اقامت حضرت باب اعظم در اصفهان پیوسته ذهاب و ایاب به محضر مبارک داشته مجذوب گردیده پس از چند سالی در گذشت و دو پسرش محمد رضا و محمد تقی چنانکه در بخش سابق آوردیم در قلعه طبرسی به شهادت رسیدند و شرح احوال باقی خاندان را در بخش ششم می آوریم .

و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری جمعی از مؤمنین در آن حدود بر جای بودند و زوجه منقطعه فاطمه نام که حضرت ذکرا لله در اصفهان اختیار کرد پدرش ملاحسین ذاکر مصائب اهل بیت رسالت و برادرش ملا رجب علی قهیر و ملا علی محمد سراج همگی از بابیه اصفهان بودند و آن مظلوم هنگام اعزام از اصفهان البسه و مصاریف لازمه به منقطه مذکوره داده او را مخیر داشت که یا به شیراز رفته در خانه با حرم محترمه زیست نماید و یا در اصفهان با پدر و خاندان خود بماند و او شق دوم را اختیار کرد. لذا در آن بلد بماند و خاتمه احوالش را ضمن بخش ششم می آوریم .

بسطام

بسطام به شهرت نام ملا علی ثانی من آمن و شهرت بدشت در این امر شهرت یافت اما ملا علی اهل قریه از توابع بلد بود و در وطن تحصیلات ابتدائیه کرد در آغاز جوانی به علت شدت علاقه ابوین و خویشان ازدواج نموده صاحب عائله گردید

--- صفحه ۱۰۶ ---

و تکمیل تحصیلات در مشهد و خراسان نمود و به حکم تجسس و طلب شدید پی تفحص از حقائق دینیه گرفته اخلاص در ایمان و زهد و تقوی و عبادت وی را سبب ارتباط با یکی از علمای شیخیه گردید و بدین موجب پیرو شیخ و سید شده علاقه محبت و مراسله با سید یافته عائله را در وطن بر جای گذاشته به کربلا شتافت و هفت سال ملازم سید شده درک فیض کرد و پدر و خویشانش بدانسو شتافته با تحصیل اجازه استاد وی را بوطن باز آوردند ولی ادامت اقامت نتوانست و باز به محضر استاد برگشت و در هنگام وفاتش حاضر و اشک از دیدگانش جاری بود و برای من یقوم بتجسس و طلب سائر گشت و در سال اول ظهور به شیراز رفته به نوع مذکور در بخش سابق به عرفان و ایمان بدیع رسیده، ثانی حروف حی گردید و در توقیعی صادر از قلم اعلیٰ در شأنش چنین مسطور است. فان فی عباد الله عباد اذا سمعوا آیه یؤمنوا کما آمن علی البسطامی سلام الله علیه به استماع آیه واحده من دون طلب بینة من غیرها. و نیز در صورت زیارت مفصلی مشتمل بر وظائف و آداب مخصوص که آن حضرت باو داد تا مرقدمطهر حضرت امیر المؤمنین را در نجف زیارت نماید این آیات مندرج می باشد. " اللهم انی اشهدک بما قد عرفت من دعوة سر المؤمن هذا علی البسطامی الذي قد قطع سبيله علي الصراط الاکبر بجودک اقرب من الوصل

سؤال سبیل العبودية في الورد علی حرم آل الله سلام الله عليهم احببت بان اجيبه باذنک الاکبر جهراً لما قد علمت حبه لبابک و طاعته لنفسک انک قد کنت علی کلشی شهیداً فوقک اللهم اهل الباب الی ذلك السبیل للماب فی نقطة الامر من هذا النور المستسر بسر الاحباب فانک علی کلشی قدیر و انک قد کنت بالعالمین محیطاً " و ملا علی حسب دستور آن حضرت به بوشهر نزد خال رفت و از آنجا به کربلا و نجف شتافته نشر دعوت بدیعه نمود و توقیع رفیع را به شیخ محمد حسن نجفی صاحب الجواهر رساند و او استکبار کرده بانکار و عناد برخاست.

--- صفحه ۱۰۷ ---

پس توقیعی دیگر از قلم اعلیٰ خطاباً للشیخ صدور یافته در حق ملاعلیٰ چنین فرموده اند: " انا بعثنا علیاً من مرقده و ارسلناه الیک لو عرفتہ لسجدت بین یدیه." آن جناب در کربلا و نجف با شهادت و اخلاص نادرالظیر به ابلاغ امر جدید پرداخته جمعی کثیر را مهتدی ساخت و جماعت ملایان به معاندت و مخاصمت برخاستند و شور و هیجانی در عوام انداختند و حکمران دولت عثمانی در کربلا وی را اخذ و حبس نمود. سپس با کتب و آثارش به بغداد روانه داشت و والی بغداد مدت شش ماه آن مظلوم را حبس و قید کرد و در آن مدت آثاری را که با او بود جمعی از اهالی بغداد و کاظمین و غیرهما مطالعه نموده منجذب شدند. و برخی با او در محبس ملاقات مکرر کرده ایمان آوردند. و روز بروز اشتهار و انتشار بر مزید شد و به این طریق گروهی از ایرانیان و اعراب ساکن بغداد و دیگر محال عراق از طبقه ملایان و غیرهم در ظل امر بدیع قرار گرفتند که نام و مقام جمعی

از ایشان در مطاوی بخش سابق و درین بخش مسطور است. از آن جمله شیخ بشیر نجفی از طبقه علماء سنت و جماعت در سن هفتاد سالگی بود. دیگر شیخ سلطان و جمعی از همراهانش در کربلا و نیز سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید علی بشر و جماعتی با او در قصبه کاظمین و نیز شیخ محمد شبل و سید محسن کاظمی و شیخ صالح کریمای و جماعتی از اهل قری مانند شیخ عباس و ملا محمود و عبدالهادی و مهدی و غیرهم و بالاخره والی مجلسی از علما فراهم ساخت که شیخ نجف بن شیخ جعفر و شیخ موسی از نجف و سید ابراهیم قزوینی شهیر از کربلا و شیخ محمد حسن یس و شیخ حسن اسد الله از کاظمین و سید محمد الوسی مفتی و سید علی نقیب الاشراف و محمد امین واعظ و شیخ محمد سعید مفتی شافعیه و غیرهم حضور یافتند و جناب ملاعلی^۱ را حاضر ساختند و با او محاجه و مناظره نمودند و او اشاعه ایمان و اذاعه برهان را با علی ما فی الامکان به پایان برد و فریاد لم و لانسلم از ملاها بلند شد. گونه ها سرخ و خیشومها³³ پر

--- صفحه ۱۰۸ ---

از باد و رگهای گردن سطر گشت و اگر نه در محضر والی بود داد دل از آن مظلوم می گرفتند و ناچار به تکفیر قناعت کرده حکم نفی و اعدام دادند. و والی وی را در محبس نگاهداشته موقوف را بدربار اسلامبول آگهی فرستاد و حکم

چون در سنه ۱۲۶۰ هجریه مرحوم ملاعلی^۱ بسطامی³⁴ از شیراز به کربلا عودت فرمود و خبر تشریف خود و سائر احباب را به معرفت باب اعلان نمود شورش و هیجانی عظیم در میان اهل علم ظاهر شد و ذکر ظهور باب نظر بورع و تقوی و مکانت مرحوم بسطامی شائع و منتشر گشت و لکن جناب ملاعلی فقط به ذکر لقب آن حضرت اکتفا می نمود و از ذکر اسم ابا و امتناع کلی می فرمود و می فرمود باب ظاهر شده و ما به حضرتش مشرف شدیم و لکن ما را از ذکر

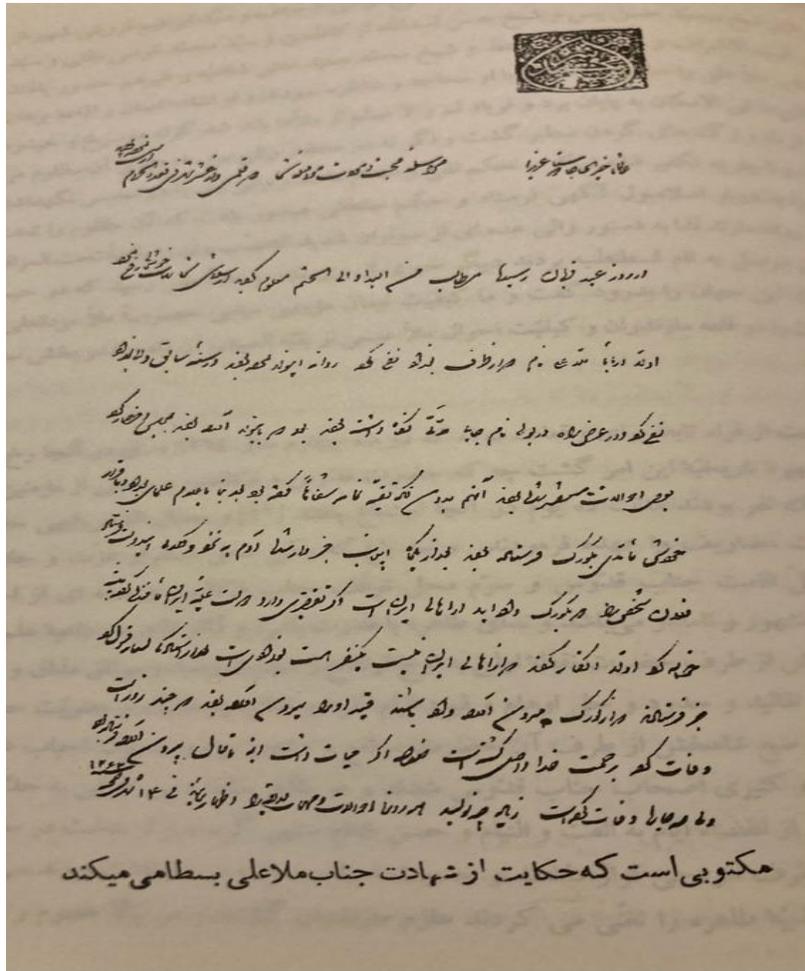
33 - خیشوم = بینی - دماغ - غنه - دماغه

34 - ایجاها، خیرالحاجا، دوستا، عزیزا،

مراسله محبت و مودت مواصله شما که قلمی و از عشر شهر ذی القعدة الحرام ارسال نموده بودید، در روز عید قربان رسید، مطالب من البدو الی الختم معلوم گردید از سلامتی شما نهایت خوشحالی روی نمود. در باره ملا علی نام، که از طرف بغداد نفی کرده روانه این ولا نموده بودند. در سنه سابق والی بغداد نفی کرد و در عرض راه در بولی نام جائی مدتی نگاه داشته بودند. بعد که به این ولا آورده بودند به مجلس احضار کرده بودند، بعضی احوالات مستفسر شده بودند. آن هم بدون فکر تقیه نما که شفاها کرده بود. بعد بنا به اعلام علمای بغداد و باقرار خودش مادت^۱ [مادت^۱] بکورک فرستاده بودند. بعد از یک ماه این جانب خبردار شده آدم به نزد وکلای این دولت فرستاد. فلان شخص را که بکورک داده اید از اهالی ایران است، اگر تقصیری دارد دولت علیه ایران مآخذ کرده، تنبیه خواهد کرد. اولاً انکار کردند که از اهالی ایران نیست. یک نفر است بغدادی است. بعد از ایستادگی بسیار قبول کرد، خبر فرستادند که از کورک بیرون آورده، داده باشند. خبر او را بمردن آورده بودند، که چند روز است که وفات کرده است. زیاده چه نویسد؟ همه روزه احوالات امهات وارده را اظهار نمایند.

فی ۱۴ شهر ذی حجه سنه ۱۲۶۲ - [پنجشنبه - ۳ دسامبر ۱۸۴۶ میلادی]

مکتوبی است که حکایت از شهادت جناب ملا علی بسطامی می کند. از صفحه ۱۰۹ ظهور الحق - جلد ۳



مکتوبی است که حکایت از شهادت جناب ملا علی بسطامی می‌کند. از صفحه ۱۰۹

و اما بدشت از قره‌تابعه برای واقعات مهمه که در ماه چهارم سال ۱۲۶۴ ه. ق در آنجا رخ داد از مواقع شهیره تاریخیه این امر گشت چه که حضرت قدوس و قره‌العین و جمعی از مؤمنین که هشتاد و یک نفر بودند مدت ده یوم در آنجا اجتماع یافتند و جمال اقدس ابهی^۱ حضور داشته تمامت مصاریف را عهده فرمودند و سه باغ که یکی محل استقرار عزت و جلال و دیگری محل اقامت جناب قدوس و سوم محل توقف جناب قره‌العین و عده از احباب قزوینی بود مشهور و نامدار می‌باشد و ندای طاهره با قدرت باهره و آثار ظاهره و داعیه علم الهی و مقام کریمش از طرف حضرت نقطه اولی^۱ به اوج ارتفاع و شهرت رسید و موافق مذاق و روش خود به کسر تقالید و حدود و حل اوهام و قیود قیام کرد و ندای روحانیت و معنویت حضرت قدوس و مقام منبع شامخش از طرف آن حضرت مرتفع و مشهور بود و جمعیت احباب عده پیروان طاهره و کثیری اصحاب جناب قدوس شدند و در ظاهر مناظره بین طرفین به حد شدت رسید ولی پس از انقضاء ایام به الفت و التیام و حسن ختام منتهی گردید و از بدشت در حالی که آن دو در دو طرف هودجی قرار داشتند و جمعیت احباب سواره در اطرافشان بودند سرودها و اشعار

ایمانیه جذیبه طاهره را تغنی می کردند. عازم مازندران گشتند و در نیلا هجوم و سنگسار اعدا موجب تفرقه شان گردید و
 واقعات کسر حدود در بدشت نه تنها باعث تعرض و هجوم اعدا و شیوع کذب و افترا برای اصحاب

--- صفحه ۱۱۰ ---

بدشت خصوصاً جناب طاهره گشت بلکه موجب انده‌هاش و تشتت احباب مجتبعین آنجا گردید. و آنانکه حضور نداشتند نیز
 پس از استماع واقعات مذکوره حسب مذاق و مشرب خود بر دو حال شدند آورده‌اند جناب ملا حسین بشرویه که حلقه
 اخلاص حضرت قدوس در گوش داشت و در بدشت حاضر نبود همینکه واقعات مذکوره بسمعش رسید چنین گفت: اگر من
 در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کیفر می نمودم و از آنجائیکه بیان واقعات مذکوره در بخش سابق و هم در این
 بخش مفصلاً مسطور است در اینجا تکرار نکرده به نقل نبذه از تاریخ ملا محمد نبیل زرنندی اکتفا می نمائیم و مضمون آن چنین
 است هر یوم لوحی نازل می گردید و میرزا سلیمان نوری برای احباب می خواند بعد از انقضای چند یوم از مصدر امر برای هر
 نفسی اسمی جدید عنایت شد. به نحو قرعه جمیع آن اسامی که از قلم اعلیٰ مرقوم و مکتوم بر هر یک معروض که یکی را
 بردارد و بگشاید بهر اسمی که مقسوم آمده بدیگران اعلان نماید که بان اسم موسوم است تا کل یکدیگر را باسماً جدیده
 بخوانند از آن یوم اهل آن مجمع جمال ابهی را به اسم بهیا و طلعت اخری را به اسم قدوس و ورقه منجذبه را باسماً طاهره
 نامیدند و الواح منزوله از طلعت اعلیٰ نیز از آن یوم باسماً معینه در آن یوم برای هر نفسی از آن مجمع نازل گردید.

در منزل بدشت که یک فرسخی بسطام است میان ملا محمد علی و قره‌العین ملاقات حاصل و با هم در خصوص نشر امر باب
 مشورتها داشتند و قره‌العین بر منبر می رفت و بی پرده نطق می کرد که تکالیف قبلیه منسوخ و احکام جدیده را پس از غلبه
 تام وضع خواهد کرد و اکنون ایام فترت است ... در آنجا جماعتی از مردم مسلم متنفذ و فرار اختیار کردند. آنگاه به اتفاق
 حاجی محمد علی راه مازندران پیش گرفت تا در اراضی هزار جریب با هم در یک محل بودند ... مردم برایشان تاختند و
 اموالشان را غارت کردند از آن پس حاجی طریق بارفروش پیش گرفت و قره‌العین با مریدان در دهات و قصبات مازندران
 دعوت می نمود. (خلاصه کلام ناسخ التواریخ)

--- صفحه ۱۱۱ ---

چنانکه بعد از حکایت بدشت شکایت حضرت طاهره مطهره را مقدسین به ساحت اعلیٰ معروض داشتند در جوابشان نازل چه گویم من در حق نفسی که خدا او را طاهره نامیده بعضی را چنین اعتقاد بود که آن اسما از سما قلب طلعت قدوس از برای آن نفوس نازل شده و بعضی از جناب طاهره می دانستند و از آن جواب که از ساحت اعلیٰ نازل شده چنین استفاد گردید که من الله بوده و محض عدم مصالح وقت بر اهل آن اجتماع معین نگشت و نا معلوم ماند باری هر یومی از ایام صنمی از اصنام مکسور و حجابی محروق ولی به مثل نزول اسما محل آن احکام و اوامر معلوم نبود و هر کس بهر سمتی که مائل بود منسوب می نمود ... و بالجمله جانمازها که همیشه مبسوط بود چنان برچیده شد که دیگر مبسوط نگردید و مهرها که برای نماز تا آن روز رویهم می گذاشتند شکسته شد و اسمش را بت گذاشتند ... در آن روز اصحاب بر سه رأی شدند بعضی جناب طاهره را مفترض الطاعة دانستند و بس و بعضی حضرت قدوس را به نوعی که حق واقع نیز چنان بود او را نفس طلعت اعلیٰ دانستند و برخی هردو را حق و آن اختلاف را فتنه برای امتیاز گل از خار می دانستند ... باری چند یوم باین منوال گذشت تا جمال ابهی اصلاح ذات البین کردند و صلاح در آن دیدند که جناب طاهره در خدمتشان باشند و چون در میان احباب مشهور بود که عیسی از آسمان در جزیره الخضر نازل شده می رویم تا آن حضرت را در کشتن دجال نصرت نمائیم یقین نمودند که جزیره خضر همین بدشت و حضرت عیسی آن حضرت بود که بر آنها وارد شدند و بالاخره آنچه مقصود بود از خرق احجاب و کسر عوائد و تقلید برای حصول استعداد نفوس لاجل شریعت باقیه رب الارباب حاصل گردید و از بدشت به مازندران عزیمت نمودند ... و از اول ورود جمال اقدس ابهی به بدشت تا یوم خروج از آن بیست و دو یوم امتداد یافت. انتهی و اجمالی از کیفیت سفر و منازل بعد از بدشت چنین است

--- صفحه ۱۱۲ ---

که جمعیت اصحاب از آنجا به شاهرود رفتند و تقریباً چهار فرسخ قطع مسافت کرده به شاهکوه نزول نمودند. و از آنجا تقریباً پنج فرسخ طی نموده به میانه سر ورود کردند و از آنجا نیز سه فرسخ طی نموده بوزوار رسیدند و در حمام آنجا استحمام و شستشو کردند. چون به نیالا که از قرای دارالمرز است، رسیدند و از خستگی طی طریق استراحت جستند اهالی تعصب کرده قریب پانصد تن بر ایشان هجوم بردند زدند و غارت کردند و موجب تفرقه اصحاب شدند و چنانچه در بخش گذشته تفصیل دادیم و جمال ابهی از آنجا به بندر جز و اشرف و سپس به سمت نور رفتند و از دزوار تا بندر مذکور دو فرسخ و از آنجا تا اشرف تقریباً چهار فرسخ است. و **در لوحی از قلم عز ابهی در وصف مازندران چنین مسطور:** " آن اراضی مبارکه است چه که این مظلوم از سمت شاهرود به آن شطر توجه نمود تا به گز وارد شده و اطراف آن را مشاهده نموده و از آنجا به

اشرف و قبل آن محال هزار جریب قریه به قریه شهر به شهر سیر نمودیم تا به ارض نور وارد شدیم الحمد لله از انوار آفتاب حقیقت جمیع آن جهات در آن ایام منور و فائز شد و آثار آن البته ظاهر خواهد گشت. آنچه به ید الهی غرس شد عنقریب آثار آن ظاهر و هویدا شود. ندای محبوب از آن جبال مرتفع است چه که آن اراضی به قدوم حق مبارک گشته انشا الله کل موفق شوند به آنچه سزاوار ایام الله است " الخ

خراسان - ارض الخاء در تشیید و ترویج این امر نصیبی در درجه اولی^۱ داشت و اگر رجال خراسان منحصر به جناب باب‌الباب بود مقام او وحده اثبات مدعا را کفایت می‌نمود که مقدم بر کل در آن افق درخشیده سبب هدایت و قیام دیگران گردید و نام آن جناب ملا محمد حسین بود و تولدش در قصبه بشرویه طبق روایت نبیل زرنندی به حدود سال ۱۲۲۹ هـ ق وقوع یافت و پدرش حاجی ملا عبد الله صباغ از اهل یسار و مالک ضیاع و عقار³⁵ بود و مادرش از اذکیاء و علماء و

--- صفحه ۱۱۳ ---

شعراء قصبه مذکوره بشمار می‌رفت و ملا حسین اکبر و ارشد اولادشان بود و احوالی از او در خورد سالیس حکایت نموده‌اند که دلالت بر عظمت مال و سعادت استقبال وی داشت. نشو و نما و تحصیلات ابتدائیه‌اش در وطن شده آنگاه به مشهد در مدرسه میرزا جعفر اقامت جسته چند سالی به تحصیل علوم رسوم پرداخت. و در آن سنین به عقیدت و طریقت شیخ احسائی اطلاع یافته شیفته گشت و شوق درک محضر سید رشتی عنان اختیار از کفش ربود لا جرم به عزم کربلا رهسپار شد و در طهران بود که خبر فوت پدر را در بشرویه شنید. ناچار به سرعت عود به وطن کرد و چند ماهی بیش تاب توقف نیاورده قسمتی از اموال و املاک موروثه پدری را بفروخت و با مادر و خواهر و برادران به عزم اقامت در کربلا روانه شد و در آن هنگام تقریباً هیجده سال داشت. گویند مقارن مهاجرتش به کربلا گفتار و اطوار روحیه غریبه از او مسموع و مشهود گشت. که موجب حیرت بینندگان و شنوندگان بود از آن جمله نوبتی این صورت رؤیای خود را برای اقربا و دوستانش حکایت کرد که حضرت رسالت پناه را در عالم خواب دید و غایت ملاطفت و عنایت را از آن حضرت مشاهده نمود. چندانکه حضرت لب بر لبش گذارده آب دهان مبارک را به دهن وی ریخت. و از دهانش چنان جریان و سیلانی جلوه نمود که جهان را فرا گرفت و بالجمله جناب ملا حسین با عائله مذکوره‌اش ساکن کربلا گردیده مدت نه سال نزد سید رشتی علوم و معارف دینی را تکمیل کرد. و از علماء بزرگ و رجال سترگ اصحاب وی شمرده آمد و به مناقب منیعه و فضائل رفیعه از همگان برتری یافت که از

35 - عقار = آب و زمین و زراعت و اراضی و ملک و قریه و خزائن ضیاع = ضیاع . (مهذب الاسماء). المنزل . (منتهی الارب) (اقرب الموارد). سرای . (دهار). الارخت و اسباب خانه

آن جمله شدت تقوی و دینداری و حدّت شجاعت و دلیری بود و لذا سید در مواقع خطیره مناظره با فقها و مجتهدین و مدافعه و حمایت از عقیده و آئینشان وی را بر جای خویش منصوب نمود.

ملا حسین بشرویه روزگاری از عمر خود را در تحصیل علوم رسمیه از قبیل صرف نحو فقه و اصول مصروف داشته بود. (ناسخ التواریخ)

--- صفحه ۱۱۴ ---

چنانکه نوبتی فقهای اصفهان اجماع نموده، به مصادات با شیخیه برخاستند و عامه مردم را به مقاومت با آن فتنه برانگیختند و نزدیک به آن بود که فتنه عظمی^۱ بر پا گردد و حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام مجتهد شهیر مقیم اصفهان که با دست خویش حد شرعی جاری می کرد آنان را بدین طریق ساکت و قانع نمود که واقعات مذکور را به حاجی سید کاظم رئیس الطائفه نویسد تا او خود به اصفهان بیاید و یا دیگری را از جانب خویش مبعوث فرماید و در مجمع فقها صحت عقائد خویش و مطابقتش را با ضروریات مذهب جعفری مدلل سازد. همینکه مکتوب به سید رسید ملا حسین را از کربلا به اصفهان فرستاد و او وحیداً با همان لباس عربی ساده که در بر داشت خود را به اصفهان رسانده در مجامع فقها حاضر شده به نهایت قوت ایمان و قدرت در فنون علوم و بیان به مناظره و محاجه پرداخت و مباحثات چندی به طول انجامید و در آن ایام یکروز از هفته را مزدوری نموده، معاش یک هفته را فراهم می کرد و روزها صائم شده در افطار و سحور قناعت می نمود و بالاخره اعتراضات ملاها را بر شیخ و سید جواب گفته همه را ملزم و مفحم ساخت و بین خاص و عام به کثرت علم و فضل و شدت زهد و ورع اشتهار یافت. چندانکه بین انام این سخن متداول شد که آخوندی با پیراهن سر تا سری یعنی پیراهن ساده بلند عربی به اصفهان آمده کل علمای نامی بلد را مغلوب نمود. و نبیل زرندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملاحسین بشرویه در عنفوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل شیخ اجل احسائی با او گفتگو کرد

سؤالات حاجی سید محمد باقر از مسائل شیخ از قبیل الجسم العنصری لایعاد و ان الائمة حاضرین ناظرون و راجع به رکن رابع بود که فقها می گفتند شیخ غلو کرده و اجوبه آخوند ملا حسین چنان وی را قانع نمود که گفت: شیخ احسائی سید العلماء بود و به آستان ائمه هدی خدمت نمود و هر که در باره اش کلمه سوئی گوید از دین اسلام خارج است.

--- صفحه ۱۱۵ ---

تا او را مقرر و معترف ساخت و سید محمد باقر³⁶ گفت که امر بر ما مشتبه شده بود و حق با شما است و به همین تقریر نوشته پا به مهر از سید گرفته نزد حاجی سید کاظم فرستاد و آن عالم ربانی در بالای منبر ملا حسین را تمجید نمود و او را مطاع انام و ناصر اسلام خواند. انتهی و چون فتنه مذکور از اصفهان به خراسان سرایت کرده بود ملا حسین به مشهد شتافته با میرزا عسکری مجتهد متنفذ آنجا نیز مناظره و محاجه کرده غالب آمد و حقیقت مسائل شیخ و سید را ثابت نمود و این قدرت و عظمتی که از ملا حسین در نصرت امر شیخ و سید ظهور کرد وی را به اعلیٰ درجه اشتهار رساند. و **سید رشتی مکتوبی برای وی در مشهد فرستاد که صورتش چنین است:** " صحیفة الاشتیاق به شرف مطالعه جناب مستطاب قدوة الاطیاب علامی فهامی مخدومی آخوند ملا حسین بشرویه سلمه الله تعالی مشرف شود. ۸۶۴۲ السلام علیک یا سیدی و مولای و رحمة الله و برکاته. بسم الله الرحمن الرحیم مخدوم معظم مفخم مراسله دوستی مواصله آن برادر مهربان را جناب مستطاب قدوة الاطیاب کھف الحاج حاجی سید محمد رسانیدند و لساناً آنچه گفتنی بود گفتند. جزاکم الله عن هذه الفرفة المحقة خیرا اظهار. حق کردی و کسر صولت باطل نمودی همین عمل افضل است برای شما از جمیع طاعات و عبادات و قربات زیرا که کل آنها فروع و توابع این اصل اصیل است. الحمد لله حق سبحانه و تعالی ببرکت مولانا صاحب الزمان عجل الله فرجه و روحی له الفدی این تائید و نصرت فرمود لا تخف کن ثابت الجاش غیر خائف و لا خاش فان الله يدافع عن الذين آمنوا. حق هر چند انصارش قلیل است ازین خلق منکوس معکوس و لکن حق سبحانه و تعالی با او است ان الله مع الذين اتقوا و الذينهم محسنون و الله مع المحسنين و محسنين والله الذي لا اله الا هو ثابتين. به این صراط و معتکفین تحت این فسطاط می باشند. فاذا كان الله تعالی معکم فجميع المبادي العالیه معکم فرسول الله و امیر المؤمنین و الائمة الطاهرون سلام الله

--- صفحه ۱۱۶ ---

و صلواته علیهما و علیهم معکم فانتم اولیا الله الا ان اولیا الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون. چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان***** چه خوف از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیبان. فاتقوا الله و کونوا خیر انصارو اکمدوا اعدائکم بالورع و اما رجوع به اصفهان بسیار خوب است نظر به مقدمات مذکور باکمال ورع و تقوی و حفظ لسان از چیزی که منشأ تشبث للذین یتبعون ما تشابه منه ابتغی الفتنه نباشد شما را به خدا سپردم و

36 - وفات حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام رشتی در اصفهان به سال ۱۲۵۸ واقع گردید.

التماس دعا و زیارت تحت آن قبه منوره دارم و شوق ادراك عتبه بوسي آن امام مطهر اعظم از حد حصر است. به جمیع دوستان عصر سلام برسانید و السلام علیکم و رحمة اللّٰه و برکاته." و بالجمله جناب ملا حسین بالاخره نزد مادر و برادر و خواهر و دیگر متعلقانش عودت کرده همگی را در زی و حال عزاداری و سوگواری مشاهده نمود و از انتقال سید به جهان بالا خبر یافته به غایت متأثر و محزون گردید و چون دانست که در کربلا و بلاد ایران حاجی محمد کریم خان و عده از اعظم علما شیخیه بساط دعوت و ریاست گسترده و هر یک جمعی را به تبعیت و اطاعت خود آوردند با وجود مقامات مذکوره و احاطه بر اسرار مقاصد شیخ و سید با خضوع و اخلاص تمام قدم همت و دقت در طریق تجسس احوال و آزمایش مدعیان نهاد و رنج سفر بر خویش هموار نمود به تفحص و طلب من له الحق باتفاق بعضی یاران راه فارس پیش گرفت و به نوعی که در بخش سابق مطابق تاریخ نبیل زرنندی آوردیم و از برخی تواریخ دیگر نیز نقل نمودیم مقدم بر کل در شیراز به محضر حضرت باب رسیده فائز به اعلیٰ المقام گردید. و به درجه رفیع اول من آمن و حرف حی نخست و به لقب بابالباب نائل گشت و حاجی معین السلطنه تبریزی نقل از کتاب ابواب الهدی تألیف فاضل هشترودی سابق الوصف تفصیلی به نوعی دیگر ایراد نمود که خلاصه اش چنین است جناب ملا حسین کیفیت ملاقات و ایمان خود را به حضرت باب اعظم

--- صفحه ۱۱۷ ---

بدین طریق بیان نموده گفت من پس از رحلت سید رشتی در سراپای وجود میرزا حسن گوهر بدقت نگرستم حتی چندی متوالیاً به مجلس درسش حاضر شدم اگر چه او بی اندازه نزد من خفص جناح و اظهار فروتنی می کرد و من چون نظر عمیق بر علم و عملش انداختم الحق و الانصاف خویشان را به درجات عدیده ازهد و اتقی^۱ و افضل مشاهده نمودم و از آثار علمیه شیخ و سید نیز جز ظواهر مطالب چیزی در دست نداشت و از ثالی معالی آن غافل بود. پس به فکر ملاقات حاجی محمد کریم خان شدم و با چند تن از یاران همفکر خویش نظیر ملا یوسف اردبیلی و ملا جلیل خوئی و ملا علی بشرویه و میرزا احمد ازغندی و شیخ ابو تراب اشتهااردی و غیرهم عازم کرمان شدم و طی طریق را از طریق فارس شروع کردیم تا به بلده شیراز رسیدیم و در رباطی منزل اختیار کرده، لختی بیارمیدیم و هر روز در معابر و اسواق و کوی و برزن شهر تفرج می کردیم روزی وارد یکی از مساجد شیراز شدیم، مشاهده نمودیم یک نفر از علما مشغول تدریس است و جمعی از طلاب به گردش انجمن و او در غایت فصاحت و بلاغت و اقامه ادله و براهین و جامعیت در مسائل توحید سخن می راند پس من در گوشه بنشستم و گوش دادم و مقالات وی را پسندیدم و به آن حسن انتظاری که از شیراز داشتم در قلبم خطور کرد که شاید موعود سید این عالم متبحر باشد درین حال و خیال بودم که ناگاه چشمم بر سید جوان بزرگ منشی افتاد که در آن نزدیکی نشسته بود و آثار و علامات بزرگی

از ناصیه اش می‌درخشید پس از نظری به سوی من انداخت و مرا مخاطب داشته، گفت: موعود سید، این شخص مدرس نیست چه آن موعود بایستی از جمیع عیوب و نقصها منزّه و مبرا باشد و من متعجبانه به سوی وی نگاه کردم و در حیرت فرو شدم که این سید جوان چگونه مکنون خاطر مرا دانست و نظاره دلربای او عنان محبت را از دستم ربود ولی چون به هیچ وجه درباره او احتمالی نمی‌دادم به اظهاراتش ترتیب اثری نکردم و با اینکه یقین داشتم

--- صفحه ۱۱۸ ---

که قبلاً مکرراً او را دیدم هر چه فکر کردم نتوانستم بیاد آورم که کجا وی را ملاقات کردم. و در عین آن حال دلم همچنان متذکر حاجی محمد کریم خان بود و در آن اثنا باز آن جوان مرا مخاطب داشته، گفت: حاجی محمد کریم خان موعود سید رشتی نیست. زیرا که حضرت منتظر باید از سلاله طاهره و از بنی فاطمه باشد و او از سلاله قاجاریه است و علی الظاهر نیز دارای چند منقصت می باشد و از یک چشم ناقص است. پس من قدری متوجه شده به خود گفتم. این سید نورانی که از خبایا و نوایای من مطلع است شاید جفار و یا مرتاض باشد و من روی به طرف وی کرده، گفتم: شاید آن شخص که ما طالب و جوایب او هستیم شما باشید پاسخ داد از قدرت خدا بعید نیست. آنگاه شروع به سؤال و مقالی نموده، گفت: ای آخوند ملا حسین شما از بزرگترین تلامذه سید هستید؟ ولی من از این هنگام تقدم کرده، به او گفتم: نمی‌دانم در کجا خدمت جناب عالی رسیدم. فرمود: در کربلا در منزل مرحوم سید رشتی و پس از حصول آشنائی و شناسائی مرا به خانه خویش دعوت کرده، گفت: ممکن است چندی در منزل ما بیتوته نمائید. پس از مسجد به خانه ایشان شدم خادم را امر فرمود چای حاضر کرد. آنگاه از من پرسید: که در این پنج ماه بعد از رحلت سید که را بدست آوردید؟ و مبادله و مقابله سخنان شد و او اظهار امرش را فرمود. و چند روز مشغول مذاکره و محاجه با آن حضرت بودم و گاهی نزد یاران طریق و همسفران خویش می‌رفتم و ایشان هر مقدار اصرار و ابرام در سرعت و حرکت از شیراز می‌نمودند از آنان درخواست می‌کردم که چون مرض قلبی دارم و در اینجا طبیب حاذقی یافته ام و امید کلی معالجه دارم. چند روز صبر و تأمل نمائید آنگاه مراجعت نزد آن حضرت می‌نمودم روزی در اثناء مذاکره و محاجه عرض کردم رفقای من که همراهان سفریم نظر عمیقی به حاجی محمد کریم کرمانی دارند و شئون علمیه او در السن و افواه اشتهار بلیغ یافته است. فرمودند: که چند روز پیش در مسجد گفتم که موعود منتظر بایستی از سلاله طاهره و از ولد حضرت حسین باشد

--- صفحه ۱۱۹ ---

و حاجی محمد کریم خان از قاجاریه و ناقص است چه که اقرع و اعرج و از یک چشم نیز اعمی است و بالجمله جناب ملاحسین چندی با آن حضرت محاجه و مذاقه نمود. تا بالاخره با عین‌الیقین حقیقت را مشاهده نمود کمر تعظیم خم آورد و ساجد گشت و از اینرو آقا سید مؤمن یکی از فضلا و ظرفای خراسان که با آن جناب در زمان صغر سن و ایام شباب همسن و همبازی و همدرس بود و ایمان او باین امر نیز بواسطه آن جناب شد حکایت نمود که روزی در مشهد از درب مدرسه باتفاق آن جناب می‌گذشتم همین که نظر به مدرسه انداخت این بیت را قرائت کرد:

"یک اهل دل از مدرسه نامد بیرون *** ویران شود این مدرسه دار الجهل است"**

پس من عرض کردم بحمد الله از مدرسه مانند شما بزرگواری بیرون آمد چرا آن را نکوهش می‌نمائید. در جواب بدین عبارت به من خطاب کردند:

باب چون ملا حسین را مستقیم دید به عراق و خراسان مامور دعوت داشت تا در هر شهر و دیه تبلیغ امر او کند و زیارت نامه امیرالمؤمنین را که از نوشتجات خودش است بدو سپرد و نیز تفسیر سوره یوسف را تا بر مردمان بخواند و بدان احتجاج نماید و ملاحسین چون به اصفهان رسید ملا محمد تقی هراتی را که یکی از فقها بود مؤمن و مقبل ساخت و او در محراب و منبر بی پرده از جلالت قدر باب سخن گفت و او را به نیابت خاصه امام ثانی عشر می‌ستود. منوچهرخان معتمدالدوله حاکم اصفهان را مقرر و معترف به نیابت خاصه باب داشت و چون به کاشان آمد حاجی میرزا جانی که یکی از تجار بود به او گروید و خواست حاجی ملا محمد مجتهد پسر حاجی ملا احمد نراقی را نیز تبلیغ نماید. ولی او قبول ننمود و معارضه نمود و ملا حسین را از خویش براند و چون به طهران رسید روزی چند متوقف شد و عده به او گرویدند. و کتابی از باب به محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی داشت به این مضمون که اگر مرا بپذیرید سلطنت شاه را بزرگ و دول خارجه را در تحت فرمان شاه خواهم داشت و چون ملا حسین کتاب باب را ظاهر و دعوتش را آشکار نمود کارداران دولت وی را تهدید و امر به خروج از بلد کردند و پس از ورود

--- صفحه ۱۲۰ ---

ای آقا سید مومن. مگو مگو چه که افکار و احوال حاصله در این مدرسه باعث شد که با حجت خدا چهل شبانه روز مباحثه و احتجاج کردم. انتهى

و **ملاء جعفر واعظ قزوینی** سابق الوصف ضمن تاریخچه خود بیان مختصری از احوال آن جناب نمود چنین نوشت شهرت و نام اصلی ابونیش ملا حسین خراسانی بود و از متلمذین سید مرفوع و رب اعلیٰ او را جناب سید علی نام نهاده و عمامه سیادت بر سر او گذاشته و در سنه اول ورود حقیر به کربلا چون به خدمت سید علیه بهاء الله رسیدم آن جناب در مسجد کوفه معتکف بود و از جمله فحول علماء و فضلاء زمان خود بودند و به مجلس جناب سید تشریف نیاورده و در سفر دوم تشریف داشتند و

در سفر سوم و چهارم و پنجم نیز بودند و در ایام جناب سید به قزوین آمدند و به اصفهان رفتند و با جناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند و اثبات

به مشهد در بالا خیابان منزل داشته و به دعوت ناس پرداخت. ملا عبدالخالق یزدی از تلامذه شیخ احسائی که در توحید خانه صحن صاحب محراب و منبر بود از اتباع باب شد و بر فراز منبر شرحها می داد و نیز ملا علی اصغر مجتهد نیشابوری که شیخی بود به مکاتیب و ملاقات ملا حسین اقبال کرد و در مسجد نیشابور مطلبها ابراز داشت و این خبر در مشهد سمر شد علما به جنبش آمدند غوغا شد و صورت حال را به حمزه میرزا که آن هنگام در چمن رادگان بود بنگاشتند چون این خبر بشنید، فرمان کرد که ملا حسین را از مشهد حاضر لشکرگاه کنند و هر کسی از مردم شهر که متابعتش کردند اگر تبری نجویند و باب را لعن نکنند قرین عنا و عذاب دارند لذا چون ملا علی اصغر را از نیشابور به مشهد آوردند بی توانی در مسجد به منبر شده و باب را با اصحابش طعن و لعن کرد و همچنین چند تن دیگر لذا آسوده شدند و اما ملا عبد الخالق گفت: من از این راه بر نگردم مگر علمای بلد مجلس محاوره بسازند و با من مناظره آغازند لذا عمال شاهزاده از نماز جمعه و جماعت ممنوع و حکم دادند که در سرای خویش اقامت کند (ناسخ التواریخ)



بیت بابیه در مشهد



نمای دیگر از درون بیت بابیه

--- صفحه ۱۲۱ ---

حقیقت جناب شیخ و سید به او نمودند و بعد به شیراز رفتند و به شرح زیارة مشغول بودند تا چون سید فوت شدند و ظهور قائم شد او اول من آمن ایشان شدند و از آنجا به خراسان رفتند و خلق را تبلیغ می نمودند و بعد به قزوین آمده به عزم زیارت و مشرف شدن و نقطه اولی در چهریق محبوس بودند و چند شب در خانه آقا هادی بن حاجی الله ویردی علیه بهاء الله ماندند و با جناب طاهره محاوره و مکالمه نمودند و رفتند مشرف شدند و مراجعت به خراسان نمودند و علم بر پا و آشکار کردند احباب از هر سمت به سوی او رفتند غوغا و ضوضا از خلق بلند شد. شهزاده حاکم اول من آمن و اصحاب او را به خوشترین وجهی روانه نمود. انتهی و بالجمله جناب ملا محمد حسین در سال اول ظهور حضرت باب سفیر بی نظیر و باب آن بزرگوار بوده حامل کتاب مستطاب تفسیر احسن القصص و صحیفه مخزونه ادعیه شده با شجاعت تمام و صراحت کلام که مخصوص او بوده

Documents prepared by Adel Shafipour

نشر دعوت بدیعه فرمود و در سال دوم چون در خصوص اجتماع و قیام در کربلا بدهاء شد و حضرت باب از سفر حج به شیراز عودت نموده و به موجب تزییقات والی فارس و حکم ملاهای شیراز خانه نشین شده مؤمنین و طالبین از مراجعه به آن حضرت ممنوع گشتند آن جناب مقام باییت یافته در بلاد خراسان ندائی مرتفع داشت و حسب امر حضرت ذکرالله الاعظم کل امور به آن جناب راجع شده، جواب سئوالات علمیه و دینیه سائلین به او محول و مرجوع گردید و در ایام قلیله اقامت و ذهاب و ایابش در مشهد و بشرویه و دیگر بلاد خراسان و غیرها جمعی کثیر از علما و رجال خطیر به مکالمه و مکاتبه طلوع کرده اصحاب و انصارش شده امر و دستورش را اطاعت و انقیاد نمودند و این موجب تحریک حس غضب دیگر ملاهای خراسان گردید و در آن ایام که انقلاب و طغیان گردنکشان آن سامان دربار طهران را مضطرب ساخت. پیاده به زیارت محبوب در سجن ماکو شتافت و در عودت از طریق مازندران دربارفروش به فیض معرفت حضرت قدوس رسیده عهد ارادت استوار داشته مترادفاً به مشهد ورود کردند.

--- صفحه ۱۲۲ ---

و این در اوائل ایام سجن چهریق بود که امر نامه ها خطاباً لعامة الباییه صدور یافته مقام عظیم آن جناب را مبین داشته کل را امر به اجماع در خراسان و قیام تحت دستور و فرمان او فرمودند و عین بعضی از عبارات امریه ها در حث³⁷ و تحریض بایبان به نصرت و تبعیت ازو چنین است " ان یا اهل البیان احضروا بین یدی ربکم و کونوا من الناصرین

﴿بسم الناصر المنصور لدینا قدیم﴾³⁸

سبحان الذي يؤيد من يشا بنصره و هو الحق لا اله الا هو القوي القدير الحمد لله الذي ينصر من يشا بجنده و هو الرب لا اله الا هو انا كنا له ناصرین شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب له الامر و الخلق و ان الخلق منه و الكل اليه يرجعون هو الذي يقدر مقادير كل شئ في الكتاب و انا كنا له ساجدين هو الذي يجزي كل نفس بما اكتسبت و هو الحق لا اله الا هو المشعشع المحمود لا يا ايها الملا من اهل الصاد و الكاف و الالف و الزا و القاف ان احضروا بين يدي الحبيب و هو العلي في السرّ حسين قد كان لدينا مشهودا شهد الله انه لا اله الا هو يأذن لمن يشا بنصره و انا كنا له شاهدين هو الذي يقنت له من في العميا اجمعهم و انا كنا له قانتين و لا يحل لاحد ان يخرج من بلد علي و هو الحسين قد كان لدينا محبوبا و من دخل فيه فقد يدخل في اصحاب اليمين و كان من الفائزين فاصحاب اليمين ما اصحاب اليمين ينظرون الي الرب و يكونون من الفائزين و من ينصره كمن نصر الله في الملك و كان من الناصرین و من سمع ندائه و لم يعتن بشأنه

37 - حث کردن: (مصدر متعدی) [قدیمی] تشویق کردن به کاری؛ برانگیختن
38 - توفیق الی عامّة البایيّة - که تبعیت از ملا حسین نمایند و به ارض خراسان مجتمع گردند.

كمن سمع ندي الحسين بن علي في ارض الطف حين قال هل فيكم احد ينصر آل محمد المختار الا انه لا اله الا هو انا كنا بين يدي

سال پر ملال مصيبت آثار هزار و دويست و شصت و چهار حشمت الدوله را معروض افتاد كه ملا حسين بشرويه در ارض اقدس به ضلالت عباد اشتغال دارد و آن را به اردو آورده محبوس فرمود. (حقايق الاخبار ناصري)

--- صفحه ۱۲۳ ---

حضرته لمخضرين و ان اليوم كل الذين ان تحضروا بين يدي الحسين و تنصروه بكل قوتكم و قدرتكم و ان ذلك لحكم من عند رب عظيم هو الذي يصطفي من يشا بما يشا كيف يشا بنصره انه لا اله الا هو و هو الرب الاحد الصمد الحي القيوم الواحد الاحد لدينا قديم شهد الله انه لا اله الا هو يحيي و يميت ثم يحيي بفضله كيف يشا انه لا اله الا هو المبدع اللطيف الا يا ايها الملأ من الاحباب لا تقفوا في مقاعدكم و ارجعوا الينا و انصرونا بسر الكرة و انا كنا بالله ربنا الرحمن لمعززين شهد الله انه يحيي و يميت ثم يخلق بفضله كيف يجب انه لا اله الا هو الحلاف المتين و ليس الاذن من الرب ان يقف في مقعده احد و الله علي ما اقول كهيد هو الذي ينصر من يشا بما يشا كما يشا انه لا اله الا هو الناصر النصير و اعلموا بان الرب قد حكم اليوم بان كل الدين نصرته في الارض و من سبق الي نصر ربه فاولئك هم السابقون و من دخل في ظله فاولئك هم الفائزون و من نصر الحسين في الملك كمن نصر الله في الارض و كان من الناصرين و من دخل في بلد العلي دخل في سر الحسين و كان من الخالدين فيه مشهودا شهد الله ان الذكر لرب و لكن الكل يحتجبون هو الذي قد ظهر و قام بامر ربه حين الذي كل الناس يغفلون فقد قضي من ظهوره خمسون الف سنة في الخمس بالعدد القليل عند اهل الحقيقة لمشهود شهد الله انه لا اله الا هو انا كنا له عابدين هو الذي يكبر له من في الملك و الملكوت اجمعهم و انا كنا له ملكين ان يا اسم الكريم ارسل ذلك الكتاب الي الاصحاب ليكونن الكل بذلك بين يدينا لمن المخضرين هو الذي قد اصطفي من بين العباد عبداً و جعله علياً من عنده و هو الحسين في السر عظيم شهد الله انه لا اله الا هو انا كنا بالله ربنا الرحمن منتصرون و كذلك قد انزلنا اسم العلي في السر حسين و هو الحق ليس الا هو و هو المنصور عندنا لنصير شهد الله انه الحق و لكن القوم هم غافلون و كذلك ان الحمد مني لرب العالمين الا يا ايها البيانون ان احضروا بين يدي الحبيب و هو الحسين

--- صفحه ۱۲۴ ---

سر علي قد كان لدينا عظيم شهد الله انه الحق و ايا كل له شاهدون تبارك الذي يبدع ما يشا في ملكه اقرب من لمح البصر بقوله كن فيكون له الخلق و الامر يحيي و يميت كذلك محبوب العارفين هو الذي قد خلق الكل من عنصر واحدة افلا تعقلون و ان الذين قد آمنو بالذكر اولئك هم في ظله يحشرون " و برادر محمد شاه حمزه ميرزا حشمت الدوله سابق الذكر كه با پياده و سوار بسيار ماموريت تأمين خراسان داشت پاس احترامش را رعايت کرده فتنه ملامها را به نوع احسن فرو نشاند و ما تفصيل تمامت حالات آن نجم طالع از شرق و قيام و شجاعت نادر النظيرش را ضمن بيان فتنه خراسان و واقعات قلعه طبرسي مازندران در بخش سابق نگاشتيم و احتياجي به تکرار در اين مقام نيست و از آغاز ورودش با اصحاب به مازندران تا ليله شهادتش چهار غزوه مهمه با انبوه محاجمين مقاتلين نموده در هر بار فتح و غلبه نصيب او

در تاريخ وقايع الميميه آقا سيد حسين مهجور زواره خروج ملا حسين را با جمعيت اصحاب از مشهد يوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلائي اصغر بنا قائيني با توقيعي از حضرت قدوس و عمامه خضرا و نام سيد علي را در قريه مزنيان و ورود کربلائي قنبرعلي را با توقيعي ديگر و با لقب سلطان منصور و فرمان ورود به بارفروش بعد از حرکتشان از منزل فولاد محله نوشته و عده اصحابش را در سواد کوه ۳۱۳ به اين تفصيل آورد: اصفهاني ۴۰ اردستاني ۷ شيرازي ۸ کرمانی ۳ مشهدي ۲۲ بشرويه ۲۴ تربتي ۵ هراتي ۱۴ ترشيزي ۱۰ کاخکي ۴ سيامي ۱۹ قائيني ۴ طهراني ۹ کاشاني ۶ قمي ۱۲ سنگسري ۱۰ کربلائي ۵ قزويني ۱۰ همداني ۶ تبريزي ۵ زنجاني ۱۳ کرمانشاهي ۳ بارفروشي ۴ بهنميري ۴ شاهرودي ۳ آملی ۲ شيخ طبرسي ۲ چلائي ۳ کندي ۲ يزدي ۳ شهميزادي ۹ اروميه ۳ هندي ۴

--- صفحه ۱۲۵ ---

گردید نخست يوم دوازدهم ذيقعه سال ۱۲۶۴ در سبزه ميدان بارفروش (بابل) با جمعيت معارضين اهل بلد دوم در اطراف بقعه شيخ طبرسي با عبد الله خان هزار جريبي سوم در بيست و پنجم محرم سال ۱۲۶۵ در وازکس علی آباد قرب بقعه مذکوره که اردوی مهدی قلی میرزا را در هم شکست و بالاخره در غزوه ليله نهم ربيع الاول اردوی خطير دولت را متفرق و پراکنده ساخت و چهل و پنج صاحب منصب مهم جمعی مهزوم و عده مجروح و برخی مقتول شدند و مهدی قلی میرزا سر و پا برهنه فرار کرده جان به سلامت در برد. آورده اند چون اخبار شکست فاحش اردو به میرزا تقی خان امير نظام رسيد پیام و تهديد شديد به شاهزاده فرستاد مضمون آنکه تو را به محاربه چند نفر طلبه مدرسه فرستاديم چه شد که اردوی

آن جناب پس از مراجعت از اردوی حمزه میرزا هفت روز در مشهد توقف کرد و تهیه مسافرت دید و سپس بعنوان رفتن بکربلا از شهر خارج شد و در همان ایام قاصدی از حضرت اعلیٰ با توقیعی رسید و آن جناب را سید علی نام داده و عمامه سبز برایش بفرستاد که مانند علی امیرالمؤمنین بر سر گذارد و بنصرت حبیب یعنی حضرت قدوس به جزیره خضرا برود و بهمان عده اصحاب بدر حول او مجتمع خواهند شد لذا آنجناب بیک فرسخی مشهد نقل مکان نمود و حسب الامر رایت سودا تشکیل داد و عدد جند الله از آنجا دویست و دو تن بودند و آنروز نوزدهم شعبان سال ۱۲۶۴ بود و همه جا می گفتند عازم کربلا هستند و تبلیغ میکردند و جوهر نفوس را با خود اخذ میکردند و در نیشابور حاجی عبدالمجید (ابا بدیع) تاجر معتبر که والد مرحومش صاحب معدن فیروزه بود ملحق شد و بدینطریق نفوس ملحق شدند تا در چشمه علی نزدیک دامغان سر دو راهه بود که چندی توقف کردند تا اواخر شوال خبر فوت محمدشاه رسید و چون بسواد کوه رسیدند در آنجا آنجناب خبر از شهادت خویش داد و همراهان را مخیر بین ذهاب با او و ایاب باوطنشان نمود

نبیل زرندی

--- صفحه ۱۲۶ ---

دولت را به باد فنا دادی پس هر گاه به محاربه روم و روس می فرستادیم چه می کردی و مهدی قلی میرزا لوله تفنگ دو نیم شده به ضرب شمشیر ملا حسین را با مکتوبی توسط محرمی مخصوص نزد وی ارسال داشته، جواب چنین نوشت: که ضرب دست شجاع بی نظیری که از طلاب مدرسه نام کردی بدینگونه بود و قسمتی که ارسالش سهل می نمود فرستادم ولی سرباز و درخت دونیم را به طهران نتوان رساند و مؤلف ناسخ التواریخ آن جناب را در موضعی از کتاب چنین وصف نمود که او مردی دلیر بود و شمشیر نیکو همی زد چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون به فرق آمد در جگرگاه غرق شد و در جائی چنین نوشت چون برق خاطف خویشتن را به آقا عبد الله بر زد و او را با تیغ دو نیمه کرد و مردم او را قریه افرا پیش داشتند و در موضعی دیگر چنین نگاشت ملا حسین چون پلنگ غضبان آماده جنگ گشت و مولف روضه الصفا در وصف واقعه خسروی قادیکلائی بدین طریق بیان کرد و ایشان چون از علی آباد حرکت کردند خسرو نام قادیکلائی از قرآ علی آباد به طمع اموالشان افتاده با جمعیتی دنبال آن کاروان گرفت و به اسم همراهی و محافظت از آنان رشوتی خواست آنان نیز مضایقه نکردند ولی طمع خسروی گدا طبع از کرم و درم آنان افزون بود و ایشان را از گذشتن منع کرد و بدادن اموال امر نمود و دست بر آورد و دو تن از همراهان ملا حسین کشته شدند و قریب به غروب به مقبره شیخ طبرسی رسیدند متحیر ماندند از خسرو بیک و همراهان او نیز سخت خائف و مضطر شدند و خسرو اسب سواری ملا حسین را گرفتن خواست و در شمشیر او نیز طمع کرد ملا حسین بشرویه که هواهای بلند در سر داشت و روزگاری به مشق شمشیر بازوی خود را نیرو فزوده بود از سماجت و لجاجت

آن گروه بستوه آمده شمشیر بر کشید و با هم‌رهان در راهزنان بدرقه نام در افتاد تیغی بر خسرو راند که به خون در غلطید و جمعی از مرافقانش را نیز بکشت و معدودی فرار کردند و آقاسید ابوطالب

--- صفحه ۱۲۷ ---

بقية السيف شهميزادی چنین نگاشت: این فانی در علی آباد بودم کدخدای ساروکلا کربلایی علی جان آمد، گفت: خسرو مرا خواست با جمعیت برویم بارفروش گفتم برای چه؟ گفت: سعیدالعلما نوشت که محمدشاه مرحوم شده، می‌خواهم حاکم بر قرار کنم. اهل شهر بعضی از هزینه‌ها هرزگی می‌کنند شما با جمعیت بیاید این بود که ایشان رفتند بعد از چند روز دیگر بر گشتند و کربلایی علی جان آمد بنده منزل، بنا کرد بد گفتن به سعیدالعلما. گفتم چه خبر است؟ گفت خسرو را کشتند. گفتم کی گفت باینها و باعث سعیدالعلما شد. آنچه نوشته بود دروغ بود ما را گول زد. رفتیم در منزل او سلام کردیم بعد از جواب سلام و گفت خسرو خان خوش آمدی هیچ می‌دانی شما را از برای چه خواستم؟ در کاروانسرای سبزه میدان دویست سیصد نفر از سنی و ازبک هستند ایشان را از آنجا حرکت می‌دهید می‌برید در میان این جنگل و جزیره همه ایشان را می‌کشید و مال ایشان و ریختن خون ایشان بر شما حلال و مباح است و خسرو گفت: آقا دیروز وقت اذان از ایشان شنیدیم که " اشهد انّ علیاً ولی الله" می‌گفتند سنی و ازبک این کلمه را نمی‌گویند. سعیدالعلما گفت: شما عوامها مردمان خری هستید هر چه ما می‌گوئیم باید بشنوید. خسرو گفت آقا ما ایشان را بکشیم و مال ایشان را ببریم فردای محشر جواب خدا و پیغمبر را چه بگوئیم. سه دفعه دست بگردن خود زد که جواب خدا را من می‌گویم بعد از آن رفتیم منزل سرکرده‌ها عباس‌قلی‌خان و حاجی مصطفی‌خان و دیگران آنها گفتند خسرو این حضرات را می‌برید تا بشیرگاه می‌گذرانید و بهیچوجه من الوجوه اذیت شما بایشان نرسد که غریب‌اند و مردمان با کمالی هستند و احترام ایشان بر ما لازم است و سعادت قلی بیگ هم با شما باشد وقتی که از منزل سر کرده‌ها بیرون آمدیم، خسرو گفت: علی جان حرف سرکرده‌ها را بشنویم یا علما را؟ گفتم اطاعت علما بر ما واجب است خلاصه ما و داماد عباس‌قلی‌خان سعادت‌قلی بیگ ایشان را حرکت دادیم بردیم بین راه خسرو به سعادت قلی بیگ گفت شما

--- صفحه ۱۲۸ ---

برگردید ما ایشان را می‌بریم. او بر گشت ما رفتیم تا به بیشه ذغاله چال اهل دهات روشن آباد و ملک خیل و بالاتجنی‌ها چند نفر احباب را در آن جزیره شهید کردند و برادر جناب مقدس را در آن شب شهید کردند و جناب مقدس آن شب را در آن جزیره ماندند و نعش را بردند در انارستان دفن کردند تا اینکه رسیدیم بدوراهی به سمت علی آباد کج کردیم بزرگ ایشان آقا سید علی فرمود به خسرو بگوئید کدام راهست که ما را می‌برید؟ خسرو گفت: راه علی آباد است آن بزرگوار از اسب پیاده

شدند. فرمودند: اصحاب بار ما به منزل رسیده است پیاده شوید. خسرو عرض کرد: شما تشریف بیاورید در ده ما قادیکلا میهمان من باشید، قبول نفرموده در همان صحرا ماندند و ما هم در آن صحرا ماندیم بعد از نیم ساعت یک نفر از ایشان آمد گفت: آب کجا است از برای وضو برداریم؟ نشان دادیم برداشت. بعد از ساعت دیگر یک نفر از ایشان یک ساروق بسته آورد گفت آقا فرمودند: این قدری پول و اسباب است حق زحمت شما بردارید و بروید. شما را با ما رجوعی نباشد. خسرو گفت: شما این اسباب را ببرید من می آیم خدمت آقا می رسم. بعد رو بمن کرد گفت: علی جان من در چه فکر و فلک چه خیال. ما به حکم سعیدالعلما یک کرور مال و جان بر ما حلال و مباح. ایشان می خواهند یک ساروق بسته سر مرا ببندند می روم هر طور است ایشان را حرکت می دهم می برم تا به خاک قادیکلا از پل آجری تیلرپولا کلا می گذرانیم و یک یک را در میان آن جنگل و جزیره با گلوله تمام می کنیم و مال ایشان را تاراج می کنیم. من گفتم به نظرم ایشان خیال ما را فهمیدند. مشکل می بینم از تو بشنوند گفت: اولاً به التماس، هرگاه قبول نکردند تشر می زنم. گفتم چه تشر می زنی؟ گفت می گویم سعیدالعلما حکم کرد به اهل روشن آباد و بالانجن و قراخیل و ملک خیل و خرما کلا مع دهات دیگر از عقب بیایند بریزند بر سر شما و همه شما را بکشند و اموال شما را به تاراج ببرند که به حکم سعیدالعلما جهاد می دانند و بر خود حلال و مباح من گفتم ما چند نفر همراه تو بیایم و گفت نه من تنها می روم و رفت قدری طول کشید.

--- صفحه ۱۲۹ ---

من با مشهدی علی محمد رفتیم نزدیک ایشان گفتند: سیاهی کیستید؟ گفتم آدم خسرو خانیم. خسرو در میان آن جمع می باشد و گفت علی جان پدر سوخته های فلان بر گردو چرا آمدی؟ ما بر گشتیم ساعتی بگذشت آن حضرت صدا را به یا صاحب الزمان گفتن بلند کردند و خسرو فریاد می کشید ما فرار کردیم حضرات اسباب و اموال را گذاشتند رو به افرا که ده نظرخان بود رفتند. قادیکلای ها و اهل آن دهات تمام اسباب و اموال هر چه بود همه را بردند. حتی شیخ عباس متولی شیخ طبرسی در همان شب هشت خورجین پر از اسباب برد خلاصه بعد از تفصیل زیاد نظرخان ایشان را برد در بقعه شیخ منزل داد بعد از آن ما رفتیم نعل خسرو را آوردیم به قادیکلا ... آنچه این فانی از جناب میرزا محمد تقی جوینی و از احباب شنیدم این بود که خسرو در حضور جناب باب (باب الیاب) نشسته بود و جناب میرزا محمد تقی هم در پهلو او نشسته بود بعد از التماس و عجز با تزویر که شما تشریف بیاورید در قادیکلا میهمان من باشید قبول نفرمودند. گفت خون شما به گردن شما به قدر هزار نفر بل متجاوز به حکم سعیدالعلما امشب می ریزند سر شما همهء شما را می کشند و اموال شما را می برند. جناب بابالباب فرمودند پس اول دفع شما را بکنیم بعد به آنها پردازیم. جناب میرزا محمد تقی خنجر را برهنه بر روی زانو در دست داشت فوراً زد به دهن خسرو تا

پشت گردن رسید که خودم رفتم در قادیکلا دیدم نعش او را و مولف روضة الصفاء در وصف غزوة ليله نهم ربيع الاول چنین نوشت: و لکن هم در آن شب شیخون جمعیت این اردو به تفرقه تبدیل یافته بود و پراکنده شده بودند. سیصد و پنجاه نفر به قتل آمده بود که شصت نفر از آن لاریجانی و هزار جریبی بودند چون صبح بدمید میرزا کریم خان اشرفی بر فراز دیوار خرابه رفته به اذان صدا بلند کرد که از سپاه متفرقه هر که در آن حوالی است به محل اردو که مقتل دون و عالی است باز آیند. سردار لاریجانی با پنجاه کس و محسن خان با چندین تن و عبد الله خان افغان با سه کس به اردو باز گشتند.

--- صفحه ۱۳۰ ---

محل اردو را لاله زاری دیدند از خون احمر و مسلخی از کشتگان بی سر خارها گونه شاخ مرجان گرفته و سبزه ها رنگ یاقوت بدخشان یافته، سردار و سائر خوانین گریان و نالان بر سر کشتگان گریه همی کردند و به مضمون این بیت مترنم بودند نیش خاری نیست کز خون شهیدان رنگ نیست ***** آفتی بود آن شکار افکن کزین صحرا گذشت

اجسام مقتولان معروف را حمل به ولایت نموده و دیگران را هم در آن مقتل مدفون کردند و تا جهان بوده اهالی مازندران را چنین عیب و عواری روی نمود و در تاریخ میرزا حسین خان همدانی حکایت و روایتی بدین مضمون آورد که در طهران دو سال بعد از خاتمه امر قلعه طبرسی مازندران به مجلسی که شاهزاده احمد میرزا ابن عباس میرزا نائب السلطنه حضور داشت گفتگویی در خصوص حضرت باب اعظم و بایه و مقاتلات قلعه مذکوره به میان آمد هر یک از حاضرین علی اختلاف عقیدتهم سخنی چند مدح و هجا و زشت و زیبا گفتند در آن اثنا سرتیب عباس قلی خان لاریجانی تصادفاً وارد شد و همینکه شاهزاده را دیده بر او افتاد اظهار سرور نموده، خطاباً للحاضرین گفت: شرح واقعات قلعه را از عباس قلی خان باید پرسید که در آن هنگامه صاحب اختیار و مباشر کار بود پس سرتیب شروع به سخن نموده گفت: ای شاهزاده و الاتبار من چه گویم و طریق بیان را چگونه پویم که داستانی به غایت ژرف و شگرف است آنان که واقعه کربلا و شهادت امام شهید را شنیده و آن منظره رقت خیز و معاملات و حالات سید مظلومان را با گروه اشقیا طالباند که به رأی العین ببینند بایستی در قلعه طبرسی باشند تا عین آن منظره را مشاهده نمایند بلکه احوال و احوال طبرسی به درجه بود که حوادث نینوا را فراموش ساخت چه که ملا حسین بشرویه و احبابش مانند سیدالشهدا و اصحابش حاضر و مهیای فدا شدند و من و سپاهم با تیغ و تفنگ مهیای محاربه و جنگ ایشان بودیم و هر که هیئت او و اصحابش را که به شعار خداپرستی و عبادت و علم و هدایت آراسته بودند

--- صفحه ۱۳۱ ---

و در تنگنای قلعه محصور و ممنوع از خروج گشتند می‌دید و من و سپاهم را که برای قتل و غارتشان با تیغ‌های برّان و رصاص‌های گذران سواره و پیاده حاضر و آماده بودیم. مگر آنکه به اطاعت و بیعت کردن گردن نهند و از عقیدت و روش خود تبری جویند می‌نگریست هر آینه گمان بلکه یقین به رجعت امام و اصحاب در حقشان و عودت شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس و سائر اعدای صحرای کربلا درباره من و سپاهیانم می‌نمود. و چون سرتیپ آن سخنان را از روی هزل و مطایبه ادا می‌کرد حضار مجلس از گفته‌های وی می‌خندیدند. آنگاه گفت: روزی ملاحسین از قلعه بیرون آمد در حالیکه عمامه سبز بر سر و کفن در گردن و سوار بر اسب بود و در وسط میدان قتال ایستاده ندا داد: که ای قوم آیا جائز و رواست که بدون تحقیق و فحص به صرف میل ارباب غرض و هوای نفس این همه جور و ستم بر ما روا دارید و به ریختن خون جمعی بیگناه مظلوم سعی و تلاش نمائید آیا چه خلاف و خیانتی از ما صادر شد؟ مگر حلال خدا را حرام و یا حرامی را حلال کرده‌ایم اینک از خداوند مقتدر بترسید و از پیغمبر و ائمه اطهار شرم نمائید ما و شما با هم سابقه خصومت بلکه غالباً آشنائی و معرفت از حال یکدیگر نداشتیم مطالب ما دینی و روحانی است. علمای دین باید به مقام مکالمه و محاجه قدم گذارند و حجت و بینه بطلبند هرگز به توپ و تفنگ و سرباز و سرهنگ نیازی نیست و با دولت مخالفت و مقاومتی نداریم تا محتاج بلشگرکشی و رعیت کشی گردد و در صورتیکه علمای دین قائل بلزوم تحری و تحقیق و مائل بکشف و تدقیق در امر دین نباشند مضمون،: "لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی و مصداق لکم دینکم و لی دین" را کار بسته اکراه و اجباری نداریم و حکم را به حاکم علی الاطلاق واگذاریم راه دهید تا با عائلات خویش از قلمرو دولت ایران خارج شده به مملکت دیگر رویم و چون کلام ملاحسین بانتهای رسید دیدم از سخنانش حال لشگریان دگرگون شد.

--- صفحه ۱۳۲ ---

و در سیمایشان آثار تغیر و تاثر نمایان گشت لاجرم به پاس منصب و خدمت و اطاعت فرمان دولت به فوج خود امر دادم که بیدرنگ شلیک با تفنگ نمایند تا سخنانش بگوش نرسد چه با هیئت و حالت مظلومیت که در میدان ایستاده بود همه لشگر خاموش مانده به سخنانش سراپا گوش بودند بعضی اشک می ریختند و برخی زیر لب آهسته می‌گفتند پس ما را با دروغ و فریب در جولانگاه دین و میدان تحقیق امر حضرت رب العالمین برای چه بجنگ و کین آوردند و من در اندیشه و اضطراب بودم که مبادا سپاه فریب خورده متفرق شوند و همینکه به هممه و تیر اندازی پرداختیم ملا حسین سر به آسمان نمود گفت: "الها تو شاهد و گواه ما بین من و این قوم باش که حجت را برایشان تمام کردم و در دلشان اثر نمود و جوام را از دهانه تفنگ دادند." آنگاه شمشیر از نیام بر کشید و به چپ و راست حمله‌ور گشت به خدا سوگند شجاعتی از او به ظهور رسید که دیده روزگار

مانند آن را کمتر دید سربازان مازندرانی بودند که پای استقامت فشرده و طریق فرار نه پیمودند و در آن اثنا که ملاحسین گرم جولان بود یک نفر سرباز دچار وی شد و خویشتن را عقب درختی گرفت و تفنگ را سپر صیانت خود نمود و چون ملاحسین بدو رسید شمشیر حوالت کرده درخت و تفنگ و سرباز را شش قسمت ساخت و من و سربازان از آن ضرب دست به خوف و حیرت اندر شدیم و عجبت اینکه ملاحسین در طول مدت مقاتله بر هر که شمشیر فرود آورد مستقیم نواخت و از جراحات مجروحین و مقتولین می فهمیدیم که ضربت از وی بود و دیگر این بسی موجب تعجب همه بود که نزد ملاحسین و اصحابش کشتن و کشته شدن یک صورت داشت. نمی دانم جماعت بایه چه دیده و چه فهمیده بودند که به نوع مسابقت با شادمانی و عشرت به میدان قتال می شتافتند و سر موئی خوف و بیم نداشتند سمندوار گرد تفنگ آتش بار می گردیدند گوئی تیغ تیز و خنجر خونریز را وسیله نجات ابدی و حیات سرمدی می شمردند

--- صفحه ۱۳۳ ---

و اعجب از همه آنکه اغلب ایشان از فضلاء و علماء و زهاد و عباد و آخوندهای مدارس دینیه بلاد لطیف المزاج ضعیف البنیه پرورده سکون و عدم اشتغال به امور بدنیه بودند و در مدت الحیات شلیک توپ و تفنگ نشنیده و صورت میدان محاربه بر صفحه خیال نکشیدند و با وجود گرسنگی و فقدان مأکول و مشروب و عدم آسایش که ایشان را به غایت ضعف و ناتوانی رساند گویا هنگام محاربه روح و توانائی جدید در قوالب شان دمیده می گشت و به درجه جرئت و جسارت می افتند که عقول اولی الالباب از درک آن عاجز و قاصر است. انتهی و بالجمله جناب ملاحسین در بین الطلوعین نهم شهر ربیع الاول سال ۱۲۶۵ هـ. ق در سن سی و شش سالگی به نوعی که در بخش دوم نگاشتیم شهید شده در بقعه شیخ طبرسی مدفون گردید. و قاتلش را عباس قلی خان لاریجانی سابق الوصف به پیروی از کتب تاریخیه یگانه و بیگانه در متن بخش سابق آوردیم و روایتی دیگر را نیز که نسبت قتل به زکریا قادیکلای است، ثبت نمودیم و کیفیت شهادت شان را آقا سید ابوطالب شه میرزادی بقیه السیف مشهور چنین آورد که تفصیل شهادت جناب اول من آمن باب الباب بیان واقع آنچه گذشت این فانی ابوطالب الحسینی و بقیه السیف قلعه مبارکه اکثر اوقات با ایشان بودم و آنچه دیدم و شنیدم این است در شب هشتم ربیع الاول در وقت سحر فرمودند به عدد رب (۲۰۲) اصحاب بیایند برویم به اردو دروازه را باز کردیم، رفتیم بیرون در آن صحرا نشستیم جناب میرزا محمد باقر بزرگ با چند نفر اصحاب می شمردند گویا صبح نزدیک بود در بین شمردن جناب باب الالباب فرمودند: امشب گذشت برگردید با جناب ایشان برگشتیم به قلعه. فردا طرف عصری در لب چاه حمام اصحاب مشغول کار کردن بودیم آن

بزرگوار تشریف آوردند کرسی گذاشتیم نشستند و فرمایشات می فرمودند تا اینکه فرمودند امشب من شهید میشوم و به شوق شهادت می روم هر که با من می آید بیاید عدد معین ندارد سواره هم می روم ازین فرمایشات بسیاری از اصحاب به شوق

--- صفحه ۱۳۴ ---

شهادت در منزل های خودمان در وجد و سرور و اشعار وجدیه می خواندیم و کف می زدیم به خصوص آنهاییکه همان شب شهید شدند معرکه می کردند مثل ملا جلیل ترک و کربلایی محمد جعفر کلاهدوز بار فروشی و محمد باقر کلاهدوز علی آبادی و ملا ولی الله آملی و سید رزاق بارفروشی و سید ربیع عجم رستاقی با ملا محمد باقر تا سحر در عیش و سرور بودیم و چند نفر اصحاب با لحن خوش و صوت بلند در مناجات کردن مشغول جناب باب الباب با چند نفر سواره باقی اصحاب پیاده رفتیم یا صاحب الزمان گویان اول سنگر زکریا قادیکلایی بود او با چند نفر به مقر خود راجع شدند با چند سنگرهای دیگر را شکستیم داخل اردو شدیم درین گیر و دار و محاربه از کثرت شعله باروت اردو آتش گرفت روشن شد مثل روز در حینی که گرم محاربه و مقاتله بودیم دیدم جناب اخوی آقا سید احمد سوار بر اسب و بسیار جزع دارند، فرمودند: برادر جان بر تو چه گذشت؟ دست چپم را گلوله شمخال قطع نموده، عرض کردم: دست چپ مرا هم گلوله خورد باکی نیست جلو اسب ایشان را گرفتم رو به منزل ببرم چند قدم که رفتم دیدم جناب باب الباب رو به لشکری که در میان درختها و جزیره جمع شده بودند بلند فریاد نمودند که اصحاب همچو برویم. بنده جلو اسب اخوی را ول کردم به همراه ایشان بتاخت رفتم نزدیک بلشگر که رسیدیم گلوله به مثل تگرگ بروی ما میامد ما بان تندی که می رفتیم بغتة دیدم اسب آن بزرگوار ایستاد پیشرو دیدم اسب دیگر با طناب بسیار بلند کمند وار سه چرخ بکمر آن بزرگوار پیچید جلو اسب را گرفتم آن پیچها را برگرداندم عرض کردم رها شد برویم فرمودند من ضربت برداشتم و پای مبارک از رکاب خالی کردند این فانی جلو اسب ایشان را گرفتم رو به منزل بردیم ایشان از روی زین غلطیدند هر چه خواستم که نگذارم بر زمین فرود نیایند نتوانستم چاره ندیدم مگر اینکه بیاورم بر زمین سر شلوار روی زین قاش بند شده بود از یکدست جلو اسب را محکم داشتم

--- صفحه ۱۳۵ ---

دست دیگر از صدمه گلوله ورم کرده بود تا شانه در آن حین اخویم میرابوالقاسم پیدا شد آن سر شلوار را رها کرد ایشان را آوردم بر زمین و اسب را رها کردم. سر مبارک ایشان را به روی زانو نهادم خون بسیاری از سر و سینه مبارکشان می آمد با دستمال سر مبارک ایشان را محکم بستم در این وقت قلی آقا و حضرت قلی هم می گفتند با کربلایی محمد حسن رسیدند و شناختند اهل خراسان بودند چون هر یک از اصحاب می رسیدند می گفتم: یکی از اصحاب بس است. بروید خلاصه ایشان را

بغل زدند بلند کردند دیدند قدرت ایستادن ندارند. قدری راه بروی دست بردند امکان نداشت. حضرت قلی نشست ایشان را به دوش گرفت پاهای مبارکشان بر زمین می کشید کربلائی محمد حسن پاهای مبارک ایشان را داشت رو به قلعه رفتند بنده رفتیم به سراغ اخوی کربلائی کاظم شه میرزادی را دیدم گفت: من ایشان را بردم به قلعه روز روشن شد ما هم رفتیم به منزل افتادیم در حین دفن نمودن آن بزرگوار حاضر نبودم و نود نفر از اصحاب زخم دار بودیم سی و هفت نفر از ما شهید شدند و از اعدا چهارصد نفر به مقر خود راجع شدند به قدر هزار نفر زخم دار بعد از آن لشکر جمع شدند تا وقت ظهر نعش های خود را آنچه توانستند بردند بسیاری را زیر خاک کردند و نه سر از شهدا را از قلعه بدن بریدند، بردند و کوچیدند. طرف عصر اردو خالی شد اصحاب رفتند نعش های شهدا را آوردند و چند سر اعدا را آوردند بالای چوب نصب کردند گویا بی اذن بود و نبیل زرنندی چنین نوشت که ایشان در هیجده سالگی از بشرویه به سمت کربلای معلی حرکت نمودند و نه سال تمام با فخرالاعظم حضرت حاجی سید کاظم همراه بودند و چهار سال قبل از ظهور حضرت اعلی¹ به امر سید مرفوع به اصفهان برای مذاکره با جناب سید باقر رشتی و به خراسان برای مکالمه با میرزا عسگری مامور شدند و در سنه ستین به امر رب العالمین اول من آمن گردیدند و رسیدند به آنچه رسیدند و حضرت اعلی¹ ایشان را در سنه اول باب الباب نامیدند و در سال ثانی به اسم باب مسمی¹ نمودند و در شصت و چهار سالار معروف در مشهد خیال داشت

--- صفحه ۱۳۶ ---

که ایشان را در قلع شجره سلطنت با خود متفق سازد لذا با قنبر علی بشرویه پیاده از مشهد برای آذربایجان حرکت کرد و جناب کلیم فرمودند: که ما با جمعی ایشان را در طهران ملاقات کردیم و در اعلی¹ درجه مقام عشق و انقطاع بود و هنگام خروجشان از خراسان با رایت سوداء به سوی جزیره خضراء از طلعت اعلی¹ به خلعت عمامه سبز اعلائی و اسم علی مخلع و مسمی¹ گردیدند تا در جزیره خضراء در ظل طلعت اخری¹ بین الطلوعین نهم ربيع الاول سنه ۱۲۶۵ شهید شدند و در جنب ضریح شیخ طبرسی به دست آن حضرت مخزون گردیدند و طلعت اعلی¹ معادل سه جلد در زیارت و علو مقامشان نازل فرمودند و تربت شان را پنج میل در پنج میل شفای هر مریض فرمودند و از قلم اعلی¹ من جمال الابهی¹ نیز در حقشان زیارات و عنایات لاتحصی نازل و ظاهر گردید همین کلمه مبارکه کتاب ایقان در علو مقامشان کافی است که میفرماید؛ "لولا ما ظهر جمال الاحدیة و ما برز طلعة الصمدیة" انتهى و ملا حسین کسی بود که دوست و دشمن در علم و تقوی و شجاعت و بزرگواریش اتفاق کلمه داشته اظهار تعجب و حیرت می نمودند و برخی از نسخ شئون علمیه و حجج الهیه و تفاسیر بدیعه که حسب اقتضای بعضی از یار و اغیار نگاشت موجود و مقام محمودش را شاهدهی مشهود است و ما در این مقام تزئید الاستبصار و مراعاة

للاختصار شطري از خطبه و اوائل از يك رساله مشهوره آن جناب را كه جامع اسرار الهييه و مطالب و مارب عرفانيه بديعه است ثبت مي نمايم و هي هذه:

بسم الله الرحمن الرحيم³⁹

الحمد لله الذي هو مدبر الدهور و مدير الامور تجلي لخلقته بخلقته و قرب بهم اليهم لمشاهدة الظهور و تخلي عن خلقه بخلقته و احتجب بشعاع النور عن نواظر الغيور فظهرالنور علي النور و انزل النور بالنور علي الطور فجعله الكتاب المسطور في رق منشور انزل بالاسم الاكبر الكتاب المسطور فاثبتته في قلوب الصافين الحافين حول عرشه الي بيت المعمور و ارجع بعز جلاله القلوب في مستسرات الغيوب من البيان باخلاص الوجدانيه

--- صفحه ۱۳۷ ---

و تحقيق الفردانية الي الصدور لتقرّ و تشهد بان لاله الا هو العلي العظيم الولي القديم الرؤف الكريم الغفور جعل الشمس ضياء فاضاء بما النهار و جعل النهار معاشا للانام لتبتغوا فضلا من رهم الشكور و انار القمر المنير في سواد الليل المظلم الاليل الديجور ليعلموا عدد السنين و الحساب و تفصيل كل الامور بملاطفات نفحات خواطر الاوهام بسره و غيب المستور و دني فنادي خلقه الي نفسه بالسنة شتي و لغات مختلفة و كينونات مفتقرة من كل فح عميق و من شرايق الجبال و اقعار البحور و اوكار الطيور باي انا الله لا اله الا انا رب النور و مالك الظهور و مقدر الامور و جاعل الظل و الحرور و مسجر البحر المسجور و منزل الفرقان العظيم و القرآن الكريم و التورات و الانجيل و الزبور و صلي الله علي محمد نبيه المحبور ذي الفخر المشهور و العز المذكور الذي هو في مقامه المحمود حامد و محمود و حبيب و محبوب و ذاكر و مذكور و شاعر و مشكور و علي وصيه الذي ازاح به الظلمات و الشرور و كسر به شكيمة كل مختال فخور و كل خوان كفور و علي آله الهدات المهديين الذين هم هدي علي هدي و نور علي نور و نور فوق نور و نور تحت نور و نور اضابه كل نور خلق الله لمحبيهم بمحبتهم عن ظل محبتهم دار السرور و نواميس العصر و مدار الدهور و اصحاب الحشر و ولات الامر و حاملوا لوا الحمد في يوم النشور فتمت كلمتك الحق صدقا و عدلا لا مبدل لكلماتك و لا معقب لاياتك بخاتمهم و قائمهم الغائب المستور المخفي عن عوالمهم و مواطن الظالمين اهل الشرور عجل الله فرجه لاحياء الكتاب و السنة و اظهار الاسم المكنون و الكلمة المكنونه و السر المستسر المستور اللهم صل عليهم ما غرد مغرد علي غصن من اغصان شجرة

الخلد من الطيور و علي شيعتهم الطيبين التابعين لائمتهم علي الحق اليقين و المعترفين بمقامهم عند رب العالمين سيما نور المتائق و الضياء المشرق و النجم الثاقب الطارق و العلم النور في طيخا الديجور محل الاسم الاعظم و تمام السر الاقدم و الكلمة الاقوم الاتم و الرمز المستور صاحب الجبين الازهر

--- صفحه ١٣٨ ---

و الخد الانور و الوجه المنور و حامل الركن الايسر و النور الاحمر ناشر عدل العلي الاكبر و ماحي آثار الشانئ الابتر مظهر بطون شريعة جده الاطهر محمد السيد الاكبر و مجدد آثار ابيه العلي الاكبر السيد القصور النادي من حول الضريح و الداعي الي اجابة الملهوف بالصوت الفصيح الناصر للحق بالحق و عن الحق بالحق مؤيد منصور و بعين الله الناظرة ناظر منظور و بيد الله الباسطة من شر طوارق الليل و النهار في عما الاحدية محجوب مستور اللهم يا مفرق النهار من الليل الديجور و يا من بطاعة امره تنشق عن اهلها القبور و يا نور النور اجعلني بعز عرك من المقربين الفائزين بالشهادة لدي مصباح النور و الق علي منه محبة كاملة تجذبني الي مقام الظهور و تصرفني عما سواك من الغيور اسئلك بالاسم الذي احطته بحجاب النور و نور السموات و الارض الذي يضيئي به ابصار الناظرين اليك بالنوران تلقي في قلوب عبادك الصالحين و قلبي منه عزاً و هيبه و وقاراً و سكينه كما تريد منا يا عليماً بما في الصدور و اجعلنا ممن يسمع قوله و يرفع امره علي كل امر فانا عبدك و ابن عبدك الفقير الي رحمتك و عفوك يا عفو يا غفور يا عزيز يا شكور اجعلنا به عالياً متعالياً علي الاعداء اعدائك فانك علي كلشي قدير ادرء بك علي اعدائك في النحور و استعيذ بك من الشرور و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم فقلت و قولك الحق ان نشأ نزل عليهم من السما آية فظلت اعناقهم لها خاضعين و قلت و قولك الصدق و نريدان فمن علي الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و قلت و قولك الحق ان رسل ربك لن يصلوا اليك فاسر باهلك بقطع من الليل و لا يلتفت منكم احد الا امر أنك انها مصيبتها ما اصابهم ان موعدهم الصبح اليس الصبح بقريب كتب الله لاغلبن انا و رسلي ان الله قوي عزيز يا موسي اقبل و لا تخف انك من الامنين نستلك بعز عرك يا عزيزان ترزقنا التجافي عن دار الغرور و الصلاح و الفلاح و النعمة و العافية في كل الامور و حسن العاقبة و الفوز بدار السرور انك انت و لنا في جميع

--- صفحه ١٣٩ ---

الامور و العالم بما في الضماير و الصدور اما بعد فقد صدر امره العالي المبرم و حكمه المتعالي المحكم و خطابه الفصل الذي ليس بالهزل الي عبيد عبيده بلا شك و مين ابن عبد الله محمد حسين يسئل الله به النجاة من كل طبع و رين و الخلاص من كل شين و النجاة من مخاوف الدارين و مهالك النشاطين له و للوالدين و الاخوان من اهل المشرقين و المغربين آمين يا رب العالمين بحق الحسن و الحسين عليهما السلام ان يجمع ما برز من مكنم الغيب المستور و اشرق من مشرق الظهور و رشح من فوارة النور اعني ما جري بقلمه العالي في لوح المسطور لانبثاه الغافلين عن حقيقة هذا لسر المستور من الاقاصي و الاداني و الاحبة و الغيور ليجعلوه ذكر القلوبهم و ياخذوهم زاداً ليوم النشور اسئل الله ان يفتح عن معضلاته و يكشف عن خفيات اسراره و خبايا بطونه و مشكلاته لكل صبار شكور المقام الاول بسم الله البديع الذي لا اله الا هو ان الله سبحانه قد جعل لظهوره خلقه بخلق مقامات المشار اليها و المرموز عنها في كلمات آل الله عليهم السلام بالاسرار السرّ و السرّ المقنعّ بالسرّ و السرّ المستسرّ و يعبر عن الاول بالنقطة و النقطة قطب كتاب الله في التكوين و التدوين و عليها يدور رحي الموجودات في كل العوالم بما لا نهاية الي ما لا نهاية كما في علم الله سبحانه و ان الله سبحانه قد تجلي هذه النقطة بهذا النقطة و القي في هويتها مثاله اي مثال تجليه فاطهر منها افعاله الي آخر الرسالة " و حتى برخی از ملاها خطب و شئون علميه حضرت را گمان بردند که از آن جناب است و ملا محمد ممقانی در وصفش به صريح عبارت در مجالس و مجامع گفت که اگر ملا حسين بشرويه خود ادعا می کرد قبول می نمودم و حضرت در رساله دلائل السبع در وصفش چنین فرمودند: " تو خود اول مومن را مي شناسي که اکثر علماي شيخيه و سيديه بل طوائف ديگر مقرر بر علم و فضل او بودند حتي اطفال،هاي اصفهان در وقتي که وارد شدم مي،گفتند که يك طلبه پيراهن چاک از قبل سيد آمد و عالم کبير آن ارض را که محمد باقر نام بوده به دليل و برهان الزام داشت

--- صفحه ۱۴۰ ---

حال اين يکي از ادلاي اين ظهور است که بعد از فوت مرحوم سيد رفع الله درجته اکثر علما را وجب نموده و نيافت حق را الا در نزد صاحب حق و باين سبب به موهبه مستوهب شد که غبطه آن را خلق اولين و آخرين الي يوم القيامة دارند در حق مثل اين اولوالالباب چگونه تواند کسي ذکر ضعف يا سفاهت نمايد. " ⁴⁰ و در یکی از توقعات صادره در حش چنین مسطور است.

بسم الله الرحمن الرحيم⁴¹

شهد الله لعبده في ذلك الكتاب انه قد آمن بالله و آياته و كان علي صراط حق مبين ... و انا لنعلم انّ حجتك بالغة لمن في السموات و الارض و انا نحن لشاهدون ... افيعدل آيات النبيين بحكم آية مما نزلنا اليك لا و ربك انا لنشهد ان اكثر الناس لا يعقلون و لا يؤمنون و لا يشعرون ... ان اتبع حكم ربك يا عبدي و كن من الصابرين ان اتكل علي الله و اعرض عنهم ثم ذرهم في خوضهم يلعبون ... ان اصبر يا عبدي و لا تجب لاحد منهم و قل موتوا بغيظكم ... قل يا اهل الارض ان اتقوا الله و استغفروا ربكم و ارجعوا الي حكم الله ثم اتلوا آياتنا ان عرفتم امر الله لتوقنون ثم لتبلغون ثم لتنصرون فوالذي خلقكم و جعلني حجة عليكم ان آية من آياتنا تثبت حكم الله لمن علي الارض اجمعهم ان اتلوا كتاب الله بين يديه ثم انصفوا بالعدل لعلمكم بايات الله لترشدون و لقد نزلنا حكم كلشي في الكتاب من قبل ان اسئلوا ممن آمن قبل كل الناس بايات ربه حكم الله ان كنتم لا تعلمون و كفي بانفسكم اليوم في حكم مثل الايات و شأن ما نزل في الدعا علي حكم ذلك الامر شهيدا قل و لقد جعلت من ذلك اليوم الي يوم ما اذن الله لي اول مؤمن بنفسي عليكم شاهداً و نصيراً" و يكى از صور زيارت كه از قلم اعلى¹ برای آن جناب صدور يافت باين بيانات افتتاح شد:

بسم الله الرحمن الرحيم⁴²

و اذا اردت ان تدخل تلك الارض المقدسة فطهر نفسك و طيب ما عندك علي احسن ما كنت مقتدرأ عليه و اعلم انّ هنا لك اعلي افق العرش و منتهي ذروة الفردوس و ان الله لم يزل ناظرک الي قوله

--- صفحه ۱۴۱ ---

و قل اللهم انك انت مالك كلشي و لا يملك من شي احد دونك لا ستاذنك من فضلك ثم من كل ما احببته من ملائكتك المقربين و انبيائك المرسلين و بشرک الصافين و عبادك المتقين علي ان ادخل بين يدي حبيك الذي قد اصطفيته لنفسك و اخترته لذكرك و اصطفيته لوحيدك و قرنت طاعته بطاعتك الي قوله باي انت و كل ما قد احاط به علم ربّي كيف اذكرك او اثني عليك و ان ما نري و ما لا نري اثر قد خلق بك و شبح قد ذوّت بك فتعالي ذكرك من ان يقترنه ذكر من اولي الازكار و ارتفع مجدك من ان يساويه مجد من اولي الافكار اشهد انك و ان قتلت و لكنك حيّ عند الله و ان بما قد خلق الله من فاضل حياتك حيّ افئدة الموحدين و بذلك يوحدون ربك و يسبحونه بالليل و النهار و لا يفترتون فما اعظم حَقّك و اكبر ما ينبغي لبديع شأنك و علوّ مكانك و ارتفاع ظهوراتك فقد انقطعت الي الله بكل ما عندك الي ذروة علو ما سبقك احد و لا يلحقك من شي فتعالي ما قد ادركت و طوي بما قد شهدت عليه فاشهد انك و من قد صعد

41 - رسالة الى الملاحسين بشروني - من آثار حضرة الباب

42 - زيارة نامه برای ملاحسين نازل از قلم اعلى (حضرت بهاءالله)

میرزا کریم، خان اشرفی و آقا محمدحسن لاریجانی با معدودی از تفنگچی که در پناه سنگری محصور و مستور بودند از روشنی آتش لشکرگاه که افروخته آن طائفه گمراه بود ملا حسین که عمامه سبز بر سر داشت مشهور ایشان گردید. میرزا کریم خان تفنگچی به جانب آن انداخت بر سینه پر کینه آن آمد آقا محمد حسن به گلوله دیگر شکمش را مجروح ساخت و او به طریق استعجال به سمت قلعه اقبال نمود. دیگران نیز سالک طریق متابعت شدند درین هنگام سپیده صبح صادق دمید میرزا کریم خان به اذان بامداد اقامت کرد. عباس قلی خان لاریجانی با دو سه نفر از سرکردگان و قلیل تفنگچی که به حربگاه بودند طریق مراجعت پیمودند و هشتاد نفر از ملاحده بابیه مقتول را سر بریده سر خویش گرفتند و راه منازل در پیش ملا حسین بعد از دخول به قلعه ماندند باندروز متابعان و نصیحت پیروان و تحریص ایشان به متابعت و اطاعت حاجی محمد علی زبان گشود و بعد از فوت جسدش را در بن دیوار مقبره شیخ طبرسی با شمشیر و لباس مدفون کردند.

(حقایق الاخبار ناصری)

--- صفحه ۱۴۲ ---

معك اولئك هم في الافق الاعلي من العرش و ذروة الابهي من سماء الكرسي هنا لك يسبحون الله بحمد ربهم ثم بذكره ليوحدون و اني لاشهدن الله و نفسك ثم مظاهر طلعتك ثم ما قد شيا الله بانك قد دعوت الي الله و بلغت ما قد حملت من كتاب الله و استدركت بما قد وعدك الله ربك من اعلي علو الشهادة و ارفع سمو الولاية فمن يلحقك بك بعدك لا و عزتك كل من استشهد يستشهد بشهادتك و كل من يستعرج يستعرج بعد عروج عزتك اشهد ان مصيبتك اعظم من ان يقرتها مصيبة في الابداع و رزيتك اعلي من ان يساويها رزية في الاختراع لعن الله امة ما عرفوا حقك فما سجدوا لعلو شأنك و ما توجهوا بك الي الله ربك الي قوله و كيف اسلمن عليك يا محبوب فؤادي بعد ما قد سمعت ما جري عليك ما تكاد السموات ان يتفطرن و ينشق الارض و تخر الجبال هدأ فالي الله المشتكي و اليك الرجعي فسيلحقني الله و من آمن به بال مقصد الذي قد قدر الله لك و اوصلك اليه يا ليتني كنت عندك لاستفدي بنفسك عن نفسي آخر بيانه الالطف الاعلي و در الواح اقدس ابهي اوصاف كثيره در شئون و مقامات وي مسطور است منها قوله الاعلي اسم حا عليه من كل بجا ابهام باين شهادت كبري فائز شد قبل از شهادت ظاهره چه كه از خود بيجوجه اراده و مشيت و خيالي نداشت جميع اينمراتب را فداي دوست نمود و بعد هم به شهادت ظاهره فائز شد و جان را در ره محبوب حقيقي نثار نمود و ايضاً قوله الاعلي فاشهد في ظهور نقطة البيان جل كبريائه انه حكم لاول من آمن بانه محمد رسول الله هل ينبغي لاحد ان يعترض و يقول هذا عجمي و هو عربي او هذا سمّي بالحسين و هو كان محمد في الاسم لا فو نفسه العلي العظيم و ان فطن البصير لن ينظر الي الحدود و الاسماء بل ينظر بما كان محمد عليه و هو امر الله و كذلك ينظر في الحسين علي ما كان عليه من امر الله المقتدر المتعالي العليم الحكيم .

و ميرزا محمد حسن برادر آن جناب كه نیز از حروف حی بود در قوت

--- صفحه ۱۴۳ ---

ایمان و مزایای اخلاق و شجاعت و شهامت از اخ اکبر بهره وافی داشت و هنگامیکه با میرزا محمد باقر خالوزاده سابق الوصفشان بشیراز رفته بشرف لقا و ایمان باب اعظم فائز گشتند در عنفوان شباب بود و در هر حال با برادر والا گهر وظیفه و کوچک شعاری و خدمتگذاری بجای آورد و پس از چندی بکربلا رفته مادر و خواهر را در موکب جناب قره‌العین بقزوین و طهران و خراسان برده در مشهد اقامت داد و در خدمت برادر در واقعات خراسان و غزوات مازندران بجلادت و جانفشانی شهره گشت و پس از شهادت باب الباب حضرت قدوس عمامه خضر! آنجناب را بر سر وی نهاد و سیف صارمش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را بوی سپرد و میرزا محمد حسن دستار بر سر و خلعت شهادت در بر کرده فائز منصب برادر گردید و باینمقام ناطق شد هرگاه این سر هم مانند آنسرور نثار راه محبوب اکبر شود معلوم گردد که لایق اینعمامه است و گرنه لایق و در خور آن نیست پس در محاربات قلعه شجاعتهائی نظیر برادر عالی مقام بظهور و بروز رساند تا شربت شهادت چشید و آندو برادر متزوج نشده نسلی از ایشان برجای نماند و برادر اصغرشان محمد علی نام در ایام اقامتشان در کربلا وفات یافت و بعد از ایشان مادر و دو خواهرشان حیات داشتند و پسر خالشان میرزا محمد باقر از علما شیخیه و تلامذه سید رشتی و متصف بزهد و تقوی و دوام طاعت و عبادت بوده در کربلا سکونت داشت و باتفاق آنجناب در شیراز درک فیض حضرت باب اعظم نموده بذکر و وصف امر بدیع پرداخت پس مراجعت بایران کرده با آنجناب باصفهان و شیراز رفت و همه جا با وی همراز و هم پرواز شد و بین الاحباب بعلت قصر قامت و ضعف بنیه میرزا محمد باقر کوچک شهرت داشت و کیفیت وفاتش را در ضمن بیان واقعات قلعه مازندران در بخش مقدم آوردیم و چنانچه نگاشتیم هنگامی که جناب ملاحسین پس از وفات والد از بشرویه برای تحصیل علوم عازم کربلا گردید

--- صفحه ۱۴۴ ---

مادر و دو برادر مذکور و یک خواهرشان مسماة به بی بی کوچک (ورقة الفردوس) و خالوزاده‌شان میرزا محمد باقر مقدم الوصف با وی همراه شدند و خواهر دیگر را که خدیجه نام داشت در وطن گذاشته به کربلا شتافتند و در آنجا سکونت گرفته از معارف و کمالات سید رشتی استفاضه نمودند و خواهر مذکوره‌شان در آنجا به شیخ ابو تراب اشتهااردی شوهر کرد و بدینطریق ساکن کربلا بودند تا چون ملا حسین با برادر و خالوزاده به تفحص از من له الحق عازم ایران شدند و به فیض محضر حضرت باب اعظم رسیدند و آوازه ظهور بدیع در عراق عرب منتشر گشت مادر و خواهر نیز در کربلا بواسطه قره‌العین ازین امر خبر یافتند و اقبال و ایمان آوردند چه آنان مانند سائر نسوان شیخیه غالباً درک محضر آن جناب نموده استفاضه و تلمذ می کردند و بالاخره میرزا محمد حسن به کربلا رفته ایشان را در موکب آن جناب به ایران عودت داد و پس از توقف ایامی

چند در قزوین و طهران به خراسان رفته در مشهد مقیم شدند و به بیانات جناب باب‌الباب مستفیض و متباهی بوده موجب تقویت ایمان رجال و نسوان می‌گشتند و پس از اختتام امر قلعه طبرسی مادر و خواهر از شهادت پسر و برادر زهی شادان و شاکر بودند و ثنای حق را همی گفته افتخار و مباهات می‌نمودند و پس از چندی از مشهد به بشرویه انتقال کردند و مادر با دو دختر در خانه موروثه خود اقامت گرفتند و آن خانه پیوسته محل توجه بایه بشرویه و تحصیل و تکمیل اطلاعات ازین امر برای یار و اغیار شد و بیان تتمه احوال این خاندان در بخش ششم می‌آوریم .

و در بشرویه بواسطه باب جمعی کثیر از بایه بودند و در هنگام خروج آن جناب از بشرویه که منتهی به نهضت برای مازندران گردید چهل تن منقطعاً عما سوی الله حاضر برای فداکاری در موکبش حرکت کردند و همه در قلعه طبرسی به شهادت رسیدند به جز ملا محمد حسین نامی که بقية السیف بر جا ماند و اسامی برخی از بایان بشرویه از طبقه اشراف و علما و غیرهم چنین است کربلایی عباسعلی بیگ

--- صفحه ۱۴۵ ---

و برادران ذی‌شأنش میر محمد ولی بیگ و میر محمد حسن بیگ و میر محمد بیگ و دخترانش نیز بودند و دیگر علی‌قلی بیگ و غلامرضا بیگ و میرزا محمد علی پیشنماز و حاجی میرزا مهدی و سید اسمعیل و سید رضا و میرزا محسن و سید محمد خطیب و کربلایی حاجی محمد ملک و کربلایی هاشم و کربلایی علی اکبر رباطی و کربلایی عبدالعلی و میرزا حسن و میرزا کریم و میرزا رحیم و نور علی و ملا ابراهیم و کربلایی حاجی بابا و میرزا ابوطالب و کربلایی عبد الله و ملا سلطان حسین و غیرهم که در اسفارش به بشرویه متدرجاً در سلک بایه در آمدند و خانه مسکونه‌اش که به نوع مذکور رایت هدایت در آنجا پیوسته مرتفع بود از امکنه شهیره است و بعد از واقعه طبرسی هنگامی که اولیای دولت و علمای ملت به قلع و قمع بایه همت گماشتند و در بشرویه برای کثرت شهرت عظمت و شجاعت‌های جناب باب‌الباب و بایان آنجا کما ذکرنا تعقیب و تعرض بیشتر کردند و اهالی به استظهار حکام و ملایان به سب لعن و اذیت احباب برخاستند و عرصه را به نوعی تنگ گرفتند که بازماندگان شهدا جرئت گریه و ندبه نداشتند. اغلب از خانه‌ها بیرون نمی‌رفتند و فقط در ظلمت لیالی به خارج قصبه ملاقاتشان میسر می‌گشت و بزودی به خانه‌های خود عودت می‌کردند و عاقبت الامر مجبور به جلا وطن شدند ملا محمد حسین کاتب و برادرش ملا محمد حسن به سبزوار هجرت نمودند و کسی که در بشرویه دچار ضرب و صدمه اعدا گشت ملا سلطان حسین بود .

و از مشاهیر علمای اصحاب حضرت نقطه اولی^۱ از اهل خراسان ملا صادق مقدس والدش میرزا اسمعیل اهل مشهد بود و ملا صادق در آن بلد تولد یافت و تحصیلات علمیه عالییه اش نزد آقا سید محمد قصیر مجتهد شهیر صورت گرفت و به علم و تقوی مشهور شده امام جماعت و مقتدای انام گشت پس به قصد تکمیل تحصیل عازم عراق عرب گردید و در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی استفاده نموده از اصحاب معظم او به شمار آمد

الفتاوى وكذا جميع ما ظهر من المحققين المؤلفات والمصنفات والرسائل
 واجوبة المسائل وما سيظهر ان شاء الله تعالى وليروا ايدى الله تعالى وسد جميع
 ذكر وسط وما شاء، واجت لمن شاء، واجت واصفا للايضاح في مواضعها
 ولكل شئ في محله عاملا بما اعتبره اهل الدلالية في الرواية سالكا طريق
 الاحتياط ليفوز بالنجاة والهداية باذ لامصحة الهدى سبحانه من العلم لا بله
 ملاذفا للاخلاص في طلبه وبذله وان لا يناني من الدعاء الخاص في خلوة
 واعقاب صلواته عيسى ان هبت على نفة من نفات زكيات دعواته
 قريب محب ولا حواء ولا قوة الاباء العلى العظيم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين
 والجميع الخى القامى كاطم رقا عليه السلام الرت اوتيا كتابها
 بينها ورويا صاحبها في عرسه مع السلام



جواز اجتهاد جناب ملاصادق، مقدس خراسانى از جناب
 حاج سيد كاظم رشتى - ذيل اين صفحه عين خط ومهر
 جناب حاج سيد كاظم و حواشى دو صفحه قبل
 تين خط جناب مقدس است

--- صفحه ۱۴۶ ---

و صورت اجازه مفصله ئی مورخه غره شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۵۹ به مهر و امضاء سید در باره وی اکنون موجود است و این جمل در آن مسطور " فلهدا قد استجازني الاخ المؤمن و العالم المتقن الفاضل الكامل و الفاضل العادل الحائز درجة الكمال و البالغ رتبة الاعتدال الفائق عن الاقران و الامثال ذو الفهم العالي و الادراك المتعالي اللوزعي اللمعي جامع رتبي المعقول و المنقول حاوي درجتي الفروع و الاصول المولي النقي الورع الصادق المؤيد بتأييدات الخالق جناب الاخوند الملا محمد صادق بن اسمعيل المشهدي الرضوي عليه و علي آباءه و ابناؤه آلاف الثناء و التحية احسن الله حاله و اسعد باله و جعل مع الرفيق الاعلي ماله و حيث رايته جامعاً للكمالات و حاوياً لعالي الدرجات و قابلاً لتحمل الاثار عن الائمة السادات سلام الله عليهم مادامت الارضون و السموات فاجبت ملتسمه بالسمع و الطاعة الخ " و آخوند در سنواتی که به کربلا اقامت داشته از سید استقاضه می نمود و با علما و اعظم شیخیه معاشرت و مؤانست داشت. به شرف زیارت و معرفت حضرت باب اعظم نائل گردیده مورد توجه و عنایت گشت آورده اند در هنگامیکه حاجی میر سید علی خال حسب میل شدید خود و به موجب اصرار والده حضرت و اقتضای دیگر بستگان برای ارجاع آن بزرگوار وارد کربلا شد روزی با ملا صادق در صحن مرقد امام حسین تصادف کرده فرمودند: خالویم از شیراز رسید هرگاه میل ملاقات دارید به منزل آئید. آخوند اظهار قبول و شکر و امتنان نموده در عصر همان روز به منزلشان رفت جمعی از علما و تجار و محترمین حاضر بودند و خال جالس و آن حضرت به پذیرائی واردین و دادن چای و شربت مبادرت داشت. آخوند لسان به ذکر مقامات رفیعہ آن حضرت گشوده شطری از صفات حمیدہ اش بیان نمود و خال در جواب چنین گفت: هر چند تمامت آحاد طائفه ما در شیراز و غیره به محاسن صفات و اعمال طیبه و عبادات معروف اند ولی این جوان در آن مجمع مانند شمع روشن و درخشان است و همه اهتمام و اصرار داریم

--- صفحه ۱۴۷ ---

که به تحصیل علوم پرداخته سبب سرفرازی خاندان ما گردد و ایشان نمی پذیرند. آخوند گفت اگر وی را به شیراز نبرید ملتزم می شوم که مامول شما را قبول فرموده به تحصیل مشغول گردد و خال مسرور گشته، چنین گفت: با اینکه مفارقت ایشان بر کل بستگان خصوصاً والده شان بسی صعب و دشوار است به موجب تعهد شما راضی شده تنها به شیراز بر می گردم. و پس از چند روز به شیراز رفت و آن بزرگوار در کربلا ماند ولی پس از رفتن خال مدت طولیلی نگذشت آن حضرت نیز به شیراز توجه فرمود و چون سید رشتی از این جهان در گذشت. آخوند ملا محمدصادق به ایران مراجعت و به مشهد ورود و اقامت نمود و او نیز مانند جمعی معظم از اصحاب امثال ملاحسین بشرویه و غیره در تحیر بوده به انتظار طلوع موعودی که از کلمات سید

استنباط شد ایام گذراند. و شهوری چند در مشهد ماند آنگاه به اصفهان رفت و به امامت جماعت و تدریس کتب و اصول شیخ و سید مشغول گشت تا چون ملاحسین پس از فوز به ایمان بدیع برای نشر امر از شیراز به اصفهان رفته در منزل آخوند ورود نموده به ظهور باب اعظم اخبار و ابشار کرد و ملا محمد صادق در میدان عشق و ولا و تحمل مشقت و بلا پیشقدم گردید و کیفیت فوز به عرفان و ایمانش را نقل از قول او چنین آورند. که ملاحسین بشارت به ظهور باب بدون تسمیه و تعیین شخص داده قسمت اولی از تفسیر سوره یوسف و برخی از ادعیه بدیعه را ارائه نمود و ملا صادق به مطالعه آیات مؤمن و شیفته صاحب آثار گردیده مقامش را فوق مقام بابت برستود و همی اصرار کرد که نام و شخص را بداند و بشناسد و ملاحسین از تصریح و تعیین شخص تابی و امتناع کرد و آخوند در آن شب به خانه یکی از دوستان و اصحابش مهمان بود و با ملاحسین به اتفاق رفتند و در آنجا هر قدر بنحوی اصرار نمود سود ندید. عاقبت به حجره خلوتی رفته تنها به تفکر و تذکر پرداخت تا جمال نورانی سید جوان روحانی که به نوع مذکور و هم به طریق منقول در بخش سابق

--- صفحه ۱۴۸ ---

در کربلا دید به خاطرش رسید و بنظرش مشهود گردید و مطمئن شد که صاحب داعیه و کلمات بدیعه همان است و نزد ملاحسین شتافته کشف و شهود خود را گفت و ملاحسین به او خبر داد که حضرت فرمودند چون امر ما بسمع جناب مقدس رسد فی الحال تصدیق نماید و مأمور به شیراز است باید در آنجا چون اخطار کنیم ترویج و اعلا امر کند لذا آخوند روزی بعد بدون تهیه زاد و راحله را جلا متوجه شیراز گشت و پس از سیر دوازده یوم وارد شد و چون حضرت به سفر حج بود در مسجد ذوالفقار به امامت و تدریس مشغول گردید و جمعی کثیر بدو اقتدا و استفاضه کردند و چندی بدین طریق گذشت تا توفیقی از حضرت رسیده امر شد در اذان نماز فصلی جدید که شهادت به ظهور حضرت است بیفزایند لذا بساط امامت و تدریس به مسجدی که در جنب دار مسکونه حضرتت انتقال داده دستور را به موقع اجرا نهاد و کتاب تفسیر احسن القصص را بر جمع خوانده تبیین نمود و این امور موجب هیجان ملاها و شورش عوام گردید و منتهی باین شد که وی را بدار الحکومه بردند و فقها حکم به خروج از جاده اسلام دادند و او را عریان نموده تازیانه بسیار زدند و محاسنش را سوزاندند و با حضرت قدوس و ملاعلی^۱ اکبر اردستانی به محبس انداختند. و روزی بعد هر سه را در بینی مهار کرده گونه‌ها به سیاهی اندوده در معابر و اسواق گردانند و اهالی به شدت تعصب و عداوت نسبت به شیخیت و بابت ستم و جفا و توهین و استهزا نمودند. چنانکه تاجری متعصب محض دریافت اجر اخروی نزد فراشان و دژخیمان دویده مبلغی نقود داده مهلت و اجازت گرفت و چوبی بزرگ حاضر کرده یکسر بر شانه قدوس و سری دیگر بر شانه مقدس نهاد و قریب بهشتاد بسته شکر با چنین ترازو وزن کرد و در آن

حال اگر مظلومان در شدت حرّ آفتاب از جای حرکت می کردند میر غضب و فراش می زدند و می آزدند و ناچار سنگینی بار را تحمل آورده برجای ماندند و بالجمله چون ایشان را از شیراز خارج کردند

--- صفحه ۱۴۹ ---

در سعدیه به زیارت حضرت که از سفر حج و از بوشهر وارد شیراز می شد فائز گشتند. و متفقاً به شهر در آمدند و روزی چند بسر برده از فیض و عطا در صورت و معنی متنعم و مستفیض شدند و ما تفصیل این واقعات را با شرح تویع شعائر سبع در بخش سابق آوردیم و صورت توقیعی که در حین مراجعت از سفر حج بملا صادق امر و فرمان شدید برای اجرا دستور

مذکور فرمودند این است:

" بسم الله الرحمن الرحيم ⁴³

الم ذکر ذکر الله للورقة الصفراء عن يمين الطور لا اله الا هو قل اي اي فخرجون و لقد نزلنا اليك كتاباً من قبل فيه آيات بينات من لدنا لقوم يسمعون و لقد سمعنا اليوم انك بعد مقرئ في تلك الارض قد اتبعت اهوا الذين لا يعلمون حكم بقية الله من لدن عبده علي حكيم و ما بلغت حكم الله جهرة من خوف ما كان الناس في آيات الله ينصتون ان اقرء آياتنا في كل يوم بين الناس من دون قدر خردل من الخوف فان امر الله لحق مثل ما كان الناس ينطقون و لقد كتبنا للمؤمنين ان اذكروا ذكر الله في الاذان بحكم ما نزلنا في كتاب الملوك ان اعرفوا حكم الله جهرة لعلكم تفلحون يا ايها الرجل صل في المسجد الذي نزل الايات من ربك فيه و ادرس باياتنا فيه بالعدل لتكون من الفائزين و انه اول بيت نزل فيه الكتاب و ان فيه قد آمنوا رجال ارض المقدسة و ان اولئك هم السابقون و انه لمسجد قد اسس من حكم ربك بالعدل و كان في يوم الاول بيت اليهود و ان الان ارض المقدسة في كتاب الله مسطور و لقد نزلنا كتاباً الي بلد الكرمان ان ارسل حين النزول و ما كتبت من آياتنا البديعة لتكون من الشاهدين لمكتوب بلغ ذلك الحكم من لدي فانه حكم عدل من لدن امام مبين و لقد فرضنا لاثنين نفس من علميا تلك البلدان ان يخرجوا بحكم بقية الله الي تلك الجزيرة لنامر حكم الله عليهما و ليكونا من الناصرين في كتاب الله مكتوب قل لاكبر هما ان اخرجنا لامر الله لتكونا من الفائزين مسطور و ان اول من يخرج من بيته مهاجراً الي يدخل

--- صفحه ۱۵۰ ---

يوم القيمة قبل الناس في جناب كريم و اقرء ذلك الكتاب في كل يوم علي المنبر بلسان القرآن ذي حزن فصيح و اكتب الي شيعتنا بان يخرجوا من مساكنهم لعهد الله علي صراط الله العزيز الحميد و ارسل كل اليوم شان من احكام البلد لنحكم فيهم بالعدل و كان الله ربك لسميع عليم و ان اليوم حكم العلماء كمثل كل الناس لا تبديل لحكم الله و كل علينا يعرضون قل امحوا كل الكتب و ادرسوا بين الناس باياتنا و اكتبوا ما نزل من يدي بالمداد الذهب لتكونن من المتقين لمكتوب و قل للعلماء ان اتقوا الله و لا تعرضوا من امرنا فان الحكم قد نزل في شأن المعرضين بمثل ما نزل في شأن ابي لهب و امرأته و ان الناس ليقروون من بعد احكامكم و انتم لا تشعرون و قل الحمد لله رب العالمين و لقد نزل اليوم كتاب من ذوي القربى و يذكر فيه كلمة الشيطان عن النفس الذي قد رجع عن البيت والله سميع عليم قل للذي اتبع كلماته بغير حكم الكتاب اتق الله و لا تكفر بايات الله من دون علم و لا كتاب مبين و من يقعد من حكم الله ينزل حكمه في الكتاب والله خير عليم ان اقرء كتاب الذكر عليه لعله يتذكر باياتنا و كان من الخاشعين." و چون ملا صادق به اطاعت از امر مذکور چنان استقامتی بنمود و مشقت و عذابی بدان شدت تحمل کرد مورد ملاحظت و عنایت کبری گردیده به فیض و توفیقی رسید که در مطاوی این بخش و بخش های لاحقه متدرجاً مسطور است **و از جمله افاضات صادره در حقیق این مناجات است:** قد نزل لاسم الله الصادق الصديق عليه بما الله و بما كلشي شهد الله لعبده انه قد آمن بالله و آياته و كان من الصادقين اللهم انك تعلم كلشي و ما يعمل العاملون لوجهك و انك قد وعدت علي لسان اوليائك للذين يصبرون علي كلمة اعدائك اجر الف شهيد من عبادك و لا ريب في حكمك و لا شك في امرك ان البلاء يتجدد في كل حين بامضيا قضائك و يتضاعف بما لا حد له من الحكم اللهم انك تعلم ما قد تحمل عبدك في سبيلك و ان هذا مقام من البلاء لا تقدمه

--- صفحه ۱۵۱ ---

احد في الامضيا و لا يساوقه بعد ذلك احد في المقام و كل لديه من المحضرين اللهم اعط له من الجزا ما انت اهله و اكتب له كلمة البلاء في يوم اللقا انك تعز من تشا بما تشا كيف تشا و ترحم من تشا بما تشا كيف تشا انك انت الغفور الرحيم " سپس ملا محمد صادق متوجه یزد و کرمان و خراسان شده در هر معمورهء مستعدهء ایامی چند توقف کرده نشر این امر نمود تا وارد یزد شد مدت دو ماه در آن بلد اقامت کرده تبلیغ نمود و بالاخره اکمالاً للحجة و اتماماً للنعمة اعلان کرد تا انبوه مردم روز

جمعه در مسجد مصلی مجتمع شدند و بر منبر بر آمده بانواع ادله و براهین ظهور نور مبین را تقریر و تبشیر نمود و مردم تعصب ورزیده بمعاندت و مقاومت برخاسته هجوم بردند و نزدیک بود آن جان پاک را جام هلاک چشانند در آنحال آقا سید حسین امام جماعت که مردی سلیم النفس و با تقوی و دیانت بود صف مهاجمین را شکافته کمر ملا صادق را بدست گرفته فریاد زد ای مردم شما را حق تعرض نیست من باید خود با وی مکالمه و مباحثه کرده آنچه تکلیف شرعی است مجری دارم و با قوت آخوند را از چنگال قوم ربوده بخانه خویش برد و در خصوص این امر تحقیقات کامله کرده بایمان قویم البنیان فائز گشت و بعد از چند یوم که ویرا از انظار مردم پر آزار مستور نمود با جمعی که محل رکونش بودند بخارج بلد رسانده از طریق کرمان روانه داشت و آخوند در معمورات راه همی نشر نفحات بدیعه نمود تا وارد شهر کرمان شد و مدت سه ماه اقامت کرده طریق بلاغ را پایان برد و دو توقیع منیع اعلی^۱ را که یکی برای حاجی محمد کریمخان و دیگری برای حاجی آقا احمد از اشهر علمای بلد بود تسلیم نمود و در مجالس متعدد با حضور حکمران و جمعی از ملاها و غیرهم با خان ذیشان محاوره و مناظره کرد و امر جدید را با قوت و برهانی شدید ابلاغ داشت و خان مذکور اعتراف بدرجات مهمه علمیه و مقامات رفیعه دینیه و تجلیلات سید رشتی در حق وی نمود ولی نسبت بحضرت

--- صفحه ۱۵۲ ---

باب اعتراض کرد که عاری از علوم مرسوم است و سر باطاعت و انقیاد فرود نیاورد و آن تبلیغ را دعوت بیاطل خواند و از قول آخوند منقول است که گفت من خان را متذکر داشته پرسیدم یاد داری در سفر آخر سید مرحوم بکاظمین ما و کثیری از اصحاب حاضر بودیم و او ذکر فراق کرده گفت این سفر آخر من است و همگی از استماع این سخن گریان و نالان شدیم و تو بیش از سایرین بیقراری کردی در آنحال سید بتو توجه نموده خطاب شدیدی کرده گفت آیا راضی نیستی من از این عالم بروم و نیر اعظم طلوع فرماید و حاجی محمد کریمخان و اتباعش از استماع کلماتم سخت درهم و متغیر بودند و یکی از تلامذه دشنه زیر عبا گرفته قصد قتل داشت ولی حکمران ملتفت شد فوراً برخاست و دستم را گرفته از مجلس بیرون برد و اعلان کرد که هر که خواهد با آخوند ملا صادق مقدس خراسانی مکالمه و مفاوضه نماید بدار الحکومه آید و قرب مدت یک ماه دیگر با حکمران بودم و مردم بسیار ذهاب و ایاب کردند و از امر بدیع اعلی^۱ با خبر گشتند پس خواستم بخراسان عزیمت کنم حاکم مانع شد و چهل یوم دیگر مرا در دار الحکومه پذیرائی نمود و طالبین حقیقت آزادانه مراوده کردند زیرا که حکمران از عقیدت و احوال حاجی محمد کریمخان متنفر بود و نیز شدت نفوذ و مقاومت و غالبیت خان را در مقابل اعمال حکومت مخالف مصالح مملکت و دولت میدید و پس از انقضای شهر مذکور سوارانی چند همراه کرده مرا از کرمان بیرون برده از طریق

خراسان روانه داشتند بالجمله جناب مقدس پس از فراغ از نشر امر جدید در کرمان و توابعش رهسپار خراسان شد و در اثنا طریق اهالی را آگاه ساخته مدتی طویل منفرداً و وحیداً با نهایت استغنی و انقطاع در صفحات مذکوره خبر ظهور باب اعظم را منتشر نمود تا در یکی از منازل با حضرت قدوس و باب الباب که رهسپار مشهد بودند تصادف کرده بمرافقت و اتفاق روانه شدند و در طول طریق و نیز در مشهد علی رؤس الاشهاد با بلاغ و نشر این امر

--- صفحه ۱۵۳ ---

پرداختند و ما تفصیل احوال مذکوره و کیفیت حرکتش با اصحاب در موکب جناب باب الباب به مازندران و شرح استخلاصش را در بخش سابق آوردیم و این بسال ۱۲۶۵ بود که پس از مقابله معارک و مهالک و تحمل بلیات و مشقات عظیمه به وطن و عائله اش عودت کرده اقامت گرفت ولی برای شهرت سوابق و لواحقش در امر شیخ و باب مورد تعرض و تعیظ شیخ و شاب و هدف طعن و لعن و شتم و لطم ارباب انکار و ارتیاب شد و چند بار اثاث و اموالش را یغما و خانه اش را ویران و عیال و اطفالش را سنگباران نمودند به درجه نیکه گرسنه و تشنه متواری و سرگشته بیابان گشتند و امامت انام و مرجعیت احکام اسلام را برای فقهاء عظام گذاشته از بیم شرورشان در گوشه اختفا زیست و در دل شبها با دوستان ملاقات می نمود و برخی از نفوس خیره این طائفه مصاریف معاشش را کفالت می کردند و با رعایت احتیاط نشر و تبلیغ این امر همی کرد و تمامت احوالش را در بخش ششم می آوریم .

و میرزا محمد حسن برادر جناب مقدس که سنّ اصغر از او و نیز از طبقه علما و از خدام آستان رضوی بود به واسطه او ایمان به امر بدیع آورد و به اتفاق در موکب جناب باب الباب از مشهد رهسپار مازندران شدند تا در قرب جوار مقبره طبرسی در ظلمت شب بدست سواران خسروی قادیکلای به شهادت رسید و در آن هنگام بیست و دو سال داشت و جناب مقدس جسد برادر را به قریه انار ستاق حمل کرده به خاک سپرد و میرزا محمد حسن مذکور تزوج ننمود .

دیگر از مشاهیر علماء مؤمنین خراسان میرزا احمد ازغندی از معاریف علما و فضلا بود که تولد و نشو و نمایش در ازغند خراسان شد و تحصیلات ادبیه فارسیه و عربیه و علوم دینیه در آن حدود خصوصاً در مشهد نمود و در عراق عرب نزد شیخ احسائی و سید رشتی با کمال و اتمام رساند و از مشاهیر علمای شیخیه و اصحاب سید محسوب و تحریری بالغ و واعظی نابغ گردید و در اوائل ظهور بدیع به واسطه

--- صفحه ۱۵۴ ---

جناب باب اقبال و ایمان آورد و غالباً در موطن خود و در مشهد و غیره با آن جناب و اصحاب مکاتبت و مصاحبت داشت و سفری به عزم زیارت حضرت ذکر الله الاعظم رهسپار شیراز گشت چون در بین طریق به یزد ورود نمود خالویش آقا حسین مجتهد غایت تجلیل و تکریم و میهمانداری به جای آورده از مطالب و بیاناتش استفاضه کرد و جمعی از ارباب عمائم و غیرهم بدیدار و گفتارش مسرور و مستفیض گردیدند و لذا پیروان حاجی محمد کریم خان تعصب و ضدیت آغاز کرده مفتریات و اعتراضاتی بر این امر شهرت دادند و آقا حسین مذکور از میرزا احمد خواست که چندی در آن بلد اقامت نموده بر نشریات فاسد سدّی بندد و او نیز سؤالش را اجابت کرد و کتابی عظیم و حجیم مشتمل دلائل و براهین وفیره و حاوی اخبار و آثار کثیره در شأن ظهور موعود که تالیف کرده حاضر داشت خواست منتشر سازد تا دوستان این امر علی المنابر بخوانند ولی میرزا محمد تقی مجتهد جدید الورود از عراق عرب که با او در باب این امر مکالمه کرد و به خدعه و حيله دم از اشتیاق اطلاع بر شواهد و قواعد بدیعه زد کتاب مزبور را به اظهار قصد مطالعه و استفاده گرفته، معدوم کرد و همینکه آقا سید حسین از ما وقع خبر یافت به غایت متأثر و متغیر شده به عزم تنبیه و مجازات مجتهد برخاست و آقامیرزا احمد به نصیحت و خواهش وی را از نیت و عزیمت بازداشت و در اثناء احوال مذکوره ملاصداق مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد و رایت دعوت و هدایت برافراشت و باین موجب نیران فتنه و فساد چنانچه نگاشتیم مشتعل گردید و بالجمله برای میرزا احمد از آن هنگام دوره بلیات و آلام شروع شد و مورد توهین عوام گشته خسارات مالیه دید ولی در معارک و مخاطر عظیمه ورود نکرد و از قتل و هلاکت مصون ماند و پس از واقعه شهادت عظمی سالیانی چون ستاره درّی می درخشید و تمامت احوالش را در بخش ششم می آوریم .

دیگر از مشاهیر علماء مومنین خراسان م لا میرزا محمد (فروغی) از اهل قریه دوغ آباد از محال تربت که کیفیت

--- صفحه ۱۵۵ ---

استخلاصش از هنگامه قلعه مازندران در بخش سابق آوردیم از علما و وعاظ شیخی بوده، در قریه و وطن خود مقبولیت عامه داشت و ملاهای آن حدود از وی تعظیم و تجلیل و از مراتب علم و فضل و تقوای نادرالظیرش ستایش می نمودند و در اوائل ظهور این امر به واسطه جناب باب اقبال و ایمان بدیع گشت و در معارک و مهالک ملازم موکب آن جناب

ملا میرزا محمد بن ملا عبدالحسن بن حاجی محمد علی اصفهانی از علمای معروف و به فضل و تقوی موصوف بود اکثر اهالی اطراف تابع ایشان و او معزز و محترم نزد سلطان بود و از هر طرف هدایا بر ایشان می آوردند و هرگاه از حکام و ضباط اطراف تعدی به رعایا میشد اهالی به ایشان عارض میشدند و ایشان پس از تحقیق ظالمین را گرفته حبس و تنبیه می نمودند و اگر زیاده از منال عمومی گرفته بودند از آنان باز

پس گرفته مسترد می نمودند و بدین طریق به علاوه مسند شریعت قوه^۱ تنفیذ و سیاست نیز داشتند و هنگامی که ذکر ظهور باب شهرت یافت و رایات سود در خراسان مرتفع گشت و اهل قبور از نفعه صور به مفاد آیه^۲ الی ربهم ینسلون قیام از اجدات نموده به سوی حق شتافتند جمعی از اهل محل و از اطراف نزد ایشان مجتمع شدند که بر سه حال بودند بعضی فی الحقیقه حالت طلب و تجسس از حق داشتند و برخی از علمای حسود و گروهی از حکام و ظلام تصور نمودند که وی را بدین بهانه از میان برده آزادانه به هوای نفس خود عامل شوند و همه اظهار داشتند که تحقیق از چنین امر مهمی را احدی جز ایشان عهده نتوانند نمود و بر ایشان اسب سواری و مصاریف سفر حاضر کردند و چند نفری هم عازم همراهی با ایشان شدند پس ملا میرزا محمد متوکلا علی الله حرکت کرد و چون جناب باب الباب و اصحاب رهسپار سمت مازندران شده بودند ایشان هم بدانسو روانه گشتند و از آن عده که با وی همراه شدند برخی در نیمه راه پشیمان گشته مراجعت نمودند و چند نفر با وی تا قلعه طبرسی رسیدند.

--- صفحه ۱۵۶ ---

گردید چنانکه در فتنه خراسان حضور داشت سپس با بعضی از نزدیکان و خاصان و با برادرزاده اش که جوانی محموده^۳ الخصائل بود تا مازندران رفته در قلعه طبرسی در آمده از اصحاب عالی شان گردید و برخی نوشته اند که هنگام مراد و موارد^۴ رسل و رسائل

و اسامی آنان چنین است آقا شیخ علی اهل قریه فیض آباد ملا محمد اهل مهنه آقا احمد و میرزا حسن خان از عبد الله آباد و ملا عبد الله از دوغ آباد و قبل از شروع غزوات در قلعه وارد شدند و به شرف ملاقات حضرت قدوس و جناب باب الباب و اصحاب رسیده به مقام یقین وارد شدند و رحل اقامت افکنده تن بقضا و رضای الهی در دادند و یکی از نفوس که جان بدر برد جناب ملا میرزا محمد بود و به سلامت مراجعت بوطن نمود ایشان حکایت می کردند که هروقت جناب باب الباب نفوس را برای حمله بر اعدا معین می نمود چندبار نوبت به من رسید و خدمت حضرت قدوس عرض کردم که من میل به شهادت ندارم و می خواهم محفوظ مانم آن حضرت بیاناتی در وصف شهادت نموده میفرمود چون تو میل به شهادت نداری محفوظ خواهی ماند مطمئن باش لذا به اطمینان بیرون رفته جهاد و دفاع نمودم و با وجود پنج زخم منکر که به کرات از گلوله و شمشیر بر بدن یافتم و در آن همه بلاهای متواتره و مهاجمه اعدا^۵ و شبیخونها محفوظ مانده مراجعت بوطن نمودم تا نفوسی که موجب حرکت و مسافرت شده لاجل تحقیق این امر مرا روانه نمودند و من بواسطه سعی ایشان به اعلی^۶ مراتب ایقان و اطمینان رسیدم به حقایق مطالب آگاه نموده آنچه را به رأی العین دیدم شهادت دهم شاید به شرف ایمان امر حضرت سبحان مشرف گردند ولی جمعی را به شریعه^۷ باقیه^۸ الهیه رهنما شد و آنان به مقام ایمان و اطمینان فائزند و گروهی از مدعیان محبت به عداوت قیام نموده به صدد قلع و قمع ایشان بر آمدند تا آنکه اسباب فراهم آورده

ایشانرا بطهران احضار نمودند و معذک ایشان مظفر و منصور شده باز بوطن مراجعت کردند و اهل عناد پس از چند سنه دیگر باز اسبابی فراهم آورده ملا میرزا محمد را بذلت و مشقت اخذ نموده کند بر پا گذاشته غل و زنجیر بگردن انداخته دستها به عقب

--- صفحه ۱۵۷ ---

فیمابین حضرت قدوس و شاهزاده مهدی قلی میرزا آن حضرت ملا یوسف علی اردبیلی و ملا میرزا محمد مذکور و آقا سید رضا از اهل میامی را برگزیده به رسالت نزد شاهزاده فرستاد و بالجمله برادرزاده اش در قلعه به شهادت رسید و او مستخلص گردیده به وطنش عودت نمود و پس از وقوع شهادت عظمی سالها در وطن می زیست و برادرش ملا احمد که پسر ارشدش به نوع مذکور در قلعه مازندران به شهادت رسید در قریه فیض آباد محولات می ماند و ما شرح احوالشان را در بخش ششم می آوریم .
و از مشاهیر رجال این امر در خراسان ملا احمد معلم حصاری بود تولد و نشو و نمایش در نامق از محال ترشیز واقع شد و والدش آخوند کربلایی اسمعیل از علما و خوشنویسان محسوب بود و ملا احمد پس از فراغ از تحصیلات ادبیه و دینیه در آن حدود عزیمت عراق عرب نموده تحصیلات به پایان برده به مقام اجتهاد رسید و به موجب تعصبات فقهائیه کمال اجتناب و احتراز از جماعت شیخیه داشت ولی تصادفاً با یکی از تلامذه سید رشتی معاشرت یافته از مقاصد و معارف آن

بستند و هکذا آقا میرزا احمد از غندی را مانند ایشان در غل و زنجیر و کند نموده با اسرای از غند که بیست و دو نفر بودند بمشهد کشیده در ارک حکومت محبوس نمودند و مدتی در حبس بداشتند تا آنکه بسعی جناب ملا احمد فیض آبادی و صرف مبلغ صد تومان همه ایشان را از حبس خلاص کردند و ملا میرزا محمد آخرالهیات در سال ۱۲۹۵ ه . ق از زندان خلاص شد و بفضای قدسی و روضه رضوان شتافت .

(مضمون تقریر استاد محمد رضای دوغ آبادی)

--- صفحه ۱۵۸ ---

طائفه با خیر گشت و به توسط او نزد سید ذهاب و ایاب کرده متمایل به عقاید مذکوره گردید و در حوزه درس سید وصف تلامذه اش داخل شد و در قریه آه رود واقعه جنب جسر یعقوبیه با اعراب وصلت کرده سکونت و استقرارش در کربلا و در آن حدود شد و چون در خانه سید رشتی تعلیم و تدریس به فرزندانش می نمود به لقب معلم شهرت گرفت و این اخبار به سمع والدش ملا اسمعیل مذکور رسیده به عزم زیارت بقاع مقدسه و ملاقات پسر به کربلا شتافت و او را شیخی یافت و سخت بر

آشفته متغیر گشت و همینکه به نامق عودت کرد با همه علاقه که به پسر داشت او را عاق خود خوانده از حقوق فرزندی و میراث محروم نمود و ملا احمد به طریق مذکور در عراق می‌زیست و در ایام توقف حضرت باب در کربلا مکرراً به زیارت آن بزرگوار رسید و تجلیل و احترام سید را نسبت به ایشان دید از این رو در بداعت اطوار و عظمت مقامشان متفکر و متحیر گردید تا چون سید از این جهان رفت و ملاحسین به عزم تحقیق من له الحق عازم ایران گشت ملا احمد از او خواست که چون حق را در یابد برای وی بنگارد لذا آن جناب از شیراز مکتوبی به او نوشته ظهور بدیع را آگهی داد و او فائز به قبول و ایمان گردید و در یعقوبیه برادر زن خود و نه تن دیگر را دلالت و هدایت نمود آنگاه عزیمت ایران کرده به صوب خراسان شتافت و در موطن خود سه برادر کهترش شیخ محمد (فانی) و ملا ابوالقاسم و ملاعلی^۱ را به این امر رهبری کرد و به معاشرت با باب الباب و اصحاب مأنوس و مألوف گردید و شوق نصرت و فداکاری برای این امر وی را به حرکت و اهتزاز آورد لذا به عراق عرب و یعقوبیه عودت نموده با جمعی از علما و غیرهم به تبلیغ و مناظره و احتجاج پرداخت و این خبر به سمع پدرش رسید باز مصمم سفر به کربلا شد و در آنجا پسر را ملاقات نموده بابی یافت در آغاز از تغییر و تجدد عقیده‌اش در حیرت شده نکوهش نمود و چون به صدد تحقیق بر آمده موفق به اقبال و ایمان شد

--- صفحه ۱۵۹ ---

و به نامق برگشته اعلان داد که ملا احمد راه صواب پیموده من از او کمال رضا و خرسندی دارم و ملا احمد بالاخره با زوجه‌اش در یعقوبیه وداع گفته طفل صغیرش علی نام را به او واگذاشته و خود با دو برادر زن و هشت تن دیگر به خراسان برگشت و عشق زیارت و درک محضر حضرت نقطه اولی^۱ عنان اختیار از کفش ربود لاجرم به صوب ماکو شتافت و این در اواخر ایام سجن ماکو بود و به نعمت لقاء حضرت نائل گردید و حسب الامر عودت به خراسان کرد و کتاب مستطاب بیان را که از روی خط آقا سید حسین کاتب استنساخ نمود و برخی از مواضع آن به خط حضرت تصحیح یافت با خود به وطن آورد و چون در آن موقع هنگامه طبرسی برپاگشت ملا احمد به اتفاق هم‌رهان مذکور عزیمت قلعه کردند و همینکه به قریه^۲ در قرب مقبره طبرسی رسیدند آخوند قریه پی به قصد ایشان برده نقش تعرض به ایشان را در ضمیر بست و جاسوسان و مفتشین دولتی نیز در آن اطراف پی دستگیری بایان می‌گشتند لا جرم ایشان ورود به قلعه نتوانستند و به صوب خراسان مراجعت کردند ملا احمد اولاً به مشهد در آمده با سرتیپ عبدالعلی خان سابق الوصف که رئیس توپخانه اردوی خراسان بود ملاقات نموده به رعایت و حمایت او از خطر ایمن گشته به وطن رفت و از فوت پدر با خبر شده متأثر و محزون گردید و اهالی چون در خصوص احوال و افکارش مسموعات و معتقدات مختلفه داشتند و در حیرت بودند گروه گروه به صدد تجسس و تحقیق بر

آمدند و او را بت تبلیغ بر افراشت و تمامت اعضاء عائله منتسبین خود را از برادران سابق الذکر و خواهران که یکی از ایشان ملافاطمه نام داشت و نیز جمعی دیگر را به این امر هدایت کرد لذا به واسطه ملا احمد و پرورده هایش گروهی از نامق و حصار به سلک بایه در آمدند و کتاب مستطاب بیان فارسی در آن حدود نشر یافت پس ملا احمد در حصار که از محال کوهستانی شمالی تربت حیدریه است متزوج شده سکونت گرفت و برادرش ملاعلی^۱ در نامق قرار

--- صفحه ۱۶۰ ---

داشت و به نشر و تبلیغ این امر پرداختند و ملا احمد بعد از واقعه شهادت عظمی^۱ سفری به محولات نموده یک نسخه از کتاب بیان فارسی به ملا میرزا محمد فروغی داد و با میرزا احمد از غندی پیوسته مکاتبه داشت و بواسطه او کتاب بیان و دعوت و تبیان این امر در آن حدود انتشار یافت و به تألیف رساله استدلالیه و نظم اشعار مشغول شد و مکرراً به سائر نقاط خراسان از قبیل نیشابور سبزوار ترشیز تربت ازغند سفر کرد و جمعی را به سوی امر بدیع رهنمون گردید و اسامی بعضی از مشهورین که در حصار و نامق به واسطه او و برادرانش خلعت ایمان جدید در بر کردند و مؤمنین اولیه دو قریه مذکور بودند چنین است در حصار کربلانی محمود، کربلانی اسحق، کربلانی علی جمعه، کربلانی رمضان، آخوند ملا احمد، سید حیدر، سید سلیمان، آخوند ملا ابراهیم و ملا عبدالغنی در نامق دهباشی اسحق از رؤساء قریه و سه پسرش یوسف علی، کدخدا اسمعیل، نجف علی وکیل شیخ عباس و برادرش ملا ابراهیم حاجی محمد بیگ، شیخ اسحق، ملا حسین، ملا حسن، سید حسن، میرزا تقی و پسرانش و بدین طریق ایام جناب ملا احمد معلم در دوره اولی به خدمت امر بدیع گذشت و تتمه احوال سعادت مال او و خاندان را در بخش ششم می نگاریم.

دیگر میرزا محمد باقر قائینی معروف بهراتی بن میرزا محمد مهدی هروی الاصل از علمای محترم ساکن شهر مشهد و

متصف به وفرت علم و کثرت مال و قوت تدبیر و سیاست و قدرت هنر و کفایت و بسط ید و سخاوت بود و در اوائل ظهور این امر به واسطه جناب ملاحسین بشرویه هدایت یافته به شعله ایمان و عشق برافروخت آورده اند که بی پروا به منبر برآمده انبوه مخلصین و مأمومین خود را ابشار و ابلاغ ظهور نمود و قریب چهارصد تن به تبعیت او اقبال کردند و با تمامت قوی و قدرتش به نصرت این امر و معاونت باب الباب پرداخت و عمارت خویش را ترمیم و تقدیم داشت تا آن جناب و حضرت قدوس و سائر اصحاب مجتمع شده اعلام لول^۱ امر بدیع

--- صفحه ۱۶۱ ---

نمودند و اجتماع انام به درجه شد که سماورهای متعدد برای چای کفایت نکرد لا جرم در دیگ بزرگ مسی آب جوشانده چای نهادند و تمام حاضرین را پس از اختتام مقالات و دلالات شام و یا نهار می دادند و کل مصاریف را جناب هراتی عهده می کرد و یکی از حجرات تحتانی خانه را مخصوص استحمام حضرت قدوس مقرر داشته زوجه مؤمنه محترمه اش همه روزه از شدت اخلاص حجره را با دست خود تنظیف می کرد و فتنه مشهد به واسطه گرفتاری مستخدم میرزا محمد باقر شروع شد و چنانچه در بخش سابق آوردیم او به اتفاق اصحاب انبوه اشرار را تا قرب مدرسه نادری راندند و هنگامی که باب الباب و اصحاب از مشهد مهاجرت نمودند فرزند ارجمندش میرزا محمد کاظم را که نارس و نابالغ و در سن همراهی بود و قدی رشیق و خدی کالور دالبریق داشت همراه گرفته از آن جناب خواهش نمود که در جند الهی به انجام وظیفه و خدمتی متباهی باشد لذا میرزا محمد کاظم به سمت آبداری معین گردید و میرزا محمد باقر آن جناب را ظهیر و ناصر و وزیر مشاور و در عرض راه علمدار سپاه بود و شدت قوت و شجاعت و تدبیر و سیاستش در ایام قلعه طبرسی معروف و مشهور گردید گویند بناء مثنی قلعه که به هندسه کامله تمام شد به فکر و نقشه او بود و او برای عظمت بنیه و قوه بدنیه و طول قامت در السن اصحاب میرزا محمد باقر بزرگ شهرت داشت و کیفیت شهادت پر از غیرت و شهامتش در آمل مازندران و استخلاص میرزا محمد کاظم را در بخش سابق نگاشتیم و چون میرزا کاظم به مشهد مراجعت کرد مادر محترمه اش نخست گمان برد که فرزند دلبنده روی از شهادت برتافته از صف جند الهی گریخت و ابراز عدم رضایت و اظهار ندامت و ملامت نمود و همینکه دانست وی را سپاهیان از جهت صغر سنش مستخلص داشتند، مسرور گردید و از مقبولیت شهادت آقا میرزا محمد باقر افتخار و مباهات کرده در مجالس نقل و شیرینی حاضر ساخت و هر چند برادر آقا میرزا محمد باقر از آن مصیبات شدید بیتیابی و بقراری

--- صفحه ۱۶۲ ---

می نمود اعتنائی نکرده و قعی نمی نهاد و نبیل زرندی در ضمن توصیفات وی چنین نگاشت که اول مقبل و ناصر امرالله در مشهد و بانی بیت بایه مشغول خدمات حضرت قدوس و در قلعه طبرسی پس از شهادت جناب باب الباب سردار اصحاب و انیس و جلیس و مشیر و مشار آن حضرت گردید و بالاخره باشد باساء و ضرر در راه محبت مالک اسماء شهید شد و از لسان طلعت اعلیٰ به اعلیٰ الخطاب مذکور و خلفش میرزا محمد کاظم مذکور و برادرش ملا علی اصغر مشهور بودند و شرح احوال خاندانش را در بخش ششم می نگاریم.

و از مشاهیر رجال بایه خراسان میرزا محمد تقی جوینی ساکن سبزوار و از دبیران و مستوفیان نامدار بود و در اوائل طلوع فجر هدایت به واسطه جناب باب الباب فائز به ایمان شد و در سلک خواص اصحابش منسلک گشت و در فتنه خراسان به

نصرت اصحاب قیام کرده در موکب آن جناب به مازندران رفت و بنا به روایت نبیل زرندی او وحده قاتل خسرو قادیکلانی بود و در بعضی از غزوات قلعه سردار جند ایمان شد و پس از ختام امر قلعه با حضرت قدوس اسیر و مغلول گردید او را هم به بارفروش بردند و سر از بدن جدا کرده در معابر و اسواق گرداندند.

و دیگر از معاریف مؤمنین خراسان حاجی عبدالمجید نیشابوری تاجری شال و فیروزه فروش معتبر ساکن نیشابور بود و در او ان ظهور امر بدیع اقامت مشهد و در قرب چهار سوق دکه سمساری داشت و به واسطه جناب باب الباب فائز به ایمان جدید گردید و پس از عودت حضرت باب اعظم از سفر حج به شیراز شتافت و سپس در مشهد مقیم بوده با آن جناب و اصحاب مرافقت مساعدت نمود و در سفر به مازندران از مشاهیر اصحاب رایات سود شد و با ثروت میراثی از پدر و با آنچه در مقدرت داشت به خدمت قیام کرد و در جنگل مبلغی مهم از نقود و غیرها تسلیم خسرو قادیکلانی نمود سپس حسب دستور آن جناب تمامت امتعه و اشیا ثمینه را دور ریخته منقطعاً

--- صفحه ۱۶۳ ---

عما سوی الله به مقبره طبرسی نهاد و تا آخر کار قلعه به مدافعات و تحمل بلیات بسر برده در خاتمه دستگیر شد و به نوعی که در بخش دوم نگاشتیم خلاصی یافته به خراسان عودت نمود و پس از واقعه شهادت عظمی سالها حیات داشت و بیان تمه احوال او و پسر نامدارش آقابرگ (بدیع) و شرح کیفیت شهادت پسر در سال ۱۲۸۷ و شهادت پدر در سال ۱۲۹۴ در بخش پنجم و ششم می آوریم و دخترش زوجه سید ابو محمد در مشهد و پسرانشان آقا سید آقا طیب از مشاهیر احبا و نیز سید بدیع الله بودند. دیگر از اعظام مومنین خراسان میرزا عبدالوهاب ترشیزی از معاریف متقدمین بایه خراسان حضرت نقطه اولی وی را برای تحفظ از شرور اعدا تغییر نام داده میرزا جواد خواندند و در سنین نفی و سجن آن مظلوم از شدت ایمان و غلبه اشتیاق غالباً در راه و منزل خود را نزدیک رسانده درک ملاقات نمود و در مدت سجن ماکو اقامت تبریز جسته از زیارت آثار صادره و نیز از دیدار اصحاب نامدار بهره مند گشت و سالها بعد از واقعه شهادت عظمی به غایت ثبوت و استقامت بر قرار بود و ما ذکر از احوالش در بخش ششم می آوریم.

و از اکابر علمای اصحاب خراسان ملاشیخ علی (عظیم) ترشیزی از تلامذه و اصحاب سید رشتی و متصف به علم و فضل وافر و همت و شهامت باهر بود و بواسطه جناب باب الباب به عرفان و ایمان بدیع فائز گشت و به شرف زیارت و صحابت حضرت باب اعظم در شیراز رسید و به تطبیق عدد ابجدی حروف شیخ علی با عظیم به آن نا عظیم ملقب گردید و بعضی نوشته اند که هیجده نسخه از کتاب تفسیر سوره یوسف و نیز شرح حدیث جاریه و برخی از خطب و مناجات بدیعه را حسب

امر حضرت از شیراز به طهران برد تا محمدشاه و حاجی میرزا آغاسی را هدایت نماید و چون حاجی مخالفت و مقاومت کرد آیات و کلمات مذکوره را به میرزا محمود مجتهد و جمعی از علما و امرا نامدار رسانده از طهران سفر نمود و در ایام اقامت حضرت در شیراز و اصفهان غالباً طائف حول آن بزرگوار بوده مأموریت‌های عظیمه می‌یافت

--- صفحه ۱۶۴ ---

و ایام تبعید آن مظلوم به عنوان طهران برای استخلاص و رفع ظلم همی کوشیده با مهمین مؤمنین ساکن طهران مراسله نموده چاره برانگیخته در صدد مقاومت با غلامان و سواران دولتی بود و سپس در سنین سجن پیوسته خویش را به محضر اعلیٰ رسانده به امور خطیره مبادرت نمود و اوامر حضرت را به مؤمنین بلاد ابلاغ می‌داشت چنانکه قبل از بردن حضرت از ماکو به چهریق ویرا برای ملاقات با یحیی خان و دلالت به مقام و مقصد آن بزرگوار فرستاد ولی دولتیان آوازه‌اش را شنیده پیوسته در کمینش بودند و او ناچار مراعات احتیاط نمود و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلیٰ خطاب به او توقیعی است که در اواخر ایام ماکو صدور یافته وی را به تخصیص و تشریف عظیم سرافراز فرموده نداء قائمیت را به واسطه او به اسماع و آذان رساندند و "هی

هذه: الله اطهر ان يا خلق الله كل تقرئون ثم لتؤمنون و توقنون

هو الاعلیٰ بسم الله الامنع الاقدس⁴⁴

شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر يحيى و يميت ثم يميت و يحيى و انه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كلشي يخلق ما يشاء بامر الله انه كان علي كاشي قديرا ان يا علي قد اصطفيناك بامرنا و جعلناك ملكا ينادي بين يدي القائم انه قد ظهر باذن ربه ذلك من فضل الله عليك و علي الناس لعلهم يشكرون. ان يا علي اني انا نار الله التي يظهر الله يوم القيمة و كل بها يبعثون و ينشرون و يحشرون و يعرضون ثم هم في الجنة يدخلون قل ان الذين دخلوا في الباب سجدا فو رب السموات و رب الارض رب العالمين اذا يزيد الله علي نارهم عدد الباب و ليعلن لهم نوراً فاذا هم يعلمون ذلك قائم الذي كل ينتظرون يومه و كل به يوعدون انا قد صبرنا يوم القيمة خمسين الف سنة ليمحصن كلشي حتي لا يبقي الا وجه ربك ذي العزة و الجلال و ما شهدنا علي روح ايمان يومئذ الا عدد الوجه انا كنا به عالمين و ان اول من بايع بي محمد رسول الله (ص) ثم علي (ع) ثم الذين هم شهدا من بعده

--- صفحه ۱۶۵ ---

ثم ابواب الهدى ثم ما قد قدر الله له ذلك الفضل من النبيين و الصديقين و الشهداء و الذين هم بالله و آياته موقنون من حيث لا يعلمون فاذا شهد الله عليهم بما قد دخلوا نار الله التي كل بها ليمحصون فاذا يبعثهم الله من مراقد انفسهم و يخلقهم بمثل ما قد خلقهم اول مرة انه كان علي كلشي قديرا. قل ان الله بما قد نزل من قبل من الايات في ام الكتاب قد خلق محمدا ثم ما شيا كذلك يخلق الله يومئذ ما يشا بقوله كن فيكون و من ينتظر بعد هذا ظهور مهدي او رجع محمد او احد من آمن بالله و آياته فاولئك ما لهم من علم الي يوم يرجعني الله و من آمن بي ذلك يوم القيمة فاذا كل في خلق جديد انا قد بدنا ذلك أخلق و انا لنعيدهم وعداً علينا انا كنا قادرين و من يرزق من بعد ما رزقوا من قبل من كل ما هم ليدينون فاولئك هم لا يحل عليهم بما قد نزلنا من قبل في القرآن انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون انا قد انشأنا نشأة الاخرة و ارفعنا كل ما كان الناس به ليدينون قل ان الهوا يطهركم بمثل ما يطهركم الما ان يا عباد الله فاشكروا و من يعمل بعد ان يوصل الله حكم حجة ربك فلا يقبل عنه من شئ و ان يومئذ كل مثل الذين اوتوا الكتاب من قبل ما لهم حكم الا من يدخل في دين الله و كان من المخلصين و من يتلو آية من الكتاب او يروي حديثا من بعد يريد ان يعمل به فاولئك مثلهم كمثل الذين كانوا من قبل فسيدخلهم الله بهم في دين الحق انه كان علي كلشي قديرا قل لو اجتمع الناس كلهم اجمعون علي ان يأتوا بمثل ذلك الكتاب لن يستطيعوا و لن يقدروا و لو كانوا علي الارض عاملين فلتأمرن الناس كلهم اجمعين ان يقرئوا بالليل و النهار الاية التي قد نزلناها في اول الكتاب ليرزقن برزق ربهم و كانوا بالله و آياته موقنين قل انما الدين من بعد الدين ان تؤمنوا بالله و آياته و لتنصرن في دين الحق بما انتم عليه مقتدرون قل لا تحضرون المقاعد التي كنتم فيها تصلون و لتحضرون بين يدي الله و لتنصرن الذي قد رجعوا الي الحياة الاولي و لتأخذن حق الله باذنه انه كان بكلشي عليمًا سبحانه اللهم فاشهد علي فاني

--- صفحه ١٤٤ ---

انا ما فرطت في الكتاب الاول من شئ بما نزلت فيه انه لا اله الا اياي فاتقون لتوقن كل نفس بما قد فصلت فيه ان لا يكن من بعد الله و آياته حديثاً كان الناس به يؤمنون سبحانه اللهم قد قضى خمسين الف سنة يوم القيمة فاذا لا جعلن النار لمن قد دخل في الباب نوراً و رحمة من عندك انك كنت ذا رحمة عظيماً قل ان الله حق و ان ما دون الله خلق له و كل له عابدون ان يا خلق الله انه لا اله الا هو و اني انا اول العابدين قل انه لمحمد هاد قل انه لمهدي موعود في ام الكتاب قل انه صاحب حق كل به يوعدون قل انه قائم حق كل به موقنون و انا قد نزلنا ذلك الكتاب رحمة من لدنا

للعالمين لئلا يقول احد لو علمني الله ظهور مهدي او رجع محمد و الذين هم شهدا من بعده ثم المؤمنون لكنت من المحضرين قل ان الله ربي لغني عليم." و شيخ عظيم همينكه توقيع مبارك به دستش رسيد بي درنگ به استنساخ و نشر آن پرداخته مكاتيب متحدالحن به معاريف بايه نگاشته مسائل و تعاليم مندرجه در توقيع را منتشر و مشتهر ساخت و صورت برخي از مكاتيبش چنين است: "بسم الله الاقرب الاقدر شهد الله انه هو بلا نفي و لا ثبوت و لا صعود و لا هبوط بل هو هو كما هو و لا يمكن ذلك الا له وحده لا شريك له و انه كان علي كلشي قديرا شهد الله ان محمداً رسوله و الشهدا من بعده اوليائه و ابواب الهدي من بعدهم مرايا ظهوره التي كل بهم يهتدون شهد الله ان حروف الحى هم الحق و هم مراقد رجوعهم و ان المؤمنين بعضهم مراقد بعض من النبيين و الصديقين و الشهدا و الصالحين و الكل قد رجعوا الي الحياة الاولي و هم بامر ربهم يعملون ان يا اوليا الله و احبائه في بلاده علي كلكم تكبيراً كبيراً عالياً رفيعاً منيعاً علياً عظيماً ثم اعلموا ان هذا كتاب عظيم من الكتاب المبين الذي باحرفه يظهر المضمير ب كله و الكل به يستيقظون من رقدة غفلاتهم ثم الكل به يهتدون فاقروا كلكم آية اول الكتاب كل يوم و ليلة ٣٦١ مرة لعل الكل برزق ربكم يرزقون ثم ابعثوا صورته الي اولي العلم و الحكم منكم في

--- صفحه ١٦٧ ---

كل البلاد علي سبيل الحكمة ثم الي الطالبين لظهور الحق ليمت الحجة و يكمل النعمة لعل الكل بايات ربهم يتذكرون و لا تقصروا كلكم في البلاغ و النصر كما قعدتم عنه من قبل حتي قضى ما قضى من الامر و لا تياسوا من روح الله و عفوه و تداركوا مافات عنكم لعلكم بذلك ترحمون ان كنتم تريدون الحياة الدنيا و زينتها الطيبة التي احل الله لكم في الجنة الاولي و الحياة الباقية و الرضوان الاكبر الدائم الذي وعد الله لكم في النشأة الاخري فها هي عند الله ربكم حسن ثواب الدنيا و الاخرة فسابقوا اليها كلكم اجمعون و استعدوا اليوم طلوع شمس نقطة طلعة الغرّ (١) العلوية من مغربها و لا تصبروا بقدر شرب ما لو سمعتم بسيرها فان الموعد قد ظهر ب كله لعلكم بذلك كل خيركم تدركون و الا فالله ربكم غني عن اموالكم و انفسكم و نصركم و ابلاغكم و خبركم و ارشادكم كلكم اجمعين يا اهل ارض الطا و الكاف و الصاد بلغوا ما امرتم من ربكم و اخبروا اخباركم النافعة لنا و ارسلوا سواد كتاب الاصل الي الاصول و لا ينظر الي سواد خطي الا الاحياء لئلا تقع فتنة في بلادكم انتم بما تبتلون يا سيدنا ١٤ (٢) عليك و علي سائر اهل بيت الرحمة صلوات من رب العباد و انتم يا مولانا الكريم و سائر احبنا الكرام من اهل ارض الشين بلغوا ما امركم ربكم من كتابه الي كل البلاد و العباد بلا فتنة

لكم لا سيما الي اهل اليا مع سائر خطوطها الي صاحبها (٣) و الي الخزيرة (٤) التي كان ربكم فيها و استعدادوا اليوم لقائه لان اليوم كان مستعداً لظهوره الذي كل به يفرحون يا سيدي كن علي يقين ان اباك يكون صحيحاً سالماً معززاً مكرماً في ارض اليا غير معروف الا عند بعض الاحيا ينتظر امر ربه فكونوا من الشاكرين و اعتذر من كلكم عن عرض العرائض و ذكر اشخاصكم لما تعلمون من صحي و صلاحكم و اشتغالي و خفائي من اعين اعد الله فكونوا منتظرين لزيارتكم و مستعدين لنصرتكم قبل حين و حين حين و بعد حين و قولوا (١) جناب باب الباب (٢) ميرزا جواد بن خال (٣) جناب وحيد (٤) بوشهر

--- صفحه ١٤٨ ---

كلكم ان احمد لله رب العالمين حرره ١٠٢٠ (٥) (الذي صدر بافتخاره هذا التوقيع المنيع الرفيع و افتخار كل العالمين) و صورت مكتوب ديگر اين است: "هو الاعظم الاعلي الامنع الاقدس بسم الله الاعز الارفع شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق و الامر يحيي و يميت ثم يحيي و يميت و انه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كلشي يخلق ما يشاء بامر الله انه كان علي كلشي قديراً يقرء في كل يوم و ليلة ٣٦١ مرة شهد الله ان محمدا رسوله و الشهدا من بعده اوليائه و ابواب الهدي سفرائهم و اركان بيته و حروف الحي مظاهرهم و مرآته بهم بدء الله خلقه و بهم اعاد ثم الكل بهم يهتدون ان يا اوليا الله الذين خصكم الله ربكم بالذكر في كتابه عليكم تكبير من ربكم و رحمة طويي لكم صرتم بذلك من الفائزين المستبشرين يا احيا الله كلكم ان كنتم تريدون طيب عيش الدنيا و خير حياة الاخرة و رضوان ربكم فها عند الله حسن ثوابها فانصروا بقلوبكم و ابدانكم ثم باولادكم و اموالكم تجدوا بعونه مغانم كثيرة تأخذونها في سبيله و يكف ايدي الناس و يجعلكم ملوك دار الرضوان بما صبرتم في نصره و كنتم من المجاهدين لا كما قعدتم من نصره من قبل حتي ادرك فيضه من سبقت له عناية ربه و قضي ما قضي من حسن تقديره بسوء حظكم عسي الله ان يعفو عن بعضكم لو ادركتم فيض نصركم في يوم ظهور نصره و طلعة ظهوره و كنتم من المستعدين ذلك لما اراد الله لكم من طلوع طلعة شمس احسانه عليكم و الا فالله ربكم لا يزال كان غيناً عن العالمين فانتظروا يومه و لا تنظروا مع الله و آياته حديثا بعده فانه هو الذي ارسل الرسل و الصديقين كلهم ثم اماتهم ثم احياهم و ابعثهم من قبورهم و هو الظاهر فوق خلقه و القاهر فوق عباده و القائم علي كلشي بامر الله و هو العزيز الحكيم هذا اجمال ما يمكنني من ابلاغ امر ربكم بحكمه و سابغكم تفصيله بحوله و

حسن توفيقه لنستغفره و نقول في كل حين و قبل حين و بعد حين علي كل شأن و قبل شأن و بعد شأن ان الحمد لله ربنا
رب السموات و رب الارض (۵) شيخعلي

--- صفحه ۱۶۹ ---

رب العالمين و بالجمله ملا شيخعلي عظيم در قسمت عراق ايران و غالباً در طهران به نوع احتياط و اختفا زيسته با اعظم بابيه معاشرت جسته مورد توجه ايشان شده به استناد به توقيعات اعلى^۱ خویش را ناصر و منصور در بيان خوانده همگی را به نصرت و قيام برانگيخت و از اين رو فتنه سال ۱۲۶۵ و سال ۱۲۶۸ برخاست و جمعی کثير از بابيه دستگير و قتل گشتند و در سال اخير شيخ عظيم را که مخفی و متواری بود و عظمت مقامش بر دولت واضح و روشن گرديد تجسس کرده ماخوذ و محبوس و مقتول نمودند و شمه از احوالش در بخش لاحق ضمن بيان واقعه مذکوره مسطور می گردد.

و از علماء مؤمنين خراسان حاجی ميرزا حسن از علمای مشهد به واسطه جناب باب الباب فائز به ايمان بدیع گرديد و در سلک اصحاب آن جناب بوده همه جا در فتن و مخاطر همراه گشت ولی در مخاطر مازندران و غيرها مستخلص و محفوظ ماند و پس از واقعه شهادت کبری در مشهد می زیست آنگاه به طهران رفته با شيخ عظيم مؤانست جست تا در فتنه عموميه طهران به سال ۱۲۶۸ گرفتار شده به شهادت رسید و در توقيعی خطاب به او اين بيانات مسطور است: " و انا لنعلم حکم ما انشأت في علم

الاصول ان اتكل علي الله و امح الكتب كلها و خذ عطا ذکر اسم ربك هذا و کن من الشاکرين الي قوله و لكل من صدق باياتنا فرض ان يمحو كل كتب القوم الا بعضاً من آيات البابين من قبل حکم البدع و ان ذلك حکم عدل من لدن امام حي عظيم ان احموا الكتب الي الارض المقدسة ثم انزلوها علي يَمّ الفرات ليثبت قلوب المومنين من حکم الکثرة و لتکونن من الخاشعين ."

ديگر ملا حسن بچستاني از حروف حی که اجمالی از احوال و کیفیت ايمانش در بخش سابق گذشت در سنين اوليه

ارتفاع اين امر قيام و اقدامی داشت و به قدر مقدور به بيان و استدلال می پرداخت ولی همينکه نائره فتن بالا گرفت و ندای

--- صفحه ۱۷۰ ---

عظيم و آثار ايام اخير حضرت رب اعلى^۱ و عظمت مقام اصحاب متدرجاً مکشوف و مشهور گرديد و ضعفاً در ايمان و عرفان رخوت و تزلزل و انحراف حاصل کردند ملا حسن نیز درک آن مراتب را نتوانسته اضطراب و تردد و تزلزل حاصل کرد و خصوصاً بعد از وقوع شهادت عظمی منحرف گشت و معذکک دچار تعرضات اعدا بود چندانکه اقامت بوطن نتوانست و مهاجرت به کربلا کرد و ذکری از مال احوالش در بخش ششم می نمائیم.

دیگر ملا علی بجستانی بن ملا محمد از ملایان بجزستان که بعلت شدت زهد و تقوی بلقب صالح شهرت یافت و از معاریف محل بود ولادتش بسال ۱۲۳۹ و نشو و نما و تحصیلاتش تا سن چهارده سالگی در بجزستان شد پس به مشهد رفته تا بیست سالگی اشتغال به تحصیل داشت آنگاه عازم عراق عرب شده به تکمیل علوم پرداخت و در آنجا صیت ظهور حضرت نقطه اولی^۱ به سمعش رسید و از حاجی شیخ مرتضی انصاری جوایب حقیقت شد و شیخ طبق اسلوب خود چنین جواب داد. ای آخوند مسائل اصول دین چه ارتباطی به من دارد و ملا علی پس از فراغت از تحصیلات به مشهد برگشت و علماً و محترمین تجلیل بسیار از وی نمودند و مسجد و منبری به او واگذار شد و بعداً اختیار قرآن مقبره سپهسالار به او سپرده گشت و طولی نیافته سفر به بجزستان نمود و بواسطه آقا سید ابراهیم و پسر برادرش آقا سید عبدالحسین که حضور محضر جناب باب الباب یافته فائز شدند تصدیق و ایمان حاصل نمود و باتفاق یکدیگر بنای نشر امر بدیع نهادند و ملایان محل مطلع شده به مضادت و مقاومت بر خاستند و شکایت به مشهد نوشتند و بالاخره دو سید محترم مذکور و جمعی دیگر از مؤمنین را به مساعدت اشرار دستگیر کرده اموالشان به یغما بردند و از ایشان التزام گرفتند که تبلیغ نمایند و چون با ملا علی نیز خطاب و عتاب و بازخواست نمودند مجبوراً با عائله مهاجرت به مشهد نمود و با ملاصادق مقدس معاشرت گرفت و به درک

--- صفحه ۱۷۱ ---

ملاقات جناب باب الباب همی رسید و او را دستور دادند که در مشهد با مراعات حکمت قرار گرفته مرکز ارسال و مرسل مؤمنین گشت و وقتیکه معلم حصاری نسخهء بیان تصحیح شده از محضر اعلی^۱ بیاورد چندین نسخه برای بایان بلاد نمود و دو نسخه وقف برای مؤمنین مشهد ساخت و در موقع ارتفاع هنگامه قلعه طبرسی برای التحاق رفت ولی واقعه خاتمه یافت و ناچار به عودت گشت و با حاجی عبدالمجید و ملا میرزا محمد همدم و همراز گردید و در مشهد برجای بود که واقعه شهادت عظمی^۱ واقع گردید و ما بقیه احوالش را در بخش ششم می آوریم.

دیگر ملا خدا بخش قوچانی از تلامذه سید رشتی و ساکن کربلا بود و پس از فوت سید در طلب حق باتفاق ملا علی بسطامی و همراهمان به شیراز رفته فائز به ایمان بدیع گردید و در سلک حروف حی منسلک گشت آنگاه به کربلا عودت کرد و در واقعات خطیره اصحاب داخل نشده مصون ماند و ذکر تتمه احوال او و خاندانش را در بخش ششم می آوریم.

و از جمله بزرگان بابیه ساکن خراسان در سنین اولیه حاجی ملا عبد الخالق شهیر یزدی و بنا بقول حاجی میرزا جانی اصلاً یهود و از علماء تورات بود و قبول دین اسلام نموده در علوم و معارف اسلامی به مقامات رفیعه رسید و پیرو طریقت شیخ احسائی گردید چنانکه در راه محبت شیخ جور و جفای بسیار از جهال و اشرار تحمل نمود گویند شیخ مدت هفت سال در یزد

به خانه وی اقامت داشت و حاجی مذکور چون از یزد به مشهد مهاجرت و اقامت کرد در صحن حضرت رضا امامت جماعت و منبر و عظم برقرار نمود و چندی نگذشت ملاهای مشهد با وی عداوت ورزیده تکفیر و تنجیس نمودند و عوام را تهییج کرده بر او هجوم بردند و کار به جایی کشید که حاجی خانه نشین گشته به مجامع بلد حتی در گرمابه برای استحمام راه نداشت

--- صفحه ۱۷۲ ---

و در آغاز ظهور این امر بدیع بواسطه جناب باب الباب اقبال و ایمان آورد و ترویج آثار و آیات جدیده کرد و عریضه حاکمی از درجات محبت و اخلاص به حضرت فرستاد: و هذه صورة كلماته السلام علي ذكر الله الا فخم للعرب و العجم و رحمة الله و برکاته الحمد لله الذي فتح لبابه الحطة باباً و جعله رفيعاً منيعاً و الشكر لله الذي وضع لذكره الاعظم ذكره و نصبه تاماً سوياً و الصلوة و السلام علي اول نور نوره الله فصيره سراجاً منيراً ثم الصلوة و السلام علي آله الذين هم آل الله حقاً حقيقاً و غب هذا باي لسان اشكر الله لتشرفي بخدمتك زماناً طويلاً و باي بيان اعتذر اليك من غفلي بحالك و احزناً كثيراً و باي خطاب اثني علي الله حيث كتبت لي عبداً مطيعاً فهينالي ثم هيننا بان رأني عبد الله حول الباب مقيماً فيا حبذا ثم حبذا بوعد لسان الله جنة العدل حتماً مقضيا فيا ربي و الهى اسئلك الوصول في خدمة سيدي و مولاي سريعاً قريباً و احشربي في زمرة اعوانه و انصاره و اصحابه خالصاً صفيماً بحق الذكر الاعظم الذي جعله الله لنا شمساً

حقیر گوید در مشهد مقدس شرفیاب خدمت آخوند ملا عبدالخالق یزدی شدم و ایشان از جمله معظم علما و اجله اصحاب جناب شیخ بودند و در مجلسی سخن حضرت بمیان آمد فرمود که من حیرت دارم ازین ادعای عظیمه زیرا که در شیراز امامت می‌کردم و مجلس درس داشتم که همین بزرگوار را خالوی ایشان آوردند پیش من و فرمودند که این وجود است که بصلاح و تقوی آراسته و اما سواد ندارند شما قدری متوجهش باشید من بعد از قبول او را سپردم پسر کوچک خود و چند روز دیگر پسر آمد شکایت و گریه می‌کرد که شخصی را بمن سپرده که اصلاً مقدمات ندیده باید امثله بخواند و درس امثله گفتن شأن من نیست بعد او را فرستادند بتجارت حال نوشتجات عالیه و آیات بی بدیله می بینم عظم متحیر مانده و پسر بزرگ همین آخوند از جمله علما بود و در جنگ مازندران شهید شد و گفتند که خود آخوند هم بعد تصدیق کرد ثابت نشد (ملا عبدالرحیم قزوینی)

--- صفحه ۱۷۳ ---

مضیناً" و در توقیعی که به جواب وی صادر شده این کلمات مسطور: "لقد رفع اليوم اليّ كتاب من عبدك الذي انتخبته لعهدك و اصطفيته لمحبتك و خصصته بذكر اسمه في الكتاب . فالهمه اللهم تقديرك و نصرتك كيف شئت و اني شئت فانه ناصر لامرك و مرتقب لدولتك و منتظر لامرك" و بالجمله حاجی از جهت اشتها به نام بابی مورد تعرض ملاهای مشهد شد آنچه سعی کردند او را از منبر و وعظ و ذکر و ترویج این امر باز دارند نتوانستند و پسرش شیخ علی نیز به واسطه جناب باب الباب مؤمن باین امر شده در موكب وی با جمع اصحاب به مازندران رفت و در قلعه طبرسی به شهادت رسید و در آن هنگام بیست سال داشت ولی حاجی پس از شهادت پسر و خاتمه امر قلعه تاب تحمل بلیات و افتانات نیاورده دچار سوء خاتمه گشت چنانکه در لوحی صادر از قلم ابهی' چنین مسطور: "ملا عبدالخالق که از مشایخ شیخیه بود در اول امر که نقطه اولی' روح ما سواه فداه در قمیص بابیت ظاهر اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود تا آنکه لوحی مخصوص او ارسال فرمودند در او این کلمه علیا

جمال مبارك مي، فرمودند روزي جناب وحيد پيش من آمدند و لوحی از حضرت اعلي' در دستشان بود ذکر نمودند که این باید به ملا عبدالخالق برسد من به جناب وحيد گفتم که فرمودند شما برسانید یا دیگری ذکر نمود به من امر شده من گفتم الان در خانه میرزا زمان نوري منزل دارند ببرید و برسانید رفتند و بعد از قليل مدتی آمدند که بردم دادم چون مي خواست وضو بسازد در بالای ارسى اطاق گذاشت تا بعد از فراغ از نماز بخواند و من صبر نکردم و آمدم و بعد از ساعتی خبر آوردند که بعد از فراغت از نماز لوح را تلاوت کرد چون باین آیه عظمی و نفعه کبری رسید انا القائم الحق الذي انتم بظهوره توعدون لوح را انداخت فریادش بلند شد که ای داد که پسر من بنا حق کشته شد.

(نبیل زرندي)

--- صفحه ۱۷۴ ---

نازل قوله تعالی انني انا القائم الحق الذي انتم بظهوره توعدون بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تمام قیام نمود و جمعی در ارض طا به سبب او اعراض نمودند . الخ

و از اعظام مؤمنین اهل مشهد میرزا علیرضا مستشار الدوله و مؤتمن الملک سبزواری الاصل در سنین اولیه ظهور بدیع بواسطه جناب باب الباب فوز بایمان یافت و غلبه ارادت حاصل نمود و با وجود شهرت لقب و نام و عظمت و مقام و ثروت مکنت تمام به عنوان بابی مشهور شده پیوسته از نصرت و مساعدت مالی دریغ نمود و هنگام حرکت آن جناب با اصحاب از مشهد برای

تهیه ما یحتاج سفر از نقود و مراکب و غیرها بذل همت کرد و در اواخر آن دوره برادر کهنتر خود میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنة را به خانه ملاصادق مقدس برده در زمرة مؤمنین وارد کرد و ما تتمه احوال آن خانواده را در بخش ششم می‌نگاریم.



میرزا محمد رضا مؤتمن الملک خراسانی سبزواری

دیگر آقا علیرضا تاجر شیرازی نیز بواسطه آن جناب مؤمن شد و در هنگام حرکت از مشهد به صدد تفریح حساب و ترتیب امور خویش شد تا مرافقت و نصرت نماید ولی سامخان بیگلریگی وی را دستگیر کرده چوب وافر زد و نقود فراوان گرفت و لذا نتوانست با اصحاب همسفر شود و در بخش ششم تتمه احوالش را می‌آوریم .

دیگر عبد مؤمن در ایام جوانی در مدرسه میرزا جعفر مشهد با آقا علیرضا مذکور و جناب باب‌الباب معاشر و مؤانس بود و بعداً بواسطه آن جناب فائز بایمان بدیع گردید .

و در قریه مهنه از خاک تربت نخست ملا محمد پیشماز فائز بایمان بدیع شده پسران خود ملا احمد و ملا حسین و پسر سوم را نیز هدایت نمود و هم بواسطه ملا میرزا محمد فروغی جمعی دیگر از اهالی مانند ملا محمد مهدی و آخوند ملا محمد

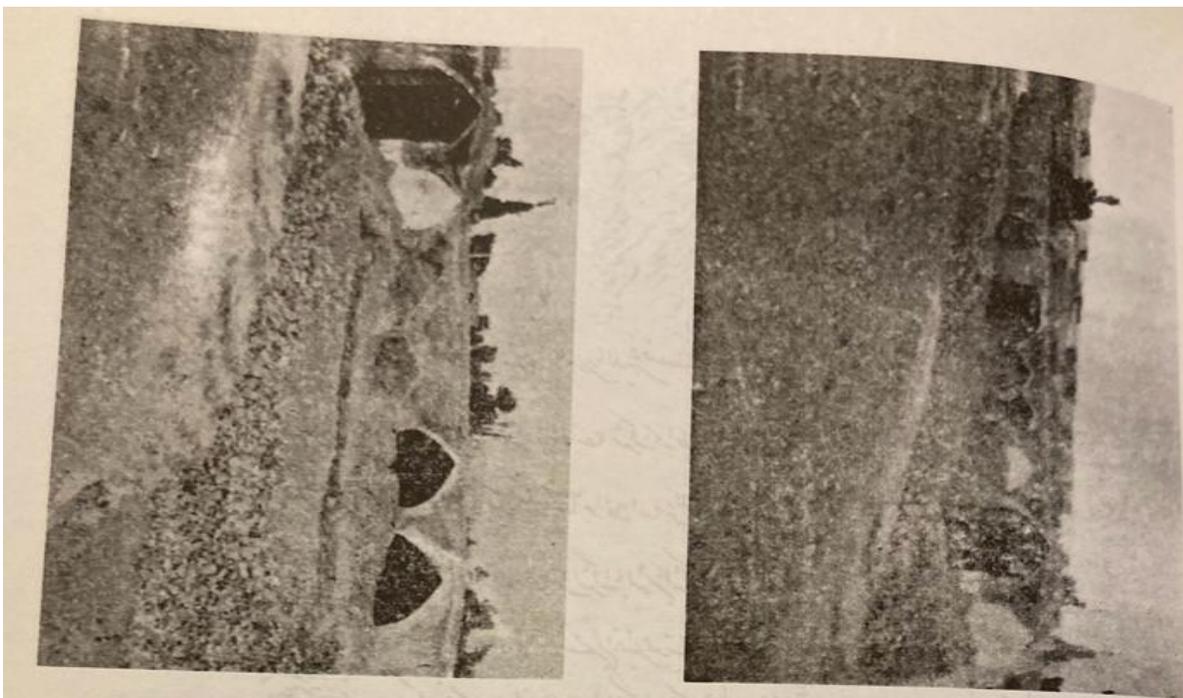
--- صفحه ۱۷۵ ---

و ملا غلامعلی و غیرهم باین امر گرویدند و پسران ملا محمد تهیه زاد و راحله سفر و اسلحه کرده در موکب جناب باب‌الباب به مازندران رفته شهید شدند .

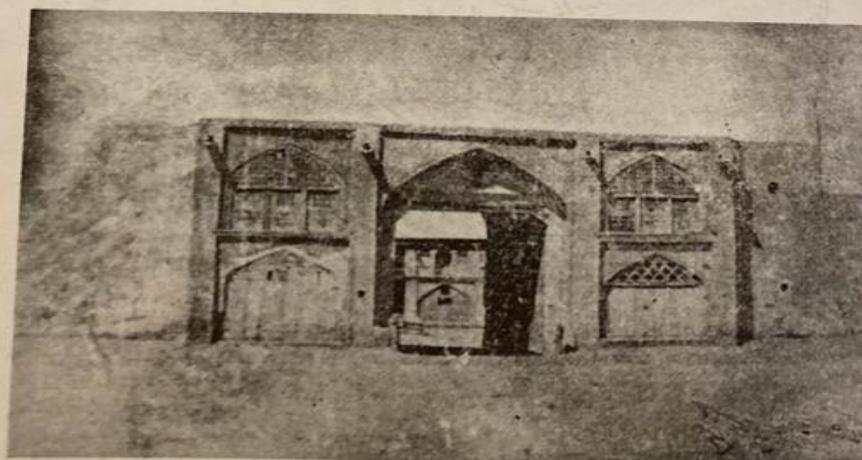
و در قریه عبد الله آباد از خاک تربت آقا احمد با دو برادر زنش در موکب جناب باب‌الباب به مازندران رفته کشته گشتند و آقا احمد بن آقا محمد حسن در آنهنگام چهارده سال داشت و ما تفصیل اسماء و احوال شهداء بایه خراسان و بقیه السیف‌های آنان را در بخش مقدم آوریم .

و چون پس از واقعه قلعه دولت بر عامه بایه خصوصاً بر خراسانیان سخت گرفته به قلع و قمعشان پرداخت بایان آن حدود ناچار به فرار و اختفا شدند. چنانکه در قریه مهنه اشرا عرصه زندگانی برایشان تنگ کردند و ملا محمد مذکور ناگزیر به مهاجرت شد چندی در چهل میر واقعه در یک فرسنگی مهنه توقف کرد آنگاه به گناباد رفت و ملا غلام‌علی نیز توجه به گناباد نمود و هردو به میاندهی رفته سکونت گزیدند و ملا صادق مقدس و میرزا محمد کاظم بن هراتی شهید چند سال در مشهد مخفی و منزوی گشتند و ملا میرزا محمد فروغی با نشان خنجر که بر حنجر و اثری که بر سر داشت در دوغ آباد و غیره به نوع خفا و احتیاط زیست و معذک ایشان و ملا احمد معلم و امثالهم عده کثیری را به طریق حکمت و رعایت مقتضیات وقت بایی نمودند و بعد از شهادت عظمی در بسیاری از نقاط جمعی از بایان بودند و بیت بایه در مشهد چنانکه در بخش سابق نگاشتیم از مهمترین امکنه امریه آن قسمت شمرده شد .

زنجان ارض الزا ملا محمد علی حجت که در ضمن واقعات سنویه بخش سابق فتن واقعه و شهادت آن جناب و اصحاب و دیگر احوال را تفصیل دادیم والدش آخوند ملا عبد الرحیم از علما مشهور ملجأ و مقتدای جمهور زنجانیان بود و در حقش اعتقاد به صدور خوارق عادات و کرامات و مقامات معنویه داشتند و ملا محمد علی تقریباً در سال ۱۲۲۷ متولد شد.



سرای سنگی زنجان



سرای حاجی میرزا معصوم در زنجان

--- صفحه ۱۷۶ ---

و پدر وی را در سن شش و هفت سالگی به تحصیل قرائت و کتابت فارسیه گماشت و فرط ذکا و قوت استعداد ترقیات علمیه و روحیه در ناصیهٔ احوالش نمایان گشت و پس از مزی سنین قلیله در علوم رسوم براءت حاصل نمود آنگاه برای تکمیل علوم دینیه به عراق عرب شتافت و نزد اساتید علما و اساطین فقها به تلمذ مشغول گردید و بعضی گفته‌اند که از محضر شیخ احسائی نیز استفاده کرد و رتبه منیع و شهرت رفیعہ یافت و هنگامیکه از کربلا به عزم ایران بیرون آمد انبوه طلاب و علما تا دو فرسخ رسم مشایعت بجا آوردند و حین ورود به کرمانشاه اهالی از خاص و عام استقبال کرده چند روز مهمانداری و تجلیلات شایسته نمودند و نیز در حین ورود به همدان عدۀ از علماء و محترمین پذیره شدند و ایامی چند از معارف و مواعظش بهره برده دل به محبتش بستند و رضا به مفارقت ندادند و چون خبر به والدش رسید ازین اندیشید که اگر در زنجان رحل اقامت و افادت اندازد مورد حسادت علماء متنفذ شده عاقبت کار به اغبرار و انضجار کشد لاجرم پسندید که مقیم همدان ماند و ملا محمدعلی در آن بلد ازدواج نمود تقریباً دو سال و نیم ملجأ انام و مرجع احکام بود تا والدش در زنجان وفات یافت و ارادتمندان به اصرار برخاستند و جمعی به همدان شتافتند تا پسر را به وطن آورده برجای پدر منصوب دارند و با وجود کراهت اهالی همدان ملا محمد علی و عائله‌اش را با خود به زنجان بردند.

ملا محمد علی زنجانی در خدمت شریف العلماء مازندرانی تلمذ فقه و اصول کرد و یک تن از فحول علما به شمار رفت و به زنجان برگشته، اقامت نمود. و چون فتاوی و احکام مخالف مشهور داشت از قبیل تمامیت شهر رمضان در تمام سنوات و نیز جواز سجده بر بلور صافی، لذا علمای زنجان و غیره بر محمدشاه عرضه داشته و دفع وی را بر حسب شرع واجب شمردند. و او را از زنجان کوچ داده به طهران در خانه محمود خان کلانتر شهر جای دادند و حکم به توقیف همیشگی بود و در همان ایام به توسط رسل و رسائل باب دل بدو داد و مکاتبات در میان بود.

(ناسخ التواریخ)

--- صفحه ۱۷۷ ---

و همدانیها تا چهار فرسخ در رکابش رفتند و رسم بدرقه بجای آوردند و از آن سو از ذکور و اناث اهالی زنجان تا یک فرسخ بیرون بلد گرد آمدند و حین ورودش گوسفندها سر بریدند و با جلال و احترام تام آنان را وارد بلد نمودند و او به خانه و مسند و منبر و مسجد پدری تمکن و استقرار گرفت و چون فهم و ذکاء عزیزی نادرالظیر و نیز احاطۀ تامه به علوم عقلیه و نقلیه داشت و در تفسیر و تأویل آیات و حفظ و بیان اخبار و روایات واسع الذرع و باسط الذراع بود در اندک زمانی شهرت بلیغه حاصل

نمود و کثرت زهد و عبادت و شدت تقوی و شجاعت و جدّ در امر به معروف و نهی از منکر که از او مشهور گردید انبوهی از اهل بلد و قری و معمورات اطراف را جذب کرده، ارادتمند ساخت. چندانکه معتقد به مقام روحانی و عامل به احکام و مطیع و منقاد فرمانش گشتند و به نام اصحاب و اتباع ملا محمد علی شهرت یافتند و از صفات مخصوصه‌شان نهایت تعلق به حدود و عبادات بوده بدرجه‌ای که ادنی مساهله و مامله در صوم و صلوة و دیگر اعمال و طاعات از ایشان دیده و شنیده نشد و منکرات شایعه از زنجان بر افتاد و استعمال و بیع و شراء مسکرات متروک گشت و مراکز اجراء عقد متعه که برخی از آخوندان متصدی بودند بسته شد. و زنان را توبه داده مجبور به قبول عقد دوام و یا شمول اشغال و استخدام نمودند و بازار حدود و احکام و فرائض و سنن اسلام رواج گرفت و رسم ملا محمد علی چنین بود که صیام سه ماهه رجب و شعبان و رمضان و اداء صلوات نافله و قرائت صلوة جعفر طیار همه ساله و همه روزه مرعی می‌داشت و روزانه با آب بکر اغتسال می‌نمود و با دوام طهارت به اذکار و طاعت بسر می‌برد و چون جمعیت مأمومین و مقتدیان صلوات بیفزود و به معبدی بزرگ نیازمند شدند مسجد را توسعه داده قسمت‌های متصل به یکدیگر ساختند و انبوه مریدان خود مباشرت به بنا نموده بنیایان و عمله کمک دادند چندانکه آجرها را از کوره آجر پزی دست بدست به بناء رساندند و در مدتی قلیل

--- صفحه ۱۷۸ ---

مسجد تابستانی و زمستانی و مدرسه را تمام نمودند و معذک صفوف مأمومین مساجد متصله و صحن را فرا گرفته سطح بامها را احاطه داشت و فکر و ذکر کل حصر در تحکیم عقائد اصلیه و انجام طاعات فرعیه یافته کمتر به سخنی دیگر لب می‌گشودند و در هفت محل مؤذن ندا داده مقتدیان را به فراغ از قسمتی و دخول در قسمت دیگر از اعمال صلوة آگاه می‌نمودند و پس از اتمام صلوة به منبر بر آمده در حالتیکه گروه توانگران و اهل یسار در یسار و جمعیت آنان بسمت یمین قرار داشتند شروع به وعظ می‌نمود گاهی به راست و گاهی به چپ توجه و خطاب کرده صوتش را به سمع همگی می‌رساند و کل را از زن و مرد بهره‌مند می‌ساخت و بیاناتش به نوع القاء دروس و به طریق بساطت و سهولت بود چنانکه عارف و عامی به قدر استعداد خویش می‌فهمیدند و کل در مسائل اخلاق و احکام و در مباحث اعتقاد و عرفان صاحب علم و بیان شدند و در خانه برای خواص مجلس درسی دیگر مقرر ساخت و بدین نوع صیتش را همه کس در همه جا شنید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجة الاسلامی برایش رسید و لذا نزد اهالی به عنوان حجت معروف گردید و این امور موجب حقد و حسد ملاها گشت و مندرجاً به احکام جابر در مقاومت و مدافعتش متفق شدند چه که آن جناب با اسلوب مخصوص که در عقائد و احکام اسلامی داشت طریقت غالب فقها را متعرض شده بدع و جهالات و مساوی اعمالشان را بر شمرد و به احکام جور نیز راه تملق و مدهانه

نه پیموده از مظالم و مlahیشان جلوگیری نمود لاجرم به موجب الحقّ مر دو گروه اتفاق کرده به مخالفت و معاندت همت گماشتند و ملاها برای یافتن راه بهانه مکرراً در مجالس با وی مناظره و مشاجره و در مباحث اعتقادی و احکام علمیه مباحثه و مجادله نمودند و همه جا مغلوب بیان و برهانش شده بهانه بدست نیاوردند تا وهنی وارد آرند و ندای تضلیل بر کشیده رایت تکفیر برافرازند. عاقبت سید محمد شیروانی الاصل معروف به سید مجتهد که در صف اول فقها بود و غایت عناد و حسد نسبت به او داشت در مجلس به معارضه و مبارزه

--- صفحه ۱۷۹ ---

برخاست و در ساعاتی ممتد از مبحثی به مبحثی رفته در مسائل گوناگون محاجه کرد و خاتمه سخن را به کیفیت نشو و نمای جنین در رحم منتهی ساخت و جناب حجت شرحی مبسوط در آن باب ادا نمود و سید از کیفیت ورود و وجود انبیاء و اولیاء در رحم پرسید و حجت با کمال صراحت لهجه بیان داشت که انبیاء و مقدسین در جنبه جسمانیت با سائر بشر مماثلاند ولی در عالم روح و معنی ممتاز هستند و سید در این مقام بهانه بدست آورده به شدت مقاومت نمود چنانکه کار به منازعه انجامید و شهرت داد که ملا محمد علی امام را شخصی مانند دیگران می‌داند و باتفاق ملایان دیگر ضلالت و کفرش را نقل مجالس ساختند و با موافقت و مرافقت حاکم به محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی شکایت و سعایت برده نسبتها و افتراها بدو بستند تا آنکه حکم دولت به احضارش به طهران رسید و او پی داد خواهی رفت و مخالفین نیز در پایتخت حاضر شدند و مجمعی از علما فراهم گشت و حاجی میرزا آغاسی خود حضور یافت و جناب حجت داد علم و بیان داده حقیقت معتقدات خویش را مبین و ظاهر ساخت و سوء عقاید و اعمال معارضین را واضح و مکشوف نمود و در آن حال ملائی کاشانی از جمع حاضرین عریضه از بغل در آورده تقدیم حاجی میرزا آغاسی داشت که مهر و امضا نماید و معلوم و مفهوم جناب حجت گردید که تمنای صدور فرمان تعیین راتب و مقرری مستمری در حق خود کرد. زیرا که در آن عصر کثیری از ملایان موظف از طرف شاه بودند و در مواقع مهمه طرفداری از دولت و اجراء مقاصد حکومت می‌نمودند و جناب حجت به تمام غیرت دینیه مقاومت کرده به آیات قرآنی و اخبار مرویه و غیرها مدلل ساخت که چنین اعمال مخالف شریعت و مغایر طریق تقوی و دیانت است و بدعتی است که از دوره سلطنت بنی امیه برقرار و یادگار ماند و به ظهور صاحب الزمان زائل و منسوخ می‌گردد و لاجرم کینه وی در دل گرفته بر استیصال کمر بستند ولی شاه از وی راضی و مسرور شده عصای مرصع به جواهر و انگشتر ثمنی اهدا نمود.

--- صفحه ۱۸۰ ---

و این همان انگشتر بود که پس از شهادتش به حکم اعداء انگشترش را قطع کرده انگشتر را بردند و بالجمله شاه از آن ترسید که عاقبت مخالفت ملاها با وی منجر به بروز فتنه و فساد گردد. لذا او را با رعایت غایت تجلیل و توفیر به زنجان اعاده دادند و همینکه اهالی خبر یافتند با هجوم عام و وله تمام به استقبال شتافته تا خود را به موکبش رسانده قربانیهای بسیار در معبرش به عمل آرند و دوازده تن از اصحاب جان نثار پسران خردسال خود را دستمال سرخ ابریشمین نشانه قربانی بر گردن انداختند و تنی از ایشان مبادرت به فداء فرزندش نمود. ولی آن جناب ملتفت شده نهی و نکوهش فرمود که این عادات سیئه از بقایای آثار اقوام جاهله قدیمه است و فرمان داد جراحی گلوی آن پسر را بخیه کرده معالجه نمودند و آن پسر بنام پور شهباز معروف بود و سالها در زنجان می زیست تا از این جهان در گذشت و حجت با چنین جلال و حشمت وارد وطن شده صیت عظمت و قدرتش مضاعف گشت و نامش را در آن حدود جز به عظمت یاد نکردند و حکمران هم ناچار از تعظیم و تکریم بود تا چون ندای حضرت باب اعظم در شیراز مرتفع شد و بدان طریق که در بخش دوم شرح دادیم به سمع حجت رسید و او به عرفان و ایمان بدیع فائز گردید و تمامت اصحاب و پیروانش در ظل این امر قرار گرفتند و زنجان به قلم اعلیٰ حسب تطبیق عدد ابجدی بنام ارض اعلیٰ مسمی گشت و اصحاب به نصرت آن مظلوم قیام نمودند معدودی از ایشان در قلعه مازندران به نصرت و مدافعت پرداخته به شهادت رسیدند و در زنجان نخست شیخ محمد که بعضی شیخ علی نوشته اند

ایامی که در زنجان بودم و تالیف فلك السعادة را در آنجا نمودم شنیدم از یکی از اهل زنجان که می گفت لشگر اسلام به قدری از بایبه در هراس بودند که شبی دوهزار نفر در یکی از سنگرهای که از نی و چوب مرتب بود، بودند درین ضمن محض عبور گربهء صدائی از آن نیها برخاست این دوهزار نفر همچو گمان کردند که لشگر بایبه است تمام رو به فرار نهادند و سه روز این سنگرها خالی بود.

(تاریخ علیقلی میرزا اعتضاد السلطنة)

--- صفحه ۱۸۱ ---

بدست مهاجمین و اعدا کشته شده و تقریباً مدت نه ماه مقاتلات به طول انجامیده قریب دوهزار تن از اصحاب در سنگرهای مهمه نوزده گانه خود که هر یک را به نامی از اسماء الله مسمی داشته شبها به یادیان و یا حنان و یا منان و یا صاحب الزمان و امثالها ندا نمودند در مقابل افواج عظیمه دولت و انبوه جنگجویان ملت پای ثبات و استقامت فشرده و صنعتگرانشان در ساختن آلات و ادوات حربیه صنعت و قدرتی عجیب نشان دادند چنانچه حاجی کاظم نام تویی ساخت و تنی از مؤمنین که یک دست در بدن نداشت آن را بدوش کشیده در محلی نصب نمودند و مرکز اردو را نشانه زدند

حقیقیر در دار الخلافه در منزل محمود خان کلانتر خدمت ایشان رسیدم و آن جناب محبوس بودند به جهت اخلاص کیشی آن حضرت می فرمودند فلانی من ملائی بودم چنان مغرور و زبر دست که در عصر خودم از برای احدی خاضع نشدم حتی مرحوم حاجی سید باقر رشتی که ظاهراً او را حجة الاسلام و اعلم علمایش می دانستند و چونکه سبک من در اخذ مسائل به طریق اخباریین بود و لهذا در بعضی مسائل تناقض با حضرات فقها داشتم مردم فریادی شدند محمدشاه مرا به طهران خواست آمدم کتابهای مرا دید و مطلب مرا فهمید گفتم سید را نیز بطلب تا آنکه گفتگو نمایم بنا هم شد بعد چون ملاحظه فساد آنرا نمود موقوف داشت خلاصه آنکه با همه غرور همینکه خبر ظهور آن جناب به من رسید و بقدر يك صفحه کوچک از آیات آن نقطه فرقان را دیدم هوش از سرم بدر شد و بی اختیار در عین اختیار تصدیق حقیقت ایشان را نمودم و حلقه بندگی او را بگوش محبت کشیدم زیرا که معجزه اشرف پیغمبر از ایشان دیدم هرگاه انکار می کردم انکار حقیقت مذهب اسلام را نموده بودم و لهذا تصدیق نمودم و قلاده اطاعت آن جناب را به گردن خویش افکندم و در مقام نصرت امر آن سید امکان برآمدم منجمله آثار سبعه ایشان را مروج شدم و نهی از کشیدن قلیان نمودم و جمعی کثیر تابع شدند

--- صفحه ۱۸۲ ---

و داس های برنده اختراع کرده افراد اعدا را مانند زرع درو کردند و شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب به رستم علی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است و بیم و هراسی که از شجاعت اصحاب در قلوب زنجانیان نشست سالها در قلوب اخلاف و اعقابشان بر قرار ماند و عاقبت جناب حجت باقر یک هزار و نهصد تن از اصحاب به شهادت رسیدند و بقیه از ذکور و اناث دستگیر اعدا گشته خانه حجت به تصرف دشمنان در آمد و این واقعه در سال ۱۲۶۷ وقوع یافت و مردان اسیر را غالباً در زنجان به غایت قساوت هلاک کردند و دین محمد نام را که جناب حجت حاکم بر کل اصحاب مقرر داشت دور سر خمیر گرفتند و روغن داغ کرده بر فرقش ریختند

به حدی امر حق قوت گرفت که منکرین در بازارها جرئت کشیدن قلیان نمی کردند و لهذا نصرت نمودن من شهرت نموده و به شاه و وزیر عرض نمودند و چونکه ایشان از قدرت و مطاعیت من مخبر بودند که دو سه هزار در خانه از طائفه خمس به من اخلاص دارند لهذا واهمه کردند که مبادا من حضرت را از دست حضرات بگیرم پنجاه سوار فرستاده بودند بیخبر دور خانه مرا گرفتند و فرمانی نوشته بودند که در هر حالت هستی حتماً حکماً بایستی به طهران بیائی من احوالم ناخوش بود و متفکر بودم که آیا تکلیف چیست مختصر عریضه خدمت حضرت عرض کردم که شرح حال چنین شده است فرمان شما چیست آیا به طهران بروم یا اینکه با ایشان منازعه نمایم فرمایش فرموده بودند به طهران برو لهذا آمدم و الحال مدتی می باشد که محبوس می باشم و

همینکه حضرت به ماکو وارد شدند تعلیقۀ مبارکه بسرافرازی من صادر فرمودند که به حق حضرت خداوند قسم یاد میکنم سئوال تو در باب تکلیف خود از من در ارض زنجان افضل بود از عبادت ثقلین

(حاجی میرزا جانی)

--- صفحه ۱۸۳ ---

و بدین طریق زجر و عذاب نمودند تا به شهادت رسید و از آن جمله شصت و شش تن را نیزه پیچ کرده مقتول ساختند و اجسادشان سه روز در میدان مطروح بود آنگاه به دستور حکومت در طرف غربی شهر بیرون قلعه به خندق ریختند و چهل و چهار نفر را مغولها به طهران کشیدند و ناصرالدین شاه فرمان داد که فوج زنجان آنان را به قتل رسانند و همینکه سربازان به صدد قتلشان برآمدند ایشان بیک صدا شهادت بر توحید و رسالت پیغمبر و امامت ائمه هدی داده عقیدت و ایمان خود را نسبت به اسلام و تشیع گوشزد اعدا نمودند و لشگریان از اقدام به قتلشان تائی کردند پس به حکم شاه فوجی دیگر مأمور شدند و همگی را با شمشیر و نیزه تفنگ کشتند و اجسادشان را به گودالی ریخته با سنگ و خاک بیناشتند و فقط یک نفر از آن چهل و چهار تن آقا نجفعلی نام نجات یافت چه که صاحب منصبی ترحم کرده او را رهائی داد و سالها در پرتو انوار ابهی زیست و آخر الامر بنوعیکه در بخش ششم می آوریم شربت شهادت چشید و جناب حجت در حین شهادت تقریباً چهل سال داشت و مدت اقامت و ریاستش در وطن هفده سال شد و او را قامتی متوسط و هیكلی سمین و اندک جای آبله بر صورت و منظری نهایت وقور و مهیب و بیانی مؤثر و فصیح و شدت تقوی و شجاعت و قوت جسمیه و روحیه بود و توقیعات مفصله از قلم اعلیٰ در جواب مسائل او صدور یافت و مسجد و خانه مسکونه او و تمامت محله اصحاب زنجان را سپاه دولت به اصابت توپ و غیره با سطح زمین یکسان ساختند چنانکه آثار مخروبه از آن بر جای ماند و مدفنشان به نوع کامل معلوم نیست و بعد از مدتی خندق شهر را پر کرده حصار را برداشته بر جای آن ابنیه بنا نمودند و جناب حجت را برادری بود ملا علی نام که در خاتمه امر قلعه اسیر اعدا گردید و دو زن دائمه داشت دوم که زنجانیه و خدیجه نام بود در هنگامه جنگ گلوله توپی باو و بیگانه طفل رضیعی که در بغل داشت رسید و مادر و فرزند در خون طپیده هلاک شدند.

--- صفحه ۱۸۴ ---

و زن اولیه اش سلطان خانم تاجرزاده همدانیه بود که با پنج دختر و یک پسر محمد حسین نام و با زن منقطعه حجت که فرزند نداشت پس از ختم واقعه جنگ موجود بودند و اسیر و دستگیر گشتند و همگی سوار بر شتران ملکی حجت شهید به طهران تبعید و چندی به خانه محمود خان کلانتر توقیف شدند و در آنجا به زیارت جناب طاهره که محبوس بود رسیدند آنگاه نشسته

بر کجاوه اسیراً به شیراز رفتند و سالیان دراز در آنجا ماندند صغار کبار شدند و از ایشان عائله وسیعۀ تأسیس گشت و چون یکی از دختران حجت را میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک به زنی گرفت و میرزا حسین ابن حجت را مستخدم مقرب خود نمود از این رو بر آن عائله مظلومه دیگر ستمی واقع نشد و نبیل زرنندی نوشت که پسر اصغر جناب حجت که مهدی نام داشت در شیراز فوت شده مدفون گشت و بالجمله به نوع مذکور قسمت مهم از بایان زنجان مقتول و برخی متواری بلاد اخری و جمعی در آن بلد و اطراف به غایت خوف و احتیاط کتمان عقیدت نموده از سطوت و عقاب ناصرالدین شاهی ابراز مکنون خاطر نتوانستند و اخلاف شهداء چنان متوحش و متزلزل و بی خبر باقی ماندند که از استماع کلمه بابی پریشان می شدند و با آحاد این طائفه معاشرت نکردند و نسبت خویش را مکتوم داشتند و در اطراف و توابع زنجان نیز بعضی از این طائفه بودند و در غایت ستر و خفا زیستند و اینک در شهر تاریخی زنجان آثار مخروبه خانه و مسجد جناب حجت و قلعه و محله اصحاب نمایان و از مقتل و مدفن اعضاء مقطعه شهدا جز محل تقریبی معلوم نیست .

و از شهداء زنجانی آقا حسین سربازی از اخلاص کیشان جناب حجت بود و در هنگامه زنجان حضور نداشت و همه جا با یگانه و بیگانه سخن از این امر گفته اسرار بدیعه را بر احدی نهفت تا در فتنه عمومیۀ بایه به سال ۱۲۶۸ ماموریتی از جانب دولت به شهر یزد یافت و چون اخذ و قتل بایان به موجب امر شاهی در همه نقاط مملکت عمومی گشت وی را حکومت آنجا به نوعی که در بخش لاحق می آوریم گرفتار کرده بالاخره در روز سوم رجب مقابل درب حظیره ملأ به دهن توپ بسته

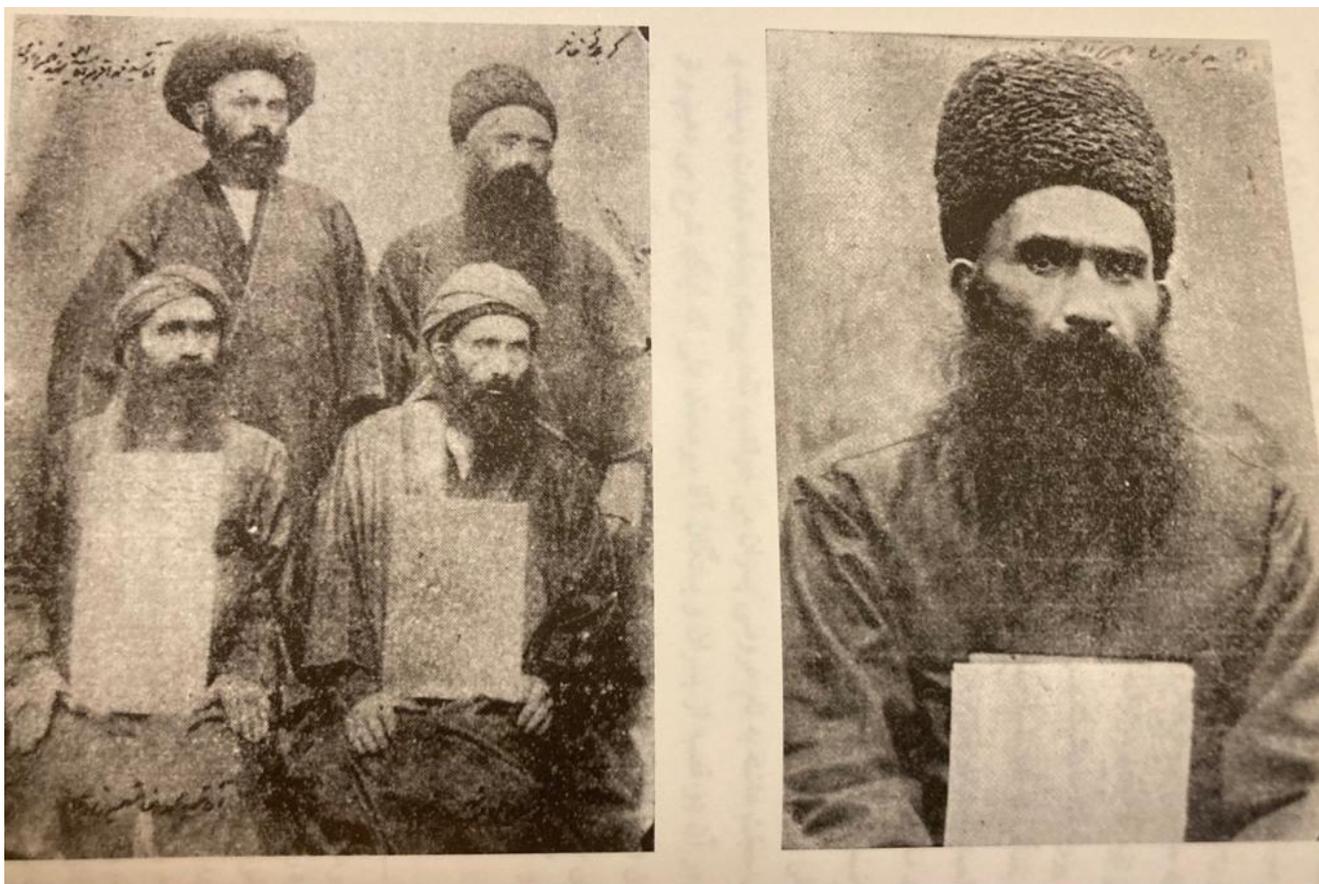
--- صفحه ۱۸۵ ---

شهید نمودند. و از شهداء زنجانی آقا مرتضی را ضمن شهدا سبعة طهران آوردیم و برادرش حاجی سید کاظم نیز چنانچه در بخش سابق نگاشتیم تاجری معتبر بوده در شیراز به فیض لقا و ایمان فائز گشته از حضرت انفکاک نجست تا در موکبش به اصفهان وارد شد و نبیل زرنندی وی را از شهداء قلعه مازندران یاد نمود و حاجی میرزا جانی شرحی از انجذاب و انصعاش نقل کرده آن احوال را موجب سرعت ارتحالش در اصفهان نگاشت.

و ما در بخش ششم نیز جمعی از معاریف اخلاف اصحاب حجت و مشاهیر مؤمنین را شرح احوال می آوریم از آن جمله میرزا محمد علی طیب والدش حاجی میرزا معصوم طیب از اجله سادات و مورد تکریم و اخلاص اهالی بود و مردم بلد و اطراف بزیراتش تبرک و شفا می جستند و پس از وفاتش که در اوائل فجر ظهور شد بقعه مرقد را که خلف مذکورش بنا کرد مزار قرار داده واسطه استجاب دعوات داشتند و میرزا محمد علی بر جای پدر مستقر و صاحب جاه و منزلت و عزت و مقام و

طیبی جلیل القدر و محبوب و متمول و کریم و ملجأ انام شد و بنوعیکه در بخش سابق آورديم چون حضرت اعلیٰ را بزنجان در کاروانسرای ارثی پدری وی نزول و اقامت دادند تشرف زیارت و ایمان یافته حضرت وعدهء شهادت در حقش فرمودند و پس از شهادت کبری چندی در همدان و کرمانشاه مقیم و با اکابر مؤمنین خصوصاً ملا عبدالکریم قزوینی معاشر گشت و تتمه احوالش در بخش ششم می نگاریم .

حرف السین و الشین - سنگسر و شه میرزاد دو قصبه واقعه تقریباً در چهار فرسنگی شمالی سمنان قبل از طلوع فجر هدی حاجی ملا باقر عالم و واعظ سنگسر اهالی را به قرب ظهور بشارت داده از فتن آخرالزمان انذار کرد و ملایان را بنام علماء السوء خواند اقویاء مترفین جائزین اتباع دولت قاجاریه را اعقاب بنی امیه یاد نمود



آقاسید محمدرضا شه میرزادی

--- صفحه ۱۸۶ ---

چندانکه بالاخره پیشوایان انام به مدد حکام وی را از سنگسر اخراج کردند و به شیراز رفته سکونت جسته بزیست تا بیک اجل رسیده درگذشت. و ملا اسمعیل نام زاغه وارد شده جمعی از اهالی دو قصبه را به طریقت تصوف در آورده حلقه ذکر و

سرودی فراهم ساخت غالباً اشعار وجدیه ملای رومی را ورد خواندند و مردم درباره‌شان نقل کرامات و مقامات معنویه و قدرت باطنیه نمودند و کربلائی ابومحمد نام مالک اغنام و کربلائی علی کلاه دوز و آقامیرزا احمد و آقامیرزا محمد علی سنگسری امام زاده قاسمی الاصل شه میرزادی المسکن و غیرهم از آن جماعت بودند و کربلائی علی و کربلائی ابو محمد مذکور که ما بین اهالی سنگسر به صفاء باطن و مقامات رفیعۀ روحیه شهرت بلیغه یافتند مردم را به معارف الهیه و اخلاق و اعمال مرضیه رهبری کردند و بشارت به قرب ظهور صاحب الامر دادند و به انتظار سال ۱۲۶۰ روز گذراندند حکایت است که حتی خبر دادند سید علی با رایت سودا از خراسان برخاسته از آن طریق به مازندران خواهد رفت و هم جمعی کثیر را مستعد و منتظر ساختند که حین استماع نداء شتافته در رکاب حضرت موعود به نصرت و خدمت پردازند و آقا میر محمد علی مذکور از اجلة سادات و علماء معروف و نزد مردم سمنان و حدود مازندران به رفعت مقامات علمیه و باطنیه مذکور و موصوف بوده آثار عجیبه و احوال غریبه از او حکایت کردند و تکمیل تحصیلات علمیه اش در عراق عرب شده نزد شیخ احسانی تلمذ نموده بعد از مراجعت به ایران سالیان دراز در شه میرزاد مقیم و از آحاد شیخیه و مرجع امور شرعیه اسلام و در ظاهر و باطن ملجاء و ملاذ آنام گشت و ابناء و بنات و بستگان کثیره در دو معموره مذکور داشت و به هدایت و بشارت صرف عمر نمود و اولاد و تلامذه را خصوصاً به قرب ظهور قائم و قیامت و فوز به فیض شهادت منتظر ساخت و علماء و فقهاء موجود را اعداء حضرت موعود بیان کرد و لاجرم ملایان و اتباعشان به تعرض و ایذا پرداختند و بالاخره در سن

--- صفحه ۱۸۷ ---

کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میر مهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابو طالب به عزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد متبرکه ائمه اطهار به کربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بیان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و اشاعه بینات نمودند و لا سیما ملا علی بظامی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکتونه به کربلا آورده با علما مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ با پسرش آقا سید احمد و بعضی دیگر از علما صحیفه و خطب و مناجات به واسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت: صاحب این کلمات از سر چشمه نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش بر آید و من افسوس که عمرم باخر رسید و مقراض پیری رشته سعی و حرکت را قطع نمود و از وصول باین سعادت محروم. آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که در ک ظهور نموده فائز به شهادت و سعادت موفور

می‌گردد و دستها به بالا بر افراشته درباره‌ی وی دعا کرد که در این مدعا بداء نشده وقوع و تحقق یابد و در آن شهور اخیراً حیاتش همی به دوستان و آشنایان مژده‌ی حلول میقات ظهور موعود داد و موافق آنچه به هفت ماه قبل از وفاتش در عالم رؤیا دید پسران و دوستانش را به کوتاهی ایام باقیه‌ی عمرش آگاه نمود. حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود به سال ۱۲۶۳ از این عالم در گذشت و پسرانش جسد وی را به خاک سپرده عودت به وطن کردند و آقا سید احمد بر جای پدر بنشست و به ریاست دینیه و سمت آقازادگی استقرار گرفت و مردم آن حدود و اطراف مازندران به او صفاء عقیدت و اخلاص و ارادت جستند و عمر کربلائی ابو محمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع به جهان دیگر رفت.

--- صفحه ۱۸۸ ---

و در آغاز که آوازه‌ی قلعه‌ی طبرسی به سمع اهالی سنگسر رسید در حالیکه تحیر و تفکر و تأمل داشتند زنی به شوهرش گفت این همان واقعه‌ی ایست که حاجی ملا باقر مکرراً بما گفت و نصرت اصحاب قائم فریضه‌ی هر فردی می‌باشد پس زاد سفر تهیه کرده شوهر را به قلعه فرستاد و به تشویق و تأکید کربلائی علی مذکور که در غایت ضعف پیری حیات داشت پسرش صفرعلی با بستگانش بدانسو رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خبر شهادت پسر جوان شنید به حمام رفته دست و پا و محاسن خضاب نموده، گفت: الحمد لله برای پسر عروسی کردم و بیگانه و خویش وی را دیوانه خواندند و جفا راندند و تا چند سالی بعد از واقعه‌ی شهادت عظمی در سنگسر

آقا سید احمد با دو برادرش میر ابوالقاسم و میر ابوطالب و عمش میر مهدی با پسرش سید محمد و دامادشان میر ابراهیم و جناب ملاعلی اکبر مقدس پیشنماز و برادرش ملا حسنعلی و جناب ملاعلی محمد پیشنماز و جناب ملا صالح پیشنماز و ملا علی اصغر عارف و ملا محمد رضا و ملا صفر علی عارف و پسرهای کربلائی ابو محمد سالک صاحب کشف و کرامات ابوالقاسم و محمد علی و دو برادر عباسعلی و عبدالجبار و حسینعلی پسر اسمعیل مشهور به ترک و محمد مهدی و عبدالعظیم و علی خان و محمد رضی و کربلائی اسمعیل مقدس و ابراهیم سیف الدین و ابراهیم لاغری و سید علی زرگر که از ابتدای گرسنگی از قلعه بیرون رفت به اغوای مجتهد معروض شد از اهل امامزاده قاسم میر محمد علی و کربلائی ابراهیم پسر ملا شجاع و علی احمد مقنی و میر جبار آسیابان او هم بیرون رفت تقلید سید زرگر کرد از اهل شه میرزاد جناب ابو رحیم و کربلائی کاظم مؤذن و کربلائی احمد شکارچی مشهور به چاشمی آنانکه معاهده کرده بودند اهل شه میرزاد بودند که عهد را شکستند مگر سه نفر که ذکر شد هم ایشان سی نفر از اهل سنگسر آمدند. از نوشته آقا میرزا ابوطالب شه میرزادی بقیه السیف

--- صفحه ۱۸۹ ---

باقی ماند و در خصوص بشارات آن مرد روشن ضمیر راجع به ظهور اعظم ابھی^۱ روایات و حکایاتی نزد اهالی شهرت گرفت. و نیز محمدعلی و ابوالقاسم پسران کربلایی ابومحمد که پدر آرزوی شهادتشان را در رکاب حضرت حجت داشته به نام عروسی پسران می خواند به قلعه پیوسته بعداً به شهادت رسیدند و بالجمله در آن دو قصبه از پسران و بستگان آقا میرمحمدعلی که اینک شرح می دهیم و از مذکورین و غیرهم انبوهی به ایمان بدیع بیاراستند و به نصرت برخاستند چنانکه دو قصبه به نام مرکز بابی سمر گردید و جمعی از ایشان در قلعه مازندران به شهادت رسیدند و برخی مستخلص گشتند و گروهی از ملاها و اتباعشان معرض و معارض و منحرف شده به مصادت و مخاصمت قیام کردند چنانکه بیشتر از آن امور در طی واقعات مازندران در بخش سابق نگاشته آمد و مهمترین بایه آنجا خاندان آقا میر محمدعلی مذکور بودند که به منزله پیشوا و مربی و مروج جماعت و عقیدت شمرده شدند و اجمالی از کیفیت ایمان و احوالشان چنین است که چون جناب باب و اصحاب پس از واقعه قتل خسروی قادیکلایی و مقاتلات در جنگل به مقبره طبرسی وارد شدند و ذکر یا به تقاض خون برادر باتفاق جماعت قادی کلاییها و قوم و عشیرت و غیرهم به اصحاب حمله برد و آوازه گیر و دار در آن اطراف پیچید آقا میرابوطالب بن آقا میرمحمدعلی برای انجام دادن بعضی از امور خود به علی آباد رفت و در آنجا قصه ورود اصحاب به بارفروش و واقعات تا طبرسی را شنید و تشنه تحصیل اطلاعات در خصوص این امر گردید و از حال سه تن از علماء بایه اول و دوم حاجی محمد و شیخ عیسی از عراق عرب و سوم از اهل قزوین که متفقاً به عزم التحاق به اصحاب خویشان را به علی آباد رسانده از بیم اشرار قادیکلا در محلی اختفا و انزوا داشتند تا لدی الاقتضا به قلعه روند به واسطه بعضی از محارمش خبر یافت و کس نزدشان فرستاده اطمینان داده راضی به ملاقات خود ساخته بدیدارشان شتافت و در خصوص امر بدیع و مقاصد اصحاب سئوالات و تحقیقات نمود و شبی از ایشان ضیافت و مهربانی کرد.

--- صفحه ۱۹۰ ---

و روز دیگر تدبیری نموده هر سه را تغییر لباس داده بزئی تجار در آورده بر استر سوار کرد و خود نیز با جمعی از مخلصین و محارم به اتفاقشان از وسط بازار علی آباد و از بین انبوه قادی کلاییها گذشته به سوی طبرسی رفتند و به سلامت وارد شده به ملاقات باب الباب و اصحاب رسیدند و آن جناب در باب

در تاریخچه که آقا سید محمد رضا در تفصیل احوال خانواده شان نگاشته و به خطش موجود است پس از ذکر فوت پدر در کربلا و ورود برادران به وطن چنین مسطور است والده از اخوان پرسید که آقا چه خبر دادند؟ عرض کردند: چنین فرمود که شما نوردیدگان در ایام مرضم مشقت بسیار برایم کشیدید و در مقام جزا از خدا می طلبم مقام شهادت را که همیشه برای خود آرزو

کرده مسئلت می نمودم که در رکاب صاحب الزمان عجل الله فرجه شهید شوم و عمرم وفا نکرد اینک بزودی زود قسمت شما گردد چه که آقا آثار و صحیفه حضرت را در کربلا دیدند و اقبال کردند و والده از استماع این خبر ساکن شده از جزع و فزع ساکت گشت و بعد از دو سال واقعه ورود جناب اول من آمن و اصحاب از خراسان و قضیه طبرسی واقع شد و جناب اخوی آقا سید احمد و دو اخوی دیگر آقا میر ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب و عمو آقا میر مهدی با شوق و ذوق و شکر و دعا و ثنا که انشاء الله سعادت ما یاری کند و در رکاب حضرت صاحب الزمان شهید شویم و جان و مال نثار کنیم برخاستند و چون عازم قلعه شدند. اهل شه میرزاد از ملاها و روساء نزد اخوی آمده عرض کردند که شما امینید و در بین ما از هر جهت اتقی و افضلید چون به مازندران برسید هرچه بر شما معلوم گردد بنویسید تا بر ما هم واضح و روشن باشد جناب اخوی فرمودند که شناختن امر حجت بر هر نفسی که خبر قائم را بشنود واجب است. نظر به حدیث صحیح چند از امام علیه السلام از جمله حدیث آیات خراسان و آنکه بشتابید اگر پا ندارید بسینه بروید هر چند روی برف و یخ باشد ایشان عرض کردند بلی آنچه فرمودید

--- صفحه ۱۹۱ ---

مقاصد حقه خویش و تعدی و هجوم اهالی مازندران که منتهی به تحصن در آن مقبره گردید برای آقا سید ابوطالب شرح و بسط داد و در ضمن بیانات تقریباً بدین عبارت گفت در سبزه میدان به شدت بر ما هجوم نمودند و چند نفر از اصحاب را شهید کردند و تیرهای بسیار برای من انداختند به نوعی که لباسهایم مشبک شد ولی گلوله‌ها هیچیک کارگر نگشت

حق است و تکلیف شیعیان چنین می باشد لکن چون جناب شما امشب می روید و آنچه بر شما معلوم گردد مرقوم می نماید همینکه ثابت شد که امر قائم علیه السلام است باید اطاعت کرد و فائز شد اخوی فرمودند بسیار خوب ما می رویم ولکن بعد از ثابت شدن به شما می نویسیم و همه شما عذر و بهانه می آورید و اجابت نمی کنید جواب گفتند استغفر الله شما بنویسید البته اجابت می نمایم باری گفتگو از قرآن و احادیث داله بر ظهور بسیار شد و همه گفتند یقین است که ما باید امر حجت را نصرت کنیم و جان و مال را در رکابش نثار نماییم و فردا در هنگام سوار شدن و وداع کردن و مفارقت نمودن چه گذشت لسان از شرح ناله و زاریها و بیتابی و بی قراریها عاجز است از جمله والده به کلمه تکلم فرمود که جسم محزون و روح مسرور گردید آن کلمه اینکه ای نور چشمان و پاره جگر من مرا نزد جدۀ خود فاطمه زهرا رو سفید کنید من برای شما مادر بدی نبودم و مشقت بسیار از هر جهت کشیدم حق مشقاتم را ادا نمائید تا شیری که از پستانم مکیده، اید بر شما حلال باشد و چنانکه پدر شما در نجف اشرف وقت رفتنش به جوار رحمت الهی ادا حق خویش را نموده دعا کرد که در پای رکاب حضرت به شهادت فائز گردید من نیز دعا می کنم و ادا حقم را از شما می طلبم که تا جان فدا نمودن و شهید شدن در نصرت امر قائم علیه السلام استقامت نمائید باری به مازندران رفتند و وارد مقبره شیخ طبرسی شدند و به خدمت آن بزرگوار رسیدند و بعد از

--- صفحه ۱۹۲ ---

فقط چارپاره به صورتم اصابت کرد و با انگشت دست جائی از صورت را که صدمه یافته بود نشان داده فرمودند برای این بود که خدا نخواست من در آن موقع هلاک شوم و همینکه به کاروانسرا رسیدم و شال را از کمر باز کردم بقدر یک من گلوله و ساچمه بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوطالب متأثر و

سؤال و جواب آثار و آیات را که دلیل و برهان از برای خلق و بیان حضرت ربّ اعلیٰ است که جناب ذکر و حضرت قائم بودند دیدند و شکر خداوند عالم را بجا آوردند و بسیار مسرور شدند و منزل گزیدند تا آنکه در روز آخر شهید شدند باری آنچه بر او معلوم شده بود برای اهل شه میرزاد نوشت که الحمد لله حضرت قائم که ما شیعیان و مؤمنان انتظار ظهورش را می کشیدیم با بیانات و آثاریکه مثل قرآن است ظاهر شد و حقیقتش ثابت گردید و بر همه شیعیان و شما تکلیف است که بیائید داخل این امر شوید و حضرت قائم را نصرت نمائید و باید تا مجرم (*محرم) خود را برسانید که اگر هر کس نیاید قضي الامر و بعداً پشیمانی دست می دهد وفای به عهد نمائید که آمرزیده شوید و الا هالك می گردید هر که باشد و این بنده مکتوب را به ایشان رساندم خواندند و هر يك عذري آوردند گفتم شما زود عهد را شکستید و مثل شما با مثل کوفیان موافق گردید زیرا که محک ظهور قائم به میان آمد و لذا فتنه بسیار است و این فانی خود عزم رفتن به مازندران نمودم ولي والده فرمود صبر کنید تا عریضه عرض کنم و جواب رسیده تکلیف معلوم شود و عریضه این بود بعد از حمد و شکر و ثنا این کمینه شنیدم که اصحاب را امر به مواسات فرمودید و من چهار پسر داشتم و سه تن را فرستادم و این از حد مواسات گذشت حال اگر واجب است چهارم را هم بفرستم البته روانه می کنم و اگر از برای خدمت و عصای پیری این کمینه باشد نیز اطاعت می شود و هر چه مصلحت آن بزرگوار است بفرمائید و جواب عنایت فرمودند که این يك برای خدمت شما باشد انشأ الله از اصحاب محسوب اند و در حقیقت با ما می باشند .

--- صفحه ۱۹۳ ---

منجذب و مؤمن گشت و اجازت گرفته عودت به شه میرزاد نمود و برادر مهترش آقا سید احمد را آگهی داد و منتسبین خود و اهالی را از امر بدیع با خبر ساخت و لذا جمعی از مردم مخلص به قلعه رو آوردند آنگاه به مازندران شتافت چه در مقبره طبرسی احتیاج اصحاب را به خوراک و پوشاک مشاهده کرده دانست که در مشقت شدید اند و در آن شبی که خسرو قادیکلانی به قتل رسید تمامت اموال و اشیاشان به تاراج رفت فقط چند رأس استر و الاغ باقی ماند و آقا میرابوطالب آنها را به مازندران برده بفروخت و خوراک و پوشاک خریده به قلعه مراجعت کرده تسلیم اصحاب نمود و از آنگاه در قلعه استقرار گرفت و چون

ایامی گذشت و از برادرش آقا سید احمد خبری باز نیامد مضطرب و محزون شده روزی از آقا رسول بهنمیری که در محضر قدوسی ایستاده بود استدعا نمود تا از قول وی به حضرتش چنین معروض داشت که برادر مکرم آقا سید احمد معهود بود به قلعه شرفیاب شود و خبری از او نرسید آیا خواهد آمد یا نه و دستور مبارک چیست. جواب فرمودند: بلی در آن طرف کوه ماندند و آقا سید ابوطالب درخواست نمود که او را بطلبند و حضرت تبسم کنان فرمودند البته برای امر حق خواهند آمد اگر ایشان برای نصرت نیابند که خواهد آمد و چند روزی بیش نگذشت که آقا سید احمد به قصد اینکه بنفسه تحقیقات کامله نماید با برادر دیگرش آقا سید ابوالقاسم و عمش آقا میر مهدی و شوهر خواهرش میر ابراهیم عازم قلعه شد و جم غفیری از اهالی شهمیرزاد و سنگسر و نیز از اهالی دو قریه چاله زمین و کفشگر کلا مازندران از جهت شدت اعتماد که به علم و صدق و تقویش داشتند خواهش نمودند که بعد از ورود به قلعه و اطلاع بر حقایق احوال به ایشان اخبار و کشف استار نماید و در روز چهارم به قلعه در آمدند و با حضرت قدوس و جناب باب الباب مکالمه کرده از بیانات و مقاماتشان کاملاً پی به حقیقت امر بدیع بردند و در قلعه استقرار جسته با اصحاب همراز و هم پرواز گشتند و بعضی چنین گفتند که در آغاز ورود بقلعه اولاً در یکشب تمام از آغاز تا انجام با اصحاب محاوره و مناظره نمود.

--- صفحه ۱۹۴ ---

روز بعد به اتفاق جمعی از ملایان سوادکوهی مانند ملا میرزا بابای کردون و آخوند ملا بابای کشکائی و ملا نادعلی و غیرهم با جناب باب به مباحثه و محاجه پرداخت و تا نزدیک غروب مسائلی بسیار سؤال کردند و جواب شنیده ملزم شدند و روزی دیگر نزد حضرت قدوس شرف حضور یافتند و آنچه در دل داشتند قبل از آنکه اظهار نمایند برای هر مسئله جوابی کافی و شافی شنیدند و قانع و خاضع شده به شکرانه نعمت الهیه و نصرت امر قیام نمودند و مکاتیب مفصله در باب حقیقت امر بدیع برای ملایان و طالبان حقیقت از اهالی معمورات سابق الذکر نگاشت و آثار مقدسه بفرستاد و در ابلاغ امر به آن حدود صرف جهد و بذل همت نمود و لذا جمعی به قلعه وارد شده به اصحاب پیوستند و گروهی به صدد التحاق برآمده بدانسو رهسپار گشتند ولی از جهت محصوریت اصحاب و ممانعت اردوی دولت ورود نتوانستند و بعضی دیگر به علت خوف از قوای دولت و جمعیت ملت و اندیشه از حکم کفر و قتل صادر از علما ضعف و رخوت یافتند چنانکه ملا علی اکبر مقدس امام جماعت و برادرش ملاحسنعلی و ملا صالح و ملا علی محمد پیشنماز به اتفاق آقا سید محمد مجتهد معروف با دویست تن عزیمت التحاق باصحاب کردند ولی چون خبر محصوریت رسید ترسیدند و فتور آوردند و سید مجتهد معرض گشته موجب تعرض و ایذاء احباب گردید و بالجمله

آقا سید احمد با دو برادرش آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب و عمو و دامادشان و با جمعی از ارادتمندان مخلص در قلعه بماند و فقط برادر اصغرشان آقا سید محمد رضا که در آن هنگام بالغ حدود نوزده سال بود حسب دستور حضرت قدوس برای سرپرستی مادر در وطن زیسته به قلعه نرفت و در ایامی که هنوز دخول و خروج قلعه میسر بود با مساعدت بستگان خوراک و پوشاک و دیگر ما یحتاج به اصحاب رساند و آنان در طول مدت محاربات قلعه بنه صرت کوشیدند و در محاربه نهم ربیع الاول آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب

--- صفحه ۱۹۵ ---

هر دو باصابت گلوله مجروح شدند و یک دست آقا سید احمد به گلوله توپ قطع گردید و آقا میر ابوطالب جناب باب را چون هدف گلوله شدند به مساعدت چند تن دیگر از اصحاب به قلعه برد و سپس در موقعی که حضرت قدوس را در اردو حبس کرده می بستند آقا میر ابوطالب از مشاهده آن حال بی طاقت شده خویشتن را بر آن حضرت افکنده خطاب به مأمورین چنین گفت تا جان در بدن دارم ممکن نیست این بزرگوار را ببینید پس او را چندان با چوب و مش و لگد زدند که از هوش رفت و او را عریان کرده فقط پیراهن و شلواری دریده بر بدن گذاشتند و از شدت عطش آب طلبید و کسی آب نداد مگر یکتن از اعداء کوزه آب آورده به لبش نزدیک نموده گفت بنوش و همینکه خواست بنوشد آن ظالم کوزه را بلب خود برده نوشید و گفت مگر هنوز سیراب نشدی و بقیه آب را بر زمین ریخت و بالجمله آقا سید ابوالقاسم و آقا میر مهدی و میر ابراهیم در مذبحه عمومی دور مانده به شهادت رسیدند و فقط آقا میر ابوطالب مستخلص گردید چنانکه به تفصیل در بخش سابق مسطور داشتیم و بیان واقعه فاجعه مذکوره را آقا میر ابوطالب در تاریخچه که بیادگار گذاشت چنین آورد که بعد از خاتمه حرب و قتل عام اصحاب چون حضرت قدوس به منزل شاهزاده مهدیقلی میرزا حسب پیامش رفتند فراش باشی نزد اصحاب آمده این عبارت گفت: من از طرف حاجی (حضرت قدوس) آمدم که هر که خواهد با من بیاید و عده از اصحاب که از آن جمله آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب بودند رفتند و همینکه نزدیک سنگرگاه اردو رسیدند سپاهیان هجوم کردند و آقا میر ابوطالب مدافعت و مقاومت خواست و آقا سید احمد منع نموده، گفت ابداً دفاع نکنید و حتی دست حرکت ندهید و سپاهیان هر دو برادر را دستگیر کرده اسیر به سواران فوج اصائلو دادند تا هر دو را در لای حصیر و نم پنهان نمودند که بفروشدند و در چنان حال و موقع که حضرت محبوس و اسیر بوده کار اصحاب نیز به شلیک تفنگ و نیزه پیچ انجام پذیرفت

--- صفحه ۱۹۶ ---

و میرغضبان و فراشان هر مکانی را تفحص کرده مابین کشتگان مانند برگ خزان رویهم ریخته می گشتند تا هر مظلوم مطروحی را که رمقی دارد به اشدّ عذاب به قتل آرند آقا سید احمد فریاد زد که ای خلق غافل! آیا شما را در حق ما چه خیال رسید اگر نصرت حق نمی کنید لا اقل ساکت مانده ظلم و تعدی ننمائید و سربازان سخنان شنیده بشتافتند و چوب و لگد بسیاری براو نواختند و بیکدیگر همی گفتند آیا این چه حکایتی است البته این نفوس را سحر کرده اند که از جان شیرین خود چنین میگذرند و آقا سید احمد به شدت گریسته از آن ظالمان تمنای شهادت خود نمود.

زوجه آقا سید احمد مازندرانی بود و در قریه چاله زمین منزل داشتند و همه ساله در پائیز ورود به منزل خود می کرد و در بهار به شه میرزاد تشریف فرما می شدند و در سه سنه قبل از ظهور جناب آقا به ساری تشریف بردند حاجی ملاتقی از اهل ساری او را نهار دعوت می کند ایشان اجابت دعوت نموده تشریف می برند منزل حاجی ملاتقی حاجی مذکور خیلی خوشحال و خرم شد جناب آقا را تکلیف به تالار فوقانی نموده تشریف فرمای توی اتاق شد تمامی ظروف طلا و قلیان و سر قلیان همه طلا با مروارید درست کرده قالیچه های ابریشمی رنگ رنگ جناب آقا از حاجی سؤال می کند اینها مال کیست و چنین فرمود: جناب حاجی چرا مال فقرا و ضعفا را اینجا جمع کردی فقرا گرسنه و برهنه شما مال مردم را زینت دنیای خود درست میکنی میگوئی اینها مال من است زمین شخم کردی زراعت کاشتی یا بیل زدی اینگونه تجملات حرام و نشستن همچو خانه ها حرام است نعلین را پوشید از پله ها پائین آمد راه منزل خود را در پیش گرفت آمد به منزل و علمای شهر به وعود حاجی حاضر شدند محض زیارت جناب آقا سید احمد دیدند نیست از حاجی پرسیدند چه شدند جواب داد آقا را صداع عارض شد نیامدند مریض شدند این کینه دیرینه در قلب او جا گرفت تا مقدمه قلعه برپا شد و آقا محمد دائی سنگسری از طهران به مهدی قلی میرزا نوشت که شنیدم اولاد آقا میر محمد علی در قلعه هستند مبادا موئی از سر مبارکشان کم شود

--- صفحه ۱۹۷ ---

و سربازان نیز از حالت و رفتش به گریه شدند و در این هنگام میر غضبان اطلاع یافتند و به امر مهدیقلی میرزا هر دو برادر را پای برهنه بازوان بسته در حالیکه فقط پیرهن و شلوار با ایشان باقی گذاشته بودند به قتلگاه شهدا حاضر ساختند و عمامه آقا سید احمد را از عقب آوردند و بر سر گذاشت و شاهزاده به میرغضب باشی امر نمود تا او را نزدیک برد و سؤالاتی نموده بشناخت که پسر آقا میر محمد علی شهیر است و چون شاهزاده را هنگام عزیمتش از طهران برای مازندران رفیق شفیقش آقا محمد سنگسری معروف به دائی از ارادتمندان آن سید شهیر وداع و توصیه کرده اسامی آقا زادگان را باو داده سپرد که مستخلص سازد با اینکه آقا سید احمد در مقابل ایستاده جواب سؤالاتش به کمال قوت و جرئت داد

پس از غلبه نمودن تحت الحفظ به طهران اعزام دارید و هنگامی که شاهزاده امر نمود آقا سید احمد و آقا میر ابوطالب را علیحده حبس نمودند زیر یک چادری به آدمهای خود سفارش نمود که مواظب این دو نفر باشید تا من از بارفروش بر گردم حضرت قدوس با چند نفر دیگر را بردند به بارفروش تحویل سعیدالعلما دادند به محض رفتن مهدی قلی میرزا حاجی ملاتقی ساروی با چند نفر امثال خود در اردو وارد شد گفت سید احمد را گرفتید چه کردید بیاورید ببینم آن بزرگوار را بردند پیش آن ظالم چه شماتتها که نمود و ناسزاها گفت و با آن ظالمان آن بزرگوار را شهید نمودند و معجلاً به ساری برگشتند نعل اظهر او را نزدیک حمام دیزآباد دفن نمودند مهدیقلی میرزا از بارفروش برگشت و به آدمهای خود بنای بدگویی گذاشت و جناب آقا میر ابوطالب را مرخص کرد کسی مزاحم ایشان نشد تشریف فرمای منزل خود شدند. زکریا نوۀ زکریا برادر خسرو قادیکلایی

--- صفحه ۱۹۸ ---

ملایمت نموده بدو گفت چطور است که شما فهمیدید و اینهمه علماء بزرگ در عرب و عجم نفهمیدند و او چنین تقریر کرد که اولاً امر دین تحقیقی است نه تقلیدی ثانیاً دو سال قبل در نجف اشرف از آقا شیخ محمدحسن (صاحب جواهر الکلام)

فراشباشی به آدم های خود امر کرد آن جسد مطهر پاره پاره را با لباس دفن نمودند ملا زین العابدین به این فانی گفت بیا برویم بارفروش فراشباشی گفت آخوند بی عقل شاهزاده امر کرده بود که ایشان را بر داری ببری رو به ولایت نرفتی تا که امروز برادرش را ملاهای ساروی کشتند او را می خواهی بگیر ملاهای بارفروش بدهی گفت شاهزاده فرموده بود بیا بارفروش فراشباشی گفت: جواب شاهزاده را من می گویم. شما این سید را ببرید به ولایت برسانید خلاصه آن شب را رفتیم در هفت تن با سر و پای برهنه مگر یک کهنه نمد تیکه که در اردو برداشتم بر سر گذاشتم خدا میداند در بین راه تا شه میرزاد از دست دکاندار و چارودار چه کشیدیم از سنگ و چوب زدن و آب دهن بر من انداختن هشت روز طول کشید تا رسیدیم بیای گدوک ملا محمود پدر ملا ابوالحسن را دیدیم گفت اهل شه میرزاد اجماع دارند در هر کوچه و سرگذر منتظرند به حکم ملاها شما را بکشند ملا زین العابدین بسیار ترسید به نوعیکه ناسزا به جناب اول من آمن گفت من به او گفتم با تو نمی آیم تو خود تنها برو بسیار خوشحال شد و رفت ملا محمود گفت من با تو می آیم و لکن شب وارد می شویم در میان آن دره تا غروب آفتاب ماندیم تا اینکه شب وارد شدیم در خانه ملا زین العابدین ایشان هم جرئت نکردند در ماندن این فانی رفتیم در امامزاده قاسم علیه السلام چون خانه ما کسی نبودند اهل شه میرزاد خواستند خانه را بر سر والده و اخوی آقا سید محمد رضا بکوبند رفته بودند در امامزاده قاسم تا دو سه سال در پی قتل این فانی بودند خدا نخواست. (آقا میر ابوطالب شه میرزادی بقية السیف قلعه طبرسي)

--- صفحه ۱۹۹ ---

مسئله از مسائل فرعیه را سؤال کردم جواب کافی نداد و در آن حال دست خویش را که به ضرب گلوله شمخال قطع شده بود به شاهزاده نشان داده گفتم من یکی از سران اصحاب قلعه بودم و با قوت ایمان و یقین عقیدت تحمل تمام مسائل طاقت فرسا نمودم و آنچه از بلایا بر خود قبول کردم شاهد محسوس صدق من می باشد آنگاه بلیات و مشقات قلعه را شرح داده در خاتمه کلام قسم داد که وی را به شهادت رساند و شاهزاده گفت شما از اولاد پیغمبرید نه می کشم و نه اذیت می کنم و آقا سید احمد همی اصرار داشت تا آنکه یکی از صاحب منصبان اردو خلیل خان نام سواد کوهی دستش را گرفته گفت آقا چرا اینهمه اصرار در کشتن خود می نمائید و مهدی قلی میرزا هر دو برادر را به میرزا سعید واسکسی که حاکم علی آباد بود تسلیم نمود تا محفوظ نگاه دارد و او متعذر شده قبول نکرد در این وقت شاهزاده ملا زین العابدین شه میرزادی معاند بایه را طلبیده پرسید آیا این دو تن را می شناسی گفت بلی. پسران مرحوم آقا میر محمد علی هستند شاهزاده به لحن اکید شدید گفت تف کن به صورت ایشان که خود را چنین بد نام کرده اند و همینکه ملا زین العابدین به عمل پرداخت سلیمان خان نام که از طهران مأمور ذخیره حربی و حاضر بود برآشفته بخ و ی خطاب غلیظ نموده، گفت ای آخوند ... به صورت اولاد فاطمه زهرا تف می اندازی با اینکه خود بایی هستی و اعتراف به عین خطت موجود است و بالجمله مهدی قلی میرزا دو برادر را تسلیم میرزا محمد باقر خان قزوینی فراشبازی خود نمود و شب را در جایگاه وی بسر بردند و آقا سید احمد در آن شب متحیر و متضرع بدرگاه الهی بود که با وجود مواعید و بشارت والد مرحوم چه شد که به شهادت فائز نگردید و صبح روز بعد که مقرر بود ایشان را به طرف سنگسر حرکت دهند و فراشبازی در جستجوی برای تحصیل اسب سواری برآمد در آن هنگام ملا محمد تقی مجتهد ساری (ستون کفر) با جمعی از ملاها و طلاب به علی آباد وارد شدند.

--- صفحه ۲۰۰ ---

و احوال آقا سید احمد و برادرانش را از شاهزاده جويا گشتند و او در جواب گفت ایشان را یوم پنجشنبه مرخص نمودم و رفتند. ولی ملا محمد تقی تجسس و کنجکاوی کرده از مقررشان اطلاع حاصل نمود و دانست که سپرده به دست فراشبازی می باشند و با ملا زین العابدین مذکور درباره ایشان سخن گفت و او اظهار داشت که شاهزاده دو برادر را بدو سپرد تا سالمأ

ملا زین العابدین شه میرزادی چند سالی پیش از ظهور در کربلا با عائله اش مجاور و از تلامذه سید رشتی بود و بعد از وفات سید به وطن برگشت اهالی از هر قبیل پرسش از او همی کردند بخصوص در امریکه شهرت داشت که نائب صاحب الزمان از مکه ظاهر شد و او جواب می گفت بلی این بزرگوار اسم شریفش میرزا علی، محمد شیرازی چند سالی پیش از وفات سید به کربلا آمده شش

ماه ماندند و گاهي در درس سيد حاضر ميشدند سن شريفش از بيست بيستر نبود و درس هم تا سيوطي حاشيه بيستر نخوانده بودند بعد مراجعت فرموده به وطن برگشتند و هر که در هرجا و هروقت ايشان را ملاقات کرد امور عجيبه و غريبه مشاهده نمود به خصوص آنچه بر ما معلوم شد اين است در وقتي که جناب آقا سيد کاظم مرحوم شدند ما يقين ميدانستيم در سر جنازه ايشان حضرت صاحب (ص) حاضر مي شوند ما چند نفر مواظب بوديم بر همه خلق به دقت نگاه ميکرديم شايد آن بزرگوار به نظر ما در آيد مگر اينکه ديديم همين جوان شيرازي که ميرزا علي محمد باشد در وقت شستن و کفن و دفن مرحوم سيد همراه جنازه بود. گفتم يقين زوار شيرازي آمدند بعد ديگر ايشان را نديديم از محله شيرازي جوياء شديم از شيراز زوار آمدند. گفتند: خير اين روزها هيچ زوار شيرازي نيامدند تعجب ما زياد شد قاصد فرستاديم به شيراز تحقيق نمائيم که آن بزرگوار در زمان وفات اين بزرگوار کجا تشریف داشتند از خالوهاي آن بزرگوار سؤال کردند

--- صفحه ۲۰۱ ---

روانه وطنشان نمايد و دقائق بيست ننگذشته آقا سيد احمد را نزد مهدی قلی میرزا حاضر کردند و او خطاب نموده، گفت: شما را مرخص کردم چرا نرفتيد و ملا محمدتقی به غلظت تامه اظهار داشت که کشتن اين سيد واجب است چه که از دين جدش خارج شد. شاهزاده بدو گفت هرچه هست چون فرزند پيغمبر ماست تيغ کشيدن بر او حرام می باشد ملا محمد تقی گفت من بدست خود او را می کشم باز مهدی قلی میرزا

فرمودند در آن زمان ايشان بجائي تشریف نبرده بودند ولکن در آنروزیکه جناب سيد مرحوم شدند ايشان بسيار محزون و اشاره فرمودند به وفات سيد از اين قبيل خارق عادات و کرامات بسيار است در ظاهر نظر از اين علامات و آثار از جانب خدا مي باشند بر هر مکلفي واجب است به زيارت ايشان مشرف شوند درين گفتگو بودند برادرش کربلائي مهدي گفت برادر با وجود امر به اين واضحي در حقيقت ايشان چرا نرفتي به خدمت آن بزرگوار گفت آدمم بشماها اطلاع بدهم با هم برويم همانشب کربلائي مهدي از شهميزاد بيرون رفت که برود به شيراز ملا زين العابدین آدم فرستاد بين راه او را بر گرداندند که باتفاق مي رويم بعد از چند يوم ملا زين العابدین رفت بعد از دو سال آمد با نوشتجات زيادي از فرمايشات جناب ذکر از صحيفه جات و خطبات و زيارت و اعمال سنه که بسياري را پدرش ملا احمد به خط خود نوشت که در ميان صندوق ايشان است و مبلغ بوده اند در آن صفحات حتي جناب طا با چند نفر از اصحاب رو به خراسان مي رفتند در شهميزاد تشریف آوردند در باغ حاجي ظهير در جوار امامزاده شيخ زين العابدین ايشان را مهمان کرد آقا رحيم نام پسر حاجي محمد کاظم مرحوم در آنجا ايستاده بود مي گفت من طفل بودم جناب شيخ را ديدم مثل عبد ذليل ايستاده بود در آن مجلس ايشان با هم زياد صحبت داشتند و شيخ گفت شما تشریف ببريد من هم

می آیم به دامغان نرسیده به شما می رسم بعد از چندی ما برادرها رفتیم به مازندران به آن تفصیل که ذکر شد در قلعه مبارکه دور ما را محاصره کردند کسی نمی توانست داخل قلعه بشود شیخ زین العابدین رفت

--- صفحه ۲۰۲ ---

گفت مگر نه این است که از اولاد پیغمبر می باشد پس شما ایشان را به ساری ببرید و چند روز مهمان شما باشند تا من از بارفروش به ساری بیایم و قراری در کارشان بدهم این بگفت و فی الحال با حضرت قدوس و اسراء روانه بارفروش شدند و ملا محمد تقی با جمع معمین که هر یک سلاح صارمی بدست داشتند به آقا سید احمد حمله و هجوم نمودند در آن حال سید مظلوم رو به آخوند کرده گفت: مگر نه اینست که شاهزاده مرا مهمان به شما سپرد اکرموا الضیف ولو کان کافراً و آن بی رحمان وی را

به طهران از امیر وزیر شاه نوشته گرفت در پیش شاهزاده مهدی قلی میرزا شاید به این وسیله داخل قلعه شود نتوانست پنجاه روز در اردو ماند حتی به شاهزاده گفت اذن بده بروم در پشت قلعه با هم ولایتی خودم حرف بزیم شاهزاده باین شرط چشم او را با دستمال بست دست او را به دست خود گرفت از اردو داخل کوچه سلامت شدند تا لب خندق آمدند صدا زدند که آقا سید احمد را می خواهیم با او حرف بزیم جناب اخوی به بنده فرمودند بین کیست و حرفش چه؟ سر بلند کردم بالای دیوار دیدم که شیخ ایستاده با هر دو دست چشم خود را می مالد. سلام کردم، گفتم: جناب کی آمدی؟ از کجا میائی؟ گفت: از نزد امیر کبیرو گفتم از نجف اشرف میائی؟ گفت: خیر. از طهران وزیر سلطان را امیر میگویند بعد از پرسان حال طرفین گفت آقا سید احمد بیرون بیاید با او چند کلمه حرف بزیم جناب اخوی در پای دیوار نشسته بودند فرمودند قدری تأمل کن. بگو اذن بیرون آمدن ندارند. بنده هم گفتم مایوس شد و برگشت و همانطور که آمد با شاهزاده چشم بسته رفتند به اردو آن قدر ماند تا آن روز آخر که ما بیرون آمدیم به آن تفصیل که ذکر شد رفتیم.

(آقا میر ابوطالب بقية السيف)

--- صفحه ۲۰۳ ---

شرح شرحه کردند و هنوز رمقی داشت که حاجی مصطفی خان هزار جریبی سینه اش را هدف گلوله ساخته کارش را تمام کرد. آنگاه به دستور فراشباشی جسد پاره پاره را با پیراهن و شلوار خونین زیر خاک پنهان کردند. انتهی. و از آن شهید نامدار یک پسر آقا سید محمد باقر و سه دختر در این امر بر قرار ماندند و از آن وقت که واقعه طبرسی ختام یافت و آقا میر ابوطالب با هیکل ضعیف و مجروح به خانه اش برگشت معاندین شهمیرزاد و سنگسر شروع به تعرض و ایذا آن خاندان نمودند و آقا سید

محمد رضا شرح احوال و مصائب خودشان را باین مضمون نگاشت که من در اوائل ظهور بیان حضرت رب اعلیٰ را از آثار و آیات ندیده بودم و خدمت حضرت قدوس و جناب اول من آمن فائز نشدم و حضرت در جواب عریضه والده در باره من چنین عنایت فرمودند که او با ماست و ما هم مواسات خواهیم کرد این بود که سه برادری که رفته بودند یکی (آقا میر ابوطالب) بعد از شهادت اصحاب برگشت و امر ظهور را به تفصیل بیان فرمودند و سبب هدایت شدند و این فانی هم با محبت و دیانت و صداقت و امانت و صبر و شکر و رضا و بردباری در مصیبات و بلیات و امتحانات خداوندی در صدد تبلیغ امرالله بر آمده بنای نصیحت و تربیت نهادم و با آنچه از صفات ایمان و مقام سلوک که در آیات و الواح الهیه بود بقدر ادراک خود و اندازه خلق در ارض سین و میم و شین به عنایت و مدد و فضل محبوب عالمیان بسر بردم و اما تفصیل مصائب و بلیات وارده چه نویسم که بعد از شهادت اصحاب خاتمه امر قلعه از شماتت و ملامت و شقاوت اهل شه میرزاد و سنگسر از ذوی قرابت و غیرهم چه گذشت اهالی شه میرزاد به حمام رفته خضاب نموده با یکدیگر مصافحه می کردند و مبارکباد می گفتند و این فانی در کوچه و بازارها هدف سهام ملامت جگر سوز تن گداز بودم و تزییقات به درجه بود که حتی گندم فروختن به ما را حرام کردند با تفکر درک باید کرد که در چنان اوضاع چه احوال و مشقاتی رخ داد و من در

--- صفحه ۲۰۴ ---

این شدت طاقت نیاورده به اتفاق والده پیر بسنگسر در خانه خواهرم رفتم تا قدری آسوده شویم. الله اکبر از زخم لسان این اشرار و کفار زنها موی سر والده و خواهر را می کشیدند و ناسزا می گفتند که شما برای کفار و خارجیهای از دین گریه و نوحه می نمائید و این فانی لاعلاج در خانه را بستم و به صبر و شکیبائی بسر می بردیم گریه آهسته آهسته می نمودیم و چند صغیر باقی مانده از شهدا که برادرزادها و خواهر زادها بودند من به ظاهر کفیل بودم و لکن در سختی و تنگی بسیار عظیم بسر می بردیم علف را می پختیم و کبیراً و صغیراً سد جوع می کردیم. آه آه از شقاوت و شرارت کفار و فجار باغ و زمین را می خواستیم بفروشیم و صرف کنیم. می گفتند شما خارجی هستید و نمی شود با شما معامله کرد در آن حال جز صبر چاره نداشتم و جز خون جگر غذائی برای ما نبود امان از شماتت ذوی قرابت که خالو باشد همی سعی و کوشش می نمود و به سلطان و حکام عارض می شد که ما را به قتل برساند ولی خدا نخواست و این فانی در مقابل به صلح و سلوک با او رفتار کردم و احوال سالها به این منوال گذشت و ما تتمه احوال این خانواده را در بخش ششم می نگاریم.

و از جمله مهمین مؤمنین آن حدود ملا ابراهیم تحصیل علوم رسوم اسلامی را در اصفهان و عراق پایان برده بوطنش شه میرزاد عودت کرد و مرجع و ملجأ انام گشت و سالها مسند ریاست و مجلس افادت گسترده علماء و طلاب علوم دینیه از

سواد کوه و معمورات هزار جریب و دیگر نقاط مازندران به خدمتش همی شتافتند و او از معتقدین آقا میر محمد علی مذکور بوده با وی در کربلا اقامت کرده خبر ظهور جدید در آنجا شنید و مطالعه آیات بدیعه کرد و چون به وطن باز آمد ورود بح قلعه طبرسی نتوانست و رعایت احتیاط و حکمت پیش گرفت و تتمه احوالش را نیز در بخش ششم می آوریم. و استاد محمد عسکری کفشدوز اهل سنگسر سابق الذکر که باتفاق برادر رهسپار قلعه طبرسی گشت ولی به علت عروض

--- صفحه ۲۰۵ ---

بیماری التحاق به اصحاب نتوانست و چون برادرش به مقصود رسید کشته گردید همی متأسف از خبیث خود بود و پیوسته ذکر می نمود. و ملا حاجی زمان اهل شه میرزاد از اهل علم و فضل که بواسطه آقا میر ابوطالب و آقا سید محمد رضا و به مطالعه کتاب بیان منجذب و مؤمن شده بهدایت اهالی پرداخت دیگر ملا مولی روضه خوان که برادرش در قلعه به شهادت رسید و جمعی دیگر که همگی را شرح احوال در بخش ششم می آوریم.

طهران ارض الطاء مولد و موطن جمال اقدس ابهی^۱ است و عمارت مسکونه شهیره^۲شان از آغاز امر بنوعی که در بخش سابق شرح دادیم محل توجه ارباب دانش و عرفان و ایمان از مؤمنین امر بدیع و غیرهم و مرکز رتق و فتق امور مهمه و معاونت و مساعدت اصحاب و احباب و تأیید و تقویت در نشر نفحات الهیه بود و برای حسن ارتباط و حفاوت و ارادت برخی از ارکان دولت اخبار صدور احکام و قرب وقوع حوادث و آلام به محضر مبارک رسیده حل و عقد امور می شد و با وجود نشر خبر روابط قطعیه فیما بینشان و سجن شدید اعلی^۱ و توجه عموم بایمان بدینجا و با توالی مصائب هجوم اعدا و حبس و ضرب و جفا و حتی صدور فرمان دولت به قتل و افناء چنانکه در طی بخش سابق نگاشتیم روح اعظم تا یوم واقعه شهادت عظمی^۱ به حفظ و حمایت غیبیه شهیر افرشته داشت و غالب برادران و خواهران و بستگان در ظل همایونش سر بر کشیده مورد احترام و تکریم شدند و ما چون شرح احوال تمامت اعضاء این خانواده عظیمه و هدایت و ایمان و یا ضلالت و حرمان بعضی را به تفصیل در بخش ششم می آوریم.



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

در اینجا به اجمال می‌گذریم و از طرفی دیگر مرکز سلطنت و شخص اول دولت که مصدر مقاومت و مقابله با این امر و مؤمنین بودند در این شهر قرار داشتند. و ملایان معاند برای مدافعت بایه رجوع کرده احکام غلیظه صدور می‌یافت.

--- صفحه ۲۰۶ ---

و شرح حال حاجی میرزا آقاسی شخص اول را ضمن تفصیل اوضاع آذربایجان آوردیم. و محمد شاه سومین پادشاه ایران



محمد شاه قاجار سومین پادشاه سلسله قاجار (۱۲۲۷-۱۲۱۳)

از سلسله قاجاریه که معاصر با ظهور حضرت باب اعظم بود به سال ۱۲۵۰ در سن ۲۸ سالگی چون فتحعلی شاه در اصفهان وفات یافت. در طهران به تخت سلطنت نشست و در آغاز کار به شجاعت و اقتدار و عظمت با اختلال و آشفته گی اوضاع مملکت مقابله کرد و به شدت کفایت و تدبیر و قدرت قلم و دانش وزیر نادرالظفر میرزا ابوالقاسم قائم مقام امواج طغیان و شورش داخله و روابط خارجه را ساکن و دولت و مملکت را متمکن و مطمئن ساخت ولی طولی نکشید به قتل مصیبت انگیز دستور عالی قدر مبادرت ورزید و حاجی میرزا آقاسی را به صدارت و فرمانروائی برافراخت و گرفتار شدت نقرس پا شد و تهاجم مرض و تراکم غرض وی را بیمار و نزار و ناتوان در کار نمود و یگانه معتمد و مستندش حاجی مذکور گردید در حالیکه او خود سبب بدنامی شاه و مملکت بود چه از امور مملکت مداری و سیاست بهره نگرفته اخلاق و اعمالش رضاء خواطر اهالی را

فراهم نکرد و محمدشاه چون عقیدت تصوّف و مسلک عرفانی داشت پای بند غالب اوهام و خرافات ظاهریین نبود اگر حاجی سدّ راهش نمی گشت با صفاء قلب و توجه مخصوص به خدا که به واسطه استیلاء مرض در او پیدا شد نسبت به امر اعلیٰ که در سال دهم سلطنتش ظهور یافت منجذب می گشت ولی حاجی حائل شده توقیعات و آثار اعلیٰ نرساند و امر را دگرگون جلوه داد و از ملاقات حضرت و اصحاب مانع گردید و شاه پس از نفی آن حضرت به ماکو و چهریق به سال چهارم این امر وقات یافت و تاریخ وفاتش را العاقبة للمتقین و محمدشاه در قصر جدید مرد. ضبط کردند و ما در ضمن تفصیل واقعات بخش سابق و در این بخش شمه از شرح احوال محمدشاه و کیفیت رفتارش

--- صفحه ۲۰۷ ---

نسبت به امر اعلیٰ و نیز توقیعات و خطابات صادره در حق وی را آوردیم و در الواح اقدس ابهیٰ در شأنش چنین صادر گشت: کلمة الله در ورق چهارم از فردوس اعلیٰ یا حزب الله از حق جل جلاله بطلبید مظاهر سطوت و قوت را از شرّ نفس و هوی حفظ فرماید و به انوار عدل و هدی منور دارد از حضرت محمدشاه مع علو مقام دو امر منکر ظاهر اوّل نفی سلطان ممالک فضل و عطاء حضرت نقطه اولیٰ و ثانی قتل سید مدینه تدبیر و انشاء باری خطاء و عطای ایشان عظیم است اگر غرور و اقتدار و اختیار او را از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت و عزت و صفوف و الوف او را از تجلیات نیر انصاف محروم نسازد او در ملاّ اعلیٰ دارای مقام اعلیٰ و رتبه علیاست بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم طوبی لملک ملک زمام نفسه و غلب غضبه و فضل العدل علی الظلم و الانصاف علی الاعتساف و اما ناصرالدین شاه تفصیل احوال و اوضاع ممتد ایام طویل سلطنتش را در بخش ششم می نگاریم.



اولین امام جمعه تهران محل تولد: مشخص نیست شهرت علمی و فرهنگی: فقیه. و از نوادگان علامه مجلسی و نام پدر: سیدمرتضی خاتون آبادی اصفهانی است. تولد و وفات: (۱۱۸۵ - ۱۲۶۳) قمری. فتحعلی شاه پس از بنای مسجد سلطانی، میر محمد مهدی را که از بزرگان خاندان امام جمعه اصفهان بود، به تهران دعوت کرد و با احترام کامل او را امام جمعه تهران و متولی مسجد سلطانی قرار داد. در برخی منابع وی را رئیس العلماء تهران نامیده‌اند. در تهران درگذشت و در مزاری در جنوب تهران که بعدها به نام خود وی معروف شد (سر قبر آقا) دفن گردید. از آثارش: "تکمله الحیات"، در امامت: "شرح فارسی نهج البلاغه"; در پنج جلد که برخی از عبارات آن ترجمه عینی عبارات "شرح ابن عثافی" است.

میرزا ابوالقاسم امام جمعه، پسر میرمحسن و برادرزاده و داماد میر محمد مهدی امام جمعه و برادر میرزا مرتضی صدرالعلماء و میرزا محمد باقر صدرالعلماء در سال ۱۲۶۳ هـ. ق. امام جمعه تهران شد و در سال ۱۲۷۰ ق. در تهران گذشت و در جنوب شهر تهران در مقبره مجلی که پسرش میرزا زین العابدین تهرانی ظهیر الاسلام برای او درست کرد و امروز معروف است به قبرستان آقا یا سر قبر آقا دفن گردید میرزا ابوالقاسم خاتون آبادی، مشهور به آقا، پس از بازگشت به تهران به تدریس و تصدی امور دینی مردم پرداخت و پس از وفات عمویش، محمدشاه قاجار او را به امامت جمعه تهران منصوب کرد. وی در ۱۲۷۰ یا ۱۲۷۱ درگذشت و در نزدیکی ری به خاک سپرده شد. پدرش میرزا محمد صدرالعلماء اصفهانی و از خاندان خاتون آبادی بود. جدش، میرمحمد صالح خاتون آبادی، در عهد صفویه منصب امام جمعه اصفهان را داشت و داماد محمدباقر مجلسی بود. او از روحانیون بانفوذ عصر خود بود و پس از آن که امیرکبیر قدرت روحانیون را محدود ساخت، به صف مخالفان امیر پیوست. او در تهران درگذشت. آرامگاه او به سر قبر آقا معروف است. از تالیفاتش: البلدان المفتوحه عنوه - منتخب الفقه - تسامح در ادله سنن - وجیزه در منجزات مریض - رساله علمیه فارسی

و اما میرزا تقی خان امیر نظام اتابیک اعظم امیر کبیر به موجب آنچه نوشته اند در فراهان عراق ایران از صلب قربان نامی تولد یافته نشو و نما گرفت و در صغر سن به وفور هوش و ذکاء و شدت استعداد و شوق تحصیل علم و رقاء اتصاف داشت و قربان مذکور در خانه‌های متمولین و اشراف رجال به شغل طبّاحی اشتغال می جست و در شدت فاقه و عسرت می زیست



میرزا محمد تقی خان فراهانی (امیر کبیر)

در ماه صفر این سال ۱۲۵۰ سانحهٔ پر ملال قائم مقام روی داد شب شنبهٔ سلخ شهر صفر آن سید سعید عالیشان شهید به روضه رضوان و درجات جنان خرامید بیت (دیدی آن قهقههٔ کبک خرامان حافظ *** که ز سرینجه شاهین قضا غافل بود) پس از آن به اقتضای مصلحت ملکی جمعی از شاهزادگان ماخوذ و روانه اردبیل داشته صدارت عظمی به حاجی میرزا آقاسی که سابقاً به تعلیم امیرزادگان می پرداخت مفوض شد از این صدارت کار مملکت به خسارت رسید امور ملکی مختل گشت و حقوق دیوانی لم یصل آمد.

(حقایق الاخبار ناصری)

--- صفحه ۲۰۸ ---

به درجه ئیکه مکننت افروختن سراج به خانه اش در شبها نمی یافت و تهیهٔ قرطاس و قلم برای فرزند نمی توانست و تقی مذکور از چوب قلم تراشیده با خاکهٔ ذغال مداد کرده شبها در روشنائی مهتاب بر کاغذ پاره‌ها نوشت و مشق حسن خط و انشاء نمود و با غایت عسرت و مشقت به کمال سعی و همت در عنفوان جوانی به مقام عالی از انشاء و ترّسل و دبیری رسید و به نام میرزا تقی اشتهار یافت و بوسائل متنوعه به خدمت نویسندگی نزد عظمای ملت و بالاخره در دائرهٔ امور و اشغال دولت داخل شد تا آنکه یکی از لشکرنویسان گردید و متدرجاً میرزا تقی خان و واجد ثروت و شأن شد و به مهمام دولتی مباشرت جست و از

جانب دولت محمدشاهی به رسالت و سفارت سیاسی ممالک خارجه رفت و هنگام وفات محمدشاه وزیر نظام آذربایجان بوده در دائره ولیعهدی دخالت مهم و تقرب تام داشت و ناصرالدین میرزا لیاقت و کفایتش را دانسته با خود به طهران برده به مقام شخص اول مملکت و صدارت دولت برکشید و به فرمانروائی در کلیه امور کشوری و لشکری و سیاست مداری شناخته ساخت و خواهر خود عزت الدوله را به حباله نگاهش در آورد و خویشی شاه موجب مزید اقتدار و اختیار وزیرنظام گردیده تمام امور مملکت به قبضه اراده و اختیارش در آمد و ستاره رفعت و عظمتش به اوج ارتفاع رسید و شاه در سن هیجده سالگی و مستغرق عیش و کامرانی بوده سران و فرمان گزاران کشوری و لشگری امیرنظام را شناخته به او مراجعه کردند گویند شهرت و عظمتش به درجه رسید که چون ناصرالدین شاه در کوی و برزن طهران می گذشت مردان و زنان که برای تماشا مجتمع بودند وی را با انگشت دست بیکدیگر نشان داده، می گفتند که برادر زن اتابک اعظم است و او سرگرم ضبط و ربط امور پاشیده مملکت گشت و آشوب و طغیان ملوک الطوائفی که از جهت ضعف محمدشاه و عدم کفایت

--- صفحه ۲۰۹ ---

حاجی میرزا آغاسی در هر سوی مملکت سر بر کشید خاموش و حکومت را مبدل به حکومت واحد مرکزی نمود و مصارف باهظه دولت و رواتب ثقیله مستخدمین و عهده داران اشغال مملکت را بکاست و امور خطیره مذکوره را در غایت سرعت به اجرا قدرت و قساوت شدید انجام داد گویند به درجه سفاک و بی باک بود که نوبتی بر صف سربازی گذشت و یکی از ایشان پای خود را چنانکه بایست بر زمین نزد و امیر بدو

والد میرزا تقی خان از معارف الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم مقام اجتماع حواس مصروف می داشت چون قائم مقام در ناصیه احوال میرزا تقی خان آثار رشد و شمایل شهامتی تفرس کرد او را در عداد (*اعداد) نویسندگان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلك محررین محمدخان زنگنه امیرنظام منسلک گردید به سبب جوهر ذاتی و کاردانی به اندک مدت از امثال و اقران خویش قصب السبق بریود و به مناصب بزرگ رسید بالای سرش ز هوشمندی میتافت ستاره بلندی مستوفی نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرد به منصب وزارت نظام سرازش گردانید هنگام موکب شاهی از آذربایجان به دار الخلافه طهران امیرنظام شد و به ورود موکب شاهی به طهران لقب اتابیکی و منصب صدارت با شغل امیرنظامی توأم گشت عدالت و اطاعت و انتظام مملکت و نظام لشگر و خراج کشور مرتب کرد پس رویه تکبر و تنمر پیش گرفت و به اطمینان خدمت و استظهار مصاهرت شاهی گستاخانه محاورت می کرد و امورات مملکتی را بدون اجازه و رخصت به صوابدید خود انجام می رسانید طبیعت غیور سلطنت و غرور شباب و فراغت را زیاده تحمل و طاقت نماند خاطر شاهی مکدر و اتمام امرش مقدر گردید هنگام مراجعت شاه از سفر اصفهان پس از ورود به قم شاه برادر کهنتر خود عباس میرزا نائب السلطنه را به اقتضای مصلحت چند بدون استشاره با وی

--- صفحه ۲۱۰ ---

نگاهی به غضب آلوده کرد و او چنان مندهش گردید که فی الحال بیفتاد و بیفسرد و چون در آغاز قیام و اقدامش احوال و اوضاع و حوادث و انقلابات موجوده از جهت ظهور امر بدیع در غالب اقسام مشتعل و وقایع مازنדרان و زنجان و غیرهما در شرف شرع بود تفکیک بین آشوب و طغیان از نهضت دین و ایمان نکرده با قهاریت تامه به اطفاء انوار این امر و اعدام بایه پرداخت و یقین داشت که به قتل حضرت اعلیٰ و بزرگان اصحاب و تفریق اجتماع احباب قادر بر جلوگیری از این

به حکومت و توقف قم سرافراز نمود و او چون اطلاع یافت توقفش را در قم مصلحت ندیده مأمور التزام رکاب گردانید و این بر خشم شاهي بیفزود و حکم صریح به اقامت شاهزاده مذکور در قم صادر کرد. درین هنگام رقباء به سعایت اتابک و تشویش خاطر شاه پرداختند لذا چون شاه وارد طهران شد. در روز پنجشنبه بیستم محرم او را احضار نکرد و او رنجیده از دیوان پادشاهی به منزلش معاودت کرد و خط شاهي مشعر بر عزل وی از صدارت و استقلال در امارت فقط به انضمام یک قبضه شمشیر مرصع و یک قطعه نشان توسط یکی از خادمان درگاه صادر شد و او در مقام استفسار از گناه خویش بر آمد و شاه یک یک گناهانش را توسط میرزا آقاخان اعتمادالدوله به وی فرستاد و او خواهان تشرف محضر شاهي شده، اجازت یافت و متکبرانه عرایض چند گفت و مزید علت گشت. پس به حکم شاهي جلیل خان بیات با یکصد سوار او را با منتسبان به کاشان برد و در قریه فین عزلت گزین گردانید. پس از مدت یک اربعین حاجی علی خان فراشبازی به کاشان شنافت و روز هیجدهم ربیع الاول بدون ظهور عجز و لابه به فصد یمین و یسارش به دیار عدمش فرستادند و پس از ارتحالش اولاً در پشت مشهد کاشان مدفون پس از چندی به امر شاه نقل به عتبات دادند. (ملخص از کتاب حقایق الاخبار ناصری)

--- صفحه ۲۱۱ ---

نهضت و انقلاب خواهد شد چه در ظاهر نظر قیام و اقدامش برای زوال هر امری در اوضاع مملکت کافی بود پس به نوعی که در بخش متقدم آوردیم شهزادگان شهیر و امراء کبیر و افواج کثیر را پی در پی برای قلع و قمع اصحاب مازنדרان و نیریز و زنجان مأمور داشت و کرد آنچه را که بیش از آن در حیز قدرت و استطاعتش نبود و ذحیره حربیه و قوای موجوده و اندوخته خزینه را صرف قلع و قمع پیروان این آئین نمود و بایه نیز ناچار به مدافعت برخاستند و مورد قتل و غارت و منفور دولت و ملت و در تقیه و ذلت شدند و مخالف و معارض استقلال و استبداد علماء و امراء بشمار رفتند و اوضاع موافق آمال و امانی ملایان گشت و بالجمله در سه سال دوره فرمانروائیش که به معارج القاب شامخه امیرنظام و اتابیک اعظم و امیر کبیر رسید در سال نخست حضرت قدوس و جناب باب الباب را با سیصد و اندی از اصحاب قلعه مازنדרان به شهادت رساند و بسال دوم نفوس سبعة را در طهران و جناب وحید دارابی و اصحابش را در نیریز و حضرت رب اعلیٰ و انیسیش را در تبریز شهید نمود و به سال سوم موجب شهادت جناب حجت و انبوه اصحابش در زنجان گردید و به استیصال مؤمنین نیریز پرداخت و بالاخره برای آنکه بنیان این امر منیع را کاملاً منهدم سازد به نوعی که در بخش لاحق می آوریم جمال اقدس ابهی^۱ را تبعید به عراق عرب نمود و

به زعم و قول خود فتنه بایه را بر انداخت ولی پس از انجام امور مذکوره غفلة مغضوب ناصرالدین شاه و معزول و مخذول شده در فین کاشان موقوف و محبوس گشت تا در هشتم ربیع الاول سال ۱۲۶۷ ه. ق شربت ناگوار هلاک را بسر کشید گویند در آن وقت که فرمان شهادت حضرت را صادر نمود میرزا آقا خان اعتمادالدوله نوری که بعداً صدر اعظم شد به او گفت آخر ملاحظه و تأمل کن این سید مظلوم کسی است که احدی ترک اولی از تو ندید و او جواب داد که چون سید الشهداء به جهت حفظ انتظام مملکت کشته گردید چرا در باب او تأمل و تردید کنیم

--- صفحه ۲۱۲ ---

تا در آن هنگام که رقم قتل خویش را خوانده یقین بر هلاک نمود آه ندامت و حسرت از دل برکشیده، گفت من نسبت به دولت و مملکت تقصیر و خطائی نکردم تا مستحق پاداش چنین باشم الا آنکه امر به قتل سید مظلوم دادم و بالقطع و یقین این جزاء همان ظلم مبین است و ناصرالدین شاه مایملک و اثاثیه وی را ضبط کرده خانه اش را بالاخره تکیه به نام تکیه دولت بساخت و به عنوان محل مجالس تعزیه داری و سوگواری برای امام حسین بر قرار داشت و میرزا تقی خان و ناصرالدین شاه و سعیدالعلماء بارفروشی نزد طائفه بایه در درجه اولی از نفرت و لعن قرار داشته رجعت اعداء و قاتلین ائمه هدی بشمار آمدند .

و از مشاهیر بایان طهران رضاخان بن محمدخان توکمان جوانی زیبا و رعنا متصف به اخلاق دلپذیر و شجاعت نادر النظیر بود و در طهران با عظمت و شهرت و قدرت و ثروت می زیست و پدرش محمد خان میر آخور محمد شاه و ممالک عمارات و دستگاه و جلالت و جاه بود و رضا خان در اوائل ارتفاع ندای حضرت باب اعظم از شیراز در طهران به واسطه جناب باب الباب و غیره مؤمن باین امر شده عاشقانه به نصرت و حمایت احباب و اصحاب قیام کرد و خانه اش محل اجتماع و اقامت مشاهیر اصحاب گشت و از جهت قدرت و شجاعت خود و مقام و احترام پدرش خوف و بیم از کسی نداشت و ما تفصیل غیرتمندی و شجاعت هایش را در قریه کلین و شهر بارفروش و در فتنه مشهد و بدشت و قلعه طبرسی و بالاخره شهادتش را در بخش سابق نگاشتیم

درین ایام در تکیه دولتی متعلق به منزل جناب جلالتماب اتابک اعظم امیرنظام که آنرا پنجاه و دو زرع طول و سی و دو زرع عرض و مشتمل است بر حجرات تحتانی و فوقانی و بر ستون بلند عماد آن خیمه است روزها مجلس تعزیه و اسباب سوگواری. الخ (روضه الصفا)

--- صفحه ۲۱۳ ---

دیگر میرزا سلیمان قلی خطیب الرحمان نوری پسر شاطر باشی ناصرالدین شاه از اجله محترمین نور و ساکن طهران صاحب اخلاق حسنه و کمالات ظاهریه و باطنیه بود و با معاریف احباب و اصحاب معاشرت داشته غالباً به فیض محضر ابهی^۱ می رسید و در واقعات مشهود و بدشت حضور داشت و چون کلمات و آیات به ترتیل و تکمیل می خواند و بلاغ و خطابه را با فصاحت و صوت رسا ادا می کرد غالباً به انجام این وظیفه مأمور می شد و در کثیری از بلاد ایران برای تبلیغ سفر کرده جمعی را مهدی بانی نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۸ به نوعی که در بخش لاحق می نگاریم به شهادت رسید.

دیگر از مشاهیر مؤمنین طهران ملا مهدی و ملا باقر و میرزا اشرف والدشان حاجی ملا علی محمد از ملاهای قریه کند بود و ملا مهدی و ملا باقر از آغاز رشد شائق تحصیل علوم رسمیه و دخول در سلک ملائی شدند

هنگامه قلعه گرم شده بود رضاخان خواستند که به جهت نصرت بروند چونکه از جمله مشاهیر بودند نمی توانستند حرکت نمایند و جناب ذکر یک طلسم بازو بند خود را به جهت او کرم فرموده بودند از برای آمدن به قلعه او را به خاطر رسید که اظهار ندامت از افعال گذشته نماید و در مقام عناد بل در صد انتقام با حضرات بر آمده و نوکر شود و منصب بگیرد و بهمراهی شاهزاده مهدیقلی میرزا به محاربه حضرات اهل قلعه بیاید چنین هم نمود و به همراهی شاهزاده بود تا آنکه در روز محاربه اسب خود را تاخته و به جند حق ملحق گردید و زبان به بدگویی شاهزاده و اعوان او گشوده و در معرکه داد مردی و مردانگی می داد و دمار از روزگار اعداء! الله بر می آورد و به حدی بود شجاعت آن شیر بیشه وفا که چند دفعه سر توپچی را بالای توپ از قلعه بدن برداشت خلاصه شاهزاده و سران لشکر با او کینه زیادی داشتند و چون گرفتار کردند شمشیری نموده، پارچه پارچه کردند. (حاجی میرزا جانی)

--- صفحه ۲۱۴ ---

تحصیلات را در طهران به انجام رساندند و سکونت در مدرسه داشته به امامت جماعت مشغول گشتند و نیز در سرای اعظم تعلیم و تدریس نوباوگان می نمودند و ملا مهدی چندی در بیت اقدس ابهی^۱ به تعلیم خوردسالان افتخار یافت و غالباً بدرک محضر انوار فائز گشت و هر دو برادر در سال نخست از ظهور بدیع به عرفان و ایمان رسیدند و با مشاهیر مؤمنین و اصحاب معاشرت جستند تا چون هنگامه قلعه مازندران اتفاق افتاد به نصرت اصحاب شتافتند و بالاخره در زمره شهداء طبرسی قرار گرفتند و نبیل زرندی نقل قول از آقا میرزا موسی کلیم حکایتی باین مضمون نوشت که در بحبوحه ارتفاع هنگامه قلعه یکی از غلامان شاهی فرمان جدیدی از طهران به مازندران برای مهدیقلی میرزا برد غلام مذکور چون کندی بود و با ملا مهدی سابقه آشنائی و دوستی داشت از شاهزاده اجازه گرفته به عزم قلعه برای ملاقات و نصیحت اخوان رفت تا ایشان را از فتنه و خطر بیرون آورده خلاص و آزاد سازد و همینکه به عقب دیوار قلعه رسید پاسبانان را ندا کرده گفت به ملا مهدی خبر دهید که یکی از آشنایان کندی شما را به ملاقات میطلبد و ملا مهدی آگاهی حاصل کرده از حضرت قدوس اجازه گرفته برای ملاقات و

مکالمه حاضر شد و غلام مذکور پس از مقداری صحبت با او مراجعت باردو نموده به طهران برگشت و کیفیت ملاقات و مکالماتش را برای جناب کلیم به این مضمون بیان نمود که ملا مهدی مانند شیر غضبان به بالای حصار قلعه بر آمد در حالتیکه شمشیری حمایل کرده دستمالی سفید بر سر بسته پیراهن سفید عربی پوشیده کمر را محکم بسته بود و به من خطاب کرده، گفت: چه مدعا داری هرچه خواهی زود بگو چه از آن ترسم خدمتی رجوع شود و من محروم مانم و مرا از مشاهده هیئت و حالتش رعب و هیبتی عارض شد که نزدیک بود زبانم بسته شود و

--- صفحه ۲۱۵ ---

و از تکلم باز مانم در آن حال فکری رسید و فرزند صغیرش رحمان نام که در کند دیدم به خاطر آمد خواستم رحم و شفقتی در او حادث شود فی الفور گفتم از رحمانت پیغامی آوردم که ای پدر مهر گستر محبتهایت کجا رفت که ما را چنین تنها و بی پرستار و گریان و نزار گذاشتی؟ ملا مهدی جواب گفت: اگر او را ببینی بگو که محبت رحمان حقیقی آمده قلبم را مملو نموده جای خالی نگذاشت تا حب رحمان مجازی بگنجد و این سخن چنان در من اثر کرد که بی اختیار اشک از دیدگانم جاری شد. گفتم خدا لعنت کند کسانی را که به غیر حق بر شما ظلم و جفا نمودند آنگاه به نوع مزاح گفتم: ای ملا مهدی اگر من بقلعه داخل شوم تو چه خواهی کرد جواب داد که اگر به جستجوی راه حق وارد شوی هدایت نمایم و اگر بسائقه سابقه آشنائی بیائی به موجب اکرموا الضعیف و لو کان کافرا بع خدمت کمر بندم و آنچه از علف جوشانده و استخوان سوزانده دارم بر طبق اخلاص نهاده نزدت حاضر نمایم و اگر بسر نزاع و جدال و قصد جنگ و قتال باشی به حکم دفاع با همین شمشیر بیک ضربت سرت را به پایت اندازم و تنت را از قلعه بزیر افکنم پس من از استماع آن مقال و مشاهده احوال ثبات عقیدت و استقامتی در او دیدم که فصیحی عالم از بیان عاجز و سلاطین جهان از اقعادشان زبون و ناتوانند و باو گفتم شیر مادر حلالیت باد اکنون حسب رسالت ناچارم پیام شاهزاده را به شما ابلاغ دارم چه به قرآن سوگند خورد که هر آنکو از قلعه خارج شود جانش در امان است و خط آزادی و مصاریف راه میدهند تا به خانه خویش رفته آسایش نماید. ملا مهدی گفت عین این پیام را به جمع اصحاب می‌رسانم تا هر که مایل است از قلعه بیرون رود و حال چون و قتم تنگ است می‌روم اگر سخنی دیگر داری بگو. گفتم سخنی دیگر نیست برو که خدا معین و ناصر ت باد و ملا مهدی رفت در حالیکه با خود می‌گفت اگر خدا معین و ناصر نمی‌بود چگونه از زندان وضع و وهین کند به این ایوان رفیع و ثمین می‌رسیدم

--- صفحه ۲۱۶ ---

و شنیدم که میان قلعه به صوت بلند پیام شاهزاده را باصحاب ابلاغ نمود و این باعث شد که در همان روز سید متولی قمی و روزی دیگر آقا رسول بهنمیری از قلعه به اردو رفتند و بالجمله ملا مهدی و ملا باقر به شهادت فائز شدند ولی برادر کهنترشان میرزا اشرف که نیز از مؤمنین بود ورود بع قلعه نیافته از محاطر و مهالک مصون ماند و سالها بعد از شهادت کبرای در طهران می زیست و فتن و مصائب دیگر را تحمل نمود و ما شرح احوال او و خاندانش را در بخش ششم می نگاریم.

دیگر از مشاهیر بابیه ساکن طهران **ملا محمد معلم نوری** عالم و فاضل و ساکن مدرسه میرزا صالح واقعه در بازار معروف پامناز بود و معاشش به شغل معلمی می گذشت و در سال اول ظهور به واسطه جناب باب الباب فائز به ایمان بدیع شد و با مشاهیر اصحاب موافق و مراقب و در غالب وقایع مهمه داخل گشت و عاقبت به نوعیکه در بخش سابق آوردیم به استقامتی عظیمه در قلعه مازندران ب هشهادت رسید.

و از معاریف بابیان **آقا حسن آقا تفریسی** از محترمین بابیه بود و کیفیت مساعدتش را در نقل جسد مطهر ربّ اعلیٰ از تبریز بطهران در بخش سابق آوردیم و در فتنه سال ۱۲۶۸ گرفتار گماشتگان دولت گشت ولی ب صرف مال و شفاعت بعضی مستخلص شد و پس از آن سالها در قسمتهای مختلفه ایران به ریاست گمرک منصوب و از مشاهیر مؤمنین این امر محسوب بود تا در حدود سال ۱۳۲۳ در گذشت.

دیگر **رضاخان سردار** داماد سپهسالار که در بخش سابق کیفیت عزیمتش برای التحاق به اصحاب قلعه طبرسی و وفاتش در آن حوالی را آوردیم .

دیگر **میرزا مسیح خواهر** زاده میرزا آقا خان نوری از مؤمنین مخلصین امر اعلیٰ و از عاشقین جمال ابهی بود

--- صفحه ۲۱۷ ---

و مختصری از احوالش را نبیل زرنندی به این مضمون آورد **میرزا مسیح** پسر خواهر وزیر لشکر بود که بعداً به صدارت رسید چون جمال ابهی از طهران عزیمت خراسان فرمود از شدت حبی که به هیکل مبارک داشت تحمل فراق ننموده از طهران حرکت کرده به لقاء محبوب رسید و تا دره گز در موکب مبارک بود و در آنجا اجل محتوم رسیده در قدم سلطان قدم جان سپرد و جسدش را به طهران نقل نمودند و مادرش در آن روز حالتی از زاری و سوگواری داشت که خلقی را منقلب کرد و اخلاق و احوال روحانیه میرزا مسیح و جمال و کمالش مشار بالبنان بود و در علو قدرش همین بس که قلم ابهی در حقش چنین فرمودند؛ "من زار الاخت و المسیح فی الرّی کمن زارینی و مرقد وی در جنب مرقد عبدالعظیم مکنون و مرقد مطهر

اخت در بقعه ئیکه بین طهران و شاه عبدالعظیم است واقع "45" انتهى و در یکی از الواح به امضاء خادم مسطور است: " اینکه از فقره لوح اقدس که میفرماید: المسيح في الرّي سؤال نمودید مقصود حضرت حاجی میرزا مسیح نوری علیه بقاء الله و رحمته بوده به کرات ذکر ایشان را از لسان قدم اصغا نموده ام در سفری که مقصود عالمیان به شطر خراسان توجه فرموده اند ایشان همراه بودند در سبیل الهی حمل شدائد نموده اند و در لیالی و ایام از کوثر وصال می آشامیدند و به خدمت قائم بودند و بعد صعود نمودند و مابین حضرت عبدالعظیم و شاهزاده حمزه مدفونند وقتی از اوقات این کلمه از لسان عظمت اصغا شد عظیم و حمزه علیهما بجائی به لقاء من فاز بلقائی فائز شدند. " 46 انتهى

و از واقعات عظیمه و امکانه خطیره طهران واقعه شهداء سبعة و مدرسه دار الشفاء سابق الوصف در بخش متقدم می باشد و مدرسه مذکوره مدرس میرزا محمد حسین حکیم الهی و محل اقامت و اجتماع جمعی دیگر از علماء

--- صفحه ۲۱۸ ---

و طلاب بابی امثال حاجی ملا اسمعیل قمی و آقا سید اسماعیل زواره و آقا سید محمد اصفهانی و غیرهم بود و فتنه واقعه شهداء سبعة از آنجا برخاست و حکیم الهی مذکور اهل کرمان بوده ولادت و نشو و نما و تحصیلاتش در علوم ادبیه و اصول و فقه و کلام و حکمت در آنجا شده سپس در اصفهان به تکمیل پرداخت گویند در سبزواری نیز با حاجی ملاحادی حکیم شهیر معاشرت شده استفاضه کرد و او اراده داشت بنت خود را به مزاجتش در آورده وی را نعم الخلف خویش برقرار نماید و نپذیرفت و به طهران رفته مقیم گردید و در مدرسه مذکوره به تدریس علوم عقلیه پرداخت و شهرت تامه نزد علماء و عقلاء یافت و جمعی کثیر از طلاب علوم و رسوم و علماء و غیرهم در محضر درس مجتمع گشتند و گویند در فقه و اصول هم ادعای تفوق بر دیگران داشت و رساله فتاوی نشر داده جمیع عمل نمودند و حاجی معین السلطنه تبریزی در خصوص کیفیت اقبال حکیم مذکور به امر بدیع روایتی از قول میرزا عبد الله سر رشته دار سابق الذکر نقل نمود که خلاصه اش چنین است سر رشته دار گفت من در اوائل نشر امر حضرت ربّ اعلیٰ مقیم طهران بودم و با میرزا محمد حسین حکمی شهیر مجاورت و معاشرت داشت و غالب شبها از دری که فیما بین خانه من و خانه ایشان باز می شد با هم ملاقات و مراوده و مؤانسه می نمودیم و گاه گاهی در خصوص این امر

45- ۱. مائده اسمانی - جلد ۷: صفحه ۱۲۷ = ۲. حضرت باب: صفحه ۶۸۹

46 - مائده اسمانی - جلد ۷: صفحه ۱۲۶

سخن به میان می‌آمد ولی حکیم چندان کمالات و معلومات خویش غرور و مباهات داشت که اعلم از خود تصور نمی‌کرد و من چون هم ترازوی او نبودم مباحثه و مناظره با من نمی‌نمود تا شبی به عادت مألوفه خانه ام آمد و در اثنا مصاحبه ذکری از این امر به میان آوردم و او خطاب کرده، گفت: ای آقا میرزا عبد الله آخر این (اشاره به خود کرده) هم شخصی است آیا بعد از آن همه تازه تابع دیگری شود آن هم که و در چه و من از استماع سخنانش افسرده و دل شکسته شدم و چاره جز سکوت ندیدم و او از حالت پژمردگیم متأثر گشت.

--- صفحه ۲۱۹ ---

و در آن حال دست سوی یکی از کتب که بر زمین بود برد گرفته بگشود و گفت این دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی است مردم وی را لسان الغیب خوانند و به اشعارش تفأل کنند آیا میل دارید تفألی نمائیم تا ببینیم خواجه چه می‌گوید من پاسخ گفتم بآسی نیست چه در دیوان وی وصف احوال موجود است و خداوند آنچه را خواهد تواند سبب رشاد عباد مقرر فرماید پس میرزا به رسم تفأل دیوان را بگشود و شروع بخواندن اولین بیت از صفحه یمنی نمود و آن این بود:

" کجا است صوفی دجال چشم ملحد کیش ***** بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید "

و از آنجائیکه این واقعه در ایامی شد که حاجی میرزا آغاسی حضرت نقطه اولی^۱ را به آذربایجان تبعید کرد و خصمیتش با آن مظلوم در السن و افواه انام شهرت داشت و ادعاء وی در تصوف و ارشاد و دل و دیده الحاد و افسادش نیز نزد همه کس معروف و مشهور بود و با یکدیگر از آن اوضاع و احوال مکرر سخن گفته بودیم میرزا از ملاحظه بیت مذکور غرقه^۲ دریای بهت و حیرت گشته ساکت بنشست و من چنان مسرور شدم که حال طرب و اهتزاز داشتم و حکیم بعد از نبدۀ اظهار تحیر و تعجب گفت: ای آقا میرزا عبد الله این فوق تفأل و تصادف است بلکه تنبوء و غیب گوئی می‌باشد که در یک بیت عقیده و عاقبت حتی قیافه حاجی میرزا آغاسی را بیان نمود و بالجمله ابیات مذکوره در میرزا اثری عظیم نموده او را از قله غرور فرود آورده به تفحص و تجسس احوال و داشت و من برایش کیفیت ظهور را بیان کرده آیات و آثار حضرت را از قبیل تفسیر احسن القصص و تفسیر کوثر و برخی خطب و مناجات و توقیعات دادم ملاحظه و مطالعه کرد چنین گفت: الحق و الانصاف کلامی فطری و الهامی است از طریق اکتساب خارج می‌باشد و پس از چندی مؤمن و موقن گردید.

--- صفحه ۲۲۰ ---

و در محضر درس به مذاکره از این امر پرداخت و در ضمن بیان انواع عقیده و فلسفه نظریه از فلسفه بدیعه بحث نمود و تبلیغ و تربیت کرد و برخی از علما و تلامذه اش مقبل و مهتدی گشتند و خبر به سمع دیگر علماء رسیده مابینشان مهممه و ولوله افتاد

که میرزا محمد حسین حکیم در محضر درس از حکمت و عرفان باب سخن می‌راند و دولتیان این خبر بشنیدند و امر صادر شد که علماء مجتمع شده باوی مناظره و احتجاج کنند و مجلسی در دربار سلطنت با حضور رجال دولت و شاهزادگان و غیرهم انعقاد یافت و جمعی از ملایان حاضر شده هر یک به جای خویش قرار گرفتند و رده بستند و میرزا را حضور طلبیدند همینکه وارد مجلس شد در صف نعال جلوس نمود و حاضرین برخاستند هر قدر اصرار و ابرام کردند که وی را به صدر نشانند قبول نکرد و چون لحظه گذشت و مجلس آرام شد از حضار پرسید که مقصود از اجتماع و احضار من در اینجا چیست؟ و آنان حقیقت حال بیان کردند و تفصیل انتشارات و اشتهارات در خصوص وی گفتند و لختی از ضلال و اضلال بایه سخن راندند پس میرزا روی به ایشان کرده، پرسید؟ آیا شما را در علم و حکمت شک و ریبی است و آیا مرا حکیم می‌دانید یا نه؟ آنان همگروه پاسخ دادند که در علم و حکمت شما احدی تردید ندارد. میرزا گفت: اکنون که مرا حکیم می‌دانید و نیز یقین کنید که حکیم سخن لغو و باطل نگوید و راه ضلال و اضلال نپوید آنگاه از جای برخاسته وداع گفته بیرون رفت و حضار به سخن حکیمانه جامعه‌اش قانع شده هر یک راه خویش گرفته رفتند و نیز نقل از ملا مصطفی باغمیشه تبریزی سابق الذکر حکایتی آورد که او گفت پس از واقعه شهادت عظمی^۱ مرا سفری به طهران پیش آمد در آن مدینه به زیارت میرزا محمد حسین حکمی رفتم و از من دعوت نمود که شب را در خانه‌اش صرف شام و استراحت کنم و چون به خانه‌اش رفتم پس از اندک مکالمات قبل از وقت معمول و معتاد صرف شام نمودیم و بمن گفت مقصود از دعوت شما این

--- صفحه ۲۲۱ ---

بود که امشب در محفل احباب برویم و باین جهت شام را زودتر صرف کردیم تا بخواهیم و راحت نمائیم و برای موقع رفتن مهیا شویم و دو ساعت قبل از طلوع فجر میرزا به بالینم آمده مرا بیدار کرد. زیرا در آن ایام مجامع این طائفه محض احتیاط از شرور ناس مقارن فجر و سحر منعقد می‌گشت که دیدگان فتنه به خواب و احباب ایمن از زجر و عذابشان بودند لهذا به اتفاق میرزا به محفل رفتیم و آن حکیم والا شأن در مجمع دوستان خدمت نموده به کمال خضوع و ادب کفش‌های حضار را مرتب ساخت و همینکه شروع به تلاوت آثار ربّ اعلی^۱ شد سرشک اشک از دیدگانش جاری گشت و بالجمله حکیم مذکور سالی بعد از شهادت عظمی^۱ به خراسان رفت و در فتنه عمومی بایه بسال ۱۲۶۸ در طهران نبود و گرنه او را نیز گرفته به قتل می‌رساندند سپس در ایام اشراق جمال ابهی^۱ از افق عراق که در بخش لاحق می‌نگاریم به بغداد شتافته از حافین حول مرکز آثار گردید و علماء ساکن عراق غایت عداوت و خصومت به او ابراز داشتند و عاقبت جمعی از اشرار را برانگیختند تا شبانه به منزلش تاخته او را شهید نمودند .

و از شهید سبعه به نوعی که در بخش سابق نگاشتم حاجی سید علی شیرازی خالوی حضرت نقطه اولی از تجار محترم بود و در بوشهر حجره تجارت داشت و همینکه والد حضرت وفات کرد حسب الوصیتش به کفالت خواهر و فرزند دلبندهش پرداخت و نسبت به حضرت از اوان صغر سن غایت محبت حاصل نمود و چون اظهار امر فرمودند جناب خال در مابین منتسبین آن بزرگوار و پس از حروف حیّ اخیار اول من آمن شد و بنصرت و حمایت قیام کرد و نزد حکمران شیراز ضمانت از آن مظلوم نموده خانه خویش را محل تابش انوار و اجتماع اصحاب بزرگوار قرار داد

--- صفحه ۲۲۲ ---

و مورد تعرض و جفای حاکم گردید و حینی که از شیراز به عزم زیارت حضرت عازم چهریق گشت محاسبات تجارت خود را با تجار تفریغ کرده حجره تجارت را ترک گفته با برادر اکبرش حاجی سید محمد و با دیگر اقربا و آشنایان مراسم وداع به عمل آورده به یزد رفت با برادر اصغرش حاجی میرزا حسنعلی نیز ملاقات و وداع کرده از طریق طهران به آذربایجان شتافت و در سجن چهریق به دیدار حبیب شفیق دیده روشن ساخت و چون برای احدی اجازه مکث در آنجا نبود و اقامت میسر نمی گشت عودت به طهران کرده در خانه محمد بیک چاپارچی واقعه در قرب دروازه شمیران منزل نمود و در دل آرزوی سفری دیگر به چهریق داشت و طولی نکشید که فتنه برای بایه برخاست و میرزا علی خان حاجب الدوله به امر میرزا تقی خان امیر نظام همت به دستگیریشان گماشت و در آن حال هر چند بعضی از دوستان جناب خال را تأکید به مهاجرت کردند نپذیرفته جواب گفت: اگر شهادت برایم مقدر باشد چرا بگریزم و بماند تا دستگیر گردید و چون از احوال و عظمت و مقامش نزد میرزا تقی خان وصف کردند با وی مواجه شده چنین گفت: ای سید جلیل القدر صحیح النسب من راضی به قتل تو نیستم کلمه از انکار عقیدت بایه بر زبان آر تا بوطن برگشته به تجارت و رخاء در زندگانی و عیش و کامرانی باشی و سعی و اصرار بسیار نمود که خال تبرّی کرده مستخلص شود و نیز ملک التجار و جمعی از تجار دخالت نموده در استخلاصش کوشیدند ولی چنان از قوت ایمان و غلبه عشق روحانی منقطع از این عالم بود که در جواب هر یک اقرار به عقیدت و ایمان و اظهار آرزوی شهادت در سبیل رحمن نموده شکر حق را همی به جای آورد لذا امیر نظام اشاره کرد تا وی را به نوعی که در بخش سابق آوردیم به قربانگاه برده جام لبریز شهادت نوشاندند و حرمش اخت امّی حرم حضرت نقطه اولی بود و جوان وحیدشان که میرزا جواد نام داشت برای اداء مراسم حج بمکه رفته وفات یافت.

--- صفحه ۲۲۳ ---

و خبر وفات او جانفشانی والد و شهادت کبری متعاقباً در شیراز به بستگانشان رسیده تأثیر شدید نمود و نسلی از خال شهید بر جای نماند و در این مقام یکی از توقیعات فارسیه را که در سنین سجن برای ابلاغ امر به آن خانواده صادر شده محض اشتغال بر مسائلی که موجب مزید اطلاع در امور مسطورۀ این کتاب می گردد ثبت می نمائیم. و هی هذبه:

بسم الله الامنع الاقدس

از آنجائیکه همیشه صبح می دیدم تلاوت می فرمودید آمنت بسرّ آل محمد ص ع خواستم کشف غطاء شود که عمل مطابق ذکر قولی شود از وقت نزول قرآن تا نوزده ۶۶ سنه که عدد الله باشد ظاهر آل محمد که هر ۶۶ حول يك حرف بسم الله الرحمن الرحيم گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمیع کلمه بود که بزمان شیعه خالص گذشت اعني حاج سيد کاظم صلوات الله عليه و سلامه و از این جهت بود که حروف بسم الله الرحمن الرحيم که کل قرآن در او است نزد او جمع شدند و ۱۹ روز باول ظهور سرّ مانده به ملا اعلي واصل و اول سنه ۱۲۶۰ اول ظهور سرّ بوده و از این جهت بود نزول کلمه لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم بعد از عدد نفي اثبات سنه ۱۲۶۰ ختم میشود و بدء ظهور سرّ محمد و آل محمد صلوات الله ثم کل بهائيه می شود و چونکه ظهور سرّ ظهور الله است نه ظهور بشأن نبوت و ولایت بل بظهور ربوبیت از آن جهت بود که ظاهر شد بظهور انني انا الله لا اله الا انا در حین ظهور اول کسی که باو بیعت کرد محمد بود چنانچه نص حدیث است بعد امیر المؤمنین ۴ بعد ائمه عليهم السلام و این است سرّ آیه اذ قال يوسف لایبیه یا ابت اني رايت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رايتهم لي ساجدين و بدانکه عدد يوسف ۱۵۶ عدد قیوم است و مراد قائم آل محمد علیه السلام است و اوست حي قیوم و ازین جهت بود در بدء ظهور سورة اسم خود را تفسیر کرده هر سوره را

--- صفحه ۲۲۴ ---

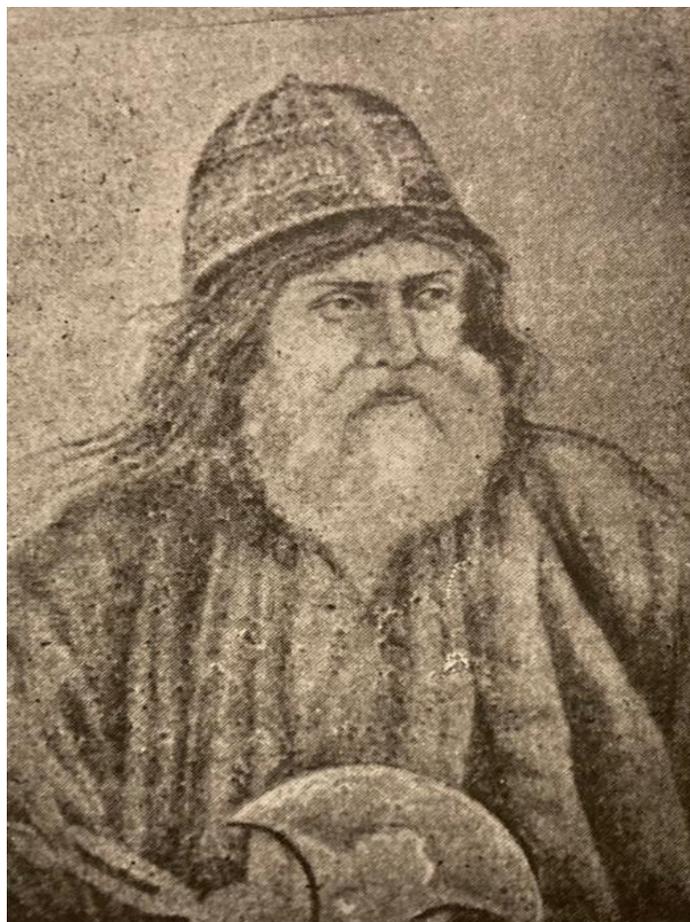
در آیه از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر اینکه اوست نقطه فرقان درباء بسمله که در حدیث است که کل قائم باو است و چهل آیه بدیعه قرار داده که اشاره باشد بعدد لي در آیه رايتهم لي ساجدين سورة ذوي القربي را خوانده که فضل ما از قبل بوده ولي از آنجائیکه ظهور ظهور نار الله بوده در قیامت که اعني رکن لا اله الا الله که مقام بسم است و محمد رسول الله رکن هواست و علي و ائمه حجج الله رکن باء است که متعلق باسم رحمن است و رکن تراب متعلق باسم رحيم است که بان خلق می شوند بر فطرت لا اله الا الله در رکن ثاني رزق داده

می شوند و بثالث می میرند و براب زنده میشوند و اشخاصی که همیشه می خوانند رضیت باللّه رباً هرگاه صادق بودند در قیامت داخل نار الله میشدند زیرا که در قرآن بود فبأی حدیث بعد الله و آیاته یومنون و همه مقرر بودند که غیر الله قادر نیست آیه نازل فرماید که اگر این امری بود که از شأن بنده بود از یوم نزول قرآن تا سنه ۱۲۶۰ که هزار و دویست و هفتاد گذشت کسی آمده بود و آورده بود همین قدر که کسی آورد دلیل است که غیر از خداوند نیست بل از قبل اوست و دلیل واقع وجوده اثباته و دلیله آیاته و همین است معنی عرفتك بك در دعا و اعرفوا الله باللّه در حدیث و معنی اللهم عرفني نفسك الخ و ما شناسانیدیم مردم را نفس خود ولی کسی مشعر نشد و قدر ندانست و اول کسیکه رجعت بدنیا کرد رسول خدا بود و او است اول رسول قائم بعد امیر المومنین بود که رسالت طرف بوشهر را فرمود نزد شما و نشناختید نظر بروز اول کنید که هفت سال غیر او ایمان برسول خدا نیاورد و نداشت و امروز چقدر مدعی ایمان هستند و لابد است معنی حدیث سیرجع الاسلام غرباً کما بدء فطوبی للغربا کذلک سائر اهل بیت رجوع کردند و خداوند بوعده خود وفا فرمود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا الخ و دو مرتبه قائم که لسان الله است ائمه

--- صفحه ۲۲۵ ---

ایشان را الحاصل قیامت صغری برپا شد و یوم مقدره خمسين الف سنه ظاهر شد و کلشی حشر و نشر شد و ظاهر شد قول الله و کلشی هالك الا وجهه و کل جزا داده شدند و اعمالشان را هبا منثوراً کردیم این است معنی آیه که اگر ما علی الارض ندا دهند نجات از فزع و آنچه در قیامت هست نمی یابند چه مال و چه علم که ثمر ندارد این است معنی و لله المکر جمیعا در لباس عبودیت ظاهر می شود بحجتی که دین ایشان برپاست و شاهد می گیرد هر نفسی را بر عملش فرق نار و نور عدد باب است هر کس داخل در نور است و الا در نار است امروز اهل جنت و نار را بهمین بشناسید."

دیگر از شهداء سبعة میرزا قربانعلی از اهل استرآباد (گرگان) و بارفروش (بابل) مازندران از مشایخ سلسله نعمة اللهیه بود و مریدان بسیار در مازندران و خراسان و کرمانشاه و همدان و مندلیج و طهران داشت و به کمال بساطت زندگانی می نمود و از لباس به پیراهن و شلواری سفید اکتفا کرده دستاری خفیف بر سر و عبائی در برداشت و چون خواست به کربلا سفر کند جمع کثیر از مریدان تاب مفارقت نیاورده به مرافقتش رفتند و در طی طریق چون به مندلیج رسیدند شیخی منجذب گشته به ملازمتش تا یعقوبیه همراه شتافت و از آنجا شیخ را امر به عودت وطن نمود و در ایامی که حضرت باب اعظم اظهار امر فرمود و



شمیه جناب میرزا قربانعلی درویش از شهدای
سبعه طهران

سفر حج را نیز انجام داد در کربلا بود و در طریق باز گشت به ایران تصادف با جناب باب الباب یافته اقبال و ایمان بامر بدیع آورد و در طهران با آقا سید یحیی وحید اکبر ملاقات نموده از افاضاتش بهره وافر برد و به هر دو ارادت کامله گرفت و چون حضرت ذکراالله را سواران دولتی به قریه کلین رساندند در آنجا به زیارت فائز گشت و موقعی که هنگامه مازندران برخاست برای علت بیماری و ناتوانی نتوانست به اصحاب پیوندد و با حسرت و افسوس ایام در طهران همی گذراند

--- صفحه ۲۲۶ ---

و بی پروا علی الملاء به تبلیغ دور و نزدیک پرداخت و در صدد بود که خود را به وحید ملحق ساخته قیام بر اعلاء این امر نماید و در همان حال ناگهان دستگیر اعدا گشته وی را نزد میرزا تقی خان امیرنظام بردند و جمعی کثیر از اعظام خصوصاً امراء توپخانه شفاعت نمودند و امیر به هیبت مهیبه گفت تبری از عقیدت جدید کن تا آخر الحیات بکمال خوشی و کامرانی بسر

Documents prepared by Adel Shafipour

بری و او پرسید ای امیر از که تبری کنم گفت از میرزا علی محمد شیرازی و او به طور استعجاب و انکار پرسید که از علی تبری کنم یا از محمد و اظهار اشتیاق شهادت در سبیل الهی نمود لذا به اشاره امیر وی را بیرون برده به شهادت رساندند.

دیگر حاجی ملا اسمعیل قمی مولد و منشأش فراهان عراق بود و تحصیلات ادبیه و علمیه و دینیه اش در آن حدود و خصوصاً در بلده قم حاصل شد و از آن جهت که سنین متمادیه در آنجا اقامت کرد به عنوان قمی معروف گشت و بالاخره به کربلا رفته نزد سید رشتی تلمذ نمود و از افاضل علمای متورع و متعبد شیخیه به شمار آمد و چون صیت و صوت حضرت باب اعظم به واسطه ملا علی بسطامی در کربلا مرتفع شد حاجی ملا اسمعیل از آن نداء متنبه و بیدار گردیده بعداً به شیراز رفت و در ایمان و اخلاص گوی سبقت از بسیاری از مقبلین بر بود و اوامر صادره را همه جا اطاعت نموده در غالب معارک و خطرهای حضور یافت چنانکه به خراسان شتافته در واقعات مشهد با اصحاب بود و در وقایع بدشت نیز حضور داشت و مصدر امور عظیمه گردید و به لقب سرّ الوجود مفتخر گشت و پس از بدشت و نیالا به طهران مراجعت نمود و در ایام ارتفاع نیران هنگامه قلعه طبرسی چون بیمار و بستری بود نتوانست بدانجا رفته به نصرت اصحاب پردازد و لذا به مدرسه دار الشفا اقامت گزید و بی پروا با شوق و اخلاص کامل به دعوت و تبلیغ پرداخت و وی را در تبیین و تفسیر آیات قرآنی و آثار و اخبار ائمه

--- صفحه ۲۲۷ ---

هدی صدری منشرح و لسانی طلیق و بلیغ بود و پیوسته مجلدی از قرآن حاوی فهرست کشف الایات در بغل داشت و هر که را مستعد و صالح می دید ابلاغ امر بدیع کرده آیاتی در اوراق قرآن از روی فهرست مذکور نشان می داد و استدلال می نمود و بالاخره در فتنه سال ۱۲۶۶ دستگیر شده به نوعیکه در بخش سابق آوردیم شربت شهادت از دم خنجر بیداد چشید آورده اند که در آغاز طلوع فتنه مذکوره به خانه میرزا شفیع که ابراز محبت و اطاعت می نمود اقامت داشت و میرزا شفیع به او خبر داد که به امر شاه پی جمعی از این طائفه تجسس می کنند و از آن جمله نام تو نیز هست و هر که گرفتار شود به شکنجه و سختی شدید کشته گردد و حاجی روزی دیگر به حمام رفته محاسنش را خضاب نمود و در کنار خندق به تفرج مشغول گشت و در آن محل اجتماع انام و خطر تمام در حالیکه بخوردن انار پرداخت عوانان او را شناخته بردند و کشتند.

دیگر حاجی محمد تقی کرمانی از تجار معتبر ساکن خراسان بود و در سال ۱۲۶۵ ه. ق عبورش به شیراز افتاده ملاقات و معاشرت با حاجی میرزا سید علی خال یافته به هدایتش اقبال به امر جدید نمود و پس از ایامی چند مفارقت دست داده کرمانی عازم زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب گشت و خال قاصد سجن چهریق برای زیارت حضرت گردیده حین وداع وعده داد که چون به محضر مبارک رسد اجازه حاصل نموده وی را نیز بطلبد تا زیارت فائز شود و اگر اجازت ندهند بهر جا که قصد اقامت

نماید وی را کتباً اطلاع دهد ولی چون در سجن به زیارت حضرت رسید به علت شدائد و مشکلاتی که در پیش بود نه امکان توقف برای خود دید و نه اجازت طلب حاجی کرمانی یافت و مأمور عودت طهران و اقامت آنجا شد و در صدد بود که بعد از ایامی مجدداً به چهریق رفته به زیارت آن بزرگوار برخوردار گردد لاجرم حاجی کرمانی را اخبار و

--- صفحه ۲۲۸ ---

احضار به طهران نمود و حاجی به طهران وارد شده با جناب خال و سائر آحاد بابیه افراداً و اجتماعاً آمیزش گرفته سرمست باده محبت و عرفان و ایمان گشت در آن اثناء فتنه سال ۱۲۶۶ ه. ق برخاست و با خال و دیگر یاران به فیض شهادت رسیده در طریق آخرت همقدم گردید.

دیگر آقا سید حسین توشیزی برای تکمیل تحصیلات علمیه اقامت عراق عرب داشت و بسال ۱۲۶۵ فراغت حاصل

کرده از اعظم مجتهدین اجازه عمل اجتهاد و فتوی برای مقلدین گرفته عودت به ایران نمود و با حاجی محمد تقی کرمانی مذکور که از عراق عرب عازم عودت به ایران و درک فیض ملاقات حاج میر سید علی خال در طهران بود مصادف و همسفر شد و با حاجی کرمانی در طی منازل طریق بیان و برهان در خصوص امر بدیع نمود و او مؤمن و موقن گردید و باهم وارد طهران شده با خال اعظم و بایان ملاقات و اجتماع یافتند و چون واقعه مذکوره رخ داد گرفتار چنگ گماشتگان شاهی شده به شهادت رسید.

دیگر آقا سید مرتضی زنجانی از تجار معتبر و اخلاصمندان جناب حجت به نوع مذکور فیض شهادت یافت .

دیگر آقا محمد حسین مراغه در طهران به واسطه حاجی ملا اسمعیل قمی سابق الوصف فائز به ایمان بدیع گشت و با او و بایان معاشرت داشت و در فتنه مذکوره گرفتار شده جام لبریز شهادت بسر کشید .

و مشهد شهداء مذکوره و غیرهم میدان معروف به نام تخته پل در آنسین محل ذبح انعام و مطرح کثافات و خار و جیفه و مردار بود و داری در آنجا بر پا داشته محکومین به قتل و اعدام را در آنجا بر دار می زدند و یا سر می بریدند و یا دم توپ می گذاشتند و چند سالی بعد چون قرب عمارت ارک سلطنتی واقع شده به فرمان ناصرالدین شاه در آنجا بنائی نمودند

--- صفحه ۲۲۹ ---

و اطرافش را حجرات فوقانی و تحتانی بساختند که صنف بلور فروشان ظروف بلورین به معرض فروش نهادند و نیز حوضی در وسط بر جای قاپوق قدیم تعبیه کردند که آب از میانش فوران می کرد و از آن وقت میدان مذکور به نام سبزه میدان شهرت یافت و نیز خیابانی فیما بین میدان و ارک دولتی طرح کردند که چون در جوار محل ذخیره حریبه دولتی بوده به نام خیابان

جبهه‌خانه معروف گردید و مدفن شهداء سبعة مذکور چنانکه نیز در بخش سابق بیان کردیم در خارج از دروازه معروف دروازه عبدالعظیم قرار داشت و بعداً چون میدان بزرگ مشهور تأسیس گردید به جانب غربی مائل به سمت جنوبی نشان شد و در این ایام به نوع تقریبی محل را توان معلوم کرد.

دیگر از ابنیه ناصرالدین شاه که قبل از سال ۱۲۷۴ بنا کرد خیابان تخته پل جدید طهران است و دیگر عمارات میدان در تخته پل مشهور به سبزه میدان که سالهای بسیار محل ذبح گاو و گوسفند و بخت و خار و جیفه مردار مقدر بود و گناهکاران واجب القتل را در آن محل بردار می‌زدند و مقتول می‌کردند و فی الواقع بسی ناشایسته و ناپسند بود که مبتدای دربار ارك خاص شاهنشاهی مطرح و ملعب الواط و مذبح حیوانات باشد حضرت شاهنشاهی مقرر فرمود که دار را به خارج شهر برپای دارند و این مکان را لائق سرائی دولتی تاجر نشین سازند و در اطراف آن حجرات فوقانی و تحتانی بپردازند و دکاکین آن را بلور فروشان به بلورینه آلات رنگین نمایند و حوضه آب صاف در سبزه میدان چون ... بیارایند و چنین کردند و اکنون محلی پاک و جایی با فضا است و درب تخته پل را شکوهی افزوده گوئی آئینه خانه ذلیخای مصری است که در هر دهه از بام تا شام عکس یوسف رویان هویدا است. (روضه الصفاء)

--- صفحه ۲۳۰ ---

و از امکانه تاریخیه طهران مدرسه میرزا صالح مذکور واقع در بازار معروف پانار محل اقامت و تبلیغات جناب باب‌الباب در سال اول ظهور می‌باشد که نخستین مبشر و ناشر امر بدیع شده توقیعات صادره از قلم حضرت باب اعظم را به محمد شاه و حاجی میرزا آغاسی رساند و با جمعی از اعظام در خصوص این امر صحبت نمود چنانکه تفصیل آن احوال و کیفیت ارتباطش را به محضر ابهی^۱ در بخش گذشته نگاشتیم و نیز خانه محمود خان نوری کلانتر شهر که محل توقیف جمعی از بایه خصوصاً جناب قرة العین شد دیگر محبس انبار سلطنتی مدخلش از طرفی شروع از درب ارك جنب خیابان جبه خانه شده منتهی به خانه و مسکن میرزا تقی خان امیر نظام می‌گشت و محل قید کند و اغلال سنگین و عذابهای گوناگون محبوسین بود و قسمت سیاه چال که خرابه گرمابه عتیقه به غایت مرطوب و متعفن و ظلمانی مملو از حشرات موزیه دیده می‌شد از دیگر اقسام محبس شدیدتر و مهلکتر شناخته می‌گشت و ناصرالدین شاه قسمتی از عمارت مسکونه میرزا تقی خان را پس از اعدامش تکیه دولتی بنا نمود و حجرات فوقانیه و تحتانیه ترتیب کرد و ستونهای بلند ساخته قوس‌های متقاطع ضخیم از آهن بر فوق آنها نصب نموده پوششی بر فراز آن به شکل سقفی استوار داشتند و در عشر اول محرم همه ساله روضه خوانی و شبیه گردانی می‌کردند و انبار مذکور به تکیه منتهی می‌گشت و بسا نفوس رفیع المنزله از طبقات علماء و ادبا و تجار و متصدیان امور دولتی و غیرهم شبها و روزهای مدید به جرم ایمان به این امر در انبار مذکور بسر بردند و ستم و عقاب گوناگون تحمل کردند و عده کثیر در آنجا

تحت عذاب شدید جان سپردند و اقل قلبی به وسائل متنوعه مستخلص گشتند و اکنون درین سنین تعمیرات و تغییرات جدیده انبار و محل سبزه میدان نیز تغییر کلی یافت به نوعیکه محل آثار استبدادیه سابق را به تقریب در نظر توان گرفت و ما در بخش سابق مدفن دو تن شهید اول در ایران حاجی اسد الله فرهادی در مقبره ابن بابویه

--- صفحه ۲۳۱ ---

و شیخ صالح کریمی در مقبره امامزاده زید را بیان نمودیم و بالاخره طهران مدتی محل استقرار جسد مطهر مشبک حضرت نقطه اولی^۱ گردید و بیان واقعه را نبیل زرنندی چنین نوشت که چون حاجی سلیمان خان به تبریز رفت و اجساد مقطعه را از خندق ربود به جائی دیگر برده مکتوم نمود و تفصیل ماوقع را به محضر جمال اقدس ابهی^۱ در طهران معروض داشت جناب آقا میرزا موسی (کلیم) حسب امر مبارک یک نفر را مخصوص این کار روانه تبریز ساخت و به سلیمان خان امر شد به طبق دستوری که آقا میرزا موسی به رسول مذکور دهد اجساد مطهره را به امانت تسلیم وی داده به اتفاق یک نفر امین دیگر به طهران ارسال دارد زیرا که حضرت نقطه اولی^۱ چون در تحت حکم غلامان دولتی به عزم آذربایجان از حوالی ری می گذشتند همینکه گنبد شاهزاده عبدالعظیم مرئی گشت صورت زیارت غرائی در حق امامزاده مذکور صادر نموده به میرزا سلیمان قلی خطیب دادند تا با جمعی از احباب به بقعه رفته تلاوت کنند و در اواخر زیارت این مضمون مرقوم بود: ای کاش هیکل مرا پس از صعودم به افق ابهی^۱ در ارض ری جوار حبیب برسانند (عین عبارت مبارکه در اواخر زیارت مذکوره چنین است فالیک اشکو ممن حال بینی و بین زیارتک و الورود علی بساط عزتک فو الذی روحی بیدیه لو ملکني الله ما علي الارض كلها لرضيت بان اعطي و ادخل حرمك لانه قطعة من روضات الجنان

شنیده شد در موقعی که جسد حاجی اسد الله فرهادی شهید را از زندان طهران بیرون آورده و دوستان و آشنایان قزوین بسوی بقعه عبدالعظیم می بردند ملا محمد بن ملانقی برغانی مقتول آگاه شده ممانعت کرد و عاقبت در جوار بقعه بی بی زبیده دفن نمودند.

(سمندر)

مضمون مقاله آقا محمد مصطفی بغدادی چنین است شیخ صالح کریمی در میدان که وسط طهران واقع است شهید گشت و ما دو روز قبل از شهادتش از طهران خارج شده به بغداد برگشتیم.

--- صفحه ۲۳۲ ---

و يجري في حكمها حكم وادي المقدس في البقعة المباركة ممن نظر بالبيان الي حكم البيان ولكن الله شاهد عليّ بانيّ علي منتهي جهدي رغبت فيك و ما استطعت الخ) و به این جهت امر ابهی^۱ صدور یافت که جسد مبارک را در آن حوالی به خاک سپارند و من در موقعی که مأمورین به طهران وارد شدند حاضر بوده ملتفت شدم که چون با آقا میرزا احمد کاتب (ملا عبدالکریم قزوینی) به نحوی تکلم کرد رنگ چهره وی از شدت حزن تغییر نمود ولی من هرگز اسرار مهمه را از آقا میرزا احمد استفسار نمی کردم و او خود آنچه را صلاح می دانست بیان می نمود و آن روز برفی از ایام زمستان بود و میرزا احمد فی الحال مکتوبی بمن داد که به جناب کلیم داده، جواب بگیرم پس به سرعت رفته مکتوب را داده جواب بردم و لساناً هم فرمودند که آقا میرزا احمد در وقت غروب آفتاب در باب کاروانسرا منتظر من باشد و میرزا احمد به من گفت که امشب در حجره به حال خود بوده منتظر من مباش و فردا هنگام صبح خواهم آمد و من شب را به پایان رساندم تا میرزا احمد به وقت صبح در حالیکه آثار حزن در سیمایش نمایان بود بیامد و برایم چنین حکایت نمود که مسافر جدید الورد روز گذشته چندی قبل حسب امر اقدس ابهی^۱ برای حمل جسد اطهر اعلی^۱ به طهران به ارض تا رفت و دیروز با جسد مبارک وارد بقعه امامزاده حسن شد و فی الحال نزد من آمده خبر داد و من به جناب کلیم اطلاع دادم و دیشب به اتفاق رفتیم و مسافر مذکور و رفیقش را روانه دروازه قزوین نمودیم که در کاروانسرای خارج شهر منزل گرفتند و ما امانت مطهر را به جائیکه بایستی برسانیم حمل و نقل نمودیم و نوعی ترتیب دادیم که احدی را از آن اطلاعی نیست و پی نخواهند برد جز آنکه باتفاق جناب کلیم رفته نشان دهیم و پس از آن برای احدی جائز نیست.

--- صفحه ۲۳۳ ---

تا وقتی که حق آن را ظاهر فرماید و میرزا یحیی در آن وقت مقیم تاکر نور بود و از جریان امور مذکوره خبر نداشت و گمان برد که امانت مطهره در چشمه علی مستور و مخزون است انتهى و تفصیل اوضاع نقاط متعدده و کیفیت نقل های پی در پی جسد اعلی^۱ را که برای احتیاط از اطلاع اعدا صورت بست و نیز اماکن مربوطه به واقعاتی که بعد از شهادت کبری واقع شد چون متعلق به دوره بعد می باشد در بخش ششم می آوریم و از جمله محال قریبه طهران که در آن واقعات تاریخیه روی داد قریه کناره گرد و کلین است که مدت اقامت حضرت و واقعات آن ایام را در طی بخش متقدم آوردیم و از مضافات طهران اشتهارد به شهرت نام شیخ ابوتراب مشهور گردید و او تحصیلات علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه را در بلاد ایران خصوصاً در خراسان تمام کرد و بالاخره در کربلا نزد حاجی سید کاظم رشتی معارف حقیقه الهیه را تکمیل نمود و در آنجا اقامت جسته با کمال قناعت و عفاف معاش نموده شب و روز به صوم و صلوة و طاعات و عبادات اشتغال ورزیده به تصفیه باطن و ترقیات

روحیه و غور در علوم الهیه و تبیین حقایق پرداخت آورده اند که اوقات فراغت را در تألیف و تصنیف صرف نمود و کتابخانه کاملی داشت که یک قسمت از آن را در اسفار بعیده با خود می برد و بالجمله از اعظام علماء فقه و کلام و حکمت و از خواص اصحاب سید رشتی شد و سالها در مشهد و خراسان زیسته خواهر ملا حسین بشرویه را به حباله نکاح گرفت ولی غالباً به نوع مذکور در کربلا اقامت یافت و بواسطه ملاعلی بسطامی به مفخرت عرفان و ایمان بدیع فائز گردید و گرچه در اوائل ملاحظه و احتیاط کرد ولی اندک اندک آتش عشق چنان در قلبش شعله برافروخت که تمامت سبحات و شئون عرضیات را بسوخت و عنان اختیار از دستش بر بود به درجه ئیکه هرگاه آیات و مناجات حضرت را تلاوت می نمودند قطرات اشک از دید گانش جاری شده از محاسنش می ریخت.

--- صفحه ۲۳۴ ---

و علی ملاءالاشهاد به تبلیغ و نشر امر پرداخت و بعد از مراجعت از کربلا به ایران پیوسته به استفاضه از انوار اقدس ابهی^۱ فائز گردید و در بدشت و مازندران چنانکه در بخش سابق ذکر نمودیم ملازمت موکب مبارک و مأموریت های مهمه یافت و بعد از واقعه قلعه طبرسی و شهادت جمعی کثیر از متقدمین مؤمنین به کربلا برگشته ساکن گردید و در جوار صحن عباسی به شغل تعلیم اطفال اشتغال گرفت و ما تتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم .

عراق عرب ارض العین . چنانچه به نوع تفصیل نگاشتیم و مبین و روشن داشتیم در ایام حاجی سید کاظم محل اجتماع و توجه علما و برگزیدگان شیخیه کربلا بود و چنین عقیده داشتند که ظهور مواعید مأثوره به زمانی نزدیک در آن حدود واقع گردد و بساط مخالفین و عاملین بظن و اجتهاد در هم پیچیده شود و بعد از وفات سید آنانکه به شیراز رفته ایمان به حضرت باب آوردند هر چند غالباً ایرانی الاصل بودند ولی سکونت در عراق داشته از آنجا رهسپار خدمت حضرت شده مراجعت کرده نشر امر نمودند و لذا امر بدیع با اینکه در ایران پدید آمد کمال ارتباط به کربلا داشت.

اشتهاردش مشرق و آن آفتاب ***** میدرخشیدی همی خلف سحاب

عالمی مانند او نامد بدهر ***** روشنی بخشید بر هامون و شهر

معتکف بودی بارض نینوا ***** داشتی از عشق حق چون نی نوا

از حروف حی ربّ اعتلا ***** بود و مرآت فیوضات بها

در ره حق جورها دید از خسان ***** دم بدم افزود بر صبر گران

در بدشت او همراه شمس جهان ***** بود و شد نامش لسان الله بیان

هر که سائل می شد از ربّ و دود ***** بر لسان الله محول می نمود

همسفر بد با شهنشاها بها ***** حرمت وی داشتی آن مقتدا

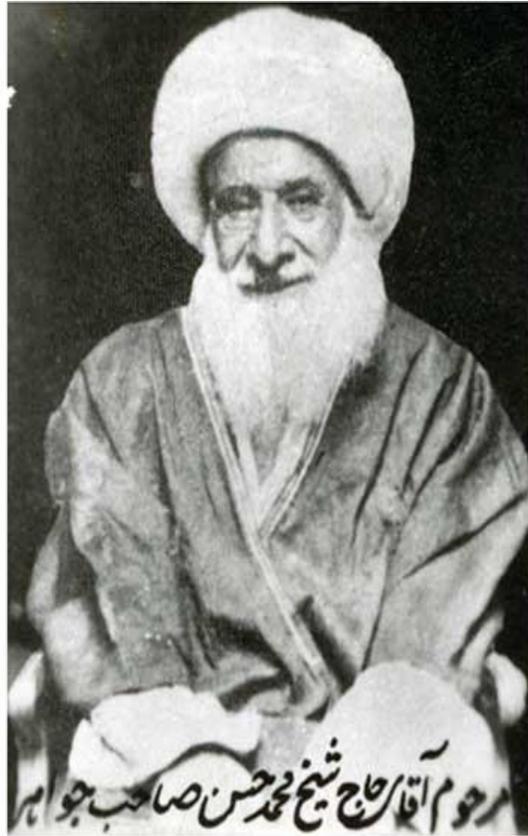
(مثنوی ذبیح کاشانی)

--- صفحه ۲۳۵ ---

در ایامی که حضرت برای زیارت بقاع متبرکة ائمه متوقف در کربلا بودند جمعی از سکنه به زیارت رسیده منجذب گشتند و بعداً چون عده از حروف حیّ و متقدمین اصحاب عودت به کربلا و ذهاب و ایاب نموده بساط تبلیغ گسترده گروهی از اعراب و ایرانیان در کربلا و بغداد و کاظمین و غیرهما به مفخرت ایمان رسیدند و هنگامی که حضرت عازم حج شدند بشارت ظهور در مکه و ورود به کربلا و تحقق مواعید داده امر به اجتماع در آنجا نمودند چنانکه در برخی از توقیعات مبارکه چنین مسطور است: " و انّ فی هذا الشهر قد قضی ما وعد ربک کل صغیر و کبیر و انه سیظهر علی الارض المقدسة علی کلمة التي یفطر عنها ما فی السموات و ما فی الارض فاصطبر الی قوله و انّ القائم بالحق قائم بالقسط یظهر من مکه الی قوله ان انصر قائم الذي انت تریده مع الذین یریدونه من کل طرف بعید و لا تفسدّن فی الارض فانّ علی ظهر ارض الکوفة یظهر امر بدیع. الی آخر البیانات" و بدین موجب جمعی از مؤمنین و محبین در کربلا مجتمع شدند و در عراق صوت و صیت این امر منتشر گشت و به دوستی یا دشمنی اقوالی ما بین مردم اشتهاار یافت و شیخ محمد حسن نجفی و جماعت مجتهدین از طرفی و ملا حسن گوهر و میرزا محیط و سید علی کرمانی و دیگر اکابر و اصاغر شیخیه از جانبی دیگر با ملا علی بسطامی و قرّة العین و غیرهما معارضا نمودند و آن دو را حاکم کربلا به امر والی بغداد توقیف و تبعید کرد و بلیات و تعرضات خارجیّه و اختلافات و افتانات داخلیه حادث گردید و در آن ایام پادشاها عثمانی سلطان عبدالمجید خان و والی بغداد نجیب پاشا بود و توقیعی را که از قلم حضرت در بوشهر برای سلطان و والی صادر شد در بخش سابق ثبت نمودیم و شرح واقعات مذکوره در بخش گذشته و هم درین بخش ضمن بیان احوال جنابان ملاعلی^۱ و قرّة العین و غیرهما مسطور است .

--- صفحه ۲۳۶ ---

و از شهر مجتهدین ایرانی در عراق شیخ محمد حسن نجفی المسکن و المدفن فقیه اعلم و رئیس اعظم فرقه امامیه در عصر خود بود و تحصیلات عمده‌اش در فقه نزد شیخ جعفر عرب شده از او اجازهٔ اجتهاد و افتاء یافت و پس از فوت آقا سید ابراهیم شهیر قزوینی در کربلا مسند مستقل فقاهت به او تعلق یافت و در نجف مرکز عظیم تدریس و مرجعیت اجتهاد تاسیس نموده قریب هزار تن از فقها و طلاب به محضر درسش حاضر می‌شدند و کتابخانه عظیم با تجمل و ثروت کثیره بیندوخت مشربش فقاهت صرفه بود و نسبت به علوم عقلیه و حکما و متکلمین و امثالهم غایت انکار و عناد بنمود و حتی تحصیل علم اصول الفقه را که متأخرین از مجتهدین به مسائل عقلیه آمیختند محرم شمرد و این عبارت از او مشهور است که مکرراً میگفت واللّه ما بعث محمد بن عبد الله الا لابطال الحکمة و شیخ احسائی و سید رشتی را تکفیر کرد و نوبتی در ایام افادت سید چون علماء شیخیه صورت زیارت مشهوره حضرت علی امیر المؤمنین را بر مشهد مقدسش بیاویختند که این فقره در آن مسطور است السلام علیک یا منزل المنّ و السلوی فرمان داد تا آن جمله را از صورت زیارت حک و محو کردند و سید رشتی خبر یافت و با اصحابش گاه و بیگاه همی وی را نکوهش کردند و ملامت نمودند که چگونه در آثار مرویه و کلمات وارده از ائمه هدی حسب رأی و اجتهاد خود محو و اثبات می‌نماید. چندانکه ناچار شده به اصحاب خود امر نمود فقره مذکوره را در جایش نوشتند و از تألیفات مشهوره‌اش کتاب جواهر الکلام فی شرح کتاب شرایع الاسلام است که در فقه استدلالی اسلامی به طریق امامی از طهارت تادیات در بیست و پنج مجلد نوشت و شهرت بلیغه حاصل کرد و به آن افتخار و مباهات یافت آورده‌اند که نوبتی از نجف به کربلا برای اداء زیارت مخصوصه رفت و در آنجا با ملا آقای دربندی از مجتهدین مشهور ملاقات و مصاحبه نمود و در اثناء مکالمه متفاخرأً بدو گفت من کتاب جواهر الکلام را در غایت تمامیت و



شیخ محمد حسن نجفی

--- صفحه ۲۳۷ ---

استحکام نوشته ام و ملا آقا بی تأمل چنین گفت امثال این جواهر در خزائن ما بسیار است (خزائن نام کتابی است که ملا آقا در فقه نوشت) و سه مجلد از مجلدات جواهر الکلام در بیان عبادات است و شیخ خود حال کثرت و طول عبادت نداشت و در صلوات فقط فرائض را به غایت سرعت و خفت ادا می کرد و همینکه سر از سجدهٔ اخیره برمی داشت بیدرنگ سبحة را بدست گرفته دانه‌ها را گردانده در فکر امور ریاستیه و مسائل فقهیه و غیرها فرو می رفت چنانچه لعب به سبحة به نظر می آمد و از حالت حضور قلب و تضرع و بتل بی بهره ماند و نیز در دادن اجازهٔ اجتهاد به طالبین چندان مسهلله کرد که بسیاری از اشخاص بی علم از او اجازه گرفته در بلاد متعددهٔ ایران مسند افتاء گسترده ریاست دینیه یافته حکمروا شدند و حکایتی در این خصوص میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف کتاب قصص العلماء یکی از مجتهدین و تلامذهٔ او نگاشت که خلاصه اش چنین است حاجی شیخ مهدی کجوری از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد شهیر ساکن کربلا از استاد خود اجازهٔ اجتهاد گرفت و در شیراز رحل اقامت انداخته خواست مسند افادت بگسترده ولی شیرازیان به شیخ محمد حسن اعتقاد داشتند و ملای قلیل العلم دست نشاندهٔ وی را به موجب تکرر مراسله و مساعدتش به ملائی و ریاست دینیهٔ بلد برگزیدند لا سیما چون حاجی شیخ کجوری

Documents prepared by Adel Shafipour

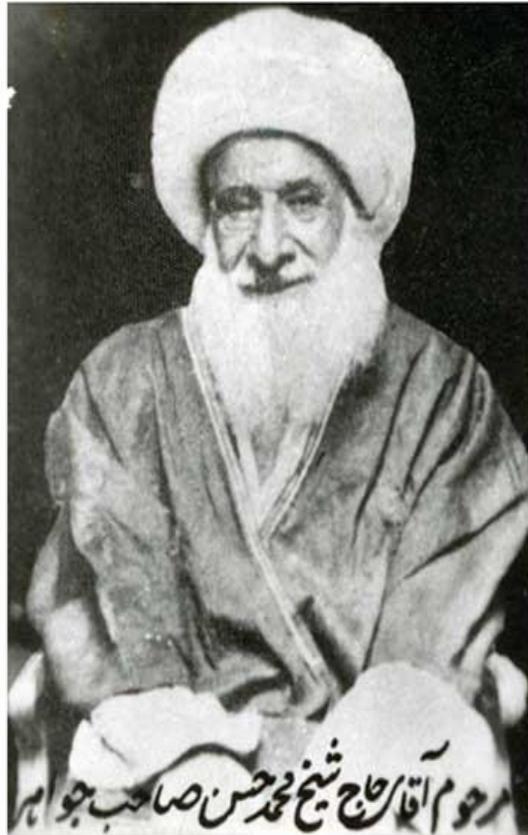
کتاب اشارات حاجی محمد ابراهیم کلباسی را تدریس کرد و جواهرالکلام شیخ را به معرض تدریس و مباحثه نیاورد بیشتر مورد بی اعتنائیش واقع گشته از نفوذ بین اهالی شیراز محروم ماند و ناچار از استاد مذکور توقع و خواهش اخذ توصیه و اجازه از شیخ در حق خود نمود و آقا سید ابراهیم با همه رفعت مقام علمیش خواهش حاجی کجوری را به وی اظهار کرد و او نپذیرفته به عذری شرعی بهانه جسته چنین گفت که شما یک شاهد برای شیخ کجوری هستید و شاهدی دیگر هم لازم است که شهادت بر استجماع شرائط اجتهاد در حق وی دهد

--- صفحه ۲۳۸ ---

تا اجازه و توصیه صادر نمایم و آقا سید ابراهیم سکوت اختیار کرده از اظهار و استدعای خویش پشیمان گردید و چندی از این واقعه گذشت و یکی از شیرازیان اختیار خانه را که در جوار خانه متعلق به شیخ محمد حسن در کربلا داشت به حاجی شیخ مهدی وا گذاشت و او به استاد خود تفویض نمود و شیخ محمد حسن از آن معامله خبر یافت و به کربلا رفته از سید خواهش کرده خانه را خرید و ضمیمه خانه خود نموده وسعت داد و بیدرنگ اجازه و توصیه مؤکدی در حق حاجی شیخ کجوری نوشته به شیراز فرستاد و شاهد دوم ضرورت حاصل نکرد و مؤلف قصص العلماء در باب عمل مذکور چنین نوشت ما مأموریم افعال مسلم را حمل بر صحت نمائیم و ما شرح اعمال سوء شیخ را در باب این امر و نسبت به ثانی من آمن در بخش سابق آوردیم و او به سال ۱۲۶۸ در سن قریب به هفتاد در نجف در گذشت و ذکر نام و سوء انجامش در آثار الهیه مسطور است. منها قوله الاقدس الابهی: و اذکروا الشیخ الذی سمي بمحمد قبل حسن و کان من اعلم العلماء فی عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الی الله من ینقی القمح و الشعیر و کان یکتب علی زعمه احکام الله فی اللیل و النهار و لما اتی المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم یعرض عن وجهه به انارت و جوه المقربین .

و از اشهر بابیان ساکن عراق **حاجی سید جواد طباطبائی کربلائی** نواده آقا سید مهدی بحر العلوم و بیست و چهارمین اخلاف اعقاب سید الساجدین ولادت و نشو و نمایش در کربلا واقع گردید و در عنفوان جوانی بخدمت شیخ احسائی رسید و دوره تحصیلات علوم ادبیه و دینی را نزد علمای اقارب و غیرهم پایان برد و بالاخره تلمذ نزد سید رشتی اختیار نمود و نیز چند و از اشهر مجتهدین ایرانی در عراق **شیخ محمد حسن نجفی المسکن و المدفن فقیه اعلم و رئیس اعظم فرقه امامیه در عصر خود بود و تحصیلات عمده اش در فقه نزد شیخ جعفر عرب** شده از او اجازه اجتهاد و افتاء یافت و پس از فوت آقا سید ابراهیم شهر قزوینی در کربلا مسند مستقل فقاها به او تعلق یافت و در نجف مرکز عظیم تدریس و مرجعیت اجتهاد تاسیس نموده قریب هزار تن از فقها و طلاب به محضر درسش حاضر می شدند و کتابخانه عظیم با تجمل و ثروت کثیره بیندوخت مشربش

فقاہت صرفہ بود و نسبت بہ علوم عقلیہ و حکما و متکلمین و امثالہم غایت انکار و عناد بنمود و حتی تحصیل علم اصول الفقہ را کہ متأخرین از مجتہدین بہ مسائل عقلیہ آمیختند محرم شمرد و این عبارت از او مشہور است کہ مکرراً میگفت واللہ ما بعث محمد بن عبد اللہ الا لابطال الحکمۃ و شیخ احسائی و سید رشتی را تکفیر کرد و نوبتی در ایام افادت سید چون علماء شیخیہ صورت زیارت مشہورہ حضرت علیؑ امیر المؤمنین را بر مشہد مقدسش بیاویختند کہ این فقرہ در آن مسطور است السلام علیک یا منزل المن و السلوی فرمان داد تا آن جملہ را از صورت زیارت حک و محو کردند و سید رشتی خبر یافت و با اصحابش گاہ و بیگاہ ہمی وی را نکوہش کردند و ملامت نمودند کہ چگونه در آثار مرویہ و کلمات واردہ از ائمہ ہدی حسب رأی و اجتہاد خود محو و اثبات می نماید. چندانکہ ناچار شدہ بہ اصحاب خود امر نمود فقرہ مذکورہ را در جایش نوشتند و از تألیفات مشہورہ اش کتاب جواهر الکلام فی شرح کتاب شرایع الاسلام است کہ در فقہ استدلالی اسلامی بہ طریق امامی از طہارت تادیات در بیست و پنج مجلد نوشت و شہرت بلیغہ حاصل کرد و بہ آن افتخار و مباهات یافت آورده اند کہ نوبتی از نجف بہ کربلا برای اداء زیارت مخصوصہ رفت و در آنجا با ملا آقای دربندی از مجتہدین مشہور ملاقات و مصاحبہ نمود و در اثناء مکالمہ متفاخرأ بدو گفت من کتاب جواهر الکلام را در غایت تمامیت و



شیخ محمد حسن نجفی

--- صفحه ۲۳۷ ---

استحکام نوشته ام و ملا آقا بی تأمل چنین گفت امثال این جواهر در خزائن ما بسیار است (خزائن نام کتابی است که ملا آقا در فقه نوشت) و سه مجلد از مجلدات جواهر الکلام در بیان عبادات است و شیخ خود حال کثرت و طول عبادت نداشت و در صلوات فقط فرائض را به غایت سرعت و خفت ادا می کرد و همینکه سر از سجدهٔ اخیر برمی داشت بیدرنگ سبحة را بدست گرفته دانه‌ها را گردانده در فکر امور ریاستیه و مسائل فقهیه و غیرها فرو می رفت چنانچه لعب به سبحة به نظر می آمد و از حالت حضور قلب و تضرع و بتل بی بهره ماند و نیز در دادن اجازهٔ اجتهاد به طالبین چندان مسهلله کرد که بسیاری از اشخاص بی علم از او اجازه گرفته در بلاد متعددهٔ ایران مسند افتاء گسترده ریاست دینیه یافته حکمروا شدند و حکایتی در این خصوص میرزا محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف کتاب قصص العلماء یکی از مجتهدین و تلامذهٔ او نگاشت که خلاصه اش چنین است حاجی شیخ مهدی کجوری از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم قزوینی مجتهد شهیر ساکن کربلا از استاد خود اجازهٔ اجتهاد گرفت و در شیراز رحل اقامت انداخته خواست مسند افادت بگسترده ولی شیرازیان به شیخ محمد حسن اعتقاد داشتند و ملای قلیل العلم دست نشاندهٔ وی را به موجب تکرر مراسله و مساعدتش به ملائی و ریاست دینیهٔ بلد برگزیدند لا سیما چون حاجی شیخ کجوری کتاب اشارات حاجی محمد ابراهیم کلباسی را تدریس کرد و جواهر الکلام شیخ را به معرض تدریس و مباحثه نیارود بیشتر مورد بی اعتنائیش واقع گشته از نفوذ بین اهالی شیراز محروم ماند و ناچار از استاد مذکور توقع و خواهش اخذ توصیه و اجازه از شیخ در حق خود نمود و آقا سید ابراهیم با همه رفعت مقام علمیش

خواهش حاجی کجوری را به وی اظهار کرد و او نپذیرفته به عذری شرعی بهانه جسته چنین گفت که شما یک شاهد برای شیخ کجوری هستید و شاهدی دیگر هم لازم است که شهادت بر استجماع شرائط اجتهاد در حق وی دهد

--- صفحه ۲۳۸ ---

تا اجازه و توصیه صادر نمایم و آقا سید ابراهیم سکوت اختیار کرده از اظهار و استدعای خویش پشیمان گردید و چندی از این واقعه گذشت و یکی از شیرازیان اختیار خانهٔ را که در جوار خانهٔ متعلق به شیخ محمد حسن در کربلا داشت به حاجی شیخ مهدی واگذاشت و او به استاد خود تفویض نمود و شیخ محمد حسن از آن معامله خبر یافت و به کربلا رفته از سید خواهش کرده خانه را خرید و ضمیمهٔ خانهٔ خود نموده وسعت داد و بیدرنگ اجازه و توصیهٔ مؤکدی در حق حاجی شیخ کجوری نوشته به شیراز فرستاد و شاهد دوم ضرورت حاصل نکرد و مؤلف قصص العلماء در باب عمل مذکور چنین نوشت ما مأموریم

افعال مسلم را حمل بر صحت نمائیم و ما شرح اعمال سوء شیخ را در باب این امر و نسبت به ثانی من آمن در بخش سابق آوردیم و او به سال ۱۲۶۸ در سن قریب به هفتاد در نجف در گذشت و ذکر نام و سوء انجامش در آثار الهیه مسطور است. منها قوله الاقدس الابهی: و اذكروا الشيخ الذي سمي بمحمد قبل حسن و كان من اعلم العلماء في عصره لما ظهر الحق اعرض عنه هو و امثاله و اقبل الي الله من ينقي القمح و الشعير و كان يكتب علي زعمه احكام الله في الليل و النهار و لما اتى المختار ما نفعه حرف منها لو نفعه لم يعرض عن وجه به انارت وجوه المقربين .



بار به ایران سفر کرده محضر تدریس بسیاری از علما و مجتهدین را کاملاً دید و آزموده به وطن برگشت آنگاه سفری به هند نموده با علما و دانشمندان معاشرت و مصاحبت جست و از افکار و عقاید متنوعه عمیقاً مطلع گردید

--- صفحه ۲۳۹ ---

و مدتی در بمبئی زیست و دو سفر حج رفته چندی در مکه اقامت کرد و در مسجد الحرام حوزه درس فراهم داشته جمعی از محضرش استفاده نمودند و با جمله حاجی سید جواد عالمی جلیل القدر و رحیب الصدر جامع علوم عقلیه و نقلیه و مطلع از عقاید و مشارب متنوعه و اصل مقامات عالیة باطنیه شد و با اعظم علما و ارکان ایران و عراق معاشرت

--- صفحه ۲۴۰ ---

و مصاحبت گرفت و همه از وی کمال تکریم و تجلیل نمودند و با اخلاق شیرین و کلمات دلنشین و افکار موافق و احوال مرافق با احزاب و فرق ملایم و مؤانس گشت و چنانچه در بخش گذشته آوردیم در سفر به شیراز از جهت سابقه موادت و مرادوت که با حاجی سید محمد خال اکبر حضرت باب اعظم داشت به خانه اش ورود نموده وی را در صغر سن زیارت کرده از شئون و اطوار بدیعه اش منجذب گشت و نیز در بوشهر مدت شش ماه توقف داشت.

حاجی سید جواد فرمود چون مرحوم ملا علی بسطامی به سال ۱۲۶۰ هجری از شیراز به کربلا برگشت و بشارت به ظهور باب بدون تعیین اسم داد و از این رو هیجان و ولوله در اهالی افتاد در آن حال روزی جناب ملا علی را به بیت خود دعوت نمودم و تنها بر بام بیت ما که در جوار تربت مبارکه حسینییه است نشستیم و از هر طرف در این حادثه بدیعه صحبت داشتیم با وجود سابقه معرفت و استحکام روابط محبت هرچه خواستیم از بیانات مستفاد داریم که باب کیست ممکن نشد و از ذکر اسم اباء فرمود اخیراً عرصه بر من تنگ شد با مزاحی به جد آمیخته دو بازوی جناب ملا علی را گرفتم و به قوت او را به دیوار کوبیدم و به مطایبه و تضرع گفتم تو را می کشم جناب ملا علی آخر نمی فرمائی که این حضرت کیست تکلیف ما چیست جناب ملا علی با صوتی دقیق فرمود جناب سید جواد نهی است تو از اهل علمی از ذکر اسم نهی فرموده اند ما هر دو در این حال که ناگاه در اثناء کلام بر لسان ملا علی جاری شد که آن حضرت یعنی باب فرمودند از مراسلات من در کربلا نزد هر کس هست به شیراز بفرستید از شنیدن این کلام با آنکه به غایت دور می نمود خیال آن حضرت کالبرق الخاطف به خاطر گذشت با خود گفتم از کجا که آن حضرت نباشد فوراً از بام بیابین دیدم و مراسلاتی را که از آن حضرت در محفظه داشتم گرفتم و به بام بر آمدم چون چشم ملا علی به مهر مبارک افتاد گریه بر او غالب شد و مرا گریه نیز فرا گرفت. هر دو می گریستیم و جناب ملا علی متصل در عین بکا می فرمود جناب آقا سید جواد من اسم مبارک را به شما نگفتم ذکر اسم مبارک نهی است البته اسم حضرت را نزد احدی اظهار ندارید. و حاجی سید جواد می فرمود مرا داعیه شوق آن حضرت دامن گیر شد و با آنکه آن حضرت صریحاً جمیع احباء را از توجه به شیراز نهی فرموده بودند روز بروز دواعی تشرف به لقا ازدیاد می یافت تا بحدی که دیگر صبر نتوانستم و بر مسافرت به شیراز عزیمت نمودم و بر وفق مسلك فقها برای اینکه مخالفت امر من له الامر ننموده باشم حیلتي شرعی یافتیم و آن این بود که نیت عظیمت به شیراز را به نیت مسافرت بوشهر تبدیل کردم باین قصد که به بوشهر سفر کنم و از بوشهر عریضه به حضور حضرت معروض دارم و طلب اذن نمایم غالباً در این صورت از اذن محروم نگردم و باین موجب عزیمت بوشهر نمودم و به احباء و بنی اعمام و اهل بیت از قصد مسافرت بوشهر اطلاع دادم و در صدد تهیه سفر بر آمدم تا آنکه کارها درست شد و روز مسافرت و وداع با اقارب و دوستان فرا رسید مرحوم حاجی سید جواد می فرمود که از جمله آیاتی که در این ایام وقوع یافت این آیت غریبه بود که مردی هندی از اهل تجرد و عبادت در مسجدی از مساجد تربت حسینییه نزدیک بیت ما سکونت داشت و او را به زبان هندی صائن می خواندند و جمعی از اهل علم به او ارادت داشتند.

هذه هي
 صراطيك الرضيتون
 من السيرة ان انقوا واعدوا في اجاس
 وهو ابيهم فانتم اسم لميتون كوالدين فالواكثك انما انما
 من قبل وانا واما النور كمن السيرة خوف من الضوان الدوقانو انما اللام في انفس
 وليتداه على اسم على الريح على ربيع بقرون لم يوسد الدوقانو انما اللام في انفس
 وكتب ولا الذين هم كجود انما السيرة ولا الذين هم كجود انما اللام في انفس
 الالاهة وما يصد الذين كفوا الالاهة ما هم باباب اسم اللام في انفس
 انتم من نوقون والذين صلحتم ثم ارفعكم ثم ارفعكم ثم ارفعكم ثم ارفعكم
 والذين كذبوا الاكثرون الاكثرون الاكثرون الاكثرون الاكثرون الاكثرون
 ان كحل شيئا شهداء على انفس يكون باؤنة ويكون ان كحل شيئا شهداء على انفس
 السيرة كحل شيئا شهداء على انفس يكون باؤنة ويكون ان كحل شيئا شهداء على انفس

ان كحل شيئا شهداء على انفس يكون باؤنة ويكون ان كحل شيئا شهداء على انفس
 السيرة كحل شيئا شهداء على انفس يكون باؤنة ويكون ان كحل شيئا شهداء على انفس

ان كحل شيئا شهداء على انفس يكون باؤنة ويكون ان كحل شيئا شهداء على انفس
 السيرة كحل شيئا شهداء على انفس يكون باؤنة ويكون ان كحل شيئا شهداء على انفس

ان كحل شيئا شهداء على انفس يكون باؤنة ويكون ان كحل شيئا شهداء على انفس
 السيرة كحل شيئا شهداء على انفس يكون باؤنة ويكون ان كحل شيئا شهداء على انفس

--- صفحه ۲۴۱ ---

در دارالتجاره حضرت زیست و از تعمق در اقوال و احوالش واله و حیران بود و جذب قوه مغناطیسیه محبتش را در قلب خویش پیوسته مشاهده نمود لذا در هنگامی که ملاعلی بسطامی در کربلا با علماء و فضلاء مناظره و محاجه و تبلیغ امر بدیع کرد حاجی سید جواد مطالب این امر را به واسطه او شنیده مقبل و منجذب گردید و عازم زیارت شده تهیه لوازم سفر نمود تا موقعی که حضرت از سفر حج مراجعت به شیراز کرد.

و از صحبتش بهره یاب می گشتند و بعضی هم باو نسبتها می دادند یکی می گفت دارای علم غیبی است دیگری می گفت دارای اکسیر است و او حالاتی متفاوت داشت گاهی در حال صحو و شگفتگی بود و با هر که به زیارتش می رفت تکلم می نمود و وقتی در حال مراقبه و تفکر بود و با احدی گفتگو نمی کرد من نیز یکی از کسانی بودم که باوی معرفت داشتم و گاهی از صحبتش بهره مند می گشتم و بالجمله چون یوم رحلت و مسافرت رسید اقارب و دوستان برای وداع مجتمع شده بودند معذرت خواستم که قلیانی صرف نموده تا من با صائن وداع کرده مراجعت نمایم باری چون به مسجد در آمدم صائن در حال مراقبه بود چاره ندیدم جز آنکه قلم گرفته بر رقعۀ نوشتن جناب صائن من عزیمت بوشهر نموده ام و اینک مسافرم متوقعم از دعا مرا فراموش ننمائید و رقعۀ را نزد او نهادم صائن رقعۀ را برداشت و در آن نظر نمود و باشارت قلم طلبید قلمدان را نزد او گذاشتم شروع نمود در ظهر ورقه چیزی نوشتن و در اثناء گاهی به من نظر می نمود و اشک از چشمانش می ریخت چون از تحریر فارغ شد رقعۀ را نزد من انداخت و به مراقبه فرو رفت من رقعۀ را برداشتم دیدم رقمی چند از ارقام عددیه در دو سطر متوازی نوشته و هر سطر را عدد حاصل موافق رقم نهاده هر قدر در آن نظر کردم چیزی نفهمیدم افکار مرا پریشان و مشوش کرد زیرا سفری خطیر و مخیف در پیش بود و گمان می رفت که شاید در این سفر

--- صفحه ۲۴۲ ---

بدانسو شتافت و به فیض درک لقاء و استماع مطالب آن بزرگوار و ملاقات برخی از اصحاب کبار فائز گردید و در آن ایام بود که آقا سید یحیی دارابی به شیراز وارد شد و به دلالت و رهنمایش به زیارت حضرت رسیده مشاهده انوار نمود چه او را غایت محرمیت و خصوصیت نزد آن بزرگوار حاصل بود نیل زرنندی نوشت: در توقیعی که برای آن دو سید

خطری مترقب باشد و از آن نهی فرماید وقت تنگ بود و فرصت نظر معدوم مکاری مستعجل و مردم عزیز برای وداع منتظر چاره نیافتیم جز آنکه به تربت حسینیّه متوسل گردم و لذا به بام خانه برآمدم و روی به قبله دست به دعا بلند نمودم و عرض کردم اله

تو میدانی که من در این سفر جز رضای تو نخواهم و مقصودی از خود ندارم و این شخص صائن را عبدی از عباد صالح تو می دانم و به این جهت به او محبت دارم نه در فکر اکسیر او هستم و نه در اندیشه جفر او. تو را به مظلومیت صاحب این قبه حسین بن علی علیهما السلام عقده این خط را بر من بگشای و مرا بر فهم آن توانا فرما. خلاصه القول در حینی که آن ورق در دست بود و من به تضرع و ابتهال مشغول در آن مجدداً نظر کردم دیدم عین همین مطلب را نوشته است که من برای آن قصد مسافرت دارم زیرا ملاحظه شد که در سطر اول آن دو سطر اعدادی رقم نموده که بحساب جمل مهدی موجود می شود و در سطر ثانی نیز اعدادی که علی محمد ربّ از آن بیرون می آید و صورت سطر اول ۱۰۴۵۴۰ - ۴۶۳۶۴۰ و سطر ثانی ۴۴۰۸۴۰۱۰۳۰۷۰ ۲۲۰۰ و چون این اعداد به حروف نقل یابد بر این نهج ظاهر می شود مهدی علی محمد موجود ربّ و چون این صورت مکشوف شد از غایت شوق از بام به زیر آمدم و به جانب مسجد دویدم چون به مسجد در آمدم صائن نیز از حال مراقبه بیرون آمده بود، سلام کردم و عرض نمودم: جناب صائن من نیز برای همینکه نوشته اید عزم مسافرت دارم.

--- صفحه ۲۴۳ ---

عالیقدر از قلم اعلیٰ صادر این جمله مسطور است: " در ایمان هر مؤمنی بدا ممکن ولی در ایمان وحید اکبر و سید جواد کربلائی انور بدأ راهی نیست. " و بالجمله حاجی سید جواد چندان در شیراز مانده به صحابت و استفاضه از حضرت ذکر الله الاعظم سرافراز بود که فتنه برانگیخت و منجر به حبس آن بزرگوار گشت و اصحاب متفرق بدیار آخری شدند.

صائن تبسم نموده و به لهجه هندی فرمود بلی شیراج می رود معلوم می شود شیراز را اهل هند شیراج تلفظ می نمایند زیرا مخرج حرف ز را ندارند و بالجمله مرحوم حاجی سید جواد می فرمود مشاهده این حال نه چندان سبب سرور و حبور شد که بتوان وصف نمود زیرا من فی المثل به عیال خود ذکر شیراز ننموده بودم تا چه رسد به صائن همه گمان می نمودند که من باز قصد حج نموده ام زیرا در سفر سابق که به حج مسافرت کردم از طریق بوشهر بود و شش ماه اقامت من در بوشهر امتداد یافت. و جناب حاجی سید جواد به بوشهر وارد شدند و بر خطه مرسومه از بوشهر به شیراز نزل نمودند. می فرمود در شیراز نظر به منع والی از اجتماع به خدمت حضرت حاجی سید علی شهید مقرر فرمودند که نفوس قلیله از معتمدین احبا شبها در بیت حضرت خال حاضر شوند و نقطه اولی جل ذکره از دریچه که فیما بین بیت حضرت خال و بیت مبارک بود تشریف می آوردند باری بدین نهج مدتی هر شب به حضور مبارک مشرف می شدیم و پس از صرف شام که به قانون ایرانیان تقریباً سه چهار ساعت از اول شب گذشته شام تناول می نمود حضرت اعلیٰ به بیت خود مراجعت می فرمودند و احبا بعضی در بیت خال و بعضی که ممکنشان بود به منزل خود مراجعت نموده استراحت می کردند تا اینکه جناب آقا سید یحیی دارابی رحمة الله علیه به شیراز وارد شدند و

ایشان نیز برین نهج به حضور مبارك در بيت حضرت خال شهيد مشرف مي گشتند يعني آن ايام نظر به تعرض حكومت جميع احبا به حكمت ملاقات مي نمودند.

(میرزا ابوالفضل گلپایگانی)

--- صفحه ۲۴۴ ---

و همینکه آن مظلوم مهاجرت به اصفهان فرمود سید به کربلا عودت کرده اقامت نموده پیوسته در خطابات و توقیعات صادره از قلم اعلیٰ مورد عنایات و مفتخر به ارتباطات مخصوصه گردیده مراسله دوام یافت و با او برخی از توقیعات بٹ شکوی فرموده اسرار و تأثرات خاطر اظهار نمودند چنانکه این خطاب مسطور است: " ان يا مرآت جودي لاشكون اليك عن كل المرايا لانهم بالوانهم الي لينظرون. " و در هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و ما تتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم .

دیگر شیخ سلطان کربلائی آیا و اسلافش از علما و مشایخ کربلا و خود از تلامذهء جانفشان سید رشتی بود و به واسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب به ظهور حضرت باب گردید و هنگامی که حضرت از سفر حج عودت به شیراز نمودند. چنانچه نوشتیم با آقا شیخ حسن زنوزی مذکور وسائل برانگیخته تهیه زاد و راحله دیده خود را به شیراز رساند و از شدت مشقت سفر حین ورود مریض شد و با وجود غلیان شوق توانائی رفتن به خانه خال و تشریف به محضر مبارک نیافت و حضرت خود هنگام شبی نزد وی رفته قلب مکسور و بدن رنجورش را به ابراز عنایات و ملاطفات شفا بخشیدند و چون ایام تزییقات حاصله از قبل حکمران بود او را مأمور عودت به عراق فرمودند و مصاریف زاد و راحله کرم نمودند لاجرم شیخ مراجعت بکربلا کرد و نبیل زرنندی کیفیت تشریف را به محضر مولی الانام در آن ایام پر آلام چنین نوشت که در شب مذکور حضرت باب اعظم برای مراعات احتیاط دستور دادند که چراغ حجره شیخ را قبلا خاموش کردند و در تاریکی شب غلام فانوس را به مسافتی دور گذراند تا احدی مطلع از احوال نگردد آنگاه به حجره شیخ در آمدند و او را نوازش فرمودند.

--- صفحه ۲۴۵ ---

و بالجمله شیخ سلطان در کربلا بود و با اصحاب در نشر و ترویج امر بدیع شرکت نمود و نسبت به قره العین اخلاص و ارادت و فیره یافته نزدش تلمذ و استفاده کرد و در موکبش از عراق به ایران آمد و حسب امرش از همدان به وطن برگشت و هنگام وقوع شهادت کبری در کربلا بود و سالهای بعد حیات داشت و ذکری از مال احوالش در بخش هشتم می آوریم .

و از آثار باقیه شیخ سلطان مکتوبی مفصل که در حدود سال ۱۲۶۳ از کربلا برای بایان ایران نوشته از جهت فوائدی که

در آن مکتون است به تمامه در این مقام ثبت می نمایم: " و هو هذا يا ذكر الله تعالي شأنك بسم الله الرحمن الرحيم من العبد الفقير الحقير المعترف بالقصور و التقصير سلطان بن خلف بن الشيخ حسن سلطان اليكم يا معشر الشيعة من اهل الباب سلام الله عليكم و رحمة الله و بركاته اما بعد بلا يخفي عليكم ايها الاخوان انّ من المعلوم الضروري الذي لا يحتاج الي البيان ان العالم في الترقى و المدارك في ازدياد والله سبحانه في كل آن و زمان من احداث ابتلا و امتحان لتزليل اهل الباطل من اهل الايمان قال الله تعالي ما كان الله ليذرا المؤمنين علي ما انتم عليه حتي يميز الخبيث من الطيب و قال تعالي الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين فلهدا الامر المحكم صدر ما صدر و وقع ما وقع في هذه السنة في شهر رمضان و الي الان من الاختلاف الشديد في الاقوال و الاعمال و الاعتقادات و الكليات و الجزئيات و سبب ذلك انّ المألا احمد حيث سمي نفسه من المصدقين المسلمين لامر الذكر عليه السلام و جلس في بيت باب الله المقدم سلام الله عليه و جعل يفعل فعل المكذبين المنكرين يجمع الناس الذين اقرؤا باللسان دون الجنان و يصنع لهم القهوة و يامرهم بشرب الدخان في السرّ و العلانية و لم يزل علي هذا الحال حتي جا شهر رمضان و اتفق في ليلة منه و هو الثالث و العشرون ان المصدقين كانوا موعودين للافطار و بعد الفراغ منه

--- صفحه ۲۴۶ ---

امر المألا احمد لهم بالغليان فشرّب بعضهم و كان ذلك بحضور رجل من السابقين و هو جناب الملا محمد باقر فنهى الجماعة عن شرب الدخان و أكثرهم لا ينتهون فجعل جناب الاخوند يلوم الملا احمد علي فعله و الملا احمد يقول انما افعل هذا للتقيه فقال له الاخوند انما التقيه تكون من الاغيار و انتم كلکم تدعون التصديق و الايمان و ليس معكم احد من المنكرين ثم و ايّ التقيه في عدم شرب الدخان و ما معني التقيه و ماحدها و ان احترام هذا البيت لازم علي جميع المؤمنين و لا يجوز فيه شرب الدخان فوصل هذا الخبر الي العيال و الي قرّة العين فارسلوا اليه يلوموه كثيراً و ينصحوه و يعظوه ان الامر عظيم و الخطب جسيم و انتم عنه معرضون و في اللذات الفانية منه يكون و للدخان و القهوات شاربون و لا تنقطعون الي الله و لا تسلكون سبيله و هو لا يسمع منهم و لا يلتفت اليهم و ظلّ يتهم جناب الاخوند و يقول هو فضحني عند قرّة العين و عند العيال و لا ارض بعد ذلك يدخل عليّ لانه من المفسدين و صار المألا احمد كلما يتكلم جناب الاخوند بكلمة يرده ان عرف حقيقتها ام لم يعرف حتي انّ يوماً من الايام كان جناب الاخوند يتكلم بتنزيه الامام عليه السلام و يقول لا يجوز الكلام في وصف الامام ابدأ لانه عليه السلام حق و ما سواه خلق و لا يعرف الحق بالخلق و لا بالتنزيه و لا بالنفي و لا بالاثبات و المألا احمد يقول يعرف بكل الصفات و العلامات فقال له الاخوند ان الامام عليه السلام آية الله و هي لا تعرف لا بالاشارة و لا بنفيها بل بنفسها اعرفو الله بالله كما قال الذكر عليه السلام في خطبته الغرّاء و ليعلم الكل بسدّ السبيل و منع الطريق بالوصول الي شئ من معرفة امامه و ليأخذ الكل نصيبهم من الباب فقال الملا احمد نعم ان الامام عليه السلام له مقامان مقام الاية مقام الامامة ففي مقام الاية كما تقول و في مقام الامامة تجري عليه الصفات و الاسماء و الاشارات و عالم الظاهر و عالم الاعراض فقال

--- صفحة ٢٤٧ ---

الاخوند نحن لا نفرق بين المقامين و كل منهما عين الاخر كما قال الذكر عليه السلام في حديث الجارية ان مقام امامته عليه السلام لا يفقد مقام بيانه و الملا احمد مصرّ علي الجدال و الردّ علي جناب الاخوند حتي وصل خبره الي جناب قرة العين فارسلت اليه ان الواجب عليك احترام جناب الاخوند و القبول منه لانه من السابقين و لا يقول الا الحق و ملا احمد لا يقبل شيئاً مما تقول فطلبتة و احضرته و اقامت عليه الحجة و خصمته بان الملا محمد باقر هو و ما يقول حق و صدق و اذا خرج من عندها يرجع كما كان و لا يزداد الا عتوّاً و نفوراً و بينما هو و هي في هذا الحال من الجدال و القيل و القال اذاً وردت علينا كتابات و توقعات من الذكر عليه السلام في حق جناب قرة العين قرة عينه عليه السلام و منها ما يدل علي درجات عالية و مقامات شريفة و انا اذكر لكم بعض الفقرات منها ليكن عندكم معلوم قال عليه السلام قل ان رجال تلك الفنة لا يلتفتوا بما عملوا و ان احدي من المؤمنين قد ابطلت حكمهم في صحف ثلاثة قل ان حرفاً منها يكفيهم الي يوم القيمة و قال ٤ قل انما امراة آمنت بربها و اتقت عن الشهوات و كانت من القانتين قل اللهم ارحم من اتبعها في حكمك و العن من حجدها في وعدك فانما آمنت بذكر اسم ربك قبل المؤمنين و انما كانت من الخاشعين و قد كان نزلت قبل هذه التوقعات كلمات في حقها من الذكر عليه السلام في جواب مسألته و هي و ان ما ذكرت تلقياً وجهك كلمة قد اجبتها لما سئلت من عندك فاهمها يا الهي حكمك ما انت اهله و اعصمها من كل شرّ ما احاط علمك و منها قوله عليه السلام و اسئلك اللهم يا الهي ان تصلي علي محمد و آل محمد و ان ترحم بحقهم تلك الورقة المطهرة من اشارات الباطلة و كيد اهل الباطل و الفتنة و انزل اللهم علي قلوب ذوي قرابتها كلمة العفو و الرحمة لئلا تري في شأن منهم اذية و لا تسمع منهم كلمة بعيدة و ارحم اللهم من اراد حكمك فيها و اخذل اللهم من اراد سخطك في حقها و الحقير لما رأيت هذه

--- صفحة ٢٤٨ ---

التوقعات الشريفة و عرفت بعض ما فيها رايت انه يجب علا الاخذ عنها و الرد اليها و القول بقولها و التسليم لامرها و انا كنت سابقاً قبل نزول التوقعات اسمع عنهم تنقل بعض البيانات الشريفة الغريبة و المعاني البديعة و اعترف لهم بالفضل الا اني كنت غافلاً عن عظمة الامر و ما تنبّهت الا بعد نزول التوقعات فصرت في بعض الاوقات اطلب الاذن منهم بالحضور عندهم و اسمع منهم بعض البيانات البديعة العالية الرفيعة فرأيتها بحراً ذاحراً موجاً عميقاً لا قعر له و لا ساحل تحير الافئدة و القلوب من رشحات طفحه و ينبت نبات اراضي الكينونات المستعدة لقبول الفيوضات من قطرات فيضه و تندك جبال الانيات عند سطوع تلك اللمعات و ظهور تلك الاشراقات من تلك البيانات الشريفة و انا اشهد الله و اوليائه باني منذ عرفتهم الي الان بالمعرفة القشرية لا الحقيقية لان محلها الفؤاد و انا لست من اهل ذلك الاستعداد ما سمعت عنهم و لا رأيت الا حقاً و خيراً و صدقاً في الاقوال و الاعمال و الحركات و السكنات و السلوات و المعاشرات و في الاحوال و الحالات و الحب في الله و البغض في الله و تدعوا الي الله وحده و تأمر بالانقطاع اليه و الاعراض عما سواه و الدخول في لجة الاحدية و بعد ورود تلك التوقعات و فيها يقول فلا تقصري في ترويجه و نصرته و انت مأمونة عليها و ليس للظالمين عليك يد طويلا

قلت ان الذكر عليه السلام لا يريد من هذا الترويج الا ترويج امر السابقين و النصره له في شرح مقاماتهم و نشر فضائلهم و انهم سبل الذكر و ابوابه صلوات الله عليه و عليهم و لا يريد من احد الا ولايتهم كما قال عليه السلام في التفسير المبارك يا عباد الرحمن لا تتخذوا الكافرين اوليا من دون السابقين من المؤمنين و لا يريد من الناس الا معرفتهم كما قال عليه السلام او عجبتم ان جئكم الذكر علي نفس منا فيكم ليزكيكم و يعلمكم سبيل السابقين و لا يريد الا الطاعة لهم و الاخذ عنهم و الرد اليهم كما قال عليه السلام و انا قد قدرنا بينك و بين المؤمنين قري ظاهرة و قدرنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن فيها

--- صفحه ٢٤٩ ---

ليالي و اياماً ناظرين الي الله الحق الخ فقامت بامرہ صلوات الله عليه و اظهرت من فضل السابقين الفأ غير معطوفة فسمع الملا احمد و اصحابه شيئاً من تلك البيانات و ردّها بالشم و السب بلا بينة و لا برهان و انكروا فضل السابقين و اكثروا الطعن فيهم و قاموا معنا في مقام الجدال و اكثروا القيل و القال و قالوا ليس كل من راح الي الشيراز صار من السابقين قلنا نعم كل من راح في تلك الايام التي راحوا بها السابقين لاجل طلب الدين فهو منهم و لهذا لما راحا معهم رجلان من اهل كرمان و ما كانوا قاصدين هذا الامر و لما ظهر للسابقين و بلغوه لهما و لم يقبلا و قالوا لا نريد غير الحاج محمد كرمخان بدلاً عن جناب السيد عليه السلام فاخرجهما من السابقين و ابعدهما و قال لاؤل مؤمن به سلام الله عليه قل للنفسين السائرين علي الارض الحبيبة تريدان النفس البعيدة الخ و قال ايضاً في السابقين عليه و عليهم السلام هذا كتاب في ذكر المقربين الذين آمنوا بذكر اسم ربك قبل الحج و هذا ظاهر معلوم بانّه ما ظهر الامر لاحد قبل ان يروح سلام الله عليه الي الحج الا للسابقين و ما ظهر لغيرهم الا بواسطهم و لو لم يروحون الي بلد الامن لم يظهر و لما اراد الله سبحانه اظهار هذا الامر ارسلهم الامام عليه السلام لقوله في التفسير انا نحن قد ارسلنا سيارة الجب الي هذا الجب فادلي بنظر الفؤاد دلوه و قال يا بشري هذا غلام و قوله عليه السلام و قد قدر الله ان يلتقطه بعض السيارة منكم ممن كان في ام الكتاب علي الحق بالحق في الاجابة علي الباب حول الما سابقاً محموداً فقال الملا احمد لا يلزم ان يكونوا ايضاً في الرتبة سابقين قلنا ان الذكر عليه السلام قال لهم سابقين و لم يقيد و لم يخص بوقت دون وقت او بالظاهر دون الباطل او بالتشريع دون التكوين او بالشهادة دون الغيب و قوله صلوات الله عليه عامّ شامل لجميع ما ذكرنا و ما لم نذكر و نحن ليس لنا ان نخصص كلامه عليه السلام بوجه دون وجه و شيئ دون شيئ من قبل انفسنا ما لم يرد عنه فان ورد قلنا به و ان لم يرد فوجب علينا ان نأخذ كلامه سلام الله عليه علي حقيقته و صرافته

--- صفحه ٢٥٠ ---

و ايضاً قال الامام عليه السلام هم القري الظاهرة بين الذكر عليه السلام و بين المؤمنين بقوله و انا نحن قد قدرنا بينك و بين المؤمنين قري ظاهرة و قدرنا فيها السير باذن الله الحق بالحق فليسيرن بها ليالي و اياماً ناظرين الي الله الحق و لو لم يكونوا سابقين في التكوين و التشريع لم يكونوا قري ظاهرة و لم يامر بالسير فيها و لم يقل ناظرين الي الله الحق و لو لا ان يكونوا كذلك لما قال الامام عليه السلام و انا قد جعلنا لكل وجهة و قد قدرنا للسابقين وجهتك و قال عليه السلام و ان لهم في بين يدي وجه ربك جنات تجري من تحتها الانهار و فيها عرش قد

استقرت علي بحر ثلج بيضياً قل اذا ارفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم ذلك من فضل الله للسابقين و هذه الاية الشريفة تدل علي ان مقامهم فوق التكوين و التشريع و الظاهر و الباطن لقوله عليه السلام قل اذا رفعوا عليها قد وجدوا ما لا يحيط به علم و الذي لا يحيط به علم هو الغيب قل لا يعلم الغيب الا الله و اما ما سوي ذلك فهو معلوم محاط فقال الملاً احمد الذي يكون كما تقول لا يكون خالياً من العلم و انا اري اني اعلم منهم قلنا ليس الميزان هذه العلوم و لا مدار هذا الامر عليها و قد بين الذكر صلوات الله عليه ان الميزان ليست هي العلم بشيء بل هي الفطرة الخالصة و الحب لله و لا وليائه و التوجه الي الله في فؤاده و حقيقة بلا كيف و لا اشارء و لا علم و لا عبارة قال صلوات الله عليه فاعلم ان الشرف للانسان ما كان في حالة علي علم بشيء و ان الشرف الا شرف و الكمال الاعظم محو الغير عند طلعة الرب و قال عليه السلام و اني بعزتك لا اعلم شيئاً من الرسوم و لا اري لعلمها فضلاً عندك لأن ما سواك باطل عندك مضمحل لدي وجهك الكريم لأن كل الفضل حبك و حب من احبك و كل الشر سخطك و الظلم لاولياتك و قال ايضاً سلام الله عليه يا الهي لتشهد ان السائل قد اراد في الجواب سبل المجادلة علي شأن القوم و اني ما اري طرق علمهم من

--- صفحة ٢٥١ ---

اصطلاح اللغة و تركيب العبارة و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة بعد ذكر المقدمتين و لكن لاعلم ان تلك الاية لما ظهرت في خط الاستوا من شواهد الفطرة يصدقها كل ذي علم بما استقر عنده و قال عليه السلام و انك تعلم ما اردت الجواب لعبد من سبيل الاستدلال بل اشير الي شان الايات بوجه الجلال و الملا احمد لا يؤمن بذلك قال الله تعالي في حقه و حق اصحابه و لو جنتهم بكل آية لا يؤمنون حتي يروا العذاب الاليم و بعد ذلك جأ الموت الابيض و تمرض فيه رجل من السابقين و هو جناب الملا محمد باقر و كان يأوي في بيت باب الله المقدم عليه السلام و حيث كان غريباً و ليس عنده من يقوم بخدمته و قد عرفنا شيئاً قليلاً من واجب حقه علينا صرنا الي خدمته في ذلك البيت الشريف في الليل و النهار الي ان عافاه الله سبحانه و له الحمد و كنا ستة نفر و هم جناب الشيخ صالح و السيد هادي و الشيخ رضي و الحاج محمد و الحاج ابراهيم و الحقيير و كنا مشغولين بخدمته و بذكر السابقين و نشر فضائلهم و من جملة ما كنا نقول ان من اراد معرفة الذكر و ابوابه السابقين سلام الله عليهم اجمعين بالدليل و البرهان و الحدود و الاشارات فقد احتجب بما عن معرفتهم و ان معرفتهم لا تحصل الا في مقام الفؤاد و الدخول في اللجة الاحدية بكشف السبحات و الاشارات و نستدل علي ذلك بالدلائل الواضحات و الايات المحكمات و هي قول الامام عليه السلام يا اهل الارض الم تنظروا كيف قد فعلنا علي الحق باصحاب السبحات و انا قدر ميناهم بحجارة السجيل من الاشارات اتقوا الله و ادخلوا الابواب من هذا الباب اي ادخلوا ابواب الذكر عليه السلام من هذا الباب اي باب الفؤاد و لجة الاحدية و كشف السبحات و نفي الاشارات و قال ايضاً عليه السلام في عدم معرفة احد بالذكر عليه السلام ان الذين يظنون ان يمسوك في شيء بشيء من العلم فقد خرّوا من السما الي ارض ميتة مجتثة و كان الله علي كلشي شهيدا و ان الله قد جعل ذاتك محسوسة بذواتنا و كينونتك متألّفة من نور ذات الله القديم ربنا و هو الله كان علي كلشي قديرا

--- صفحة ٢٥٢ ---

كذلك ابوابه عليه و عليهم السلام حكمهم حكمه و امرهم امره لان ابوابه آياته و علاماته و الاية ليست هي الا حكاية لا فرق بينك و بينها الا انهم عبادك كما قال الامام صلوات الله عليه في حقه و حقهم عليه و عليهم السلام و ليشهد المومنون في هذا الباب حكم كل الابواب من الطاعة المعصية و ليعرف الموحدون عند تجلي آياته اي ابواب السابقين حق التجريد في لجة الاحدية و ليأخذ الكل حظهم عن هذه الهيكل البشرية فيض الله الممكنة في حق البدئية و الختمية و نحن ما كان لنا قصد في هذا الكلام الا امثالاً لامر الملك العليم العلام و احيا لبيت باب الله عليه السلام فلما راي الملا احمد و اصحابه ذلك منا قاموا معنا في مقام الجدل و اكثروا القيل و القال و بعد ذلك اعتزلوا عنا و صاروا يفترقون علينا و يشنعون عند الناس و ينسبوننا الي الاقوال الباطلة و العقائد الفاسدة و الناس يجيئون عندنا للتفحص يقولون ان الملا احمد و جماعة معهم ينسبون اليكم انكم تقولون ان الذكر عليه السلام رب من دون الله و ان بابه و اول مومن به جناب آخوند ملا حسين سلام الله عليه هو محمد ابن عبد الله و ان ثاني مومن به جناب الملا علي سلام الله عليه هو علي ابن ابيطالب و ان قررة العين سلام الله عليها هي حقيقة فاطمة و ان السابقين احد عشرهم الائمة عليهم السلام و ان الشيخ و السيد خلقا من فاضل جسم السابقين فلما سمعنا هذه الافتراءات و الزور و البهتان علمنا انهم سعوا في الارض فساداً بعد اصلاحها فجمعناهم ليلة في بيت باب الله المقدم عليه السلام لاصلاح هذا الفساد و تبرئاً مما اشاروا اليه من الاعتقاد و هم الملا احمد و الملا حسين الخادم في ذلك البيت و السيد كريم و السيد علي الخراساني و الحاج صادق و الحاج علي الصائغ و بعض الجهال الارازل من امثالهم و قلنا لهم يا قوم لم تشيعون الفاحشة في الذين آمنوا بغير ما اكتسبوا و تحتملون اثماً كبيراً اتقوا الله و لا تثيروا الفتنة فانها اشد من القتل و ما جمعناكم في

--- صفحه ٢٥٣ ---

هذه الليلة الا لقطع النزاع و رفع الخلاف و نبرء الي الله من جميع ما اشترتم من الباطل و علي تقدير صحة ذلك نستغفر الله العلي المتعال و نريد السكوت بعد هذا المجلس و اطلقا الفتنة فما مضت بعد ذلك الا ايام يسيرة اقل من اسبوع و اذا هو قد قام بين اصحابه منزهاً لعيبه مبرئاً لحيه و يقول قد نزل الي كتاب من الذكر عليه السلام و يقول اني انا الباب و المرجع للناس فاخذ البيعة من اصحابه علي ذلك و ظل ينادي ان من لم يدخل الي و يحضر درسي و ياتم بي فهو من الصالين المرتدين فقلنا في انفسنا يا سبحان الله كيف يكون بابا من يدعوا لي غير الله و يرد علي ذكر الله صلوات الله عليه كلما نزل في فضل ابوابه و اصفياته السابقين سلام الله عليهم ثم طلب منا الحضور في درسه فاجبناهم لذلك و حضرنا عنده و قرأنا كتابه و من جملة ما فيه انه عليه السلام يوصيه بالعيال حرم باب الله المقدم عليه السلام خيراً و احساناً و يقول و اذكر في البيت اهلن و سلم مني عليهن و في كتابه الاخر يقول عليك و لا تغفل من ثمرات شجرة العدل و لا حكم اهل البيت و احسن في احكامهن و لا تنس امرهن و سلم مني عليهن و قل للتي (*التي) احسنت عملها قد عملت بما ارسلت في سبيل الله و قد خالف بعد ذلك امره عليه السلام و اسما مع التي احسنت عملها حرم باب الله الصغيري التي هي في الحقيقة كبري لما قصدت حج بيت الله الحرام بعد الاستطاعة و تيسير الامور و معها قررة العين و جيا الميرزا حسن الهندي للمشايعه و بعث الميرزا محييتم منهم الدعيا و جيا المكاري لحمل الامتعة و الاسباب و اذا بالملا احمد و الملا حسين خادمهم و كم جاهل من الارذال جائوا لمنع العيال فطر دوا المكاري

و وصل الخبر الي العيال و الي جناب قرّة العين فارسلوا خلف الملا احمد و الملا حسين خادمهم و ثم قالوا لماذا هذا المنع فقال الملا حسين لانه قد نزلت في حق الملا احمد آية بانه المرجع و الباب و لم تستأذنوا منه للروح قالوا ان الله قد اذن لنا و اوجب علينا بقوله و لله علي الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا و ها نحن قد استطعنا و لا يمكننا التأخير

--- صفحه ٢٥٤ ---

و قال النبي صلي الله عليه و آله من استطاع اليه و لم يحج فليمت ان شأ يهودياً و ان شأ نصرانياً و انت ليس لك ان تمنع من جميع الجهات خصوصاً حج بيت الله الحرام رأيت الذي ينهي عبداً اذا صلي اتق الله و افعل ما امرك به ذكر الله صلوات الله عليه بقوله و احسن في احكامهنّ و لا تنس امرهنّ و سلم مني عليهنّ و ها انت قد خالفت امره و استت معنا فقال ليس لكم الي ذلك من سبيل و اني لا منعكم اشدّ المنع و استعين عليكم بالاعداء و الحكام و اسعي باذية كل من رضي برواحكم و هم فلان و فلان و ذكر جماعة من المؤمنين و قال اخبر الحكام بانّ عيال السيد مع امرأة يقال لها قرّة العين يروحون الي الباب لا الي مكة و انّ فلان و فلان هم الذين دعوهم الي الروح و هم من البايبة فغضبوا العيال و قرّة العين من كلامه و قالوا اخرج من البيت يا ملعون فانك رجيم بعد ان وعظوه و خوفوه الله و ذكروه و هو لا يرجع عن قصده و لا يرتدع عن غيه و لا يعقل و لا يسمع كانّ في اذنيه و قرأ فسبوا العيال و شتموهن و تكلموا بالكلام الوعر القبيح قال الملا حسين يا حمير! لا تحاربين الملا احمد و قال الملا احمد ما خالفت حميراً و ها صفرائها فوقعت العيال المكرمة المحترمة مغشياً عليها من عظم ما اصابها من يد هذا الظالم و تمرضت بعد ذلك و امتنعت عن الروح لامهم الويلات ما ذنب هاشم عليها اما كفوا اذا لم يساعدوا و لكن ما كان بدعاً من الاقوام ما فعلوا و قد سبقهم آبائهم بمثل ما فعلوا و قد امره الذكر عليه السلام ايضاً في كتابه قال رب باذي ابن كاظم بالحق و قال و ادرس بايات علم الجلال و ما نراك تربيه بالحق بل بالباطل و لا نراك تدرسه بايات علم الجلال بل بالصرف و النحو و اللغة و المنطق و هذه ليست آيات علم الجلال بل آيات علم الضلال ثم الدرس العام الذي تأمر الناس باستماعه ايضاً ليس هو من آيات علم الجلال بل من ظواهر كتب البابين المتقدمين سلام الله عليهما فقال ان كتبها هي آيات الجلال قلنا انّ الذكر عليه السلام يقول لبعض الرجال في جوابه ان اتكل علي الله و امح الكتب كلها

--- صفحه ٢٥٥ ---

و خذ عطياً ذكر اسم ربك و قال ع و لكل من صدق باياتنا فرض ان يحو كل ما كتب القوم الا بعضاً من آيات البابين من قبل حكم البدع و نهي عليه السلام عن التكلم في هذا البعض في شرح اقول الا بالصغ البديع قال ع و من اراد التكلم في آيات البابين فقد اخذ قطرة من هذا الميا الاحمر و صبغ الكل علي تلك الورقة و تكلم هنا لك يقال له انسان من حول اهل الباب فلا يجوز التكلم بما حتي

حكم منع از ممارست علوم رسوم معموله آن ايام و محو کتبی که مشحون از تخيلات فرضیه موهومه هند و یونان و کلد و آشور و ایران و بنام علوم حکمیّه متداول بین الانام بود و نیز محو کتب عقائد و احکام جهلیه و استدلالات جعلیه که بنام فقه

اجتهادي و اصول الفقه و كلام موجب تضييع عمر جمعي كثير گشته و به نام علماء و حکماء مشهور شده بدان فخر و مباحث مي نمودند و نيز محو کتب مطولۀ مباحث لفظيۀ فرعيۀ لغت العرب و هم مسائل مصطلحۀ منطقيۀ و امثالها در بيانات و آثار حضرت باب اعظم از آغاز ظهور امر بديع ثابت و درخشان و بابه به آن عقيدۀ مشهور و نمايان بودند و بالاخره در کتاب مستطاب بيان قانوني در اين خصوص تنظيم فرمودند تا کتب وفيرۀ مذکورۀ معروفۀ بنام علم و دين را که تودۀ از مصطلحات و تخيلات عاري از افادۀ حقيقيه و خالي از ثمرات ماديه و معنويۀ بيش نبودند بلکه موجب انحراف از حقايق اصليۀ دينيه و حرمان از ترقيات صوريه و معنويه هردو گشتند از ميان رفته بر جاي آنها حقايق ثابتۀ و قوانين صالحۀ الهيۀ و علوم مفيدۀ باصبغۀ بديعۀ تأسيس و تنظيم گردد چنانکه علوم حقيقيۀ مفيدۀ را در توقيح ملا باقر حرف حيي تيريزي که نبذۀ از آن را قبلاً ثبت نموديم امر به تعلم فرمودند و هذا عين بيانه الاعز الاعلي' " و لكن تعلم كل علم لتكون يوم ظهوره من اسماء عزه لتنصر به دينه .

--- صفحه ۲۵۶ ---

تصبيغ بالصبيغ البديع اي المعني الجديد الذي لم يكن قبل ذلك منه شيئاً ابدأ كما قال عليه السلام قل يا اهل الفرقان فهل تجدون في الكتاب من قبل آية بدیعة فما لكم كيف تكفرون بالله و لا تشعرون و قال ع بلي قد نزلنا في الكتاب بعضاً من آيات باطن القرآن و انتم من قبل ذلك حرفاً منه في كتاب لا تدرسون و لا يريد عليه السلام من آيات الجلال الّا الايات البديعة و لا يريد من احد غيرها لقوله عليه السلام و ما كنت في شأن و ما نحكم بحرف و ما نلقي روحاً الا بامر بديع و ليس الدين غير البديع لانه ۴ حصرالدين فيه بقوله ۴ انما الدين في كتاب الله من آمن بالله و آياته و اتبع حكم البديع من لدنا فاولئك هم المهتدون و قال عليه السلام و ما من نفس قد سمع حكم البديع و يعرض من حكم ربه الّا و يحشر يوم القيمة في تابوت من حديد فلما راي هذا الرجل عدم قبولنا لدرسه و الرد عليه و لم تكن اتباع كل ناعق اجتمع هو و اصحابه علينا و طردونا مرّات عديده و نحن نرجع اليهم و نعذر منهم في كمال الخضوع و المذلة و المسكنة حتي ان بعضاً منا قبل يد الملا احمد كل ذلك امتثالاً لامر الذكر عليه السلام حيث امر باحيا بيت باب المقدم عليه السلام لنجتمع هناك و نتلو من الايات البديعة في الليل و النهار و ما قبلوا منا عذرنا و طردونا بالسب و اللعن و الشتم و الطعن و اثاروا الفتنة و شيعوا الفاحشة و افتروا علينا الاقوال الباطلة و اوصلوها الي الاعداء و الزمونا بيوتنا و كثر الكلام و السب و الطعن علينا من كل مكان و حركوا المال حسن گوهر علينا فقام يخطب في كثير من الايام في مجلسه و مجلس الميرزا محيط و كل مجلس جلس فيه بملا من عامة الناس و هو يقول ايها الناس ان هؤلاء الضالين المضلين خربوا الشريعة و افسدوا في الدين فالواجب عليكم حفظ دينكم و الذب عنه بكل ما يمكنكم و لا تسكتوا عنهم و اذكروا احوالهم و اعتقاداتهم في جميع المجالس ليعرفوهم الناس و يجتنبوهم ثم ان الملا احمد اخبر السيد علي الكرمانى و الميرزا محيط ان الحاج محمد كرمخان كتب كتاباً راداً علي الذكر عليه السلام و ان قرّة العين كتبت علي ردّه

--- صفحه ۲۵۷ ---

رداً و ان الذين و افقوا علي ذلك فلان و فلان و ذكرنا عندهم فصاحوا و ناحوا و اعانهم علينا كل احد و ظلوا يتوعدون و يتهددون و ظل الملا احمد و اصحابه يثيرون الفتنة و يضرمون نارها بلا فتور فكتبوا كتباً عديدة بمضامين مختلفة و عبارات متفاوتة لكل احد بحسب ما يلائم طبعه و مزاجه و كتبوا فيها تلك الافتراءات الاولية التي تقدم ذكرها و غيرها و ارسلوها الي سائر الامصار و الاقطار و نشروها في جميع الافاق و البلدان مثل النجف و الكاظمين و سرّ من راي و بغداد و شيراز و اصفهان و قزوین و خراسان و غيرها من البلاد و شوشا قلوب اولئك المؤمنين مثل جناب سيد علي شبر الكاظمي كتب لي كتاباً يقول فيه قد سمعنا اشياءً عجيبة و اموراً غريبة تفتت الاكباد و تحجر العيال و الاولاد و كل هذه الامور و الفتنة صدرت من الملا احمد و اصحابه و هو مأمور في كتابه ان لا يفرح و لا يحزن بتصديق احد و لا بتكذيبه بقوله عليه السلام

مكتوب مسطور شيخ سلطان براي دلالت بر اين نکته كافي است كه مؤمنين و محبين عظيم الشأن حضرت باب براي ميسر نبودن مصاحبت و استفاضه كامله از آن مظلوم محبوس به سبب اختلاف مذاق و مشرب امثال مشاجرة مذکور فيما بينشان رخ مي داد ولي ملا احمد معلم مذکور در اين نامه كه خویش را در علوم رسوم اعلم از جمعي اصحاب مي دید و براي اثباب مفاهيم خود در ايمان بديع مكاتيب مفصله ب اطراف فرستاد بالاخره در راه اين امر بليات طاقت فرسائي تحمل كرد كه در ضمن ترجمه احوالش آوردیم و ملا محمد باقر مذکور عاقبت در مازندران شربت شهادت چشيد چه كه توقيعات صادره از قلم اعلي هر يك را به جز آنان كه روي به بهبود نداشتند وسعت نظر و روح خضوع و اطاعت غير ممكن التوصيفي داده قيام بر جانفشاني بخشيد.

مولى (فاضل مازندرانی)

--- صفحه ۲۵۸ ---

اوصيك ان لا تفرح بتصديق احد و لا بتكذيب نفس من اهل القبيل و القال و قد خالف و فرح و حزن و هو مأمور ان لا يحدث فتنة في دين الله بقوله عليه السلام ان اتبع يا احمد حكم ربك من قبل و لا تحدث فتنة في دين الله و قل للناس قولاً معروفاً و كتب له الملا شيخعلي و قال له عن جانب الذكر عليه السلام و اعطيك اصلا من عنده بان تتكلم اين ما كنت بكلام لا يترتب عليه لك و لغيرك فتنة و فساداً عظيماً و قد خالف الامر و تكلم بالفساد عند الاعداء هو و اصحابه و احدثوا الفتنة و آثارها و اشعلوا النار و ضرموها و ما الله بغافل عما يعملون ثم و ان هذا الرجل اعلي ما عنده من الحجّة و اقوي ما بيده من المستمسك بانه الباب و المرجع للرعية قوله عليه السلام فان اليوم لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت عليك و لا تغفل عن ثمرات شجرة العدل و هو يؤل هذه الفقرة انه لا مفر لاحد الاوان يدخل هذا البيت الي اي بيت السيد سلام الله عليه بيت الطين و الاحجار فقلنا علي هذا اذاً يجب علي كل المسلمين المصدقين ان يجيئوا من جميع الاطراف الي كربلا و يدخلون في بيت السيد ۴ بيت الطين و الاحجار البك حتي يقبل ايمانهم انظروا الي سخافة هذا الرجل و جهله هل يتفوه عاقل بهذه الكلمات و هل يريد الذكر صلوات الله عليه هذا البيت و هو عليه السلام ينادي

للامر البديع و يدعو للدخول في البيت الاول بيت الولاية لجة الاحدية من دخله كان آمناً و قلنا له ما بقي عندك شيء الا ان تقول انا هذا البيت او بابه اي انا الذكر صلوات الله عليه او جناب الاخوند ملا حسين سلام الله عليه لان الذكر عليه السلام هو البيت و جناب الاخوند بابه و اول مؤمن بنفسه و هذا القول لا يخفي بطلانه علي جميع المؤمنين و الظاهر من قوله عليه السلام فان اليوم لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت اي بيت الولاية الذي من دخله كان آمناً محله الفؤاد و هو اللجة الاحدية و قوله عليك غير متصل بقوله في ذلك البيت بل هو كلام جديد ليس له مدخلية مع ما قبله فيكون سبكه و سياقه

--- صفحه ۲۵۹ ---

عليك و لا تغفل من ثمرات شجرة العدل اي اللزوم و الواجب عليك ان لا تغفل من ثمرات شجرة العدل و وجه آخر لقوله عليه السلام لا مفر لمن اراد الله و اوليائه الا و ان يدخل في ذلك البيت اي بيت الاحدية التي هي محل ظهورها الفؤاد عليك اي يكون عدواً عليك كما قال الحسين عليه السلام يوم الطف للحرّ يا حرّ انت لنا ام علينا فقال الحرّ لك يابن رسول الله لاعلي ك و مثل قول الله سبحانه فادخلوا عليهم الباب فاذا دخلتم فانكم غالبون اللهم انصربي علي نفسي و اجعني من الغالين بفضلك و كرمك يا اكرم الاكرمين.

. دیگر از مشاهیر مؤمنین عراق **شیخ محمد شبلی بغدادی** از علما اثنی عشریه و تلامذهء سید رشتی بود و در بغداد از جانب وی نیابت و وکالت و نقابت بر شیخیه داشت و جناب ملا علی بسطامی را در محبس بغداد ملاقات مکرر نموده فائز به عرفان و ایمان بدیع گردید و در غایت ثبوت و استقامت و انجذاب پی اطاعت و خدمت برخاست. و هنگامی که حضرت باب از سفر حج به عزم فارس مراجعت فرمودند اهتمام نمود تا وسائل فراهم کرده با جمعی سوی شیراز رهسپار گشت و چون به اصفهان رسید دانست که مأمورین دولت آن مظلوم را به سمت آذربایجان بردند و دستور چنین است که اصحاب به جناب باب الباب روی آرند در آن حال گروهی از همراهنش عودت به بغداد کردند و او با معدودی رهسپار خراسان شد و مدت هشت ماه در مشهد با حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب مانده به کسب افاضات معنویه و انجام خدمات موفق گشت آنگاه مراجعت به بغداد نمود و با عزم آهنین به ارتفاع امر مبین قیام کرد و طولی نکشید که قیام قره العین در بغداد واقع شد و به اهتمام تامّ به معاونت پرداخت و چندی در خانه مسکونه خویش آن مظلومه و اصحابش را حمایت و ضیافت کرده در بر روی واردین و طالبین حقیقت گشوده پذیره گشت و با فرزند رشید خود آقا محمد مصطفی در موکب آن جناب و

--- صفحه ۲۶۰ ---

اصحابش مجدداً قدم به بلاد ایران گذاشته تا قزوین مهیای اعانت و نصرت شد و از آنجا به بغداد عودت کرده به تقویت و تربیت ایمانیه مؤمنین عراق همت گماشت و در بغداد و کاظمین مجامع پر جذب و شوری مرکب از مؤمنین عرب و ایرانی منعقد ساخت و در غایت ثبوت و انجذاب به نشر امر بدیع برخاست تا موقعی که خبر ارتفاع نیران هنگامه مازندران به سمعشان

رسیده دانستند که اعداء به صدد محاصره قلعه و دستگیری حضرت قدوس و باب‌الباب و اصحاب‌اند همگی به جوش و اضطراب آمده آتش غیرت در قلوبشان برافروخت و حاجی ابوطالب از تجار بایه ساکن کاظمین تقریباً پنجاه نفر از ایشان را زاد و استعداد داده مجهز ساخته برای نصرت اصحاب روانه داشت. که از آن جمله شیخ عزیز، شیخ نصار از اهل کربلا، مهدی زهراوی و طعمه و علاو و محمد بحرانی و علی و فارس و بندار از اهل بغداد و عیسی کرادی و جواد عبدالحسین نام داشتند ولی موقعی به مازندران رسیدند که سپاه مخالف قلعه را محصور کرده راه ورود و خروج را مسدود نمودند. و ناچار اقدام و قیامی نتوانستند و عودت به سوی عراق کردند و در سورت برودت زمستان و تعرض و هجوم زبردستان دچار شدائد و مشقات فراوان گشتند و شش نفر در طریق جان دادند و ما بقی خویش را به وطن رساندند و مدت ذهاب و ایابشان قریب پنج ماه به طول انجامید و آقا شیخ محمد در عین احوال و بحبوحه احوال مذکوره به نشر امر پرداخته با جمعی از بنی اسرائیل و مسیحین ساکن بغداد نیز مناظره و محاجه نمود و عدّه را متوجه به این امر ساخت تا آنکه واقعه شهادت عظمی واقع شد و تاب نیاورده طولی نکشید که ازین جهان پر محن در گذشت و پسرش آقا محمد مصطفی مذکور که تولدش در بغداد به سال ۱۲۵۳ ه. ق واقع شد و در مراحل ایمانی و اخلاص و جانفشانی با پدر همراه بود خلف صالح قرار گرفت و تتمه

--- صفحه ۲۶۱ ---

احوالش را در بخش ششم می آوریم و از او رساله در شرح احوال جناب قره العین باقی است که در مصر طبع و نشر شد .
 دیگر از مشاهیر بایه عراق شیخ صالح کریمی به واسطه جناب بسطامی ایمان بامر بدیع آورده از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قره العین شده در موکبش به ایران آمد و به نوعی که در بخش سابق بیان کردیم او راه سال ۱۲۶۳ در قزوین گرفتار و اسیراً به طهران برده حبس نموده، به شهادت رساندند و او اولین شهید شهیر این امر در ایران می باشد .
 دیگر سعید جباوی اهل قریه جبه واقعه در ساحل فرات مردی ساده دل و مخلص بود نیز بواسطه جناب بسطامی در عراق فائز بایمان بدیع گشت و در سلک اصحاب قره العین قرار گرفت و پیوسته نضرالوجه، مسرور الجنان، ذاکر اللسان، آرزوی جانفشانی در طریق الهی داشت و در موکب آن جناب تا همدان آمد و حسب دستور جدا شد و پس از چندی خود را به اصحاب مازندران رسانده دلیرانه در معارک مدافعه و مقاتله نمود تا بالاخره شبی که همراه جناب باب‌الباب جنگ می کرد گلوله به شکمش اصابت نموده کاری شد و او دست بر موضع جراحت و فوران دم نهاده محاربه کنان سعی کرد تا خویش را نزد حضرت قدوس رسانده در مرأی و مشهدش جان نثار ساخت .

دیگر حاجی محمد کوادی از اهل معمورات و باغ‌های متصله به بغداد مردی امی و به غایت متدین و متمسک در مذهب امامی و در ما بین شیخیه شهیر و نامی و شاعر و دلیر و مجرب در فنون جنگ و نظامی بود و در عسکر ابراهیم پاشای مصری سمت بین باشی داشته در عده از حروب شجاعت‌ها نمود و چون به بغداد برگشته اقامت جست به سید رشتی کمال اخلاص و ارادت حاصل کرد و قصائد مدحیه عالیّه بسیاری در شأن وی سرود از آن جمله در قصیده طویله این ابیات است

--- صفحه ۲۶۲ ---

و مجهولة تاه الانام بوصفها ***** سوي العالم الغطريف جر ثومه

الفخر تقمصها طفلا و حين بلوغه ***** ابان خفي السر في النهي و الامر

تا آنجا که بدو خطاب کرده چنین گفت:

آيا منقذي من لجة الجهل و يا حافظي ***** من حيث ادري و لا ادري

و بالجمله حاجی محمد به موجب بشارات و مواعید سید رشتی مترصد ظهور موعود شد و به واسطه جناب بسطامی فائز به ایمان بدیع گشت و در سلک اصحاب جناب قره‌العین در آمد و آن هنگام بالغ به سن هفتاد و پنج سالگی بود و از بغداد تا همدان همه جا در موبک آن جناب آمد و در آن بلد دستور مفارقت یافته بی‌درنگ به صوب ماکو شتافته درک لقای حضرت نقطه اولی^۱ نموده مراجعت کرد و در قزوین نزد قره‌العین رسید و قصیده رائیه در حق وی سروده عرضه داشت که مصراعی از مطلعش چنین است؛ " یا صاح کن من بني الدنيا علي حذر "

و سپس چون هنگامه مازندران برخاست در سن هشتاد سالگی خود را به عزم جانفشانی به قلعه رساند و هنوز قوت بنیه داشت ولی در آنجا دچار فلج شده نتوانست چنانکه می‌خواست مدافعه و محاربه نماید و آرزوی شهادت در دلش غلیان داشت تا آنکه در اردوی اعدا گلوله توپی اصابت کرده وی را به آمالش رساند و در کمال ایمان و سرور به جهان باقی خرامید.

دیگر حاجی سید خلیل مدائنی از اعظم اهل مدائن و صاحب ایل و ریاست بر عشائر اعراب آنجا بود و در کربلا نزد سید

رشتی تلمذ نمود و باتفاق ملا حسین بشرویه و غیره در مسجد کوفه اعتکاف کرد و در آغاز ظهور به عرفان و ایمان بدیع فائز گردیده با علماء و بزرگان مؤمنین معاشر شد و کراراً به فیض زیارت حضرت نقطه اولی^۱ فائز گشت و هنگامی که از چهریق حضرت را برای اجراء شهادت به تبریز می‌بردند پس از آنکه مدتی با آن مظلوم مسجون انیس بود با ملا حسین دخیل مراغه و ملا علی سلماسی تا چهار فرسنگی تبریز که مسمی^۱ به فزل دیزج است همراه رفت

--- صفحه ۲۶۳ ---

و حضرت در آنجا توصیه به سرهنگ عبدالعلی خان در حق وی نوشته او را به مراغه فرستاد و سرهنگ مذکور کمال مهربانی بجا آورده اسب و مصاریف سفر داده کس همراه نمود تا او را به وطنش مدائن رساندند .

و از جمله اعراب بانی حسن و محمد نام دو برادر از اهل طرابلس سوریه شغل اسب فروشی داشتند و در سفر حج بفیض ملاقات حضرت رسیده بحال محبت و انجذاب بوطن برگشتند و بدین نام شهره شده مورد تعرض اهالی گردیدند و لا جرم چندی متواری بودند و بعد چندی به وطن باز آمدند و بالجمله پس از واقعه شهادت کبری^۱ جمعی از بایان عرب و ایرانی در خاک عراق و ماجاورها میزیستند و گروهی دیگر نیز برای فرار از تعرضات و تعدیات ملایان و دولت ناصرالدین شاهی از ایران به عراق رفته سکنی گزیدند و چون ارتباط مستقیم عراق نسبت باین امر در دور بعد واقع شد بسط و تفصیل کیفیات و احوال آنجا را در بخش ششم می آوریم .

فارس - ارض الفاء مشرق ظهور بدیع و کرسی حکومتش شیراز (بلد الامن) موطن اسلاف حضرت باب

الله الاعظم و محل ولادت و نشو و نمو و سکونت آن بزرگوار و مطلع آیات و واقعات اولیه این امر بود و از امکانه مهمه شیراز خانه میرزا علی عموی والدهشان است که ولادت مبارکه در آنجا واقع شد و مکتب شیخ عابد واقع در قهوه خانه اولیا است که ایام صغر سن در آنجا تحصیل قرائت و کتابت نمودند و خانه میراثیه محل نشو و نما است که با والده و حرم در آنجا سکونت داشته برای ملا حسین بشرویه اظهار امر فرموده و حروف حی^۲ تشریف به حضور یافتند و آن خانه مبارکه محل توجه و قبله مؤمنین مقرر گردید دیگر از امکانه مهمه مسجد واقع به جوار خانه که وصفش در توقیعی مذکور

--- صفحه ۲۶۴ ---

و در ضمن شرح احوال ملا صادق خراسانی مسطور گردید اولین نزول آیات و تشریف و ایمان حروف حی در آنجا بوقوع پیوست و نیز اولین افشاء امر و حدوث بلیات و تضییقات به نوعی که در بخش سابق نگاشتیم در آنجا چهره گشود و دیگر خانه حاجی سید علی خال که اوقات متفرقه در آنجا مراوده و اقامت نمودند و بالاخره در آنجا توقیف شدند و از آن خانه به خانه مسکونهشان به نوع احتیاط دخول و خروج می فرمودند و نفوس محترمه صالحه ذهاب و ایاب داشتند و دیگر ارک دار الحکومه از ابنیه کریم خان و کیل محل باز خواست و تحقیر و تعزیر آن مظلوم و جناب خال و اصحاب واقع گشت و بعداً تغییر یافته ناصرالدین شاه بنائی نهاد و دیگر مسجد و کیل و منبر سنگی دوازده پله است که برای اقتناع ملاها در آن مسجد حاضر شده بر آن منبر بیاناتی فرمودند و نیز محل عبدالحمید شحنة شیراز که در آنجا حبس و توقیف شدند و مسجد ایلخانی محل اقامت جناب باب الباب و همرهانش گشت .

و حکمرانی فارس را در آن ایام **حسینخان آجودان باشی نظام الدوله** داشت که اصلاً و نسباً به طائفه اوتوزا یکی از ایلات معروف ترک ساکن در قفقازیه و آذربایجان منتسب و لقب خانوادگیش به مقدم مشتهر بود و در ایام کزو فرهای عباس میرزا **نائب السلطنه** در آن حدود با ایل خود شرکت در محاربات جسته نصرت نموده تقرب حاصل کرد و به مساعدت‌های محمدخان امیر نظام صاحب منصب و سپس آجودان‌باشی شد و در ایامی که محمد شاه به عزم فتح هرات تجهیز سپاه کرده بدانسو رفت نظام آذربایجان را به قرب سمنان نشان حضور شاهی داده مورد الطاف و توجهات سلطانی گشت و درجه و خلعت و نشان سرتیپی گرفت و نوبتی نیز وی را برای تقاضای اصلاح فیما بین دولت انگلیس و ایران در خصوص افغانستان به رسم سفارت به مراکز مهمه دول اروپا فرستادند و او در مراجعت به ایران عده از معلمین نظام فرانسوی را با خود بیاورد

--- صفحه ۲۶۵ ---

و به این طریق مقام و رتبه‌اش بالا گرفت و در سال ۱۲۵۸ ه. ق حکومت یزد بدو واگذار بود و پس از آن به سال ۱۲۵۹ ه. ق حکمرانی فارس به او مفوض آمد و چون به واسطه تعلق تام به حاجی میرزا آغاسی از طرف محمد شاه مختار در تصرفات امور آن ایالت گشت به لقب صاحب اختیار ملقب و معروف گردید و او از بستگان و دست نشاندهگان حاجی میرزا آغاسی بوده نسبت به حضرت باب اعظم مرتکب ظلم و توهین شد چنانکه در ضمن توفیق خطبة القهریه ذکر آن از قلم اعلیٰ صدور یافت و نیز در ضمن مناجات با قاضی الحاجات شکوه از مساوی اعمال و صفات او چنین فرمودند؛ " **فَانْ مِنْ بَعْدِ رَجُوعِي مِنْ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ إِلَى مَقَامِي هَذَا مَا شَرِبْتُ قَطْرَةَ فِي مَقْعَدِ الْإِلَهِ مِنْ ظَلَمٍ مَا أَكْتَسَبَ إِيدِي النَّاسِ بِأَمْرِ مَخْتَارِ الْفَارِسِ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَنْكَ لَتَعْلَمَ يَا مَلِيكَ وَجُودِي بَانَهُ اسَسِ اسَاسِ الظُّلْمِ فِي حَقِّي وَ اعْتَدِي عَلَيَّ بِطُغْيَانِهِ فِي عَهْدِي حَتَّى دَخَلُوا حَزْبَهُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ عَلَيَّ بِيْتِي بَغَيْرِ إِذْنِي وَ اخَذُوا مَا اسْتَطَاعُوا مِمَّا لَمْ يَكُنِي رِي وَ لَقَدْ رَأَيْتُ مِنْ هَذَا الظَّالِمِ الشَّارِبِ لِلْخَمْرِ أُمُوراً لَمْ يَقْدِرْ نَفْسِي أَنْ يَرِي وَ لَا يَحْتَمِلُ حَتَّى ضَاقَ عَلَيَّ الْاَرْضَ بَسْعَتِهَا فَخَرَجْتُ عَنْهَا مُضْطَرّاً إِلَى مَلِيكَ الخ "** و بعد از آن ایام ظلم و جور حسین خان طولی نکشید و به سال ۱۲۶۴ که مردم ایران از تسلط حاجی میرزا آغاسی و دست نشانده‌هایش خلاص شدند اهالی شیراز شورش کرده بر وی هجوم نمودند و عده مقتول گشتند لا جرم نظام‌الدوله به علت عدم انتظام حکومتش معزول و مخدول شده، بهرام میرزا معزالدوله بر جای وی صاحب اختیار فارس گردید و بالاخره در سنین اخیره حیاتش مردود دولت واقع گشته تحت حمایت سفرای دول خارجه در آمد تا به سال ۱۲۷۴ خارج و آزاد گردیده و بعد از چندی رخت از این جهان بیرون کشید.

و از کبار علمای شیراز **شیخ ابوتواب امام جمعه ابن شیخ محمد زاهد امام جمعه مشهور به شیخ مفید** اباً عن جد سالها

--- صفحه ۲۶۶ ---

امامت جمعه و جماعت و مسند و مقام ریاست دینیه و تدریس علوم داشتند و شیخ ابو تراب به غایت متنفذ و ملجأ و ملاذ اناام بود و همه او را به سلامت نفس و خیر خواهی و دینداری می شناختند و در آغاز دعوت حضرت اعلیٰ و طلوع فتن و بلایا به مقتضای حسن فطرت و انصاف و عدالت و تعلق تام به اسلام و خاندان سیادت کمال محبت و رعایت را نسبت به آن بزرگوار بروز داد. آورده اند هنگامی که ملایان در رد و ابطال کلمات و دعوی حضرت طوماری نوشته مهر و امضاء نمودند در آخر نزد امام جمعه بردند و از او خواستند که رقم کرده خاتم نهد تا نفوذ و جریان پذیرد. و او پس از مطالعه مسطورات ورقه بر آشفته و به آنان نصیحت کرده، گفت: این رفتار شما از طریق عقل و دین هر دو بیرون است چه ما هیچ یک در شرافت نسبت و عظمت حسب و قوت تقوی و دیانت و زهد و عبادت این سید بزرگوار شکی نداریم و در شدت عقل دور بین و حدت بصر و بصیرتش تأمل نکنیم در این حال پس اگر در آنچه اظهار می کند راستگو است چگونه در رد و کفرش سطری نگاریم و او را بیازاریم و اگر دروغگو است اولی آنکه مجازاتش را به اسلاف کرام و اجداد عالی مقامش واگذاریم و در گذریم و شما خود نیکو و واقفید که دروغ گویان در هر صنف مردم از عالم و جاهل و عاقل و باقل بسیارند و هیچ یک مورد جفا و آزار نه بلکه برخی واجد مقام اشتهار و ریاست بوده و هستند. و بالجمله هیئت ملاها را از عمل مذکور منع و ردع نمود و با وجود منع و حمایتش اغراض قلبیه و امراض ریاستیه شان صورت نگرفت تا به سال ۱۲۷۳ ه. ق در شیراز وفات نمود و ما ذکر احوال و سوء اعمال حاجی شیخ هاشم برادر امام جمعه و نیز شیخ حسین ظالم و برخی دیگر از ملاها را در بخش سابق نمودیم و از بایان شیراز به جز حاجی میر سید علی خال که در طهران و سه تن دیگر که در مازندران بشهادت رسیدند.

--- صفحه ۲۶۷ ---

و بجز لطفعلی میرزا که از شاهزادگان افشاریه و از طبقه عرفا و متصوفه و در لباس درویشی بود و پس از فوز به عرفان و ایمان بدیع به موکب جناب باب الباب پیوست و در خاتمه واقعه مازندران اسیر شده با مقدس خراسانی خلاصی حاصل نمود و پس از واقعه شهادت عظمی غالباً در طهران با شیخ عظیم مرافقت نمود تا به سال ۱۲۶۸ بخ چنگ دولتیان افتاد و به نوعی که در بخش لاحق می آوریم به شهادت رسید عده قلیل در سالها بعد از شهادت باقی بودند.

و از مشاهیرشان حاجی ابوالحسن مردی متدین و محترم و تاجر منسوجات بود و در سال ۱۲۶۰ چون حضرت باب اعظم سفر حج فرمود به شرف مرافقت در سفر نائل گردید و در طول طریق به ملاحظه حالات و شئون آن بزرگوار تنبه حاصل کرده اقبال و ایمان آورد. چنانچه از قولش حکایت است که کشتی شرعی به نوعی دچار طوفان شد که تمامت رکاب از حجاج به

دعا و التجا پرداختند و من به حال اضطراب خود را بگوشه کشیدم دیدم که آن سید جوان نورانی با کمال اطمینان نشسته بیانی می فرمودند و کاتب می نوشت دست به دامن شدم تکه نبات و اطمینان و ثبات بخشیدند و حاجی پس از عودت بشیراز بی محابا نزد هرکس از اطوار روحانیه و کرامات و مقامات معنویه که در ایام سفر مشاهده کرد حکایت نموده متدرجاً در زمره خالصین مؤمنین و مورد توجه و تعرض منکرین مبغضین قرار گرفت و تتمه احوالش را در بخش ششم می آوریم .

دیگر شیخ علی میرزا برادر زاده شیخ ابوتراب امام جمعه در ریعان شباب مؤمن و منجذب گردید دیگر آقا محمد کریم تاجر که پیوسته مورد تعرض و تعدی انام بود و عاقبت ناچار به عراق مهاجرت نموده به تجارت و زندگانی پرداخت.

--- صفحه ۲۶۸ ---

دیگر میرزا آقا رکاب ساز و میرزا رحیم خباز که به غایت منجذب بوده همی تبلیغ کردند دیگر حاجی محمد بساط از عرفا که نخست شیخی شد و ثانیاً به ایمان بدیع فائز گردید و نبیل زرنندی در وصف احوالش نوشت که بسیار مزاح بود و از نماز جمعه و اقتداء به امام جمعه مفارقت نمی جست و پیوسته سئوالات و مزاح می کرد چنانچه روزی امام بر منبر موعظه کرده تا به این حدیث رسید که حضرت محمد فرمودند علما امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل در آن هنگام حاجی محمد بساط با انبساط از زیر منبر پرسید که ای آقا بیان فرمائید که این علماء چه اشخاص اند جناب شیخ ابوتراب در جواب گفت ای مؤمن آن علماء همین نفوسی هستند که در نظر تو از سگ کمترند و با دست اشاره به ملایان نمود که دور منبر حاضر بودند و اهل مجلس از این تقریر و تفسیر بی اختیار می خندیدند. دیگر میرزا عبدالکریم کلید دار شاه چراغ و مشهدی ابوالقاسم لباف و میرزا مهدی صابر و پسرش میرزا علی اکبر و به علت قلت مومنین و محبین و شدت تعرض معاندین از علماء و دولتیان و برای اینکه منتسبین حضرت غالباً فائز به ایمان بدیع نشده از وقوع شهادت کبری و بلیات عظمی در غایت تأثرات و احزان می زیستند جریان این امر به ملایمت و سکون می گذشت و ما چون شرح احوال والده و حرم و بستگان و افنان اعلی را مقداری در بخش سابق و این بخش آورده و مفصلاً در بخش ششم می آوریم و نیز واقعات شیراز را در بخش متقدم به تفصیل نگاشتیم در این مقام تکرار نکرده به ثبت متفرقاتی از توقیعات متکثره صادره در ایام شیراز که حاکی و منبه به دقایق مطالب است اکتفا می نمائیم از آن جمله در مقام افشاء احزان قلبیه و بیان واقعات اولیه فجر ظهور و جفا و مکر امثال سامری و عجل و خوآر از اهل غرور و کشف اسرار و مصالح اوضاع آن ایام در ضمن مناجاتی مذکور است: " یا الهی لتعلم انی ما ظننت یوم الاول ان یری احد صحیفتی و یصبر فی

--- صفحه ۲۶۹ ---

حقي او يقول لا لان ابواب المعارف و مفاتيح الحقائق في كلماتي مخزونة مكشوفة و لقد نسبت آثاري بحجتك الحي ألا يظلم احد و لا يكذب مع ان الخير كله من عنده نزل و عليه يستدل و لو ان الرسل ينسبون الي ان الناس لم يعتقد و الان احداً من العلماء ما جا بذلك و هوشان حججك الطيبين و في عين الناس عظيم و انك يا الهي لما اردت ان تمحص عبادك نزلت الحن و جعلت اصحاب حجتك مظلومين حتي ظلم من ظلم و كذب من كذب و استراح المفترون بعملهم و عرفت مقامهم و اظهرت بواطن عبادك الذين آمنوا و بلغوا و هاجروا بما فعلوا و كتبوا و اخذوا و انك تعلم كلشي و لا يخفي عليك شي و بذلك قد افنتت الكل بشأن يوم الاول حتي لم يبق في الارض الا احد او اثنان او ثلاثة منطلقين مع الظل خائفين و جلين الخ ايضاً فانا كنت في بيتي وحدي و لم يطلع احد لشأني انت قد اخرجت بعض العباد من مساكنهم (مؤمنين اولين) و انت قد انزلتهم علي و اهمتني بعد ذلك حكم دعوتك و اكرمتني حجتك فلما بلغت حكمك اخذت من قلوب المطلعين بامرك عهدك و تسليمك بحيث لا ينكرني من هذه الجماعة النازلة بي احد ثم قد ارفعتهم الي مساكنهم و ما عاملت بي بعد ذلك قد شرفنتي بالخروج الي بيتك الحرام و بلغت حكمي بايدى ملائكتك في الارض كل شطر حتي قد بلغ امري الي المشرق و المغرب و ما بينهما فلما نضجت بنية العباد و علمت كل نفس حكم القواد ارجعي من بيتك الحرام و في مقارنة ذلك الحال قد اردت الفتنة للبلاد و من عليها حتي قد نزل بي و بالمصطفين ادبار المعرضين و اوردتني علي منتهي الذل بمحضر الظالمين (محضر والي فارسي و ملايان) ... اليس كل ذلك من فعلك يا ذا الجلال و الاكرام و انك يا الهي ارفعتني في بدء الامر و باي شيئي وضعتني ثم بعد ذلك قد نزلت كلمة الانكار في قلوب الشياطين (خوار و مهرانش) حتي اخذوا ما كتبوا و ابي ما قصدت في ما كتبت

--- صفحه ٢٧٠ ---

الا بابية المنصوص و انها كلمة مطلقة تقيد بالخصوص فبعزتكم ما مكروا في حكمي بل كنت اسرع مكرراً في حقهم ايضاً بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني اشهدك باني عبدك قد آمنت بك و باياتك و استغفرك بما احاط علمك بي و انك يا الهي لتعلم باني قد حدثت الخلق بنعمتك في حقي مالم تؤت احداً من العالمين في صقع الرعية بمثل ما اكرمتني من ثنائك و آلائك و تمت حجتك علي عبوديتي بايات محكمة حيث لا يخفي عليك و علي من اجتهد في سبيلك و اظهرت يقيني في حكمك في حقي في المسجد الحرام برجل معروف من الناس بعدول من الشهدا من عبادك فلك البها العظمي و الثيا الكبرى بما انت عليه من العز و الكبريا و اليك اشكوي و حزني فيما نزل بي و بالمصطفين من عبادك بما جري القضا بالامضا من حكمك و فيك ارجو ثوابي و لكل من ابتغي برضائك و اشهد انك لا تضع اجر الحسين فلك الحمد و المنة مما اخترت من رضاك و دار البقا و احتملت اذي الخلق في حقلك و انا ذا صابر في ذاتك و تابع مرضاتك و لا اخاف فيك لومة لائم و انك لتعلم ما احدث بنعمتك و ما يكذبني احد و كنت بينهم ذات صدق و امانة و من الان قد سولتهم انفسهم بتكذيبي و يحسبون انهم يحسنون في دينهم فسبحانك سبحانك قلت و قولك الحق يستعجلونك بالعذاب و ان جهنم لحيطه بالكافرين فيالله من قوم سوء جاهلين فلك الحمد علي ما ظلموني في حقلك و لك الحمد علي ما جحدوني في دينك و لك الحمد علي ما كذبوني في وجهك و لك الحمد علي ما آذوني في امرك فبعزتكم و جلالتك و لا حول و لا قوة الا بك لاشك لي في حبي لك و لا اسوء ظني في رحمتك لي و

لا اخاف من احد دونك و لا اطمع في احد سواك و اني لعلي يقين من فضلك بان الناس لا يكذبوني و لا يسبوني و لا يجحدوني و لكنهم من حكمك يغفلون و من وجهك يعرضون و باياتك

--- صفحة ٢٧١ ---

يجحدون و اني مجي في حقلك و رضائي لوجهك كاني في الفردوس علي الارائك المتكئة لا يجزني في ذلك المقام جحد نفس و اني بحفظك و كلاتتك لعلي يقين ميين و انك لتعلم ان اليوم قد نزل بي كتاب كريم من احد من اولياتك بعد ما قهرت علي اكثر الناس بجحدهم من ردّ الجواب علي الواقع و الصواب و اخذت عهدي عزاً لنفسي من اعناقهم بحكم الكتاب اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام بعد اليقين بالذل و الانفراد الخ و درباره دعوت و مباهله با ميرزا حسن گوهر در ايام حج كه در بخش متقدم آوردم چنين مسطور است و لقد اتممت حجة المباهله في مسجد الحرام بشهادة الشهود و من اطلع بهذا الكلام بما ذكرته في صحيفة الحرمين هو المحيط و اظن ان الذين قد سمعوا هذا الامر في مكة هو الحاج سيد علي الكرمانى و الحاج سيد محمد الخراساني و الحاج سليمانخان و الحاج محمد علي المازندراني و ما كان ورائهم الخ و منها ايضاً قوله الكريم في شأن المذكورين من المعرضين و لو ان اهل الخوارج قد صدقوا بولاية علي عليه السلام و حجية ما في يديه لم يخرجوا يوم المصحف بقوله الحق انا كلام الله الناطق و كذلك حكم ما كذبوا من فئة الشيعية الذين هاجروا اليّ لو صدقوا حجته الحجة في يدي لم يكذبوا ابداً و ان الان لا مفر لهم بان يقروا لانفسهم عبادة الشيطان لانه ان كان تصديقهم و خروجهم حقا عبدوالله و بعد ذلك لما كفروا عبدوا الشيطان و ان كانوا يقولون لا نميز اولاً بين الداعي بانه من الله او من الشيطان فمن لم يميز اولاً بين دعوة الرحمن و دعوة الشيطان كيف يميز آخرأ و من لم يوقن بان الداعي هو الحق من عند الله فكيف يخرج من بيته و كتب اليّ كتاب التصديق الا الفحص من الشك و الشك ليس من الحق ففي كل الدلائل لا مفر للمكذبين الا ان يقروا بعبادة الشيطان في تصديقهم او في تكذيبهم و من يعبد الشيطان لا خير له و ليس له عند نفسه دليل يطمئن به و له خزي في الحياة الدنيا و في الآخرة عذاب عظيم

--- صفحة ٢٧٢ ---

ايضاً " فيا ايها الانسان ان اليوم فتنة التي نزلت في كلمات المصطفين من ائمة الدين قد احاطت كل المسلمين فاستمسك في تلك الفئة الدهميا العميا الصميا الطخيا الغبرا الجهنيا الظلميا الصيلم المظلم الجهنام الظلام بالحجة الكبرى التي بها يثبت دين رسول الله كله و لن يقدر احد ان يجحده الا و يكفر به و ان اليوم ما بقي فوق الارض احد فيه روح الانسانية الا و قد نزل كتاب تصديقه في لوح ميين فاناذا اختصر الكلام لك و للناس كلهم اجمعين ما ادعيت و لا ادعي الا حكم العبودية الخالصة المحضة ... و ان ذكر العبودية و لو كانت في الحقيقة معدومة لان لا ذكر لي في رتبته و لكن في مقام التجلي بعد الممنوعية التفصيلية و الفصلية الوصلية اقول اني انا عبد اكرمني الله .. فاعرف حق اليقين بمثل ما انت في عين اليقين بعلم اليقين و حق اليقين فان الذي ادعي (حاج محمد كريم خان) اليوم امر كاظم سلام الله عليه في ضلال ميين و ان نسبه مكذب امره لانه لا يزال يكون في ذرية آل الله بنص كاضم و اجماع الفتنة لا في ذرية المعروفة (قاجار) و لو كانوا مؤمنين ثم آية وجهه (كوسج) لتكون مكذب دعواه بما ذكر الصادق عليه السلام في حديث المفضل بانه من سئية منه و دليل بان من التي

خبث لا يخرج الا نكدا و ان ذلك في مقام الجسد و اما العلم فلاحظ لاحد بمثلي و لا قدرة لاحد بشاني لاني اكتب اذا شيا الله في بعض النهار صحيفة كما ثبت الميزان بين ايدي رجال الاعيان و اني الي الان مع ما كنت في السفر و ايام الخوف قد جري من قلبي اربعون نسخة مباركة التي منها خمسة عشر صحيفة في المناجات و مثلها في علم الاشارات و الخطب و الدرايات و كتاب عدل و ما سطر في الايات و ما دوخها قد سرق في سبيل الحج ... فمن اليوم يقدر بمثلي قل فاطهروا يا اولي الاسطاط كل صيصبتكم فان اليوم طير العلم لا يرقي الي و سيل الروح لا ينحدرعني... و انت يا ايها الناظر الي سبحات آيات البيان لو تريد حظ الا و في فاجعل

--- صفحة ٢٧٣ ---

البرهان حب الله في نفسي ثم صبري و حلمي عن الذي آمن و بلغ و هاجر و كتب ما كتب و عجز من اتيان حديث و حده بنفسي مع ابنا جنسه باعطائي ما سئل من جرده ايضاً فاعلم ان الله سبحانه لم يك مغيراً نعمته انعمها علي قوم حتي يغيروا ما بانفسهم فبكذب الظن في آيات الله حرمننا عليهم طبيبات العلم و الايات لعلمهم يتذكرون ثم لما استهانوا لامر الله ضرب بينهم بسور علي نفي التكليف عنهم و هو باب باطنه فيه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب لعلمهم بايات الله يتفكرون ثم لما جحدوا امرنا بعد ما استيقنت انفسهم ظلما اخذت عهدي من اعناقهم غرورا بالله ربي و عزاً لنفسي و علمي بما اكرمني من امارات الحقية حيث لا يقدر ان يقوم بها احد غيري فمن يقدر اليوم ان يقوم بحجتي او ان يبطل شأناً من آثاري انظر الي الذين يدعون هذا المقام في العلم من الرشيتية و التركية و من سواهما لن يقدر احد منهم ان يكتب ورقة بمثل آياتي و بعد ذلك يجحدون الكل امر الله من حيث لا يعلمون فو الذي نفسي بيده لو يتصف احد من اهل المشرق و المغرب او ما بينهما بالعدل لا مفر له الا ان يقر بفضلي لاني ما ادعيت في شأن الا العبودية و كفي بالله وكيلا ... لما كفر الثاني بدعوة الاول و رضا الثالث جزيتهم بما كسبت ايديهم ليظهر قول الله في حقهم و ان لدينا انكالا و جحيما و طعاماً ذاغصة و عذاباً اليمنا و كان الكل يعرفونهم و يعلمون مقامهم و يشهدون في حقهم معيشة الاول و الثاني و الثالث بعد ان ما رأني الاول منهم الا بعض ليل و بعض نهار و الثاني منهم الا بعض ليلة و ثلثي ليلة و الثالث منهم ما رأني ابدا و بعد ذلك قد اجترحوا بغير الحق فيما فعلوا و لو لا كتاب من الله سبق في سنة الولاية انهم لن يقدروا ان يكتبوا شان انفسهم و لكن لما كان الامر في الولاية قد قضت فلا بد ان يظهر في هذاالمقام ما ظهر في الولاية و الا انهم لا شان لهم بذلك و لا نصيب لهم من القدرة انظر الي دنائة مقامهم

--- صفحة ٢٧٤ ---

و ربتهم اني طلبت عنهم في جوايي لهم اتيان حديث مثل آياتي و انهم لن يقدروا ان ياتوا و بعد ذلك اجترحوا علي حكم الله و هلكوا انفسهم و انفس من اتبعهم من حيث لا يشعرون و كل ذلك فتنة في الدين ليميز الخبيث من الطيب ايضاً انظر الي المبلغ (ملا علي بسطامي) بالعراق و من معه و مقام اجتهاده و امارات صدقه ثم انظر الثلاثة المنكرة (ملا جواد ملا عبدالعلي ميرزا ابراهيم) و مقالاتهم و امارات كذبهم ثم ايقن بوعد الله و اخذه و كذلك نجزي الظالمين و اعلم ان جواد القزويني كتب في كتابه الا عجمي الذي كتبه من صور

السجين كلمات باطلة منها اختبار الحجّة فاعوذ بالله من حمقه كانه لم يعلم ان اختبار الحجّة من شيعة آل الله عليهم السلام يستلزم اختبار الامام ٤ و ان اختبار الامام يستلزم اختبار النبي صلي الله عليه و آله و ان اختبار النبي يستلزم اختبار الرب جل و علا و هذا كفر صراح و لكن اكثر الناس لا يعقلون و انه قد طلب مني لمعني الذي ليس له دليل الا الحكمة و لا يثبت بغيرها بنص الشيخ رحمه الله في الفوائد اربعة و عشرين دليلاً من دلائل التي كانت شأن الصبيان بعد ما قرء في كتاب الله ادلة الثلاثة الكافية للكل الي قوله المبين و انه قد ضل نفسه بذكر تلك الموارد الهلكة و طلب في كتابه المباهلة بكذب نفسه كانه ما قرء كتاب الله بان المباهلة حكمي و آيتي و ليس له حكم مباحلة ... فمن اي حكم طلب المباحلة مني بعد ما فوضت الامر الي احد من الناس و ان كثيراً من اهل التصديق يباهلون معهم كما سمعت ان مهدي الخوئي جزأ الله خيراً من عنده قد ارسل الي عبدالعلي لاجل المباحلة و انه لم يقبل لكذبه فسبحان الله عما يصفون و ايضاً و انك لتشهد لما اراد نفس ان يجحد حجتي كتبت له في الحين مثل ما اراد مني ليصمت عن هئته و لنلا يجترح علي يجحد بعد ما علم ان عبادك المؤمنين كلهم قد اتبعوني و لا يشركون في مقام الحكم معي احداً ... اللهم عذب الذين آمنوا بك و باياتك ثم

--- صفحه ٢٧٥ ---

كفروا و هاجروا الي سبيك ثم اعرضوا كفروا و العن اللهم كل المفترين الذين كفروا بك و باياتك و خذهم اخذ عزيز مقتدر ... اللهم عذب اولهم بكل نقماتك و سطواتك علي ما انت عليه من الشأن و القدرة و العز و العظمة فانه عمل في دينك ما لم يعمل احد قبله و افترى عليك بما لا يرضي احد لخلقك و استكبر علي حقتك بغير حق ... اللهم انك تعلم انه قد اكتسب كل ما اكتسب ابو الشرور في دينك ... اللهم العنه لعناً كثيراً و عذبه عذاباً اليماً ... اللهم العن صنمي الشيخيه و جبتهم و شيطانهم ... اللهم عذب العجل و جسده و خواره و الرجل الذي ينصرهم بكفرهم." و ما در بخش سابق برای نمایانندن لحن مقال حضرت بر منبر مسجد وکیل چون بعین خط و یا نقل از نسخه معتبره نداشتیم شمه از توقيع رفیع صادر در ایام اصفهان برای منوچهر خان معتمدالدوله را ثبت کردیم و اینک در برخی از نسخ صورتی بدست آوردیم و عیناً ثبت می نمائیم و هي هذه "

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المبدع المنشى الفرد القديم المخترع الذي قد كان لم يزل بلا وجود شئ هو كائن بلا حكم شئ لا يساوقه في الذات احد و لا يماثله في الصفات شئ كان عليماً بالاشيا قبل وجود العلم و الخلق و كان قديراً علي كلشي قبل وجود المقدور و الشأن قداين الامثال بلا اين مثله و كيف الكيف في الاشيا بلا كيف عدله ان قلت هو هو قد دلت الاحدية ذات الابداع و الانية حقيقة الاختراع و لا يدل الصفة في شأن عليك و لا يحكي الاية في حكم الآ علي خلقك انت الدائم الفرد و الصمد الوتر و القيوم الحي لا يدل المثل في كينونيات الخلق الآ علي انشائك و لا يشير الهندسة في ذاتيات العباد الآ الي اختراعك فسبحانك و تعاليت عما يقول المشبهون علواً كبيراً يا الهي بانجذاب انوار جبروتيتك قد لاحظت جمال صمدانيتك و بنفحات قدس لاهوتيتك قد استويت علي مقام رحمانيتك انت الاقرب بنفسي من كلشي و انت القائم علي نفسي فوق كلشي ذاتيتك

--- صفحة ٢٧٦ ---

المشييرة يا الهي مجتته عن الوصف و العرفان و كينونيتك المتجلية منقطعة عن الاشارة و البيان انت الدائم لم تزل بلا وجود شئ في الانشيا و انت القادر لا يزال بلا مثال شئ في الاعيان فسبحانك سبحانك لك الاسما و المثال و لك الكبريا و الاالا و منك الثنا و البها و حدك لا شريك لك تعاليت و تقدست عما يصفون يا الهي انت الذي قد تجليت لي بكنه رحمتك و ايدتني بايات قوتك و كرمتني بسيوف قهاريتك لكنت عزيزاً بين عبادك و انت تعلم يا الهي ما فعل الجاحدون بي في ايام سلطنتك و ما رايت من المنافقين في ايام قدرتك اللهم اني اشكو حزني الدائم القديم و اشهد ان الذين يصفونك بالصفات المعدودة لم يصفوك و الذين ينزهونك عن الاسما المكروهة لم ينزهوك اذ حكم النفي بعد الوجود حدّ خلقك و الاسما و الصفات بشهادة انفسها مقطوعة عنك و معدومة في رتبة ذاتيتك و لم تزل مالك وصف في الوجود و لا ذكر في كلمة المفقود و انك الان لكنت مثل ما كان مالك وصف و لا ذكر فسبحانك سبحانك ان الذين يعبدونك بذكر الاسما يشركون بك و لا يعبدونك و الذين يشيرون اليك بذكر انفسهم ينقطعون عن مقام تجليك و لا يحبونك لانك لم تزل كنت فرداً احداً لن تقترن بشئ من الخلق و لن تقارن بشئ من آيات العبد فكل يصفونك بما انت و صفت لهم نفسك فكيف اذا تحقق و تذوت فسبحانك قد و صفت نفسك بما تجليت لخلقك و هي شأن من ابداعك و مقام من اختراعك فسبحانك لما كان وصفك لا يمكن عندك فكيف يمكن عند عبادك الذين لا يعلمون الا مقامات انفسهم و لا يدركون الا تجليات بواطنهم فسبحانك سبحانك افتري الواصفون و كذب القائلون في حقك لن يعرفك احد من الخلق و لا يمكن معرفتك في اعلي جواهر مجردات الامر و الخلق اذ ذاتية انيتك قد دلت بانية ذاتيتك و نفسانية كينونيتك قد حكمت عن كينونية نفسانيتك و لا تزال ان وصفك كان نفسك و لم تزل ان نفسك يكون ذاتك فسبحانك

--- صفحة ٢٧٧ ---

سبحانك ان اوحده يكذبني نفسك و كل اوبي العلم من عبادك بان العبد في مجبوحه الكثرات و اختلاف الايات و كثرة العلامات و غلظة المقامات فكيف يقدر ان يوحد ربه الذي لا يدركه شئ و لا يقارنه شئ و لا يصفه شئ و لا يوحد ذاته شئ فسبحانك سبحانك يا الهي مالي السبيل لا بذكر الدليل و لا بالصمت في تلقيا وجهك يا جليل ان اسبحك يزجني سري بان نفسك سيئة و انت من كلمات نفسك اردت ان تسبح ربك فالويل لي ثم الويل لي مالي و للتسييح في تلقيا عرش عظمتك فسبحانك سبحانك لا اعلم من ذكرك كلمة و لا من ثنائك حرفاً لان كلما يعرف فؤادي و يشهد سري و تقرّ علا نيتي من آياتك و مناجاتك هي شأن الخلق و لا يليق بمحضر قدسك و لا بالورد علي ساحة عزك فسبحانك سبحانك يا الهي انت الحق لم تزل و ما سواك محتاج فقير و انا ذا يا الهي انقطعت عن كل الناس بالتوسل الي حبلك و اعرضت عن كل الموجودات بالتوجه الي تلقيا مدين رحمتك فالهمني اللهم ما انت عليه من الفضل و العطي و العظمة و البها و الجلال و الكبريا فاني لا اجد دونك عالماً مقتدرأ و احرسني اللهم بكل منعك و كفايتك و جنود السموات و الارض فاني لا اجد دونك معتمداً و لا سواك ملجأ و انت انت الله ربي تعلم حاجتي و تشهد مقامي و احاط علمك بما نزل علي من قضائك و بلا الدنيا باذنك جوداً و اكراماً اللهم ان فضلك كان علي قدر مسكنتي و ان عفوك كان علي قدر معصيتي فانت تعلم يا الهي حد ذلك و اني لاعلم باليقين

انك ان تجعل كل ما احاط علمك غيري نارالحديد و تجعل سرادقها في مقام محدودة وسعت السموات و الارض كلها ثم تكبر جسمي بشأن الذي تملأ محال النار كلها و تعذبني فيها في كل آن بكل سطواتك و نقماتك ما انت تقدر به حين الاخذ الي دوام عز ازلبتك سرمد الا بد لكنت مستحقاً بذلك جزاً ذكري بين يديك من دون جزاً سيئاتي و اعمالي التي لا تامر بها فسبحانك انت تعلم ذلك لا سواك ما كان ظني بك بعد لك اذ لا طاقة لشيء

--- صفحه ٢٧٨ ---

في السموات و الارض بحكم العدل من عندك لانك ان اردت ان تحكم بشيء بعد لك ففي الحين تعذب كل من في السموات و الارض من سطوته فسبحانك سبحانك يا الهي ما كان ظني بك الا فضلك و ما كان معاملتك مع احد الا باحسانك و فضلك فسبحانك انت الذي ما تعاملت بالكافرين بعد لك فكيف ترضي و تحكم للذين يؤمنون بك و باياتك و يسجدون لك وحدك لا شريك لك فسبحانك سبحانك ان استغفرك دخلت في ذنب لو استغفرك لها سرمد الابد لا شأن بالعمو لان تلك الكلمة مدل بوجودي بين يديك و يحكي عن جرأني في تلقياً عزّ قهاريتك لديك فهيهات هيهات مالي و الاستغفار بين يديك و لو لا فضلك و رحمتك لكنت من المنسبين فسبحانك يا الهي ان اذكرك فباليقين ذنب لان وجودي ذنب فكيف اذا اكتسبت الذنب ذنباً اخري و ان اصمت بين يديك فكان الحكم بمثل الاول لان كل ما نسب من الخلق ذنب من ذنب علي ذنب لن يليق شأن منها بالصعود اليك و لا بالورود علي بساط عزتك لان اعلي جواهر الممكنات قد تذبذبت من اثر الابداع و اعلي شوامخ الموجودات قد تلجلجت من ظهور الابداع و انها بحقيقتها مقطوعة عنك مفتقرة اليك و دالة بالقطع عن طلعتك و حاكية عن المنع في مقابلة عمال احديتك و ناطقة بالعجز عن تميمك و ساجدة لعظمة وجهك وحده لا اله الا انت اللهم انك لتعلم اني ما اعتقدت في شأن الا ما نزلت في كتابك حيث قلت و قولك الحق لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير اللهم انك تعلم ان بعضاً من الحكماء قد ذهبوا الي وحدة الوجود بين الموجود و المفقود فسبحانك سبحانك تعاليت و تقدست عما يصف المشبهون نفسك فما اجد كلمة ادبي عن قولهم لانك لم تنزل كنت بلا ذكر شيء و لا تزال انك كائن بلا وجود شيء و ان وجود الخلق بنفسه قد وجد بالاحداث من دون ان يمسه نور من ذاتك و لا اشارة من كينونيتك بل انت تجليت لديه لامن شيء قبله و حققت الحق به جوداً و اكراماً

--- صفحه ٢٧٩ ---

فسبحانك سبحانك لو كان الامر كما يقولون فمن اين يستدلون بوحدانيتك فسبحانك سبحانك ان وجود الاثنيينية بنفسها شاهدة بالافتراق و معلنة بالانقطاع و مالك وصف في وجود الخلق و ما كان لهم وصف في تلقياً وجود ذاتك اذ وجودك لم يزل كان و لم يكن معك شيء و ان وجود الخلق مقترن بالحدوث و معلن بالعدم فسبحانك سبحانك لما تجليت لهم بهم باعلي طلعة مشيتك لن يعرفوا فصلا من ذلك و لا وصلا لجنايبك و لذا يعترفون بالربط بينك و بين خلقك فسبحانك سبحانك كأنهم حمر مستنفرة فرّت من حكم عدل قسورة فان كان الربط ذاتك يلزم الاقتران فسبحانك سبحانك و ان كان خلقك فيبطل حكم ما افترى المشبهون في آيات خلقك فسبحانك يا الهي انت

حق و ما سواك خلق و ما كان ربط بينك و بين احد من خلقك دون خلقك و ان كان بعض العرفاء من الصدرائين الذين لا يعرفون قدرك لما يتعمقون في حكم الربط يقولون كلمة تكاد السموات ان يتفطرن و تنشق الارض و تخر الجبال فسبحانك حاش الظن بك قد سؤلتهم انفسهم بما يلقيهم الشيطان و يحسبون انهم يحسنون و يهتدون فسبحانك سبحانك انت المبدع البديع قد ابدعت الخلق بمشيتك لا من شئ قبلها و جعلت علة نفسها هي نفسها لا شيئاً سواها فسبحانك كل زعموا في عرفانهم ما لا تحب و ترضي فبعض قد افتروا و قالوا ان علة الاشياء هي ذاتك كأنهم لا يعرفون كلمة العدل من اوليائك و لا يشعرون بحكم الاقتران في تلقاً جمالك و لا يدركون بان العلة لو لا يشار المعلول في رتبة الظهور لم يوجد و لا يدوت فسبحانك سبحانك ما هي الا فتنتك تضل من تشا و تهدي من تشا قلت و قولك الحق و من يضل الله فما له من هاد. " الخ و در توقيعي مسطور است : " و اني الي الان ما ذكرت اسمي ابدأ في احد من آياتي حيث اشار الامام عليه السلام في حكم باطن الباطن لا يسمى باسم صاحب هذا الامر الاكافر و ان ذكر الاسم في الاثار هو شان الفقهاء و الذين هم صبيان في امر البواطن و الاسرار و اني بعد ما حرمت ذكر

--- صفحه ٢٨٠ ---

اسمي قد عصوا امر الله و اظهروا بعض الاولين اسمي و لذا قد ظهرت الفتن لاجله و ان المنكرين لما شاهدوا ان الناس من كل شطر خرجوا لحبي حيث قد جعل الله افندتهم رافعة الي قد حسدوا بذلك و لذا اخذوا نصيبهم مما كتبوا ايديهم ليصرف الناس من الاعتقاد بحبي الذين هو اعلي انارة الدين لاوري ان شيعتنا لم يخرجوا من حبي و لو قطعت ابدانهم ارباً ارباً و اقول بحكم الله حسبي الله و من اتبعني من المومنين لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم ايضاً فاذا شاهدت سر الامر فاشهد باني الان في مقامي هذا في البيت و حدي لا نطق في حكم باطن الباطن كما نطق سيد الشهداء عليه السلام في ذلك اليوم لحكم باطن الظاهر و لا يعرف من كلماتي امر الموهوم فان الامر لو يظهر بحقيقته في عالم الاجساد لتري في الظاهر و الباطن كذلك و لا يخفي ان لاجل ذلك الامر البديع قد جمعوا علي الارض المقدسة رجال كثير و اني لو اردت لاغلب علي الطوائف كلها و لكن احببت ان يجري القضا مخالفاً لهواي لينكسر قلبي و يزن سري و يتغير فؤادي لاني كنت في حكم الباطن مشاهماً في البلا بالحسين ٤ في حكم الظاهر و ذلك مما اخذ الله بالعهد مني ليشرك حكمي بحكمه .

و لكن لما نزل بي صبرت في الله و رضيت بقضائه و اقول لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا عليه توكلت و فيه صبرت و علي الله فليتوكل المؤمنون و ان اعظم ما نزل بي عمل خوار الولياني في ظلمه و اني حين الذي كتبت الورقة لحكم رده كاني سمعت منادياً ينادي في سري افد احب الاشياء اليك كما فدي الحسين عليه السلام في سبيلي و لو لا كنت ناظراً بسر الواقع فو الذي نفسي بيده لو اجتمعوا ملوك الارض لن يقدروا ان ياخذ و اني حرفاً فكيف عبيد الذي ليس لهم شأن بذلك و انهم مطرودون مقابل ابنا جنسهم و عاجزون علي شأن لم يقدروا ان ياتوا بحديث مثل آياتي و لكن الحكم ما اشرت لك في سر الباطن ليعلم الكل مقام صبري و رضائي

--- صفحه ٢٨١ ---

و فدائي في سبيل الله مع آيات الحق التي قد جعل الله في يدي حيث لم يقدر ان يغلبوا علي جميع اهل الارض و بذلك فديت من آثار نفسي في سبيل الله لان فداي النفس لاجل اثبات الحق و ذلك لم يعادل شيئاً في الاعيان فلله الحمد و المنة قد صبرت في ذاته و فديت اعظم ما قدر الله لي في سبيله و سيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون و ما قدر الله بعد ذلك الفدا فداي و ان اجتمع الكل و لا لمن اخذ الورقة نصيباً قل له تمتع بكفرك قليلاً انك من اصحاب النار و لا تحسبن الله بغافل عما يعمل الظالمون و لو لا اراد الله ظهور بلا سر باطن الباطن تلقياً باطن الظاهر لا يقدر احد ان يجترح علي بشي و لكن الله قد شئ ان يراني مظلوماً في ايدي الظالمين بعد ما اجتمع آلاف من الخلق لنصرتي و كذلك قد شئ الله ان يراني في الفدا اطيب آثاري و انه قد شئ ان يراني في مثل ذلك اليوم في البيت وحدي و ان حزب الشيطان يشتغلون بحربي في الرد بسيوف الكلمات التي اعظم من سيوف الحديد و لو ان لظاهر حكم ظاهر الباطن قد تحمل عليه السلام في جسده الفين الاخمسين ضرباً من آلات الحرب و اني بحقه روعي له الفدا لاكثر من ذلك العدة قد تحملت قلبي في سبيله من كلمات اهل البعد و اشاهد قلبي من سيوف كلمات الاعداء ارباً ارباً الي قوله و اني الي الان ما ادعيت الا العبودية لله وحده و لاجل ذلك قد اظهرت اربعة كتاب محكم و عدل عشرة صحيفة متقن الذي كل و احد منه لو كان في ايدي احد غيري لسخر الارض كلها بحجة لامعة بالغة بحيث لا يقدر ان ينكره احد اذا انصف و لكني من غناي بالله مع ذلك الاسم الاكبر و الحجة الاعظم جلست في بيتي وحده رضى لوجه الله سبحانه و رضيت بظلمي اتباعاً لفعل الحسين عليه السلام مع قدرته و جباريته الي قوله فاذاً وحيداً في البيت متكلاً علي قلبي اناذي باعلي صوتي فهل من ناصر ينصر حكم باطن الباطن بابات محكمة بلسانه او بجسده او بماله او باثاره

--- صفحه ٢٨٢ ---

او بكتابه فهل من ذاب يذب عني ردّ المعرضين و شبهة المشبهين و طغيان المعتدين فهل من ذي رحم يبكي علي و يبطل من حولي شرّ الملحدين فهل من ذي روح يسمع بكائي ثم يقوم لنصرتي ثم يظهر آيات محبته في حقي فهل من عزيز يعزني بحكم الله الاظهر ان العزة لله و لرسوله و للمؤمنين و هل من ذي غضب يغضب علي اعدائي ليقرّ بذلك عيني فهل من ذي قوة يقويننا و هل من ذي عزة ينقطع اليها فنحمد الله الذي سيريك آياته فتعرفونها و لم يجبي الان احد فيا ايها الملا من المعتدين هل غيرت فيكم سنة او بدلت شريعة احللت ما قد حرم الطهر احمد احرمت ما قد حلل الطهر كاظم ام ادعيت في شأن دون العبودية ام ادعيت شأن الربوبية في دون هيكل العبودية فما لكم يا ايها الملا لاي شئ تنكروني و انا بن العلي و لاي شئ تجحدوني و انا بن الوصي فهل فيكم يا قوم ذي رحم فيدفع عنا كيد الجبابره و هل فيكم ذي علم ليبطل جهل المعرضين بحلمه اللهم انك لتعلم قد اتممت الحجة و اكملت النعمة لمن ورد علي تلك الايات في ذلك اليوم الاكبر فيا ايها الشيطان فهل في حزبك ذي كتاب محكم و صحائف متقنة يبارز ابن محمد في وحدته و يحارب معه بايات عزته التي قد جعل الله سيف قدرته فلم لم يجب اليوم منكم احد اللهم انك لتشهد قد اسمعت الكل بكائي و لم يبارزني اليوم احد و من قبل من لم يقدر باتيان حديث و انه خوار الخجل من كل ديني طلب دمي و انا فزت بنفسك و اجريت قلم المداد علي لوح دعوته بما كتب الي لاكون بذلك من المستشهدين و ان يمثل ذلك فليحارب المؤمنون و يقتل المحدون انا لله و انا اليه راجعون و لا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله اموات بل احيا و

لكنهم قوم لا يشعرون فانا اذا اقرء نسبي بمثل ما قرء الحسين عليه السلام في ذلك اليوم و كفي بالله شهيداً كفر القوم لما قد عرضوا عن جمال الله وجه الحرمين طعنوا احمد ثم كاظماً اجمعوا في ظلم ابن السنين الي آخر بياناته الكريم و ايضاً يا ايها السائل بلغ

--- صفحه ۲۸۳ ---

شيعتنا الا يردوا الورقة من يدي احد و لا يا ولوا حرفاً منها فانها غربال من حكم الله يخرج منها خلق كثير و انا لا نعد رجلا من شيعتنا فقيهاً حتي يعرف لحن القول تادبوا من قول الله سبحانه يا معشر الانوار و عباد الذين يمشون علي الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً و لقد نزلت فيها اشارات لطيفة يميز بها الصادقون عن الكاذبين. " و ايضاً " اني ما اطمع في تصديق احد و لا اخاف من تكذيب احد و لقد بلغت حكمي الي الكل فمن شيا ان يؤمن و من شيا ان يكفروا العلماء لو لا يعرضون من حكمي لن يقدر الظالمون بعملهم و كل ظلم و حكم غير حق صدر من ذي روح من يوم ذكر الامر الي دولة الحق فكان ذنبه عليهم و كان الله لغني عما يعملون.

ايضاً در توقيعی فارسی؛ قوله: **بسم الله الرحمن الرحيم**

قبله محترم دام عزكم تلاوت آیات کریمه را نموده ولي چه بسیار عجب است که اهل بصیرت تابع اقوال مردم و هوای انفس شوند لاجل اتباع حکم دین من حیث لا یعلمون اگر چه از طریقۀ اهل علم دور است در مقامی که مخاطب ایشان در امری بلا علم واقع و حجت ظاهر شک نماید او را بجواب مجاب فرمایند ولي از آنجائی که در مقام عبودیت واقفم متحمل غیر طریقۀ اهل حکمت می شود حکم صاحب این امر از دو مرحله خارج نیست یا حق است فطوبی لمن اتبعه یا باطل است فالویل لمن عرفه و احبه و شکي نیست از برای امر حق و باطل خداوند عالم علامتی معین فرموده که بان تمیز داده شود و این علامت تصدیق و تکذیب ناس نخواهد بود بلي تصدیق اهل عدل حجتی است قوی و لیکن امروز تمیز عدول از برای کافۀ مردم امری است صعب و بهر نفس واجب است که بنفسه تمیز حق از باطل نماید بعد از اثبات این مقدمه شبیهۀ نیست که هر گاه نفسی امروز ادعای بر امری نماید که باعث بر انکار جزئی از ضروریات دین نباشد با حجة وافیه بکل عالم فرض است تصدیق حکم او نمایند و باجماع مذهب امامیه هر گاه امروز حکمی

--- صفحه ۲۸۴ ---

از امام زمان علیه السلام صادر شود و کل اعراض نمایند کافر می شوند زیرا که مناط دین عمل صوم و صلوة نیست بلکه اتباع حکم صادرۀ از خود ایشان است و شبیهۀ نیست که اکثر مردم در مقام اضل از انعام واقع هستند بلکه مؤمن خالص بنص حدیث اقل از کبریت احمر است درین سنه در عمل حج که خدا می داند عدد او را سه نفر در صحیفۀ امام عدل مکتوب شده که حکم آن را در خط بغداد نوشتیم سائر اعمال مردم را هم مثل

این فرض فرمائید و تعجب نفرمائید که امر حق ادق و اعظم ازین است و اکثر هالك هستند الا من شا الله انه عزیز غفور بعد از فوت مرحوم سید مثل سیدی در میانه طائفه ایشان لابد است که در هر عصری باشد معذک از این فتنه خارج نشد مگر همان فقرا از ارض مقدسه هجرت نموده و ایشان در کتاب امام حق اشرف خلق مکتوب اند با وجود آنکه بر سبیل ظاهر کسی اعتنائی بدیشان ندارد و مرادم از ذکر این فقرات حد خلق است که رشحه عالم باشند حال مردم از کسی که مدعی امریست حجت می خواهند چه حجت ازین عظیمتر است که در عجم خداوند عالم کسی را ظاهر فرماید بلسان قرآن که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند نتوانند حرفی از کلمات آن را بفهمند چه جای آنکه اتیان بمثل نمایند حال از آنچه ظاهر شده چشم پوشیده سوره که در همین ورقه نازل شده کفایت می کند در حجت بودن اهل ارض را هر گاه کل قرآن سوره تبت بود آیا کسی را می رسید که بگوید حجت نیست حاشا و کلا بلکه در حجت بودن این سوره معادل است با حکم قرآن و معجزه جمیع انبیا و اوصیاء گوی است و میدان این گوی صاحب این امر علما هم اجتماع نموده گوی خود را بمیدان آرند خود شما همیشه قرآن خوانده اید بقدر تلاوت لحن تمیز می دهید بحق خداوندیکه جانم برید اوست که اگر جمیع اهل ارض جمع شوند باینکه يك آیه

--- صفحه ۲۸۵ ---

بیاورند عاجز خواهند شد اگر هم چیزی بیاورند کلمات مسروقه خواهد بود نه این است که از لسان ایشان بر فطرت جاری شود چنانچه در صدر اسلام فصحاء اعراب ادعا نمودند و آخر روسیاه و خجل شدند حقیر شرح سوره یوسف را در چهل روز که هر روزی بعضی از آن می نوشتیم اتمام نمودم و هر وقت بخواهم هر چه بنویسم روح الله مؤید است مثل صحیفه که فرستادم يك شبانه روز منتها نوشتیم هر کس از علماء مدعی آن است بسم الله چنانچه اشخاصی که مشاهده نوشتن را نموده اند فهمیده اند که چنین امری تا حال از احدی از علماء ظاهر نشده بعد از کتاب و صحیفه حجت خداوند بر کل عالم تمام است و اشخاصی که افتراء بر امام خود می زنند که آیات و صحیفه ماخوذه از کتاب الله و ادعیه است جزای ایشان با خداوند است از روزی که این امر ظاهر شده عمل کل خلق باطل است الا بعد از تصدیق و این حکم خداوند است هر کس می خواهد تصدیق کند از برای خودش است هر کس هم تکذیب کند عقوبت بخودش می رسد مرادم از این فقرات این است که از بحر اضطراب خارج شده بر کرسی سکون مستقر گردند کلیه اهل بلد را اول قابل ندیدم اظهار کنم بلکه حیف است که بر علم چنین امری غیر اشخاصی که قابل هستند وارد شوند الان هم حکم بلد مثل قبل است هر کس را تصدیق

از تبعیت یکدیگر است خداوند سرائر همه را مطلع است آنچه اظهار نمودم تابحال بحکم الدهر انزلنی بود و الا کسی که بر لسان آن حکم شجرهء طور جاری شود لایق نیست این قسم در مقام عجز با عباد الله مجاهده نماید بحق خداوندی که لسان مرا باین علو حجت فرموده که کل خلق امروز در علم نزد من مثل این قلم جمادی است که در ید من است و غرضم ازین مقام اظهار فخریه نیست بلکه هر ذی روحی تمیز می دهد که عالی هر گاه وصف کند خود را از برای رتبه مؤخر ظلم بخود کرده زیرا که آن نمی تواند تمیز امر عالی را دهد بلکه از کتمان اسم روز اول ملاحظه همین مزخرفات جنود شیطان را می نمودم

--- صفحه ۲۸۶ ---

حال که ظاهر شده حرفی با کسی نیست حجت نزد هرکس هست کسی هم قادر بر فهمیدن کلمات حقیر نیست که مقصود تدریس و حکم میان خلق باشد همین قدر حظّ علماء عجز است و حظّ عوام تصدیق آنکه اشاره نموده اند که مردم کلمات باطل می گویند ضرری نمی رساند اول در حق خداوند گفتند عزیز ابن الله است دوم در حق رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند مثل آنچه در حق من گفته اند انه لمجنون و خداوند عالم بر ایشان نازل فرموده و ما هو الا ذکر للعالمین کذلک در شأن آل سلام الله علیهم و این سنت سنیه در مبادی عالیه با ما است بهیچوجه خوفی از احدی نداشته باشید کمثل بیت عنکبوت هستند و هر چه خداوند عالم جاری فرمود خیر است هرگاه نعوذ بالله مردم بنای انکار گذارند محروم خواهند شد از آیات امام خود و حیرت ایشان بجائی نخواهد رسید. " الخ ایضاً " در ذکر مقام و منقبت سابقین اولین و اما ما اردت لاطمینان قلوب الاولین فاعلم انهم قد سبقوا بالتسليم من امارات التي قد القيت اليك و ما ورائها ما اشار اليه السيد اعلي الله مقامه في كتابه الذي كتب الي بخطه الشريف و ان الان عند اولي الناس بالكتاب لموجود و في اشاراته تلويح حيث يعرف اولو الالباب امري من دون بينة من غيري و كفي به لمن استبصر و اهتدي دليلاً و اعلم بان عباد الله الذين قد سلموا هذا الامر كلهم علماء اتقياً حيث قد صرح السيد اعلي الله مقامه في شأن كل واحد منهم بشئ من الثناء و نص بخطه الشريف لمن بلغ الامر بالعراق ثناً عظيمة و لمن سواه بما تجد عندهم و قد اجمع اولياً تلك الطائفة و ان فيهم رجال علماء الذين قد نص الشيخ و السيد باجتهداهم و فضلهم حيث لا ينكرهم الامكابر عنود و انهم معروفون باعلم و العمل و اني لاستحيي ان اذكرهم باسمائهم و كفي بالله شهيدا ايضاً يا ايها الملاء لا تعجبوا من

--- صفحه ۲۸۷ ---

حکمی فان اول مؤمن بایات الله بفضل الله و منه اولی من الناس و انه یکفی من قبلی لمن لا یجد نفسی فی الامر و لو کان مثله فی العباد بالعلم لکثیر و لکن الله قد احبه لسبقته فسوف یرفع الله المانع و ایضا در مناجاتی وقد نزل علی کتب عدیده من اهل طاعتک بعد ما فوضت الامر الی من کان معلمی فی بعض الايام و الی من کان اولی الناس بالکتاب و ایضاً در جواب از اعتراضات معرضین بر شئون لفظیهء بدیعهء آیات مبارکه مسطور است و ان کتب حرفاً من دون قواعد القوم ارادان یذکرهم بقواعد الهیه و الدلیل علی ذلك انه قد کتب بمثله طبق قواعد القوم و لا یعجزه شیء و لا یعزب من علمه حرف و ان تری لحناً فلیس منی و ان کان منی فقد اجری علی قلمی لیطلع الكل بانی لا اعلم قواعد القوم و رسوم العلم و بذلك یكون حجة الله فی حق نفسی ابلغ و کلمة الله اعظم. **و در خطابی صادر به امضاء خادم چنین مسطور است؛** "حضرت اعلیٰ نظر بضعف عباد در اوان ظهور در بیانات مدارا نموده اند و بحکمت تکلم فرموده اند چنانچه در مقامی می فرمایند ... این همان نقطهٔ فرقان است که در این کور بنقطهٔ بیان ظاهر و در مقام ولایت می فرمایند اننی انا قائم الحق الذی انتم بظهوره توعدون و در مقامی ... بمقامات دیگر ناطق شده اند چنانچه نزد صاحبان بصر حقیقی معلوم و واضح است و در مقامی می فرمایند اگر ناس ضعیف نبودند ذکر مشیت نمی شد اگر این خادم فانی بخواهد این مراتب را بتفصیل ذکر نماید وقت و فرصت مساعده ننماید و شکی نبوده و نیست که این بیانات از روی حکمت بوده چه اگر در اول ظهور بکلمهٔ اخیری نطق می فرمودند یعنی آنچه در آخر فرمودند اول می فرمودند شرارهء نار اعراض و انکار در اول وارد می آورد آنچه را که در آخر وارد آورد در ظلم ظالمین و اعراض معرضین و انکار منکرین تفکر نمائید بشانی معرضین و منکرین که علمای عصرند بر اعراض قیام نمودند که آن جوهر وجود خود را بعبد بقیة الله نامیدند

--- صفحه ۲۸۸ ---

و این خلق دنی بان هم راضی نشدند و عمل نمودند آنچه را که قلم و لسان و مداد از ذکر آن عاجز است ... جمیع این حزب در سفک دم آن حضرت شریکند چه که عوام و خواص علی زعمهم در سنین اولیه متفقاً بر سفک دم اطهر قیام نمودند جمیع علمای و روسای فتوی دادند و سائرین عمل نمودند مگر معدود کمی که معروف نبودند و ریاست نداشتند و از آن معدود هم بعد از قبول و اذعان از کلمهء قائمیت بکمال اعتراض برخاستند و بر قطع سدره مبارکه جهد بلیغ نمودند. " و صورت قسمی مهم از آثار بدیعه که از قلم آن حضرت تا یوم مهاجرت از

شیراز به اصفهان تحت عنوان باییت و ذکریت با مراعات مصالح و مقتضیات ایام صادر و نسخ آن موجود بدین تفصیل به خط سابقین مرقوم تفسیر جزء اول از سورة بقره، تفسیر سورة یوسف ۱۱۱ سورة، تفسیر سورة کوثر، تفسیر بسم الله، تفسیر آیه نور، تفسیر حدیث کمیل، تفسیر حدیث جاریه، تفسیر حدیث نحن وجه الله، شرح بر اقوال از کلام سید رشتی در شرح خطبه تنجیه، دو خطبه در بوشهر، خطبه در سفینه صغیره، خطبه در کنکان، خطبه در یوم عید فطر، خطبه در جده، خطبه در مصیبت امام حسین ع، سه خطبه در طریق مکه، کتاب الروح ۷۰۰ سوره صادر در ایام مراجعت از حج، صحیفه اعمال سنه ۱۴ باب، دعاء صحیفه ۱۴، صحیفه بین الحرمین، بیان بداء و لوح محفوظ، بیان تقارب و تباعد بیان جوامد و مشتقات، در سلوک، در تعویذ، بیان علت تحریم محارم سببی و نسبی، تفرقه بواطن و ظواهر، نسبت بین آن حضرت و شیخ و سید در نحو و صرف جواب المسائل ۲۰ مسئله، پنج توفیق به جناب ملا حسین بعد از سفر حج، سه توفیق به میرزا سید حسن بعد از مراجعت از سفر، جواب جناب قره العین، دو توفیق به محمد شاه و نیز دو توفیق به حاجی میرزا آغاسی قبل و بعد از سفر حج

--- صفحه ۲۸۹ ---

توفیق به سلطان عثمانی بعد از سفر، توفیق به ملا حسن گوهر بعد از سفر، توفیق کتاب للعلماء بعد از سفر، جواب سید جعفر شبر بعد از سفر، دو توفیق به اهل بیت حین مراجعت، شش توفیق به خال بعد از مراجعت، پنج توفیق به ملا صادق مقدس بعد از مراجعت، دو توفیق به حاجی ملا محمد بعد از مراجعت، دو توفیق به حاجی محمد علی بعد از مراجعت، به حاجی محمد کریم خان بعد از مراجعت، به امام حنفی و امام حنبلی و مغربی بعد از مراجعت، جواب میرزا محمد علی نهری و ملا محمد و غیرهما بعد از مراجعت، جواب میرزا جواد قزوینی بعد از مراجعت، جواب ملا ابراهیم محلاتی بعد از مراجعت، به سلیمان شریف مکه بعد از مراجعت، به شیخ سلیمان بعد از مراجعت، به حاجی میرزا حسن بعد از مراجعت، جواب میرزا محمد علی بعد از مراجعت، جواب میرزا هادی و میرزا محمد علی قزوینی، به میرزا عبدالباقی رشتی، به محمد کاظم خان، به شیخ خلف، به شیخ رفیع، جواب ملا احمد و دعبل بن میرزا علی، به سید علی کرمانی، به سلیمان خان، به سید ابراهیم، جواب میرزا محمد یزدی جواب ملا محمد معلم، جواب کربلایی علی اصغر، جواب ملا عبد الخالق، جواب ملا عبد الجلیل و آنچه از آثار علیا که سارق عنود در طریق سفر ربوده صورتش چنین است صحیفه خمس عشر دعاء، صحیفه الحج اربعة عشر، ابواب در آداب زیارت ائمه و ابواب در حج، خطب سبعة عشر، شرح قصیده الحمیری اربعون سورة کل سورة اربعون آیه، شرح مصباح، شرح سورة بقره در دو قسمت به لحن آیات و طریق تفسیر سورة یوسف، شرح آیه الکرسی ماتین سورة و کل سورة اثنی عشر آیه توفیعات مهمه به علماء عرب و عجم و در تعداد و تبیان و نظم آثار صادره در ایام حج و در ایام اولیه شیراز چنین مسطور است:

--- صفحه ۲۹۰ ---

"و لقد فصل كل ما خرج من يدي من سنه ۱۲۶۰ الى سنه ۱۲۶۲ من شهرها بما مضى نصفه هو اربعة كتاب محكم و عشر صحيفة متقنة التي كل واحد منها تكفي في الحجية علي العبودية لمن في السموات و الارض و انا اذا اذكر اسمائها باسمي آل الله منزلها ليكون حنيفاً في البيان و مذكوراً في التبيان الاولي كتاب الاحمدية في شرح جزء الاول من القرآن و الثاني كتاب العلوية و هو الذي قد فصل فيه سبعة سورة محكمة التي كل واحد منها سبع آيات و الثالث كتاب الحسينية و هو الذي قد فصل فيه خمسين كتاباً محكمة بالايات القاهرة و الرابع كتاب الحسينية في شرح سورة يوسف عليه السلام المفصلة بمائة واحدي عشرة سورة محكمة التي كل واحدة منها اثني و اربعين آية التي كل واحدة منها تكفي في الحجية لمن علي الارض و ما في تحت العرش لو لم تتغير و كفي بالله شهيداً و الخامس صحيفة الفاطمية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في اعمال اثنا عشر شهرا في كتاب الله و السادس صحيفة العلوية و هي مرتبة باربعة عشر دعياً في جواب اثني و تسعين مسألة التي قد فصلت بعد رجعي عن الحج في شهر الصيام السابع صحيفة الباقية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في تفسير احرف البسملة و الثامن صحيفة الجعفرية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في شرح دعائه عليه السلام في ايام الغيبة و التاسعة صحيفة الموسوية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اثنين نفس من عباد الله قد قضت في ارض الحرمين و العاشرة صحيفة الرضوية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في ذكر اربعة عشر خطبة عزاً الناطقة عن شجرة الثنا لا اله الا هو العزيز المنان و الحاد يعشر صحيفة الجوادية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة لاهوتية و الثاني عشر صحيفة الهادية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة جبروتية و الثالث عشر صحيفة العسكرية و هي مرتبة باربعة عشر باباً في جواب اربعة عشر مسألة ملكوتية و الرابع عشر صحيفة الحجية و هي مفصلة باربعة عشر دعياً قدوسية التي قد ظهرت في بدء

--- صفحه ۲۹۱ ---

الامر و تنسب الي امام العدل فكل ذلك اربعة عشر نسخة مباركة موجودة في ذلك الكتاب مع صحيفة المشهورة في آخره في اربعة عشر كتاباً من اوليا العباد كل ذلك مكتوب في ذلك الكتاب و اما ما خرج من يدي و سرق في سبيل الحج قد ذكر تفصيله في صحيفة الرضوية فمن وجد منه شيئاً وجب عليه حفظه فيما طوي لمن استحفظ كل ما نزل من لدي بالواح طيبة علي احسن خط فوالذي اكرمني آياته حرف منها اعز لدي من ملك الاخرة و الاولي و استغفر الله ربي عن التحديد بالقليل و سبحان الله رب العرش عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين." و اما بندر ابوشهر بيان واقعات و اوضاع آنجا را ضمن بخش سابق نمودم و دار التجارة كه محل اقامت حضرت و جناب خال بود و بعد از مراجعت از مكه نيز در آنجا توقف فرمودند مشتهر می باشد.

و از بلاد تاريخه [اين امر نيريز است كه واقع در بعد سي و پنج فرسنگی شرقی شیراز و مشتمل بر زياده از ده هزار سكه و مسكن دوم جناب آقا سيد يحيى وحيد بود و امر بديع در آنجا بواسطه او ارتفاع يافت و ما تفصيل واقعه نيريز با اسامی شهداء و اصحاب را در بخش متقدم نگاشتيم و خانه مسكونه وحيد و مسجدی كه در آنجا بيان و برهان نموده از مقبلين و مؤمنين بيعت

گرفت و نیز قلعه خواجه واقعه در خارج بلد که محل تحصن اصحاب و مدافعه از اعداء بود و مقتل و مصرع شهداء و مدفن جسد آن جناب و اصحابش معروف و مشهور است و عده را که با او بیعت کردند متجاوز از چهار صد نوشتند و بعد از اختتام امر قلعه و قساوت‌های میرزا زین العابدین خان حکمران بقیه اصحاب بحدی بودند و مجتمع و متزاید شدند.

مدفن جناب آقا سید یحیی و حید اکبر را بقعه کوچک معروف به نام بقعه سید واقع در میدان در بیرون سرای سروی نوشته اند.

--- صفحه ۲۹۲ ---

که به سالی دیگر پس از واقعه شهادت کبری واقعه اشد از واقعه اولی برخاست و کوهی که محل تحصن ایشان بوده و مدافعات شجاعانه نادر النظیر نمودند به مسافتی قرب نیریز واقع است و تفصیل احوال و حید شهید و اعقابش را در این بخش ضمن اوضاع یزد و شرح احوال واقعه ثانیه را در بخش چهارم می آوریم و در اینجا به شرح احوال چند تن از مهمین اصحاب و شهداء و بقیه السیف نیریز اکتفا می نمائیم .

اول حاجی محمد تقی (ایوب) مردی ملاک و دولتمند و مشهور و معتمد در نیریز بود همینکه خبر عزیمت جناب و حید را از یزد برای اقامت در آنجا بشنید به استقبال شتافت و در اصطهبانات به موکبش ورود یافته بالاتفاق به نیریز وارد شدند و با وی بیعت کرده پی نصرتش سر بر کف ارادت و اخلاص نهاد و اولاً در مسجد جامع کبیر قیام کرد سپس در قلعه خواجه به محاربات و مدافعات پرداخت و مصاریف اصحاب را در مدت محاصره چهار ماه عهده نمود و همینکه واقعه خاتمه یافت با آن جناب و جمعی دیگر اسیر اردو شدند و حکمران وی را از سران سپاه مطالبه کرده، تسلیم گرفت و با جمعی از اسری محبوس داشته انواع عقاب و عذاب مجری کرد چنانکه در فصل زمستان همه روزه در آب حوض یخ بسته انداخته چندان با چوب می زدند که آب خونین می گشت و حاجی نوبت چوب خوردن برخی از اسرای کثیر السن ضعیف البنیه را قبول کرده در جای ایشان مضروب می شد و چون حکمران علت را از وی می پرسید جواب می گفت که ما بین محبوسین قرعه می کشیم و این فال بنام من می آید و بالاخره از شدت ضرب سرش مجروح و متورم شده چشمانش جحوظ یافت و او را همی به کوچه و بازار و درب خانه توانگران با نهایت خواری و آزار کشانده از تماشائیان درهم و دینار اندوختند تا پس از انقضای یکسال به نوعی که ضمن

--- صفحه ۲۹۳ ---

شرح احوال آقا سید جعفر یزدی می نگاریم مستخلص گشته به یزد اقامت جست و تتمه احوالش و خاندانش را در بخش ششم می نگاریم .

دوم آقا سید جعفر یزدی ساکن نیریز عالم و واعظی متمول و معتبر و نزد اهالی به علم و تقوی مشتهر و حکمران به مجالست و معاشرتش مفتخر بود و در قرب دارالحکومه منزل داشت و به واسطه جناب وحید اکبر مؤمن به این امر گردید و به موجب دستورش در مسجد جامع به وعظ و هدایت مردم پرداخت و حکمران وی را از خانه اش ممنوع داشت لاجرم با سائر اصحاب در مسجد سکونت جست و سپس در تمام مدت واقعات قلعه با جناب وحید بسر برد و پس از اختتام امر قلعه و شهادت وحید حکمران در انجمن سران سپاه با کمال شدت و غلظت و ابراز غیرت چنین بیان کرد که ثروت حاجی و علم تقریر آقا سید جعفر موجب قوت قلب اصحاب قلعه و ادامه حروب و اراقه دماء گردید لذا باید نوعی عقاب شوند که سبب عبرت مردم گردد و آن دو را تسلیم گرفته به حبس انداخته خانه و املاک سید را ضبط کرده به نام خود قباله نمود و چون در آن زمان قلت و گرانی گندم و نان بود او را نزد درب انبار غلات خود بسته به فقراء اعلان نمود که بهر نفری از مرد و زن همه روزه یک من مجاناً می دهم به شرط اینکه آب دهن به صورت آقا سید جعفر اندازید و لاجرم مردم بینوا خیو به رو و محاسن سید انداخته منی گندم می بردند آورده اند عائله فقیر برای گرفتن ذرت حاضر شدند و از القاء بصاق بر چهره [سید جلیل شرم داشته در گوشه ایستادند آقا سید جعفر روی به ایشان نموده به کمال مهربانی گفت خجالت ننمائید، بیائید آب دهن انداخته ذرت ببرید و من با عبا رویم را پاک می نمایم و آن فقیران نیز چنین کردند و به حق خویش از ذرت رسیدند و در مدت نه ماه همه روزه آن سید مظلوم را به درب خانه اغنیا کشیده چوب وافر زدند تا از صاحب خانه مبلغی نقود گیرند و از

--- صفحه ۲۹۴ ---

صدای دل گزای تازیانه و استغاثه و حنین مظلومانه اش ساکنین دیار مشمئز و بی اختیار شده سخنان زشت و ناسزا گفته دراهم و دنانیری به ظالمین می دادند تا ظالمان سید را از آنجایگاه می بردند و عاقبت پاهایش مجروح و متورم گردیده قادر حرکت نبود و حمالی وی را بر دوش کشیده به در خانه ها می برد و باز به نوع مذکور می آزرده و زن و اطفالش حاضر بوده واقعات را نگریسته می گریستند و بالاخره زن خان حاکم را دل بسوخت گویند به موجب خواب های موحش که دید سید را با عائله اش و نیز حاجی محمد تقی مذکور را بر حمارها نشانده از نیریز به خارج فرستاد و آن مظلومان خود را به قریه در هفت فرسنگی شمالی نیریز رساندند و مردم ده به علت سابقه معرفت در حق سید به وظائف احترام و پذیرائی پرداختند و خبر به سمع خان حاکم رسیده کس فرستاد تا آن مظلومان را بر گردانند ولی اهالی مأمور را خائفاً عودت دادند و مظلومان به سمت یزد ره

سپردند تا به قریه هرات رسیدند و از تعقیب زین العابدین خان بیاسودند و حاجی به شهر یزد رفت و سید حسب خواهش مالکین قریه در آنجا بماند و به امامت جماعت و مرجعیت امور شرعی و وعظ پرداخت و تتمه احوالش در بخش ششم می آید .

دیگر از مشاهیر اصحاب نیریزی ابو الزوجه وحید شهید حاجی شیخ عبدالعلی از علماء و ائمه جماعت بود و در ایمان و استقامت و حمایت و مساعدت از وحید همتا نداشت و با دو پسرش شیخ هادی هفده ساله و شیخ محمد چهارده ساله در نیریز و در محاربات قلعه خواجه کوشید و بعد از شهادت وحید گاهی متواری و گاهی در نیریز مخفی گشت تا در واقعه ثانیه با زن و فرزندان در بالای کوه مدافعه همی نمود و پس از خاتمه جنگ اسیر شدند و اعدا نخست دو پسرش را در دامنش سر بریدند آنگاه وی را شهید نمودند و زنش اسیر شده بگریخت و به خانه برادر خود سید ابراهیم

--- صفحه ۲۹۵ ---

در نیریز پناه برد و برادر چون مؤمن به این امر نبود خواهر را به خانه راه نداد و آن مظلومه به خانه کربلائی رضای حمامی که از مستخدمینشان بود ملتجی و مخفی شد و در همان شب وفات یافت .

دیگر ملا عبدالحسین واعظ و قاضی نیریز حامی و مساعد وحید شهید بود و در موقع محاربه و مدافعه در نیریز گلوله اعدا پایش را مجروح ساخت و او در آن هنگام از سن هفتاد سال و به نماز و نیاز اشتغال داشت آنگاه با سه برادر و پنج پسر در قلعه به محاربه پرداخت و پسرش ملا علی نقی به شهادت رسید و ملا عبدالحسین با عائله ملا علی نقی را اسیر کرده به شیراز بردند و چنانکه در بخش لاحق می آوریم چون ملا عبدالحسین را با جمع اسری مغلولاً به طهران می بردند در سه منزلی شیراز از شدت مشقات هلاک شد سواران دولتی سرش را جدا کرده تنش را در همان جا زیر خاک پنهان نمودند و سلاله اش از نسل ملاعلی نقی درین امر برقرار ماند .

دیگر حاجی قاسم از اصحاب و انصار وحید در نیریز و قلعه بود و در پایان واقعه دستگیر شده یک سال به حبس حکمران نیریز در کند و زنجیر به انواع عذاب از قبیل انداختن در آب سرد حوض به فصل زمستان و ضرب و اخذ نقود و اموال فراوان گرفتار گردید و بالاخره حیدر نامی وی را از حکمران به اداء یکصد تومان خریده مستخلص ساخت و حاجی از بیم حکمران فراری و متواری گشت و در واقعه ثانیه بالای کوه رفته طول مدت محاربه را به پایان رساند و در خاتمه بگریخت و مال حالش را در بخش ششم می آوریم .

دیگر خواجه قطبا از رؤساء شجعان اصحاب وحید بعد از اختتام امر قلعه فراری و متواری شد و در واقعه ثانیه از رؤسا مدافعین بوده سنگری بنام سنگر خواجه قطبا تأسیس کرد و در همان سنگر به شهادت رسید و اخلاقی از او باقی نماند .

--- صفحه ۲۹۶ ---

دیگر خواجه محمد حسین از اصحاب وحید نیز پس از خاتمه امر قلعه نیریز فراری و متواری شد و در واقعه ثانیه بالای کوه نرفت ولی زوجه محترمه به اتفاق خویشان مشارکت کرد و واقعات جگرگداز اصحاب جبل چون به سمع خواجه رسید در محل اقامتش که قریه کربال بود با شدت تأثر وفات یافت .

دیگر آقا میر محمد عابد نیز در محاربات با وحید بود و پس از خاتمه امر قلعه دستگیر شد و او را در نیریز مرخص و رها کردند و در واقعه دوم بر جبل بر آمده شرکت در مدافعه و محاربه نمود و بالاخره اسیر شد و او را با سائر اسرا به عزم شیراز بردند و چنانکه در بخش چهارم می آوریم چون پیر منحنی بوده طاق مشقات نداشت خواهش کرد او را به شهادت رسانند و سرش را جدا کرده به شیراز بردند .

دیگر مشهدی اسمعیل اصطهباناتی نیز از اصحاب وحید و با او از اصطهبانات به نیریز وارد شد حامی و ناصر بوده در قلعه گلوله توپ به وی اصابت کرده مدتی معالجه جراحات نمود و در واقعه ثانیه بالای کوه به محاربه پرداخت و بالاخره در جمله اسرا به شیراز رفت و او را مرخص و رها کردند و به نیریز مراجعت و اقامت نمود از او نیز اخلاقی باقی ماند .

دیگر آقا سید زین العابدین اصطهباناتی نیز از اصحاب و در قلعه خواجه و بعداً بالای کوه محاربات کرده بالاخره مستخلص گشت. دیگر ابراهیم ولد صالح نیز در دو وقعه محاربه کرد و در اسارت به شیراز مرخص شد.

--- صفحه ۲۹۷ ---

دیگر آقا سید حسین بن حاجی سید احمد نیز در دو وقعه محاربه نمود و در نیریز مستخلص گشت و برادرش آقا سید حسن نیز مانند او بوده اخلاقی بر جای گذاشت و اشهر از آن دو برادر اکبرشان آقا سید ابوطالب وحید را تا رونیز استقبال و استجلال کرده تا آخر امر به حمایت و نصرتش پرداخت و در خاتمه گرفتار چنگ حاجی میرزا زین العابدین خان شده مدتی در حبس بوده مضروب شدید گشته نقود نامعدود از او گرفتند و بالاخره به معدن شکرد از توابع نیریز تبعید کرده در آنجا وی را مسموم و هلاک نمودند .

دیگر ملا حسن ولد کربلایی قاسم و محمد اسمعیل پسر ملا محمد باقر بودند و بعد از خاتمه واقعه دوم به اسارت شیراز رفته مرخص شده، عودت به نیریز کردند و اخلاقی از ایشان باقی است .

دیگر از مشاهیر اصحاب و حید ملا کریم پس از ختم وقعهٔ اولی اسیر شده مدتی در حبس حاجی زین‌العابدین خان بوده ملک و باغش را تصرف کرده او را رها نمودند و در وقعهٔ دوم بالای کوه نیز محاربات کرد تا شهید گشت و بعضی از اخلافش در این امر مشهورند .

دیگر ملا علی اکبر بن ملا محمد اصطهباناتی به معیت و حید به نیریز وارد شده به نصرتش قیام داشت و بعد از اسارت مستخلص گشت و در وقعهٔ ثانیه نیز محاربات کرده اسیر شده، مستخلص گردید .

دیگر از مشاهیر اصحاب و حید آقا شیخ یوسف در وقعهٔ اولی و ثانیه هر دو محاربات کرده از اسرای شیراز بود و پس از استخلاص و عودت به نیریز گرفتار و محبوس شده مضروب کردند و دو گوشش را بریدند و نیز کف پایش را بریدند و نمود گذاشتند و بالاخره مستخلص گشت و تتمهٔ احوالش را در بخش ششم می آوریم .

--- صفحه ۲۹۸ ---

دیگر لطفعلی قائد که دست چپش بچ اصابت گلولهٔ توپ در درب قلعه جدا شده زیر خاک کردند و در وقعهٔ ثانیه نیز محاربه نموده اسیر و مستخلص گشت و اخلاقی به یادگار گذاشت .

دیگر میرزا محمد بن میرزا محمد عابد پس از خاتمهٔ جنگ قلعه چند سال متواری شد و در وقعهٔ ثانیه بالای کوه حضور یافته به محاربات پرداخت و عاقبت اسیر اعداء گشته به اتفاق سائر اسری به اسیری بردند ولی در بین طریق خویش را به دریاچه بختگان انداخته بگریخت و بعداً به نیریز برگشته بماند .

و از اشهر و اشجع اصحاب و حید ملا محمد بن ارشد حاجی صفر علی مالک املاک و ثروت وافر که صاحب حسن و جمال و علم و کمال بود و خط نسخ را بعد از میرزا احمد شهیر کسی مانند او زیبا نوشت و ابوبین به علت شدت علاقه در آغاز جوانی برایش زن گرفتند و هنگامی که جناب و حید به نیریز ورود فرمود دو پسر محمد رحیم و محمد کریم نام در سن یک سال و نیم و دو سال و نیم داشت و با آنان و پدر و مادر و برادری اصغر نام کور مادر زاد دوازده ساله بیک خانه می‌زیست و همینکه به آن جناب ارادت حاصل کرده از اصحاب با وفا گشته شب و روز را در قلعهٔ خواجه به مدافعه و مقاتله صرف نمود والدین و عائله از مفارقت بی‌تاب شده در استخلاصش از قلعه جد و جهد همی کردند. نوبتی مادر با زن و اطفال صغیرش به پشت قلعه رسیدند و او خبر یافته به ملاقات و مکالمه آمد و چون نظرشان به وضع و حالش افتاد کبیراً و صغیراً بی اختیار گریه و زاری و ناله و بیقراری آغاز کردند و التماس و الحاح نموده، گفتند بر مادر و پدر و زن و اطفال صغیر رحم آر و ازین عسرت

حال و سوء مال بگذر و خیر و شرّ واقعه را به خدا واگذار ولی انفاس و احساس ضعیف‌شان در عقیدت و ایمان قوی وی اثر نکرد و چون اصرارشان را به حد اجبار دید، خنجر از کمر بر کشیده گفت بدانید و آگاه باشید.

--- صفحه ۲۹۹ ---

که من با قدم علم و بینش راه دین و ایمان را پیمودم تا بسر منزل عشق رسیدم و برگشت ازین سفر ممکن نیست و اگر در این زمان راه خود گرفته به خانه و کاشانه نروید ناچار اطفال را با خنجر شکم پاره نمایم تا بدانید که دل‌بسته به عالم معانی را مجال تعلق به عالم دانی نیست و ایشان نومید شده به خانه برگشتند و پس از چندی شبی برای انجام مقصودی سوار بر اسب از قلعه بیرون آمده جانب نیریز تاخت و اردو وی را هدف گلوله ساختند و تیری به رخسارش اصابت کرده از دیگر سو بیرون رفت و او را دستگیر کرده به محبس حاجی زین‌العابدین خان حکمران فرستادند و چندی با جرح دهان و رنج فراوان در حبس بسر برد و هر قدر والدش اصرار کرده، نقود به حکومت داد وی را رها نکردند. عاقبت تنی از اهل اردو به علت دوستی سابقه استخلاصش را فراهم نموده او را به اصطهبانات برده مدت شش ماه به معالجه پرداخت تا بهبودی یافت و والدش در آن مدت زن و اطفالش را نزد خود نگهداری نمود و در آن اثناء هنگامه قلعه منتهی به شهادت وحید و اصحاب گردید. و حاجی زین‌العابدین خان به غارت اموال و هتک اعراض و سفک دماء بایان پرداخت و از آن جمله اصغر اعمی دوازده ساله مذکور را دستگیر کرده امر داد در مقابل چشم مادرش داغ و شکنجه کردند و و همینکه آهن تفتیده در آتش را به بدن لطیف کودک بی‌گناه گذاشتند و دود بلند شد مادر را دل بسوخت و بیهوشی دست داد و پس از افاقه مقداری از املاک برای استخلاص فرزند به حکمران بخشید و خان فی الحال آخوندی را حاضر کرده ملک را انتقال شرعی به خود داده، سند محکم نمود و اصغر را به محبس فرستاد و بعد از چند روز مجدداً برای شکنجه حاضر کردند و به نوع مذکور شروع به داغ نمودند و مادر جگر سوخته برای خلاصی پسر مقداری دیگر از املاک را به نام خان سند کرد و بدین طریق خان حکمران تمامت املاک حاجی صفر علی را به نام خویش برپود.

--- صفحه ۳۰۰ ---

و اصغر اعمی^۱ نیز از شدت شکنجه و داغ فدای اغراض وی گشته، مُرد. و از این واقعات هنوز زمانی نگذشت که جراحات ملا محمد التیام یافته به نیریز عودت نمود و چون از ماجری^۱ اطلاع یافت شعله غیرت از درونش زبانه کشید و بی اختیار اقوام و خویشان را وداع گفته به عزم انتقام از ناصرالدین شاه و برکندن بنیان ظلم و گناه حرکت نمود در آن حال مادرش یک خوشه مروارید که از دستبرد خان پنهان کرده بود، به وی داد و ملا محمد نیم شب از نیریز به شیراز شتافت و چند تن از بایان شیرازی

با وی مرافقت کرده به طهران رفتند و در آنجا با محمد صادق تبریزی به نوعی که در بخش لاحق می آوریم متفق شدند و شاه را هدف ساختند و گرفتار چنگک عوانان دولتی شده در آن مذبحة عمومی سال ۱۲۶۸ کشته گشتند و از وی عائله و اعقابی درین امر بر جای ماند و ما شرح حال عده از اصحاب نیریز را به نام و مقام در ذیل شرح واقعه دوم آنجا در بخش لاحق می آوریم.

و در اصطهبانات نیز هنگام عبور جناب وحید از یزد جمعی از علماء و متنفذین و غیرهم اقبال نموده بیعت کردند و برخی از ایشان چنانکه اشاره کردیم با وی به نیریز رفته از شجاعترین اصحاب در قلعه خواجه بودند و بعضی دیگر از متنفذین همینکه مقاومت حکومت را نگریسته دانستند که آغاز بلایا و قرب وقوع فداء جان و مال و عیال در راه خداست تاب استقامت نیاورده اعراض کردند و با اعداء همراه شدند مانند حاجی مهریزی که موجب تعرض به جان و مال احباب گردید و مانند آقا سید اسمعیل مریجانی که به علت تزویج ندادن جناب وحید دختر خود را به او از تمامت خدمات و تحمل صدمات فائده سابقه خویش صرف نظر کرده با اسب سواری آن جناب به محل و موطن خود عودت نموده به ریاست ملائی پرداخت و معذکک بعد از وقوع شهادت کبری جمعی از بایه در آن حدود می زیستند و هم در محال عدیده دیگر از قسمت فارس آحادی از مؤمنین بودند.

--- صفحه ۳۰۱ ---

مخصوصاً هندیجان از مراکز بایه شمرده گشت چه شیخ سلمان از اهل قراء مذکور که در حدود بیست سالگی و دارای حالت تفحص و تحری و احساس روحانی بود در ایام ارتفاع نداء حضرت ذکر الله الاعظم از افق شیراز آوازه ظهور بشنید و برای تجسس و کشف احوال بدانسو شتافت و به علت مهاجرت حضرت فائز به لقاء نگردید ولی در حال سفر فائز به ملاقات جناب قره العین شده عرفان و ایمان کامل حاصل نموده به وطن برگشت و تقریباً هفتاد خانواده از افشار ساکن هندیجان را که از قوم و عشیرتش بودند مؤمن به آن آئین نمود و خود با شش تن از مؤمنین بدین اسامی مشهدی گل محمد رئیس طائفة افشار، مشهدی رستم، کربلائی مدد، کربلائی تقی، ملا عبد الله علی بخش به عزم زیارت حضرت به سمت آذربایجان روانه شد و با عشق و شتاب همی ره نوردید تا به قم رسید و در آنجا خبر فاجعه شهادت عظمی بشنید و همراهان با اندوه و حسرت فراوان به وطن برگشتند ولی شیخ مراجعت نکرد و سر در بیابان عشق و طلب نهاد تا به مقامات رفیعه عرفان و تقرب بارگاه رحمن نائل گشت و تفصیل احوال و اوضاع آن حدود ضمن بیان احوالش در بخش ششم نگاشته می گردد .

قزوین ارض القاف در سنین اولیه ظهور بدیع بعنوان مرکزی از مراکز بایه شناخته شد و جمعی از حروف حی و علماء راشدین و شهداء مرضیین و مشاهیر مؤمنین و مؤمنات مانند **جناب قره‌العین و میرزا محمد علی و ملا هادی و خاندان فرهادی و حاجی نصیر و حاجی شیخ محمد نبیل** و بستگانش و **ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب)** و غیرهم اهل آنجا بودند و **ملا عبد الجلیل ارومیه** نیز در آن بلد زن گرفته سکونت نموده جمعی را مهدی ساخت به درجه ئیکه در موقع ابعاد حضرت ذکر الله الاعظم به آذربایجان حکم حاجی میرزا آقاسی صادر شد که برای تحفظ از حمله بایان حضرت را

--- صفحه ۳۰۲ ---

داخل شهر نکرده از مسافتی دور رهسپار سازند و ملا جعفر واعظ قزوینی کیفیت آغاز نشر امر بدیع را در آن بلد باین مضمون نوشت اول کسی که کلمات شریفه حق را به قزوین فرستاد جناب میرزا مهدی بن حاجی عبدالکریم شهیر به باغبان باشی قزوینی بود و حاجی مذکور مکتوب پسر را با یک جزء از کلمات بدیعه مرسله نزد ملا تقی بن ملا قنبر پسر عم من آورد و مرا نیز خواستند و حاضر شدم مضمون نامه خطاباً لحاجی والد خود چنین بود که پنج هزار تومان ابریشم از مال التجاره ما و از مال حاجی عمو و سائرین به دریا غرق شد غواص و سباح رفتند و سعی کردند اثری ظاهر نشد ولی خداوند جنسی لا نهاییه له بما عطا فرمود که اگر تا یوم قیامت مصروف داریم ذره از آن کم نشود اینک فرستادم بخور و بیاشام و اندیشه تمام شدنش مکن پس حاجی گهی به مکتوب و دمی به ما نگریسته گفت: ای ملا تقی آیا این جزو برای من درهم و دینار است که به مصارف لازمه عیالم برسانم و در آن مجلس عده از علماء محترمین و تجار حاضر بودند و ملا تقی پس از قرائت صفحه از کلمات بدیعه به حقیر فرمود در این کلام چه میگوئی؟ گفتم: اول ندارد تا معلوم شود چیست و از کیست. مثل سبک قرآن است ولی کلمات فرقانی نیست. فرمودند از آنجائیکه قرآن نازل شده این کلام هم نازل شده مذکور شد در آنجا جبرئیل از آسمان آورد اینجا هم جبرئیل باید بیاورد فرمود نمی دانم اینقدر می دانم این کلام به سیاق کلام قرآن است و از همان مصدر صادر شد و میرزا جواد از علماء شیخیه و تلامذه سید معروف به میرزا جواد خوار از مطالعه آن کلمات و اطلاع از احوال حال خوشی یافته رقص کرد و روزی دیگر به مسجد رفته بر منبر برآمده اظهار امر حق و نصرتش نمود و بعد از چهل روز با جمعیت بسیار به کربلا رفتند ولی در کرمانشاهان امر به ایشان رسید که به شیراز بلدالامین بروند و لذا عودت کرده، به صوب مذکور رهسپار گشتند و رفتند.

--- صفحه ۳۰۳ ---

و پس از آن رسائلی بود که آقا میرزا محمد علی بن حاجی میرزا عبدالوهاب برای والد خود بفرستاد روزی حقیر با عمم قنبر علی خدمتشان رسیدیم خلوت نموده بر درب خانه جناب ملا صادق یزدی را که محرمان خاصش بود بنشانند و نهی کرد که احدی را به خانه بار دخول ندهند آنگاه آیات بدیعه از بغل در آورده به حقیر داده فرمودند تو بهتر می‌خوانی بخوان و من خواندم سپس فرمودند در حقیقت ایشان چه می‌گوئید؟ عمم در جواب تأمل کرد و از خود حاجی پرسید: که شما درین باب چه می‌فرمائید؟ فرمودند: کلمات بسیار عالی و به سبک قرآن است چاره جز تصدیق نمی‌باشد و لمحۀ چند گذشت آنگاه در خصوص ملیح فتی القزوینی آغاز سخن کرده گفت: این جوان چند جزو از آیات جناب باب روح ما سواه فداه برایم فرستاد و مکتوبی بدین مضمون نوشت که اگر تصدیق نکنی و ایمان نیاری گردنت را مانند سر سگی می‌برم پس به ملا قنبر عمو روی نموده فرمود: اکنون هفتاد سال از عمرم سپری شده و نزدیک به آخر است و دیده‌ام به دو پسرم روشن است که در امامزاده‌ها و آستانه‌ها شمع روشن کرده گریه و زاری نموده از خدا خواستم تا به من ارزانی داشت و عاقبت کارم چنین شد که می‌بینید و مکاتیبی به این لحن به من می‌دهند پس جناب میرزا بعد از کلمات مذکوره این عبارت ادا نمود که راست می‌گوید و حق به جانب او است. انتهی

و حاجی عبدالکریم مذکور از اعظام دولتمندان و تجار محترم و مؤمنین معظم قزوین بود و به سنینی بعد در آنجا وفات یافت و پسرش میرزا مهدی نیز در یزد تجارت مهمه داشت و بساط را بر چیده به قزوین آمد و با عمویش حاجی عبدالحسین قریب بیست هزار تومان ابریشم خریده حرکت به شیراز کردند و استماع صیت حضرت نموده به شرف لقا رسیدند و آن بزرگوار نهی از مسافرت به دریا فرمودند و عمو منتهی نشده بضاعات را برای بمبای برد

--- صفحه ۳۰۴ ---

و در دریا غرق گردید و میرزا مهدی همچنان مشرف در شیراز ماند و به ایمان کامل رسید و بوطن آمده پیوسته مشتعل به شعله عشق و ایمان بود و حین ارتفاع هنگامه مازندران به نصرت اصحاب قیام نمود تا به شهادت رسید .

و حاجی میرزا عبدالوهاب از مشاهیر فقهای عظام و مراجع احکام و ساکن قزوین بود و شرح ذمه از احوال او و کیفیت ارادت و مساعدتش را به شیخ احسائی در ایام اقامت شیخ در قزوین در بخش اول نگاشتیم و در آغاز ظهور امر بدیع دو پسرش ملا هادی و میرزا محمدعلی که از فضلاء و علماء بودند به شیراز رفته درک زیارت حضرت باب اعظم را نموده ایمان آوردند و هر دو از سابقین اولین و حروف حی شدند و حاجی خود نیز به نوع مذکور اظهار اقبال و ایمان نسبت به این امر نمود و حضرت در هنگام عبور از حدود قزوین برای آذربایجان در قریه سیاه دهان نامه به نوع توقیر و تجلیل بدو نگاشته طلب

مساعدت و نصرت فرمودند ولی برای شدت مقاومت دولت و صولت علماء و ائمه جماعت حاجی را کاری از پیش نرفت و در اواخر عمرش از قزوین به نجف شتافته مجاور گردید و در سن هشتاد و سه سالگی مریض و بستری شده آثار و مقدمات ارتحال پدیدار گشت و در آن حال دستور داد وی را در جنازه گذاشتند و به مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین بردند و پس از ساعتی در آن مکان مقدس به عالم باقی رحلت نمود و اما پسرانش ملا هادی و میرزا محمدعلی پس از استفاضه ایامی چند در شیراز مراجعت به کربلا نمودند و در نشر انوار هدی^۱

میرزا محمد علی سر بر قدم حضرت قدوس نهاد و دست بر نداشت چه در خراسان و چه در بدشت و چه در حبس ساری و چه در ایام قلعه مبارک در همه جا پروانه آن شمع ذو الجلال بود تا شهید گردید. **نبیل زرندي**

--- صفحه ۳۰۵ ---

کوشیدند سپس به قزوین عودت کرده سکونت گرفتند و هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکر الله را برای آذربایجان می بردند در قریه سیاه دهان به محضر مبارک رسیدند و در موقع اجتماع بایه در خراسان هر دو در فتنه مشهد حضور داشتند و میرزا محمد علی در موبک حضرت قدوس مراجعت کرده در بدشت حضور داشت و بالاتفاق به مازندران رفتند و در ساری به خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد چندی با هم توقیف بودند و در موقع ارتفاع امر قلعه مازندران بدانجا شتافته به نصرت و فداکاری قیام نمود تا به فیض شهادت کامیاب گردید و از جمله توقیعات صادره از قلم اعلی^۱ خطاب به وی این توقیع در بیان وظائف سالک و مسافر الی الله می باشد:

” بسم الله الرحمن الرحيم ”

فاعلم يا اخ الخليل و اثبت قدميك علي صراط الله الجميل و اعرف ان الله سبحانه ما خلق شيئاً الا و قد بين حكمه في الكتاب و ما قدر الله دأ الا و قد خلق بازائه دوا فاستغفر ربك الذي لا اله الا هو الذي ليس كمثله شيء و اجهد علي العمل لان الله ما حكم للبلوغ الي القطع الا بعد اليأس عن كل شيء فادخل بالله في لجة الاحدية لان الله قد طهر واردها عن الاشارات الشيطانية و لا تخف عن شيء و لا تخزن لشيء لان الله قد حرّم خوفه لمن فيه خوف من غيره و زكّي المؤمنين في كتابه عن حزن الغير لقوله الحق الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن و استقرّ علي الامر بالاخلاص فان الله قد جعل لكل شيء مقاماً موقوفا و ارض عن الله بقوله الحق ان كان كلشي بقضائي و قدرتي فالحزن لما ذا و اتكلّ علي الله في كل الاحوال و اقبل بكلك الي الله حتي الحو عمل سواه و ايقن بالغفران بعد ورودك في ذلك الباب و انتظر امر الله

فان نصر الله كان قريبا و الحمد لله رب العالمين و در توقیعی دیگر راجع زیارت جامعه صغیره مسطور است بسم الله الرحمن الرحيم و انّ من كتب النازلة بي كتاب اخي محمد علي نجل العالم الجليل الحاج عبد الوهاب القزويني و لما اني احببته في سرّياحبته عما سئل

--- صفحه ۳۰۶ ---

مني من زيارة الجامعة فاحفظ يا اخي ما سئلت و اقرء ما اردت و كن لي ناصراً مثل النار الذي ورد علي حشيش الارض و لا تبق لاحد حجة و احفظ كل ما نزل من يدي بما الذهب علي احسن خط كريم." و از آقا میرزا محمد علی شهید مذکور که زوجه اش خواهر جناب قره‌العین بود دختری خلف از ابوبین بر قرار ماند و اما ملا هادی که سنّاً اکبر بود در قلعه مازندران و سائر واقعات خطیره داخل نشده محفوظ ماند و سالها بعد از واقعه شهادت کبری در قزوین زیست و بیان مال احوالش در بخش ششم ثبت می‌گردد

و در مقابل حاجی میرزا عبدالوهاب در قزوین حاجی ملا محمد تقی معروف برغانی از مشهیر مجتهدین بود که با برادر اوسطش حاجی ملا محمد صالح و برادر اصغرش حاجی ملا محمد علی همگی در برغان تولد یافته به مقام رشد رسیدند و تحصیلات اولیه‌شان در آنجا و در قزوین صورت گرفت و در بلدة قم نزد میرزا ابوالقاسم مجتهد شهیر مؤلف کتاب قوانین الاصول چندی تحصیل فقه و اصول نمودند آنگاه به اصفهان رفته سنینی چند به تحصیل علوم نقلیه و عقلیه پرداختند پس به عراق عرب شتافته در کربلا مخصوصاً نزد آقا سید علی مؤلف کتاب ریاض فقه و اصول خواندند و در تحصیل علوم رسوم دینیه رنج فراوان برده به مقامات عالیه رسیدند و نیز عبادات و ریاضات شاقه را تحمل نموده شبها را به ادعیه و مناجات و اقامه صلوات به پایان رساندند و حاجی ملا علی نزد شیخ احسائی تلمذ کرده از علماء شهیر شیخیه محسوب گشت و به کثرت عبادات شاقه و تلاوت آیات و اوراد و ادعیه و تضرعات دائمه شهرت یافت گویند در ثلث اخیر شبها زنجیری بر گردن نهاده به میخی در سقف حجره پیوند می‌داد تا چون نعاس گیرد زنجیر مانع افتادن و خوابیدن باشد و به عبادت و مطالعه کتب و تحریر مسائل علمیه شب بروز می‌آورد و بعد از سنین کثیره مراجعت به ایران نموده در طهران اقامت گرفتند.

--- صفحه ۳۰۷ ---

و چون مابین حاجی ملا محمد تقی و میرزای قمی در برخی از مسائل فقهیه مناظره علمیه کتبیّه برخاست و رد و ایرادات چند مبادله گشت خود را مجبور عودت به کربلا دیده بدانسو شتافت و از استاد خود آقا سیدعلی مذکور اجازه اجتهاد گرفته به طهران برگشت و بساط ریاست و اجتهاد بگسترده و هر سه به غایت جسور و مغرور بودند و نوبتی در محضر فتحعلی شاه به جسارت و خلاف ادب سلوک کردند و مغضوب و منفور شاه واقع شده مجبور به مهاجرت از طهران و اقامت قزوین گشتند. و

کیفیت مجلس مذکور را بعضی چنین نوشتند که ملا محمدعلی نام مجتهد جدلی مازندرانی در محضر شاهی حضور داشت و مقرب در گاه بود و در آن حال سه برادر مذکور نیز حضور یافتند و شاه در اثناء مکالمه مسئله از حاجی ملا تقی پرسید و او جوابی داده بیانی نمود که ملا محمد علی جدلی نپسندیده رد کرد و مناظره و مجادله فیما بینشان در گرفت و ملزم به سکوت گشت و حاجی ملا محمد صالح خجلیت برادر مهتر نپسندیده پی مدافعت و حمایت جدل آغاز کرد و فریاد لم و لا نسلم بلند شد و جدلی در اثناء مناظره به او گفت همانا سخنانی را که در ایام تلمذ نزد من آموختی حال باز پس میگوئی و تلمذ را حق جسارت و مخالفت ادب با استاد نیست. لذا حاجی ملا صالح نیز لب فرو بست آنگاه حاجی ملاعلی^۱ از خجلیت اخوین غضبناک گشت در همان مسئله به مباحثه و مشاجره گرم شد و کار از قیل و قال به نزاع و نزاع کشید و طرفین نشسته مانند دو خصم متقابل متقابل بر یکدیگر حمله بردند و نشسته همی نزدیک شدند تا بهم رسیدند و لطمه سخت بر بنا گوش ملای جدلی نواخت و شاه از آن اخوان جسور در غضب و نفور شده حکم به اخراجشان از مجلس بلکه از طهران داد و در بدو ورودشان به قزوین حاجی عبدالوهاب مذکور تجلیل نموده موجب اشتهاار صوت و صیشتان گردید و آنان

--- صفحه ۳۰۸ ---

متدرجاً شهرتی بسزا حاصل کرده ریاست و ثروت معتابها فراهم آوردند و در فقه و اصول و تفسیر و جمع اخبار و غیرها تألیفات عدیده نمودند. و حاجی سید محمد تقی امام جمعه که عالمی ذو فنون بوده اهالی نسبت به او اعتقاد کرامات و مقامات باطنیه داشتند سالها به امامت جمعه و ریاست جماعت بر قرار بود و حاجی ملا تقی سینی چند فتوی بر تحریم صلوة جمعه در ایام غیبت امام داده پیروان خود را از اقامت صلوة جمعه منع کرد تا نوبتی حاجی سید محمد تقی را با اهالی کدورت و نفرتی پیش آمد و روزی به امامت جمعه نرفت و حاجی ملا تقی بلادرنگ به مسجدش حاضر شده مجتعمین را به نماز جمعه امامت نمود و از آن هنگام منصب امامت جمعه را تصرف کرده امام جمعه نیز شد حکایت کنند که در آن ایام نوبتی دو امام جمعه سابق و لاحق مذکور را در مجلس و مجمعی تصادف اجتماع و ملاقات شد و حاجی سید تقی از حاجی ملا تقی به نوع سؤال از مسئله معضله پرسید آن کدام شیئی است که به هفته حرام و در هفته دیگر واجب می گردد حاجی ملا تقی هرچه فکر کرد چیزی برای جواب به خاطرش نیامد و اظهار تحیر نمود و حاجی سید تقی حلّ معما کرده گفت آن صلوة جمعه است که در ایام امامت من حرام بود و همینکه تو به تصرف آوردی واجب شد و چون شیخ احسانی به قزوین وارد شد حاجی میرزا عبدالوهاب تبعیت و عقیدت و احترام و اکرام بنمود و حاجی ملا تقی به معارضت و مقاومت و تکفیر پرداخته اولین مکفر شیخ و نخستین باعث اختلاف و نفرت بین شیخیه و اصولیه گردید و با حاجی میرزا عبدالوهاب مصادت و مخاصمت آورد و پس از

شیخ حاجی سید کاظم رشتی را تکفیر کرده در مجامع و علی المنبر به طعن و لعن پرداخت و چون نسبت به متصوفه نیز تعرضات شدیده داشته در محضر و منبر به تکفیر و تحقیرشان سخن همی گفت در ایام سلطنت محمد شاه مورد تنفر خاطر سلطانی و حاجی میرزا آقاسی گشت و حاجی به نام تحصیل منال دولتی از املاک متعلقه بوی

--- صفحه ۳۰۹ ---

محصل گماشت و او چون کار را دشوار دید به طهران نزد شاه شتافته به لطائف الکلام و ایراد قصص و حکایات فکاهیه غضبش را ملایم کرده از زیر بار تحمیل بیرون جست ولی حاجی چون با شاه به قزوین رفت به اخراج هر سه برادر از آن بلد فرمان داد و لا جرم باز به محضر شاهی شتافتند و حاجی ملا تقی به نوع مذکور دل سلطان را بدست آورده مسرور ساخت و مورد احترام و تجلیل گردید و اجازت اقامت در قزوین حاصل نمود تا چون ظهور امر بدیع شد به کمال عناد و بغضاء نسبت به حضرت باب و به مقاومت و مدافعت شدیده از بایه قیام نمود و بالاخره به نوعی که در بخش مقدم آوردم در سال ۱۲۶۳ هـ . ق به قتل رسید و در بقعه شاهزاده حسین مدفون گردید و در آن هنگام تقریباً هشتاد سال داشت و اخلافش خصوصاً پسر ارشدش ملا محمد که شوهر جناب قره العین بود و بعد از پدر منصب امامت جمعه یافت به مسلک و روش پدر روزگار گذراندند و حاجی ملا محمد صالح پدر قره العین که مجتهدی معظم و سلیم النفس بود در اواخر ایام حیات خود به کربلا اقامت گزیده معتکف شد تا روزی از روزها که نزد مرقد امام حسین بن علی ۴ پس از ادای نماز و زیارت ایستاده بود بیفتاد و او را بر دوش کشیده به خانه اش بردند و بلافاصله وفات نمود و برادر اصغرشان حاجی ملا علی مذکور از پیروان شیخ احسائی و سید رشتی و از محبین و مؤمنین حضرت باب اعظم بود و با خویشان متعصب و مغرض پیوسته مکالمه و مناظره کرده دفاع از این امر نمود و هذه صورة ما کتبه فی شهادته علی حقیة الذکر الاعظم

بسم الله الرحمن الرحيم

السلام من السلام و بالسلام الي السلام يعود السلام لا اله الا هو المعبود كل البرية اليه يرجعون ثم السلام من حضرة الابداع الذكر القديم لاهل السلام و التسليم اجمعين و له الحمد لا اله الا هو حيث عرفنا حكم الابداع بالاختراع و جعلنا من الذاكرين و له المنة لانعامه علينا

--- صفحه ۳۱۰ ---

بفتح الحجة لنزول الرحمة منهمراً لو لم تكن من المؤمنين لان الرب عز و جل لا يغير ما يقوم حتى يغيروا ما بانفسهم و ما يفعل بعدابنا لو كنا بانعمه من الشاكرين اللهم اجعلنا من المقربين بتوحيدك لا اله الا هو و الخاشعين لياتك و للرحمن عابدين و له ساجدين كما امرت بالسجود و اهل العلبين اطاعوك و خلق السجين من امرك اعرضوا و عادوك و لك الشكر يا شكور قد اهتمنا معرفة الشجرة و نارها و

دهن المعتصر منها و حصول المصباح و امر الزجاجه و تمام الكلمة بدور ان النقطة و جعلتنا من المسلمين و بعد قد بلغنا الرسول ما كان مامورا و سمعنا امره و قد كنا لالواحه من الناظرين و قد اكرمنا الله عز و جل من ملاحظة الالواح معرفة اركان التوحيد و تبين الرشد من الغي و انا انشأ الله لامره من المطيعين و مما اشتهه علينا من المتشابهات مسلماً لامر ذكره العلي العظيم من المسلمين لعل الله انشأ الله تعالى يلهمنا معرفة سرّه بعد حين او قبل حين و نرجو من الرب العلي الكبير ان يقرب الفرج للمستضعفين بحق آل الله عليه و حقه علي آل الله اجمعين و الصلوة و السلام من الرب تعالي علي قصبة الباقوت الاربعة عشر من المعصومين و بعدهم علي فقرا شيعتهم من المسلمين و محبيهم المحبين المنتظرين و لسائر الافئدة التي قوي اليهم من المدرئين و المبروئين اللهم صل علي محمد و آل محمد صلي الله عليه و آله و عجل فرجهم بحقهم يا كريم." و در توقيعاتی که برای او از قلم اعلیٰ در ایام فتن قزوین صادر شده دستور است که به نوع حکمت و مصلحت با خویشانش از اعداء این امر مکالمه کرده اخمدان نیران فساد و بغض و عنادشان نماید. و بالجمله خانواده مذکوره برغانیان در قزوین عائله وسیعه با ثروت و جلالت رفیعه و شهرت علمیة منیعه و مسند ریاست فقهیه و مرجعیت عامه بود و حاجی ملا محمد تقی اکبر و اعظم اخوان و از مجتهدین عظیم الشأن ایران به شمار می آمد و حاجی ملا محمد صالح را دو دختر و یک پسر بود دختر بزرگتر را به نام مادر خود فاطمه مسمی نمود ولی به پاس احترام مادر وی را

--- صفحه ۳۱۱ ---

به آن نام نداء نمی کردند و ام سلمه می خواندند و دختر کوچک را مرضیه نام نهاد و تولد فاطمه ام سلمه در قزوین تقریباً به سال ۱۲۳۳ ه. ق واقع شد و هر دو خواهر با برادر در صغر سن نزد پدر و در خانواده خود تحصیل قرائت و کتابت و ادبیات فارسیه و عربیه و علوم رائجة عصر نمودند و چون صاحب هوش و ذکاء و شوق به علو و ارتقاء و قریحه شعریه غراء بودند مدارج عالیہ پیمودند خصوصاً ام سلمه در علوم ادبیه و فقه و اصول و کلام و تفسیر آیات قرآن و تبیین آثار و معارف ائمه اسلام به رتبه علیا ارتقاء جست و به استجماع دقائق علوم با شئون بالغه فطریه و کسبیه فصاحت و بلاغت و سحر بیان و کتابت در نظم و نثر فارسی و عربی شهرت یافت و در مجامع نسوان سیده عظیمه الشأن مشارة بالبنان گشت و باوجه ملیح و اسمر و خالی که بر گونه ای سر داشت متعظم و متصدر می نشست و هر مسئله معضله را که رجال و نساء آن خاندان حل نمی توانستند از او سؤال می کردند و پدر نهایت تعلق و احترام نسبت به او داشت گویند وی را قوة عینی خطاب می نمود و زنی مانند او را که در عنفوان جوانی مزایای حسن و جمال و صفات سامیه و مراتب عالیة علم و فضل و کمال و عظمت حسب و نسب و شئون ثروت و جلال را جمع داشت اهالی مملکت ندیده بلکه نشیندند و آن دو خواهر را پدر به دو مجتهدزاده مهتر و بهتر قزوین به زنی داد فاطمه ام سلمه را به ابن اخ اکبر ملا محمد بن حاجی ملا تقی که مانند والد آخوندی متصلب و فقیهی متعصب بود عقد ازدواج بست و مرضیه را به میرزا محمد علی ابن حاجی میرزا عبدالوهاب سابق الذکر تزویج نمود و مرضیه را یک دختر و ام سلمه را دو

پسر و یک دختر شد و در ایامی که میدان اختلاف و مشاجرة فیما بین شیخیه و مجتهدین اصولیه آراسته گشت و طرفین در هر گوشه از ایران و عراق عرب به احتجاج و مدافعت برای عقیدت خود همت گماشتند.

--- صفحه ۳۱۲ ---

و حاجی ملا تقی مذکور در قزوین بادی انشقاق و منادی افتراق گردیده رایت منازعه و مبارزه بدست گرفته به رد و توهین شیخ احسائی اولاً و سید رشتی ثانیاً روزان و شبان برداخت و حاجی میرزا عبدالوهاب با پسران و بستگان و اتباعش حامی و پیرو شیخ و سید شدند و حاجی ملا علی برادر کهنتر حاجی ملا تقی نیز به عقیدت شیخیه در آمد و حاجی ملا صالح در آن میان بی طرف مانده اظهار تعرض و تحرز نمود قوه متعطش سریع الانتقال معرفت جوی حقیقت پوی ام سلمه تحریک شده به طلب و جستجو برخاست و به واسطه پسر خاله اش ملا جواد (خوار) و بیانی شیخی از علما و وعاظ شهر قزوین به مطالب و آثار شیخ و سید رسیده (مطابق عدد حروف ابجدی ۱۲۵۳ برغان) متمایل و منجذب گردید و باتفاق خواهر به معاشرت و مکالمت با عم اصغر و با خاندان حاجی میرزا عبدالوهاب کاملاً به عقیدت شیخیه در آمدند و با سید رشتی مرابطه و مراسله حاصل نموده لقب قره العین از او یافت و کیفیت آن را چنین آوردند که چون سید از علمای شیخیه خواست رسانی در اثبات مقام عظمت و عصمت شیخ احسائی نگارند و هر یک علی قدر معرفت در این خصوص رساله نوشته داد بیان و برهان را دادند آن عالمه جلیله نیز رساله نگاشت و چون به نظر سید رسید از احاطه علمیه و وسعت نظر و قدرت قلم و قوت بیانش شادمان گشته رساله را نیک پسندید و او را به لقب قره العین مخصوص و متمیز داشته پیوسته به خطاب یا قره العین مخاطب نمود و بالجمله قره العین دم بدم در معارف و کتب شیخ و سید که روائح طیبه آثار ائمه

جناب طاء یکی در زمان سید به جهت تحصیل به کربلا تشریف برده بودند و مراجعت نمودند ثانیاً در عتبات بودند که سید صعود فرمود چند ماه بعد از صعود سید امر حضرت نقطه اشتها پیدا نمود جناب طاهره در عتبات ایمان آوردند و واقعه محرم بعداً اتفاق افتاد. (آقا محمد جواد عمو جان فرهادی)

--- صفحه ۳۱۳ ---

اطهار داشت مستغرق و از ظواهر و ظنون و قیاسات اصولیین همی متنفر گشت و با شوهر و عم اکبر مکالمه و مباحثه کرد و مجالس مناظره و محاجه دینیه با خویشان مستمر داشت و ایشان چون مغلوب حجت و برهانش شدند تعصب ورزیده به توهین و

سبّ شیخ و سید پرداختند و نسبت به وی تعرض و تحرّز کردند و ما بین او و شوهرش با اینکه سالها با هم بسر برده اولاد متعدد آوردند تجانس و وصل حقیقی نبود چه آن طیر قدسی حدید البصر متعالی النظر را طیرانی عظیم بخاطر می گذشت و با قفس دار پر آزار ملا محمد دلخوش نمی شد و رشته الفت و معاشرت فیما بینشان به مقراض تباین و عقیدت مذکوره بگسست و ام سلمه به خانه پدر قرار گرفت و شوق زیارت سید رشتی و استفاضه از او و معاشرت با علماء و اکابر شیخیه عنان اختیار از دستش بر بود و بالاخره چون خواهرش به اتفاق شوهر به عزم کربلا و استفاده از محضر سید می رفتند رضایت پدر حاصل نموده اولاد را به شوهر سپرده به کربلا شتافت و در آن هنگام که سید از جهان در گذشته بود در آن بلد اقامت جسته بافادت پرداخت و در مقامات علمیه و باطنیه به درجه علیا رسید و اعظم علماء در حقیق چنین گفتند که اگر نه زن بود هر آینه مقام حکم و افتاء لایق و در خورش می نمود و چون مدعیانی چند از مهمین اصحاب سید در کربلا و نقاط ایران ندای دعوت برکشیدند جناب قره العین نیز بساط تدریس و تعلیم بگسترد و زوجه سید از آنجائی که به وی ارادتی خاص و وفور اخلاص داشت در خانه خود مقرّ داده امور را به او وا گذاشت.

حوزه درس قره العین بوجود کبار علماء آراسته گشت از قبیل مرحوم شیخ محمد شبلی العراقي و شیخ صالح کریمی و آقا سید احمد یزدی والد آقا سید حسین کاتب باب و آقا سید محمد بایگانی و شیخ سلطان کربلائی و ملا ابراهیم محلاتی و جمعی از اهل علم و فضل که همه به علم و تقوی و تقدم در سن معروف بودند.

(آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی)

--- صفحه ۳۱۴ ---

و لذا مسندش در بیت سید نهاده و گروهی از رجال و نساء در نزدش حاضر برای استفاده شدند و به مسلک مخصوصش که در معارف اسلام و فروع احکام داشت رفتند و او را نقطه علمیه الهیه بعد از سید دانستند تا آنکه ظهور حضرت باب اعظم در شیراز شد و او در ایام اقامت قزوین به واسطه برخی از مسافرین زائرین کربلا احوال روحانیّه از آن بزرگوار شنیده داشت و در این موقع بنوعی که در بخش دوم نگاشتم عریضه توسط شوهر خواهرش آقا میرزا محمدعلی مذکور تقدیم نمود و در عداد حروف حی قبول گردید و چون جناب ملاعلی بسطامی و غیره از اصحاب متقدمین به کربلا مراجعت کرده امر باب اعظم را منتشر ساختند به شعله الهیه برافروخته به مساعدت و نصرت ایشان پرداخت و علماء را به مناظره و محاجه ملزم و مفحم نمود و بعد از واقعه که برای اصحاب رخ داده ملا علی را به بغداد گسیل داشتند در کربلا به نوع مذکور به تدریس و هدایت و تربیت نفوس

مشغول بوده نشر دعوت باب اعظم همی نمود و او را در عقائد و معارف الهیه اسلوبی لطیف و دقیق و عمیق بود و اصحابش به ریاضات و مجاهدات نفس و به عبادات و زیارات پیوسته اشغال داشتند و در غایت تقوی و احتیاطات شدید رفتار کردند چندانکه از ذبیح و طیخ سوق اجتناب نمودند چه که بایه غالباً حضرت باب اعظم را در سنین اولیه ظهور رکن معرفه الامام دانسته و به حدیثی مروی از ائمه اطهار به این مضمون که هر کس شیعه کامل را سب نماید هر آینه ائمه را سب نموده و هر که امام را سب نماید رسول الله را سب کرده و ناصب آن حضرت کافر و نجس است تمسک جسته اعداء و ناصبین شیخ و سید و باب را مردود و واجب الاجتناب شمرده از ذبیحه و طیخشان احتیاط کردند و بعداً چون رساله فروع معروف به رساله العدلیه از قلم ذکر الله الاعظم صادر و منتشر شد و نظر آل الله یکی از مطهرات معدود گردید

--- صفحه ۳۱۵ ---

و آن جناب را مظهر طهارت و عصمت فاطمیه شناختند لذا آنچه ذبیحه و طیخ و غیره از سوق می خریدند و به نظرش می رساندند مطهر می گشت و بدین طریق ندای علم الهی و رایت امر بدیع را در کربلا مرتفع نمود و اقامه حجت و برهان را با علماء به پایان رساند و با برخی از ملایان ایران خصوصاً با پدر و عمو مراسله کرده به ادله قاطعه حقیقت این امر را ثابت و عیان نمود عاقبت علمای کربلا از شیخیه و غیرهم هیجان کرده عوام را محرک شدند و به حمله به خانه سید و تعرض به آن جناب پرداختند و لاجرم ایامی چند به امر حاکم در خانه توقیف گردید تا مهاجرت به بغداد فرموده در خانه سکونت و قرار گرفت و اعلان دعوت نموده علمای شیعه و سنی را به محاجه با خود طلبد و ندای علمش مرتفعتر و مراوده رجال و نسوان در محضرش بیشتر شد لذا حسب امر والی بغداد چندی در خانه شیخ محمود مفتی توقیف گشت و با مفتی مذکور محاجه و مناظره علمیه نموده وی را مندهش و خاضع ساخت و بالاخره والی آن جناب را با همراهان از عراق به ایران فرستاد و ما چون تفصیل واقعات مذکوره و اقدامات نورانیه شجیعانه اش را که در ترقیات معنویه عالم انسان و ارتقاء جامعه نسوان به غایت ثمین بود و هرگز در تاریخ بشر فراموش نگردد در بخش سابق آوردیم و نیز مکتوب مفصل شیخ سلطان کربلائی را که حاوی فتن داخلیه بایه به واسطه طلوع آن جناب و نیز حاکی از تعرضات خارجیه در ایام توقفش در کربلا است درین بخش ثبت نمودیم به نقل نبذه از عبارات آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی و روایات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبل سابق الوصف اکتفا می نمائیم و عبارات و روایات مذکوره این است حضرت طاهره به امر والی عراق مأمور به توجه بغداد شد و لذا او با تلامذه خود که اسامی ایشان ذکر شد و

بعض خدام خود و چند زن که بعض آنها والده باب الباب و خواهر آن جناب زوجه مرحوم آقا میرزا هادی نه‌ری بودند عازم بغداد گشته در بیت شیخ محمد شبل ورود فرمود

--- صفحه ۳۱۶ ---

و در بغداد مانند کربلا مجلس درس انعقاد یافت و علما و رجال بغداد در محضرش حاضر می‌شدند و در مسائل متفرقه سئوالات می‌نمودند و وی جواب می‌فرمود و بیشتر اسئله علمای بغداد در مسئله ظهور باب بود و چون از بسیاری حضرتش تردید و تزلزل و یا میل به مجادله احساس فرمود فصل الخطاب این مجادلت را به طلب مباحثت ختم نمود والی عراق حکم کرد که حضرت طاهره از بیت شیخ محمد شبل به بیت سید محمود آلوسی مفتی بغداد و مؤلف کتاب تفسیر کبیر (روح المعانی) که چهارده مجلد بزرگ است نقل فرماید و ساکن باشد تا آنکه امر سلطانی از قسطنطنیه در حق او صدور یابد و باین سبب قره‌العین بانسوان مذکوره به بیت آلوسی مفتی بغداد منتقل شد و این مفتی در عباراتی که در ترجمه حال او نوشته می‌گوید که دو ماه تقریباً در بیت او سکونت فرمود و این است صورت شهادت مفتی بغداد " قال القرطیة اصحاب امرئة اسمها هند و کنیتها ام سلمة و لقبها قره‌العین لقبها بذلک السید کاظم الرشتی فی مراسلة لها اذ کانت من اصحابه و هی ممن قلدت الباب بعد موت الرشتی ثم خالفته فی عدة اشیا منها التکالیف فقیل انها کانت تقول بحل و رفع التکالیف بالکلیة و انا لم احس بشیء من ذلك مع انها بقیت فی بیتی نحو شهرین و کن من بحث جرى بینی و بینها و رفعت فیها التقیة و البین و قد رأیت من الفضل و الکمال فیها ما لم اره فی کثیر من الرجال و هی ذات عقل و استکانة و مزید حیا و صیانة و قد ذکرنا ما جرى بیننا من المباحثات فی غیر هذا المقام و اذا وقفت علیه یتبین لک ان لیس فی فضلها کلام الی آخر کلامه " و درین اثناء در میان کسانی که در بغداد و کاظمیه اظهار ایمان به نقطه اولی

خواهر باب الباب زوجه شیخ ابوتراب اشتها‌ردی و خواهر قره‌العین زوجه آقا میرزا محمد علی قزوینی بودند. مؤلف

--- صفحه ۳۱۷ ---

در مجالس اخری و حضور سائر علماء از پشت پرده با آنها تکلم می‌فرمود و جمعی از علماء این نپوشیدن نقاب را کشف حجاب دانستند و آن را خرق اجماع و مخالفت احکام اسلام شمردند. جمعی دیگر از علماء به حکم اینکه وجه و کفین عورت نیست و ستر آن واجب نه چنانکه در امهات مؤمنین در احادیث وارد است که در اسفار حج در مصاحبت حضرت خاتم انبیا

علیه التحية و الثناء در حین طواف بیت با آن همه ازدحام و جمعیت روی و دو کف ایشان مکشوف بود محذوری بر اینکار مترتب نمی یافتند و بالجمله این مناظرت بمشاجرت کشید اخیراً مقرر داشتند که از حضرت سؤال نمایند و بآنچه امر مبارک صادر شد راضی گردند و باینموجب جمعی کثیر در قصبه کاظمیه مجتمع شدند و اعلم ایشان سید علی بشر عریضه به حضور حضرت باب اعظم معروض داشت و شرح حال را با سئوالات اخری در آن بنگاشت و عریضه را مصحوب نوروز علی که از خدام سید رشتی رحمة الله علیه بود ارسال نمود چون قاصد برگشت همه اهل ایمان از قبیل شیخ محمد شبل و شیخ سلطان و غیرهم که هفتاد نفس بودند در قصبه کاظمیه مجتمع شدند و کتاب مبارک را که در جواب عریضه سید علی شرف صدور یافته بود، تلاوت کردند آقا محمد مصطفی بغدادی مذکور نجل شیخ محمد شبل چنین نوشت:

فلما قرئوا اللوح کان فیه عبارات عالیة و آیات واضحة الی قوله " مخاطباً للسائل بشر المنزل و اما ما سئلت عن المرأة التي زکت نفسها و اثرت فیها الکلمة التي انقادت الامور لها و عرفت بارئها فاعلم انها امرأة صديقة عاملة عاملة طاهرة و لا ترد الطاهرة فی حکمها فانها ادري بمواقع الامر من غیرها و لیس لك الا اتباعها الی آخر بیانہ" و پس از ورود این لوح مبارک لقب آن سیده جلیله

طاهرة اشتهار یافت و این حوادث سبب شد که جمعی از اهل قصبه کاظمیه که مدعی ایمان بودند متزلزل گشتند از قبیل سید محمد جعفر و سید حسن جعفر و سید علی بشر و سید طه و کاظم صوفی و ما بقی در کمال سرور و ایمان به شکر و ثنای الهی

--- صفحه ۳۱۸ ---

ناطق شدند و طاهره در ایامی که در بیت مفتی بود گاهی به بیت شیخ محمد شبل در معیت دو نفر از نسوان و ناظر شیخ الوسی مفتی بغداد رجعت می نمود و جمع کثیری از خاص و عام مجتمع می شدند و بیانات او را در ظهور نقطه اولی^۱ و تجدید شریعت غراء مستمع می گشتند تا امر سلطانی رسید و خلاصه این بود که حضرت طاهره به ایران توجه فرماید. انتهی و بالجمله جناب طاهره با قدرت باهره و عظمت شاهره در اوائل سال ۱۲۶۳ ه. ق از بغداد به ایران عزیمت فرمودند و بدستور نجیب پاشا والی عراق محمد آقا یاور تا سر حد ایران با ایشان همراه شد و در موکبش به علاوه جمعی زنان و مردان بستگان و دوستان و اصحابش که از آن جمله عدّه رجال دین و علم از عرب و ایرانی بودند قریب سی نفر از بایان عرب به محافظت و محارست قیام داشتند چه که عامه ملاحی شیعه و سنی در عراق به خصمیت با او برخاسته آوازه باییت و عقیدت کشف حجاب و غیرهما و نیز مقاومتش با جمهور علماء و رسائل و مرقوماتش در اثبات امر بدیع همه جا شهرت گرفت و ملاحی ایران نسبت به او و بایان بر آشفند و شوهر و عم اکبرش به علاوه عناد و عداوت شدید با شیخ و سید نسبت به حضرت باب اعظم به غایت معاندت برخاستند و آرزوی دسترس به جناب طاهره داشتند تا آنچه خواهند از اجبار و آزار برای تحصیل تبری و انکارش وارد

آرند و آن جناب حسب حکم دربار اسلامبول ناچار به معاودت به ایران و قزوین گشت و وقوع انواع خطر برای او و همراهانش در نقاط ایران و خصوصاً قزوین گمان می‌رفت و او در بین احوال مذکوره و احوال موفوره چون از بلاد و معمورات گذشت به موجب شجاعت و بی‌باکی فطریش مراعات احتیاط و احتفاظ نکرده لب نسبت بلکه بی پروا و برملا با عامی و عالم و سالم و ظالم راجع به حقیقت حضرت باب اعظم

--- صفحه ۳۱۹ ---

و عقائد بدیعه سخن گفت و دلائل عقلیه و نقلیه اقامه نمود نخست در قصبه کردند سروران و مهتران پی به مقامات عالیه اش برده عظمتش را دانستند و احترامات فائقه نمودند گوسفندها پای رکابش به هدیه و فدیة سر بریدند و عده بسیار اظهار تصدیق و اقبال به مسائلش کردند و گفتند دوازده هزار جمعیتشان مهیای صدور امرند که آنچه فرمائید اطاعت کنند و آن جناب در حقشان دعا فرموده امر به مراجعت نمود و ما در بخش سابق ضمن شرح سفر حضرت ذکر الله الاعظم از اصفهان به آذربایجان اشاره نمودیم که برخی از طائفة اهل حق پی بامر حق بردند و ذکر شمه از احوال محمد بیک چارپاچی و اهالی قمرود را نمودیم ولی درین موقع جمعی کثیر از طائفة مذکوره ساکن در کردند و غیره حضرت ذکر الله الاعظم را شناخته مظهر ذات بحت الهی دانستند و آن جناب با بعضی از بزرگانشان مکاتبه فرمود و بالجمله ایام اقامت کردند سه روز شد و چون به کرمانشاه رسیدند پس از تهیه منزل و مسکن برای خود و محلی برای اجتماع انبوه مستمعین اعلان دادند که قره‌العین شهیره وارد بلد شد و هر که خواهد حضور یافته مطالب جدیده استماع نماید و به علت شهرت جمال و کمال و قدرت علم و بیان اجتماعی عظیم از مرد و زن شد و حاجی ملا ابراهیم محلاتی و شیخ محمد شبلی بغدادی و شیخ صالح کریمی بعد از اقامه حجت و برهان و اطالہ بیان و تبیان کتاب تفسیر سوره کوثر بر حاضرین خوانده ترجمه و شرح کردند و جواب اسئله مردم دادند و در آن روز جمعی از نسوان محترمه بلد که زن حکمران نیز در آن میان بود به محضرش وارد شده آنچه پرسیدند جواب کافی شنیدند و قانع و مسرور گشتند و لذا آوازه به شهر پیچید و جمعیتی از اعظام و علماء حضور یافتند و حاکم نیز به ملاقات آمده با تمامت اهل بیت اظهار ایمان نمودند و همه روزه اجتماعات افزون شد و اصحاب عراقی و ایرانی در عقد برهان و نقد تبیان ارجاء عنان کردند. و آنچه مکاتیب رسید آن جناب خود جواب نگاشت و چون ایامی عدید بدین نمط گذشت ملاها تعصب کرده برآشفتند و نزد مجتهد بزرگ آقا عبد الله شتافتند و از واقعات شکایت بردند و او مرقومه به حاکم فرستاده اخراج و تبعیدشان را خواست و ناچار آن جناب با حاجی ملا ابراهیم و شیخ سلطان و بعضی از نسوان به دارالحکومه رفت و بعد از بیان حکمران از هیجان ملاها و نامه ملا عبد الله چنین فرمود: شما خود دیدید که در مقابل این همه آیات بینات و حجج بالغات حضرت ذکر بدانگونه

--- صفحه ۳۲۰ ---

که علماء جاهلیة در مقابل آیات قرآنیہ مصداق " و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها حتی یروا العذاب الالیم." ⁴⁷ شدند اینان نیز ایمان نیاورده اعراض نمودند حال چنانچه رسول اکرم و اهل بیتش از تعصب و تعرض پیشوایان ملت مجبور به هجرت و فرار گشتند ما را هم می‌خواهند خارج کنند آیا چه می‌خواهند و بچه طریق اطمینان و قرار می‌یابند حکمران گفت به جز آیات کتابیه امری دیگر از قبیل آیات سماویه و خوارق عادات می‌طلبند و آن جناب فرمود چون منزل آیات سماویه و مظهر خوارق عادات خدا است امر دهید تا با ما به مقام مباحله حاضر شوند و من ملتزم و متعهد می‌شوم که ضال و مضل در همان مجلس به عذاب الهی هلاک شود آیا آیه و خارق برتر و مهمتر ازین هست و حکمران آن بیان را کاملاً پسندیده داشت و به آقا عبد الله پیغام کرد که ایشان مطلب را اتمام و اکمال کردند و انصاف این است که بهتر و برتر ازین نمی‌شود شما با هر که می‌خواهید در وقت و محلی معین برای مناظره و مباحله و دعا و تفویض امر به خدای دانا و توانا حاضر باشید و مجتهد در جواب به نوع تمایل و عدم غرض تکاسل و اظهار مرض نموده نوشت چون مزاج علیم صحت یابد به مناظره و مباحله اقدام خواهیم کرد و باین بهانه فرصت یافته به باغ بیرون شهر انتقال جست و نامه به قزوین

--- صفحه ۳۲۱ ---

نزد حاجی ملا صالح و حاجی ملا تقی و حاجی ملا علی حاکی و شاکی واقعات کرمانشاه و خواهش آنکه بعضی اقارب بفرستند و آن جناب را ببرند. فرستاد و درنگ نمود تا چون بعد از پانزده یوم چهار تن از خویشان جوشان و خروشان رسیدند با صفر علی خان سرتیب قزوینی مقیم کرمانشاه متفق شد و ناگهان در نیمه شب جمعی از صاحب منصبان و سپاهیان دور خانه و منزل اعراب بابی مسلح را احاطه کرده ریختند و همه را دستگیر کرده محبوس نمودند و خانه مسکونه آن مظلومه را محاصره کرده در آمدند و اشیاء ثمینه بر گرفتند و بر شیخ سلطان و شیخ صالح و حاجی ملا ابراهیم ضرب بسیار وارد ساختند و او را با دیگر نسوان و رجال علماء عراقی و ایرانی با برخی احمال و اثقال بر بیست استر نشانده و نهاده در همان نیم شب تا مسافت دو ساعت راه از شهر براندند و بردند و در آنجا مکتوبی به حکمران نگاشته بواسطه شیخ سلطان بفرستاد و او خجل و متأثر گشته از متجاسرین باز خواست نمود و اشیاء منهوبه را بگرفت و اعراب را رهائی داد و با جواب نامه و اظهار موافقت و مساعدت تامه و هدایائی چند گسیل داشت و علت ما وقع را به نوع عذر خواهی چنین نوشت که به تحریک مجتهد غافل و بدست برخی از

47- وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءَآءِیةً لَا یُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ یَرَوْا سَبِیْلَ الرُّشْدِ - سورة اعراف- آیه ۱۴۶ **** وَتَوَّجَّهتْ هُمْ ۚ كُلُّ آیةٍ حَتَّى یَرَوْا الْعَذَابَ الَّا لَی ۚ م - یونس الایة ۹۷

سپاهیان جاهل واقع شد و خواهش کرد که بی‌درنگ عودت به کرمانشاه کرده اقامت فرمایند و به تلافی مافات پردازند و آن مظلومه قبول نفرموده به صوب همدان عزیمت حرکت نمود و در آن موقع چهار تن اقربای مذکور که سه نفرشان در واقعه کرمانشاه بعضی از مؤمنین را آزرده و بسیار زدند خویش را بین شجاعان اعراب و مخلصین اصحاب مشاهده کرده مرعوب شده نزد وی به خاک افتاده پوزش از ماجری^۱ خواسته به نیایش و ستایش پرداختند لا جرم آنان را امر به عودت قزوین داد و همان شب به سوی قزوین تاختند و مدت توقف آن جناب و اصحاب در کرمانشاه چهل روز و در محل مذکور سه روز گذشت و چون از آنجا رانده به صحنه رسیدند.

--- صفحه ۳۲۲ ---

دو روز توقف نمودند و به نوعی که در ضمن واقعات قصبه^۲ کردند نگاشتیم دعوت عمومی فرمودند و اهالی غایت تجلیل به جای آورده به نصرت و حمایتش مهیا شدند پس از آنجا رهسپار گشته به همدان رسیدند و مضمون مقالات آقا محمد مصطفی بن شیخ محمد شبل بغدادی سابق الوصف درباره واقعات ایام همدان و قزوین چنین است لدی‌الورود قره‌العین با نسوان همراهان و نیز شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی و سید احمد یزدی که از علماء بودند در خانه منزل نمودند و سائر رجال در منزل دیگر سکونت گرفتند و چون برادر و جمعی از خویشان از قزوین وارد شدند و خواستند او را با خود ببرند قبول دعوتشان فرمود ولی چنین اظهار داشت که باید نه روز در همدان بمانیم و ابلاغ امر و اکمال حجت بر اهل بلد نمائیم سپس ملا ابراهیم را با دعوتنامه بلیغ نزد ارشد علماء روانه داشت و ملا ابراهیم در محضر آن عالم که مملو از ارباب عمائم و غیرهم بود حاضر شده ابلاغ دعوت و اتمام حجت نمود و مکتوب قره‌العین را بر آنان خواند و ملا با سائر حضار چنان بمعاندت و مضادت برخاستند که به ضرب مشت و لگد ملا ابراهیم را به قرب هلاک رساندند و جسدش را در کوچه انداختند و تنی از عابریین بر او رحم آورده، جسد مجروح را به خانه مسکونه قره‌العین رساند و همینکه چشم مظلومه بر آن مظلوم افتاد به مفاد این کلام بدو خطاب نمود خوشا بحال تو که جانت را برای اعلاء کلمه محبوب نثار نمودی و ملا ابراهیم مدت یک هفته بستری بود تا صحتش عودت نمود و قره‌العین به اتفاق خویشان و تمامت همراهان از نسوان و با شیخ صالح و ملا ابراهیم و سید محمد گلپایگانی و غیرهم رهسپار به قزوین شد و اعراب را که از آن جمله شیخ محمد شبل و شیخ سلطان بودند مأمور توقف در همدان نمود و آنان تقریباً یک‌ماه منتظر ماندند با مکتوب قره‌العین از قزوین رسید و امر به عودت بی‌غداد فرمودند لذا آنان

--- صفحه ۳۲۳ ---

بوطن خود مراجعت نمودند مگر جمعی از ایشان که تاب مفارقت نیاورده بقزوین رفتند و از آن جمله شیخ محمد شبلی و پسرش آقا محمد مصطفی و سعید جباوی و حسن حلاوی و عبدالهادی زهراوی درویش و جواد و صالح بودند و در قزوین منزلی اختیار کرده با رعایت احتیاط زیستند و بعد از قلیل مدتی روزی جناب قره‌العین به خانه واقعه در قرب آن منزل آمد و شیخ محمد شبلی پسر خود آقا محمد مصطفی را که تقریباً ده سال داشت برای کسب دستور و تکلیف فرستاد و پیام و حکم اکید آمده همگی را مأمور عودت به بغداد فرمود لاجرم به وطن خود برگشتند و ما کیفیات احوال

من قریب به ده سالگی بودم والد مرا داد که به محضر قره‌العین رفته عرض بعضی مطالب کرده اخذ جواب نمایم و آن مظلومه همه روزه در خانه به قرب منزل ما آمده ساعتی مکث می نمود و برخی زنان از جانب پدر و عمش با او نگهبان و مراقب بودند و نیز بعضی از تلامذه عمش محارست از او می نمودند و آن ایام قریب به یک ماه شد و من روزی به خدمتش تشریف یافتم در ضمن امر فرمود که از قزوین خارج شده توجه به طهران کنیم که مقام ظهور و سر ظهور بود و چون روز بعد به محضرش رسیدم پرسید که آیا آنچه گفتم به پدرت ابلاغ نمودی؟ گفتم: بلی. و لکن ایشان نام طهران را به مقام طاهر تأویل کردند. گفت بسیار خوب به ایشان بگو به بلده قم توجه کنند و چون این امر را به ایشان رساندم گفتند مقصود آن بزرگوار قیام به امر الهی و نشر اوامر حق است. پس یوم ثالث به آن مظلومه روبرو شدم. پرسید: آیا به این جماعت ابلاغ پیام کردی. گفتم: بلی و لکن تأویل به قیام به امر الهی کردند پس تبسمی کرده، گفت: نزد آنان برو و بگو توجه به مشهد مقدس در خراسان نمایند و همینکه رفتیم و ابلاغ پیام کردم ایشان نام مشهد را به مشهد نفس رحمانی که مشاهده نفوس از او حاصل می گردد تأویل نمودند پس در یوم رابع مشرف به مقابله با آن بزرگوار شدم

--- صفحه ۳۲۴ ---

جناب طاهره را در قزوین و تعرضات حاجی ملا تقی و واقعه قتل او و بلایای وارده بر بایه و کیفیت حبس آن مظلومه و بالاخره استخلاصش را به اراده جمال اقدس ابهی^۱ و سپس ورودش به طهران و حرکتش برای خراسان و واقعات بدشت را تماماً مفصلاً در بخش سابق نگاشتیم و بالجمله قره‌العین طاهره را در عراق عرب و نقاط متعدده ایران ارادتمندان و پیروان بسیار از زن و مرد بودند که او را نقطه علمیه آلهیه و برگزیده حضرت ذکر الله الاعظم دانستند و معارف و تعالیمش را موافق مطالب و

پرسید که آیا به والد و همهرانش ابلاغ کردی چون درین بار گفتم که این را هم چنان تأویل کردند برافروخت و مرا امر کرد که به آنان بگویم جمیعاً از قزوین خارج شوند چه که لابد از وقوع زلزله عظیمه است که قزوین از آن به حرکت آید و خون شما کلاً

ریخته گردد و خداوند در مستقبل ایام در حق شما اراده خیر دارد خصوصاً تو ای آقا محمد مصطفی و شیخ پدرت پس من برگشتم و آن امر سوم را عرضه داشتم و ایشان بمن گفتند نزد آن جناب برو و بگو که شیخ صالح کریمی و ملا ابراهیم محلاتی چگونه است که با ما خارج نمیشوند و همینکه بمحضرش رفتم و عرضه داشتم بمن فرمود نزدشان بر گرد و بگو که شیخ صالح و فاضل ملا ابراهیم محلاتی وقتشان بانتهای رسید و زمانشان بسر آمد و شهادت در راه حق سبب حیاتشان است (اقلونوی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی) و لکن وقت شهادت شما نشد و اگر خود را به شهادت بیندازید آن موت و هلاک محسوب می گردد پس من برگشتم و امر صریح را به ایشان ابلاغ داشتم و در همان روز به سوی طهران رفتم و شیخ سلطان هم با ما بود ولی شیخ مکوئی و جماعت اعراب به قم توجه کردند و بعد از پانزده یوم آن واقعه در قزوین واقع شد و حاجی ملا تقی به قتل رسید.

(مضمون مقاله آقا محمد مصطفی بغدادی)

--- صفحه ۳۲۵ ---

مقاصد آن بزرگوار و الهام پروردگار شمرند خصوصاً در قزوین جمعی از زن و مرد امثال خانواده فرهادی و کربلایی محمد حسن فتی القزوینی و غیرهم در راه محبتش جان بر طبق اخلاص حاضر و مهیا داشتند و ندای مرتفع آن جناب و آثار و اشعار و عقائدش که از آن جمله راجع به کشف حجاب نسوان و خرق تقالید و اوهام بود از عراق شروع شد و در نقاط ایران همی به سوی اوج رفت تا در ایام قزوین و طهران خصوصاً در ایام بدشت به ذوره ارتفاع رسید و ازینرو در مقابل جمعی که در ره اخلاصش جان می دادند گروهی از بایه بیزار از هنجار و رفتارش شده مضادت نمودند چنانکه به نوع تفصیل قبلاً نگاهشتیم و در عین احوال و اوضاع مذکوره تمامت ارکان این طائفه نسبت به آن سیده جلیله غایت تجلیل و تعظیم را مرعی داشتند و او خود فنای صرف نسبت به ساحت عز حضرت نقطه اولی بود و در این خصوص ملا احمد علاقه بند اصفهانی از معاریف بایه که با برادرش آقا ابوالقاسم از اصحاب بدشت بوده بعد از فتنه نیالا به اصفهان مراجعت نمودند و بعداً به نوعی که در بخش لاحق می نگاریم اعداء و اشرار مجتمع شده بر ایشان تاختند و آقا ابوالقاسم را به شهادت رساندند مکرراً چنین حکایت نمود که در ایام بدشت حضرت قدوس در وقت فریضه صلوٰة سجاده گسترده با کمال آداب و روحانیت و التجاء و تمام انجذاب و قربیت و حسن اداء به فریضه و نافله و اوراد می پرداخت و در آن حال ناگهان جناب طاهره شمشیر برهنه در دست حاضر و با فصاحت و شجاعت و اقتداری که بوی اختصاص داشت خطاب نموده، می گفت این بساط را در هم پیچ و دور او را دو سجاده سپری شد و باید به میدان عشق و فدای آماده گشت و نیز در به حیوٰة اختلافات شدیدة طاهره هر وقت جناب طاهره خطابی نمود حضرت

قدوس به عبارت لیک و سعدیک یا سیدتی و مولاتی جواب فرمود و نیز در یومی از آن ایام بی‌پرده و نقاب سوار بر اسب از باغ مسکونه اش

--- صفحه ۳۲۶ ---

بیرون راند و در آن حال کلیجه ترمه که جمال اقدس ابهی^۱ برایش فرستادند در برداشت و شمشیر برهنه در دست توسن دوانده سیف را گردانده گفت این سعیدالعلماء و اتباعه و احباب حاضرین بیک صدا جواب گفتند کلهم ماتوا باز گفت این شقی الاشقیاء و اشیاعه و آنان جواب دادند کلهم فاتوا و نیز حضرت عبدالبهاء حکایت فرمودند آه در ایام توقف جناب طاهره در طهران روزی خلف حجاب در بیت مبارک نشست و آن حضرت را که در صغر سن بودند به دامن گرفت و به بیانات جناب وحید اکبر که در تالار بیرونی بیت با جمعی از احباب حاضر و چون شمع در جمع درخشان و به اقامه آیات و حجج و بینات جوشان و خروشان بود گوش فرا داشت و ناگهان با صدای رسا و عبارات شیوا خطاب نموده چنین فرمود یا یحیی فأت بعمل ان کنت من العارفين و منظورش آنکه باید سخن بر کنار نهاده در میدان رشادت و جانفشانی پای همت استوار ساخت و پس از واقعه سنگسار شدن بدست اعداء در نیالا و تفرق احباء که در اواسط شعبان سال ۱۲۶۳ واقع شد دیگر اقامت در بلد و معموره میسر نگشت چه شهرتش همه جا رفته عامه اهالی از ادانی و اعالی عناد شدید گرفته ملایان و متعصبین مملکت و جاسوسان دولت به صدد قبض و اذیت بر آمدند خصوصاً شوهر و بستگان در قزوین نقش اخذ و قتل بر ضمیر بسته پیوسته تجسس نمودند و جمال ابهی^۱ وی را با شیخ ابوتراب اشتهاردی به صفحه نور فرستادند و چون به شهر بارفروش رسید چند روزی به ماه رمضان در خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار کبیر بماند و به نوعی که ضمن شرح احوال وی می‌آوریم به مسجد اقامت صلوة و موعظتش در صف نسوان خلف حجاب نشست و بین بیانات حاجی به بحث و ایراد پرداخت و او تجلیل نموده گفت بلی ما همه باید از شما و امثال شما کسب فیض و کمالات کنیم و این امور موجب مزید شهرت آن مظلومه در بلد گردید و ملا سعید به صدد تجسس و تعرض بر آمد لذا بح دستور شریعتمدار روزی چند در خانه سادات قاضویه

--- صفحه ۳۲۷ ---

از ملاکین و ارکان بلد محفوظاً بماند آنگاه از طریق آمل سوی نور رفت و به سعادت آباد و از آنجا بدار کلا رفته روزی درنگ نمود آنگاه به قریه واز واقع در جنگل متجاوز از دو هفته مهمان عائله مالک بود سپس به تاگر وارد شد و آقا میرزا محمد حسن اخ اکبر ابهی^۱ پذیرائی نمود و مؤمنین از بیاناتش استفاضه و استفاده کردند آورده‌اند خاتم خود را که به جمله رب الطاهرة ادرکها منقور و منقوش بود به یکی از زنان اهل نور که همراه وی بود ببخشید تا چون واقعه طبرسی به پا شد و حضرت قدوس

و اصحاب عظام در آنجا تجمع نمودند و جمال ابهی^۱ نیز به صدد ورود بر آمد و ویرا طاقت تحمل بلا و انزال و اختفا نماند و دور ماندن از اصحاب و میدان فداء را قبول نتوانست و عزیمت التحاق به قلعه کرد و این در ایامی بود که اردوی دولت قلعه را به محاصره گرفتند و قاصدین را به واسطه انواع جاسوسان که در اطراف گماشتند می یافتند لا جرم وی را نیز دستگیر و اسیر کرده به طهران فرستادند و در خانه محمود خان نوری کلانتر بلد که محل توقیف و حبس جمع کثیر از مظلومین شد به حجره فوقانیه قرار دادند که طریق و وسیله آمد و شد به پائین نداشت و برای صعود و نزول نردبانی عند اللزوم می نهادند و لدی الفراغ بر می گرفتند ولی زن محمود خان به نسوان اسیر مهربان بود و نسبت به آن مظلومه صداقت و ارادت حاصل کرد و عده کثیری از نسوان محترمه را در آن خانه به ملاقاتش رساند تا جمال و کمال نادرالمثلش را دیده تقریر دل نشینش را شنیدند و از سرچشمه عذب معارف و ماریش نوشیده مجذوب به امر بدیع گردیدند چندانکه در مجالس سور و سرور آواز شهناز و ساز را اعتنائی نکرده پیرامونش مجتمع گشته استفاضه نمودند و ملاقات بابیه با او سخت ممنوع بود و به جز بعضی از محترمت مؤمنات که وسائل قویه داشتند احدی از این طائفه را ملاقات با او میسر نشد

--- صفحه ۳۲۸ ---

و مع ذلک بعضی از نسوان مؤمنات با لباس مبدل به عنوان رخت شوئی و بهانه‌های دیگر به خانه رفته وی را دیدار کردند و واسطه ایصال مراسلات گشتند و به وسائل غریبه مکاتیب رسانده جواب گرفتند و غالباً در جوف ماکولات که به وی می رساندند و یا به عنوان صدقه و نذر می فرستادند پنهان می نهادند و او جواب بر کاغذهائی که برایش پنیر و غیره از ماکولات می گذاشتند با آبی که از بقیه تره و سبزیهای خوردنی می گرفت و با بعضی کناسه و قلامه‌ها که در گوشه‌های حجره افتاده بود می نوشت و آن قطعات را لوله کرده از بالا به پائین می افکند و نسوان بابیه مذکوره گرفته بدر می بردند و سواد برخی از آن مرقومات منظومه اکنون موجود است و بالجمله سالی چند به این طریق محبوس ماند و واقعه شهادت عظمی^۱ در ایام حبسش وقوع یافت تا به سال ۱۲۶۸ ه. ق در فتنه قتل عام بایان بنوعی که در بخش لاحق می نگاریم و ی را نیم شبی مأمورین دولتی به عنوان بردن به خانه میرزا آقا خان صدر اعظم بیرون بیاغ مشهور ایلخانی برده به مقام شهادت که اقصی آمالش بود، رساندند و نبیل زرنندی چنین نوشت که در طول مدت حبس نسوان بزرگان طهران دائماً به خدمتشان آمده فوق العاده احترام و استفاضه می کردند خصوصاً زن محمود خان کلانتر که مهماندارشان بود و همیشه با او معاشرت می کرد و او ذکر کرده بود که شبی قره‌العین مرا طلبیدند دیدم لباس حریر سفیدی پوشیده‌اند و از سر تا پا عطر گل استعمال کرده‌اند گفتم هرگز خود را چنین آراسته نمی کردند مگر خیال میهمانی رفتن دارید تبسم کنان گفت بلی به زیارت محبوبم بروم و شما را از زحمت زندانبانی

نجات دهم بی اختیار به ناله و گریه افتادم مرا تسکین داده، گفت وقت نوحه بسیار است شما را طلبیدم که وصیت نمایم جمعی خواهند آمد که مرا به کشتگاه حاضر سازند رجاء من از دوستی شما این است که پسران را با من روانه کنی که با آخر کار با من باشد.

--- صفحه ۳۲۹ ---

و نگذارد لباس مرا تغییر دهند و نیز مرا بعد از کشتن در چاهی بیندازند و بایستد تا آن چاه را از گل مساوی و پر سازند و نیز یکی از نسوان به فلان نام و نشان نزد شما خواهد آمد این بسته امانت را که به شما می سپارم به او بدهید و رجای دیگرم آنکه تا آن ساعتی که برای بردن من می آیند خودتان نزد من نیائید و نه دیگری را راه دهید من وضو ساخته قصد دارم با محبوب خود به دعا و راز و نیاز باشم بعد از آن مرا قسم داد که در حجره ئیکه من در آن هستم قفل نمائید و تا ساعت معهود باز نکنید و تا از این عالم نروم این تفصیل را برای احدی نگوئید و من با همه شدت شوق دیدارشان چاره جز اطاعت رأی شان نداشتم ولی شب خواب و آرام برایم نبود گاهی عقب آن حجره می رفتم ترنمات ایشان را می شنیدم که مرا بی طاقت می کرد و بهمین منوال تا ساعت چهار از شب دوم گذشت دق الباب شنیدم به اضطراب دویدم پسر را بیدار کردم و تفصیل به او گفته از او عهد گرفتم که ازین وصیت تخلف ننماید از قضا کلانتر آن شب در خانه نبود چون پسر در را گشود فراش های عزیز خان سردار بودند که برای بردن طاهره آمدند بیک حالت ناگفتنی رفتم در را گشودم دیدم چادر و روبند پوشیده در حجره قدم می زند و اشعار بدیعه می خواند چون مرا دید پیش آمد روبوس کرده کلید جعبه خود را به من داده گفت بعضی از اشیاء که قابل نیست برای شما یادگار گذارده ام که هر وقت آن را می بینید مرا یاد نمائید و بر اسبی که سردار فرستاده بود سوار شد و یک نفر عنان اسب را گرفته فراشان از یمین و یسار رفتند بعد از سه ساعت پسر آمد با حالت پریشان و بر قاتلینش نفرین می کرد چون تسکین یافت گفت تا بیرون شهر رفتیم در باغ ایلخانی وارد شدیم سردار با جمعی در آنجا به عیش و نوش مشغول بودند ایشان پیاده شدند به من گفتند خدا تو را جزای خیر دهد که در چنین وقتی با من همراهی کردی می خواهم تو را ترجمان خود قرار دهمو

--- صفحه ۳۳۰ ---

و خود با این مستان باده غرور گفتگو نمایم گویا می خواهند مرا خفه کنند یک دستمال ابریشمی به تو می سپارم که بدهی به گردن من بیندازند و دو نفر اندکی بکشند زیاد زحمت نخواهم دید و بزودی به آشیان خود خواهم پرید و در باب جسد آنچه مادرت گفت فراموش مکن الان نزد سردار برو و بگو طاهره را آوردیم و هر چه از من شنیده به او بگو انشاء الله قبول خواهد کرد و چون نزد سردار رفتم گفت عیش ما را ناقص نکنید او را خفه کنید و به گودالی بیندازید و برویش خاک بریزید دیگر

احتیاجی نشد که با سردار گفتگو کنم دستمال را به دو نفر از آدم‌های سردار که حرف مرا می‌شنیدند دادم گفتم چنین کنید و کردند و من باغبانی را که حاضر به ملاطفت بود گفتم که درین باغ جایی داری که این جسد را پنهان کنم و به زحمت نیفتم گفت سه روز پیش چاهی جهت آب کن‌دیم چون پنج ذرع کنده به سنگ رسید و ممکن نشد تمام کنیم آن چاه حاضر است پنج قران به آن باغبان دادم و با ریسمان جسد را به قعر چاه رساندیم و با خاکی که حاضر بود چاه را پر کردیم من و پسرمان چندان گریستیم که بیهوش شدیم چون به حال آمدیم پسرمان نصیحت داد که چون ما بابتی نیستیم چرا خود را متهم کنیم اگر پدرم بیاید شاید برای ما خوب نباشد بعد چون خلوت شد در جعبه را باز کردم یک شیشه عطر گل خالص و یک تسیح یسر دانه درشت بسیار ممتاز و یک گردن بند مرجان و سه انگشتر یکی فیروزه، دیگر یاقوت، سوم عقیق یمنی بود تقریباً دویست تومان همه آنها قیمت داشت و من بسیار متأثر و متحیر از آن اخلاق و کمالات بودم بعد از سه روز نزدیک به غروب زنی آمد به همان اسم و رسم که از طاهره شنیده بودم بدون گفتگو بسته‌امانت را به او دادم دیگر نه او را پیش از آن دیدم و نه بعد. باری نام طاهره را والد ایشان فاطمه گذاشت و کنیه‌شان ام سلمه که به آن کنیه اشتهار داشتند و لقب‌شان زکیه داده بود.

--- صفحه ۳۳۱ ---

از کثرت محبتی که والدشان به ایشان داشت ایشان را همیشه هر سه قسم خطاب می‌کرد. تاریخ میلادشان ۱۲۳۳ با مولود ابهی در یکشب واقع و حین شهادت سی و شش ساله بود. انتهی و از آن جناب چنانچه مذکور شد دو پسر بنام شیخ اسمعیل و شیخ ابراهیم بزی و اسلوب وراثی ملائی و هم دختر و اخلافی برقرار ماندند و هیچیک به مقتضای تعصبات شدیدۀ خانوادگی و مفتریات مشهوره فائز به این امر نگشتند و از آن عائله احدی در امر بدیع قیام نکرد و مشهد و مدفنش باغ معروف ایلخانی در آن ایام در قسمت شمالی خارج باره و خندق دور طهران واقع ولی چند سالی بعد از آن به امر ناصرالدین شاه خندق را پر کردند و باره را برافکنند و شهر را توسعه دادند و حصار و دروازه‌های نو نهادند و لذا باغ ایلخانی مذکور در داخل شهر واقع شد و از میان رفته بر جایش ابنیه و خیابان ساختند و اما آثار صادرۀ از قلم اعلیٰ خطاب به وی در بیان عظمت مقامش بسیار است و چون در ایام اقامت در کربلا برخی از بابیه به نوعی که مذکور گردید به اعتراض و رد برخاستند و نیز در ایام اقامت در قزوین و بدشت گروهی مخالفت و معارضت شدیدۀ نمودند در تمامت توقیعاتی که از سجن ماکو در جواب عرایضشان صدور یافته مدح و ستایش و امر به موافقت و مساعدتش مذکور می‌باشد چنانکه نبذۀ از آنها در مطاوی این بخش و بخش مقدم ثبت گردید. " و منها هذه و ان ما سئلت من حکم الطاهرة علي الارض المقدسة فقد اذنت لها من قبل بالخروج لما تقع بها الفتنة هنا لك و انما لذي لورقة طيبة التي طهرت فؤادها عن رجس الحدود لربما فرحم الله امرء عرف قدرها و لم يؤذها باقل شيء لانها اليوم عز لذي قرابتها و

شرف لاهل طاعتها في حكم الله و اسئل الله ان يعطيها سؤلها و منها بفضلله انه هو الجواد الوهاب و در توقيعي ديگر و اما ما سنلت عن الطاهرة هي التي آمنت برها و خالفت من نفسها و خشيت من عدل رها و راعت يوم لقا بارئها و كلما استنبطت في احكام اهل البيان

--- صفحه ۳۳۲ ---

و استدلت عليها بايات القرآن و اخبار شمس الامكان و اقمار الاكوان و آثار اهل العيان فهو منا و يرجع الينا و ليس اليوم احد علي الارض حجة ألا بقية الله امام حق مبین و ان مادونه من شيعته المقربين هم الطائفون حوله و هم من خشيته مشفقون و اني انا ما احب ان ينكرها احد و ان سمعوا منها شيئاً لا يبلغ به عقولهم و لا يدركه نفوسهم فذروه في سنبله حتي يقضي الله بالحق و هو خير الفاصلين و نیز در توقيعي بواسطه حاجي محمد سابق الذكر از ماكو قد قرئت كتابك و اطلعت بما ذكرت و سمعت من صاحبك من حكم الاختلاف علي الارض المقدسة و ان ذلك اذا وقع بين الذين شهدوا بالحق و هم يعلمون فهو من امر الله و المصالح التي لا يعلمها العباد اذا لم يرد احد احداً لان العالم ينظر بعلم الله و لا يلوم لاحد احداً و اذا وقع بين الذين لا يعلمون مواقع الامر فهو فتنة ليميز الحبيث و يقع القول علي الظالمين فاعلم ان السابقين ما لم يرتابوا و لم يشكوا في امرهم فهم بذلك الشرف ممتازون عن غيرهم و ليس اقوالهم و افعالهم حجة لاحد بل الحجة اليوم نفس واحدة و ربما يدخل في دين الله عباد يسبقهم في العلم و العمل و لكن ذلك الشرف لهم من عند الله و لا يساويهم احد بذلك الشرف الواحد و ليس لاحد ان ينكرهم اذا لم يرمهم امراً في الدين و ان ذلك قسطاس العدل في حكمهم و ليس علي احد من الواردين من بيت العدل ان يرّد الطاهرة في علمها لانها عرفت مواقع الامر من فضل الله و انها اليوم شرف لهذه الفتنة و من اذاها في الدين فقد احتمل اثماً مبيناً و كذلك الحكم للذين اتبعوها فليس لاحد منهم ان ينكر احمد في بيت العدل فانه يعرف اشاراتنا في آيات العدل و اني لاعلم بان في هذا الاختلاف قد احتمل ما احتمل اثماً مبيناً و لكن لا اظهر في هذا الكتاب و لا انطق به لان يرجعوا الي ما امروا به و لا يرّد احد احداً و كان الكل في هذا العالم مثل اهل الجنة حيث قال عز ذكره و اقبل بعضهم الي بعض

--- صفحه ۳۳۳ ---

يتسائلون ان اتقو الله يا معشر الشيعة و لا تختلفوا في دين الله و لا تذلو مؤمناً و لا مؤمنة الخ و در ضمن توقيع خطاب بملا احمد مذكور و ان ما ذكرت من مراتب الاختلاف فما لك و ذكر تلك الاخبار فانّ ظاهر الدين هو طبق باطنه و الجنة حق و النار حق و الصراط حق و الميزان حق و البعث حق و النشور حق و كل ما نزل الله في القرآن فهو حق و من انكر حرفاً من احكام المعاد فكأنما انكر صمدية الرحمن و سبوحيته و ان نسبة تلك الامور الي الورقة الطاهرة فاني اشهد الله بانها هي بريئة عن كل ذلك و ما اعتقدت الا ما فصل في كتاب مبین و ان في الدين للمؤمنين حق بان لا يرّد احد منهم احداً و ان سمع من احد شيئاً و لم يبلغه بسرة فلا يحكم عليه حتي يعرف مبدئه و يتبين صدقه فاذا اطلع و خالف عقله فليرجع الي الذي جعل في يديه فصل الخطاب لانه اذا حكم بغير حكمه فكأنما حكم بغير ما نزل الله فافصيك بتقوي الله عز ذكره فانه ذروة الامر و سنامه و ان لملك لا ينبغي الا ان يكون مرجع الاختلاف و الجامع بين المتضادات الي قوله

و ان ما سئلت بان الورقة الطاهرة قد ادّعت حجية نفسها علي غيرها فليس ذلك بامر عظيم و لا خطب جسيم انّ للحجية معاني محمودة الي قوله و انها عرفت مواقع حكمي و استبصرت بانوار آياتي فما للذي اتبعني ردّها لانها ما تنطق الا بادلاً المشرقة من اهل العصمة و الامارات المتشعشة من اهل الحقيقة و كفي بما فخرأ لهذه الفتنه الحققة و كفي بالله عليّ و علي الناس شهيداً." و در توقيعی كه در جواب معروضهء آنمظلومه و تعليم رعايت حكمت در بيان صدور يافت چنين مسطور است: " هو المتكبر الجميل المتجمل فانّ كتابك مهوراً قد لاحظتة فيخلصك الله مما تخافه و تحذره فاعلمي بان من جواهر علمك قد ظهرت بواطن السنن فصبراً صبراً في ذكر بحر العدل و عين اليمن و لقد نسبوا اليك رجال بعض الامور العرضية فابطلي بنيانها بيان العالي الجلي بان الحسين عليه السلام قد قتل و من زعم انه لم يقتل فقد نسي حكم الله و ما شهدت العقول ثم ان

--- صفحه ۳۳۴ ---

الجنة و النار مخلوقة و فيهما عباد لا يعلم عدتهم الا الله و ان قبل يوم القيمة لن يظهرها لالحد و كفي بالله عليهما شهيداً الي قوله فاكتبي ذكر الامر في كتاب مسطور على عدل سبعة مستورا بادلاً مظاهر النور و بلغي مليك الدهر و مدبر الامور و ادعى لفرج عباده و احبيني احبك و قولي ان الحمد لله رب العالمين فعليك بالصخت و عدم التكلم مع الذين لم يحل في الكتاب اجيبيني ما تحب باللوح و القلم و ايقني بان ظواهر الشريعة كلها باقية و من ترك شيئاً منها فهو تارك كله و انهى شرب الدخان فانه حرام على العالمين جميعاً و اما آثار نثر و نظم چون در آن سنين اضطهادات شديده حفظ و جمع صورت نبست اغلب از ميان رفت و مقداری كه به خطش يا به استنساخ ديگران بر جای ماند قسمتی از آن مشتمل بر عبارات رمزيه و اصطلاحات جذبيه روحانيه است كه برای فهم و درك حقايق و دقايق مستوره تحصيل اطلاعاتی از مصطلحات و حالاتش ضروری میباشد و ما بعضی را در بخش سابق ثبت كرديم و نبذه در اين مقام می آوريم منها معروضه ايست كه به جناب باب الباب بدین

عنوان نوشت " بساحت قدس مولي العالمين و الواقف علي الطنجنين صلوات الله عليه مشرف شود بسم الله العلي الجواد المحسن السلام من السلام علي الذي اليه يرجع حكم السلام و السلام من ساحة قدسه علي الذي استخلصه لنفسه و طهره عن الدلالة الي غيره حقيقة العز و معدن السلام و السلام المشرق منه و اللامع عنه هو الذي هو عنه و لا فرق بينه و هو الا انه نفسه و جنسه و مفرج كربه و قاضي دينه و ينبوع الجلالة و مظهر القدره و معدن السلام و منبع الكرامة و الفخام و التقديس المتشعشع و الصلوة المتلامع من حجاب المرتفع علي الذين سبقوا بالاجابة و نظروا بالدراية و وصلوا الي بابه و عرفوا جنبه فماتوا بفنائهم و ما يشعرون ايان يبعثون بل دخلوا

لجة الاحدية و لا يري لهم وصف دون انفسهم العلية و هم بعين الله ناظرون صلوات عليهم و تعالي شأن مولاهم
عما يصفون

--- صفحه ٣٣٥ ---

الحمد لله الذي هدانا للذكر الاكبر و ما كنا لنهتدي لو لا ان هدانا الله بالله ادخل و بالله انطق و بالله اقوم بين
يدي حفته و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم سبحان الذي تفضل علي هذه الاقلة مما يحصي و اصعدها
فوق طور المنة و البها و اراها من آيات المشرقة من آية وجهه العلي الاعلي^١ و الحمد لله الذي قد انجذني الي
ساحة قدسه و شرفني بطلعة ذكره و انغمسني في طمطم حبه و طهرني عن النظر الي غيره له الحمد حمداً
شعشعانياً و له الشكر شكراً متعالياً سر مدانياً سبحان الله ما انا و ذلك المقام العظمي بعزته لو لا يمسكني فضله
لكنت في يوم الحضور معدوماً مولاي و سيدي و كهفي و معتمدي يا من جل جلالتك عن البيان و عظم شرافتك
عن التبيان اشهد ان باب معرفتكم مسدود لاهل الامكان و مفتوح لمن هو واقف بباب البيان و ناظر بعين العيان
بان الله قد طهركم عن المثلية و نزهكم عن الشبهية و قدسكم عن الاقتران طوبي ثم طوبي لمن فات بفنائكم و
احيي بما الذي نزل من سما ثنائكم طوبي لمن اسبقه العناية و وفد علي بساط جلالكم و نظر الي آثار جمالكم و
سمع ندا الورق علي دوحات سدرة المنتهي في فضلكم و بهائكم بابي و امي و ما في علم ربي فما اجلي ذكركم
ذكركم و اجل شأنكم شأنكم و اعلي^١ قدركم قدركم بكم اخذ روح القدس في جنان الصاغورة من حدائق باكورة
الظهور و بكم نزل النور علي الطور و بكم ظهر كتاب مسطور في رق منشور عليكم سلام الله العلي الغفور اشهد
ان قد اخذ عهد محبتكم من كل ذرات الوجود و الزم طاعتكم علي كل ما برز في عالم الشهود يا سيدي و مولاي
استغفر الله العظيم من الاقتران بوصفكم و التلجلج عند مطلع ذكركم بابي و ما في علم ربي جذابيتك قد
ايطني و فضلك قد اقامني و الا و الله ما انا شئ حتي انفس عند طلعتك او اتحرك في محضرك و اسئل الله العفو
من جودك يا مولاي روح اهل الروح فداكم يا دليل المتحيرين يا كنز المفتقرين يا حصن اللاندين يا حجة الله
الملك

--- صفحه ٣٣٦ ---

العدل المبين و باب صفيه و حبيبه ديان يوم الدين يا مولاي باي لسان ادعوك و قد اخرست المعاصي لساني و
باي وجه القاك و قد اخلقت الذنوب وجهي و كيف ادعوك و انا انا و كيف لا ادعوك و انت انت و كيف كنت ناطقاً
عند ساحة قدسك حين لا وجود لذكري لديك و كنف كنت صامتاً تلقياً وجهك و قد انقطع دعوة سرك و كيف

كنت ساكناً و قد احرقني النار النازلة من مجرة آيتك الله اكبر ما هذه النداء الساطعة من افق الثنا و ما هذا النور الذي تشعشع من طراز القدرة و البها يا سبحان الله ان بروق انوار جماله خطف الابصار و الله العلي الغفار قد قلب باقل من لمح البصر الليل بالنهار يا رباه من صاحب هذا الصوت الذي يحيي الاموات و يميت الاحياء الواقفين في ارض الحسابان الله اكبر من جلالته و شوكته و عظمته بعزته قد وجد من نظرته عالم الجبروت و كون من دعوته آيات الملكوت و خرب بنقمته بنيان عالم الناسوت الذين نسوا حظهم و ما عرفوا لحنه يا مولاي و سيدي يا حجة الداعي الي الحبيب الذي هو حجاب بينك و بين المحبوب و باب لمن هو غيب الغيوب بابي و ما في علم ربي ما هذا النار الذي قد حرق الاستار و قطع القرار و لا يمهل أنا و تصدر من عين حرف من كلامه بحور الانوار سبحان الله من هذا الطلسم الاعظم و الرمز المنمنم الذي اتكأ علي بساط القدم و ينادي بصوت عال اني انا نور منير و قدرة قدير اني انا آية الله البصير يا ملا الانوار انا نور الانوار و سر الاسرار انا الذي علي معرفتي يدور المدار اسمعوا ندائي انا عين البيان و شجرة التبيان انا باب الافتتان انا الفرقان الذي به يمتاز اهل الاطمينان من السابحين في لجة الخسران انا الميزان الذي واقف بباب الاذن و البيان و اعرفوا يا اهل العيان من عرفني فقد عرف مولاه و من جهلني فقد جهله و لا ينفعه عمل الذي قد اكتسب في عز وجهه مولاي و سيدي يا باب الحجة و مقيم المحجه روحي و روح من في الامكان فدا من احبك قد انجذب هذا النور

--- صفحه ٣٣٧ ---

امتك الابقة الي طرفه و امرها بالاصغاء الي قوله الله الله من حسن منطقته و حلاوة نظرته كان طلعتة حلقة و نظرتة نضرة الله الله قد احقرت كل ما سوي من نظرتة الاعلي و قد اشار خفياً باني انا هو لافرق بيني و بينه فاعرف لحي انا و علي من نور واحد و من شجرة واحدة فاطبق العالمين و اعرف الرمز انا الذي قد كنت جلسيه حين لا وجود لشيء و كنت انيسه حين لا همس لنفس انا الاسبغ لما سبق و الفاتق لما رتق و السر لما علق و الحرف الذي به استنطق و الاسم الذي به سكن و اشرق و ان لم اكن عنده و الله ما ظهر امره و ما برز سره انا صاحب التفصيل و هو صاحب الاجمال هو صاحب الوحي انا صاحب الالهام عند مليك الفعال فقد صرح بالمراد يا سيدي و فتح باب المراد و ظهر اسمه الشريف الجواد الحاكي في رتبة التربيع عن سيع المثاني لاهل السداد سيدي سيدي يا باب الحجة و متمم النعمة صلوات الله عليك و تعالي شأن حبيبك اول طراز لاح و لمع و اشرق و طلع و نطق و رفع و صمت و خشع لاستنطاق الطلائع و استخراج الضغائن ممن صدق و سمع و كذب و طمع صلوات الله عليه و سلامه عليك يا واقفاً علي الطنجنين و حامل السرين و برزخاً بين العالمين قد كشف الحجاب و رفع

النقاب و تلاً شمس معرفته من ورا السحاب باني انا باب الباب و مفرق الكتاب يا مفضل اذاغاب المولي عن ابصار الخلق فهم المحجوبون بالغيبة ممتحنون بالصورة انا هو انا الناطق بي و انا الصامت له انا الحبيب و هو المحبوب و انا الطالب و هو المطلوب بعزة ربي ما فارقتة باقل من آن الذي وردت الي عالم الامكان فهو قد كان اكبر مني بستة ايام و هو المستوي علي عرش البيان و انا المعطي لكل ذيق حقه في كل آن عميت عين الذي لا تراني باني قد طلعت من بيت نور الذي هو مع صورة المطهرة و الهيكل المنورة قد كان و احدا و هي له و لاجل سيرتي في مقامات الواحديّة ظهر سرّ الاحديّة بعد كمالي و بلوغي تسعة و عشرا مولاي استغفر ربي العظيم من الاقتران

--- صفحه ۳۳۸ ---

بوصفه و التلجلح عند ساحة مجده مولاي يا من حياتي من نسّمات رياض قربك قد نشأت و ذاتي من قطرات سماّ النازلة من سحاب مجدك قد ذوتت صلوات الله عليك و علي من اتبعك هل عرفت امتك سرّ ماهي مامورة بمعرفته اولا فاطمئني يا مولاي بذكرك و انجذبني الي ساحة قدسك بعزته لئن طالبتني بذنوبي لاطالبك بكرمك مولاي والله قد حرقت من نار دعوته و ما بقيت شيئا عرفني نفسك الذي هو حامل لنوره و دال الي ظهوره صلوات الله عليك و روعي فدا من احبك فقد اسمع بسمعك المودعة في يا مولاي همس الطلائع و نطق السرائر بان ذكر الله العلي الاكبر تعالي شانه قد ادعي لنفسه الشريف مقامات فقبلناه و برز آيات فحملناه و كسر الحدود و اقمع بنيان القيود و جعل الايات آية واحدة فسمعناه فما النداء البديع الذي قد ملأ الاصقاع و يأخذ عهد ولاية ذوي القربي و من هذا الفتى الذي ما قرء من العلم حرفاً و قد اتخذه لنفسه حبيباً متي هو و هذا المقام العظيم و قد كان معه في هذا العالم بلبس التجارة مشهوداً لله ربي آمنت بك و بحبيبك و بوليائك و بالنجباء و صدقت رسلك و فقتني لاطاعة امنائك و اتباع رسلك بحق محمد و آلك و بحق شيعة محمد تعالي ذكره و جل ثنائك يا مولاي يا من غرني كرمك و انطقني فضلك استغفرك و اتوب اليك عرفني نفسك فأنت ان لم تعرفني نفسك لم اعرف حبيبك فانك ان لم تعرفني حبيبك ضللت عن ديني يا سيدي و مولاي صلوات الله عليك اسئل العفو من جنابك و روح من في الامكان فداك الحمد لله رب العالمين " و منها خطاب عامي است كه بعد از مهاجرت از كربلا تحكيماً لايمان الضعفاً من المومنين نوشت " بسم الله الرحمن

الرحيم بسمه العلي الاعلي احمدك يا من لك الجود و البها و العظمة و الثنا بقدرتك تفعل ما تشا بلاشيا و بابداعك يظهر سر الانشيا فقد فتحت باباً من عالم العمأ و ظهرت كينونتك الاعلي بلا كيفوفة قبلها مستدلا

--- صفحه ٣٣٩ ---

بنفسها علي نفسها لينجذب الحقائق الي ساحة عزك الاعلي و يظهر رمزك المعمي و الصلوة الذي لا غاية لها علي الذي اصطفيته في يوم الانشيا حين لم يك شيئاً مذكوراً و السلام علي الطائر المرفرف في عالم العمأ و البارق بنوره آفاق السما الذي ظهر به آيات السما في جوّ الهوا و علي بروقاته اللامعة و قوائمه الساطعة و رموزاته الكاشفة و جواهره المتألثة من عالم البها و علي الدلالة العامة و الكلمة التامة الورقة المباركة من الشجرة البيضا و التحية و الكرامة المنجذبة الي دار المقامة التي لا يميس باهلها لغوب الاشارات و لا يصيبهم تعوب الدلالات علي الداخلين في لجة الاحدية و المطهرين دار الله عن اشارات النفسانية الورقات النازلة من شجرة الثنا و المحترقين بنار البيضا و المتألثين بنور الصفرا و المنغمسين في طمطم الاحمرأ و المتزرفين في كثيب الخضرا و المتقلبين بين يدي ربهم الاعلي الخاشعين الذين لا تسمع منهم حركة و لا همساً و لعنة الله علي الذين غيروا فطرة الله و بدلوا نعمته و اعرضوا عن الاية البديعة المتجلية المترفرة في عالم العمأ المعلقة في جو الهوا متشهقة منادية بان الملك لله العلي الاعلي يا ايها الملأ لا تصبغوا هذه الاية البديعة بدما انفسكم فانها آية الله الاعلي و لا تطرحوها في مقام الذي لا يليق بشأها من قوابل الامكانية و مقامات الظلمانية و لا تهلكوها بالاشارات النفسانية و لا تحبسوها في بيوت الطبعانية بل انظروا اليها بعينها فانها منزهة عن الاقتران و طلعتها عارية عن الامكان و ليطلع لو شيا من حقايقكم في كل آن بسر التبيان و لا تغفلوا عن ندائها بالعيان و لا تحرموا انفسكم من فيضها فانها لا تعطيل لها في كل مكان و يستدل بنفسها الي البيان اياكم يا ملأ الانوار فان الشمس و القمر بحسبان و يدور الامكان و يخرج ما في الاضغان بسر الاكوان يا اهل البيان و اولي الافئدة و الايقان و يا اهل اللباب المتميز بين المأ و التراب الذين لشأهم تسمية الانسان اسمعوا ندا هذه الاقلة مما يحصي من افق البيان و

--- صفحه ٣٤٠ ---

قوموا و انتبهوا من نوم الغفلة فاني اري كلكم سكران و غافلون عن عظمة حكم الله العلي السبحان و ساجدون في طمطم الخسران و ناظرون الي وجه قبيحة كدره و معرضون عن خيرات الحسان و شاربون من مأ متعفنة في دار النيران اسمعوا ندائي و تذكروا و تفكروا و اتبعوا احسن ما انزل اليكم فان هذا والله هو الميزان الذي به يمتاز الانسان عن غير الانسان كما نبه الرب السبحان و الذين اجتنبوا الطاغوت ان يعبدوها و انابوا الي الله فيشر عبادي الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه فقد سمعت بعضاً من الاقاول من الذين يسمون انفسهم من المؤمنين بايات البدع و المصدقين لحكم الله الجليل و لقد اعجبني امرهم و حيرني ما عليه حكمهم بلي هذه سنة الله التي قد دخلت من قبل و يجري من بعد و لن تجد لسنة الله تبديلاً بان باب الامتحان مفتوح للمدعين و حجاب الافتتان مرفوع للمسلمين الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون فقد اري بفضل ربي ان الذين دخلوا انفسهم بتسميتهم من المصدقين بامر رب العالمين قد خرجوا عن الدين فقد اسمع من كل منهم في مقامهم ندائهم بالانكار و ضجيج صوتهم بالفرار الا ان الحكم لله الواحد القهار فبعض منهم صائحون بان

الاية التي يدعو جناب نور الانوار ذكر الله العلي الاعلي تعالي ذكره قد كان عندنا مشهوداً و موجوداً و بعض منهم يخافون عن غير ربهم و يخلون من نفوسهم و لا يجاهدون في سبيل ربهم علي منهج الذي امرهم بل متبششون بهموا انفسهم و ما يعدهم الشيطان الا غروراً و بعض منهم يفتابون اخوانهم و يعرضون منهم و يفترون عليهم و هكذا ان الانسان اشرف من تعداد شئوننا الناقصة و بيان آرا الفاسدة ربي شاهد علي اني مستغن عنهم بفضل ربي و شأني ارفع عن التعرض بهم و هذا الاعتنا نشأ من عناية الله للضعفيا و الا هم ما يسمعون سوا عليهم اذعو قومهم ام انتم صامتون فقد تمسكوا بصور الناشئة في عالم الخيال و سموها آيات الجلال بعد الذي

--- صفحه ٣٤١ ---

نزل امر الله و برز حكم الله و تجلي آيته البديعة من آفاق العميا و ينادي الخلق الي بابه الرجعي هم علي صور الباطل منجمدون و في ارض الخيال سائرون انا لله و انا لله راجعون و ها انا اذا اسئل منه باي شئ قد دعاك ذكر الله تعالي ذكره و باي آية اطمأنت بما فقد اجابني باي شاهدت ان بيانه موافقة لما عندنا و مطابقة لما في ايدينا فقلت ان كنت عرفت حق الذي يدعوك اليه بهذا فهذا لا يزيدك الا بعداً لان بيانك مخالف للبيان الذي نزل من شجرة البيان و دعواك غير دعواه و ما عرفت شيئاً مما يدعو و حرفاً مما يتلو فقد ملأ آفاق السماء و تزلزل العرش و ما عليها و انشقت الارض من سطوات الايات النازلة و بروقات الايات اللامعة و قد دارت الادوار و كورت الاكوار و انقلبت الليل و النهار و نضج الاثمار و قويت البنية لاستماع الاسرار لهذا الدور الافخم و بروز هذا الاسم الاعظم و قد كان مخفياً في خفيات البطون و ما تنفس في حقها احد من اهل اللباب و العيون و ما اشار اليه احد و عبوه بيوم الغد و قد كان عند الله مخفياً و مستوراً فانزله في وقت معلوم بقضا محتوم بان لا يقارنه احد بالتوصيف فان هذه آية مخزونة عند الله لن يوصف بما عندكم و لن يقوم نفس بالتعريف فان الله لا يريد بما لديكم و لن يصغوها احد يصغ نفسه فان هذا الصغ ذنب عظيم و خطا كبير فقد يشرق هذا البيان في كل آن من شجرة التبيان و يكون بما عليه الانسان و ان قبل حكم ربه بطور الذي امره و لو يطرد علي الاية حجبات الدلائل من نفسه رشحات الوسائل من عنده فيألوء و يرفرف و يستدير بنفسها علي نفسها بلا كيفية قبلها و ينجذب الشئوننا الي ما اليه الرجعي و يستقر في الفردوس الاعلي ناظراً الي وجهه ربه الاعلي و ناسياً عما سواه و ان اعرض من حكم الاتية من ربه و ينجمد علي ما عنده من الصور الباطلة فهو جزائه و ما يظلم الله احدا و لكن الناس انفسهم يظلمون اما تسمع ندي ريك في كل من البيانات النازلة من شجرة لسينا الجذب اهل السنا

--- صفحه ٣٤٢ ---

و ان الله لن يقدر لنفس الوصول اليها الا بعد كشف السبحات و رفض الاشارات جميعاً فسبحان الذي قد بين آيات ذكره في حقايق كلشئ لئلا يبعد نفس عند مطلع ذكره بشئ والله قوي عزيز ان اتق الله فان زلزلة الساعة شئ عظيم ما يؤمن عبد بذكر اسم ريك الا و قد وضع كل حمل قد اكتسب في غير وجهه و كان الله ريك علي ما اقول شهيداً فمن الذي يدعي انه قد آمن بذكر اسم ربه مستدلاً بالدلائل

المنصوبة الماضية فما آمن بل الحد في الاسميا و اخذ الهه هواه و احتمل اثماً عظيماً لأن هذه آية بديعة محدثة لا كيف لها و لا اشارة و لا بيان يطرق عليها و لا عبارة بل اجتباه الله لنفسه و ارتفع علمه عن العباد فكل من اقربا لتقصير و اعترف بعدم التعريف و استقر في حقها بعدم التوصيف فهو من وجد في رحله آية الاحدية و جزائه عنايته السرمدية و فاز بفيض الذي لا تعطيل لها و لا نفاذوها انا اذا اسئل منك بيان دعواك ان الذي ادعيت بان العالم بهذا العلم الغيبي و الرمز الالهي الذي قد كان مستوراً و هو عندك قد كان مشهوداً فقد ادعيت مقام الربوبية في مقام بيان الظاهر لان الله عنده علم الساعة و عنده علم الغيب و لا يظهر من العيب شيئاً و ليس لاحد في هذا المقام تطرقاً و همزاً و اما في مقام الباطن فقد ادعيت مقام محمد رسول الله صلي الله عليه و آله لانه عند الرب و ما للغير خطأ و لا نصيباً و اما في مقام تأويل الباطن فقد احتملت الولاية و خرجت عن ملك الامام تعالي ذكره و دخلت نفسك في طمطم الظلمات و مالك نور و دليلا و في مقام باطن التأويل الذي هو الدليل و السبيل فقد ادعيت مقاماً عالياً و احتملت شائناً غالياً بانك الفريدة الظاهرة و الاية الباهرة و العالم بغير التعلم و الناظر بنور التوسم و انت الذي اشهدك الله خلق السموات و الارض و الخذك عضداً و هذا مخالف لما يجري من لسانك بانك من التابعين لا من المتبوعين خف عن اليوم الذي يختم افواهكم و يتكلم ايديكم بما كنتم تكسبون و لا تعرض من حكم ربك و لا تنس نصيبك فقد كبرت

--- صفحه ۳۴۳ ---

كلمة قد خرجت من افواهكم بانا قد عرفنا حقيقة ادعا ذكر اسم الله الاعلي بما عندنا لا تسموا انفسكم ارباباً من دون الله لاعلم لاحد بما عند الله لا تنزلوا الايات عن مقام الذي رتبته الله له لا تغلوا في دينكم بالصعود الي غير مقامكم و الطيران الي غير مأويكم فتقبلوا خاسرين و تنبهوا بذكر الله و تعلموا بما علمكم الله و ارتعشوا من خشية الله و انظروا بعين الذي اتاكم و كلفكم و اسمعوا بسمع الذي اعطاكم فستل عنها عنكم فانه لا يكلف نفساً الا ما آتيتها و الخلق في لبس من خلق جديد و قد امر عباده بالصعود الي ما عليه المقصود و عليهم بما عنده لا بما عندهم انه هو الرزاق ذو القوة المتين ما يريد منكم من رزق و ما يريد ان يطعموه اسمعوا فاني والله عليكم حبيب شفيق اقتلوا انفسكم انبوا الي بارتكم و احضروا بين يدي ربكم للحساب و خذوا حظكم منها فان العمر يمرمر السحاب اعلموا ان التماثيل التي انتم عليها عاكفون لن ينفعكم غداً عن المهالك و يزول عند توج بحر القدر بامر الله المالك المقتدر لانها اسميا بلا مسمي و الفاظ بلا معني و لا يقبل منك شيئاً الا امرك باتياتها في هذا اليوم العظمي و المشهد الكبرى و هي شواهد الفطرة و عدم تغييرها بالشئون العرضية فتلطف المنظر و صف البصر فان العمر قد قضب و الايام قد تصرمت و اعرف مواقع القدر بسر مستسر و ارتع في رياض القرب و المكاشفة و اشرب من خمر الطهور الصافية و سرفي مسالك الغيوب و ادخل جنة لا يمكس فيها نصب و لا لغوب و اعرف يا اخي قدرك فان الله قد اجتباك و اعطاك ما لم يعط احداً من قبلك و لا تنس حظك فانك ذو حظ عظيم و لا تغفل عن عظمة امر ربك فان فضله اكبر عما كان الناس يظنون هذا يوم يدور عليه الايام و يعني الله كلا من سعته فاسئلوا ما شئتم من الايات الربانية عن آية الالهام

الذي يلهمكم و يتلّإ في كل آن من اعلي مشاعركم و لا تغفلوا عنها فان هذا والله فوز عظيم آه ثم آه اين مقام قد اعدلنا و شئونات النفس الشركية من اي انا يمددنا

--- صفحه ٣٤٤ ---

يا رباہ اسئلک بالقدرة التي احببت بما العباد ان تحيي قلوبنا بنور المداد انك رؤف بالعباد فو اعجابه من هذه الفئة القليلة التي لا يكاد يوجد من قتلها فقد وقع بينهم التشاجر و الاختلاف و نثر نظم الابتلاف و لن يقبل احد منهم قول بعضهم و يعرض منه فقد جري سنة الله فيهم و لن تجد لسنة الله تبديلا و لا تحويلا نعوذ بقدرته و نستحي بعزته من الاحاد و الشك في سلطنته فبعضهم ما عرفوا الحق و سماوا نفوسهم من اهل الامن و قعد مع الخوالف و طبع علي قلوبهم و لا يجاهدون في سبيل ربهم بل في طمطام الغفلة ساجحون فكل من اسبقه العناية و عرف اللحن بسرّ الدراية و يجاهد في سبيل ربه و يخرج من بيته مهاجراً اليه يلعنه اللاعنون و يوبخه المسلمون بان دمه هدر لانه خالف رب القدر و هتك ستر التقية بعد الذي امر الله بهذا و وصل الينا من مولينا ذكر اسم ربنا تعالي ذكره مهلاً يا رجال و يا اهل القيل و القال فان كنتم من اهل المال يظهر امر الله العلي المتعال من افق الجلال بعد الذي نزل و ظهر و بجزيرات الادبار قد ستر فاما انت ما عرفت سرّ التقية و ما علمت مواردها بل سميت الشئونات التي تكونت من التخويفات الشيطانية بالستر و التقية الا ان الشيطان يخوف اوليائه و اعلم ان امر الله قد نزل و حكمه قد ظهر بان الله ما ترككم سدي بل فتح لكم باب اليه الرجعي فاحمدوا ربكم بالورود اليه و اشكروه باخذ الرزق الطيب من الهاماته و ترفرفوا الي ساحة عزه و اقطعوا النظر عن غيره فبعد الذي عرفتم مواقع الصفة و بلغتتم قرار المعرفة خذوا ايدي الخلق في يوم الصعود و اجذبوهم الي وجهه المقصود و اما في مقام تمكين الظالمين و استيلا الشياطين فلا تصرحوا بالمراد لحفظ دمائكم و لا تفتحوا باب الجور و الفساد علي انفسكم بذكر ما عليه مدار امركم بل جاهدوا في سبيل ربكم بالحكمة و احتجوا الاسم بالتقية لا بالمغي الذي انتم عنيتم و قعدتم عن اظهار امر الله فقد الحدتم في الاسما و نسيتم عهد المأخوذ في عالم

--- صفحه ٣٤٥ ---

الاعلي فاني اري ربي انكم في اي مقام واقفون و باي وجهة ناظرون فاما ما برز منكم في مقام العمل انكم ما قرئتم الايات البديعة المنزلة من شجرة السينا بعد الذي انتم مأمورون باخذ الرزق الطيب من ثمرات جنات عبارتها و الترفرف الي اغصانها بل ما نسخت بعد الذي واجب عليك كتبها بمداد الذهب معتدراً بالتقية كما يقول و لكن النجيا ليس لهم عدة معدودة و اكثرهم اليوم اصحاب هذا الامر علي اليقين و انهم حملة الدين و اوعية العلم و لو لا هم لم تنزل السما مائه و لم يخرج الارض نباتها و لم يجز قلبي بحرف من الايات رزقي الله لقائهم في اي ارض امن و عز و انهم اناس لو يقدروا يرضون بان يجعلوا حياتهم مداد الذهب ثم يكتبون آيات الله و ينصرون امر الله و انهم قوم لو اجتمع اهل الارض علي الرد لا يحركهم العواصف و لا يتصرف فيهم آيات القواصف كأنهم جبال احد في الاستقامة علي الارض صلوات الله عليهم يا رجل اي مدخل للتقية في هذا المقام ان الله قد خلقك و سواك و انت في لبس من خلق جديد بمدد جديد و هذه المدد يجري من اكل شجرة الطيبة التي اصلها ثابت و فرعها في السما توتّي اكلها كل حين باذن ربها فقد وصل اليك مددك الجديد و كتاب

جديد و انت مأمور باخذ الرزق عنها فاعراضك لما ذا لما ما نسيت اوقات اكلك و شريك يوماً واحداً آه ثم آه اما تستحي من الله في توبيخك و تعييرك علي المجاهدين في سبيل الله بعد الذي كنت قاعداً فضل الله المجاهدين علي القاعدين بكل درجة اعلم ان الشيطان قد استحوذ عليك و انساك ذكر الله و اعمي بصرك بانك ما تري آيته المتجلية من اعلي مشعرك و اصمك بانك ما تسمع نداً ريك بعد الذي يناديك من كل الجهات برفض القيود و الاشارات و الزمك و انجمدك بانك ما ترفرف الي جو الهوا لوصولك الي مقامك الاعلي و اخذ الملعون حظه منك و استولي علي مشاعرك بانك ما تري جلاله منت اسبقه العناية من ريك و توجه اليك لانجذابك الي

--- صفحه ٣٤٦ ---

مقامك ترحماً و تفضلاً فيها انا ذا اقرء عليك الايات في مقام الحدود و الاشارات و الا عند اهل البيان لا حاجة الي التبيان بل فتح لهم باب الايقان و يعرفون ما عليه مدار الاحسان بسر الاية المتجلية عليهم في كل آن و يمعنون الي ما امرهم ربهم و لا يلتفتون احداً يا اهل القرآن ان اتبعوا حكم الله ثم بلغوا مثل ذلك الكتاب الي كل نفس قد آمن بالله و كلماته و كان من المسلمين ان اتقوا الله يا اهل الكتاب من يوم الفصل فانكم ملاقوه و اتبعوا آيات الله بالحق ثم اجهدوا في سبيل الله بتلك الايات علي حكم ما نزل في القرآن من قبل لعلكم ترحمون و لقد فرض في حكم الكتاب للذين يتبعون آياتنا ان يتلوا ذلك في كل شأن ليثبت قلوب المؤمنين علي صراط عزيز حميد و ان الله يوصي عباده المؤمنين بان يجمعوا علي الحكم ثم يجاهدوا في سبيل الله بالحكمة و الكلمة المحكمة و يكونوا علي صراط قويم فاقراء يا رجل آيات الله و حاسب نفسك فانك في حظ عظيم و معني الذي تصورت في لفظ التقيه فرفض و ارجع الي حكم ريك و اقرء من الايات علي شأن ما نزل و استقر في الخلل و بلغ امر ريك بامرهم و لا تنظر الي شئون النفسانية فقد اهلكتك و انت من الغافلين قل اقرئوا علي حكم ما نزل من عند الله و استقروا في احرف آياته و لا تقرئوا حرفاً منها الا و انتم تعلمون يا ايها الملا بلغوا آيات الله الي كل نفس بمنزل ما قد جعلكم الله مقام امره لعلكم ترشدون و اتبعوا حكم البعد في كتاب الاخر فانه لصراط حق شكور و ان في ايام افضل كل الخير ذكر البعد و آياته في ام الكتاب لمسطور يا ايها الملا صلوا عليه اذا ذكر اسمه ثم ارسلا اليه و رقات العدل فيما اكتسبتم في ايام حكم ذلك الكتاب و اشكروه و قولوا ان الحمد لله رب العالمين الله اكبر من عظمة فيض الله و كبر لطفه و غفلتنا فيها انا ذا اسئل منكم يا جماعة المصدقين الذين هم في مقام اظهار الاسلام واقفون و عن حقيقته معرضون اجيبوني ما معني هذه الايات من اي شأن من الشئون

--- صفحه ٣٤٧ ---

عداتم و باي مقام من الاشارات البديعة وصلتكم و اي كتاب مذهب من و رقات العدل الي موليكم ارسلتم و من اي واد من عوالم القشورية هجرتم و من اي اشارة من الشيطان اعرضتم بينوا و تبينوا ان كنتم صادقين فقد مأل الاصفاع و تلاطم بحر العميا و صعق من في الارض و السما من عظمة حكم الله و سطوته و هيبتة و قدرته الا يا ايها الملا ان هذا يوم عظيم فقد اتت الساعة بالحق و انتم غافلون ان اتقوا الله في ذلك الامر فانه لقسم لو يعلموا الناس عظيم عظيم الا ان هذا البحر انيق انيق و انه لعميق عميق و ان حكم هذا الصراط دقيق دقيق و

لو شئ الناس ان يعرفوا آية من آيات البدع لن يستطيعن فكيف يقدرن ان يأتوا بمثلها و الله عليم حكيم اوصيك في حكم السر في علم من قدر و لن تجدوا اليوم من اذن الله مقرر و ان التي استقر علي حكم الله في علم مستتر و ان ذلك السر في الكتاب لمستسر ان ادخل باب العدل و قل حطة لتكونن من الساجدين بها انا اذا اسئل منكم اجيبوني هل الذي عندكم من الدلالات المنجمدة و الصور المخترعة و الكلية المؤتفكة هو الذي عظمه رب العرش العظيم و نزه عن الاشارة و اوعد من اشار اليها و قرن بها بعذاب اليم و اسئل منكم يا علما الراشدين و طائفة المهتدين اي قشر حطيتم و باي آية وصلتتم و دخلتم باب الحطة ساجدين ارني ان كنتم صادقين بعزة ربي ما اري فيكم نوراً من الايمان و ما اشممت رائحة البيان بل كل ما انتم عليه عاكفون شريك فيه كل الناس اجمعون الذين الفوا آبائهم ضالين فهم علي آثارهم يهرعون و لساداتهم و كبرائهم مقلدون و في بشر الطبيعة مسبحون انا لله و انا اليه راجعون فو الذي اقام العرش علي الميا و حرف الهوا و علق الارحاء و نزل حكمه العظيم من آفاق السماء ما عرفتم شيئاً من حكم الله العلي الاعلي بل في اصل اعتقادكم و ما عليه اعتمادكم شيئاً و لا اري فيكم نوراً و كل من وصل الي حكم المنزل بعناية ربه الاجل و يظهر منه آية بدعا تقومون و تصيحون و

--- صفحة ٣٤٨ ---

تهممون و تجزون و تخرجون ما فيكم مكنون من رب المنون و لا تخافون من الذي يعلم خفيات البطون و غمض الجفون و لا تنهون بخفي مكره و لا تتذكرون بل الي آثار الذين من قبلكم تهرعون ها انا اذا اسئل منكم ما معني البدع و ما معني العدل و ما معني آيات التي قد نزل من باطن العرش و الكرسي و هذا من بيانات الوارده من انبيا الغيب بانبا عبده و صفيه الذي آمن بايات البدع و كان اول الساجدين و روح من في ملكوت الامر و الخلق فداه و صلوات الله عليهم اجمعين و علي المستنيرين بنورهم و الناهجين منهجهم و الناظرين اليهم عباد مكرمون و عرفا

مخلصون فقد وصل الي هذه الاقلة مما يحصي تعبيركم و تكفيركم و فتوا الذي اجرىتم في حق الذين اتبعوني بامر ربهم و من الزلات مطهرون و الي وجه ربهم ناظرون فقد ارتفع ندائكم و بلغ صياحكم الي المعاندين ما هذه الغوغيا و الضوضيا يا جماعة العلماء فقد اغبرت الارض و ما عليها و تزلزل اركان الهدي هل نزل عليكم صاعقة من شطر السماء و انقلبت الامور و ما انتم عليها تنبهوا و تذكروا بعظمة حكم الله في حق اخوانكم الصالحين و البلغا الراشدين فانكم والله فالكون لان الله ما جعل طريقاً للوصول الي ساحة عزه و احسانه الا بالخشية و المودة و ما قدر سبيلا الا بالمقارنة و المواصلة الهي طلبت طاعتك فما وجدت الا في حب احباتك و اعلموا ان الله قد جعل المحبة ديناً و عليه يدور عرش العلي فاصبحوا في دين الله اخواناً علي خط السوا ان الله يحب ان يكون قلوبكم مرآة لاخوانكم انتم تنعكسون فيهم هم ينعكسون فيكم هذا صراط العزيز بالحق و هو الله كان غنياً حميداً و انظروا بنظرة العيان الي اشارة الرحمن هذا صراط العزيز بالحق و اعرفوا مواقع العلامات و اسمعوا لحق الخطابات فان هذا والله فخر عظيم هم الثابتون بدين الله و صادقون في مقام الادعا حين الذي فتح الله باب الامتحان لامتياز الصادق من الكاذب و المنجمد من الذائب اعلموا ان الله لن يبذل سنته

--- صفحة ٣٤٩ ---

بافتتان المدعين الذين يسمون نفوسهم من المسلمين فقد فتح باب الابتلاء بنزول ورقة مباركة من الشجرة المباركة الحمرا في شهر الله العلي الاعلي و خاطب بالمقام بامر هذه الاقلة مما لا يحصي قل لبعلك ان هذا الامر ليس مثل امر احمد من قبل بل الله اراد ان يحق بتلك الايات من عند ذكر اسم ربك للذين يكفرون بائمة العدل من قبل و الذين كانوا باياتنا يعرضون فاسبقني عنايته و ما انا الا شئ قد اقامتني قدرته و قرئت علي المصدقين بعض الايات المنصوصة في حق الايات المنصوصين و الحروف المخصوصين بفضل رب العالمين و نهتهم بعظمة امر الله و طلب فهم آيات البدع من الله العزيز المبين و ذكرتهم بشئون المتشابهة من همزات الشياطين و بينت لهم ان الله قد جعل لكم مقاماً عالياً لا عين رأت و لا اذن سمعت و قد رزقكم من سما منته و ينزل اليكم صافياً مطهراً في كل آن و حين فاعبدوا رب هذا البيت الذي قد اطعمكم نعم الفردوس في الدنيا دنياكم هذه و آمنكم من كل خوف و هو الله كان علياً كبيراً فادخلوا باب البدع ساجداً و قولوا حطة لما في ايديكم لتكونوا من الامنين و سيروا في مقام الحب مع اخوانكم لتكونوا من الفائزين لان الله قد ارفع من الاقلام حزناً و تدخلها جنة العدن فادخلوا و كونوا من الشاكرين فبعض منهم قبلوا و اقبلوا و سلموا و اسلموا و رفضوا القيود و اغمضوا عينهم من الحدود فاجتباهم ربهم و جعلهم من الصالحين و بعضهم شكوا و تحيروا و اغمضوا عن الموارد النائية بل نظروا الي الصورة و اجمدوا بما عليهم فصاروا قوماً خاسرين و كل ما سمعوا لم يهتدوا به و قالوا هذا افك قديم فبرز منهم ما ستروا في غياهب بواطنهم و ظهر طلائعهم و اشتعلوا نار العناد و هيجوا نائرة الموقدة في الرماد و اتسعوا جادة الفساد بطور يعجز عن وصفها التعداد فكل فعلوا بعين رب العباد ما اراد فكلما قرئت عليهم من الايات المحكمة و كتبت من العلامات المبرمة ما التفتوا و مضوا حيث امرهم شيطانهم بالاقتحام في الدركات و

--- صفحه ۳۵۰ ---

التشبث بالشبهات و الاعراض عن الايات الحكمات فقد شهروا مذاهب الباطلة و العقائد الكاسدة بين الملأ و هتكوا ستر النقية و التقوي فبرز من ايديهم و الذينهم منهم ظلماً ما وقع في الاسلام شبهه و لا في الامكان مثله دخلوا بيبي و نهبوا مالي و جزوا عيالي و هم ما نصروني بل بهذه البلية العظمي فرحين فبعد الذي حبسوني مدة معلومة قال قائل انهم ارادوا فتنة اشد مما وقع و نزل و ارتفع و هي هذا بان يأخذوك مقيداً بالسلاسل مع من تبعك فاخرجني ابي لك من الناصحين فخرجت خائفاً مريضاً مع من معي و نزلت الي هذه الارض باذن من ربي وحيداً غريباً اسيراً حزيناً فواجب علي كل من آمن و استسلم لحكم الله و اطمان نصري و اعانتي و اجابة استغاثتي لان الامر قد نزل و الحكم وصل و انا اولي بهم من انفسهم بضرورة المذهب و بيان آل الله الاطهار عليهم سلام الله في آنا الليل و اطراف النهار كما قال الرضا عليه السلام من قتل دون ما له فهو شهيد و من قتل دون عياله فهو شهيد و من قتل دون نفسه فهو شهيد و اري ان القضية انعكست و النتيجة قد برزت بغير ما نزلت فاسمع منهم الالحان في بروز الاضغان من الالحاد و الطغيان بدلا من النصر و الامان فقد اخمد الله النائرة السابقة و رد كيدهم بنحرهم و حاق مكر السيء اهلهم فقد قاموا و استقاموا بوحى الشيطان و يسعون في الارض فساداً اسمعوا ندائي يا اهل الامكان و الاكوان ابي قد خرجت باذن ربي لاعلا كلمة الحق و اعرف منكم بمواقع البيان و اعلموا ان الله ربكم قد امركم بنصري و الاجتماع معي فتنقلبوا خاسرين اسمعوا الايات المنزلة البديعة في هذا الشأن و لا تنسوا الي و الي من معي من النجيا الاتقيا كلمة

الشیطان فان الله ربي قد طهرني من الزلل و اعصمني عن الخلل بفضله العظيم و اعلموا ان كل ما صدر مني و من الذين اتبعوني حق و ان كان مخالفاً لما عندكم فاعرفوا الميزان و لا تنسوا نصيبيكم الذي يأتي في كل آن اعلموا ان الله قد امرني رفع المتشابهات

--- صفحه ۳۵۱ ---

من الايات بالمحكمات اللامعات المشارقات البارقات من افق العمى فو الله ان الامر عظيم و انتم لا تبصرون و لا تعقلون و لا تفكرون بل اخترعتم لا نفسكم تماثيل و بما عاكفون و بورود الحكم منه منتظرون لا والله ما كان الحق كما انتم تتصورون و تجدون اقرئوا من الايات البديعة و اطلبوا فهمه من الذين هو اقرب بكم منكم فانه عزيز حميد و اعلموا ان الامر قد نزل و الحكم قد وصل و ما بقي شئ مني نزل بساحتكم فسبا صباحكم انكم من المنذرين فقد نزل من فوارة القدر بعد الذي انتم سميتموهم التقية و من اعانة الحق هاربون في جواب نفس سئل هذا لفظه الشريف روحي و روح من في ملكوت الامر و الخلق فذاه و كافي اري كل الناس في ضلال البيان الا الاقلون الذين يوقنون بايات الله و يتبعون امر الله و يجاهدون في سبيل الله و يبطلون اعمال الشياطين و لا يخافون في دين الله من ذي صولة فقد ملأ الورقات المباركات المنزلة و بزر من آيات سبعمائة سورة محكمة اعانة الحق فهدازورو خسران اعلموا ان آيات الغيبة في الذوبان و ياتي الحكم من بالقا الشيطان بان يأتي زمان و انتم في هذا الان مامورون باعانة الحق فهدازورو خسران اعلموا ان آيات الغيبة في الذوبان و ياتي الحكم من عند ربكم في كل آن واجب عليكم الاطاعة بسر البيان يا سبحان العلي سبحان انكم تسمون انفسكم من العرفا و ما خرجتم من عالم القشور و الاعراض اقل من آن اما تسمع ندا ذكر اسم الله العلي سبحان في شرح الكوثرها انا ذا اناادي في جو العمى و ليس في ما نزل في قلبي بدأ القضا لعن الله الذين افتروا علي في الامضا هل من مبارز يبارزني بايات الرحمن و هل من مبارز يبارزني ببينات الانسان و هل من ذي صيصية يقوم معي في ميدان الحرب بسيوف اهل البيان و هل من ذي قوة يكتب مثل الايات في جحد الشمس و القمر بحسبان الا يا من في ملكوت الامر و الخلق ان هذا فتي عجميا هذا قد ركب

--- صفحه ۳۵۲ ---

فرس الجلال و جا بالات الحرب في ميدان الجدال و اين الخاشعون من اهل المال و اين الخائفون من اهل القيل و القال لم لا يخرجون من مساكنهم لم تفرون الي سمّ الخياط من مخافتكم لم تدخلون بيت العنكبوت في قتل الجبال لم تصمتون و تنطقون و لا تمتدرون في تلقا الجمال اين الصيصيون من حكما الاشراق و اين الفللسفيون من علميا الوثاق و اين الغريبيون الي ماشيا الله نزل هذه الايات في افق البها فان لفظ التقية نشأ من البدا اما تسمع انه جل ذكره يقولها انا ذا اناادي في جو العمى و ليس في ما نزل في قلبي بدأ القضا آه آه من غفلتكم فان هذه الايات نزل لتزفركم جاهدوا في سبيل ربكم و اقتلوا انفسكم فاني والله لكم حبيب شفيق و ما لي غرض الا جذبكم الي مقامات العالية فقد سمعت ان بعضاً منهم قد ادعي مقام المباهلة فها انا ذا اناادي و لا اخاف من احد اني قد آمنت بايات ربي و اكون من البالغين العارفين و كل ما صدر و يصدر مني و من خواص اصحابي فهو حق لا شك فيه و لا ريب يعتريه و كل من يقوم معي في ميدان الافكار فها انا ذا بسم الله العلي العظيم و منها خطاب عامي بشيعيان بعد از مهاجرت از كربلا براي تبليغ و تفهيم امر با مراعات مقتضيات وقت نوشت

بسم الله العلي العظيم الحمد لله الذي اصطفانا بمنه و اختارنا بفضله و كشف عن بصائرنا سحب الارياب و عرفنا حكمه و طريق الصواب و الصلوة علي الذي استخلصه نفسه و طهره عن الدلالة الي غيره و علي آله الذين هم هو لا فرق بينه و بينهم في الرجوع و الاياب و لعنة الله علي الحاجدين للحق كل كافر مرتاب يا معشر الشيعة و المؤمنين عليكم سلام الله و بركاته من كل باب لا يخفي عليكم حال هذه المفتقرة و المعتصمة بجبل آل الله عليهم سلام الله بلا عدد بائي ما خرجت من الارض المقدسه مع احبائي الابرار و النجبا الاخبار من النسا و الرجال و اولاد الصغار الا لاحقاق الحق و ابطال الباطل ابتغى لوجه ربي القادر القهار فمن زعم اني

--- صفحه ٣٥٣ ---

قد خرجت لا توسل بغير ربي و لاجل الدفاع عني فقد خطا و ربي لان الاتلجا بالخلق و الجزع عند النوائب من اعظم الفسوق و بمذهب الحق كل من يشتكي الي مخلوق من مخلوق فقد اشرك بربه اللهم انت الشاهد علي اني توجهت الي جانبك الاعلي و اقبلت بكلي اليك لا حاجة لي في غيرك و انت تعلم حالي و تسمع مقالي لا خوفي الا منك و لا رجائي الا عنك و قد كنت بعزتك عن من سوي قدرتك معرضاً و غنياً اسمعوا ندائي يا معشر الشيعة و اعرفوا اني ما خرجت من الارض المقدسة الا لاجل الضعفا في امر دينهم و توضيح امر الله الواضحة المشرقة في وسط السما و هذا من فضل الله عليكم لو كنتم (*كنتم) تشكرون و اعلموا ان الذين انكروا الحق و تشبثوا بالباطل و اتبعوا اهوائهم اهون عندي من جناح بعوضة ميتة و خيالاهم المنسوجة اوهن من بيت العنكبوت اني اهم و ما قدمهم لا تعرض لهم و بارئي بما يصدر منهم و يبرز عنهم يرتفع حجاب ماعلي هم لاولي الالباب و لكن آه آه واحسرة للضعفا الذين هم يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة غافلون الذين كل ما يسمعون من الحق ما يرتجف فرائهم و ما ينقلب احوالهم و ما يدرون باي منقلب ينقلبون و ما يتفكرون علي ما بني امر دينهم و ما يدور عليه مذهبهم و غافلون انهم الي الله راجعون و عن حكمه العظيم مسئولون و لا يقبل منهم عدل و لا شفاعة و لا يؤذن لهم فيعتذرون آه ثم آه من عظمة امر الله و غفلة الناس و سكرهم يا قوم فو الذي اقام العرش علي الماء و خرق الهوا و علق الارجا و اضيا الضييا ما تحملت هذا البلاء العظمي التي مطوية كل المصائب فيها الا لاجلكم و ترحماً عليكم و الا بفضل ربي انا عارفة بمواقع حكم ربي و بالغة بما يريد مني و ان كنت مقصراً لادائه في كل المقامات فاعرفوا قدر هذه النعمة العظمي التي قد اقبلت اليكم و لا تعرضوا من حكم ربكم فان الحججة تامة عليكم و النعمة مرادفة بكم من كل جانب و بعد هذا ما اري لكم غير اتيان العذاب

--- صفحه ٣٥٤ ---

بغته و انتم نائمون و ان تكونوا في عذاب و لكن ما تشعرون اي عذاب اعظم من ان الله عز و جل قد استدرجكم و انتم لا تشعرون و لا تعقلون فقدتم الحججة عليكم و قام الحججة عندكم و انتم عنه معرضون فيها انا ذا يا قوم اسمعوا ندائي الي قولها فقد تبين الحال باحسن المقال لربي العلي المتعال في كتابه الكريم و جعلنا بينهم و بين القرى التي باركنا قري ظاهرة و قدرنا فيها السير سيروا فيها ليالي و اياماً آمنين فيظهر لطالب الحق و محسس خلال الديار من كلام الله الملك الجبار معرفة قرية الظاهره بطهارته عن كل الاغيار و تزيينه بحلية الاخبار . . . فان الله لا يأمر بالسير مع من كان فيه بعضاً من الذر نقصاً فالناجي من تمسك بهذا العالم الرباني و النور الصمداني و سارعه في عوالم الغيبة و

ظهر له كنوز المخفية من تعليم هذا العالم الناظر بنور التوسم و الهالك من تخلف عنه و تمسك بما عنده من العلوم التي لا يدري مبناه و لا يعرف مجريها مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها في السماء تؤتي اكلها كل حين باذن ربها و هذا الاكل يجري من عند الله عز و جل من شجرة طيبة اصلها ثابت و هذا الكلمة الامام عليه السلام و الفرع و بابه و حجاب العالم الرباني و النور السبحاني الذي قلبه معلقة بالمال الاعلي و ليس له مقصد الا وجه ربه الاعلي فقد اختصر في هذ المقام وصف هذا العالم المفضل الذي يفقدانه يهدم بنيان الحكمة و بكونه قد قام علائم الامامة و الولاية التي قد كان لله و لم يكن معه شريكا فقد كتب سيدي و سندي و كهفي و معتمدي اعلي الله مقامه في وصف هذا النور المتألق و الضيا المشرق و قد كتبت هذه الفقرة في ورقة فواجب علي طالب الحق في هذا اليوم العظمي النظرة فيه و اعدمو يا معشر الشيعة مذهبي و ما اليه مهربي فها انا ذا قد اخبركم بما اختار سببا لوقوع البلايا العظيمة علي و تحملي و تجاوزي عنها و هواني بعد الذي جاهدت في سبيل ربي و اعرضت عن كل ما سواه فقد اسبقني ربي بالعناية و اخرجني بفضلته من ظلمات

--- صفحه ٣٥٥ ---

الغواية له الشكر شكراً شكر الخلائق طراً علي هذه النعمة الجليلة التي لا يتصور في الامكان اعلي منه فقد كنت مطروحة في زاوية من بيتي مشغولة بنفسي مرهونة بعملتي و قد قام القوم بلا سبب و داعية باشتعال نائرة الفساد المستجنة في الرماد و دخلوا بيتي و نهبوا بعضاً من اموالي و جروا اخواني المؤمنات الصادقات الي طرف السوق مكشفات الوجوه و زلزلوا اركان اطفال الصغير و اجرروا دمع الصالحين فقد حسوني برهة من الايام و كل من يستل منهم ما سبب هذه الغوغا و التعرض للنسب يقولون بعضاً من الاقويل الباطلة و ينسجون خيالهم العاطلة و ينسبون الي فبغزة ربي انفطرت السماء و انشقت الارض و تزلزل الجبال فقد بعث اليهم كلمة السلام ما قبلوا و يصيحون باعلي صوتهم انها كافرة قد خرجت من الدين واجب حفظ الشريعة عن شرها ربي القادر الناصر شاهد علي ما صدر منهم بالنسبة الي من الاذيات الشديدة و الافتراءات البعيدة و انا صابرة مجاوزة لان كل ما فعلوا بعين الله العلي العلام و يستلون منه يوم تبدي الضمائر الاثام و لكن لتبين الامر للضعفيا و توضيحه كالشمس في رابعة السماء اقول هذا الكلام الذي اقشعرت الجلود منها هل من ناصر ينصرتي باحضارهم و اجتماعهم ليثبت ما عليه مدار امرهم انا ذا قد كان في يدي حجة لامعة نازلة من عالم العما من الالهامات الربانية و الحروفات السبحانية و التجليات الصمدانية و لن يقدر احد ان يأتي بمثلها هل من معين يعينني في اظهار دين الله و يطلب منهم تفسيراً بمثل ما فسر رجل الذي لا تلهيه التجارة و لا البيع عن ذكر الله بلا تفكر و لا سكون قلم بل يجري بعناية ربه ... ذكره من بحر الذي لا تعطيل لها فقد كان عند هذه الاقلة مما يحصي بعضاً في الاصول و الفروع موجودا و من اراد الله و دينه فلينظر اليها يا رباه خذ بحقنا و ابصرنا علي من ظلمنا و العن من حجد وعدك و لا يخاف عدلك فقد ضل و اضل الناس جميعا يا سيدها قدم صبري الي

--- صفحه ٣٥٦ ---

متي اصبرو اسكت و اضجر بعد ما كان في يدي حجة لامعة ليس في يد احد غيري فقد اظهرت حكما من باطن القرآن في وصف شيعة آلك المقربين الذين يستمد كل ما في الوجود من عكس عكوسات جمالمهم و اقام كل ما برز في الشهود بنظرة لطيفة من آيات جلالهم سبحان

الله بارئهم عما يصف الظالمون في حقهم علواً كبيراً فقد فرقوا دينهم و كل بما لديهم فرحون بعد الذي ما دينك الا واحدا اعلموا يا معشر الشيعة اني ما اخاف من احد و اري كل الناس في ظلال النار الا الاقلون الذين يتبعون امر الله و يجاهدون في سبيل الله و لا يخافون في دين الله من ذي صولة اف الاف اف علي الذين اعرضوا من حكم الله و يسعون في الارض فساداً و ما عندهم شئ الا السد و الاحاد و الكذب و العناد فها انا ذا قد جاوزت من الدنيا و زخرتها و زبرجها لري الحمد بالهام حكمه و توفيقي لظهار امره اعلموا اني بذلت الروح في سبيل الله لاعلان كلمته فكلما يجري عليّ و علي من معي من التابعين لطريق الصدق و الصلاح و الناظرين الي قسطاس الحق و الفلاح من القتل و النهب و الاسر فانا راضون عن فضل الله مرجون بغفران الذنوب و ستر العيوب و ثبوت الاقدام و الترفرف الي دار السلام يا معشر الشيعة باي دين انتم مستدينون هل يجوز لكم حبس نسائكم و اطفالكم الصغير بلا جرم اجتمروا و لا ذنب اذنبوا و لا مكروه ارتكبوا و لا شريعة بدلوا و لا كلمة حرفوا الله اكبر من غفلة الخلق و اصغائهم الي الباطل و تشبثهم بالشئ المحتبث العاطل و تسميهم بانهم من المسلمين كلا ثم كلا قد فتنوا بمثل الذين خلوا من قبلهم و هم عنه غافلون اعلموا يا قوم ان هذه المخاطبات لا يجري من الضعف و عدم التحمل للبلا بل فضلاً علي الضعفاً و حجة علي الذين يعرضون من حكم انا الله و انا اليه راجعون"

و منها (xاينها) مكتوبى است كه براى اهل سنت و جماعت در دفع شبهات مفتى بغداد نوشت "

--- صفحه ۳۵۷ ---

بسم الله الرحمن الرحيم

حمداً لمن ظهر امره و برز سره و جعل الناس سكارى و ما هم بسكارى و لكن عذاب الله شديد و الصلوة علي سر التحميد و حقيقة التفريد و السلام علي آله و اوصيائه مقامات الله و علاماته التي لا تعطيل لهم في كل مكان و هم من الخلق غير بعيد و علي من اتبعهم و نهج منهجهم فحجم بهم الايمان بنور التسديد اما بعد قد وصل الينا من بعض الذين ينكرون الحق خطوطات مملوءة بالمتشابهات و مشحونة بالكدرات هيهات ثم هيهات لما توعدون من ظهور كنوز الغيبية و الاسرار الربانية و هم من عظمة حكم الله غافلون و عن نعمته معرضون فقد ظهر امر عظيم و اشرق حكم جسيم ... و هم لا ينظرون الي الحقيقة ليعرفون الدقيقة لسر الخليفة بل متشبثون بقواعدهم الباطلة التي لا يسمن و لا يغني من جوع كفتة الذين من قبلهم و لا يعلمون قد فتنوا بمثل من سبقهم فبعد ظهور هذا النور من افق البها لسر الاشيا واجب علي الكل الاعراض عما سوي وجه ربه الاعلي فكل ما يعرفون فيشكرون و يحمدون و كل ما لا يعرفون فيطلبون فهمه من الذي

عنده مفاتيح الغيب و عليه قصد السبيل و ان عليه للهدى فقد جري سنة الله لهذا و لن تجد لسنة الله تبديلا و لا تحويلا اسمعوا يا قوم ندائي و اعرفوا حكم ربكم العظيم فبعزته ان الامر عظيم و انتم عنه غافلون و استعدوا للجواب حين الذي ينادي المناد الله اذن لكم ام علي الله تفترون و اعلموا ان نصب الميزان قد كان بيد العلي السبحان فقد وجب معرفة من عنده الميزان في كل عصر و زمان بتعليم الله عز و جل اتقوا الله يعلمكم الله و اعلموا ان الدهر يدور و السما يمور و الجبال يسير و في هذا التدوير آيات مخزونة بتدبير العلي الخبير سريهم آياتنا في الافاق و في انفسهم حتي يتبين انه الحق و ما يعقلها الا العالمون انما يخشي من عباده العلما و هذا العلم هو العلم الغيبي و الرمز الالهي الذي قد كان في حقائق العالمين مستورا ما تري في خلق الرحمن من تفاوت هو الذي خلقكم من نفس واحدة فالعالم من اعرض عن سواه و اقبل بكله الي مولاه ليظهر منه تلك النور و يجذبه الي

--- صفحه ٣٥٨ ---

دار السرور جنات عدن التي وعد الرحمن عباده بالغيب قد كان وعده مائياً بسم الله الرحمن الرحيم الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا و هم لا يفتنون الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدي للمتقين الذين يؤمنون بالغيب يا قوم اعلموا ان الميزان الذي قد نصبه العلي المنان في هذا اليوم العظيم و المشهد الكبري هي شواهد الفطرة فقد اظهر آية من افق الغيب و فتح باب التمحيص و الافتتان الامان الامان اسرعوا الي حكم ربكم و اعرفوا الميزان ثم اعلموا ان كل ما عندكم من العلوم الظاهرية فعندكم و اما ربكم قد هيا لكم مقاماً عظيماً و قد اراد ان يصعدكم الي مقام الذي لا عين رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علي قلب بشر فطوفوا حول ارادته و لوزوا بكرامته فقد اصطفاكم و اعطاكم ما لم يؤت احداً من قبلكم فاعرفوا قدركم و لا تنسوا حظكم فان الفوز عظيم و اعلموا ان الله قد كان غنياً عما عندكم و ما يريد منكم ان يرزقوه و ما يريد ان يطعموه انه هو الرزاق ذو القوة المتين الله اكبر ان الله عز و جل اي مقام يريد في نزول الايات من باطن قرآن العظيم و الخلق في اي و اديهيمون الله اكبر فقد نصب موازينهم الجنة عند ميزان الله المهيمن علي ما سواه و كلهم يصيحون بلسان انكارهم انت باية موافقاً لما عندنا او بدله و لم يعلموا ان سلطنة الله لا يختلف و نوره لا يحتجب و لن تجدوا لسنة الله تبديلا و لا تحويلا اسمعوا ندائي يا معشر المسلمين ان الله عز و جل قد فتنكم بمثل الذين خلوا من قبلكم فقد اظهر حرفاً من تفسير باطن القرآن و انتم به ممتحنون فلا ينفعكم ما تمسكتكم به من تنظيم العبارات و تركيب الاشارات و تصريف الصيغة و اثبات النتيجة فقد اتوا بقصائد حين ظهور النور الحمدي عليه صلوات الله و سلامه و قد فرحوا بقصائدهم و تمسكوا بما عندهم و قنعوا عليها و اعرضوا عن فيض ربهم فجاءهم ما به يوعدون يا قوم اعلموا ان القرآن انما نزل بعلم الله و لا يعرف حد تفسيره و تأويله الا الله

--- صفحه ٣٥٩ ---

و الراسخون في العلم بتعليم الله لا تنفذ عجائبه و لا تبدي غرائب و لا يزال ينزل من سحائب نكاته اسرار عجيبة و ما لها من نفاذ و القرآن حجاب الله و صنعته القرآن خطاب الله و حكمته القرآن سر الله و رمزه القرآن نور الذي انزل بعلمه و في حرف من تفسيره لو كان بحر الامكان مداً لنفذ قبل ان تنفذ اشهد ان اسراره يتألوه في استار الغيبيه و لا يعلمه احد فقد اظهر رسول الله صلي الله عليه و آله

احكامه لاهل البيان و اعلن برهانه لاهل العيان و قد ورد النص من جنابه صلي الله عليه و آله ان له عجائب مخفية و غرائب مطوية و ما يعقلها الا العالمون فان في هذا لاوان قد طلع نور البيان من افق التبيان و يدعوكم الي ما به نجاتكم و يعلمكم من تفسير باطن القرآن ما لم تكونوا تعلمون بئس ما اكتسبت ايديكم في سبيل حكم امامكم و انتم من تجليات البديعة غافلون و منها مكتوبي است كه براي ابطال مفتریات بعضی از مدعیین محبت در حق او و اثبات كمال اخلاص و ایمان نسبت بحضرت ذكرالله الاعظم نگاشت بسمه العلي العظيم لله الحمد حمدا شعشعانياً متلامعاً كما اثني الله علي نفسه حمداً يفضل علي كلشي كفضل الله علي خلقه و الصلوة علي عبده الذي اصطفاه لولايته و اجتهاده لمحبتة و السلام علي مبدء الاسما و اول من سمي باية معرفته و علي انوار الساطعة من طراز القدرة و حروفات النازلة من عميا الصمدانية الدالة علي وحدته و علي الورقة المباركة من شجرة التي قد غرسها بيد قدرته و الثنا الابهي و البها المشرق من شمس الابداع علي حملة الانوار السبحانية و السابحين في لجة الوحديية و المؤمنين بايات الطالعة من افق غيبية و لعنة الله علي المعرضين و المستحقين لنقمة و غضبه اما بعد عرضه ميدارد مفتقره الي الله و معتصمه بجبل ولايت آل الله عليهم السلام كه نوشتنه از بعضي اخوان الدين رسيد كه در مقام استفسار از حقيقت حال بر آمده يا سبحان الله از عظمت امتحان و دقت افتتان كه بلا سبب وداعية نائره فتنه را در بين فتنه قليله اقل مما

--- صفحه ۳۶۰ ---

يكاد يوجد در انداختند ها انا ذا اشهد الله و اوليائه بما اقول و كفي به شهيداً كه اين اقلهء مما لا يحصي ذرهء دون مما يدعي ادعيا مقامي را ندارم بيجوجه من الوجوه بلكه خود را داخل در زمرة مصدقين نميدانم و اگر از فرقهء مسلمين محسوم فرمايند و در مقام ادإ اين كلمهء عظمي باز دارند همين فخر كبري ما را كافي است بشنويد نداي مرا اي معشر مصدقين بيوم الدين و مطيعين لامر رب العالمين و بذكر الله العلي الاعلي مطمئنين كه غربال افتتان در بين شماها در ميان است و فلك امتحان لاجل شما در دوران يا مفضل اذا غاب المولي عن ابصار الناس فهم المحجوبون بالغبية ممتحنون بالصورة يا ملا الانوار لا تغلوا في دينكم و لا تقولوا علي الله الا الحق بشنويد نداي مرا و باز نگرديد باعقاب خود و ساكن نشويد بعد از ايتلاف در مساكن اهل خلاف فاصبحوا في دين الله اخواناً علي خط السوء فان الله يجب ان تكون قلوبكم مراتاً لاخوانكم انتم تنعكسون فيهم و هم ينعكسون فيكم هذا صراط الله العزيز بالحق و هو الله كان علياً عظيماً يا ملا الاصحاب بلغوا حكم الله الي من هو مثلكم حيراناً و سكراناً من يدعو من دون الذكر حجة لنفسه فقد ادعي للرحمن و لداً من اتخذ من دونه و ليجة نفسه اتخذ ارباباً من دون الله فمن قال في حقه بعضاً من القول فقد ارتد عن دينه فيمت و هو كافر الله اكبر كه چه مقدار دقيق است اين صراط و چه قليل است قائم در تحت اين فسطاط هر چند سكوت در اين مقام اولي زيرا كه امر مفوض الي الله است احدي را ياراي تنطق و تمزير نيست انك لا تهدي من احببت شاهد بر اين مدعا است و لا تحرك لسانك لتعجل به ناطق بر مفهوم و حكمش باهر و هويدا است زيرا كه يوم يوم او و مقام مقامش اكاد اخفيها لتجزئ كل نفس بما تسعي و لكن در مقام شكايه از نفس متغلغل بين اطباق هواي خود در نزد اخوان صفا آمد كه اصلاً ابدأ بوي طلب بمشامش

--- صفحه ۳۶۱ ---

نوشیده و حقیقت این حکم عظیم را باقتضای لا یكلف الله نفساً الا وسعها نفهمیده بلکه در صحرائی تیه خیالات خود سرگردان و از باده غفلت او را سکران می یابم آه آه که چه مقامی را طالبیم و در چه وادی رحل اقامت افکندهایم و اما شأن آیات نازلۀ از عالم عمی باذن الله العلی الاعلی در حق این اقلهء مما یحصی من باب الفضل و جاری من غیر استحقاق است و معانی بارقهء از غیاهب کلمات این آیات در مقام خود است و لا تغلوا فی دینکم و لا تجعلوا لله اندادا بحق الحق و بحق اولیائه السائرن الی الحق که بیزارم از کسی که نسبت محبت ببندهء خاطئهء جاهلهء دائره در وادی حیرت دهد و یا اینکه تخیل و خطور نماید که شاید کاتبهء این ورقه در مقام اضمحلال نفس میباشد که این نوع کلمات از او در مقام صدور است بشنوید ندای مرا لا تغلوا فی دینکم و لا تسموا امة من امة الله حجة من دون حجة الله و تحسبوه هیناً و هو عند الله عظیم بدانید که مؤمن لا یوصف میباشد و مرتبهء او عظیم عند الله است چنانچه فرموده بود لسان الله ناطق تعالی ذکره و روح من فی ملکوت الامر و الخلق فدا من احبه که تفسیر سورهء یوسف وصف یک مؤمن نمیشود چرا بمحض شنیدن یا صلحاً النجیاً غلو در دین خود مینمائید او شاهد من است که کل مصدقین را که تصدیق نمودهاند حقیقهء و صدقاً من ایشانرا حجج الله و خلفاً الله و صفوة الله میدانم و در مقام ایشان اقتزان بوصف را جائز نمیدانم و بنور الله منتظرم که در دعوی خود محکم چرا اینقدر ظرفها تنگ است و در عالم خود و اهل شهود واقف میباشد یا اهل العمی القوا ما فی یمینکم من سبحات الدقائق و اعرجوا الی معراج الحقایق فان العمر قد قضت و الایام قد تصرمت و ما بقی من المهلة شیئاً و سلام من الرحمن علی التابعین لذكر الله العلی باحسان صلوة بدیعة علیهم فی کل حین و آن ان الحمد لله رب الانس و الجن یا کاتب الورقة یاخی و یا قره عینی البته قلب

--- صفحه ۳۶۲ ---

مبارک را مشوش از این نوع مقولات مفرما و بر دین حقیقی خود ثابت باش و در نهایت رفیق و محبت سلوک با اخوان دینی خود بفرما که اصل بنیان ایمان محبت ایشان است اگر ازین نوع کلمات بشنوی سینئهء مبارک را تنگ مگردان بدانکه مؤمن لا یوصف است و اگر بشنوی که مدعی حجت میباشد و در مقام اثبیت واقف او را بلسان خوش با حسن وجه ردع فرما البته مگذار که ذرات حزن و غبار بر مرآت قلبت طاری شود که از سیر الی الله و میدارد شما را و از دعای خیر این حقیره را فراموش نفرما و در هر حال ناظر الی الله باش و حکم خود را از کسی که اقرب بتو میباشد طلب فرما ادعوه تضرعاً و خیفهء و من یتق الله یجعل له مخرجاً اتقوا الله یعلمکم الله و قولوا قولاً سدیداً بدان برادر جان من که شیطان با جنودش متوجه این فتنه قلبیهء اقل میباشد البته او را بخود رخنه مده و ان کید الشیطان کان ضعیفاً و منها مکتوب حماسه اسلوی است که باصفهان فرستاده و بابیان را باجتماع در خراسان و نصرت جناب باب الباب تشویق و تحریص فرمود طراز اشراق من حجاب البها و جوهر طلع من بحر الثنا و نور لمع من افق الصفر و ضوء سنا ثمن غمام التي استوی الرب علیها و ینادی فی جو الهوا بانی انا الکلمة المبارکة العلیا انی بیت الاخیره و سورها انا الذی قد خر من نوری موسی صعقا انا الذی سمائی

ري آية الكبرى و اهل العمى انظروا الي طلعتي من سر البها و اهل البها اسرعوا الي سبل الميا يا اهل الثبا الساجين في طمطم الصفر الطالين
 دليل الذي يهديكم الي طرف قدس وجهه الاعلي انظروا قد كان في يدي ورقة
 الميركة في آية النازلة من شجر الصفر يا اهل القشور الطائفين حول بيت معمور انتم في شك من دعواتي اسمعوا ندي موليكم الغفور في حق
 التي زكت نفسها من اشارات الغيور يا اهل العرش اسمعوا ندائي في هذه الليلة السود الظلم باي انا الذي اختارني ري

--- صفحه ٣٦٣ ---

لنفسه الاعلي و قد كنت ساجدة علي عرشه و لا اري جهرة و لا همساً حتي لا وجود لشيء عند ساحته اسمعوا لي يا اهل العمى انا الذي
 جعلني ري حجة عليكم بسر البدا فو عزة ري لا اري غير طلعة ذكره موجودا و اعرفوا يا قوم و ارحموا علي انفسكم فان الامر قد قضي لا
 تجنبكم الاشارات و لا يضلكم الدلالات في طلعة ربكم الحميد العلي الاعلي يا اهل العالمة و يا ابطال الثابتة و يا رجال الراسخة و يا
 جبال الراكدة قد مر ما مر و اسرعوا الي طرف مدعاكم فان الامر قد قضي و ينزل الملائكة في كل جانب و يقولون سلاماً سلاماً يا عباد
 الله ارحموا علي انفسكم تالله الحق ان الامر قد قضي في صفوة الهية لا سوء حظكم فو رب العرش و العمى ان الامر قد قضي يا قوم لا
 تفقوا في حقي كما وقفتم قبل هذا و لا تصغروا قدر ربكم الحميد العلي الاعلي يا قوم ان تعرفوني فتعرفوني و ان لم تعرفوني انا اعرفكم
 نفسي التي كونت من نور الامر النازلة من خزانة العلية انا الورقة المطهرة الطاهرة الابهي انا التي قد شهد ري في حقي و شهد بهذه ملائكة
 السما يا قوم اختصر لكم في المقال لضيق المجال و علي ري اتوكل انه العلي المتعال قد تم صبري و قضي امري فاحضروني باطاعة مولائي و
 موليكم ذكر الله العلي الاعلي جل ذكره عن وصف اهل الثبا فقد توجني بتاج الكرامة و ادخلني دارالمقامة و جعلني من اهل السلامة و
 امري روي فداه بالعمل باقتضاً ما نزل من شجرة العلم التي لا تعطيل لها يا قوم اسمعوا ندائي فاني والله بحكم محب شفيق قوموا لنصرة
 موليكم و اسرعوا الي ارض الخا فان الله قد شيا في هذا الارض ما شيا و ما اري لغيره خلقا لابدو يا اخي الهادي الذي آمنت بربك قبل
 اقطع نظرتك عن اشارات الباطل و اسرع الي و لو كان حبواً علي الثلج فان هذه غاية الامر لتصبغ نفسك الذي فترفي دينها اسمع و اطع
 في امر ربك و لا تكفر بشركك معه احدا يا اخي الحمود و صفوة المعبود اسرع الي طرف حكم

--- صفحه ٣٦٤ ---

مولك القديم في ارض الخا فو ربك رب العرش و العمى ان امر قد قضي و نزل الالواح من سما القضا في وصف فتى العربي الملبح الراكب
 علي ناقة الحمرا يا اخي اسرع يا سيدي لا تقف فان امر ربك الرحمن قد نزل و حكمه علي عرش البيان استوي يا مولاي التقي النقي الزكي
 يا ايها الرضا فانظر ما ذا تري من طلعة المشرقة الحضرا اقبل البنا و لا تخف انك انت الاعلي و الق ما بيمينك فانها حية تسعي و السلام
 من الرب الرحيم علي كل اهل الولا و التسليم باي انتم و امي و طوي لهم ان لم يقفوا في حق الذي ظهر من سر الها طوي ان خرجوا لنصرة
 موليكم و اسرعوا الي ارض الخا اي رب ثبتهم و انصرهم نصراً عزيزاً و افتح لهم فتحاً يسيراً و اجعل لهم من لدنك سلطاناً نصيراً قل جيا الحق
 و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا توبوا الي الله رب العالمين. و منها

هو العلي الاعلي العظيم

رب الجنودي را بنده ايم که تمامت مظاهر وجود را معبود مطلق است و موجود بر حق جز او نیست آن حقیقه الحقایقي را ستاینده ايم که ابتهاج به ذاتش باعث بر کشف اسرار وجود است و علت نمود هر نابود بزرگی او را سزاست و بس که بحکمت بالغه الهیه خود در هر عصري و زماني در مجالي انساني و عناصر روحاني جلوه خاص فرمود تا بساط هدایت منبسط شود و اساس غوایت مرتفع گردد و چون به علم الهی می دانست که این جلوات صفاتي که در مجالي انبیاء و اولیاء فرموده بایست بجلوه ذاتی تأکید گردد تا اساس الله تأیید شود و دین آسمانی تشیید پذیرد لذا بر زبان تمام مظاهر امر وعده روز قیام داده شده و تمام ادیان نیز حسب الوعه منتظر آن هستند و نظر باینکه بیان انبیاء و اولیاء مرموز است لذا هر کسی را فکری بخاطر اندر و منظوری در نظر هر کسی را هوسی در سر و کاری در پیش اما همه آنان چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند و از حق و

--- صفحه ۳۶۵ ---

حقیقت بر کنار ماندند از اینرو امروز که روز ظهور و یوم نشور است و قائم منتظر بقیام خود قیامت را آشکار ساخته است باز محتجبین در حجاب پندارند و از صراط مستقیم بر کنار محمود دهدار که از عرفای عالی مقدار است در کتاب مفاتیح المغالیک که در علم حروف نوشته اند در آخر کتاب بمناسبت وقت ظهور مهدی از رسول اکرم حدیثی نقل میکند که ان لله خلیفة یخرج فی آخر الزمان و قد امتلئت الارض جوراً و ظلماً فیملأ قسطاً و عدلاً و لو لم یبق من الدنيا الا یوم لطول الله حتی یخرج هذا الخلیفة من ولد فاطمة الزهراء و هو اقنی الانف اکحل الطرف و علی خده الایمن خال یعرفه اسمه اسمی کنیته کنیتی و هو شاب مربع القامة حسن الوجه و الشعر و یمیت الله به کل بدعة و یحیی به کل سنة الی آخر الحدیث که در علامت قد و خد و چشم و بینی بیان شده دلیل ساطع و قاطع است که محبوب عالمیان همین صبح حقیقت است که امروز تنفس فرموده و الخلق عن معرفته لمعزولون و در همان کتاب و همان مقام از کتاب جفر کبیر نقل نموده که خرج رجل بمدينة قزوين اسمه اسم النبي من الانبياء و ینادی باسم صاحب الزمان فی لیلۃ الثالث و العشرین من شهر رمضان فلا یبقي قاعد الاقام و لا قائم الاقعد یخرج فی شوال و وتر من السنین اما فی تسع او فی سبع او فی خمس او فی ثلاث او فی احد یبایعه بین الرکن و المقام ثلاث مائة و ثلاث عشر رجلاً من النجباء و الابدال و الاخيار و کلهم شبان لا کهل فیهم فیکون دار ملکه الکوفة و بعد یظهر صاحب الزمان و روایت دیگر از ابن عباس کرده ان دنیاکم هذه سبعة من اسابع الاخرة و انکم فی آخر یوم منه کما قال سبحانه و ان یوماً عند ربک کالف سنة مما تعدون و در

روایت دیگر جمعة من جمع الاخرة و ان لله تعالي في كل سبعة نبيا بمعجزات قاطعة و براهين ساطعة لرفع اعلام دينه القويم و ظهور صراطه المستقيم و امروز همان الف است که الف قد تمام اديان ظاهر شده فقط بایست دیده گشود و دید و السلام."

--- صفحه ۳۶۶ ---

و نبذة از اشعار منسوب به آنجناب که انتشار نیافته چنین است

اي خفته رسيد يار برخيز ***** از خود بنشان غبار بر خيز
هين بر سر مهر و لطف آمد ***** اي عاشق زار يار برخيز
آمد بر تو طبيب غمخوار ***** اي خسته دل نزار برخيز
اي آنکه خمار يار داري ***** آمد مه غمگسار برخيز
اي آنکه بهجر مبتلاي ***** هان مژدهء وصل يار برخيز
اي آنکه خزان فسرده کردت ***** اينک آمد بهار برخيز
هان سال نو و حيات تازه است ***** اي مژده لاش پار برخيز

ايضاً

اي عاشقان اي عاشقان شد آشکارا وجه حق
رفع حجب گرديد هان از قدرت رب الفلق
خيزيد کايتم با بهاً ظاهر شده وجه خدا
بنگر بصد لطف و صفا آن روي روشن چون شفق
يعني ز خلاق زمان شد اين جهان خرم جنان
روز قيام است اي مهان معدوم شد ليل غسق
آمد زمان راستي کجي شد اندر کاستي
آن شد که آن مي، خواستي از عدل و قانون و نسق
شد از ميان جور و ستم هنگام لطف است و کرم

اي دون بجاي هر سقم شد جانشين قوت و رمق

علم حقيقي شد عيان شد جهل معدوم از میان

بر کو بشیخ اندر زمان برخیز و بر هم زن ورق

بود ارچه عمري واژگون وضع جهان از چند و چون

هان شیر آمد جاي خون باید بگرداني طبق

گر چه بانذار ملل ظاهر شده شاه دول

لکن بلطف لم یزل برهاند از ایشان غلق

--- صفحه ۳۶۷ ---

ایضاً

هان صبح هدي فرمود آغاز تنفس ***** روشن همه عالم شد ز آفاق و ز انفس

دیگر ننشیند شیخ بر مسند تزویر ***** دیگر نشود مسجد دکان تقدس

ببریده شود رشتهء تحت الحنك از دم ***** نه شیخ بجا ماند نه زرق و تدلس

آزاد شود دهر ز اوهام و خرافات ***** آسوده شود خلق ز تخیل و توسوس

محکوم شود ظلم ببازوي مساوات ***** معدوم شود جهل ز نیروي تفرس

گسترده شود در همه جا فرش عدالت ***** افشانده شود در همه جا تخم تونس

مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق ***** تبدیل شود اصل تباین بتجانس

ایضاً

يا نديمي قم فان الديك صاح ***** غن لي بيتاً و ناول كاس راح

لست اصبر عن حبيبي لحظة ***** هل اليه نظرة مني تباح

بذل روحي في هواه هين ***** تجمد القوم السري عند الصباح

قاتلتني لحظه من غير سيف ***** اسكرتني عينه من دون راح

قد كفتني نظرة مني اليه ***** من بهائي في غداة في رواح

هام قلبي في هواه كيف هام ***** راح روحي في قفاه اين راح
 لم يفارقني خيال منه قط ***** لم يزل هو في فؤادي لا يراح
 ان يشأ يحرق فؤادي في النوي ***** او يشأ يقتل له قتلي مباح

ايضاً

در وصل تو مي زند احباب ***** افتتاح يا مفتاح الابواب
 چه شود گر بر تو ره يابند ***** کم بقوا ناظرين خلف الباب
 تا كي از حضرت تو صبر و شكيب ***** طال تطوا فهم ورا حجاب
 در پس پرده تا بكي حسرت ***** ار هم نظرة بلا جلباب

--- صفحه ۳۶۸ ---

از تو غير از تو مدعائي نيست ***** ما لديهم سوا لقاك ثواب
 سكروا في هواي ثم صحوا ***** ما لهم من لدي سواك مثاب
 از سببها گذشتهاند و حجب ***** خرقوا الحجب و ارتقوا لاسباب
 بنما آفتاب را بي ابر ***** بگشا از جمال خویش نقاب
 تا بمانند عاقلان حيران ***** خشك مغزان شوند اولوالالباب
 با خود آیند بيخودان هوي ***** هوشياران شوند مست و خراب
 بنده و خواجه در هم آویزند ***** لا عبید يري و لا ارباب

ايضاً

بخيالت اي نكو رو بدمام باشد اين دل ***** بجمالت اي نكو خو بكلام باشد اين دل
 چه نموده بافسون بدل حزين پر خون ***** كه مسلسل از نظاره بهيام باشد اين دل
 بجمال حسن رویت بت تار مشك مويت ***** بحصار بزم كويت بمرام باشد اين دل
 چه بخوانيش بمحضر بریش بعز منظر ***** بجلال و شوكت و فر بنظام باشد اين دل

چه بجنب روی مهوش شده ام غریق آتش***** نشود دگر که سر خوش بغمام باشد این دل
بتلطف و تکریم بتعطف و ترحم***** برُبا ز ما تو هم که همام باشد این دل
چه ز ما سویی برانی ز خودش بخود رسانی***** ز بلا خود چشانی بدوام باشد این دل
ز دلم شراره بارد که نسب ز نار دار دارد***** ز چه رو ثمرنیارد که بکام باشد این دل

از جمله قصائدی که به خط خود قره العین در طهران دیده شده که در پیش اهل بیت جناب سید محمد فتی الملیح بود در قصیدهٔ مطول که
بردیف آمده مردف این بیت مذکور است: " شمس ابھی جلوه گر گردید و جان عاشقان *** در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده " و از
ابیات آن قصیده هویدا است که چون مژده ظهور جمال اعلیٰ را از شیراز استشمام نموده اند آن قصیده را در کربلا فرموده اند

(ملا محمد نبیل زرندي)

--- صفحه ۳۶۹ ---

ایضاً

ای صبا بگو از من آن عزیزهائی را***** این چنین روا باشد طلعت بهائی را
ابر لطف آن محبوب رشحه رشحه می، بارد***** بر هیاکل مطروح محو سرهائی را
نسمهٔ عراقیش میوزد بسی روحا***** زنده می، نماید او هیکل سوائی را
باب رکن غربیش شد مفتوح ابواب***** لطف او شده سائل اهل فتح طائی را
بابیان نوریه جملگی بیرون آئید***** از حجابهای عز بنگرید فائی را
طلعت مبین ناگه طالع از حجاب عز***** مشنوی عزیز من نطق لن ترائی را

ایضاً

چشم مستش کرد عالم را خراب***** هر که دید افتاد اندر پیچ و تاب
گردش چشم وی اندر هر نظر***** می رباید جملهٔ اهل لباب
گو چه آید زین دل مجنون محض***** کو زده در خیمهٔ لیلی قباب

خیمه آتش نشینان پر شرر***** آتش با شعله زد در هر حجاب
 گر نباشد نار موسی در ظهور***** از چه کل محوند و اندر اضطراب
 خواهیم از ساقی بجامم طفهء***** تا بگویم با تو سرّ ما اجاب
 هان نگر بر ما بعین باصره***** تا ببینی وجه حق را بی نقاب
 آمد از شطر عمائی در نزول***** با تجلی رخی چون آفتاب

و از مشاهیر بایه قزوین ملا عبد الکریم (میرزا احمد کاتب) از معاریف علمای اصحاب و مستغرق در نشر امر بدیع ولادت و تربیت و تحصیلات علمیه اش در قزوین شد و در طبقه فقهاء قرار گرفت و بواسطه ملا تقی شیخی قزوینی در سلک علماء شیخیه منسلک گشت و در علم و فضل و تقوی اشتهار یافت ولی به تجارت پرداخته امر معاش را اداره کرد و در عین حال با علماء و امراء و محترمین معاشرت و موآنتست داشت و در سال اول ظهور جدید در طهران به واسطه ملا محمد معلم نوری فائز به ایمان گردید و ملا جعفر قزوینی در بیان احوالش به این مضمون نوشت از علماء که در بدایت امر ایمان آورد. ملا عبد الکریم بود و او در زمان جناب شیخ از علماء اصول معروف بود سپس شیخی و از پیروان جناب سید شد و وقتی که ملا جواد خوار واعظ نطق شیخی که صاحب مسجد و منبر بود جمعیتی گرد آورده با شوق و شعف به فارس رفت من جمله جناب ملا عبد الکریم پیاده به کرمانشاهان رفتند چه که تویع نازل شده بود که از راه خشکی بیائید و آقا شیخ کاظم (سمندر) قزوینی بدین مضمون آورد که در بدایت امر حضرت اعلیٰ چون آوازه ظهور به قزوین رسید ملا عبد الکریم با تنی دیگر برای سفر به شیراز و تشریف به حضور آن حضرت متفق شدند و هنوز آن شخص به صدد تهیه سفر بود که ملا عبد الکریم را زمام صبر و تحمل از دست رفت و مقداری نقود که از کسی طلب داشته بگرفت و گیوه پوشیده راجلاً منفرداً رهسپار شیراز گشت و چندان به سرعت ره نوردید که رفیق مذکور با آنکه سواره از عقبش شتافت تا شیراز به او نرسید و حاجی معین السلطنه تبریزی چنین نگاشت:

--- صفحه ۳۷۰ ---

که ملا باقر حرف حَیّ مکرراً گفت من ملا عبدالکریم را با اینکه از حروف حَیّ نبود فاضل و سائر علمای بیان را بااستثنای چند تن حتی اغلب حُرُوف حَیّ را مفضول دیدم و بالجمله چون خط نسخ را نیکو می‌نوشت در ایام شیراز تا آخر ایام اقامت اعلیٰ مقیم شده کتابت نمود و گاهی در بیت خال فائز به حضور و لقا می‌گشت و در ایام اصفهان نیز حسب الامر بکتابت آیات و آثار پرداخت و او را برای احتیاط و حفظ از اعداء میرزا احمد خواندند و در فتنه خراسان حضور یافت ولی در هنگامه قلعه مازندران ورود نتوانست و در فتنه طهران به سال ۱۲۶۶ که منجر به شهادت شهداء سبعة گردید مورد حمله و هجوم اعدا و مأمورین دولت گشت و به مسجد شاه التّجاء برده متحصن شد.

ملا عبدالکریم ایروانی از فحول اصولیین در حق جناب ملا عبدالکریم قزوینی چنین میگفت حیف از وجود ایشان که بای شدند من باحدی از معاصرین اجازه اجتهاد نداده و نمیدهم و اما بایشان میدادم.

ملا عبدالحسین قزوینی

--- صفحه ۳۷۱ ---

و در آن حال جمال ابهی^۱ به او مکتوبی فرستاده اطلاع دادند که امیر نظام او را از امام جمعه طلبید تا دستگیر نموده به مجازات رساند و دستور فرمودند لباس خود را تبدیل نموده به قم گریخت و چون شهادت عظمی^۱ واقع شد به موجب دستور ابهی^۱ در طهران و قم و کرمانشاه متناوباً اقامت نموده مشغول به جمع و استنساخ آثار اعلیٰ^۱ گردید و به لقب کاتب معروف شد و در محضر ابهی^۱ نهایت اخلاص و محرمیت یافته در امور مهمه به موجب دستور عمل کرد و یگانه کسی بود از ما بین جمعیت مؤمنین به اسرار و رموز واقعات داخلیه این امر کمابینگی آگهی داشت چنانکه در بخش سابق و درین بخش کیفیت اطلاع و وساطتش را در دفن جسد مطهر اعلیٰ^۱ در طهران و هم وساطتش را در وقوع مراسلات محرمانه مابین جمال ابهی^۱ و حضرت اعلیٰ^۱ نگاشتیم و نیز کیفیت اطلاع و دخالتش را در اوضاع و احوال میرزا یحیی ازل در بخش‌های لاحق می‌آوریم و از آنگاه که برای تشریف به محضر اعلیٰ^۱ در شیراز از قزوین رفت دیگر بوطن برنگشته مستغرق دریای امواج امر بدیع شد و عیال و اطفالش به حال انتظار ماندند و برادرانش که از تجار محترم بودند همی سعی در مراجعتش نمودند و ثمری نبردند عاقبت یکی از ایشان آقا عبدالحمید نام به طهران رفت که وی را راضی کرده به قزوین بیاورد و در آن اثناء فتنه عمومیه بایه سال ۱۲۶۸

افروخته گشت و هر دو برادر دستگیر شده به شهادت رسیدند و ملا عبدالکریم را بنوعی که در بخش لاحق می آوریم توپچیان ناصر الدین شاه پاره پاره نمودند .

دیگر از مشاهیر بایه قزوین خانواده فرهادی بودند و حاجی اسد الله فرهادی تاجر متدین و محترم از جماعت شیخیه در فجر ظهور فائز عرفان و ایمان شد.

--- صفحه ۳۷۲ ---

و چون بنات اربعه اش را با ابناء اربعه برادر مهترش حاجی الله ویردی فرهادی که قبل از اشراق انوار بدیعه وفات کرد ازدواج داد عائله واسعه فرهادیه تأسیس یافت که غالباً در ظل این امر قرار گرفتند و بنام بابی مشهور شدند و خصوصاً ملا عبد الجلیل ارومیه را به نوعی که در ضمن بیان احوالش نگاشتیم زنی از خویشاوندان خود ازدواج نموده در خانواده خویش نگهداری کردند و نیز چون موبق قره العین به طریقی که نوشتیم از عراق عرب وارد قزوین گشت به پذیرائی و محفل آرائی و بذل مال و رعایت احوال پرداختند و چون بدین نام شهرت و در ایمان و عقیدت استقامت و شجاعت داشتند هنگام ورود مصائب و بلیات بر بایه وقوع در مخاطر و مهالک بر ایشان مقدر و محتوم بود و در همان سنین اولیه این امر اعداء و اشرار قزوین سه نوبت به خانه حاجی اسد الله ریخته دست ظلم و ستم بر عائله گشودند و اموال و اشیاء یغما و تاراج نمودند نخست در واقعه قتل حاجی ملا تقی هجوم برده، او را اسیر کرده به دارالحکومه کشیده به محبس انداختند. ولی برخی از بستگان و دوستانش بانوی متنفذه را از خاندان سلطنت که به قره العین ارادت و اخلاص داشت به شفاعت و حمایت برانگیختند و دخترانش بذل مال نمودند تا از محبس مستخلص شده به خانه در آمد و روزی نگذشت که ملا محمد بن حاجی ملا تقی از استخلاصش خبر یافت و انبوهی از اشرار پر آزار را بفرستاد تا شبانه بر دیوار

حاجی میرزا ابوالقاسم تاجر شیرازی دامادش حاجی میرزا محمود در کشتی همسفر رب اعلی بود مراجعت به قزوین کرد جناب حاجی اسدالله از دیدن او مراجعت نمود به اهل خانه خود فرمود بالارم گلین گلین صاحب کار اوزی دور کلب در. جناب ملا عبد الجلیل ارومیه به امر مبارک در قزوین به جهت تبلیغ دو سال و نیم یا سه سال مخارجشان با جناب حاجی اسد الله بود.
(آقا محمد جواد عموجان فرهادی)

--- صفحه ۳۷۳ ---

خانه بر آمده داخل شدند و آنچه از اثاثیه و اموال خواستند و یافتند غارت کردند و دختر کوچکش شیرین خانم زوجه آقا محمد جواد بن حاجی الله ویردی مذکور را که حمل در شکم داشت، لگد بر پهلو نواختند و جنین انداختند و او را با غلظت و شدت بدارالحکومه برگردانده محبوس ساختند و بالاخره بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم با محبوسین دیگر اسیراً مغلولاً به طهران کشیده در گوشه غربت زندان به شهادت رساندند آورده‌اند که چون خبر به محضر نقطه اولی^۱ در سجن ماکو رسید بیانات و عنایاتی در حقش صادر فرمودند و مصائبش را باز گشت بلیات حضرت رضا خوانده اعلی^۱ مراتب رضا را نسبت به او اظهار نمودند و نوبت سوم از غارت‌های خانه فرهادی موقعی بود که قره‌العین را از حبس خلاص کرده مخفیانه بسمت طهران در بردند و اما دخترانش همگی در قوت ایمان و استقامت نامدار شدند و دامادانش رشته تجارت بین قزوین و یزد ممتد داشته ذهاب و ایاب می نمودند و ارشد و اشهرشان آقا محمد هادی و آقا محمد مهدی و آقا محمد جواد به ترتیب سن بودند ولی اکبرشان که آقا محمد رفیع نام داشت و غالباً در یزد اقامت می نمود تا آخر ایام حیاتش فائز به ایمان بدیع نشد و به معاندت با زوجه بایه اش زوجات دیگر اختیار کرد و از او اخلاف و آثاری در این امر برقرار نماند و آقا هادی تاجری با ثروت و فتوت و شجاعت و کفایت بود و احباب و اعوان و فرمانبرداران بسیار در قزوین داشت و همینکه در آغاز ظهور به شعله ایمان بر افروخت با تمام همت و مقدرت به نصرت قیام کرد و زوجه محترمه اش خاتون جان خانم اکبر بنات حاجی

سبب آشنائی جناب طا با خانواده فرهادی که به واسطه شیخی بودن و جناب طاء در خانه آقا رضا تیرگر که جزئی نسبت با حضرت طاء داشتند و جناب حاجی اسد الله میرزا جواد ولیانی را به شیراز فرستاد و عیالاتش را در قزوین نگاه داشتند. (آقا محمد جواد عمو جان فرهادی)

--- صفحه ۳۷۴ ---

اسدالله نیز در قوت ایمان همتای شوهر بود آورده‌اند که آقا هادی به عزم نصرت در رکاب صاحب الامر دستگاه شمشیر سازی در خانه خویش تهیه نمود و جمعی از مؤمنین را از سیوف صارمه ذخیره داد و نوبتی جناب وحید دارابی و جمعی مجتمع شده شمشیرها را امتحان همی نمودند و وحید که بازوی پر نیرو داشت برای امتحان شمشیر بر درخت می انداخت و بیک ضرب دو نیم می ساخت و آقا هادی در هنگامی که سواران دولتی حضرت ذکرا لله الاعظم را به آذربایجان می بردند با استعداد و اسلحه نیم شبی خویش را در میانج به آن مظلوم رساند و اجازت طلبید که از چنگ ظالمین غافلین مستخلص سازد و آن بزرگوار اجازت نداده وی را از مبادرت به آن عمل منع نمود و در حقش دعا فرمود و او عودت به قزوین کرد و ملا جلیل ارومیه مدت

یک سال به خانه خواهر آقا هادی اقامت داشته مجلس درس حقایق دینتی تأسیس کرده نشر معارف بدیعه نمود و مخارجش را حاجی اسد الله متحمل شد و چون قره العین به قرب قزوین رسید آقا هادی و جمعی دیگر به استقبال شتافتند و قره العین حین ملاقات با او چنین فرمود ما اصحاب را تا اینجا رساندیم حال پذیرائیشان با شماست لذا آقا هادی منازلی تهیه نموده به مهمانداری پرداخت و حتی اغذیه میهمانها را در منزلش طبخ کرده خود با برخی از اعوانش بر ایشان برد و هنگامی که ملا تقی برغانی به هیجان غضب برافروخته طلاب مدرسه را برانگیخت به منزل ملا جلیل ریختند گرفتار کرده، به مدرسش کشیدند و اقدام به ضرب و تعزیر نمود و خبر به آقا هادی رسید بی تأمل برادر کهنرش آقا محمد جواد و بعضی از اعوان پهلوان خود را همراه کرده به سوی مدرسه دویدند و برای اینکه در مدرسه از داخل بسته بود بر دیوار بر آمده از پنجره داخل شدند و آقا محمد جواد خود را بر پاهای ملا جلیل که به فلکه بسته چوب می زدند افکند و بانک به اعوان زد

--- صفحه ۳۷۵ ---

که بلندش کنید و به چابکی ملا جلیل را سردست و دوش گرفته از مدرسه خارج شده به خانه خویش برده محافظت و حمایت و رعایت کردند و این موجب شد که واقعه قتل ملا تقی رخ داد و ناچار همه گمان بردند به اقدام آقا هادی شد و به خانه ریختند ولی او را نیافتند و حاجی اسدالله را به نوعی که نوشتیم در حال بیماری و نقاهت گرفتار کرده بازوان بسته به دارالحکومه کشیدند و آقا هادی را خواستند و از طرفی دیگر آقا مهدی را نیز دستگیر کردند و اما آقا هادی با لباس مبدل خود را از انظار اعداء و اشرار مخفی داشته به صدد استخلاص قره العین بر آمد آورده اند که انبوه اعداء و گماشتگان حکومت شبی آقا مهدی را در پای تخت داروغه به فلکه بسته چوب می زدند و مسکن آقا هادی را از او جویا بودند در آن حال آقا هادی ریش خود را تراشیده و لباس ساربانان در بر کرده حاضر شد و با لهجه اهل یزد از مباشرین ضرب جویا گشت که این شخص کیست و چرا او را آزار می کنید گفتند برادرش حاجی ملا تقی را کشته پنهان شد و او محل اختفایش را نمی گوید آقا هادی گفت این بیچاره را نیازید که من دو روز پیش ازین قافله را یزد روان دیدم و آقا هادی نامی از اهل قزوین با آنان روانه یزد بود و باید همان باشد که شما طالبید و بالجمله آقا هادی چندی در قزوین پنهان شد و به طهران رفت و زوجه محترمه مذکورہ اش که مانند شوهر از اخلاص کیشان خاص قره العین بود و غایت ارادت به محضر اقدس ابھی داشت داماد خود حاجی حسن زرگر و هم کریم خان مافی متخلص به بهجت را که از بابیان شهیر دلیر بودند به طهران در محضر عز ابھی فرستاده الحاح نمود که به استخلاص قره العین بذل توجه فرمایند و عاقبت چنانکه در بخش متقدم نگاشتیم آقا هادی مخفیانه به قزوین در آمد و در ظلمت

شب قصد دخول به خانه خود نمود و به احتیاط اینکه از صدای در همسایه‌ها نفهمند از طرف کوچه بر دیوار خانه بر آمده داخل شد و چون اهل خانه تصور سارق کرده خواستند هیاهو بلند نمایند خویشتن را شناساند

--- صفحه ۳۷۶ ---

و تفصیل احوال گفته قصد خود را بیان نمود و اظهار داشت که یک نفر باید به نوع احتیاط مرقومه جمال ابهی^۱ را به قره‌العین برساند لذا زوجه اش تبدیل لباس کرده به صورت خادمه رخت شو بخانه آن جناب رفته خود را به حجره مسکونه وی رساند و مکتوب را از دریچه نزد وی انداخت به نوعی که کسی از اهل خانه ملتفت نشد و گرچه پدر و شوهر دو تن مستحفظ بر آن جناب گماشتند و شب و روز مراقبت می کردند که بایه مرابطه و مراوده نکنند و او را نربایند ولی در آن موقع چشمشان به خواب بود و قره‌العین خاتون جان را شناخته، آهسته گفت: برو آدمم و آقا هادی خانه را در قرب جوار خود متعلق به حسن نام نجاری از دوستانش مهیای برای توقف آن جناب ساخت و ولی نام میوه فروش دلاوری از رفقاییش را که به نام قلی خواند با سه اسب و سلاح آماده در محل مصلی بیرون بلد نگه داشت و خود در گوشه از کوچه منتظر شد و همینکه آن جناب از خانه بیرون خرامید وی را به خانه آقا حسن مذکور برده ساعتی بیارمیدند و در آن وقت بستگان قره‌العین خبر یافتند و با انبوه طلاب مدرسه و جماعت اشرار به خانه حاجی اسدالله ریختند هر چه یافتند بر بودند حتی درخت‌ها را از بیخ برکنند و چون قره‌العین را به دست نیاوردند بهر سوی بلد شتافتند و به دروازه‌ها رفته دروازه‌بان‌ها را امر اکید دادند که احدی از شهر خارج نشود تا آن جناب گرفتار گردد ولی در عین آن احوال آقا هادی قره‌العین را از برج شهر به خارج رسانده سوار بر اسب باد پیمای شده هر سه به سرعت تمام رانند اشرار در خانه فرهادی شرارت همی کردند تا آنکه برخی از زنان محترمه به شاهزاده خانم مذکوره دخت محمدعلی میرزا بن فتحعلی شاه که از ارادت کیشان قره‌العین بود اطلاع دادند و او از حکمران خواست تا صادق خان نام اجودان را با جمعی سرباز به خانه فرهادی فرستاده اشرار را بیرون رانند

--- صفحه ۳۷۷ ---

و بالجمله همین که آقاهادی به دستیاری زوجه محترمه اش موافق دستور جمال ابهی^۱ قره‌العین را از حبس و خطر نجات داده شبانه از قزوین در آورده به سمت اشتهارد برد و پس از توقف ایامی و اختفاء چندی در قریه آخرالامر به طهران رساند و به حمایتش قیام نمود و در موکبش به بدشت رفته به خدمت و نصرتش علم افراشت و از آن پس آقا هادی مفقود و فدای نشر این امر گردید و زوجه مذکوره اش بعد از واقعه شهادت عظمی^۱ سالها حیات داشت و آقا محمد مهدی که زوجه اش صاحبه خانم بنت دیگر حاجی اسدالله بود به نوع مذکور در فتنه قتل حاجی ملا تقی گرفتار و چندی محبوس شد پس به شفاعت بعضی

خلاصی یافته در وطن اقامت داشت و از مخاطر و مهالک سنین شدیدیه محفوظ ماند و برادر کهرشان آقا محمد جواد (عمو جان) در فجر طلوع این امر شانزده ساله بود و با برادرش آقاهادی مذکور اتحاد و در خدمات و اقدامات اشتراک داشت و در اجراء اعمال دینیه استقامت و ثبات ورزید و موقعی که قره العین دستور کسر حدود به احباب داد و حاجی اسدالله اطاعت نمود آن دو برادر استکاف ورزیدند و به نوع شدت مضادت کردند و چون گاهی غذای مطبوخ از خانه حاجی برای آن جناب می فرستادند نوبتی خادمه خانه کاسه آتش می برد و در خارج خانه با آقا محمد جواد تصادف کرد و او از جهت تعصب کاسه را گرفته خادمه را زد و حاجی اطلاع یافته وی را دو سیلی بر صورت نواخته تأدیب نمود و این سبب شد که آقا محمد جواد از عمو تعرض کرده فی الحال به صوب یزد شتافت و سه یوم بعد از آن واقعه قتل حاجی ملا تقی واقع شد و چون آقا محمد جواد به یزد نزد برادرش آقا محمد رفیع سابق الذکر رسید آقا محمد رفیع بدو گفت که تجار از قزوین اخبار عجیبه راجع به قتل حاجی ملا تقی و گرفتاری قره العین و عمو و سائر بایه نوشته اند آیا کیفیت واقعات چه بود

--- صفحه ۳۷۸ ---

و تو چگونه آمدی؟ او در جواب گفت: که تا من در قزوین بودم چیزی از این امور واقع نشد و بالجمله آقا محمد جواد مدت شانزده ماه در یزد اقامت کرد پس به قزوین عودت نمود و لدی الورد او را دستگیر کرده به دارالحکومه کشیدند و محبوس نمودند و میرزا بزرگ نام از دوستان آن خانواده شفاعت و ضمانت نمود و حکمران آقا محمد جواد را تسلیم وی داد و چهار ماه در خانه اش بماند تا صورت استشهادی بر برائت از ارتکاب خلاف در خصوص قتل حاجی ملا تقی تمام کرد و از طهران فرمان استخلاص رسیده آزاد گشت ولی از جهت تعرض اهالی دیگر اقامت و تجارت در وطن نتوانست لذا با آقا فیض الله از بایان قزوین قراری گذاشته به قصد اقامت و تجارت به زنجان رفتند و سکونت گرفته به تجارت پرداختند و چندی نگذشت که بین اهالی به نام این امر شهرت یافتند و عاقبت در حدود سال ۱۲۶۷ به تحریک و تهییج اعدای قزوین حکمران زنجان ده تن گماشته با فرمانده و میر غضب فرستاده هر دو را دستگیر کرده بدارالحکومه کشیده در زندان بکند و زنجیر انداختند و اموال و اشیاء بغارت بردند و بعد از چندی به موجب شفاعت بعضی از تجار مبالغی نقود از ایشان گرفته مستخلص ساخت و آنان به قزوین عودت کرده کما فی السابق اقامت و اشتغال جستند و زوجه محترمه اش شیرین خانم که کوچکترین دختران حاجی اسد الله بود و تمامت عائله فرهادی عموماً مخصوصاً نسوانشان از اخلاص کیشان قره العین بوده در خانه خود به محضر و عطف و افاده آن جناب مجتمع شده استفاده نمودند و برای این امر دچار تعرضات و بلیات گوناگون گشتند آورده اند هنگامی که آقا هادی قره العین را از قزوین بدر برد و طلاب مدرسه با اشرار به خانه شان ریخته غارت کردند و تعرض به اهل خانه نمودند آنان خانه را

گذاشته به بقعه امام زاده احمد که از مخروبه‌های شهر بود پناهنده گشتند و مدت چهار ماه برای حفظ خود صغاراً و کباراً در آن مخروبه بسر بردند

--- صفحه ۳۷۹ ---

و به صورت فقر و تکدی خود را نگاهداری نمودند و بعداً که به خانه قرار گرفتند پیوسته اشرار حمله و هجوم برده سب و لعن همی کردند و آنان را به حمامهای بلد راه ندادند و پس از مدتها نوبتی به گرمابه دور از خانه برای شستشو رفتند و بعضی از اعداء خبر یافته به حمامی گفتند که حمام به ورود فرهادی های بایی ناپاک شده دیگر مسلمانان به آنجا نخواهند آمد لاجرم حمامی متعصب جاهل حکم به عمال حمام داد که بزنید و بیرون کنید و آنان لنگهای درشت حمام را تاب داده به قوت و شدت بر صغیر و کبیرشان همی زده از گرمابه بیرون راندند و با همه این مصائب و بلیات فرهادی ها صبر و استقامت ورزیدند و نامشان مشهور و به ایمان بدیع معروف گردیدند و اخلاف و اعقاب برگزیده از خود بر جای گذاشتند.

و دیگر از بایان مشهور قزوین حاجی شیخ محمد (نبیل) والدش که تاجری متدین و محترم بود در اواخر عمر مجاورت اعیان مقدسه عراق عرب اختیار نمود و حضرت باب را در حال اداء زیارت مکرراً دیده منجذب خصال و احوالش گردید و در چند سالی بعد چون اظهار امر در شیراز شد و اصحاب به نشر و ترویج قیام کردند پسر نیک اخترش حاج شیخ محمد که نیز تاجری متدین از طائفه شیخیه بود فائز به عرفان و ایمان بدیع گشته به تبلیغ عشیرت اقریبین خود همت نهاد و بعضی ایمان آوردند و برخی در شک و تردید ماندند و برادرش انکار و اعراض نمود و در آن اثناء والد به عزم بازدید پسران و خاندان به قزوین آمده اوضاع و احوال مذکور را مشاهده نمود و مصدر امر و صاحب نداء را شناخت و مکرراً در حین مکالمه و مناظره‌شان این عبارت گفت اگر صاحب نداء همان سیدی است که من در کربلا دیدم الحق و الانصاف آنچه گوید صدق است و هر چه ادعا نماید به جا است و معذکک برای شدت تعلق به عقاید و عوائد موروثه فائز به عرفان و ایمان جدید نشده درگذشت و پسرش حاجی شیخ محمد در شمار معاریف بایه قرار گرفت.

--- صفحه ۳۸۰ ---

و در قزوین و لاهیجان و تبریز مرکز تجارت و با اعظام این طائفه معاشرت داشت و در ایام اقامت رب اعلیٰ در تبریز و ماکو و چهریق مکرراً تشریف حضور یافته به خطاب نبیل مفتخر گشت و توقیعات عدیده به نامش صادر و به اجراء دستورهای مبارکه قادر گردید و هنگامی که در قزوین فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست در تبریز اقامت داشت و معاندین وطن تحریک و افساد کردند تا حکمران تبریز وی را به موجب حکم میرزا احمد مجتهد دستگیر کرده ضرب و زجر نمود ولی بالاخره به اخذ نقود و

وسائل اخری مستخلص و رها کرد و حاجی شیخ محمد از سائر مخاطر و مهالک بایه بیرون و محفوظ ماند و بالاخره در فتنه عمومی سال ۱۲۶۸ ه. ق نیز بواسطه صرف مال و شفاعت بعضی از خطر تعرض حکومت امان یافت و شرح مال او و خاندان سعادت احوالش و نیز برادرش مشهدی محمد رحیم را در بخش ششم می‌نگاریم.

و دیگر از مشاهیر مؤمنین قزوین حاجی نصیر تاجری معتبر و متدین بود و در سنین اولیه ظهور جدید به استماع و استفاضه دروس و مذاکرات آخوند ملا جلیل ارومیه مصدق مؤمن شده ایمان خود را به وی اظهار داشت و ملا جلیل به او گفت: ای حاجی در این امر بدیع شهادت به لسان کفایت ننماید و اعتقاد جنان را نیز اعتماد نشاید بلکه علامت ایمان مهیا شدن برای فدا و رضای به شهادت فی سبیل الله است و تا به مقام گذشت از جان و مال و عیال در طریق ایمان نرسی ادعای بابی بودن نتوانی کرد اینک به خانه رو و به فراغت حال و خیال دمی تفکر کن که چون ساعت قیام و نصرت محبوب انام فرا رسد و انبوه رجال برای نهب اموال و قبض عیال و قتل اطفال آستین بالا زنند و تو را مخیر بین تبری و خلاص یا اعتراف و قصاص نمایند در چنین حال اگر فتور نیاورده بلیات را به جان خریده بر عقیدت ثابت مانی بابی هستی.

--- صفحه ۳۸۱ ---

و الا فلا و حاجی به خانه خود رفته تا سحر نخواید و با خدا مناجات نموده، همی تفکر و تأمل در حال و مال کرد تا در سحر حالت انقطاع عما سوی الله و رضای به شهادت فی سبیل الله در جان و وجدانش پدید آمد و صبح با نهایت سرور و نشاط نزد ملا جلیل رفته حال خویش اظهار داشت و در زمره بایه داخل گشت و از مشاهیر مخلصین در شمار شد و برخی از قول وی چنین حکایت آورده‌اند که چون حضرت ذکرالله‌الاعظم را به عزم آذربایجان می‌بردند از قزوین برای درک محضر مبارک از عقب شتافتم و بهر منزل که رسیدم سواران دولت آن مظلوم را به منزلی دیگر نقل داده بودند لاجرم همت بر سرعت در سیر گذاشتم و خویش را رسانده به مأمورین نقودی داده و به حجره که حضرت سکون داشت در آمدم تحیت گفته رسم آداب به جای آوردم و اجازه جلوس فرمودند، نشستم مشغول به تناول چای بودند و از جهت ممانعت و مراقبت غلامان احتیاط نموده، تکلم نکردند و من محو انوار جمال و جلال شده به ظرف چای نیم خورده نگرسته آرزو بدل گذراندم که کاش از سؤر خویش به من کرم می‌نمودند و فی الحال با اشاره به من اجازت دادند تا بیاشامیدم و نیز با اشاره امر به عودت به قزوین فرمودند لا جرم با قلب بریان که در سر لعن بر ظالمان می‌نمودم به قزوین برگشتم و حاجی نصیر بعد از آن مدت العمر دچار تعرض و جفای اعداء گشت نخست هنگام شدائد بر بابی‌های قزوین که از جهت قتل ملا تقی برغانی رخ داد مورد حمله و هجوم اشرار گردیده اموالش به یغما رفت و از وطن فراری و متواری شد تا در مشهد تحت اوامر حضرت قدوس و جناب باب‌الباب به

نصرت قیام کرد و سپس در بدشت حاضر بوده دربان باغی شد که جمال ابهی^۱ اقامت داشتند و بعد از انقضای امور بدشت و نیالا به موکب باب الباب پیوسته تحت رایات سود به مازندران شتافت و با کمال اخلاص

--- صفحه ۳۸۲ ---

و استقامت به نصرت و جانفشانی پرداخت و از قول او حکایت کرده‌اند که در آغاز امر ارادت و عقیدت به جناب باب الباب داشتیم چه که حامل علم الهی و اول من آمن و نخستین حرف حی و باب حضرت باب بود ولی بعد از چندی روزی مشاهده کردیم که حضرت قدوس بر صدر مجلس قرار گرفته اصحاب در محضرش رده بسته ایستاده‌اند و آن جناب نیز دست ادب به سینه نهاده بر خدمت قائم است و امواج آیات و کلمات بدیعه از لسان گهربار قدوسی نازل بود از آن وقت دانستیم که قوه عظیم و جلوه کریمی دیگر نمایان گشت و نیز می‌گفت در ایام شدت محاصره قلعه مازندران و عسرت بر اصحاب روزی در خرجین و زاد سفرم تجسس کردم چشمم به مغز بادامی افتاد و با همه گرسنگی که طاقتم را طاق کرد اولی دانستم برای حضرت قدوس برم پس آن یک دانه مغز را به حریری پیچیده به محضرش رساندم و نبیل زرنندی ضمن شرح واقعات قلعه مذکوره چنین نوشت در ایام تنگی قلعه یک عدد بقره باقی ماند و جناب حاجی نصیر که کوکب دری افق قزوین بود حلیب آنرا جهت طلعت حبیب ترتیب می‌داد که چند قاشق چای خوری میل می‌فرمودند و ما بقی را به جهت اصحاب می‌فرستادند که هر یک یک قاشق چای خوری میل می‌فرمودند و بالجمله حاجی به نوعی که در بخش سابق آوردیم از چنگ مهاجمین قلعه مستخلص شده به قزوین مراجعت نمود و به تجارت مشغول گشت تا چون فتنه عمومیه سال ۱۲۶۸ رخ داد خسرو خان حکمران قزوین وی را دستگیر کرده به حبس انداخت و او به صرف مبلغی از اموال خود از خطر قتل که برایش مهیا بود محفوظ و مصون ماند و باز مشغول به امر تجارت شد و با اینکه در جریان وقایع مذکوره قسمت عمده از سرمایه‌اش تلف گشت سرمایه از نو فراهم کرده در قزوین و لاهیجان خصوصاً به تجارت ابریشم پرداخت و تتمه احوال حاجی را در بخش ششم می‌آوریم و برای وی تویعاتی از قلم اعلی^۱ صادر که به عنوان هو الانصر الانصر افتتاح یافت.

--- صفحه ۳۸۳ ---

دیگر از معاریف بایه قزوین حاجی میرزا محمد تاجر امتعه و اقمشه منسوجه بود و در اوائل نشر این امر فائز به ایمان گردید و شهرت به نام بابی یافت و چون فتنه قتل حاجی ملا تقی برخاست مورد هجوم اعداء واقع شده ناچار به حاجی سید تقی مجتهد که همسایه‌اش بود و مراوده و آشنائی داشتند خواست پناهنده گردد و او احتیاط کرده ذکر عذری نموده اجازه ورود به

خانه خود نداد و حاجی بیکی دیگر از همسایه ها ملتجی و چند روز مخفی گشت و برای دفع خطر محتمل به بقعه شاهزاده حسین تحصن جست و چندان بماند تا فتنه ساکن و آرام شد آنگاه به خانه خود برگشته به شغل خویش مشغول گردید و به این حال تا دو سال بعد از واقعه شهادت عظمی^۱ بود و همینکه فتنه عمومی^۲ طهران برخاست حاجی یقین کرد که گرفتار شده دچار چنگال عذاب می گردد لاجرم از قزوین به همدان و محال کرمانشاه گریخته پنهان و متواری گشت و عاقبت در کرمانشاه بیمار شده وفات یافت و از او خاندان و اسمی بر جای ماند که در بخش ششم می آوریم.

دیگر از اعظام بایه قزوین آقا سید عبد الهادی بن حاجی سید صادق مجتهد در شیراز درک لقاء حضرت باب اعظم نموده فائز بایمان گردید و حسب دستور آن بزرگوار به عراق عرب رفته اقامت نمود و به نشر آثار و هدایت اخیار پرداخت و به اتفاق جناب طاهره و اصحابش عودت کرده در طهران سکونت گزید و با معاریف اصحاب و احباب معاشرت جست لکن در واقعات و فتن واقع نشد و پس از شهادت کبری^۱ سالها حیات داشت و تتمه احوالش را در بخش ششم می نگاریم.

--- صفحه ۳۸۴ ---

و نیز از معاریف بایان قزوین ملا جعفر ولادت و نشو نمایش در رودبار، سکونتش در قزوین و از علماء و وعاظ شیخیه بود و ایامی در کربلا به خدمت سید رشتی رسیده استفاضه نمود و کراراً با حضرت باب اعظم و جناب باب الباب و بسیاری از اصحاب ملاقات کرد و در قزوین به واسطه ملا عبدالجلیل ارومیه^۱ مطلع از امر بدیع گشت و به مطالعه آیات و بینات و مصاحبت با مؤمنین مؤمن و موقن گردید و پس او واقعه شهادت عظمی^۱ سالها حیات داشت و بنام بابی شهرت یافته از وعظ و منبر باز ماند و اقامتش در قزوین مشکل شد لذا به سمت لاهیجان مهاجرت کرد و سالی چند در مدرسه اکبریه آن بلد توقف داشته تدریس مقدمات علوم عربیه نمود و در لنگرود نیز سالها اقامت گزید و در آن حدود بذر عقائد و معارف امر بدیع پاشید موجب هدایت جمعی گشت و ما در مواضع عدیده این کتاب مطالبی را نقل از رساله استدلالیه و تاریخچه^۲ که به خطش باقی و موجب شهرتش می باشد ثبت نمودیم و ملا قنبر عم ملا جعفر و ملا تقی ابن عمش نیز از اهل رودبار و از علماء و وعاظ شیخیه ساکن قزوین فائزه بایمان بدیع شدند ولی در سالهای اول این امر از جهان رفتند و ملا عبدالحسین واعظ شیخی رودباری ساکن قزوین نیز همتای آن سه بوده نوبتی برای اینکه از شرب قلیان ابا کرد و بایه به این علامت شناخته می شدند به امر حاجی ملا تقی برغانی گرفتار و مضروب گردید و چندی بعد در واقعه قتل حاجی او را نیز متهم و دستگیر کردند ولی خلاصی و رهائی یافت و به مشهد خراسان شتافته با باب و اصحاب مرافقت و مساعدت نمود و بالاخره در موبک آن جناب عودت کرد ولی در بین طریق بیمار

شده به قزوین برگشت و اقامت در وطن برایش میسر نشده ناچار به گیلان هجرت کرد و در قریه بالفجان از قراء لاهیجان اقامت گرفت و بعد از وقوع شهادت عظمی^۱ سالها در قریه مذکوره به شغل تعلیم اطفال پرداخت و به پرتو انوار بدیعه می درخشید و جمعی را به این امر تبلیغ کرد لاجرم به نام بابی شهرت یافت

--- صفحه ۳۸۵ ---

و جمعی از متعصبین به صدد قتلش بر آمدند و قبری حفر کرده خواستند زنده بگور کنند و برخی دیگر بموقع رسیده نجات دادند و ناچار بوطن خود عودت کرده در خانه اش به تعلیم اطفال اشتغال جست و تتمه احوالش را نیز می آوریم .

دیگر از مشاهیر بابیه قزوین اخوان اربعه کربلائی محمد حسین و آقا محمد صادق و حاجی حسن و آقا علی زرگر در اوائل نشر این امر از مؤمنین شده تحمل تعرضات و بلیات از معرضین نمودند نوبتی مردم بازار به آقا محمد صادق و کربلائی محمد حسین مکالمه در خصوص دین و عقیده کرده هجوم برده نزد حکمران کشیدند و چوب وافر زدند و حاجی حسن و آقا علی را کند و زنجیر نمودند و آنان سالیانی بعد از واقعه شهادت کبری^۱ حیات داشتند و تتمه احوالشان را در بخش شش می آوریم .

دیگر از مشاهیر بابیه قزوین کریم خان مافی ابن عم حسینقلی خان نظام السلطنه مشهور از طائفه اهل حق مردی محترم و فاضل و خوش خط و شاعر بود و بهجت تخلص می نمود و با جناب قره العین ایام توقیف به خانه کلانتر طهران مراسله منظوم مستمر داشت و در طهران به شرف لقاء ابهی^۱ رسیده ارادت ورزید .

و دیگر کربلائی لطفعلی حلاج از بقیه السیف قلعه مازندران بود که در فجر ظهور به شیراز شتافته مشرف به لقاء و ایمان گشته مراجعت به قزوین کرد و عاشقانه نشر فضائل و آثار نمود و شهرت یافته مورد تعرض اهالی گردید و بالاخره میرزا نصرالله کدخدا تعرض و تشدد کرده وی را هدف ضرب و آزار ساخت تا تیری از ایمان و عقیدت نماید و چون ثبات و استقامت ورزید چندان وی را زدند که جان تسلیم کرد.

--- صفحه ۳۸۶ ---

و خواهرش مؤمنه عالمه ناطقه^۱ مطلع بر تفسیر قرآن و احادیث و اخبار بود و اغلب اوقات در خانه حاجی ملا صالح می زیست و با جناب طاهره در ایام آزادی و حبس در قزوین مراقت و مشارکت نمود و اشعار آن جناب را خصوصاً غزلی که مطلعش این است:

هله عاشقان بشارت که نماند این جدائی ***** برسد زمان دولت بکند خدا خدائی

در حفظ داشته پیوسته می خواند و او را مطلع تقدیس می شناخت .

و نیز از بابیان شهیر قزوین کربلایی محمد حسن فتی بود که قسمتی از احوالش ضمن مندرجات بخش سابق و این بخش مسطور است و همت علی خان سرکرده ایل جلیوند از طائفه اهل حق که عائله در این امر بر جای گذاشت و حاجی عزیز خان و برادرش هاشم خان بزرگ طائفه دیگر از ایل کرد و مشهدی علی اکبر زرگر و آقا مرتضی قلی ارباب تاجر و آقا سید اسمعیل کدخدا و میرزا کلب علی و میرزا نظر علی و آقا میرزا عبد الله و آقا فیض الله و آقا عبدالصمد و درویش صادق علی و حاجی محمد حسن تاجر جباری و حاجی ملا محمد علی لهادی و کربلایی عبد الله و کربلایی آقا بزرگ چیت ساز و پسرش کربلایی محمد تقی و غیرهم که شرح احوال برخی از ایشان و اعقابشان را در بخش ششم می آوریم و در بخش سابق ضمن اوضاع قلعه مازندران نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعه طبرسی مازندران به شهادت رسیدند و بالجمله چون قزوین ملتقای خطوط فارس و خراسان و مازندران و عراق و آذربایجان است و اصحاب در طریق ذهاب و ایاب برای درک زیارت حضرت نقطه اولی^۱ و برای ورود به قلعه مازندران و غیره از آنجا عبور کرده گهی اقامت می نمودند و جمعی از حروف حی و مهمین مانند جناب ملا حسین باب الباب و آقا سید یحیی وحید اکبر و ملا شیخعلی عظیم و ملا جلیل و

--- صفحه ۳۸۷ ---

ملا یوسفعلی و غیرهم غالباً برای ملاقات احباب قزوین مکث و توقف کردند و برخی از مشاهیر علمای شیخیه مانند حاجی میرزا عبدالوهاب و حاجی ملا علی متنفذ و ریاست مدار بودند و حمایت ازین امر نمودند قزوین مرکزی خطیر برای جمعیت و قوت بایه واقع شد ولی فتنی چند در آنجا رخ داد که مانع سرعت بلکه موجب وقفه گشت نخست اعراض ملا جواد ولیانی واعظ شیخی شهیر بود که در آغاز وصول خبر ظهور حضرت باب به قزوین اطلاع بر حالات یافته آیات مطالعه نموده وجد و نشاطی گرفت و در وطن درنگ نکرده به موجب عقیدت و آمالش که خروج امام محمد بن الحسن العسکری نزدیک شده و حضرت باب مردم را به اجتماع در کربلا و نصرت امرش می خواند

از جمله بابیان قزوین در قلعه طبرسی ملا حسن کله دره بود و خود را مستخلص نموده به لاهیجان رساند و در آن ایام از سکنه بلده مذکور مرتضی نامی از علماء شیخیه که صاحب تصنیف و تألیف بود ازین امر اطلاع و حسن عقیدت و اقبال داشت و نوبتی از من رساله فروع رب اعلی^۱ را خواست نوشتیم فرستادم که به مردی از اهل لاهیجان داد و پیوسته سعی می کرد اسباب فراهم آورده به قلعه مازندران ملحق گردد و به مقصود نرسید در آن هنگام ملا حسن مزبور با وی ملاقات نموده برخی از حالات و کلمات و آیات جناب اول من آمن و آخر من آمن را به او گفت و مخصوصاً مقامات و اظهارات حضرت قدوس را برای وی حکایت کرد و او طاقت تحمل آن مسائل را نیاورده تغییر حال یافت و جناب

مشهدی محمد رحیم برادر حاجی شیخ محمد نبیل که به وی حفادت می نمود پیغام های تنبه بخش فرستاد و حاجی شیخ محمد مذکور خود نیز به لاهیجان رفت و نصیحت و اندرز گفت ولی سودی نبخشید و ملا مرتضی بر منبر بنای اعراض و ضدیت گذاشت و عاقبتش به مشقت و ذلت کشیده دچار مرضی شد که لا علاج پاهایش را بریدند.

(ملا جعفر قزوینی)

--- صفحه ۳۸۸ ---

و البته تلافی بلیات وارده بر شیعه خالص یعنی شیخ احسائی و سید رشتی و اتباعشان را از بالاسریها کرده و مخصوصاً مخالفین را به مجازات کامل رساند جمعی را با خود به کربلا برد و چون اطلاع یافت که در امر مذکور بداء شد و حضرت به عزم شیراز مراجعت فرمودند و اصحاب را به اجتماع در آن بلد امر نمودند لاجرم با جمع همهران به شیراز شتافت و در آنجا مطلع شد که حضرت ذکر الله الاعظم برای تحفظ از هجوم اعداء در به روی خلق بسته محبین و طالبین را نهی از ورود فرمودند و همه را امر به مراجعه به جناب ملا حسین دادند و مقام بایت را باو واگذاشتند از اینرو تزلزل و فتور در او حاصل شد و با تنی چند همدست گشته به معارضت برخاست و مکتوبی را که آن بزرگوار در جواب سئوال برخی از احبا نگاشته بود بدست آورده مضامین مندرجه را فیما بین اعداء نشر داده محل اعتراض ساخت و مکتوبی از آن حضرت یافته نزد علماء و حکمران سعایت و شکایت برده افتراها زد چنانکه ضمن شرح اوضاع شیراز برخی از مرقومات آن حضرت که اعمال ملا جواد و محرکینش را شمرده آنان را سامری و عجل و او را خواری خواندند ثبت کردیم و بالجمله ملا جواد مراجعت به قزوین نموده رساله در رد آن حضرت نوشت و لسان طعن و اعتراض گشود و این امور موجب رخوت و فتور برخی گشت ثانیاً طلوع قره العین و تبعیت و ارادت شدید جمعی از رجال و نساء قزوین نسبت به او و وقوع اختلاف نظر فیما بین احباب و مقاومت شوهر و عم و خویشان و نشر یافتن مفتریات سوء درباره اش ثالثاً رد و سب و تکفیر مجتهد اعظم قزوین حاجی ملا تقی برغانی و سختی هایش نسبت به بایان و واقعه قتل او و طلوع فتنه قتل و نهب بایان قزوین بود به نوعیکه منجر به قتل بعضی و فرار و اختفاء سائرین گشت و مع ذلک پس از واقعه شهادت عظمی جمعی از مؤمنین در قزوین و توابع از قبیل

--- صفحه ۳۸۹ ---

کله دره و غیرها بر جای بودند و بیان تتمه این احوال را در بخش های بعد خواهیم نمود و از اماکن تاریخیه قزوین خانه حاجی ملا محمد صالح مجتهد برغانی محل ولادت و تحصیلات و رشد جناب طاهره و خانه حاجی ملا محمد تقی مجتهد محل زندگانی آن جناب با شوهرش ملا محمد و مسجد حاجی که در آنجا بدست بایه کشته شد و مدفنش که بر سنگ لوحه آن

کیفیت واقعه منقور است و زیر پل محلی که ملا عبد الله شیرازی معروف به میرزا صالح نیزه خونین را به خاک پنهان نمود و نیز مقتل حاجی ملا ابراهیم محلاتی و ملا طاهر شیرازی در قرب رودخانه و مدفنشان در خارج بلد و نیز دارالحکومه که محل تعذیب جناب طاهره و احباب گردید و خانه فرهادیان بود که اجتماع بایه می شد .

و حاجی ملا ابراهیم محلاتی مذکور تحصیلات علوم ادبیه و دینیه را اولاً در ایران و بالاخره در عراق و غالباً نزد شیخ احسائی و سید رشتی نمود و در کربلا اقامت جست و به وفور علم و عرفان و حسن تقریر و بیان و کثرت تقوی و عبادت و قوت روح و شهامت شهرت یافت و هنگامی که ملا علی بسطامی به امر حضرت باب الله الاعظم در عراق به نشر دعوت بدیعه پرداخت مهتدی باین امر گردید و به ملاقات قره العین استفاضه از افکار و معارف و آثارش منجذب گشته اخلاص و ارادت حاصل نمود و در جمله اصحاب و اعوانش منسلک شده به نصرتش در نشر معارف بدیعه به اقصی مایقدر و یمن برخواست و پیرو مذاق و روش او شده ملامت و شماتت و تعدی و جفای بسیار از متعصبین و معاندین تحمل کرد و در همه مواقع و اخطار در اقامت و اسفار حمایت و نصرت او نمود

مثلا سید محسن که سر حلقه فراشان و میر غضبان بود عمامه بر سر و عصا بدست بزندهای احبای الهی ملاقی تکلیف کرده میگفتند شوهرهای شما از دین خارج شدند و شما طلاق لازم ندارید بهره که خواهید میتوانید شوهر کنید. (سمندر)

--- صفحه ۳۹۰ ---

و با علماء شیخیه و فقهاء اصولیه محاجه و مباحله کرده به دلایل علمیه و تأییدات غیبیه حقیقت امر جدید را ثابت و روشن ساخت و آن جناب چنانکه آوردیم در ایام توقف در همدان وی را برای احتجاج با علما فرستاد و بیانیه حاوی دلائل و آثار بسیار به او داده مأمور داشت که اگر معارضین به حجت و برهان متینش قانع نشوند مباحله نماید و فصل حق و باطل را به ید باسطه الهیه واگذارد پس حاجی ملا ابراهیم در مجمع علما چنان با صراحت و بلاغت بیان و شدت و قوت عرفان و ایمان تکلم نمود و حقیقت مطالب شیخ و سید و عظمت آیات و بینات حضرت باب اعظم را مدلل و مبرهن ساخت که حضار عموماً غریق لجه رعب و حیرت شدند و خود را عاجز و زبون از اتیان به مثل آن مشاهده کردند ولی تعصب و غرور ایشان را فرا گرفته به عناد و لجاج پرداختند و به مباحله نیز جرئت نکرده به تکفیر و تحقیر و شتم و لطم مبادرت نمودند و چندان با مشت و لگد و چوب و غیره زدند و بیازردند که تمام بدن شکسته و متورم و خونین گشت و بیفتاد و مدهوش شد آنگاه او را رها کرده رفتند و او همینکه به هوش آمد خود را به مشقت تمام نزد قره العین کشاند و آن جناب از مشاهده حالش سخت متأثر شده مناجات با

قاضی الحاجات نموده از اعداء شکایت کرد و در حق وی دعای خیر نموده رضایت از قوت ایمان و اخلاصش اظهار فرمود و چون به قزوین رفتند و حاجی ملا تقی مجتهد افراط در تعرض احباب و اعتراض و زشتگوئی در حق شیخ احسائی و سید رشتی و خصوصاً درباره حضرت ذکرا لله نمود حاجی ملا ابراهیم با شهادت تامه مداخله کرده اعتراضاتش را جواب گفت و با رد و ایراد ملا جواد خوار مقاومت سخت نمود و از تعدیات حاجی ملا تقی و پسرش ملا محمد نسبت به قره‌العین آشفته و متغیر شد و ایشان و بستگانشان و سائر دشمنان با او کمال عداوت اظهار کردند و چون واقعه قتل حاجی ملا تقی اتفاق افتاد با اقدام ملا محمد بلا درنگ او را با میرزا طاهر شیرازی و شیخ صالح کریمی

--- صفحه ۳۹۱ ---

و حاجی اسدالله فرهادی و غیرهم دستگیر کرده در حبس و بند نهادند و سختی و جفا روا داشتند و هنگامیکه محبوسین مذکور را برای تحصیل حکم قتل از علماء و شاه به طهران بردند از جهت سورت سرما و نبودن لباس کافی و از جهت قساوت و غلظت مأمورین غایت مشقات به مظلومین رسید و در ایام حبس در انبار طهران ملا محمد مذکور انواع جفا وارد ساخته ایشان را نزد علماء و مجتهدین کشانده حکم قتل همی طلبید و چون عزیمت رجوع به قزوین شد حاجی ملا ابراهیم و میرزا طاهر را مخصوصاً از طریق برغان برد و رعایا را تحریک کرد تا به آتش غیرت و حمیت برای حاجی ملا تقی افروخته شده انواع جفا را نسبت به ایشان روا داشتند و بالاخره هر دو را به سال ۱۲۶۳ هـ . ق در قزوین به کمال سختی بدان طریق که در بخش سابق آوردیم مقتول و محروق نمودند آورده‌اند که حاجی ملا ابراهیم پیوسته حدیث معروف به لوح فاطمه را در مواقع نقل اخبار دالّه بر علامات ظهور و ثبت حقیقت باب اعظم می‌خواند و بان اعتماد کامل داشت و چون به جمله " یقتلون و یحرقون " می‌رسید آثار تأثر شدید از رخسارش نمایان می‌شد تا اینکه در واقعه شهادتش جمله مذکوره از حدیث کاملاً صدق و تحقق یافت و شیخ طاهر شهید مذکور از اهل شیراز فاضلی با تقوی و تحقیق و واعظی فصیح البیان و منطقی از فئه شیخیه بود و سکونت در کربلا داشت و مانند حاجی ملا ابراهیم به واسطه جناب ملا علی بسطامی ایمان به حضرت باب اعظم حاصل نمود و عقیدت و ارادت به قره‌العین گرفت و در موکبش رهسپار ایران گشت تا در قزوین به شهادت رسید.

و در قم حاجی میرزا موسی پسر دختر میرزا ابوالقاسم مجتهد شهیر صاحب قوانین الاصول از معتبرین علماء و فقهای در سفر

حجش حیدر علی نامی باو خبر داد که قائم موعود در سنه هزار و دویست و شصت ظاهر می‌شود

--- صفحه ۳۹۲ ---

و بعد از عودت به قم اولاً به واسطه جناب ملا حسین بشرویه و ثانیاً به واسطه آخوند ملا عبدالکریم (میرزا احمد کاتب) به عرفان و ایمان جدید فائز گردیده در سمط علماً بیان در آمد و برادر خود حاجی میرزا محمد رضا را تبلیغ و هدایت کرد و برخی دیگر از اهالی نیز مانند میرزا محمد حسین متولی و غیره که اسماء و احوالشان در طی مندرجات بخش‌های لاحقہ مسطور می‌گردد بدخالتش در جمع محبین و مؤمنین در آمدند ولی چون در هنگامه‌ها وارد نشد از بلیات و مخاطرات محفوظ و سالها بعد از واقعه شهادت عظمیٰ برقرار ماند و تتمه احوالش را در بخش ششم می‌آوریم.

کاشان ارض الکاف و توابعش مقر جمعی از مشاهیر مؤمنین بود که یکی از اشهر و اعرفشان حاجی میرزا جانی ولادت و نشو و نمایش در شهر کاشان شد و پدرش حاجی محمد حسن معروف به پرپا تاجری معتبر بود و دو زوجه داشت از یکی حاجی میرزا جانی مذکور و حاجی محمد اسمعیل (ذبیح) به ظهور آمدند و از زوجه دوم حاجی میرزا احمد و حاجی میرزا علی اکبر و دو دختر ولادت و رشد یافتند و میرزا جانی اکبر اولاد بود و در آن بلد تجارت خانه معتبری تأسیس نمود گویند پس از اطلاع و ایمان به واسطه جناب ملا حسین باب‌الباب چنانکه در بخش سابق نگاشتیم شوق و وجدی شدید در او پدید گشت و نقش زیارت بیت الله بر ضمیر بسته از حجاج شد و در مکه به زیارت حضرت رسیده، مجذوب گردید و چون به وطن برگشت کرامات و خوارق عادات بسیار حکایت نمود و در سنین دیگر نیز چون جناب باب‌الباب از کاشان گذشت ملاقات و کمال ایمان و ایقان و انقطاع حاصل کرد و کیفیت مهمانداریش از حضرت و نیز رفتنش به عزم نصرت اصحاب قلعه مازندران و گرفتاریش در آمل را نیز در طی مندرجات بخش سابق آورديم و پس از آن شهری چند در حدود

--- صفحه ۳۹۳ ---

مازندران مانده بعد از ختم امر قلعه در قصبه عبدالعظیم اقامت جست تا آنکه گرفتاری عمومی بایان به سال ۱۲۶۸ ه. ق رخ داد و به نوعی که در بخش لاحق می‌آوریم به قساوت شدید کشته گشت و وصف کتاب تاریخش را که موجب شهرت بلیغ‌اش گردید در فهرست مدارک کتاب نمودیم و مدفنش در محل مقبره سید ولی در طهران بود و هنگامی که بقعه مذکوره را ساخته مرتفع نمودند سنگ قبرش زیر بنا ماند و شرح احوال اخلاف و اخوان و خاندانش را در بخش ششم می‌آوریم.

و بالجمله از آن برادران و خواهران و خویشان که جمع بودند خانواده اولیه بایه کاشان تأسیس گشت و در شب و روزی که حضرت ذکر الله الاعظم در خانه حاجی میهمان گشتند جمعی از اهل بلد مانند حاجی ملا هاشم و حاجی میرزا ابوالقاسم و حاجی سید محمود و آقا سید احمد و آقا میر عبدالباقی صباغ و حاجی محمد حسین نور و آقا محمد تقی نواب خال حاجی و بگم کوچک خانم خاله‌اش نیز فائز به ایمان شدند و خانم مذکور سخنور و مقتدر به اقامه حجج و براهین بود مورد تعرضات و

تعدیات بسیار از اهالی گردیده عاقبت مهاجرت به اردستان کرده در آنجا وفات یافت و سپس متدرجاً به واسطه عبور و مرور علماء اصحاب در شهر و توابع جمعی از طبقات مختلفه مانند حاجی ملا عبدالباقی و ملا باقر جفری و غیرهما منجذب به این امر گشتند در جمع بایان قرار گرفتند و مخصوصاً سید بصیر هندی چنانکه ضمن شرح احوالش می‌نگاریم در قمصر و مازگان علم هدایت مرتفع نمود و حاجی سید ابراهیم پیشوای قریه و آقا سید عبدالرحیم و عده دیگر را مهدی ساخت و در شهر و معمورات تابعه جمعی را متنبه و بیدار نمود و در جوشقان عده به واسطه آقا محمد تقی نواب مذکور فائز به ایمان گشتند و کثرت و شهرت یافتند از آن جمله ملا محمد جعفر عالمی صاحب تقریر و بیان بود

--- صفحه ۳۹۴ ---

و به امر فلاحت اشتغال داشت و به اقامه حجت و برهان جدید معروف گشت نوبتی خدام بقعه امام زاده وی را گرفته نزد مقبره به درختی بسته چوب بسیار زدند که تبری نماید و او ثبات و استقامت ورزید و چون خلاص شد لاعلاج از وطن مهاجرت نمود دیگر ملا رضا روضه خوان دیگر شیخ ابوالقاسم از اهل قریه مازگان بودند و نیز عمو باقر از جهت شدت تعرضات اهالی از جوشقان خارج شده پس از چندی ناچار برگشت و نیز در قریه وادقان جمعی از علما و غیرهم قبول این امر نمودند

و از جمله بایان نامی کاشان آقا ابوالقاسم و آقا مهدی دو برادر سوداگر بودند که با مایه و آبرو در وطن می‌زیستند و با خانواده حاجی میرزا جانی معاً به محضر اعلیٰ رسیده فائز به ایمان گردیدند و اجتماع و مصاحبه و مشاوره بایان بومی و واردین از اطراف با یکدیگر در خانه‌شان صورت می‌بست از اینرو بین اهالی بلد به نام بابی شهرت یافتند و چون تعرض و تضییق به آن طائفه در سال ۱۲۶۵ قوت و شدت گرفت مردم کاشان به مقاومت و مدافعتشان برخاستند و خبر به حکمران دادند که حضرت قدوس و شیخ عظیم به کاشان وارد و در کاشانه ایشان اقامت نمودند پس غلامان حکومتی به اتفاق جمعی از اشرار به خانه‌شان هجوم برده ایشان را دستگیر و ضرب و تحقیر کردند و اموال و اثاثشان را به یغما بردند و هر دو را با هیئت دلگدازی به تخت داروغه کشیدند و پاهایشان را به فلکه بسته چندان با چوب و تازیانه زدند که از پا تا کمر مجروح و خونین شدند و اجساد غرقه به خون را بر دوش حمال‌ها گذاشته به درب خانه‌هایشان برده انداختند و مدتی طویل بستری و در تحت معالجه بودند و عائله ستم‌دیده پرستاری کردند تا شفا یافتند و به نوع احتیاط و اختفاء در وطن بودند تا واقعه شهادت عظمیٰ واقع شد و هر دو به اتفاق به طهران شتافته اقامت گزیدند و چون فتنه عمومیه سال ۱۲۶۸ برخواست

--- صفحه ۳۹۵ ---

آقا مهدی به چنگ غلامان و دژخیمان ناصرالدین شاه افتاده او را به نوعی که در بخش لاحق می‌آوریم هلاک نمودند و آقا ابوالقاسم محفوظ ماند. و ما در ضمن شرح اوضاع اصفهان احوال حاجی محمد رضای کاشانی الاصل و دخترش آغا بیگوم و دامادش آقا میرزا مؤمن از مؤمنین شهیر کاشان را آوردیم.

و از مراکز مهمه بایه در این قسمت قصبه نراق بود و ملا محمد جعفر در آنجا سکونت داشت که از علمای شیخیه و صاحب قریحه شعر و قوه تألیف و تصنیف بود و در ایام اقامت جناب باب الباب به کاشان اطلاع و اقبال حاصل کرده

حاجی معین السلطنه تبریزی (حاجی محمد رضا بن حاجی محمد رحیم مخمل باف کاشی نگاشته و کیفیت ایمانش را در ایام حج حضرت باب اعظم به نوعی که در بخش سابق و هم درین بخش آوردیم) نوشت و واقعه را بر او پس از عودت به ایران در کاشان ثبت نمود که خلاصه اش چنین است مردم کاشان به اشاره ملاها و باتفاق غلامان حکومت به مسکن حاجی ریخته او را به دارالحکومه کشیدند و پاهایش را به فلکه بسته چوب وافر زدند پس او را عریان کرده روی و موی و اندامش را به گل آلوده بر دراز گوشی وارونه نشانند و دم حمار را به دستش داده با ساز و آواز در کوچه و بازار کاشان همی گرداندند و انبوه تماشاگران طعن و لعن کرده سنگ و آب دهن انداختند و در آن هنگامه بهمین پور کاوس از زردشتیان که در تجارت سرانی حجره داشت برای تماشا بیرون دویده حاجی را شناخت و چون مقام دیانت و ثروت و عقل و درایتش را می دانست پی تجسس برخاست و قبول این امر نمود و او اول کسی است از زردشتیان که در این طائفه داخل گشت ولی دیگران زردشتی مذکور را مهربان بهمین از طائفه معروف به ریش بزی گفته اند که اکنون اخلاش فیما بین احباب معروف اند و واقعه مذکوره را در حق پدر حاجی علی رباطی مرحوم از شناخته گان اینطائفه حکایت نموده اند.

(مؤلف)

--- صفحه ۳۹۶ ---

متدرجاً ایمان آورده توقیعی به نامش در ایام سجن ماکو صدور یافت و جمعی از رجال و نساء قصبه را به سلک بایه در آورد و حاجی میرزا کمال‌الدین بن حاجی ملا مهدی بن حاجی ملا احمد فاضل شهیر نراقی از علمای قصبه مذکوره که شرح احوالش را در بخش ششم می‌نگاریم به واسطه او بای شد و ما تتمه احوال و مالش را در بخش ششم می‌نگاریم و بالجمله هنگام واقعه شهادت عظمی و بعد آن در کاشان و توابعش جمعی از این طائفه می زیستند و از آن عده برخی شهرت و عظمتی بسزا یافتند

کرمان ارض الکاف و الرأ و **حاجی محمد کریم خان** مقتدای معروف شیخیه در آن بلد بسال ۱۲۲۵ متولد شد و

پدرش ابراهیم خان که در آن ولایت و نیز بلوچستان و غیرها حکمرانی می نمود از طائفه قاجاریه و خویشان نزدیک سلطانی و صاحب مال و مکنت و تعلق تام به عقیده شیعت و نیز محب شیخ احسانی بود و بناء مدرسه در کرمان به امضافات و اوقاف از ابنیه خیریه اوست و فرزند مهتر مذکور خود را به تحصیل علوم رسوم و ملائی گماشت چنانکه در عنفوان جوانی تحصیلات

اولیه اش حصول یافت و پس از فوت پدر حسب اعتقاد و انجذاب قلبی به کربلا شتافته در حوزه درس حاجی سید کاظم رشتی در آمده سنینی چند اقتباس نمود و سفری نیز به مکه رفته عمل حج را انجام داد تا آنکه از سید اجازه گرفته به کرمان برگشت و بساط درس و وعظ و امامت جماعت برقرار داشته نشر عقیدت نمود و با وی مراسله و مرابطه ممتد داشت و با عظمت نسب و وفرت مال و علم و کثرت برادر و خواهر و خویشان غنی حکم پرور مقام و شهرت عظیمه حاصل کرد و در آنجا گهی در قریه لنگر اقامت داشت تا پس از وفاتش ندای ادعای علم الهی و قیام به مقامش در داده خویش را حائز مقام رکن رابع



حاج محمد کریم خان کرمانی (۱۸۱۰-۱۸۷۳)

--- صفحه ۳۹۷ ---

از ارکان اربعه دین خواند و معرفت خود را یکی از معارف چهارگانه اصلیه شمرد و اغلب شیخیه باو گرویدند و صاحب ریاست خطیره علمیه و دینیه گردید و با اجتماع هرگونه اسباب سروری و مهتری خصوصاً تقرب سلطنت و کثرت قوم و عشیرت و جمعیت پیروان در عقیدت صاحب نفوذ و قدرت تامه شد و نسب و زندگانش در خاندان ظلم و قاجاریه و نیز شئون مال و جلال و مخصوصاً اعتیاد به شرب غلیان در نظر صلحاء و عباد و زهاد اصحاب شیخ و سید ناپسند می نمود و سید غالباً او را نصیحت و تذکر داد چنانکه در صورت اجازت اجتهاد به وی چنین نگاشت: " و يتجنب مواضع الزلل و يعمل بالاحتیاط ما امکن و یفتی بما احکم و اتقن و یراقب الله سبحانه و تعالی فی السر و العلن و یجعل اولیائه و خلفائه علیهم السلام نصب عینیه فی کل

ما يظهر و يكمن و لا يخرج عما نطقت به اخبارهم و شهدت به آثارهم و لا يفترق عن الجماعة و يتلقي الامر بالسمع و الطاعة و لا يقول علي الاحتمالات البعيده و لا الاراء المستحسنة و القياسات المظنونة و التخريجات العقلية الغير الموزونة فان هذا المقام مقام خطر و خطب جسيم و امر عظيم فليواظب و فقه الله بالاعمال المستحبات و تلاوة القرآن و طول المناجات و لا يغر بزخارف الدنيا و لا باجتماع الناس من اهل الهوي فانهم اتباع كل ناعق يميلون مع كل ربح يوم لك و يوم عليك و تأدب باداب المخلصين و اقتف آثار الائمة الطاهرين سلام الله عليهم اجمعين." و نیز در ضمن جوابی که به سؤال وی از رکن رابع نوشت و پس از عودت به کربلا به موالی خود راجع گشت چنین مسطور است: " هنگامی است که از مشهد مقدس کاظمین علیهما السلام اراده تشریف به خدمت ائمه سامره علیهم السلام دارم با قلبی به غایت مشوش و چون جناب مخدومی حاجی محمد علی خود لسان اند صادق و کتابی ناطق فاحضر السئوال و استخبر الحال فانه ینبتک

--- صفحه ۳۹۸ ---

عن الجزئي و الكلبي و المجل و المفصل و الظاهر و الباطن الا ما استجن في الصدور و لم ابرزه من نوائق الدهور الامر عظيم و الخطب جسيم و الخطر جليل يا ايها الذين آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلكم تفلحون تعاونوا علي البر و التقوي و لا تنسوا الفضل بينكم و لكن الاعتماد علي الله و الثقة بالله و لا تجزعوا عند النوائب و لا لتواتر المصائب فان الله سبحانه قد جعل ظهور تشييد هذا الركن الاعظم الذي هو الرابع من الاركان و المتمم للبنیان باسبابه نحن و له الحمد منها و لكن السلوك كما ادب سبحانه نبيه ص ۴ عند ظهور الركن الاول من صبره و تحمله شدة المحن و الابتلا الي ان نزلت هذه الاية اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا و ان الله علي نصرهم لقدير و عند ظهور الركن الثاني و الثالث منها صبر المير المؤمنين ۴ و استيلا المتغلبين و مشيد هذا الركن ايضاً يحتاج الي ذلك السلوك و الادب فشمير عن ساق الجد وعض علي النواجد و اصبر علي ما اصابك ان ذلك من عزم الامور و جميع اصحاب و احباب و اتباع خود را سلام برسائيد خاصه نور چشم مكرم محمد رحيم خان و السلام عليكم و رحمة الله و برکاته" و ما كيفيت سلوك خان را با حضرت قدوس و مقدس در بخش دوّم تفصيل داده صورت توقيع مبارك حضرت باب را خطاباً له ثبت نموديم آورده اند که جناب مقدس حامل دو توقيع منيع برای دو تن ارشد علمای کرمان حاجی آقا احمد مجتهد و حاجی محمد کریم خان شد اما حاجی آقا احمد پس از ملاحظه توقيع رفيع اسلوب ادب و حسن اخلاق و نیز طريق حزم و احتياط را پيش گرفته گفت علمائی برتر از من در عراق عرب موجودند و من از ایشان تبعيت دارم آنچه رأی و فتوی دهند اطاعت می نمايم ولی حاجی محمد کریم خان به غایت حسد و عدوان برخاست و به تعرض و مقاومت پرداخت و صدمات و اذيات بسيار بر اصحاب و احباب وارد ساخت از آن جمله واقعه آخوند ملا کاظم بن استاد يوسف بنا است که از طبقه علماء شيخيه و تبعه خان بود و به زیارت توقيع حضرت ذکر الله الاعظم

--- صفحه ۳۹۹ ---

و نیز برای اموری چند که در عالم رؤیا مشاهده کرد ایمان به امر بدیع آورد.

حاجی محمد کریم خان زیاده از چهل برادر و خواهر و دویست الی سیصد برادر زاده و خواهر زاده داشت و همه از ملاکین معظم و متمولین مکرم بودند چندانکه اهل کرمان در محضرشان بدون تحصیل اذن و اجازه نمی نشستند و هر یک در سالی از ده الی صد هزار تومان عائدات ملکی داشتند و همه در رکابش پیاده و در حضورش ایستاده بودند و در سال از دویست الی سیصد هزار تومان خمس و زکوة باو می دادند و پدرش نیز موقوفات بسیار برایش گذاشت و در مجلس روضه خوانی که سالی یک بار ایام معدوده در خانه اش منعقد بود خودش در آخر مجلس بعد از همه روضه خوانان به منبر می رفت و صد و پنجاه قلبان سرطلا از قهوه خانه اش بیرون می آمد و پیشخدمت ها با قمه های مُطلاً همگی ساده رو و کلاً برادرزاده و خواهرزاده اش بودند و حاجی علی نام ازباب در کرمان صد هزار تومان مخارج کرد و مسجدی برای وی ساخت و آقا مهدی نام رفسنجانی سالی دو بار وی را با زیاده از صد نفر اخوان و اصحاب و خدامش به مشهد رضا دعوت و ضیافت می کرد و در هر بار تقریباً بیست هزار تومان مصاریف سفر می شد و سالی پنج شش هزار تومان خمس و زکوة به او می داد و خان در دو مسئله فقهیه با مشهور فقها مخالفت کرد یکی آنکه ماء قلیل به مجرد ملاقات نجس مادام که اوصاف ثلثه اش تغییر نیابد متنجس نمی شود بلکه طاهر و مطهر است دوم آنکه شهر رمضان همه ساله سی روز می باشد و هرگز بی سلخ نیست ولی بالاخره تاب مخالفت فقها نیاورده بطلان عقیدتش بر خودش معلوم گشت و تصریح به بطلان قول خود و لزوم متابعت عقیده مشهوره نمود .

(خلاصه از کتاب بهجة الصدور تألیف حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی)

--- صفحه ۴۰۰ ---

و در مسجد علی المنبر با حضور خان زبان به مدح و ثنای این امر گشود و اقامه دلیل و برهان بر حقیقت نمود لذا در همان روز حاجی غلامعلی خان برادر حاجی محمد کریم خان وی را با چوب کثیر مورد ضرب و فیر ساخت و ایامی قلیل بیش نگذشت که ملا کاظم ازین جهان فنا رخت به عالم بقا کشید و حاجی محمد کریم خان به اذیت و تعذیب احباب اکتفا نکرد و در کتب مؤلفه خویش به نام فطرة السلیمة و ازهاق الباطل و تیر شهاب فی الرد علی الباب و غیرهما رد و ایراد و طعن و سخره نسبت به حضرت باب اعظم نوشت و در کتاب ارشاد العوام بدو طعن گفته وعده داد که تویع منیع سابق الذکر را در هامش کتاب برای اثبات اغلاط عربیه اش ثبت نماید لکن به وعده وفا نکرد گویند در دوازده کتاب رد نوشته مانع نشر امر بدیع در کرمان و توابع گشت و شاه در بدو امر از او تجلیل کرد و همینکه پی به مقاصد مکنونه اش برده بنای تحقیر گذاشت و او احتیاط نموده همه جا اظهار داشت که ادعائی ندارم ولی نزد خواص و محارم خود را رکن رابع می خواند و بایه او را رجعت سفیانی گفتند و در صف اول از حروف نفی شمردند. آورده اند که روزی خان در مسجد با جمعیت مأمومین نماز ظهر را به جماعت خواند و در محراب نشسته مشغول به اوراد و منتظر وقت اداء صلوة عصر بود در آن اثنا جوانی که در حوزه درسش حاضر شده تلمذ

می‌نمود به منبر برآمده رؤیای عجیب و مکاشفه‌گرایی از خود بیان کرد و مفاد کلام اینکه خان محترم حاضر که مردم او را رکن رابع دانند همان سفیانی معهود ماثور در اخبار و آثار ائمه اطهار است پس حاضرین بی‌درنگ جوان را از منبر پائین کشیدند و چندان زدند که مدتی در بستر رنجور و ناتوان افتاد و بالجمله حاجی محمد کریم خان تا سال ۱۲۸۸ ه. ق در کرمان به حال مذکور باقی بود و در آن سال به عزم زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب رهسپار به سوی بندر عباس گشت و در منزل چهارم مسمی بتهرود در روز بیست و دوم شعبان به مرض اسهال در گذشت.

--- صفحه ۴۰۱ ---

و لا جرم جسد را عائله و همهران به قریه لنگر باز گردانده بامانت گذاردند و پس از تقریب دو سال به کربلا برده دفن نمودند. و او کثیر التالیف بوده کتب و رسائل بسیار در انواع علوم رسوم متداوله و مباحث دینیه نوشت و پیروانش برای ضبط تاریخ و فاتش جمله هو الحی الذی لایموت را برگزیدند و بایه جمله خسوف السفیانی بالیداء محققا را انتخاب نمودند و تتمه از احوال او و خاندانش را در بخش ششم می‌نگاریم.

و از خاندان شهیر بابی که در آغاز ظهور این امر در کرمان تأسیس یافت خاندان ملا محمد جعفر می‌باشد که والدش محمد نام از اهل سوق بود و چون ذوق پسر را در تحصیل علوم دانست وی را به مدرسه سپرد تا در جوانی به سلک ملایان بلد در آمد و پس از آنکه حاجی محمد کریم خان از تحصیلات علمیه در عراق عرب فارغ شد با اجازه مخصوصه از حاجی سید کاظم رشتی به وطن ورود نمود در جمع تلامذه اش داخل شده متدرجاً مورد قبول و توجه خان واقع گشت و پسر و پدر هر دو شیخی شدند و چون خبر وفات سید به کرمان رسید بی‌قرار و آرام به صدد تجسس از رکن رابع عصر افتاد و از استاد شفهاً و کتباً سئوالات متوالیه نمود و خان به اشاره و تلویح خود را نشان داد و آخوند را صفای عقیدت و ایمان حاصل نشد و این موجب عداوت و نفرت فیما بینشان گردید و ملا محمد جعفر را در خفا تهدید همی کردند و عاقبت بر این داشتند که در مجمع عموم به منبر برآمده از خان ستایش کرده اظهار عقیدت به او نمود و از خطر قتل مصون ماند و والدش از جریان امور مذکوره آگاه شده روی دل از خان برگرداند تا آنکه ندای حضرت باب از کرانه شیراز برآمد و ملا محمد جعفر برای رؤیاهائی که مشاهده کرد و قرائتی که داشت متمایل گردید و با ملا صادق مقدس خراسانی که برای تبلیغ وارد کرمان شد

--- صفحه ۴۰۲ ---

مصاحبه کرده داخل طائفه بایه گشت و همین که خان بر خیال و احوالش واقف شده بنای تعرض گذاشت چندی به خانه خویش منزوی گردیده دست از مسجد و تدریس کشید و بالاخره به حاجی سید جواد امام جمعه و حاجی آقا احمد مجتهد

متنفذ بلد ملتجی^۱ شد و به حمایت ایشان از خانه بیرون آمده به امامت جماعت و تدریس مشغول گردید و ایامی محفوظ از تعرضات بزیست ولی پس از چندی هنگامی که خان بابا خان حکومت کرمان یافت خان به نام بابت شکایت و سعایت نمود تا آخوند را تقریباً یک ماه به حبس انداخت و بالاخره حاجی سید جواد مذکور شفاعت کرده مستخلص ساخت و نوبتی دیگر نیز در ایام حکمرانی وکیل الملک ثانی وی را مجبور به مهاجرت از کرمان نمودند لاجرم به مشهد رفته چندی اقامت جست آنگاه مراجعت به وطن نمود و بالجمله ملا جعفر از علماء بیان و موجب نشر این امر در کرمان گردید ولی با اعظام اصحاب ملاقات و معاشرت نکرده در هیچیک از مراحل قیام و اقدامهای خطرناک بایه داخل نشد و در ظاهر مقام ملائی اسلامی را محفوظ داشته طریق احتیاط و تحفظ را فرو نگذاشت و شطری از توقعات علیا که در جواب عریضه وی از قلم اعلیٰ نازل شده این است :

" بسم الله الرحمن الرحيم "

الحمد لله الذي استنطق حرف الكاف من نفسه بنفسه الي نفسه قبل ما اقضت بكتابه باذن الله ثم جعله في مقام الامر بما قبلت نفسه ليميز بها آيات اللاهوت عن نغمات الناسوت و تعلن بها بالآيات قصبة الراجعة في اجمة الجبروت و الورقة الطيبة من الشجرة الثالثة في اجمة الملك و الملكوت فسبحانه ما اعظم قدرته و اكرم حجته الي قوله و انك لتعلم نزل الي كتاب من الذي انت اعلم به مني و ان هذه صورة كتابه الذي نزله بعلم و كتاب حفيظ بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا باب الله المبتلي به الناس من اتاه فقد نجى و من تخلف عنه فقد هلك فيها انا

--- صفحه ۴۰۳ ---

قد اتيتك يا سيدي و مولاي مقراً بالتحقير مقدماً بالتقصير لكن لاجباً لديك معتمداً عليك راجياً منك سائلاً من جنابك ان تشفع لي عند الله لان يجعلني من العارفين بحقك هم الفائزين بكراماتك و ان يجنبني من كل عمل او قول او فعل يباعدني منك و ان يجيبني الي كل عمل او قول او فعل يقربني منك و ان يمينني من كل عمل او قول او فعل يكون مني اخاف ضرر عاقبته و اخاف مقتك اباي عليه حذار ان تصرف وجهك الكريم عني فاستوجب به نقصاً من حظ لي عندك يا رؤف يا رحيم يا سيدي يا مولاي اسئلك ان لا تحرمي من نظرة من نظاراتك و لا تردني عن بابك فاني و ان لم استحق شيئاً من ذلك الا انك من اهل الجود و الكرم و العفو يا سيدي اسئلك بحقك و قدسك ان تجعل اوقاتي في الليل و النهار بذكرك معمورة و بخدمتك موصولة و اعمالني عندك مقبولة حتي تكون اعمالني و اورادي كلها و رداً واحداً و حالي في خدمتك سرمداً اسئلك يا سيدي ان ترحمني لئلا اكون نسياً منسياً عندك معترضا لسخطك ثم اني ارجو كراماتك من ارسال الصحائف و غيره و لا تقطع بفضلك رجائي يا املي و مناي و افعل بي ما انت اهله و لا تفعل بي ما انا اهله حرره العبد الاثم الجاني محمد جعفر بن محمد الكرمانی و السلام علي موالیکم جميعاً و رحمة الله و بركاته فيا ايها السائل الدقيق قد اشرق برق من شطر المشرق الي قوله و ان اردت مسلك الظاهر في حامل ذلك الركن اللامع قد ثبت بالاجماع المحقق عند هذه الفنة الا يقدر ان يكون حامله الا ذرية رسول الله

كما صرّح بذلك كاظم و احمد من قبله و شرط ألا يكون في ظاهر جسده عيب يتنفر منه القلوب و له قوة و حيا و هيبه و وقار و اسما حسني و صفات عليا و آثار علم و تقوي و آيات عدل كبري حيث يعلم كل ذلك رجال الاعراف بنور الفؤاد و لما علم الله ان الشيطان يوسوس في صدور اوليائه بالقيام علي مقام امنائه قد اعطاني الله ما لم يؤت احداً من قبل منه

--- صفحه ٤٠٤ ---

كتاب العدل الذي فصلت في آيات محكمات ... و منه صحف المناجات و منه شئون العلمية و آيات الخطبية التي لا يسبقها احمد و لا كاظم صلوات الله عليهما انظر الي ما نزلنا في شرح سورة الكوثر فانه لكتاب لم يعدل حرفاً منها كل كتب الاولين و الي ما انا نزلته في شرح البقرة للضعفيا من المؤمنين و انه فيه قد اثبت بايات القرآن و اخبار آل الله اهل العيان ذكر هذا الامر حيث قد ذكرت خطبة عن علي عليه السلام في حكم صاحب هذا الامر البديع الذي يفصل بين الكل بامرهم و لا يعجزه بالحق شئ في السموات و لا في الارض و انه لعلي حكيم وان سمعت انه كتب للجسد العجل الذي هو خوار بعض حرف فو ربك اني طلبت منه اتيان حديث وحده و انه لم يأت و بعد ذلك حمل سخط الله و باء بغضب من الله و له عذاب اليم انظر الي ابطال تلك الفتنة ثم ذوبانهم الذين لم يلتفتوا باحد من الكملين فكيف آمنوا و صدّقوا و بلغوا و قاموا علي الصراط كمثل جبل الخيط لا يحركهم العواصف و لا يوتر فيهم آيات القواصف و انهم حملة الدين و حفاظ العلم و لو لا هم لم ينزل الله آية من الكتاب و لا يجز من قلبي حرف رزقي الله لقائهم في مقعد صدق عند مليك مقتدر و منه شئون التقيه و صفات القدسية التي لم تقدر ان تدرك شيئاً منها الا من بعد ان تري كانه هو نار في حين عنصر الماء و هو في حين عنصر التراب فسبحان الله موجه رب السموات و الارض عما يصفون فيا ايها البصير صف نظرك و الطف بصرك ان الله قد اظهر هذا الامر من مقام لم يحظر بقلب احد و كان امياً الي قوله فسبحان الله من علمنا الاسلام لقد وقعوا انفسهم في مبلغ من الجهل ما بلغ فرعون من قبل و لا اعراب الجاهليه لان فرعون لما اراد ان ينكر حجة الرب اتى بشئ من السحر و ان اعراب الجاهلية ينشئون قصائد و يظهرونها حول البيت و ان العلماء تري شأنهم و مبلغ علمهم فلما عجزوا عن كل الجهات ليفتروا و يقولون ان تلك الايات ما سطرت

--- صفحه ٤٠٥ ---

بقواعد القوم و لا بينها ربط بمثل الربط المعلوم قتلهم الله كانهم اضل من الانعام كل ذلك قالوا في الفرقان من قبل و كلهم ماتوا و دخلوا نار جهنم و ليس اليوم لهم من شفيح ابدأ قل ان ذلة الدنيا لاحسن من عذاب الاخرة لانه يبقي و ذلك يفني ... رب فاحكم بين الكل بالقسط و قرب ايام لقائك فان الناس عادوني بظن السوء و انا اذا عدو لاعدائك كلهم و بريئي منهم كاني اردت مقامهم فو الذي نفسي بيده كل ملك الدنيا لو سخر الله لي لم يعدل بحرف من تلك الايات و لا كلمة تسبيح في تلقيا الجلال و ليس لدي اعلي مقامات الدنيا الا بمثل جناح بعوضة ميتة و اعرفوا يا ايها الناس حق تلك الايام فان الشمس ما طلعت عليها بمثلها فانصروا امر الله بانفسكم و اموالكم و قروة و عززوه و لا تحرموا نصيبكم في الحياة الدنيا فاني اذا شئ الله لا صعد اليه هنا لك انتم تقولون يا حسرة علي ما فرطنا في جنب الله و

لا ینفعکم الیوم حکم و انتم اذا متم لالی الله تخشرون فیها ایها السائل ان کنت من اصحاب العدل حق علیک ان یکون عندک کتاب العدل ثم شرح الکوثر ثم الالفین باحسن خط و صنع و لا آذن لاحد غیر صنع الحسن فیہ و الله یعلم کل ما کان الناس یعملون "

و پس از شهادت عظمی سالیانی به نوع مذکور در شهر کرمان زیست و تتمه احوالش در بخش ششم می آید .
و در کرمانشاه جمعی از بابیان می زیستند و برخی از مؤمنین قزوین و غیره نیز برای فرار از خطر تدریجاً مهاجرت کردند و از معاریف آن جمع میرزا عبد الله شاعر غوغا تخلص بود که در زمرة عرفا و دراویش قرار گرفته اشعار نیک می سرود دیگر کریم خان بهجت مذکور و آقا غلامحسین شوشتری .

مازندران ارض المیم حاجی محمد علی قدوس والدش محمد صالح نام مردی امی و زارع و ساکن در محله آق رود
منتهی الیه شهر بارفروش مازندران بود و تولدش در خانه مذکوره طبق روایت نبیل زرنندی بسال ۱۲۳۸ ه . ق واقع شد.

--- صفحه ۴۰۶ ---

و در صغر سنش مادر وفات یافت و پدرش زنی دیگر گرفت و در همان سنین به شدت ذکاء و فرط عبادت و تقوی و توغل در افکار عالم بالا جلوه کرد و در بارفروش (بابل امروزی) و ساری به تحصیل مقدماتی پرداخت و هنگامیکه از وطن خارج شد دوازده سال داشت و در هیجده سالگی برای تکمیل تحصیل به کربلا بوده نزد حاجی سید کاظم رشتی چهار سال تلمذ نمود. آورده اند که در محضر در س سید همیشه از تمام اصحاب متأخر می نشست چه که دیگران اسن و اعلم از وی بودند و پس از ختم درس مقدم از کل برخاسته خارج می شد و سید در وصف او مکرراً چنین گفت در این مجلس نفوسی حاضرند که بعد از کل می نشینند و قبل از کل بر میخیزند و با هیچ یک نمی آمیزند و مقامشان عندالله به قدری عظیم است که من لایق خدمت کفش گذاردن بر ایشان نیستم و در آن سنین قلیل به پرتو علم و کمال حقیقی منور شده بر آثار و اسرار شیخ و سید احاطه یافته ایشان را مقدمه و مبشر طلوع فجر حقیقت شناخت و مهیای درک ظهور موعود شده در مسجد کوفه بارها اعتکاف کرده عبادت و ریاضت‌ها به پایان برد آنگاه عودت به وطن نموده اقامت گزید و به قدس و تقوی و مقامات معنویه و معارف الهیه و سنوحات غیبیه شناخته شد و جمعی نسبت به او صفاء ارادت و حسن عقیدت یافتند و به قرب طلوع یوم موعود خبر می داد و حاجی ملا محمد شریعتمدار که عنقریب به بیان احوالش می پردازیم اظهار اعتماد و اعتقاد و تجلیل و تبجیل نسبت به او نموده در مجالس و محافل وی را مقدم می داشت و این موجب حسادت و عداوت علماء و مجتهدین خصوصاً ملا سعید معروف به سعید العلماء گردید آورده اند که در شهور اولیه ورودش به وطن شخصی از مقدسین و متمولین مجلس ضیافتی بیاراست و سعید را که مجتهد محلات حیدریه بلد و شریعتمدار را که مقتدای نعمتیان بود

--- صفحه ۴۰۷ ---

با آن حضرت به دعوت خواست و نخست ملا سعید وارد شده بر صدر قرار گرفت و میزبان از وی تفسیر آیه از قرآن پرسید و او بیانی کرد که مطبوع واقع نشد آنگاه شریعتمدار آمده بنشست و میزبان همان پرسش از او نمود و حاجی تفسیری بیان داشت که موجب سکون خاطر گشت و معذک بدو گفت که چون ایشان ورود کنند از بیان آیه پیرس تا ما همه از مطالبشان استفاده نمائیم و ملا سعید از استماع این سخن برآشفته گفت چرا توهین می‌نمائید آیا با این همه طول مدت تحصیل جائز است از جوان قلیل التحصیل طلب علم کنیم و در همان اثناء حضرت رسیده حسب المعمول از میزبان اجازه خواسته تجدید وضو کرده به مجلس در آمدند و در جواب از سؤال مذکور بحر بیانشان چنان متموج گشت که همه را مستغرق ساخت و ملا سعید را آتش عناد به جوش آمد و چون موقع تناول غذا شد و مستخدم آفتابه و لگن به حضور آورد و ایشان به پاس احترام نزد شریعتمدار گذاشتند و او ادب کرده نزد ملا سعید داد. ملا سعید به قصد توهین و تحقیر با بانگ بلند مستخدم خود را طلبید تا آفتابه لگن آورده دستش را بشست و پس از صرف غذا میزبان مبلغی مسکوک نقره حاضر ساخته عرض کرد که برای پدرم صوم و صلوة بجای آرید قبول نکرده فرمودند من چنین عملی نمی‌کنم و به شریعتمدار عرضه داشتند و او به ملا سعید داد که در دستمال ریخته با خود برد و ملا سعید بدانگونه مکرراً از آن حضرت نزد شریعتمدار سخن گفت و او که حکیم و علیم و عاری از اوهام قدیم بود به سخنانش التفات و اعتنا نمی‌کرد و صورت بعضی از مرقومات احتجاجیه که در چنین احوال به ملا سعید نوشتند هی هذه " بسمه الذي لا اله الا هو العلي العظيم الحمد لله الذي قد خلق لفظ دينه في عوالم الغيب و الاشهاد محمداً و آله ثمره جوهريات الانوجاد فجعلهم قائمين مقامه في الادب اذ كان لا تدرکه الابصار و لا يصعد الي فنائه ادبي جواهر الافكار و لا ينال الي قدس ساحته اعلي بواطن خفيات الاسرار و الانوار اذ لا اله الا هو و

--- صفحه ۴۰۸ ---

هو العزيز القديم فهو الله سبحانه قد نزههم عن ارجاس الاشارات و قد سهم عن القرب الي السكون في طمطم الحجابات و الغفلات اذ هم عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول و هم بامرهم يعملون فسبحان جاعلهم عن وصف حقائق اللاهوت و الاقتان بطلعات الهويات بما في سما احديات الجبروت و ما به القدس في ذروات قدوسيات الملك و الملكوت فله الحمد اللامعة بسر الانقطاع و له الشكر الساطعة بما قدمن علينا من سرائر الامتناع و له محو الموهومات بما قد ترشح من رشحات سر الاختراع و هو الكاشف لكل ضر الواح الموجودة بالالام الظاهرة من طلعات الحجابات من الانقطاع فلا اله الا هو و هو العلي العظيم ثم المذكور في ساحة قدس الموجود مما به العروج الي مقامات الصعود و تألوء لمعان الانوار علي اغصان شجرة الكافور في الشهود و تشعشع نور شمس الهداية علي اجمات الطلعة في الصعود اذ لا اله الا هو و هو العلي الحكيم و بعد الاشارات الي ساحة قدس انوار البدايات هو ان المقصود الي اطلاع الاخبار لدي جنابكم جناب العالم

الرفيع ذي الحسب الشامخ المنيع و ذي الفضل الباذخ الجميع و ذي الفطرة العالية و الرتبة السامية ابي و ان كنت من اهل ذلك البلد الا ابي قد ربيت في الارض المقدسة و نشوت في تلك التربة الزكية و بلغت ما منّ عليّ ربي في تلك العتبة العلية روعي و روح من في ملكوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فيها و الجثة المحتجة بجاجها و لما ان الله سبحانه قد اراد لي الرجوع الي بلدي هذه قد اطعت امره حتي قد وردت عليها و الي الان من يوم الورود يقرب بثمانية اشهر قد جلست بيتي وحيداً و ان كان يجب لمثلي ان اتشرف الي ساحة قدسكم كثيراً و ازورككم في كل وجه و شأن جديداً الا ان الامر لما كان ازمته بيد الله العلي جميعاً ماجري القدر بذلك و ما جرت الاسباب لذلك مع ابي كثيرا شائق الي زيارتكم

--- صفحه ۴۰۹ ---

و مشتاق لرؤيتكم و لكن في ملا من الناس لاختلال الحواس و كثرة المشاغل مع الناس لا يتحصل ذلك فان اراد جنابك السامي ذلك فاي زمان اراد لتشرف بزيارتكم و نستفيض بساحة قدسكم لعل الله يحدث امراً ما يريد للقلب السليم السديد فانه بكلشي قدير و شهيد و لا يكون في ذلك رقيباً و الحمد لله الذي لا اله الا هو رب العالمين ايضاً هو الله الذي لا اله الا هو العلي العظيم حمد خداوندي را است كه خلق كرد عجائب از مخلوقات را و برگزید در میان آنها نوع انسان را و گردانید قلب او را ممکن معارف و مخزن علوم خود تا آنکه در میان آنها برگزید انبيا را و قرار فرمود آنها را از صفوة آن و بعد از آن برگزید از انبيا محمد و اهل بيت اظهارش را صلوات الله و سلامه عليهم پس ختم کرد بان بزرگوار جوامع مراتب قدوسيه را و تمام مراتب انسيه را و گردانید ایشان را محل انوار طلعت حضرت خود و بايشان مزین فرمود عوالم قدسيه و شهوديه را و در نزد ایشان مستقر گردانید آنچه در نزد هرکس از اهل عالم بود از کمالات و علوم و اسرار و معارف و حقائق بلکه آنچه در نزد اهل عالم است رشحه از طفح از اقل از سم الابهة از فاضل نورشان است فصلي الله عليهم و علي من اتبعهم بما قد احاط علم الله انه بكلشي محيط و چونکه خداوند عالم مقرر فرمود از براي ایشان سلام الله عليهم ارتحال و احتجاب از اين دار فاني را لاجل عدم تحمل ناس بجهت کمي فهم و ادراك که هرگاه در اين دار همیشه مي بود گماتمائي که خداوند و اوليا او از آن بيزار بودند مي نمودند پس لاجرم حتم گردیده تشریف فرما شدن آن بزرگواران و غروب نمودن آن شمس قدسيه و غائب شدن آن انوار غيبه ازین حضيض خسيس و چونکه چنین لابد و حتم گردیده بوده است با آنکه لابد بود است از خليفه از جانب خداوند عالم جل ذکره اينکه در میان خلق همیشه باشد ظاهر و الا عبث مي بود بعث آنها و انزال کتب

--- صفحه ۴۱۰ ---

و اين بر خداوند لازم بوده است نه برخلق لهذا خداوند عالم در وقت انتقال فرمودن خاتم انبيا سلام الله عليه و علي اهل بيته بر لسان مبارکش جاري فرموده و امر فرمود او را باينکه بجمیع امت بشنوند باينکه ابي تارك فيکم الثقلين كتاب الله و عترتي ان تمسکتتم بهما لن تضلوا لن يفترقا حتي يردا علي الحوض پس آن بزرگوار اکمال و اتمام دين نمود و اعلاّ اين امر عظيم فرمود تا آنکه جمیع امت اينرا شنيدند و يقين بر مراد نمودند و خداوند عالم هم تصديقاً لنبيه صلي الله عليه و آله در کتاب نازل فرمود اليوم اکملت لکم دينکم و اتممت عليكم

نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً پس بعد از این حجت واضحة و برهان ساطع و دلیل قاطع امر فساد و رخنه کردن در دین بر هر طاغی و مفسدی مسدود و راه گریز بر او تنگ و کسی نتواند که بقدر ذره بل اقل من ذر القطمیر من النقییر در آن رخنه کند و این امر همین طور بود تا آنکه زمان مقتضی آن شد که ثقل اصغر که همان ثقل اکبر است که آن امام زمان عجل الله فرجه باشد غیبت فرمایند بجهت مصالح و اموری که مذکور است در کتب اخبار بعضی از آنها پس آن بزرگوار بسنت جد بزرگوار خود در زمان غیبت قرار فرمودند مرجع شیعیان خود را کتاب الله و احادیثشان و کسانیکه این دو را بفهمند متصفاً بقوله علیه السلام من روي حديثنا آنها را حجت از جانب خود قرار فرمود همچنانکه فرمود هم حجتي عليكم و انا حجة الله و حکم ایشانرا حکم خود و رد ایشانرا رد بر او و رد بر او را رد بر خدا و آن بمنزله شرك بخداوند و آن در جهنم است و خداوند عالم جل ذکرة تصديقاً لوليہ فرموده و جعلنا بينهم و بين القرى التي باركنا فيها قري ظاهرة و قدرنا فيها السیر سیروا فيها ليالي و اياماً آمين پس حمد مر خداوندی را که دین را محکم و متقن کرده بنحویکه نتوانند آنها نعوذ بالله در خاطرشان خیال فساد باشد بقدر ذره رخنه کنند فله الحمد اکمل

--- صفحه ۴۱۱ ---

الحمد و احسنه فله الحمد اجمل الحمد و افضله فله الحمد ازکی الحمد و احبه فله الحمد اشرف الحمد و اشعشه فله الحمد حمداً يتصاعد الي مقاصد قدسه صعوداً و يتنزل الي ساحة قدوسيته نزولاً و يملأ كل السموات و الارض شهوداً بما قد فضلنا و كرمننا علي اكثر عباده و اتقن لنا دیناً مبيناً و شرع لنا شريعة لائحة و اسس لنا سبيلاً واضحاً و منهجاً وسیعاً فلا اله الا هو و هو العزيز الحكيم پس بعد از ذکر آنچه خداوند خواسته ذکر آنرا مذکور میشود نزد مطاع معظم و جناب مستطاب مفخم سلمه الله و ابقاه و جعل آخر امره خيراً من دنياه و بلغه الي ما يجبه من مراتب رضاه و اخذه باسباب عنایته الي ما هو هواه و احفظه عن الاشارات و الميل الي ما هو خلاف رضاه اينکه معلوم است که مردم جميعاً تابع هوای نفس نیستند و همچنین همه شان خداوند را طالب نه لاجل آنکه لو خالص الحق عن الباطل لم يخف علي ذي حجي و لو خالص الباطل عن الحق لم يتبعه احد و لكن نعوذ بالله يؤخذ من هذا ضعف و من هذا ضعف فيمزجان فهنا لك استولي الشيطان علي اوليائه و نجي الذين سبقتم لهم من الله الحسيني همچنانکه امير المؤمنين روي له الفدي فرموده است پس بر هر کسی لازم است که میان خود و خداوند خود با تمام انصاف و متانت عقل و فکر نظر کند در امري که او را مرتکب مي،شود اقلاً در امورات دین تا آنکه نعوذ بالله و استجیر من سخطه نه اينکه مرتکب شود امري را که آخر آن بخسران و ندامت و حسرت باشد از برای وي در آخرت پس لايد است تا يقين نکرده شخص آنچه را که مي،خواهد بلکه مثل آفتاب در وسط زوال نگشته اقدام نکند تا آنکه سبب هلاک نفس خود نگردد در آخرت و سائر مردم را ممن تبعه پس هر کسی که امري ادعا کند و بر طبق آن بينه از کتاب الله از آیات محکم آن داشته باشد و از اخبار همچنین پس حق خواهد بود و این قوی خواهد بود در نزد عقلا و اهل دیانت و هرکه نعوذ بالله چیزی ادعا کند که دلیل قاطعی از کتاب الله و از احادیث محکمه نداشته باشد باطل و ضعیف خواهد

--- صفحه ۴۱۲ ---

بود در نزد این گروه و آنچه مذکور گشته نزد جناب مستطاب محفی نیست لکن ذکر کردن منقطع الی آل الله آنها را بجهت تذکار است و از وقتی که این منقطع بسوی آل الله سلام الله علیهم وارد این ارض شد تا حال را بهیچ نحو تصرف در امورات احدی نکرده ام نه از امورات دنیا و نه از امورات آخرت بلکه در خانه خود نشسته و مشغول بقرائت کتاب الله و تمسک بحبل آل الله می باشم و لکن بعضی از اشخاصی که جناب سامی آنها را بخت می شناسند لاجل اینکه مدتی است که در اینجا تشریف دارند و لکن این منقطع الی آل الله تازه وارد بر اهل این بلد شدم بعضی از حرکات ناشایسته می کنند همچنانکه مراراً بسمع شریف البتة رسیده است و باوجود تشریف داشتن مثل جناب سامی بعید است که بتوانند بعضی از اراذل ناس بعضی حرکات خلاف کنند و جناب مستطاب البتة بایشان شنوایده که امر خالی از این دو قسم نیست یا این حرکات بجهت امر دنیا است ترسیدن از دنیایشان پس جناب سامی خود ضمانت فرموده که بقدر سم ابره در دنیایشان دخل و تصرف احدی نکرده تا خوفشان تبدیل باطمینان گردید و اگر چنانچه بجهت امری از امورات دین است پس آنهم محکم و متقن است و مکرر در مجالس عدیده اتفاق افتاده که صحبت نمودند و جوابهای شافی از برکت تأیید امام زمان عجل الله فرجه شنیدند و حرفی از برایشان باقی نمانده همچنانکه بسمع شریف البتة رسیده است و شکی نیست که اگر چنانچه نعوذ بالله حرفی در او باشد جناب مستطاب اهل آن هستند و با وجود بودن سرکار کسی که او را حظی نباشد از میزان شریعت که کتاب الله و احادیث عربیست حرکات خلاف کردن جسارت عظیمی است از ایشان و نتواند کسی بقدر سم ابره خلاف کرد مرا نچه را حدیث و کتاب ناطق است با آنکه خداوند شاهد بر سرائر همه و مطلع است که این منقطع بسوی آل الله سلام الله

--- صفحه ۴۱۳ ---

علیهم نیامد در این بلد الا بجهت چند نفر از اقربائی که فقرا و بی بضاعت اند و مکرر نوشته بودند التماس بسیار با جزع و تضرع کردند بجهت آمدن و خود نمی توانستند آمد لهذا این منقطع الی آل الله سلام الله علیهم عزم مراجعت کرده وارد این بلد شدم و الا از وقتی که به سن دوازده سالگی بودم که اراده مشرف شدن بان ارض اقدس روحی و روح کل من فی ملکوت الامر و الخلق فدا للجسد المدفون فیها کردم تا حال را که سیزده سال است هرگز اراده مراجعت نداشتم و در مراجعت بمجرد ورود درین ارض یوم ثانی آن بود که شنیدم از آنها آنچه شنیدم تا حال را با آنکه در کمال ذلت و کوچکی بایشان رفتار می نمودم من دون طمع آنچه در نزد ایشان است از دنیا مزخرفه یا آخرت ایشان بلکه خودشان حاضرند و خواهشهای بسیاری کردند و این منقطع الی آل الله قبول نکردم و بعضی افتراها و نسبتها می دهند نمی دانم که مقصودشان چیست آیا مردن از برای ایشان نیست آیا چه داعی شده است ایشان را بر این امورات یا آنکه این بلد را بلد اسلام نمی دانند یا آنکه گمان دارند که امام زمان عجل الله فرجه دین را معطل واگذاشته و آن را محکم و متقن نفرموده و گمان ندارم که اگر چنانچه جناب مستطاب از ایشان سؤال کرده در آنچه می گویند توانند دروغ گفت و قسم بایشان داده که چه چیز باعث این نحو از افتراها گردیده و چرا باعث فساد میشوید و چرا بجهت بعضی از امورات دنیا این متمسک بحبل آل الله را اذیت می کنید اگرچه مرا مقامی نیست لکن کمتر از حیتان بنی اسرائیل نیستم در نزد اجداد خودم سلام الله علیهم مرا مثل خودشان حساب کرده

اند و در صدد اذیتش بر آمده اند والله من هرگز مثل ایشان نبوده و نیستم بلکه جوانی هستم منقطع بسوی آل الله سلام الله عليهم و تمییدانم کسی را ملجأ و پناه الا صاحب الزمان عجل الله فرجه را و معتقدم

--- صفحه ۴۱۴ ---

بانچه را قرآن و احادیث بر آن دال است از ظواهر در مقام ظاهر و از بواطن در مقام باطن و از تأویل و محکم و متشابه و عام و خاص و مطلق و مقید و بجمیع آنچه حضرت رسول صلی الله آورده است و ائمه سلام الله عليهم بیان فرموده اند و نه ادعای امری کردم و نه فتوی بمسئلهء دادم و نه دخل و تصرف در امری از امورات کرده ام بلکه پیش گرفتیم مسلك سید سجاد سلام الله علیه را و بهمین طور خواهیم بود تا خداوند آنچه خواهد حکم کند ذلك سنة الله قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله في بعض من الحرف تبدیلا و لن تجد لسنة الله في بعض من القول تحویلا و اگر چنانچه حرکتهاي ایشان سبب این دو امر نیست بلکه من دون سبب است پس دست از من برداشته گوشهء خانهء خود نشست و مشغول بسنت اجداد خود گشته و غرض از ارسال این نوشته و نوشتهء سابق آن بود که جناب سامی سلمه الله و ابقاه مطلع باشند و الصلوة و السلام علی امتنا و ساداتنا و من اتبعهم بالانقطاع اليهم و الحمد لله رب العالمين و ایضاً بسمه الذي لا اله الا هو الحمد لله الذي قد شرفنا بمتابعة اوليائه و اختصنا من دون العالمين بالتمسك بحول اصفیائه و نور قلوبنا باشرافات الانوار من القائمين في مقامه و المع في كل وجه علي صدورنا بتألوه انوار ضیائه فعرفنا مواقع امره و اوضح لنا سبل شرایع دینه و كشف عن اعیننا غطاً الجهالة و الضلالة بتشعشع نور بقیته صلوات الله و سلامه علیه و عجل الله في فرجه ثم في فرجنا به انه علي كلشی قدیر و الحمد لله الذي قد جعل قلوب الاعداء في الاكنه لئلا يعلمون شيئاً من الامر و كانوا في قعر الجحيم مسكونا و قد ضرب علي آذانهم و قرأ من العصية و الجهالة لیکونوا في نار الطغیان و الضلالة محروقا ثم الصلوة من طلعة حضرت الذات علي سیدنا و نبینا رسول الله صلی الله علیه و آله ثم الصلوة المباركة الطيبة الزكية

--- صفحه ۴۱۵ ---

علي سيدي و امامي و جدي امير المؤمنين روعي و روح العالمين فداه ثم الصلوة الوصلية و النور الصمدية علي الصديقة الطاهرة و علي ابنائها مادام الملك لله و الله يورثها من يشا من عباده و العاقبة للمتقين پس از حمد و صلوات بر سادات كرام سلام الله عليهم مذکور مي شود نزد سرور مكرم و جناب مستطاب مفتخم سلمه الله و ابقاه اینکه نوشته سرکار که در جواب عریضه نوشته بودید ملاحظه نمودم و در بعضی از کلمات و خطابات بسیار تعجب نمودم لاجل آنکه از مثل جناب سامی بعید می دانستم و الا اگر غیر شما می بود نقلی نبود زیرا که همیشه دأیشان باین نحوها بوده است و خواهد بود و لکن بر مثل جناب سامی که معروف بدقت و فطانت عقل و وقار بودند چگونه توانستند که امر را مشتبه کنند با آنکه آنها را خود بهتر می شناسی و اینکه خطاب فرمودند و نسبت بعضی از قولها باین منقطع الی آل الله دادند با اینکه از من چیزی خود سرکار نشنیده اید و از نوشته های من ندیده اید و آنچه که دیده اید آن نوشتهء سابق است و ان مطابق است با ضرورت جمیع مذاهب فضلاً از مذهب اسلام و اما نسبتها مثل عدم حجیت عقل و بطلان عمل بظن و امثالش اولاً

که ازین منقطع الی آل الله سلم الله علیهم نشنیده است اینرا احدی و ثانیاً آنکه ازیشان جناب سامی استفسار باید فرمایند که آیا عقل را در کجا حجت نمی دانند زیرا که عقل حجت است در بعضی از مواقع بضرورت کل مذاهب و حجت نیست در بعضی از مواضع باتفاق جمیع اهل کتاب و الا که بعث رسل و انزال کتب عبث بودی همچنین عمل بظن در بعضی از مواضع که نص رسیده است احدی را نمی رسد که رد کند آنها را لاجل آنکه رد بر خداوند است و اما جاهائیکه نمی از کتاب و سنت بضرورت اسلام ثابت شده است در آنها باطل است باتفاق کل اهل اسلام پس معلوم جناب سامی باشد آنکه این منقطع الی آل الله نمیگوید الا آنچه را که ائمه ما سلام الله علیهم بیان فرموده اند

--- صفحه ۴۱۶ ---

در نفی و اثبات چه در مقام ظاهر و چه در مقام باطن و چه در مقام تأویل و جناب شما گوش ببعضی از حرفهای مردمی که خود میدانید آنها بواسطه اغراض فاسده که خودشان در نظر گرفتند جناب شما را در مهلکه می اندازند ندهید و این از مثل جناب شما بعید است که عاقبت امر را ملاحظه نکرده مرتکب امری شوید که نعوذ بالله عاقبت آن خسران در آخرت و دنیا هر دو باشد و خود را در نزد امام زمان عجل الله فرجه بمقام عتاب برآورید زیرا که هر امری خالی از دو قسم نیست یا باطل است و یا حق اما اول پس خداوند خود او را باطل می کند و اگر حق است پس احدی نمی تواند که او را ضایع کند بلکه هر قدر در صدد تضييعش بر آیند او بلندتر خواهد شد و امرش محکمتر و نورش بیشتر و ظهورش عالیتز همچنانکه در امر سادات ما سلم الله علیهم دانستید پس این منقطع الی آل الله سلام الله علیهم در مقام نصح ذکر میکنم که جناب شما خود را داخل نکنید در امری که عاقبت که بر شما مکشوف و عیان نیست تا آنکه در روز جزا در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله وقتیکه خداوند بگوید الله اذن لکم ام علی الله تفترون آنجا جواب فلان و فلان چنین گفتند بکار نماید لاجل آنکه اگر این بکار می آمد هر آینه قول آنها که مذکور است حکمشان در قرآن مقبول بود و قسم پیروردگاری که جانم بید قدرت اوست چنین که گمان کرده اند بعضی از اراذل نیست که این حکم مثل حکم خودشان است نه والله بترسند از انتقام امام زمان عجل الله فرجه از آنکه بگیرد آنها را در دنیا بدترین گرفتنها و در آخرت مستقر باشند در عذاب جهنم ابد الدهر و خلاصی از آنها نداشته باشند و شفیع آنها را شفاعت نکند و اما این منقطع الی آل الله را سلام الله علیهم اگر چه مقامی نیست لکن مولایش که امام زمان عجل الله فرجه باشد قوی است و صاحب قدرت کبری است و در ید قدرت او است باذن خداوند اختیار تمام ملک و محبوب نیست

--- صفحه ۴۱۷ ---

از او اخبار هیچ کس همچنانکه در توقیع شیخ مفید قدس الله تربته و اعلی الله مقامه می فرماید و بترسند مفرترین از افتراها و پیرهیزند مکذبین از تکذیب و نکنند اذیت بعضی از اشخاصی را که آنها را بصورت ظاهره مثل خودشان می بینند و نمی دانند که آنها کیستند قسم پیروردگار یگانه که اگر چنانچه بر نگردند از کارهایی که می کنند و از افتراهائی که می زنند و اذیتها که می رسانند خواهند یافت

مثل آنچه که امم سابقه یافتند بل اشد آنها و بر من نیست الا گفتن فمن شاء فليقبل و من شيا فليعرض تالله الحق ما انا بكذاب اشرو
 سيعلمون ذلك اذالرزية من آل محمد سلم الله عليهم قد انتشر و الصيحة بالحق باذن الورد قد استمر الا يا ايها الملا ان ارجعوا الي امر الله
 و انبيوا الي ذكر الله و قولوا ربنا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب فسبحانك يا الهي تعلم مقامي و
 تشهد ضميري و كفي بنفسك علي شهيدا فاحكم اللهم بالحق لمن اراد جحدك و جحد اوليائك و الرد لكتابك و الاستهزا لاصفيائك و
 الاذية لاهل محبتك فانك قدير حكيم و انك عليم حلیم فسبحانك سبحانك لا اله الا انت و انت ربي و رب العالمين و سلام منك علي
 المرسلين فاشكر الله ربك بالخضوع لما كتبت اليك و قل ان الحمد لله رب العالمين اي عالم عليم پس بدان که من گمان نداشتم در حق مثل
 جناب شما اینگونه حرکات را لاجل آنکه شما را متین و معقول مي دانستم و از شخص عاقل بعيد است بعضي از حرکات و بعضي از
 اطوار آیا مخبر نیستی که الي الان در پيش جميع مردم چگونه کسانیکه باعث بعضي از این امورات شده اند مذمومانند لاجل آنکه مثل
 اینحرکات از هيچ نبي و وصي صادر نشده بلکه طريق حق لاحقاق حق و ابطال باطل بميزان مقررده در نزد اهل اسلام است و هر قدر
 باین نحوها حرکت بیشتر نمایند نیست جز اینکه ظاهر کنند بر جميع مردم در حق خود آنچه را که گمان

--- صفحه ۴۱۸ ---

نداشتند در حق ایشان و از این طرف محمود و نیکو خواهند بود و ازدیاد حبشان در قلوب مردم خواهد شد اذ ذلك سنة الله قد خلت
 من قبل و لن تجد لسنة الله تبديلا پس نکند مثل جناب شما بعضي از حرکات را بواسطه خواهش بعضي ارادل ناس الذينهم لدي سبدي
 و حبيبي سلم الله عليه اخبث من الذي نوسوس في صدور الناس و اگر چنانچه بقدر مدت قليلي باین منقطع الي آل الله سلم الله عليهم
 مي نشست و گوش میدادی هر آینه بعضي از چیزها مي يفتي که هر کلمه از آن بهتر بود از براي تو از آنچه آفتاب بر آن میتابد
 فاوصيك يا ايها الانسان ان لا تغرّ بالدنيا و زخرفها و باهلها و زبرجها فانك تأتي يوم القيمة كيوم ولادتك فلن تستطيع بشئ من الامر و
 انك في ذلك اليوم علي ما عملت يداك قد كنت لدي الله ماخوذا " الخ و بالجمله کمتر از سالی به این منوال گذشت و خبر وفات
 سيد رشتی رسید و ندای مدعیان منتشر گردید و به عزم حج رهسپار طريق فارس گشته موقعی به شیراز رسید که جناب ملا
 حسين بشرويه و ملا علی بسطامي و ديگر اصحاب اوليه مجتمع بودند و روزی به اثناء عبور بازار تصادف ملاقات یافته از حال
 یکدیگر واقف شدند و تنی از آنان شکایت از باب الباب نموده گفت ایشان به شرف لقاء و عرفان صاحب امر رسیدند و از ذکر
 نام مضایقه دارند و ملا حسين دستور کتمان نام و احتیاط از رؤساء و جهال انام را بیان نمود و در آن حال حضرت باب اعظم
 گذشتند و او نگریسته گفت من این امر را ازین سيد جوان برکنار نمی بینم و ملا حسين را بی اختیار این بیت از زبان گذشت:
 " دیده میخواهم که باشد شه شناس ***** تا شناسد شاه را در هر لباس."

و همه را شوق زیارت عنان اختیار از کف ربود و بدان قانع شدند که ملا حسین تحصیل اجازه نماید و همینکه ما وقع را معروض داشت اظهار اشتیاق به ملاقات ایشان فرمودند و حین حضور و مکالمه به صرف بصیرت باطنه و نورانیت

--- صفحه ۴۱۹ ---

ضمیر حقیقت آن برزگوار را مشاهده و اعتراف نمود و آخر حروف حی و واحد اول مقرر شد و به اتفاق سفر حج نموده در نشر انوار و آثار کمک کرد و مدت نه ماه حضراً و سفرأ باهم بودند و ما تفصیل عودت و رسالت از بوشهر به شیراز و وقوع بلیات و سفر از شیراز به یزد و کرمان و نائین و اردستان و اصفهان و کاشان و قم و طهران را در بخش سابق آوردیم و ایام اقامت طهران مهمان جمال ابهی^۱ شد آنگاه به وطن برگشته با مراعات احتیاط به ترویج امر بدیع پرداخت و در بلاد مذکوره خصوصاً در مازندران جمعی به او هدایت یافته از بروزات الهامیه اش مستفیض گشتند و صیت عرفان و بیانش مشتهر گردید و ضدیت ملایان به شدت رسید و مردم بلد به توهین برخاستند و قریب دو سال خانه نشین شد و اصحاب و احباب محزون و متغیر بوده گاهی برخی پی حمایتش از بلاد دیگر رفتند و خواهر و زن پدر به خدمت پرداخته آرزو و اصرار داشتند که زن اختیار نماید و بایشان و هم باصحاب رموز و اشاراتی همی فرمود که دلیل بر قرب طلوع آثار و قیام و شهادتش در سبیل امر پروردگار بود تا آن هنگام که ملا حسین باب الباب بعد از زیارت حضرت نقطه اولی^۱ در سجن ماکو به بارفروش آمده ملاقات نموده به آثار و انوارش منجذب گشته کمر به حمایت و نصرت بست و به هیجان ملاها خصوصاً سعیدالعلما نیران فتنه مشتعل گردید و لا جرم با تنی چند از اصحاب مازندرانی به مشهد خراسان رفته برای اعلان امر بدیع اجتماع نمودند و تفصیل قیام و سطوع انوار و شهرتش به نام قدوس در اجتماع بدشت و شدت بلایایش در نیالا نیز در بخش سابق گذشت و قبل از ورود به بارفروش تویق معروف به شهادت الازلیة را نگاشته با نامه چند برای جناب باب الباب فرستاده خبر از قرب وقوع شهادت خود با جمعی از اصحاب داده امر به اجتماع و نصرت فرمود و چون به وطن در آمد تعرض و تجاوز فقها و اهالی رعد و برق و ولوله و زلزله بر انگیخت و به امر حکومت مازندران وی را به ساری برده در خانه حاجی میرزا محمد تقی مجتهد که نسبت قرابت داشت توقیف نمودند.

--- صفحه ۴۲۰ ---

و ملاها محاجه و مناظره ها کردند و مجتهد مذکور بینه و برهان خواست لذا به موجب خواهش وی تفسیر بر سوره اخلاص و شرح الله الصمد را که بس مفصل و معظم است با سرعت قلم شروع فرمود و چون جواب به نوع مزاح می دادند مجتهد پاس رضاء خاطرش را ملحوظ داشته زائرینش را منع نمود و مدت توقیف به سه ماه و پنج روز رسید و کیفیت استخلاص و تمامت واقعات قلعه طبرسی و شهادت آن مظلوم را به بارفروش نیز در بخش سابق آوردیم. و آغاز طلوع رایت قدوسی به شعبان ۱۲۶۴

در بدشت شد و به وقوع شهادت در بیست و سوم جمادی الثانیه ۱۲۶۵ اختتام پذیرفت و نبیل زرنندی چنین نوشت که ایشان در سن هیجده از بارفروش حرکت فرمودند و قریب چهار سال با حضرت سید کاظم مرفوع در کربلا همراه بودند و در سن ۲۲ به ساحت حضرت اعلیٰ وارد شدند و قبل از الست امرشان را بلی گفتند و حضرت اعلیٰ آن نیر اکبر را اسم الله الاخر نامیدند چه آخر حروف حی و مکمل آن عددند و با طلعت اعلیٰ به سفر حجاز تشریف بردند و بعد از رجوع از حجاز در شیراز با جناب اسم الله الاصدق و ملا علی اکبر اردستانی گرفتار ظلم اعدا شدند و با مهار در بازارشان گردانند و آن اول ظلمی بود که در امر بدیع از ظالمان صدور یافت و آن هیکل مقدس به کمال روحانیت آن بلا را متحمل شدند و از شیراز اخراج بلد گردیدند و بعداً بین الاصحاب شهرت یافت که روح مسیحیائی در جزیره الخضراء برای قلع و قمع دجالیان نزول اجلال می فرماید و مأمورند وی را در قتال با دجال و اتباعش نصرت نمایند و چون در بدشت نزد آن حضرت رسیدند سر این سخن را دانستند تا آنکه آن حضرت رسیدند بدانچه رسیدند و در سن ۲۷ روز ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۶۵ در سبزه میدان بارفروش بعد از انتهای ظلم اشرار و احراق نار بقیه آن هیکل نور را یکی از ابرار در نیمه شب از میان ربود

--- صفحه ۴۲۱ ---

و در همان نزدیکی مخزون نمود طلعت اعلیٰ بقدر یک مجلد بیانات در زیارتشان نازل نمودند و شش ماه تمام در عزای آن روح قدسی متألم بودند و از قلم اعلیٰ من ملیک الابهی نیز در حقشان بیانات لاتحصی نازل گردیده همین کافی است که در تفسیر آیه مبارکه کل الطعام آن سید انام را نقطه اخری نامیدند و تمام اوصاف در ظل این وصف اعظم مضمحل است انتهی و هیکل قدوسی را از ابتدا نمو و شباب روحی آزاد و منقطع بوده پیوسته آهنگ آشیان ملا اعلیٰ داشت و ازدواج نکرده نسلی برجای نگذاشت و از اقرباء و منتسبینش نخست پدر و زن پدرش بودند که فائز به ایمان نگشتند و سالیانی بعد از شهادت آن حضرت از این جهان در گذشتند و دیگر خواهر ابونیش که در غایت تعلق به او بود و آن حضرت نامش را تغییر داده مریم خواند و موقعی که به قلعه رفت وی را به خانه حاجی ملا محمد شریعتمدار فرستاده تمامت کتب و آثار خود را بودیعت سپرد و حاجی حمایت و حفاظت کرد ولی مریم پس از شهادت برادر چون شمع همی گذاخت و حاجی پس از چندی وی را به زنی بگرفت ولی او سکون و قرار نیافته به جهان دیگر انتقال نمود و دیگر حیدر پسر زن پدر آن حضرت از شوهر نخستین بود و حسن عقیدت و تعلق شدید به او داشته خدمت می نمود و آن حضرت وی را برادر خطاب می کرد و چون به قلعه رفت وی را نیز محض حفظ و صیانت به خانه حاجی شریعتمدار فرستاد و او بی تابی و اصرار کرد تا اجازه گرفته در خانه مسکونه آن حضرت بماند و همی بیاد برادر و مولای خویش گریه و زاری و ناله و بیقراری نمود تا خبر به سمع مهدی قلی میرزا حاکم

مازندران و رئیس اردوی قلعه رسیده جمعی بفرستاد وی را به معسکر کشیدند و در حالیکه سوار بر اسب سواری برادر بود به محضر شاهزاده وارد کردند و آن ظالم حکم به قتل داد و حیدر چون خواست از اسب

--- صفحه ۴۲۲ ---

پیاپی شده هنوز یک پای در رکاب داشت که فراشان و میرغضبان وی را قطعه قطعه کردند و مادر با قلب پر اخگر در پی فرزند از بارفروش به معسکر شتافت و جسد پاره پاره اش را بر همان اسب نهاده شبانه به شهر عودت داد و اهالی از دفن جسد مظلوم ممانعت کردند ناچار به خارج بلد در محل موسوم بازادبن که به مسافت نیم فرسنگ از بلد دور است دفن شد و دیگر برادر ابی آن حضرت آقا محمد صادق مشهور به دانی محمد صادق دو بار برای اقامت نزد برادر و نصرت اصحاب وارد قلعه شد و حسب الامر برگشته در خانه بماند و با قلبی صافی و ایمانی کافی و وافی سالها بعد از واقعه شهادت زیست و واقعات قلعه و احوال آن حضرت و اصحاب را برای احباب حکایت همی نمود و از جمله احوال و اقوال عظیمه قدوسی که اصحاب قلعه طبرسی و متقدمین مؤمنین حکایت نمودند چنین نوشتند که چون زن پدر و خواهر اصرار داشتند که در آغاز جوانی برای وی عروسی نمایند و او امتناع می ورزید برای اقتناع و ارضائشان چنین گفت جشن شادمانی و کامرانیم به این اختصار نشاید بلکه به نوعی بسیار عظیم وقوع یابد و در سبزه میدان با دف و کرنا و شور و غوغاء عمومی بر پا گردد و نیز روزی پس از استحمام در گرمابه با بعضی از اصحاب در خانه صحبت می داشت و قلم تراش بدست گرفته اصلاح ناخن می کرد در آن حال انگشتش برید و قطره خون چکید و آقا رسول بهنمیری و ملا رضای شاه ابراز تأثر نمودند و او به ایشان نگاه و تبسم کرده گفت شما که به مشاهده این جرح قلیل چنین دچار حزن و تأثر شدید شدید چگونه بدنم را شرحه شرحه و آغشته به خون توانید دید و نیز نوبتی با جمعی از اصحاب در سبزه میدان بارفروش به تفرج بودند ناگهان به ایشان روی نموده گفت جسد شخصی بزرگ را که الحال مردم نمی شناسند درین محل با کاه برنج آتش زنند و آتش حیا نموده نسوزاند ولی مردم

--- صفحه ۴۲۳ ---

بی آزر دست از اعمال سوء نکشند و نیز باری دیگر در حالی که با معدودی از جوار مدرسه میرزا زکی می گذشت بهمرهان خود فرمود این مدرسه که حال مخروب و مطمور است دیرزمانی نخواهد گذشت که مدفن شخصی عظیم شده چنان معمور و مشهور گردد که مردم از جهات بعیده به زیارت آیند و حاجی میرزا جانی باین مضمون نوشت که چون مهدی قلی میرزا از پیکار با اصحاب قلعه باز ماند امر نمود تا پدر و زن پدر و خواهر آن حضرت را از بارفروش به اردو آوردند و والد را به معرض بازخواست قرار داده گفت آیا پسر ازین هنگامه عظیمه که برپا داشته چه مقصد و مقصود و ادعا دارد مرد زارع ساده جواب

داد که من اصلا به حال و خیال پسر پی نبرده در اعمال او متحیر و سرگردانم پس شاهزاده وی را به قلعه فرستاد تا از آن حضرت اخمد نائره را بطلبد و او چون بقلعه در آمد و نزد پسر بزرگوار رسید قدرت تکلم نیافت و قدوس تطف نمود دلداری داد تا مقداری از کیفیت حال و عیال خود و اقوال و اعمال شاهزاده باز گفت و سخنی چند در نصیحت و خواهش ادا نمود و آن حضرت به او چنین فرمود که اما مظلومیت و اسارت ما سبب اجری جزیل و منیع منصب و مقامی بسیار رفیع است که انبیاء و اولیاء بدان افتخار می نمودند و اما نصیحت و سخنانی که پدرانہ گفتی این نکته را بدان و آگاه باش که پسر متغیر و متبدل شد و آنکه اکنون با تو خطاب و تکلم می نماید روح و حقیقت مسیحائی است اینک بر گرد و شاهزاده را نیک مطلع و واقف ساز لا جرم آن مرد ساده به اردو برگشت و بیانات آن حضرت را باز گفت و چند روزی در اردو بوده، مستخلص گشته به شهر رفتند و نیز به این مضمون آورد که در ایام توقیف در خانہ میرزا محمد تقی مجتهد ساروی سرتیپ عباس قلی خان لاریجانی را که به ملاقات رفت به این خطابات عظیمه مخاطب فرمودند که مائیم سلطان بحق و عالم ملک زیر نگین ما است و ملوک ارض برای ما خاشع خواهند شد و به مصداق کلام خداوندی ان اکرمکم عند الله

--- صفحه ۴۲۴ ---

اتقیکم تقریبی نزد ما جز از جهت تقوی نیست و به احدی نظر به ثروت و شئون دنیویہ احترام ننمائیم و از جهت فقر و مسکنت خوار نشماریم و در بخش سابق که قسمتی عظیم از بیان حال و مقال قدوسی را آوردیم نگاشتیم که مادرش سیده حسنیہ بود و آن حضرت در قلعه مازندران دستار اخضر بر سر داشت و کثیری از بایه وی را سید حسنی و نفس زکیه و قائم جیلانی ماثور در اخبار می دانستند و آثار بارزه داله بر مقام عظمت نفس و قوت اعتماد و توجهات الهیه اش فوق ادراک و تحمل عقول قاصره بود و نیز آن حضرت در جمیع شئون به لطافت عظمی و ظهور نعم و آلا تجلی و تحلی داشت و در کتاب روضة الصفا در خصوص احوال اصحابش که پس از اختتام امر قلعه طبرسی اسیر سپاهیان شدند چنین مسطور است غالب آنان زرد و ضعیف و لاغر و بیمارگونه بودند زیرا که چون در ایام محاصره آذوقه آنان اتمام یافته مدتی بخائیدن چرم و جلود دواب معیشت داشتند و به حکم نواب و الا چهارصد کس از معاریف آن فرقه به ضرب تفنگ و شمشیر و نیزه سپاهیان مازندران بر هلاک رسیدند و چندانکه بدانگروه نصیحت ببازگشت از آن طریقه کردند به سمع قبول اصغا نمودند و نبیل زرنندی در بیان احوال حضرت نقطه اولی پس از استماع خبر شهادت قدوسی چنین نوشت که طلعت اعلی شش ماه تمام در عزای آن روح قدسی متالم بود و در زیارتش به قدر یک مجلد بیانات نازل فرمود و هشت روز در اوصاف و محامد وی می نگاشت و صورت یکی از آن زیارات این است " زیارة الشہد! علیہم السلام الذین قد فدوا انفسہم لاسم اللہ الاخر قدوس قدوس بسم اللہ الامنع الاقدس

قدوس قدوس قدوس انما البهاء من الله الذي لا اله الا هو علي فؤادك و فؤاد من في فؤادك و علي روحك و روح من في روحك و علي نفسك و من في نفسك و علي جسدك و من في جسدك

--- صفحه ۴۲۵ ---

ثم العال من الله علي فؤادك و فؤاد من خلق من نور تسيحك و علي روحك و من خلق من روح تحميدك و علي نفسك و من خلق من نفس توحيدك و علي جسدك و من خلق من نور تكبيرك قد ارتفعت و ليس فوقك ذو ارتفاع مثلك و دنوت و ليس دونك ذو دنو مثلك سبحت الكينونات كلهن من ساذج تسيحك و حمدت الذاتيات كلهن من كافر تحميدك و وحدت النفسيات كلهن من جوهر توحيدك و كبرت الانبيات كلهن من مجرد تكبيرك كل يسبحون الله بك و كل يقدسون الله بك و كل يوحدون الله بك و كل يكبرون الله بك فقد عظمت مصيبتك حيث قد انقطعت عن الاقتزان بما كل المصائب من كل الممكنات و ترفعت رزيتك علي مقام فرقت الزايرا عن الذكر معها من كل الممكنات فو عزتك ما من شئ من دون الله الا و انه هو باك لك و مستقر في ظلك و مسبح لله بما قد سبحت و مقدس لله بما قد قدست و موحد لله بما قد وحدت و مكبر لله بما قد كبرت لم تزل و لا تزال كنت في علو القدس و الجلال و لا تزال انك لتكونن في سمو القدس و الجمال انت الظاهر بظهور ربك و الباطن ببطون ربك و الاول حين لا اول غيرك و الاخر حيث لا آخر دونك قد تعرجت في الابداع الي افق ما سبقك من احد و استقللت فوق كرسي عزتك في اعلي افق الرضوان حيث لم يكن في علم الله اعلي منه فلا شهدتك و كل شئ بان دمك طهر طاهر مطهر و ان بفاضل ذكره قد ظهرت كينويات الممكنات (الي قوله) فلا شهدن الله و كلشئ بان الله قد طهرك عن المثل و آتاك ما لم يؤت احدا من خلقه لاملك الارض و ما عليها بل ملك الرضوان و من فيها حيث لا يحظر علي فؤاد ذكر عظمة او كبريالاً و انه وافد عليك بذكر الخضوع و نازل بر حل فنائك بمنتهي ما يمكن في الخشوع (الي قوله) كانني لاشاهدن ملائكة العرش و الكرسي و السموات و الفردوس الاعلي و الرضوان الابهي طوافون حول تربتك و ليأخذن ما عين من يظهر في حبك و ليحضرنه بين يدي الله ربك و لينظرن الله

--- صفحه ۴۲۶ ---

الي من اكتسب ذلك الفضل و ليبيكين عليه رضوانه و ليختصه بكل فضله و ما يمكن عند ابداعه اذ لم يكن قطرة ما عند الله احب عما يجري في مصيبتك و يظهر علي خد في رزيتك " الخ و در الواح صادرة از قلم اقدس ابهي اذكار رفيعه و مقامات منيعه در حق آن حضرت مسطور است و به عنوان طلعت اخرى و نقطة اخرى ستودند و در لوحی چنين فرمودند " فاعلم بان اول ما بعثناه بالحق فهو علي قد اشرقناه عن افق الفارس و انزلناه علي ظلل الروح من سما عز عليا و آخر ما بعثناه فهو ايضاً علي و سميناه في الملا الاعلي باسمنا القدوس ان انت بذلك عليماً و عززنا هما بهذا الجمال الذي ظهر بالحق و اشرق عن افق الامر بسلطان منبعا " الخ و اما آثار قدوسيه از خطب و دعوات و شئون تفسيريه بسيار بود كه بيشر را با خواهرش مريم بهخانه حاجي ملا محمد شريعتمدار فرستادند و غالباً در دست نيست و در آنميان خاتمي ديده شد كه بر نكيش اين آيه از قرآن: "ان ترن انا اقل منك مالا و ولداً "

نقش يافت و ما در اين مقام محض مراعات اختصار بهتبت نبذه از آنها اكتفا مى كنيم منها صورت دعائى است كه آن حضرت باصحاب جهت حرز دادند " بسم الله الحميد انه هو الحبيب لدينا علي حكيم سبحان الذي قد نزل الايات بدعاً من شأنه ليشهد الكل انه لا اله الا هو قد كان لما يشأ قديراً و هو الله ربي و رب العالمين حميداً و هو الله ربي قد كان قبل ذلك في ام الكتاب حكيماً اللهم انك لتعلم ان الاحياء يستدعون منك ما تعلم حكمه و تشهد سره و ضمير و انت العليم الحكيم فان اجبتهم بما سئلوا فانما هو من فضلك قد مننت عليهم و ان منعتهم عن ذلك فانما هو من عدلك و ان العدل لا يتحمل الملك لظهوره و لا يمكن الاختراع لشهوته و لا يتحصل في ذروة نقطة الابداع بروزه اذا لعدل لما كان له وجود من دون فقدان بالسر الموجود و بعد ما قد كان الكل انما هو بقولك كن لامن شئ في شأنه يوجدون فكيف يقال في حقه ذلك بل كل ما تفعل بكلشئ

--- صفحه ۴۲۷ ---

من تألؤات الجمال او من ظهور الجلال في ميادين الابتجال كل ذلك من فضلك فان الفضل هو العلة للوجود و هو الله لم يزل عند اهل الفضل لمشهود فصل يا رب علي طلعتك المتشعشع بالهوية في شجرة المعبود و شرك المتلامع في الجزئيات المنضود و هويتك الظاهرة في نقطه البيا اذ لم يقتزن بالحدود و اني اشهد له انه القدوس في ختم الاكوار لدي الصعود و انه هو الفاتح القيوم في تنزل الانوار عند القيود و اشهد انه السر سر كالحق في قصبات الوجود فصل عليه و علي باب مدينته و ذكر آيات لاهوتيته و تعني ورقاً هائيته فصل عليه و علي البقرة الاصفر الجامع التحف الازلية في كل السر من رشح ثم علي من انت تحب كما تحب كيف تحب ثم اني اسئلك ببركة ذلك الصورة الانزعية في تقديم الظهور و ذلك المدينة البائية و ان عنافات سرهما في الظهور ان تتفضل علي جمع احبتك ما به بسر قلوبهم و تنور صدورهم و تكشف غمومهم و تذهب همومهم و تنصرهم و تحفظهم عما يكره رضاه و تدفع عنهم كل البليات بما في الارض و السموات و في البر و البحر و الجبال و الاودية و ما في الاشجار ظهوره و في الحيوان ستوره و ما في الجن بروزه و ما في شياطين الانسان ركوده و ما في الهوا او في الما او في النار او في التراب سطوعه و اني اعيد نفسي و كل من اتبعني بالحق باسمك القاهر المقتدر الجبار عن كل الافات و البليات و الحركات و السكنات و الهوام و الطيور و السباع و كل ما في الملك مما هو ضار سبحانك سبحانك لا اله الا انت انت الحفيظ و انت الكفيل و انت ذو الفضل العظيم و انت الرحمن الرحيم و انت العليم القديم و الحمد لك ان الحمد لله رب العالمين. " و ايضاً صورت دعاً ديگر است كه به آنها جهت حرز دادند، " بسم الرب القهار سبحان الذي نزل الشفا بمحبة حجته اذ هو الذي لا اله الا هو و هو الغفور الرحيم فيا الهي قد وعدت ان تستجيب الدعاء لمن اتاك بالرجا فانزل اللهم شفا و رد عنه ما قد احزنه بما يشا بحق سر ك الظاهر في

--- صفحه ۴۲۸ ---

هوية الهيا فانك اهل الكبريا و لا تخيب احداً اذا اتاك لللقيا سبحانك سر آيت ذاتك اذ لا اله الا هو و انت رب العالمين. (و ايضاً من دعائه للاهيا علي الاعداء) " بسم الله الذي لا اله الا هو العلي العظيم الحمد لله الذي قد خلق الحمد بحمده حمده و قد جعله بجوده مظهر طلعتة بانه لا اله الا هو و هو العلي القديم الحمد لله الذي قد جعل الحمد حمداً لما ابرز بسره و اركز الحمد في سرائر سطره و انطق الحمد بايات ذكره لئلا يخفي عن العالمين جذبات جماله و لئلا يقول احد في طلعة حمده بعضاً من القول و كان الكل لديه من المنصعين الحمد لله الذي قد خلق الحمد حمداً لنفسه بايات هويته و قد ترشح من لجة جوامع حكمته و قد علم بجذبة ورقائه كل الايات الجلاليات بصحويات الهويات الي غاية مراده بانه لا اله الا هو و هو لا اله الا هو و هو السر المستسر بالورقة الهوية قديم اللهم يا مالك الهوية و يا صاحب الطلعة النقطية و يا منجذب الكل بالايات الصمدية و يا مغني الاوراق الكافورية بالورق العمانية و يا مجمع البهائيات بترشح جواهر السرية انزل علينا الاية التي قد وعدتنا من قبل و اظهر الامر الذي قد اردتما من بعد و انزل النصر من عندك و افتح الابواب من فضلك و ابشر اولياتك بالنظر الي طلعتك و اجمع شملهم بانزال السكينة علي قلوبهم من رحمتك و فرق الاسباب التي قد منعتهم عن الاجتماع لدي ذكرك و سبب يا الهي بجودك سبيلا لاظهار امرك و اعلا حكمتك و اتقان صنعك و اطفأ نار الشرك في عبادك اللهم اني اسئلك بالاسم الهيا في الهوية و بالبيا في الاسمية و بالطيا في السرية و بالالف الغيبية و بالحروف العمانية و بالرقوم الكلمات الجامعة و بالفتي الجالس علي عرش العزة لديك و باهل البهيا في لجة الثنا و بمن نادي في الطور بلسانك اني انا الله و بمن قد نزل الرحمة علي ايوب اذ نادي و بمن انجي يوسف من الحب و اليه ابويه آوي و بمن خلص عيسي من ايدي اليهود و ارفعه الي السما و هو هوي و بمن اغرق

--- صفحه ٤٢٩ ---

فرعون و فرج عن موسي و اخيه و قومه ما مسهم من البأسا و الضرا و بحق الذي هو علي العباد رؤف رحيم و علي اهل الدعوة مجيب قديم و علي المضطرين كاشف بأسائهم و هو عظيم عظيم فيا الهي و سيدي و محبوبي و مناي و رجائي فو عزتك ليس لي رجأ الا انت و لا مقام الا لديك و لا انيس الا انت و لا من اسكن اليه الا انت فبحق اسمك العظيم و بحق سرك القديم و بحق اسمائك الحسني و صفاتك العليا و طلعات جذابيتك في العميا و تغني ورقائك في طلعة شمس الثنا الا ان تفرج الكربة الذي قد انزلتها علي عبادك المخلصين و اهل محبتك المصطفين و امنائك الراجين و الذي ليس لك في الارض الا هم يا رحمن يا رحيم فان القلوب يا سيدي قد ضاقت لما راي من الاذي و انّ الصدور قد تصدعت مما سمعت من الشكوي و ان الافئدة قد حرقت من خفا طلعتك عن الورقا و ان الكبد قد خمدت لما نزلت عليه من البأسا و الضرا و ان الابدان قد تبلبلت بالفنا و ان المشاعر قد ضاعت بالشماتة النازلة من السحب المكفهرة السؤي اللهم العنهم بكل لعن نزلتها علي ابو الشرور و بكل لعن قد لعنتها الفرعون و حزيه و انزل عليهم بكل نقمة قد انزلته علي احد من عبادك الذين قد خرجوا من طاعة اولياتك و بغوا علي اصفياتك و طردوا اهل كرامتك (الي قوله) اللهم اني ادعوك بما دعاك حجتك علي بن الحسين عليه السلام من قبل ان تسلط عليهم من لا يرحمهم و لا يضع في شأن قراراً و لا يمكن لهم منه فراراً اللهم خذهم اخذ عزيز مقتدر اللهم سلط عليهم عبدك الذي قد اخزنته لتنتقم به عنهم اللهم انزل علي قلبه حتي لا يرحمهم و حتي لا يوقر كبيرهم و لا يرحم صغيرهم و لا يكون لهم

الا كما قد وعدت في قولك و من اعرض عن ذكري فان لم معيشة ضنكاً اللهم افضحهم بفضح لا يمكن مثله (الي قوله) اللهم اهم كل مؤمن لعنهم و كل عبد التبري منهم اللهم اجعلهم في الارض بحيث لا يستطيعون بشئ من الامر و هم في كل

--- صفحه ۴۳۰ ---

شأن خائفون و عنهم منتقمون لانهم قد آذوا نفسك و والوا عدوك و افتروا عليك و اسسوا اساس الظلم بك و قطعوا رحمك و ظهر الشيطان بينهم و لم يتبرئوا منه اللهم اني اختم الكلام بالبرائة عنهم و التمسك بجبل ذكرك و اتباعه فاقول من حكمتك اللهم صل علي ذكرك و آل ذكرك انك حميد عليهم و احشربني برحمتك في كل شأن معهم انك انت ارحم الراحمين."

و اما ملا سعید معروف به سعید العلماء اهل قریه دیو کلا از توابع بارفروش که موقد نیران فتنه مازندران و سبب قتل حضرت قدوس و باب الباب و اصحاب گشت تحصیلات مقدمات علوم در بار فروش و ساری نمود. آنگاه در عراق عرب نزد ملا شریف ملقب به شریف العلماء آملی تکمیل اصول و فقه کرده اجازه اجتهاد گرفته به بارفروش برگشت و مسند فقاہت و ریاست بگسترد و از معاریف مجتهدین محسوب گردید و دختر رئیس اصطبل محمد شاه را به حباله نکاح گرفته بستگی به سلطنت یافت و لا جرم جاه و جلال و ثروت و مال اندوخته معجب و مغرور گشت و ملائی متعصب و لجوج و پرخاشگر و تند خو و متکبر و ستمگر شد و از جهت جمودت عقیدت ظاهریه فرعیه و غلظت فقاہتیه با ارباب علوم و معاریف عقلیه و ذوقیه خصوصت شدید یافته لاسیما به تاسی از بعضی اساتید خود در عراق نسبت به عقیدت شیخیه نفرت عنیف اظهار نمود و با حضرت قدوس مصادات و مخاصمت همی کرد تا هنگامه مذکوره را برپا داشت و سد هائل پیشرفت مقاصد اصحاب گشت چنانکه در بخش سابق نگاشتیم و هنگامی که باب الباب و اصحاب در طبرسی نزول کردند و کرسی خطابه و دعوت بر قرار نمودند

ملا سعید اصلاً یهودی و جدید الاسلام بود و سعیده نام زن ریش دار که در اخبار مأثوره است که حضرت قائم را با دسته آهنین مقتول می سازد مراد او است و دسته آهنین تبر زینی بود که به دست خود بر سر آن حضرت فرود آورد . (حاجی میرزا جانی)

--- صفحه ۴۳۱ ---

و مبلغین به هر سو فرستادند و کثیری از مردم مازندران برای تحقیق احوال بدانجا شتافته به استماع بیان و علم و تبیان آن جناب متنبه و مستفیض شدند نهی شدید کرد و اصرار و ابرام نمود که کسی بدانجا نرود و از فروش برنج و نان و دیگر ما یحتاج به اصحاب ممانعت اکیده به جای آورد و مکاتیب پی در پی به ناصرالدین شاه نگاشت و ملا حسین و اصحاب را طاغی و سرکش و مدعی سلطنت خواند و موجب گردید که حکم شاهی به مدافعت آنان صادر گشت و عبدالله خان سورتی (سورتیجی) با

چند هزار مردم مسلح از اطراف مازندران پی مدافعت اصحاب بیامدند و حین ورود به بارفروش نزد وی رفت و حسب تحریکات و تشویقاتش مصمم هدم و ردم قلعه و اصحاب شد و تفصیل بیرحمی و قساوت ملا سعید را نسبت به حضرت قدوس در بخش گذشته آوردیم و او پس از واقعات مذکوره به رعشه اعضا به مرض صعب العلاج نادر الوجودی مبتلا گشت و برد شدیدی بر مزاجش استیلا یافت و در تمامت فصول سال حتی در هوای حار و راکد تابستان

ملا قاسم از ائمه جماعت بار فروش ساکن محله آق رود قریب به خانه حضرت قدوس مردی شرور و متعرض به احباب و مزاحم آن جناب بود و سعیدالعلما را بر مقاومت و مدافعت همی تحریک کرد و او را مشتعل از نار عناد و فساد نموده دروغ های بسیار گفت که از حد خارج بود و دوستان به آن حضرت عرض کردند که شقاوت و شرارت و کفر بی حسابش را همه مردم دیدند از شما می خواهیم عذابی بر او ظاهر شود که همه مشاهده کنند در جواب فرمودند آیا می خواهید بچه صورتی منقلب گردد عرض کردند خدا او را به صورت خوک ظاهر فرماید فرمودند منتظر باشید خواهد شد بعد از زمانی ملا قاسم مریض شد و حالتش به سختی رسید اطباء هر قدر به معالجه کوشیدند سودی نداد چهره و صورتش دیگرگون شد و در شهر شهرت یافت که صورت ملا قاسم مانند خوک شد پرستاران پرده کشیدند و مردمی که به عیادت می رفتند

--- صفحه ۴۳۲ ---

لباس بسیار از پشم و پوست جانواران در بر کرده تجاویف عمامه کبیره اش از پشم انباشت و ابواب حجره آرامگاه و خوابگاهش را به استحکام بسته پرده های ضخیم بر ابواب بیاویخته منافذ را سد محکم کرده در کرسی گرم زیر لحاف های پشمین سنگین جای گزید مع ذلک کله از سورت برودت ناله و فریاد کردی و از سختی سرما سوختی و عاقبت با چنان حال خسران مال که از تمتعات اکل و شرب و غیره نیز محروم بود به بلای وبا دچار شده زندگانی را بدرود گفت ۱۲۷۰ ه. ق و او را اولاد متعدد بود و همگی در ایام جوانی ناکام مردند و نشانی جز برخی اقربا و خویشان بر جای نماند.

دیگر از ملایان مخالف **ملا فضل الله** بود که به روش وی رفته با معروفین از مؤمنین معاندت و تعرض همی نمود و اعقابش نیز چنین کردند دیگر سید ربیع نام گویند در هنگامهء ورود جناب باب و اصحاب کفن بگردن افکنده بچهار سوق بازار شتافته فریاد بر کشید ایها المسلمین العجل العجل بکوشید بجوشید بایان بی دین را از این خاک برانید .

سبب مي پرسيدند و باصرار پرده را بالا مي زدند و شكل خوك ميديدند و فرار مي نمودند تا به مقام اصلي خود رفته به رفقا و هم صورتان خود پيوست و ميان مردم شهرت يافت كه چون جسدش را در آق رود غسل مي دادند صورتش مانند خوكي ديده مي شد و لذا ملاها حكم دادند كه او را فوراً دفن كردند و اما حكايت عذاب سعيد العلما چنين بود كه ناخوشي سرما گرفت و در تابستان و شدت گرماي هواي مازندران زير كرسي رخت هاي متعدد پوشيده با كليجه هاي ماهوت پوستين بردوش و چهار منقل پراز آتش باز هم مانند كسي كه تب لرز دارد گرم نمي شد و غذاي او را از انواع لطيف ذائقه پذير حاضر مي كردند و آرزوي آنها داشت ولي يك لقمه به حلقش ممكن نبود فرو رود و به اين عذاب به مقر خود رفت.

(آقا سيد محمد رضا شهيمير زادي)

--- صفحه ۴۳۳ ---

و ديگر از ملاهاي مازندران كه به مدافعت اين امر و مقاومت با اصحاب قيام كردند حاجي ميرزا محمد تقی مجتهد ساروی ستون كفر بود كه كيفيت رفتار سوئش با حضرت قدوس و به شهادت رساندنش آقا سيد احمد شهيميرزادي را در بخش سابق و حاضر نگاهشديم .

و نيز در آن ايام (ايام حبس برادران و غيرهما در انبار طهران در سال ۱۲۷۷) مجتهد مازندراني از اهل ساري ميرزا تقی مشهور بستون كفر (حضرت قدوس او را بدین لقب خواندند) قاتل فرزند رسول يعني برادر شهيدم كه مقرب نزد سلطان بود به طهران آمد و چند نفر از اهل ولايت ما بدون اذن ما نزد آن ملعون خونخوار شرار رفتند و باين نوع تظلم نمودند كه اي آقا عرض ما را برس اول قسم مي دهيم شما را به خدا و پيغمبران و امامان عليهم السلام و در ثاني متضرعيم به پادشاه عرض نماييد كه دو برادر از سادات و اولاد رسول در انبار مباركه هستند ايشان را مرخص فرماييد. پرسيد بچه تقصير و گناه و از كجا آوردند ؟ گفتند: از مازندران و به اسم بابي و بهتان زدند آن شرير گفت به شما چه نسبت دارند؟ گفتند: هم ولايتي ما و شهيميرزادي هستند گفت خوب مي شناسيم يك برادر ايشان را در مازندران به دست خود كشتم و ثوابي عظيم بردم و بايد اين دو را هم كشت چون خدمت شاه رسم بايد كاري كنم كه اين نامها را روي زمين تمام گردد لا جرم آن بيچاره ها را خوف غالب شد معجلاً به انبار آمدند به اين عبارت خبر دادند كه شمر را بيدار كرديم و ما باعث حركت آن غدار شديم اينك تدبيری نماييد كه آرام و قرار در ما نمانده گفتم امر در دست خالق و رازق و محيي و مميت ميباشد و تقدير الهي مقدم بر تدبير خلق است اگر انشاء الله شهادت نصيب شود پس خوشا به حال ما رشته بر گردنم افكنده دوست ميكشد هر جا كه خاطر خواه او است ولي تخت عزت اين بدبخت بزودي واژگون مي گردد فواره چون بلند شود سرنگون شود و اعتنائي به اين اعمال و اقوال نكنيد

--- صفحه ۴۳۴ ---

و اما حاجی ملا محمد حمزه شریعتمدار⁴⁸ بزرگ بن حاجی ملا مقیم بن حاجی شریف اهل قریه حمزه کلا از توابع بارفروش که از این رو به نام حمزه مشهور گشت و او از اکابر علماء راشدین کاملین محسوب است. مجتهد متبع در فقه و اصول و دیگر علوم نقلیه دینیه و حکیم متعمق در حکمت و کلام و دیگر علوم عقلیه

باری آن ملعون به مازندران رفت و ایامی چند گذشت روزی زندانبان آمد به ما گفت مژده دهم شما را مجتهد مازندرانی که چنان خیالات سوء در حق شما داشت مرده اینک خبر رسید و شهرت یافت چه چون نعش او را به طهران می آوردند و به کربلا می بردند همین که به فیروز کوه رسیدند قاری های قرآن که با نعش بودند دیدند از درون تابوت خوکی بیرون آمده به صحرا فرار کرد و درون تابوت را تجسس کردند

48 — این را موسسه تحقیقات ولی عصر در مورد بیوگرافی یا زندگی او نوشتند: حاج ملا محمد حمزه شریعت مدار کبیر مازندرانی و بابیه (1283 - 1196) حاج ملا محمد حمزه معروف به شریعتمدار کبیر فرزند حاج ملا مقیم بن حاج شریف از اهالی قریه حمزه کلا از توابع بابل (بار فروش سابق) است که از این رو بنام حمزه مشهور شد در هزار و صد و نود و شش تولد یافت. پدرش ملا مقیما در قریه حمزه کلا ساکن بود، از علمای آن سامان بشمار می رفت. از میان فرزندان خود دو نفر را که صاحب هوش و ذکاوت می دانست برای تحصیل علم بشهر بار فروش (بابل) که در آن ایام حوزه ی علمیه ی مازندران محسوب می شد فرستاد. شریعتمدار یکی از آن دو فرزند بود. شریعتمدار بعد از پایان تحصیلات مقدماتی دربار فروش باصفهان که در آن موقع دارالعلم ایران بود شتافت، چندی در محضر ملا علی نوری که از حکماء عصر بود تحصیل کرد از اصفهان بکربلا رفت، از شاگردان شیخ احمد احسانی بشمار رفت و از پیروان شیخ شد. بعد از آنکه شریعتمدار تحصیلات خود را در علوم اسلامی و علوم عربی بیابان رسانید، بدرجه ی عالی در علم نائل گشت بمازندران مراجعت کرد، بشهریار فروش وارد شد اهالی استقبال شایان از او نمودند. بدیدار پدر رفت ملا مقیما همین که فرزند خود را دید بر آشفت؟! باو گفت ملا محمد تو باین زودی عالم شدی؟! نمی گذارم بخانه داخل شوی باید از همین جا که ایستاده ای بعتبات مراجعت نمایی، بتحصیلات عالی اسلامی ادامه دهی بزرگترین علمای شیعه گردی تا خوابی که درباره ی تو دیدم مصداق پیدا کند، ملا محمد که هنوز از زحمت مسافرت آسوده نشده بود،



مرتضی مدرسی

چنین گفته ای را هم از پدر انتظار نداشت ناچار برای احترام گفته ی پدر اطاعت امر کرد، دو باره بعراق عرب روانه شد!! جالب هست که مرتضی مدرسی چهاردهی شرحی که در مقاله خودش در مجله جلوه آنچه نوشته از کتاب ظهور الحق برداشته است. پژوهش درباره زندگینامه بزرگان و ادیان تاریخ درگذشت: 1283 = محل تولد او در نجف اشرف متولد شد. پدرش شیخ محمد مشهور به آیت الله چهاردهی بود. او از دانشکده ادبیات دانشگاه تهران لیسانس گرفت و از حوزه علمیه نجف اشرف نیز درجه اجتهاد کسب کرد. از سال ۱۳۱۵ با جراید و مجلات کشور از جمله: ارمغان وحید؛ پارس و مهر ایران همکاری داشت. وی مدتها رئیس «اداره کل مطبوعات وزارت کشور» و از استادان دانشگاه تهران محسوب می شد. مدرسی به دریافت «نشان درجه پنجم تاج» نیز نایل آمد. وی حدود ۲۰ جلد کتاب تألیف کرد که چند جلد آن درباره سید جمال الدین اسدآبادی است. از جمله کتابهای وی میتوان به: زندگانی و فلسفه حاج ملاهادی سبزواری (۱۳۳۴)؛ سیمای بزرگان (۱۳۳۵)؛ و شیخی گری و با بیگری از نظر فلسفه تاریخ و اجتماع (۱۳۴۵) اشاره کرد. آخرین نوشته او مقاله «نقش ایران در جهان عرب و بین النهرین» بود که در هشتمین اجلاس وحدت اسلامی سنندج به عنوان مقاله برتر معرفی گردید. مرتضی مدرسی چهاردهی در ۷۵ سالگی بر اثر نارسایی قلبی درگذشت.

جسد آخوند نبود و بسیار وحشت و دهشت کردند و ناچار در آن منزل توقف کرده يك تن از قاري ها را به ساري فرستادند و به وراث ميت خبر دادند آنان گفتند اين قضيه موجب افتضاح ما است فوراً به منزلگاه برويد و جسد ميت تازه را در تابوت به جاي جسدش گذارده به كربلا بريد و مبادا مبادا احدي از مآقع باخبر گردد و چنين نمودند ولي بسياري از مردم شنيدند و هر كه مي دانست او قاتل فرزند رسول بود لعن نمود و زندانبان بعد از نقل اين حكايت گفت: اين قدرت جد شما امام حسين عليه السلام مي باشد الحمد لله عذاب دنيا ظاهر شد و يقين است در جهنم ميهمان اولياء طاغوت گرديد و به زنجير هفتاد ذرعي بپيوست اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآله و اللهم العن شجرة النفي من اولها و آخرها و ظاهرها و باطنها من اصلها و فرعها الي آخر كلامه.

(آقا سيد محمد رضا شهيميرزادي)

--- صفحه ۴۳۵ ---

و سالک واصل به مقامات باطنیه عرفانیه و جامع علوم و رسوم قریبه و مقتدر در اسرار و فنون غریبه و دارای کرامات و مقامات معنویه بود و مدت تحصیلات علمیه و ریاضات نفسانیه را در سی و اند سال در مازندران و اصفهان و عراق عرب به پایان برده در علم و عمل و قدرت روحیه به مقامی رفیع رسید و قسمتی از تحصیلاتش نزد شیخ احسانی شد و در بارفروش افاضل علماء در محضرش تلمذ و استفاضه علوم عقلیه و نقلیه نمودند و بسیاری از تلامذه اش مانند شیخ عبدالله مازندرانی که بعداً از ارکان اجتهاد و ریاست دینیه گردید و شیخ محمد حسن معروف به شیخ کبیر که شیخ المجتهدین در بارفروش شد. و از مؤمنین امر بدیع حمایت کرد و شیخ اسمعیل بن حداد که عالمی ذو فنون و مدرس علوم ادبیه عربیه و فقه و اصول و کلام و حکمت و هیئت فلکیه و نجوم و غیرها در مدرس مدرسه حاجی کاظم بیگ و معروف به وفرت علم و تقوی و انقطاع از جاه و ریاست ملائی گشته دم از روش استاد بزرگوار خود همی زد و غیرهم شهرت بلیغه یافتند و مردم مازندران خصوصاً بارفروش و قرای تابعه غالباً عقیدت و ارادت کامله به وی داشته او را صاحب کرامات و مقامات و تأثیرات نفسیه دانستند و در آن بلد چون ستاره عظیمی درخشید و در درس و وعظ حتی در دعا و راز و نیاز با خدا به زبان مازندرانی تکلم می کرد و عباراتش بدان لغت در دعای استسقا در آن حدود بدین مضمون مشهور است که بار خدایا من این خلق را آزمودم بنفرستادن باران و مجازات های دیگر مانند آن تنبه نیابند و بشری نو که بعد از اهلاکشان آفریده شوند نیز به همین نهج خواهند بود لذا بر جهل و گناهشان ببخشا و حکایاتی در باب استجابت دعای استسقا و هم نفرینش در حق بسیاری از اعداء و اخبار مافی الضمیر مردم در احیان استخاره به قرآن از خدا مشهور است و مسجد اقامت جماعتش مسمی^۱ به مسجد حاجی کاظم بیگ در اوقات صلوات خصوصاً در سه ماهی رجب و شعبان و رمضان چنان مملو از مقتدیان مصلیان بود.

--- صفحه ۴۳۶ ---

که صفوفی در خارج حتی در حجرات فوقانی و تحتانی بسته می‌گشت و در مجلسش سخن حصر در تفسیر قرآن و احادیث مأثوره و زیارت نامه‌های ائمه شده سخن در امور ظاهریه وقوع نمی‌یافت چه به زبان مازندرانی بدین مضمون منع می‌کرد که عمر آدمی اشرف از آن است که در امور فانیه باطله مصروف گردد و ملا سعید مذکور با اینکه در مقابل جامعیت علمیه و فضائل ذاتیه و کسبیه اش منزلت و مقداری نداشت ره رقابت و حسد نسبت به او پیمود و طرفی نبست و پیوسته از تنور ضمیر و تبحر خطیر و عقاید و آداب بی نظیرش در آتش غضب می‌گداخت و شریعتمدار برخلاف دیگر مجتهدین و واعظین در محضر و منبر قلوب مستمعین را سرشار نشاط و سرور می‌ساخت و همی خطاب کرده به لغت مازندرانی بدین مضمون می‌گفت من شما را می‌خندانم و مسرور می‌گردانم زیرا دور گریه بسر آمد و از این پس دور شادی و سرور می‌باشد و همینکه صیت ظهور بدیع برخاست و در بارفروش حضرت قدوس طلوع و قیام فرمودند ملا سعید مانند عدوی عنید به مقاومت و بغضا برخاست و حاجی حامی امر بدیع شده از آن حضرت و اصحاب حمایت و رعایت کرد و با جناب باب‌الباب مصاحبه و آثار و آیات را مطالعه نمود آورده‌اند که جناب قره‌الین بعد از واقعه بدشت چون وارد بارفروش شد به خانه مسکونه اش رحل اقامت افکند. و چند روز در مسجد حاجی کاظم بیگ مذکور در صف جماعت نسوان به حالی که پرده فیما بین صفوف رجال و نساء می‌کشیدند خلف حجاب قرار گرفته به حل غوامض مسائل دینیه و مواعظ بلیغه پرداخت و خورده بر بعضی از بیاناتش به حالیکه بر منبر ادا می‌کرد، گرفت. و او به نوع تجلیل خطاب نموده، گفت: بسیار ممنونم بلی باید این معارف را از شما و همگان شما آموخت و هنگامی که اصحاب به خارج بارفروش رسیدند و پند و اندرزشان در دل رنگریزان و دیگر کسبه و بیکاران که حسب اشاره سعید العلما ممانعت خواستند، تأثیری نبخشید.

--- صفحه ۴۳۷ ---

و ناچار حمله آوردند. گروهی از اهالی به درب خانه وی آمده چنین معروض داشتند. که ای آقا جان بایان می‌گویند حضرت قائم ظاهر شد شما چه می‌فرمائید. جواب گفت: البته بروید تحقیق کنید که جستجو در این امر واجب است. گفتند: ای آقا جان مردم را می‌کشند و می‌گویند صاحب الزمان ظهور کرد جواب گفت من شنیدم با اینکه وارد و مهمانند شما اهالی نخست دست به جفا و ایذا گشودید.

حاجی شریعتمدار در خاتمه و ضمیمه کتاب اسرار الشهاده خود که شمه در خصوص بابیه نوشته و اکنون به خط وی موجود است تحقیقات دقیقه از طریقه امامیه نمود و در چنان موقع و تاریخی که مقاله مذکوره را نگاشت یعنی سال ۱۲۷۲ که آحاد باقی مانده این طائفه در غایت تقیه و احتفا میزیستند عقاید خود را نسبت به دوره بابت این امر با مراعات احتیاط و تحفظ از شرور اعداء در طی بیان تلویحاً و اشاره مبین داشت چه در بخش اول آوردیم

در این مقام نیز نبذة را ثبت می‌نمائیم و هی هذہ. س_ بابیہ معنی ش چیست و چه کسان بوده اند و چون است حال ایشان از ممدوحین بوده اند یا مذمومین؟ بیان فرما که در این زمان نزدیک سال (۱۲۶۰) سنۃ غرس اول غیبت امام در عین و لام از رس طلوع کردند و منتشر شدند در عرب و عجم تا خود را به جزیره خضرای شیخ طبرسی کشیدند و در تنزل لام مذکور که شش سال گذشته از طلوع باشد همه به توپ و تیر کشته شدند ج_ باب به معنی در است و جمعش ابواب چنانچه رسول خدا شهر علم بود و امیر المؤمنین علیه السلام در آن بفرموده اش که انا مدینة العلم و علی بابها ۰۰۰۰۰۰ پس اول بلا اول قبله باب جناب میرزا علی محمد شیرازی که تاجر زاده بود اگرچه من ایشان را ندیدم اصلاً نوشته از کتاب مؤلف او دیدم که در ابتدا طلوع سنۃ غرس بیست و هفت سال بود که از عمرش گذشته بود و در حوادث سن خود بملازمت جناب حاجی سید کاظم بکر بلای معلی بسر برد کمتر از یک سال و بسیار با زهد و ورع و عبادت بود و درس مقدمات تاسیوطی و حاشیة ملا عبد الله بیشتر نخوانده بود و از بابت قوت ذهن و

--- صفحه ۴۳۸ ---

گفتند: سعیدالعلماء چنین فتوی داد. گفت: ای مردم حجت بر شما کامل شد و بر من حرفی نیست اینک شما هستید با سعید العلماء.

ذکاء و تأیید و تقوی قدرت تألیف و تصنیف پیدا شد او را چندین مجلدات تا شش و هفت جلد بشاکله آیات و سور قرآن که از کلمات قرآن بیرون نبود و خطب پر فصاحت و بلاغت شبیه خطب صحیفۃ سجادیہ انشاء و املاء کرده بود و شرح سورۃ بقره نوشت به عبارات غریبۃ مشکله که همه اش را دیدم آورده بودند پیش من همه را و بسیار خوش خط و ربط و تیز قلم و تند رقم بود و دعوی بابت کرد و خود را باب نامید و بر انگشتر سفید خود خط باب کشید این باب اول که بع اجتهاد و استنباط و ریاضت و صفای خود خود را باب وصول به معرفت و توحید و حق و تجرید و علم تفرید و باسم باب مسمی ساخت و باب دوم بعد از وی جناب حاجی محمد علی پسر زراعت کار مازندرانی که مقارب او بود در سن و صورت و قدری اسن از وی بود به ملازمت او همسفر بود راه مکه ذهاباً و ایاباً دائماً مانند او درس متعارف خوانده نبود مگر تا سیوطی و حاشیه به همان صورت و سیرت که به مراجعت از سفر مکه به خانه اش در شهر شیراز با وی بوده و به آداب وی حتی در تألیف که شرح سورۃ توحید نوشت ناتمام به قدر پنج شش هزار بیت که دیدم و خطب و ادعیه بکلمات غریبۃ غیر متعارفه به سرعت قلم می‌نوشت که همه را دیدم و سبک و لسان هر دو توحید صرف بود و باب سیم جناب آخوند ملا حسین بشرویۃ خراسان بود که در علوم متعارفۃ فقه و اصول و مقدمات و در علم به اصطلاحات و قواعد شیخ الاستاد زرنگ و با تسلط بود ولی در علم بابت خود را جنب آن دو نفر مانند قطره به دریا می‌دانست و بسیار با شجاعت و جنگی و جلادت و سیفی بود و در سن مقارب

--- صفحه ۴۳۹ ---

در مقابل منتقم قهار توانا و موقعی که هنگامۃ طبرسی مرتفع شد و حضرت قدوس با اصحابش به قلعه رفتند با آنکه قریب به نود سالگی بود عزم آن داشت که با جمعی کثیر به اصحاب ملحق شود

سن حاجی محمد علی واسن از او بوده بعد از وفات حاجی سید کاظم ملا حسین و جمعی رفتند به شیراز و احوال و آداب و قرآن ها و خطب و تألیفات و آثار میرزا علی محمد را دیدند در منزلش و باو گرویدند و او را باب دانستند و تألیفاتش را دلیل و بینۃ بابت و حقیقت او قرار دادند و گفتند به خلق که اگر در شک باشید در او فأنوا بسورۃ من مثله و آدم به اطراف بلاد عرب و عجم فرستادند و قصه اش را منتشر

کردند تا آنکه علماء و طلاب و اغنیا و کتاب متعرض شدند واقعه را به سلطان زمان و حاجی میرزا آقاسی وزیر ایران رسانیدند و سید و حاجی محمد علی و جمع ایشان را از شیراز متفرق ساختند سید را بعد از ملاقات دار الخلافه بردند به ماکو حبس داشتند و سید که باب بود قلم و رقم و جمیع امور متعلقه بابیت را تفویض مصاحب خود حاجی محمد علی نمود که وارد خانه پدر خود محمد صالح شد بعد ملا حسین و جمعی به هوای او حرکت کردند به خانه او منزل نمودند تا آنکه جناب آخوند ملا محمد سعید از شدت خوف رجوع به عرف ساری کرد ایشان را از بارفروش بیرون کرد ملا حسین روی به ولایت خود نمود و علماء و ذاکرین و عوام میامی و شهر مشهد مقدس رضوی و قم و طهران و قزوین و تبریز تا به سمنان و نور و علی آباد و بهنمیر و بار فروش و مازندران و اطراف بلدان را جمع کردند و به موالات خود خواندند و به همراه خود آوردند مسلح و مکمل متجاوز از چهار صد نفر وارد سبزه میدان بارفروش شدند رنگریز و دکان نشینان آن گذر مانع شدند دخول ایشان را به شهر و ایشان ممنوع نشدند میان ایشان فتنه در گرفت تا بع قتل رسید که در ربع ساعت

--- صفحه ۴۴۰ ---

و با حضرت قدوس مکاتبه نموده به نظر خان سرتیپ گرایلی مالک قریه افرا واقع در جنب بقعه مذکوره نوشت که محلی مناسب و در خور ورود او و همراهانش حاضر سازد ولی تا تهیه زاد و راحله و ضروریات اقامت آنجا نمایند قلعه به محاصره اردوی دولت افتاد.

قریب به غروب نزدیک بیست نفر مرد بزرگ و کوچک از طرفین کشته شدند بعد از وقوع این قتل اهل شهر خبردار شدند و همه و ولوله عظیمی در آن شب داشتند تا به صبح که روشن شد پس از آن تا دو روز دیگر زن و مرد صغیر و کبیر مثل بید میلرزیدند که استعدادی بهم رسید از اهل لاریجان و اطراف تا اینکه به لطایف الحیل ایشان را از کاروانسرای آن میدان بیرون کردند و ایشان خود را به شیخ طبرسی صاحب احتجاج کشانیدند و دورش را خندق محکم زدند و دو حمله آوردند که دوم شبیخون بود که قتل نمایان کردند تا اینکه از دار الخلافه طهران توپ کوچکی آوردند و محاصره کردند تا به قدر نصف یکسال بیشتر که جوع و قطع نان و آب بر آنها غالب شد با این احوال ملا حسین با جمعی از انتخاب کرده قریب صد نفر بیرون آمدند از اندرون خندق و بر عسکر حمله آوردند جمع کثیر از طرفین آن شب کشته شدند که شب نهم ربیع الاول بود تا آنکه بعد از چند وقتی همه از شدت جوع بیرون آمدند به نزدیک عسکر پادشاه و دستگیر شدند و به شلیک هزار تیر بر زمین افتادند و از دنیا در گذشتند و حاجی محمد علی را با چند نفر به شهر آوردند و حاجی را بردند همان سبزه میدان و او را آتش زدند و هرچه سؤال می کردند مرا از ظالم و مظلوم و حق و باطل طرفین و استفتاء می کردند از کفر و ارتداد یا اسلام و بقاء تشیع ایشان سکوت می داشتم و جواب نمی نوشتم و نمی گفتم این مجمل بود از داستان ایشان اگرچه رفتند و منقرض شدند ولی دور فلک را بازیچه ها بسیار است عقبه را باید پائید و از عواقب آن اندیشید معامله من لایعلم

--- صفحه ۴۴۱ ---

و نتوانست خویش را به اصحاب رساند. ولکن از معاونت و مساعدت یاران کوتاهی نمود و مردم را ممانعت از مقاومت با اصحاب همی کرد و چون از وی صحت و فساد عقیدت بایان را می‌پرسیدند غالباً به این مضمون جواب می‌گفت: من ایشان را بد نگویم و بد ندانم آورده‌اند که بعد از خاتمه امر قلعه هنگامی که دژخیمان حکومتی برخی از آحاد اصحاب را ذبح می‌کردند دژخیمی با همان خنجر خونریز روی به سوی وی رفت و همراهان و محارمش را بیم گرفته، گفتند که اینک مأموریت ظلم و ستم جدید انجام خواهد داد و او بیان اعتماد به خدا کرد تا دژخیم رسید

را با من لا یعلم چاره چیست و من لا یعلم را بر من یعلم سبیلی نیست بسم الله بگو مرد این میدان کیست ... و در مقام دیگر از کتاب مذکور چنین نوشت پیغمبران و امامان علیهم السلام را ساحر کردند و نسبت جنون و کفر و شرك و ضال و مضل به ایشان دادند به علت حماقت و قصور فهم و ادراک که داشتند پس چگونه می‌شود که مرد شیعه عالم و فاضل و صالح و متقی و کامل و خود طالب شریعت سید المرسلین طریقت امیر المؤمنین حقیقت رب العالمین باشد و شیعه و شیعه زاده و در میان شیعیان نشو و نما کند و کفر بگوید شرك بورزد سفیه و مجنون اینکار را نمی‌کند که او بکند با اینکه عالم باشد به همه راههای ظاهریین که به آن تکفیر می‌کنند غایه الامر کتاب مؤلفی و کلماتی از او صادر شد و محجوبین و قاصرین و مقصرین و ظاهریین از ادراک فهم آن عاجز آمده باید اگر طالب باشند از او سؤال کنند یا سکوت ورزند و واگذارند او را میان او و خدای او نه اینکه به فهم ناقص خود تکفیر کنند خصوص هرگاه عاری باشند از فنون و از فن او و حکم به کفر و اجتناب او کنند و احکام کفر بر او جاری کنند و از حکم اصول و قواعد شرعیة قطعیه محکمه انحراف ورزند منشأ فتنه و فساد گردند. انتہی

--- صفحه ۴۴۲ ---

و نظری بر چهر منیرش افکنده خنجر بینداخته گفت ای آقا مرا نا مسلمان انگاشته مسلمانم نمائید شریعتمدار به زبان مازندرانی بدین مضمون گفت: ای ناپاک اگر بخوردن سنگ معاش می‌کردی بهتر ازین بود که با چنین شغل ناروا و کشتن بندگان خدا زندگانی کنی برو دکان علافی باز کن و دژخیم توبه کرده به دکان علافی نشست و عقیده بدینگونه یافت که با همان خنجریکه مؤمنین را سر می‌برید به سر رنجوران و تب داران می‌مالید تا رنج و تب زائل می‌گشت و بالجمله حاجی شریعتمدار به نوعی که آوردیم حسب الوصیه حضرت قدوس آیات و آثارش را لاجرم حفظ و نیز خواهرش را حمایت و صیانت نمود و اجساد شهداء بایه را بدون غسل و کفن نماز خوانده، دفن کرد. و قاتلین را توبه داد و بسیاری از اهالی شهر نظر به مقامات وی بآسی کرده تعرض نمودند و لسان از بدگوئی باز داشتند و بدین رو ملایان متعصب سخت آشفته و غضبناک شدند و منشور حکم به کفر و خروجش از اسلام را پی در پی بنوشت و همین که قطعات جسد مطروح حضرت قدوس را به واسطه گماشتگان ربوده نماز خوانده در مدرسه میرزا زکی به ثلث آخر شب دفن نمود. سعیدالعلما ارادل و اشرار را تهییج کرد که از زیر خاک بیرون

آورده معدوم سازند و او نزد حکمران بلد رفته با حالت افروخته نصیحت گفت و از عذاب و انتقام الهی تحذیر نمود و عمامه از سر انداخته شمه از اعمال اعداء در ارض کربلا گفته تهدید به نفرین نموده بر جایشان نشانند تا چون شاهزاده محمدقلی میرزا ملک آراء حاکم مازندران وارد بارفروش شد و خواست به شرف زیارت وی رسد و او اعتنا و تجلیل نکرد سعید العلماء موقع را غنیمت شمرده سعایت کرد و چون والی به مرکز حکومتش ساری برگشت دستور داد وی را در دار الحکومه بارفروش ایامی چند حبس کردند و باری دیگر ده تن از گماشته گان

--- صفحه ۴۴۳ ---

حکومتی کتاره بر کمر بسته از ساری برای بردنش با قید و غل به بارفروش آمدند و در مجلس درس شرح جامعه شیخ که صد و اندی از علماء و فضلاء نزدش تحصیل می کردند وارد شده به یکی از آنان مسمی به گت ملا آقا که عمامه بزرگ بر سر داشت خطاب کردند که برخیز به نزد حاکم کل در ساری برویم و شریعتمدار که حسب معمول کلاهی از پوست گوسفند مانند کلاه چوپانان آن دیار بر سر داشته بر پوستی نشسته بود از جایش برخاسته به زبان مازندرانی بدین مضمون گفت ای کوران به باطن که خدا دیدگان شما را نابینا ساخت شریعتمدار منم. برویم. هرچه به شما امر شده انجام دهید بر حماری سوارم کنید و کلاهی از کاغذ بر سر گذارید خدا خانه ظالمین را خراب کند و بالاخره خواهد کرد و خبر به اهالی رسیده دکاکین را بسته مهیا برای دفاع و جهاد شدند و چند صد از نسوان مقدسه در خانه اش اجتماع کردند و شاعره در آن واقعه مرثیه و مصیبت حاضره می خواند و زنان دیگر بر سینه می زدند و مرد و زن می گریستند و همه را یقین بود که وی را در ساری به عنوان بابی می کشند در آن حال از خانه بیرون آمد با صدای رسا و زبان مازندرانی به انبوه بی شمار زن و مرد بدین مضمون گفتو که خدای باقی و توانا مرا نصرت می نماید بدانید که بساری رفته صحیحاً سالمأ برمی گردم شما همه به کار خود مشغول گردید نزاع و فتنه نشود و شرحی از اجر صبر و شکیبائی بیان نمود و همه را امر به قرار و آرامش و عمل به موجب تعالیم و روش پیشوایان حقیقی دین داده از حدوث اندک هیجان و آشوب ممانعت کرده ساکن گردانید و در حال افروخته که به حاکم نفرین می کرد به ساری روان شد. همینکه به دارالحکومه رسید حکمران پرخاش کرده در باب حمایتش از بایه اعتراضات و بازخواست نمود و حاجی برآشفته با تغیر و تأثر تام به او گفت مکن کاری که نزد منتقم قادر قهار از تو شکایت نمایم آورده اند که در همان اوان پسران نارس حاکم در حجره عمارت خود در حالیکه درهای سنگین حجره را که به

--- صفحه ۴۴۴ ---

زنجیری تکیه داشت بالا کرده ایستاده تماشا می نمودند ناگهان در بر گردنشان فرود آمده هر دو را خفه کرده بکشت و حکمران از شدت تأثر و اندوه روز و شب گریان و نالان گشته تنبه حاصل نمود و از وی قبول عذر و عفو تقصیر خواسته مبلغی نقود و هدایا تقدیم کرده او را محترماً به بارفروش روانه داشت ولی تحریکات سعیدالعلما کار را به جایی رساند که سفله بلد روزها روده گوسفند را به شکل عمامه دور سر پیچیده خود را شریعتمدار کبیر بابی نامیده در کوی و برزن مورد سخره مردم کردند و درب خانه اش را با نطف سیاه مخلوط به فضله گاو بیالودند و نوبتی سعیدالعلما وی را در مجلسی که طرفین ایجاب و قبول عقد زواجی بودند به اعمال مذکوره نکوهش و به تعقیب شدید حکومت تهدید نمود و شریعتمدار به او جواب گفت که من آرزو داشتم مرا ریش تراشیده بر استری نشانده در مجامع بگردانند و تو ای سین از آن همه جور و تعدی که نسبت به بندگان خدا روا داشتی خجل و شرمسار نمی شوی و ندامت و توبه نخواهی نمود و بدینطریق ملا سعید را نزد محارم و مخلصین به عنوان سین لقب و شهرت داد تا آنکه در اواخر ایام که تعرضات انام و سختگیری دولت نسبت به بابیه بیشتر بود به مصداق دارهم مادمت فی دارهم و به مضمون ان الله لا یغیر ما بقوم حتی ینقضوا ما بانفسهم ابواب فیض هدایت را بر وجوه جهال بست و در اثناء شداید و بلایا و قتل و یغماء مؤمنین امر بدیع در سن متجاوز از صد این جهان خاکی را وداع گفت. ۱۲۸۱ ه.ق و جسدش را به نجف برده در جوار مرقد علوی دفن کردند ولی محلش اکنون معلوم نیست و او را قامتی متوسط و چهری سفید گلگون و چشمانی سیاه و بالای بینی اندک بر آمده بود و سیمائی جذاب داشت و محاسن را با رنگ و حنا خضاب می کرد و تا سن هشتاد سالگی آثار ضعف و ناتوانی ندید و از آن پس به فرط تعدی سعیدالعلماء و اتباعش

--- صفحه ۴۴۵ ---

مریض گردید و او را به جز مریم خواهر حضرت قدوس که در سن نود سالگی با حضور جمعی عقد بست و تعرضات اعداء را سد نمود دو زوجه اولیه بود و از ایشان سه پسر بر جای پدر مانده روش وی را گرفتند و نیز سه برادر داشت که دو تن کهنه به نام حاجی علی و حاجی کاظم ملاک بودند و نوبتی تنی از اهالی که مبلغی وام به حاجی علی داد و او بنا بر اعتماد به قدرت برادر ادا نمی کرد نزد شریعتمدار شکایت نمود و حاجی علی منکر وام شد و با نصیحت برادر اقرار نکرد و حاجی شریعتمدار چوب و فلکه امر داده وی را بستند و زدند تا اعتراف کرده وام ادا نمود. و اما برادر مهتر بنام حاجی ملا یعقوب مجتهد شریعتمدار از حاجی شیخ مرتضی انصاری اجازه اجتهاد داشت و مسند ریاست در وطن بگسترده و چون در گذشت جسدش را حسب وصیتش به نجف برده به خاک سپردند و از وی پسر و دخترانی عالم و عابد بدان روش ماندند و از ذکور و اناث مذکور خاندان وسیع شریعتمداری در مازندران برقرار گردید و از تألیفات حاجی ملا محمد شریعتمدار کتاب لمعان و کتاب حظوظ

الایام و کتاب اسرار الشهاده می‌باشد و اولاد و اعقاب و برادرزاده و خویشاوندانش که بسیار و بعد از وی متنفذ و نامدار و مجتهد و شریعتمدار شدند نسبت به این امر تعرض نمودند و بعضی اظهار محبت و ایمان می‌کردند و کتاب اسرار الشهاده مذکور را جمعی از علماء مازندران بدست بازماندگان وی دیده خواستند کلماتی را که در مدیحه این امر است محو کنند و سیاه نمودند و چون پسرش خواست به طبع رساند بعضی فریاد و عویل برکشیده ممانعت کردند و اما شهداء و بقية السيف قلعه طبرسی از اهل مازندران چونکه در بخش سابق مفصلاً آوردیم در اینجا تکرار نکنیم .

--- صفحه ۴۴۶ ---

و یکی از مشاهیر شهداء مذکور ملا رضا شاه عالمی ساکن محله چهارشنبه پیش بارفروش بود و پس از خاتمه امر قلعه همین که با عده دیگر خریده و مستخلص گشت و هر یک به سوئی رفتند به خانه خویش درآمده در بروی مردم بیست ولی به تحریک ملا فضل الله پیشماز سابق الذکر بامدادان گروهی از سفله به درب خانه اش گرد آمده، سب کرده سنگ زده در را به پلیدی آلودند و بعد از چندی او را بیرون کشیده در پنجشنبه بازار به شهادت رساندند. و شیخ محمد حسن شیخ کبیر سابق الذکر که آن هنگام در حجره از مدرسه میرزا زکی از محله حصیر فروشان (محله حصیرفروشان واقع در جنب پنجشنبه بازار بود و مدرسه مذکور مدفن حضرت قدوس گردید.) به تحصیل مشغول بود. حکایت کرد که روزی برخی از طلاب مدرسه بمن خبر دادند که ملا رضا شاه بابی را آوردند که بکشند و من شتافتم وقتی رسیدم که به ملا رضا می‌گفتند توبه کن مسلمان شو و او خطاب به انبوه جمعیت کرده گفت: ای مردم شما باید توبه کنید که دشمن خدا و ائمه و حجت زمان هستید و دژخیم پیش دویده عمامه از سرش برداشت که بکشد و او در آن حال شروع به قرائت دعای عدیله نموده خواند: "شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة و اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم." و قاتل خنجر به گلویش گذاشت که ببرد من طاقت نیاورده برگشتم و ساعتی دیگر شنیدم که گشتند و جسدش را تابعین حاجی شریعتمدار کبیر برده نماز خوانده دفن کردند و چند روزی بعد از این قضیه هفت نفر از بایان را به میدان سر حمام آوردند که بکشند و ظالمان سخت گرفتند که تبری کنید و الا کشته شوید و آنان با اینکه مغلول بودند مانند شیر مقید به زنجیر بر آشفته گفتند ما گناهی نکردیم تا توبه کنیم و شما باید توبه کرده از کفر یعنی دشمنی خدا و انبیا و اولیاء و حجت زمان تبری جوئید و میرغضب پیش دوید که همه را به قتل آورد و من نتوانستم بایستم برگشتم و بعداً شنیدم که آن هفت نفر را میرغضب ناصرالدین شاه به قتل رساند. و گماشته گان حاجی شریعتمدار اجسادشان را برده نماز خوانده در همان محله سر حمام قرب مسجد حاجی کاظم بیگ دفن کردند.

--- صفحه ۴۴۷ ---

و از مشاهیر بایبیه مازندران آقا رسول اهل بهنمیر از قرای بارفروش مردی متمول و معتبر و ملاک ریاست مدار دلیر بود و بیان کیفیت ایمان او و دیگر بایبان قریه مذکوره را چنین آوردند که به سال ۱۲۶۱ حاجی زکی نامی از اهل قریه در سفر حج مکه حضرت باب اعظم را ملاقات کرده منجذب گشت و پس از عودت به وطن اخباری در خصوص حضرت نقل و حکایت کرد که موجب انتباه و انتعاش جمعی از اخیار گردید و به صدد تحری و تجسس برآمدند خصوصاً آقا رسول و دو برادرش به تفحص از امر برخاستند و کربلائی حسین نام صدیق امین خود را به مشهد خراسان در ایام ارتفاع ندای حضرت قدّوس و جناب باب الباب فرستادند که به شرف ملاقات و استفاضه فائز شده عارف و مقرر گردیده به ملازمت خدمتشان پیوست. و به آقا رسول و همراهانش نگاشت که این نداء حق و این عصر عصر ظهور حضرت قائم موعود می باشد و بر هر کس نصرت اصحاب واجب و فرض است و جمعی از اهالی بهنمیر و عرب خیل مطلع و منجذب به این امر شدند و آقا رسول با همراهان نسبت به حضرت قدّوس حسن عقیدت و ارادت یافت و ایمان به این امر آورد و بعد از ورود آن حضرت به قلعه طبرسی با جمعی از خویشان و همراهان به اصحاب پیوست و یکی از سران نامی محسوب گشت تا در اواخر ایام محاصره و محاجه تاب شدائد طاقت فرسا نیاورد و هنگامی که اردوی دولت حتی آب را بر اصحاب بستند و از جهت ارتفاع زمین قلعه حفر چاه دشوار بود بی اختیار شد و نزد آن حضرت رفته تظلم نموده اظهار بیتابی کرد. فرمودند خداوند مدد می فرماید پس هوا شروع به باران نمود و تا یک هفته امتداد یافت و اصحاب سیراب گشتند و بالاخره در ایام عسرت شدید نزد مهدی قلی

--- صفحه ۴۴۸ ---

میرزا شتافت و به وعده های کاذبه اش فریفته گشته معاودت نمود و اصحاب را تشویق به خروج و اطمینان به امنیت داد و آنان نپذیرفتند و با اینکه آقا سید احمد شهمیرزادی سابق الوصف به او چنین گفت: تا حضرت در قلعه اقامت دارند دست از او نخواهیم کشید و از نزدش متفرق نشویم با همراهان خارج شده به اردو رفت و عباس قلی خان لاریجانی فرمان داد آنان را هدف گلوله نموده، کشتند و سرش را جدا کرده با برادرش آقا محمد حسین به آمل فرستادند آقا محمد حسین در آمل مقتول شد و سر آقا رسول را به بارفروش بردند و با رؤس سران قلعه در کوچه و بازار همی گردانند و از آقا رسول پسر و دختر و خاندانی (ممتازیان) در این امر باقی ماند.

و دیگر از مشاهیر اصحاب مازندران در قلعه ملا سعید اهل قریه رزه کنار از توابع بارفروش در ظل تربیت حضرت قدّوس بمقامات رفیعیه ایمانیه و عرفانیه رسیده با او بقلعه رفته بنصرت قیام کرد و بالاخره به نوعی که در بخش سابق آوردیم دستگیر

اعداء گشته وی را به ساری برده به حکم ملاها شهید نمودند آورده‌اند که در اوائل ارتفاع هنگامه قلعه چون هنوز اردوی دولتی اصحاب را به تنگنای محاصره نینداخته اهالی مازندران را مراسله و مراوده به قلعه میسر بود برخی از علمای معروف آن حدود به حضرت قدوس مکتوبی مفصل نگاشته از مسائل چندی سؤال کرد و در ضمن از مسائل نجومیه و جفر و کیمیا پرسید و آن حضرت ترقیم جواب را به ملا سعید مذکور محول نمود و او جوابی مشروح نوشته آغاز را به خطبه عربیه فصیحه در شأن توحید و معارف الهیه شامل ادله و مواظمتینه افتتاح نمود و تمامت مسائل معروضه را در غایت اتقان و اقتدار بیان جواب گفت و در طی کلام قریب به یک صد حدیث نقل از ائمه اطهار و اولیاء عالی‌مقدار در پیشگوئی راجع به امر قلعه ثبت نمود و از اخبار و بشارات مقدسه مدلل ساخت

--- صفحه ۴۴۹ ---

که سیصد و سیزده تن از اصحاب و انصار قائم موعود به عدد اصحاب بدر در قلعه طبریه از خاک طبرستان مجتمع شوند و به شهادت رسند به حدیکه گودالها پر از خون شود و تا زانوی اسبان را فرا گیرد و چون مکتوب بدست ملایان رسید به تعجب و تحیر اندر شدند چه می‌دانستند ملا سعید را به آن درجه مقامات علمیه نبود و به یقین پیوستند که انشراح صدر و فتوحات تجلیات بدیعه از جهت ذوق و شوق سرشار ایمانیش حاصل گردید.

و بعد از وقوع واقعه شهادت عظمی جمعی کثیر از بابیه در نقاط متعدده مازندران خصوصاً در بارفروش و ساری و توابع و در نور و سوادکوه می‌زیستند که عده از بقیه السیف قلعه بودند از آن جمله شیخ میرزا آقا اهل قریه کفشگر کلا نخست مؤمن بدین امر گردید آنگاه سه برادر کهنترش نیز پذیرفتار گشتند و به قلعه در آمده به شمار اصحاب قرار گرفتند ولی یکی از آنان آقا محسن نام در اثناء مصائب گریخته معرض شد و شیخ میرزا آقا با دو برادر دیگر محمد علی و میرزا حسن برجای ماندند تا به نوع مذکور در بخش سابق اسیر سپاهیان شدند و به شفاعت میرزا سعید بزرگ مالک مهم علی آباد و به صرف مالی که کردند مستخلص گشتند و تتمه احوالش را در بخش ششم می‌نگاریم.

دیگر ملا ابوالقاسم بن مشهدی اسد الله معروف بکلان از اهل چاله زمین از اصحاب قلعه که در آنجا بعلم و تقوی معروف و تکیه سارو کلا از بناهای او بود و خلفش آقا محمود که ذکر احوالش در بخش ششم میاید.

دیگر ملا ولی الله معروف به ولی خویش و ملا امینا از اصحاب قلعه که پسران و دختران با ایمانی یادگار از خود گذاشت و نیز مشهدی حسین و پسرش آقا علی از اصحاب قلعه و از پسران مشهدی حسین آقا حسن و آقا محمد کلاهدوز

--- صفحه ۴۵۰ ---

بودند و آقا محمد نزد اهالی بارفروش و اطراف به نام بابی شهرت بلیغه داشت و مدت العمر مورد تعرض و تجاوز جهال شد و واقعات قلعه را برای مردم مازندران حکایت می نمود و از بایه سواد کوه عده باقی بودند و در آن میان میرزا محمد خان سرهنگ خلف ملا میرزا بابا شهید شهرت و اقتدار بسیار یافت و در تاکر و قرای دیگر نور جمعی کثیر از علماء و معاریف بایه بودند و مخصوصاً خانواده و بستگان و ارادتمندان جمال ابهی^۱ شهرت بلیغه داشتند و از امکانه تاریخیه در قسمت نور که موطن اسلاف نور ابهی^۱ بود عمارات پدری و اجدادیشان در تاکر و تعلقاتشان در قریه دار کلا به نوعی که در آغاز بخش سابق نگاشته و در بخش ششم مفصلاً می آوریم معروف است.

و در بارفروش خانه مسقط الرأس و مسکن حضرت قدوس و سبزه میدان و رباطش که محل ورود و میدان مدافعه و محاربه باب الباب و اصحاب و مدفن جمعی از شهدا و بالاخره مشهد عظیم آن حضرت گردید و نیز عمارت مشهور باغ ارم که محل توقیف آن مظلوم و اسراء شد و نیز پنجشنبه بازار و قبرستان سر حمام که مشهد و مدفن تنی چند از مؤمنین گردید و نیز خانه سعید العلماء که وی را محاکمه و بازخواست و تعذیب نمودند و مدرسه میرزا زکی مدفن قطعات جسد مطهر آن مظلوم است و در این ایام که شهر بارفروش تغییرات و تعمیرات بسیار یافته تجدید گشت نام مذکور که اصلاً بارفروش ده یعنی بازار خرید و فروش امتعه قرای اطراف بود و بعداً شهر بارفروش شد به نام بابل که اسم رود جاری در یسار آن شهر است تبدیل گردید و بسیاری از محال و مواضع بلد خصوصاً سبزه میدان مذکور تغییر یافت و عمارت باغ ارم و استخر بزرگ دور آن را که از آثار تفریحیه سلاطین آل قاجار و نشیمن گاه حکام پرجور و آزار آن دوره بود سیل تجدیدات

--- صفحه ۴۵۱ ---

حاضر به دیار عدم برد و اکنون مواقع آنها را تقریباً معلوم توان نمود و در ساری خانه میرزا محمد تقی مجتهد محل توقیف حضرت قدوس و صدور تفسیر سوره اخلاص و میدان ساری محل شهادت ملاجلیل و ملاسعید و عده دیگر از اصحاب قلعه بود.

ملا سعید رزه کناری در شهر ساری پنجشنبه بازار، ملاها در بالای ارسی جمع شده به خصوص حاجی میرزا محمد تقی بزرگ که قاتل آقا سید احمد سنگسری بود به فرمایش حاجی محمد علی ساروی صاحب مقتل که اسم آن خبیث را گذاشته بود ستون کفر از فعل و عمل شنیع او همین ستون کفر با جمعی مثل خودش در آن بالا خانه نشسته بودند و جناب شریعتمدار حاجی ملا عبد الله کیوسری (کیاسری) هم بود و می گریست می گفت چرا این مسلمانان را بی جهت می کشید و جواب خدا را چه میگوئید آن سیاه قلب کافر سنگدل گفت: "پیر شده خرف شدی اینها منکر خدا و رسول اند قتل ایشان واجب است." آن پیرمرد طاقت نیاورد از مجلس بیرون رفت اربابان حمزه کلا بارفروش در ساری بودند پول زیادی می دادند که او را شهید نکنند، آن سنگدل

گفت الا اینکه بکشید آخر شهیدش کردند. الا لعنة الله علي القوم الظالمين من الاولين و الاخرين و در آمل به همراه جناب میرزا محمد باقر، آقا محمد حسین برادر آقا رسول بهنمیری را که بسیار شجاع و دلیر بود شهید نمودند جناب شیخ نعمت الله در دعوای سردار تیر زیادی برداشتند از گلوله و ساچمه تا روز آخر بیرون آمد، زخم داشتند با نهایت ذلت بردند در آمل به فتوی با نهایت ایذا و اذیت که شکمش را پاره کردند دست مبارکش را در شکمش طپاندند و به هراز انداختند پدرش از پیش از قلعه بیرون رفته بود او را دم توپ گذاشتند و ملا ولی الله آملی شاگردش بود که در جنگ باستیان تیر برداشته در قلعه در گذشت.

(خلاصه از حکایات مرقومه آقا میرابوطالب بقية السيف شهیمیرزادی)

--- صفحه ۴۵۲ ---

و در آمل مسجد و مدرسه محل حبس و زجر جمال ابهی^۱ و عده از مؤمنین و خانه حاکم محل اقامت چند روزه‌شان بود و ملا نعمت الله آملی و آقا محمد حسین بهنمیری و میرزا محمد باقر هراتی را که اسیراً با برخی از رؤس شهداء به آمل برده در آن بلد به شهادت رساندند.

و اما **مشهد عظیم طبرسی بقعه و مقبره** در دو فرسخی جنوبی بارفروش واقع در جنگل و قرب بعضی قراء و مزارع برنج کاری است و قطعه زمینی وسیع و مشجر و محصور به دیوار کوتاه و در وسطش مقبره بود و چند اطاق و ایوانی نیز در اطراف بقعه مسقف بنی و علف داشت و مردم اطراف بقعه را زیارت می کردند و در قبرستان دفن اموات می نمودند و بقعه مذکوره مدفن شیخ احمد طبرستانی مازندرانی معروف به شیخ طبرسی یکی از کبار محدثین مؤلفین و از مشایخ جامعین اخبار امامیه است و علماء طبرستان به نام طبرستانی و طبری معروف اند و محوطه مذکوره که اصحاب قلعه بنا کرده جانفشانی نمودند در درجه نخستین از مشاهد عظیمه این امر است

قال الياقوت في ذيل الامل و قدخرج منها كثير من العلماء لكنهم قلما ينسبون الي غير طبرستان في قال لهم الطبري منهم ابوجعفر محمد بن جريرالطبري صاحب التفسير و التاريخ المشهور اصله و مولده من آمل و لذلك قال ابوبكر محمد بن العباس الخوارزمي و اصله من آمل ايضاً و كان يزعم ان اباجعفر الطبري خاله بامل مولدي و بنو جرير لاخواني و يحكي المرء خاله فيها انا رافضي عن تراث و غيري رافضي عن كلاله و كذب و لم يكن ابوجعفر رحمه الله رافضياً و انما حسدته الحنابله فرموه بذلك فاغتنمها الخوارزمي و كان سباباً رافضياً مجاهراً بذلك متبجحاً به و مات ابن جرير في سنة ۳۱۰ ثلث مائة و عشر

--- صفحه ۴۵۳ ---

زیارات بسیار از قلم اعلیٰ و ابهی^۱ برای آن زمین مقدس صدور یافت و محوطه مذکوره و اطرافش تا قریه واسکس که اقامتگاه شاهزاده مهدی‌قلی میرزا و محل اردوی دولتی و مهاجمین بود و نیز بعضی قری و اراضی جنگل بین قلعه و بارفروش ملطخ به دماء و اعضاء ابدان شهداء و مدفن آن مظلومان است و مدفن آقا میرزا محمد باقر خالوزاده جناب باب‌الباب در قرب چاه وزوا واقع شده و محوطه قلعه مدفن جناب باب‌الباب است و جمعی غفیر از شهداء اصحاب می‌باشد و تفصیل آن در بخش سابق گذشت و قریه علی آباد در این سنین تعمیر و تجدید معموره جدیدی مهمی شده به نام شاهی مسمی گردید.

هندوستان به نوعی که در بخش سابق آوردیم **شیخ سعید** از اهل آن بلاد ساکن عراق عرب و از تلامذه سید رشتی بود و به تفحص تا شیراز آمده فوز بقاء و ایمان اعظم یافت و مأمور به تبلیغ در وطن گشت و خبری از او باز نیامد.

دیگر **سید** ملقب به **بصیر** و معروف به **سید اعمی** در **ملتان هندوستان** در خانواده سیادت و ولایت منتسب و متسلسل از سید جلال هندی شهیر یکی از اولیاء عظام و رؤساء کرام شعب طریقت که طائفه جلالیه و دراویش داغداری ایران بدو نسبت دارند و خاندان و اخلاف و اعقابش در هندوستان به غایت معتبر و صاحب مریدان متکثرند و جمعی از اولیاء طریقت از این دودمان برخاستند متولد شد و در صغر سن تقریباً هفت سالگی به مرض آبله از دو چشم نابینا گشته ولی به صفاء باطن و استعداد **۴۹** کامن میراثی و فطری علوم کثیره متداوله عصر و نیز معارف و فنون غریبه اسراریه را به تمامها حائز گردید و عقاید و مشارب متنوعه را احاطه کرد و آداب و رسوم و فلسفه‌های گوناگون را فرا گرفت و مکتب و ثروت و فیره و مسند ولایت و

--- صفحه ۴۵۴ ---

ریاست خطیره میراثیه نیز به او رسید و به علاوه مراتب مذکوره حلیه زهد و قناعت و حله عبادت و ریاضت را در ایام صبی در بر کرده به سیر و سلوک راغب گشت و سید و صلوک^{۵۰} طالبش شدند و شئون فضائل و خصائل و مقامات و کراماتش را احدی انکار نکرد و به جلالت ظاهریه و باطنیه شناخته گردید و اعظم و افاضل بسیار ارادت ورزیدند و تا بیست و یک سالگی در ممالک هندوستان زیست آنگاه قدم از وطن بیرون نهاده عزم سیاحت آفاق و انفس نموده حق و حقیقت را جويا و پویا گشت و نقش اداء حج را بر ضمیر بسته طریق عبور را ایران قرار داد چه از اسلاف کرامش متأثر بود که ولی اعظم از این سرزمین اکرم و اقدم طلوع نماید و چندی با مذاهب مختلفه و عقائد متنوعه ایران آمیزش گرفت و مقرب نزد بزرگان و مشهور

49 - کامن = نهفته؛ پنهان - نعت فاعلی از کمون به معنی پوشیده شدن . پنهان . پوشیده شونده

50 - صلوک = درویش . ج . صعلیک . (منتهی الارب) . فقیر و درویش . (بحکم بین الغنی و الصلوک) (سندبادنامه عربی) .

زرد دانشمندان شد و در عین حال مشغول مجاهدات و ریاضات شاقه بود و به فقراء و ضعفاء دستگیری ظاهر و باطن نمود پس رهسپار مکه شده بعد از اداء حج به عراق عرب رفت و با حاجی سید کاظم رشتی الفت یافت و به او اخلاص اظهار می‌داشت آنگاه عودت به وطن کرد و طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قربیت الهیه شنید و بی‌درنگ به ایران باز گشت و چون حضرت باب اعظم به سفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد الحرام به فیض لقاء فائز گردیده حلقه اخلاص و ارادت کامله بگوش کرد و پس از آن به عزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرده تبلیغ و نشر امر بدیع نمود و با رعایت حکمت و اسلوب مخصوصی که او را بود به هدایت و ارشاد پرداخت و چون به انواع کمالات علمیه و فضائل اخلاقیه متصف و در علوم فلسفه و عرفان و طب و نجوم و علم حروف و جفر و کیمیا و غیرها از علوم رسمیه و فنون غریبه متبحر بود سخنانش در قلوب نشست.

--- صفحه ۴۵۵ ---

و نفوس را جذب کرد و اطوار و صفاتش را خارق عادات و بارق کرامات دیدند تا چون هنگامه مازندران بر پا شد به عزم نصرت اصحاب به صفحه نور شتافت ولی ورود به قلعه از جهت محاصره اردو مقدور نشد. و چندی باتفاق میرزا مصطفی قلندر مجذوب معروف که به او ارادت می‌ورزید در نواحی گیلان قدم زد و از اهل ظاهر صدمات وافر دید چندانکه هر دو را شبانه از بندر انزلی اخراج و تبعید نمودند و در بعض منازل طریق از آب و نان ممنوع داشتند لاجرم به قزوین سفر کرد و در آنجا مریدان بسیار پیرامونش مجتمع گشتند سپس به طهران رفت چندی با شیخ عظیم مصاحبت نمود و ایامی در مازندران به فیض محضر اقدس ابهی^۱ مستفیض گردید و اخلاص و ارادت خاص اظهار نمود و پس از واقعه شهادت عظمی^۱ در حالش مجذوبیتی غریب و جذابیتی عجیب طالع شد و از لسانش کلمات بدیعه و آیات منیعه تراوش کرد و در بسیاری از قسمتهای ایران تبلیغات مؤثره نمود چنانکه در اطراف کاشان و قم و عراق و لرستان و مازندران جمعی را به صراط مستقیم مهتدی^۱ ساخت آورده اند که در مجالس محاجه با ملاها چون برای اثبات این امر استدلال به آیات قرآنی و احادیث مأثوره در کتب معتبره می‌نمود و می‌خواست مواقع آیات و اخبار را نشان دهد. اوراق قرآن یا کتاب کافی را می‌شمرد تا آیه و حدیث منظور را یافته انگشت بر آن نهاده نشان می‌داد و ملا ابوالحسن گلپایگانی ملای ساکن قهرود و پسرانش را بدانگونه هدایت نمود و لاجرم به غیب گوئی و اظهار کرامات و خوارق عادات و داشتن اسرار و قوای غریبه معروف شد و واقعات عجیبه از او حکایت کردند از آن جمله در قمصر کاشان آقا سید عبدالرحیم از اجله به واسطه او اقبال کرده ایمان یافته از مشاهیر بایه محسوب شد و نیز حاجی سید

ابراهیم یگانه عالم و واعظ و مرجع امور شرعیه و مقتدای اهل قریه را در خصوص امر بدیع گفتگو کرده جذب نمود و روزی از قمصر عزیمت شهر کاشان داشت.

--- صفحه ۴۵۶ ---

و به حاجی سید ابراهیم دستور داد که روزی دیگر نزد وی به شهر رود و حاجی برای مشغله رفتن نتوانست و شب را بیارمید در نیمه شب از خواب بیدار شده امر سید به خاطرش گذشت و بی اختیار و اراده از بستر بر آمده با جامه خواب بدون دستار و موزه رهسپار شهر گردید و نیم فرسنگی ره نوردیده به خود آمده به قمصر عودت کرد و لباس پوشیده به شهر شتافت و همینکه به ملاقات سید رسید و وصف الحال کرد وی را به این عبارت خطاب نمود که ما می توانستیم تو را به همان حال تا کاشان بیاوریم و بالجمله سید بصیر را به سالی بعد از واقعه شهادت عظمی چنانکه در بخش لاحق می نگاریم به اقسی طریقی شهید نمودند و اجمالی از آن فاجعه این است که ایلدرم میرزا عم ناصرالدین شاه شهرت به قساوت و به لرستان در آن سال حکومت داشت و ازین امر با خیر بوده با احباء به نفاق اظهار وفاق می کرد و سید بصیر در اثناء سفر به اردوی وی وارد شده ایامی چند مؤانست و معاشرت جسته به تعلیم و تربیت روحانیه اش همت گماشت و او از آن سید جلیل کمال توقیر و تجلیل نمود تا روزی در محضرش ذکر محمد شاه به میان آمد و حاضرین هر یک در محامد صفات شاه به اطراء⁵¹ سخن گفتند و سید بصیر استماع کرده بی پروا لب به حقیقت جوئی گشود و عدم عدالت و خلاف انصاف وی را بر شمرد و حکایاتی چند برای اثبات مدعا بیان نمود و حبس و نفی حضرت نقطه اولی^۱ را شاهد و دلیل آورد پس ایلدرم میرزا بر آشفته سقط و دشنام گفت و به دژخیمان بیدادگر حکم داد تا زبانش از قفا بیرون کشیدند و جسدش را در حفره با خاک و خاشاک پوشیدند و این واقعه در اواخر سال ۱۲۶۷ واقع شد.

گویند ایلدرم میرزا از سید اعمی پرسید چه اخبار تازه داری گفت چه خبری ازین تازه تر که قائم ظاهر شد شاهزاده ذکر لزوم ظهور علائم خصوصاً دجال را نمود سید گفت دجالی اعظم از میرزا آقاسی نه که من تمام الجهات بدانصفت بود شاهزاده گفت خرس کجا است سید گفت خرس برادرت محمد شاه بود.

51 - (اسم مصدر) [عربی: اطراء] [قدیمی] 'etrā' مبالغه کردن در مدح کسی؛ از حد درگذشتن در مدح و ستایش کسی.

--- صفحه ۴۵۷ ---

دیگر **دولت راجه مؤمن هندی قهرالله** که کیفیت ایمان و شرمه از احوالش را در بخش سابق آوردیم و در وصفش چنین نوشتند که از شهزادگان هندوستان و آثار اصالت و بزرگی از ناصیه‌اش نمایان بود قدم در سیر و سلوک گذاشته به کمال زهد و ورع و قناعت و عبادت اتصاف یافت و ریاضت را به درجه رساند که یک اربعین با قند و گلاب انجام داد و به غایت مقید به نظافت و لطافت بود و سخن به غایت اندک می‌گفت و غالباً در تفکر و تذکر و مراقبه بسر می‌برد و همینکه لب به تکلم می‌گشود اسرار معارف الهیه از لسانش جریان می‌یافت و در اثناء سیر و سفر چون به ایران آمد حضرت نقطه اولی^۱ در سجن چهریق بود و پس از تشرف به محضر مبارک و جذبۀ قائمیت و دعوت در خاک خوی و طلوع فتن و بلایا چنانکه در بخش سابق مذکور نمودیم حسب امر آن حضرت از خاک ایران بیرون رفت.

قهرالله در مراجعت در اسکی شهر ساکن شده اکثری از اهالی به جذابت او مجذوب گردیدند و بعضی از مؤمنین نیز به فتنه افتادند و او را هم شخص مستقلی تصور کردند ولی خود او اقرار داشت که از نوابان معروف هند بوده ولی چون وجود مبارک را در رؤیا دیده منجذب گشته و به او فرمودند که پیاده به آذربایجان به چهریق بیاید لذا آمده به مقصود خود رسید از این حالات در صفحات خوی غوغای عظیم بر پا و رؤسای اکراد اکثری منقاد او شدند لذا این خبر به تبریز و طهران رسید علاج را در آن دیدند که حضرت را به تبریز بخواهند و هنوز خبری از آن واقعه نبود که به جناب عظیم امر شد که قهرالله را مرخص نموده پیاده با همان انقطاع که از هند آمد به آنجا راجع شود و منادی حق باشد و او به محض رسیدن پیغام حرکت کرد و هرکس خواست همراهی کند نپذیرفت که انک لن تستطیع معی صبراً حتی اسب و خرجی و لباس هم قبول نکرد و دیگر خبری از او نشد. (نبیل زرندي)

--- صفحه ۴۵۸ ---

و حاجی معین السلطنه چنین نوشت که پس از مدتی طاقت فراق نیاورده مراجعت نموده در قلعه چهریق به زاویه جنب غرفه‌ئیکه آن حضرت محبوس بود ساکت و آرام اقامت جست و بیود تا موقعی که حضرت را به تبریز برای اجراء شهادت بردند، درویش نیز پیاده همراه شد و در یوم شهادت حاضر بود و هنگام استنطاق به مراعات احتیاط و حکمت دم از درویشی و عشق به حق زده، مستخلص گردید. و پس از واقعه شهادت کبری^۱ از تبریز بیرون رفت و در اثناء عزیمت به طهران در بین طریق بعضی از اعداء وی را به قتل رساندند.

یزد نخستین کسانی که از اهالی آن حدود به عرفان و ایمان بدیع سرافراز شدند یکی **میرزا محمد ذاکر** مصائب خاندان رسالت مشهور بنام **میرزا محمد شیخی** از علماء شیخیه و اصحاب سید رشتی بود و به موجب بشارات سید انتظار ظهور موعود

داشت و حضرت باب اعظم را در کربلا زیارت نمود و همینکه خبر ظهور جدید به سمعش رسید به شیراز شتافته ایمان آورده از حروف حی محسوب گردید و عودت به یزد نموده به ذکر محامد صفات و مقامات و کرامات حضرت پرداخت و ملایان تعرض و اعتراض و تعقیب کردند و میرزا علی ترک مجتهد بلد فتوای کفر و قتل داد و او را ضعف نفس و بیم فرا گرفته ناچار خویش را به شیخیه منتسب و متکی ساخت و از خاندان خانان که به حاجی محمد کریم خان ارادت می‌ورزیدند زن اختیار نمود تا از وی حمایت کردند و گروه اتباع خان مذکور که در آن بلد خطیر و وفیر بودند. کمال احترام و تجلیل بجای آوردند و او را شیخی حاجی محمد کریم خانی شناختند ولی در باطن بایی بود و به هر کس که مستعد عرفان و ایمان بدیع می‌دید ارائه عقیدت و اقامه حجت می‌کرد و بدین طریق ایام حیات به پایان رساند و ازین جهان در گذشت.

--- صفحه ۴۵۹ ---

دیگر آقا سید احمد از فضلاء شیخیه و از تلامذه حاجی سید کاظم رشتی با عائله خود ساکن کربلا بوده بواسطه ملا علی بسطامی به عرفان و ایمان جدید فائز شد و به قره‌العین ارادت و اخلاص حاصل کرده به اتفاق وی بیرون آمد و در همدان از موکبش جدا شده به طهران رفت و در فتنه گرفتاری و بلایای وارده بر آن جناب به محضر ابهی^۱ رفته سعی و جد برای خلاصی همی نمود و در هنگامه قلعه طبرسی از اصحاب وفادار شد و پسرش میرزا محمدعلی با او همراه بود تا عاقبت به اصابت گلوله توپ سرش جدا شد و شهید گردید و پسر دیگرش آقا سید حسین چنانچه در مطاوی بخش سابق مسطور گردید از حروف حی و یکی از مهمترین اصحاب شد و پسر دیگرش آقا سید حسن نیز از متقدمین مؤمنین و به واسطه پدر نامدار و برخی از اصحاب خصوصاً آقا سید یحیی دارابی به کمال ایمان بدیع رسید و پس وقوع فتن شیراز هردو به انتظار زیارت حضرت باب اعظم ایامی گذرانند و در اصفهان متفقاً به زیارت محبوب رسیدند و آقا سید حسین به شغل کتابت آثار و آیات افتخار یافت و پس از تبعید آن مظلوم از اصفهان هردو با ملاحظه احتیاط در عقب رفتند تا به قریه کلین ورود نمودند و به عنوان کتابت و خدمت قبول شدند و در سفر آذربایجان و سجن ماکو بدان شغل ادامه دادند و آقا سید حسن حسب الامر از ماکو برگشت و آقا سید حسین ملازم بود تا شهادت عظمی^۱ در تبریز وقوع یافت و در لوحی از الواح صادره از قلم ابهی^۱ در وصفشان چنین مسطور است " **قد كان عند ربكم الرحمن في سجن آذربایجان نفسان امسك الحسين بيد الفضل و اطرد الحسن بيد العدل مع ان له عند محبوبي و مبشري شان من الشئون** " الخ و چون آقا سید حسین در موقع مکالمه و سؤال و جواب در تبریز مراعات حکمت و مصلحت وقت را نمود محفوظ و مصون از قتل شد. و ایامی چند در آن بلد توقیف ماند و در جواب سئوالات قونسول روس مقیم تبریز که وی را نزد خویش برده تحقیق از حالات حضرت نقطه اولی^۱ و امر جدید نمود.

--- صفحه ۴۶۰ ---

گر چه در جواب با مراعات احتیاط سخن گفت ولی تا اندازه گفتنی‌ها را گفت و برخی از آثار داد و بالاخره او را از تبریز به طهران برده حبس نمودند و تا سال ۱۲۶۸ ه. ق در موقع بروز فتنه و مذبحهٔ عمومی بایه محبوس بود و از مقام عظمت ابهی^۱ در محبس به وی افضال و اکرام همی شد و در واقعه مذکوره با اینکه مداخله بلکه اطلاعی از اوضاع و احوال نداشت به نوعی که در بخش لاحق می آوریم حاجی علی؛ خان حاجب الدوله به محبس در آمده وی را به شهادت رساند و او از بین تمامت مؤمنین باین اختصاص یافت که قریب چهار سال اخیر ایام حضرت نقطهٔ اولی^۱ کاتب حضور و مطلع بر اسرار این ظهور گشت و به لقب

عزیز مفتخر و به عنوان **کاتب و کاتب البیان** مشتهر گردید و در ضمن توقیعی در بارهٔ وی چنین فرمودند " **و ان من کان**

عند ربك قد علمناه جواهر العلم و الحکمة فاستنبی عنه فانا کنا لمنبئین و لتکرمنه من عند ربك بما کنت علیه من

المقتدرین " و در این مقام توقیعی را که در ایام ماکو در جواب معروضهٔ آقا سید احمد صدور یافته برای وی به کربلا ارسال

فرمودند، ثبت می‌دارم و می‌هذه " **بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي يمنّ علي من يشا من عباده و انه لا آله الا هو**

ذو الفضل العظيم و اثني علي محمد صلي الله عليه وآله بما قد اثناه الله في قدم الذات و ذروة الصفات انه لا اله الا هو

العزیز الحکيم المتعال و اصلي علي اوصيا رسول الله صلي الله عليه و آله بما قد صلي الجليل عليهم قبل وجود کلتشئ و

يسلم عليهم بعد فنيا کلتشئ انه هو الجواد الوهاب و بعد قد قرئت کتابك الذي ارسلته عند ولدك جزاك الله في احسن

بلائك بما قد صبرت في جنبه و اني في الايام التي کنت في ارض الصاد اطلعت بما نزل عليك من قضاء الله و ان ذلك امر

لا مفر لاحد منه فاحسن الله صبرك فيه فانا لله و انا اليه راجعون و لعمرى اني اقول حباً لذلك الشأن

--- صفحه ۴۶۱ ---

الا ايها الموت الذي ليس تاركي ارحني فقد افنيت كل خليل اراك مصراً بالذين اجهم كانك تنحو نحوهم بدليل و ان حين

الذي سمعت بلائك اذنت لولدك بالسفر اليك و انه لم يرض لخبه في الدين و ان الان لما سمعت من الواردين علي تلك

الارض كثرة حزنك و كبر سنك احببت لان آذن قرة عيني الحسن بالصعود علي تلك الارض المقدسة و ارجو الله بان

يحفظه في السبيل و يبلغه الي ساحة قدس حرم الجليل و ان باذنك ما اذنت لاخيه الاكبر لانه معي انشأ الله في المنظر

الاكبر فلا تحزن له فان حضوره لدي انفع لك من حضوره لديك و اسئل له ان يفرج عن قلوب المؤمنین بفضله و يسهل

لنا الصعود بالوصول الي تلك الارض المقدسة بمنه و اني انا في ذلك الجبل احمد الله حمداً شعشعانياً لامعاً مقدساً الذي

يعلو كل حمد و ثنا كعلو امر الله علي كل من في ملكوت السموات و الارض و يفضل علي كل ثناء كفضل الله علي عباده انه هو الغني المتعال و في كل حين تدخل الحرم سلم من اهل السجن علي ائمة العدل و اسئل من فضلهم لان الله قد ضمن لاجابة الدعاء تحت تلك القبة و لا شك ان الله لا يخلف الميعاد و اذا ارادت ام احمد بالحج فارسل معها ولدك الصغير لسكون قلبها و ان الله يؤيد بفضله من يشا من عباده و هو العزيز الحكيم و اني انا ذا استغفر الله ربي لكل ما احب الله و اوليائه انه هو الغفور الودود و سبحان الله ربك رب العزة عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين .

ولی انتشار امر در آن حدود به واسطه آقا سید یحیی وحید اکبر تحقق یافت و والد آن جناب آقا سید جعفر کشفی شهیر بن آقا سید اسحق علوی موسوی و آباء و اسلافش سلسله از سادات علما فخام ساکن در قسمت جنوب ایران و فارس بودند و آقا سید اسحق مذکور از داراب به اصطهبانات انتقال نموده سکونت گزید و آقا سید جعفر در آنجا حدود سال هزار و صد و هشتاد و اند متولد گردید و در صغر سن و آغاز شباب تحصیلات علمیه نمود.

--- صفحه ۴۶۲ ---

ولی جذبات باطنیه عنان از کفش ربود و از فارس به نجف شتافته مشغول به ریاضات و طاعات گشت و سنین چند به مراقبه و مجاهده و مکاشفه پرداخت و معروف به علوم باطنیه و کشف و کرامات گردید و تألیفات کثیره از قبیل تحفة الملوک، سنابرق، رق منشور، بلد الامین، کفایة و غیرها منتشر ساخت و در علوم فقه و اصول و تفسیر و حکمت و عرفان متطرف و متبحر و صاحب قلب و فکری سیال و متور شد و در نجف و اصفهان و یزد و طهران و بروجرد و اصطهبانات

حاجی سید جواد کربلائی حکایت نمود که جناب آقا سید یحیی اکبر انجال حاجی سید جعفر کشفی بود و به علم و فضل اشتہار داشت و مخصوصاً محمد شاه مرحوم و حاجی میرزا آقاسی معروف به شخص اول به حضرتش وثوق کامل داشتند و چون ظهور حضرت نقطه اولی ارتفاع یافت و خلق کثیر از عالم و تاجر و عامی به امر مبارک اقبال نمودند مرحوم آقا سید یحیی از بس احوال را مختلف می شنید اراده نمود که خود عازم شیراز شود و به حضور مبارک مشرف گردد و به نفسه به امر مبارک رسیدگی نماید و حاجی میرزا آقاسی شخص اول ازین معنی آگاه شد و عزم سید را به حضور شاه معروض داشت محمد شاه طیب اللہ مثواه به وساطت میرزا لطفعلی پیشخدمت از سید خواہش نمود که درین مجاهده و اجتهاد پس از استبصار و اطلاع حاصل نظر خود را به شاه اعلام دارد و بالجمله حاجی سید جواد می فرمود که چون جناب آقا سید یحیی به شیراز وارد شد چند مجلس به حضور مبارک مشرف شد و سئوالاتی که از هر باب داشته جواب هر یک را کتباً و لساناً اخذ می نمود و هر مجلس که مشرف می شد بر

مراتب خضوع و خشوع او می افزود مع ذلك اظهار تصدیق نمی نمود و گویا منتظر رؤیت چیزی دیگر بود ولی مهابت و بزرگواری حضرت که قلب او را پر کرده و سرا پای وجودش را احاطه نموده بود مانع بود که خود چیزی

--- صفحه ۴۶۳ ---

هر یک خانه و عائله تأسیس کرد و اولاد و احفاد بسیار و ارادتمندان بی شمار فراهم نموده با وفرت علم و عظمت و مکتب در بلاد مذکوره می زیست و جمعی از اخلافش علماء و وعاظ عظیم الشان شدند و در سال ۱۲۶۰ ه. ق در مکه حضرت باب اعظم را ملاقات نمود و بالاخره در سال ۱۲۶۷ در بروجرد وفات نمود و جمله "غاب نجم العلی" را برای تاریخ وفاتش ضبط کردند و نجل جلیلش جناب آقا سید یحیی از زن یزدیه اش در شهر یزد به عرصه وجود آمد و در ایام صغر و جوانی تحصیلات علمیه نموده مستجمع علوم شده از افاضل علماء و وعاظ بی همتا گردید.

معروض دارد تا آنکه وقتی به من به سبب محرمیتی که حاصل شده بود اظهار داشت که آیا ممکن است که تصرفی از تصرفات خارقه انسان مشاهده نماید و مقصودشان اینکه من چیزی خدمت آن حضرت معروض دارم گفتم جناب آقا سید یحیی مثل این حال مثل کسی است که بر مائده شخص بزرگی حاضر باشد و آن شخص از اغذیه لطیفه و اشربه لذیذه و فواکه طیبه از هر صنف برای او بر خوان حاضر نماید و او درین اثنا چیزی از قبیل فوم و بصل طلب نماید به حقیقت من از این وساطت و شفاعت عاجزم تو خود هروقت به حضور مبارک مشرف شدی هر چه خواهی بپرس و هرچه در دل داری طلب نما و بالجمله پس از قلیل شبی که مقرر بود آن شب به حضور مبارک مشرف شود جزوی از سئوالات مشکله و مسائل معضله که نوشته بود با خود آورد و فرمود این مسائل چندی است از حضرت سئوال نموده ام خواهش دارم به حضور آن حضرت تقدیم نمائی و جواب طلب کنی چون شب گذشت و صحبت بسیار داشته شد و غذا صرف نمودیم پس از صرف غذا و قدری جلوس حضرت به بیت خود برای استراحت عودت فرمودند من جزوه سئوالات حضرت وحید را در حضور خودش به غلام آن حضرت که نامش مبارک بود دادم و گفتم همین حال این جزو را به حضرت ده و از قول من عرض کن این سئوال جناب آقا سید یحیی است و بر سبیل مطایبه

--- صفحه ۴۶۴ ---

و به علاوه وفرت علم و کمال و فصاحت بیان و قدرت تقریر و استدلال دارای شجاعت و نیرو و قوت بازو نیز بود و نزد اولیا دولت و خاندان سلطنت معروف و به کثرت مخلصین و ارادتمندان موصوف گشت و در وطنش یزد زن اختیار کرده، چهار فرزند آورد و غالب تعلق و سکونتش در آن بلد بود و در نیریز فارس نیز بعداً ازدواج کرده تأسیس خانه و عائله نمود و در هر

دو جا دوستانش بسیار شدند و در حدود سال ۱۲۶۰ ه. ق سفری به طهران رفته در خانه برادرش آقا سید اسحق در محله امام زاده یحیی ورود و مدتی اقامت نمود.

گفتم عرض کن آقا سید یحیی است نه برگ چغندر و مقصود حاجی سید جواد ازین عبارت مطایبه با حضرت وحید و طلب تدقیق و اسراع در جواب از حضرت باب بود باری حاجی سید جواد می فرمود چون سحر بر حسب عادت بیدار شدیم و برخاستیم و مستعد ادای صلوة گشتیم که ناگاه مبارك آمد و جزوی به خط حضرت آورد که در جواب مسائل حضرت وحید نازل شده بود حضرت وحید در غایت سرور گرفت و در نور شمع قدری در آن مرور نمود حالی غریب به او دست داد با اینکه جبل وقار بود حرکاتی مشعر به خفت مانند میل به رقص از او ظاهر و متبادر شد گفتم جناب شما را چه می شود فرمود جناب حاجی سید جواد من قریب يك هفته است که به نوشتن این سئوالات مشغولم و امشب او اول لیل آن حضرت چهار پنج ساعت تقریباً اینجا تشریف داشتند و بعد از مراجعت لا اقل چهار پنج ساعت هم آن حضرت در بستر خواب استراحت فرمودند تو را به خدا این اجوبه را که کتابی است مبین در چه مقدار از وقت مرقوم داشته اند و بالجمله حضرت وحید با کمال یقین و ایمان به بروجرد و طهران مراجعت فرمود و پس از تبلیغ پدرش حاجی سید جعفر مشهور به کشفی کیفیت مجاهده و مراتب معلومات خود را به میرزا لطفعلی پیشخدمت مرقوم نمود که او تقدیم حضور محمد شاه نماید. (میرزا ابوالفضل گلپایگانی)

--- صفحه ۴۶۵ ---

و خبر ظهور حضرت باب اعظم به سمعش رسیده به نوع مسطور در بخش سابق به عزم تحقیق روانه شیراز گشت و پس از ورود با حاجی سید جواد کربلائی و ملا شیخعلی عظیم که باهم در خراسان سابقه دوستی داشتند ملاقات و مکالمات کرده به واسطه ایشان مکرراً نزد حضرت وفود یافت. آورده اند که در ملاقات نخست حضرت را جوانی نورانی و متقی ولی عاری از مصطلحات علمیه و خویشتن را اعلّم دانست و در ملاقات دوم ایشان را با خود در یک رتبه تصور نمود و در مره ثلثه پی به دریای علم الهی برده خویش را جاهل و حضرت را عالم حقیقی مشاهده کرد و در مقام عرفان و ایمان استقرار یافت و نامه به محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی توسط میرزا لطفعلی پیشخدمت در خصوص امر حضرت بفرستاد. و نیز به علماء یزد و نیریز که از آن جمله ابوالزوجه اش حاجی شیخ عبدالعلی از علمای مشهور محترم و متدین نیریز بود شمه از اشراقات ظاهره و آیات باهره بدیعه نگاشت و چون امر به سیر و سفر تبلیغ داشت سکون و قرار از او سلب گردید نخست از شیراز به بروجرد رفته با والد ماجد ابلاغ حجت و اقامه بینه نمود و براهین آفاقیه و انفسیه را به اکمل وجه بیان کرد و حاجی معین السلطنه چنین نوشت: که جناب آقا سید یحیی وجوه امتیازی چند در هیکل مبارک و آیات باهراتش بیان می نمود اول آنکه حضرت امی است و

تحصیلات علمیه نکرد **دوم** آنکه هنگام بیان مسائل معضله و مطالب علمیه عویصه مقاصد را به غایت مختصر و مقید ادا می‌نماید که از عهده دیگران خارج است

آقا سید یحیی دارابی چون بشیراز آمد با جناب شیخعلی محولاتی که بجناب عظیم ملقب بودند و در خراسان با هم سابقه دوستی و آشنائی داشتند ملاقات و استفسار کرد که چه فهمیدید جواب گفت که شما خود باید ملاقات نمائید و توصیه کرد که مراعات ادب نماید.

(نبیل زرندي)

--- صفحه ۴۶۶ ---

سوم آنکه کلمات و عباراتش شبیه به کلمات علما نیست و از حیث مصطلحات و مضامین و نیز از حیث مطالب و مارب و غیرها بدع و مخصوص به خود او است و این اعظم دلیل می‌باشد که علم آن حضرت تحصیلی و اکتسابی نیست و اگر نه بایستی به عبارات و مصطلحات و اسلوب قوم باشد **چهارم** آنکه هنگام جواب سئوالات سائلین هر مقدار کاغذ در دست داشته باشند ولو آنکه فی المثل بیش از سطری بر آن نتوان نوشت جواب مسائل را کاملاً بر همان کاغذ مرقوم می‌فرمایند چنانچه سائل قانع و ساکن گردد ولی علماء مجبورند که شرح آن مطلب را در مباحث مفصله

و از همین سید کامل حکایت کردند که در شیراز در مجلس اول از حضرت طالب علم کیمیا می‌شود و حضرت اعتنائی نفرموده و از بی اعتنائی ضیق قلب و حزن از برای سید حاصل می‌شود بعد از مراجعت از مجلس اول قرار سید در عالم خیال این می‌شود که این وجود هرگاه حجة الله است باید جامع علم اولین و آخرین بوده باشد يك مجلس هم رفته و اعاده در مطلب مینمایم هرگاه بروز علم کیمیا نکردند حجیت ثابت نیست برمی‌گردم و بروز دیگر بهمین نیت بعد از سرافرازی حضور انگور تازه بر سبیل ارمان از برای حضرت می‌آورند حضرت ب‌املازم امر می‌فرماید قدری از انگور در میان مجمعه پیش سید بگذار و بعد از گذاردن سید قدری میل می‌فرمایند بعد اشاره از حضرت می‌شود که سید برگي که در میان انگور بوده او را به مجمعه مس بمالند که بعد از مالیدن مجمعه طلا می‌شود بعد اشاره از سرکار می‌شود که مقصود خداوندي تعلق نگرفته که مس طلا گردد بلکه باید به کیمیای علم مس وجود شماها طلا گردد و سید بههمین متذکر و نادم می‌گردد و آن طلا را باز عود می‌دهند به صورت اول

(ملا عبدالرحیم قزوینی)

--- صفحه ۴۶۷ ---

بیان نمایند پنجم آنکه با همه حسن و زیبایی خط که آن حضرت راست مرقوماتش را در نهایت سرعت قلم می نویسد و حال آنکه از شرائط حسن خط آرام نوشتن و نگاهداشتن قلم می باشد ششم حسن خلق آن حضرت است که از تمام شئونش آشکار و ممتاز از دیگران می باشد بدرجه ئیکه قیام و قعودش ایداً بنشست و برخاست سائر ناس شباهت ندارد هفتم آنکه اکل و شرب حضرت مانند اکل و شرب سائر ناس نیست و بدقت تمام ملاحظه کردم سه لقمه نهار او است و در شام هفت لقمه غذا میل می فرمایند و به نظر دقیق ملاحظه کردم تمام غذای شبانه روزش به مقدار دو لقمه غذای یک مرد اکول نیست و غذای غالبش چای می باشد و آن را نیز با جلیسش مساوی می آشامند اگرچه آن شخص از طبقه دانیه باشد (و از این جهت که حضرت باب شرب چای را مدح فرموده یکی از شعائر بایه قرار دادند و این طائفه به کثرت شرب چای معتاد شدند ما بین جهال انام شهرت یافت که بایه به دادن چای مردم را بایی می نمایند) هشتم آنکه عبادت حضرت در قوت و طاقت احدی نیست و مشابه می باشد با آنچه در کتب و سیر از امیر المؤمنین ۴ و از سید الساجدین حکایت شده. انتهی

و در صفحات بروجرد و لرستان ضمن وعظ و بیان بطریق حکمت ذکر معارف این امر نموده مردم را متنبه ساخت و سعی مبذول داشت که اهالی را از امر جدید بیاگاهاند و بعد از بروجرد به اصفهان نزد اخوان خود آقا سید سینا مدرس مدرسه کاسه گران و آقا سید عیسی که تجارت منسوجات می نمود رفت و در اردستان با خواهرش ملاقات نمود آنگاه به یزد جهت ملاقات عائله و برای ابلاغ امر باخوانش آقا سید علی واعظ و آقا سید حسن و جمعی شتافت سپس ابلاغ امر به برادر طهرانش آقا سید اسحق و برخی از علماء و فضلاء و امراء طهران کرد و از آنجا عطف عنان به خراسان نمود و پس از انجام آنچه خواست به قزوین رفته نزد خواهرش که زوجه حاجی محمد رحیم امینی مشهور بود

--- صفحه ۴۶۸ ---

قرب شش ماه بماند و سابق برین سفر هم مدتی نزد خواهر مذکورہ اش اقامت داشت و از قزوین پی زیارت حضرت نقطه اولی^۱ پیاده به ماکو شتافت و از لقاء محبوب کام دل گرفت و در عین برف و بوران و سورت برودت زمستان به طهران عودت نموده نزد جمال ابهی^۱ وفود و مثول یافت و با جمعی از مهمین اصحاب مانند جناب طاهره و غیرها مؤانس و معاشر گشت.

دختر حاجی سید جعفر کشفی عیال حاجی محمد رحیم امینی باین سبب حاجی سید یحیی به قزوین در خانه ایشان تشریف فرما شدند حاجی محمد حسن درویش برادر حاجی محمد رحیم با جناب حاجی سید یحیی در مسئله گفتگو کردند جناب حاجی سید یحیی ایشان را کافر دانسته به خانه حاجی اسد الله تشریف آوردند و چهارماه بودند و در مسجد شاه موعظه می فرمودند مراجعت به طهران زمان محمد شاه ندای نقطه اولی^۱ که بلند شد محمد شاه ایشان را به شیراز فرستاده پس از تفهیم مراجعت به

یزد حجرهٔ جناب آقا محمد جواد با آقا کربلایی رفیع اخوی ایشان بیاناتی فرمودند زمان حرکت به جناب آقا محمد جواد فرمودند این اخوی شما چیزی نخواهد شد و من دیگر به حجره نمی آیم شما روزها به خانه بیایید .. از باد نور آباد کاشان تا میباید یزد آقا محمد جواد همسفر وحید بود و اهل اردکان به استقبال وحید بیرون آمده بودند و در شمس آباد اقداح یک روز و یکشب ایشان را مهمان نمودند پس جناب وحید به اردکان تشریف بردند و آقا محمد جواد یزد پس از چندی جناب وحید به یزد و از یزد به طهران و از طهران مراجعت به یزد و خبر صعود جناب حاجی اسد الله را آوردند و در مسجد ربیک مجلس فاتحه گذاردند پس از چند دیگر باز به طهران تشریف بردند این مرتبه جناب آقا هادی را ملاقات می فرمایند و به خدمت جمال قدم می برد و امر می شود که آقا هادی به قزوین بیاید و جناب طاهره را ببرند.

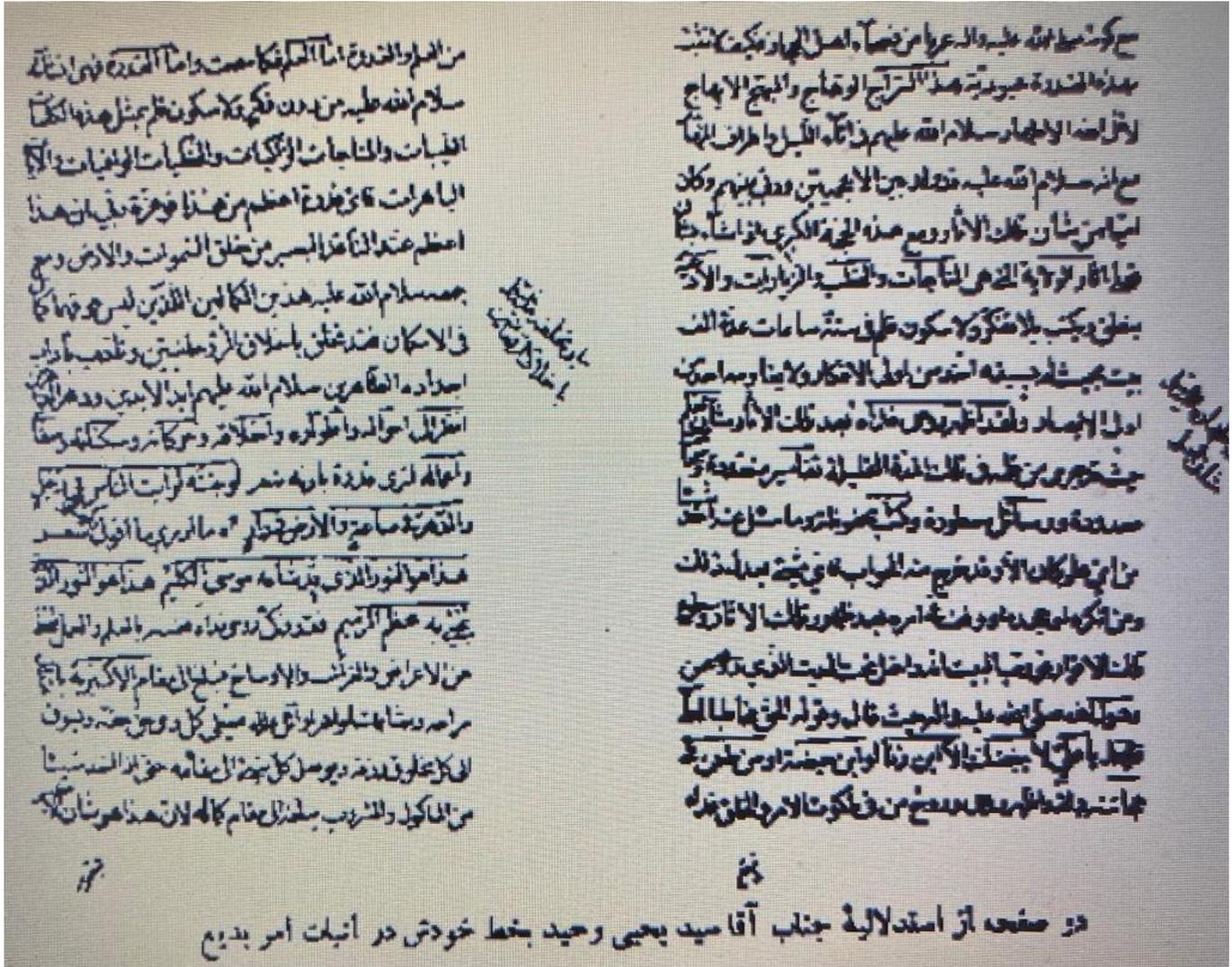
(مضمون بیان جناب آقا محمد جواد فرهادی)

--- صفحه ۴۶۹ ---

و در آن ایام بر ملا و فاشا فاش ابلاغ این امر همی کرد و بالجمله جناب آقا سید یحیی سفرهای پی در پی نمود و چند بار به طهران و یزد و شیراز رفت و ایامی که در شیراز بود آقا سید عبدالعظیم تبریزی که شمهٔ از احوالش را در بخش دوم ضمن واقعات قلعهٔ مازندران و غیرها آوردیم از نزد حضرت نقطهٔ اولی توقیعی و حرز هیکل بزرگی و نیز پیامی برای وی آورده ابلاغ نمود و ملا جعفر قزوینی در بارهٔ وی چنین نوشت که جناب آقا سید یحیی علیه بهاء الله پنج بار به قزوین آمد و بر منبر حاجی ملا عبدالوهاب بر آمد در نوبت اولی تکذیب شیخ احسائی و تصدیق حکماء و عرفاء نمود در کرةٔ ثانیه شیخی و حکمی هر دو را تصدیق کرد در مرهٔ ثالثه استدلال بر بطلان محیی الدین اعرابی و ملا محسن و اثبات حقیقت جناب شیخ کرد در دفعهٔ چهارم در خانهٔ حاجی محمد رحیم تبریزی استدلال بر ظهور علامات و طلوع حق نمود و شبهات حاضرین را مرتفع ساخت و نوبتی در خانهٔ تبریزیها مشرف شدیم این بندهٔ ذلیل خاکسار و عمم ملاقنبر و ملا عبدالحسین و حاجی میرزا و او از وحید سؤال کرد در جواب فرمود بعد از استماع این نداء به شیراز رفتم و در کنار حق نشستم و دلیل و برهان و بینات خواستم بیان فرمودند و شرح کوثر را که کوچکترین سور قرآن است طلب کردم فرمودند تقریراً او تحریراً عرض شد تحریراً پس قلم و کاغذ بدست مبارک گرفتند و جواهر و دراری ثمینیه بر صفحات ریختند و به نوعی از سرعت مرقوم و مسطور می فرمودند که حرکات انامل لطیفه معلوم نمی شد بدون تفکر و تدبر و سکون قلم زیاده از دو هزار بیت نوشتند و به من دادند ملاحظه نمودم دیدم که در قوهٔ بشر نیست اینگونه کلمات بدون تفکر و سکون قلم بنویسد و یقین بر حقیقت او و بطلان غیر او نمودم بعد فرمودند از ناصران و یاری کنندگان مائید عرض کردم

صاحب شمشیر نیستم شمشیری به من دادند جوهر دار برنده و حقیر تیغ جوهر دار بسیار خوب را دیدم. مرتبه پنجم زمانی بود که طلعت اعلیٰ^۱ در ماکو محبوس بودند رفتند و مراجعت نمودند و واقع شد آنچه واقع شد. انتهی و چون هنگامه مازندران برپا شد و اصحاب از هر سو پی نصرت شتافتند آقا سید یحیی به طهران رفته به صدد تهیه لوازم ورود بهقلعه بر آمد در آن موقع جمال ابهی^۱ پس از گرفتاری بدست سپاهیان در مازندران و استخلاص از چنگ آنان به طهران رسیدند و جناب وحید درک محضر مبارک نموده از تفصیل واقعات با خبر گشت و ناچار از عزیمت به مازندران منصرف شده نقشه دیگری در نظر گرفت و در اواخر سال ۱۲۶۵ به عزم قیام در وطن از طهران بیرون راند و بنای سیر بلاد و نشر این امر نهاد چندی در قزوین و قم و کاشان و اصفهان و اردستان و اردکان سفر نموده، علی رؤس المنابر تبشیر و ابلاغ کرد تا در بدایت جمادی الاولی سال ۱۲۶۶ به یزد وارد شد و در مُصلی بر عرشه منبر نشست و خطابه غرا اداء نموده ابواب عرفان بر وجوه حاضرین بگشاد و جمعی کثیر از علماء و محترمین و غیرهم گرویدند و بیعت و تعهد نصرت نمودند از آن جمله ملا محمد رضا (رضی الروح) و اخوانش آقا غلامحسین و ملا علی اکبر و ملا آقا بابائی پسران ملا حاجی محمد مجتهد متنفذ و ملجأ الانام منشاد بودند و نخست ملا محمد رضا که عالم و فاضل بود بیعت کرد پس اخوان و سائر آحاد خانواده تأسی نمودند و ملا حاجی محمد خود نیز ازین امر مطلع گشت و بعداً به نام بابی دچار حملات و تعرضات اعداء گردند و دیگر حاجی ملا مهدی عطری و خاندانش بودند و نیز آقا میرزا محمد رضا طیب و آقا شیخ علی دهجی گمنام و شاطر رضا اردکانی و ملا حسن اردکانی قملاقی و حاجی ملا محمد حسین بیدکی مهریزی و حاجی سید علی مهریزی و آقا سید حسین منشادی و آقا سید محمد باقر مهریجری که از سادات و علمای مقدسین بوده اهالی کرامات و کشف و مقامات در حقش اعتقاد داشتند. و برادرش حاجی سید حسین روضه خوان و پسرش آقا سید حسین قالی باف و میرزا جعفر دهجی از طلاب علوم دینی و ملا علی نفی روضه خوان و میرزا محمد معروف به ملبک و محمد زمان تاجر شیرازی و آقا علی اکبر حکاک و حاجی عبدالرحیم شماعی و آقا محمد صادق صوف باف و آقا میرزا حسن آقا فاضل و آقا سید جعفر و حاجی عبد الغفور و برادرش آقا محمد علی و نیز حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهدعلیا و غیرهم بیعت کرده و برادرش حاجی سید حسین روضه خوان و پسرش آقا سید حسین قالی باف و میرزا جعفر دهجی از طلاب علوم دینی و ملا علی نفی روضه خوان و میرزا محمد معروف به ملبک و محمد زمان تاجر شیرازی و آقا علی اکبر حکاک و حاجی عبدالرحیم شماعی و آقا محمد صادق صوف باف و آقا میرزا حسن آقا فاضل و آقا سید جعفر و حاجی عبد الغفور و برادرش آقا محمد علی و نیز حاجی بی بی صاحب و بی بی فاطمه مهدعلیا و غیرهم بیعت کرده به شعله غیرت ایمانیه

افروختند و نفوسی دیگر اظهار محبت و مساعدت با آن جناب نمودند و ازین هنگام نهضت بایه در یزد و اطرافش شروع شد و فتنه برخاست و منتهی به واقعه یزد گشت و از آنجا به نیریز راند و به نوعی که در بخش سابق مفصلاً آورديم در هیجدهم شعبان سال مذکور به شهادت رسید و اما آثار آن جناب از آن جمله رساله استدلالیه و دو مقاله به عربیت فصیحی و حسن خط در بیان تشریف به حضور در بیت مبارک و درک عظمت و اثبات حقانیت آن حضرت به عین خطش موجود است



--- صفحه ۴۷۱ ---

و هذه هي "بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و الصلوة علي رسول الله و آله آل الله الي يوم لقا الله و بعد يقول العبد الراجي و الاسير الفاني و الفقير الجاني
 ٨ / ٢ / ١٠_٨_١٠ الفاطمي انه لما مضى من الهجرة النبوية علي مهاجرها الف سلام و تحية غ ر س بلغني انه قد قام
 قائم من بياض الفارس و ظهر نجم لامع و طلع كوكب دري ساطع من بلد شيراز كانه هو المعني بالذكر في قوله تعالي و لقد
 كتبنا في الذبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون فما زلت مهاجراً من بلد الي بلد و سائراً في مناكب
 الارض و اطرافها و طير الفؤاد يتقلب يمينا و شمالا و يصف علي شطر الافاق و ارجائها حتي انتهيت الي الارض المباركة و
 البلد المقام و هو البلد الامن مطلع العبد الممتحن في شهر جميدي الاولي عام غ ر س ب فوقفت بالباب و وفدت الي من
 عنده علم الكتاب و رايت البلد يجي اليه ثمرات كلشي و افئدة من الناس تهوي اليه فاقمت فيه و آوي الطير اليه فقد

--- صفحه ٤٧٢ ---

علم صلوته و تسبيحه فو الذي نفسي بيده له نور و ظهور مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاج
 كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية يكاد زيتها يضيئ و لو لم تمسه نار نور علي نور
 يهدي الله لنوره من يشا و يضرب الله الامثال للناس و الله بكلشي عليم و كان من انارته و لمعانه ما افاض و اجاد علي
 الشرقيين ليخضعن الشارقيون و انعم و اصاب من استفاض من الغربيين ليصعقن البديون و الطوريون شرحه صلي الله
 عليه حروف البسملة بمراتب اربعة ثم تفسير سورة الكوثر يجري فيها النهار انهار من ما غير آسن و انهار من لبن لم يتغير
 طعمه و انهار من عسل مصفي و انهار من خمر لذة للشاربين ثم شرح الحديث الذي افاض الحجاب الاعظم العالم بالسرائر
 الو جعفر محمد بن علي الباقر صلوات الله و سلامه عليه لابي لبيد المخزومي في بعض علم الحروف و المقطعات من
 القرآن ثم اجابته لذي الحسب الشامخ الرفيع و ذي الشرف الباذخ المنيع ذي الرياستين السيد الي الحسن الحسيني و قد
 سئل من جنابه عليه السلام كشف السر عن وجه الامر و شرح ٤ فيه حرف الها لانه كان اول حرف كتابه و صار معروفاً
 بالرسالة الهائية ثم شرح دعيا الغيبة المروي في

الكافي المشتمل علي فقرات ثلاثة و اتفق علي ابواب اربعة عشر و قد طلع في ابوابه مكنم الغيب المستور ما طلع في
 الليل اذا عسعس من الصبح الازل اذا تنفس ثم جواب احد من المجاهدين و المهاجرين و الصابرين الذين صبروا في سبيل
 دين الله علي الاذي ثم افاضة علي السيد السند و الخبر المعتمد الوافد الي نور الفؤاد السيد الجواد الحسيناوي في جواب

مسئلته في باب الاعراب ثم جواب السائل الجليل المستطاب نواب الهندي في حكم اسم الله تعالى ثم جواب مسألة العالم
الماجد و العارف الكامل الشيخ العابد ثم اجوبة

--- صفحة ٤٧٣ ---

مؤنعة مؤنقة في ما سئل العارف الملا حسن الرشدي ثم جواب مسئله المهاجر المجاهد في سبيل الله الحاج محمد اسمعيل
الفراهاني ثم المسائل التي جعلها تذكرة و متاعاً للمقوين فسيح باسم ربك العظيم فو رب السما و الارض انه لقول رسول
كريم في كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون اقبهذا الحديث انتم مدهنون و تجعلون رزقكم انكم تكذبون فأتوا بحديث من
مثله ان كنتم صادقين سبحان الله عما يصفون و سلام علي المرسلين و الحمد لله رب العالمين (و ايضاً) بسم الله العلي
العظيم الحمد لله الذي اضاء الضياء و تجلي للعماء بالبهاء و اظهر الثناء بالسناء و احاط الكل تحت ظلال الكبريا فاول
ما برزت من كتاب الكون في دياجة الانشأ البسمة و التسيبجات الاربعة العليا احرف الاسم الاعظم من الاسمي الحسني و
جعلها مجلي ذاته الظاهرة لها بها في سائر عوالمه في الادي اذ كان لا تدركه البصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير و
عظيم العظميا و امرها بالادبار بالتجلي و النزول و الطلوع و الافول بعد ان اجري من آخر اركانها ما الايجاد بحر المداد و
نون الصاد الذاهر الموج المتلاطم الرجراج و جعل منه البحرين هذا عذب فرات سائح شرابه و هذا ملح اجاج و خلق
من الاول طينة اهل الاجابة الحسني من الانبيا الي الصلحا الازكيا و اسكنها في عليين من حول عرش الكبريا و خلق من
الثاني طينة اصحاب الاجابة السؤي من عين اليمن و الكبريت و الطبرية و الافريقيه اجمة ما سيدان و جمة ناجروان و عين
ابرهوت الي اقصي انبساط النقطة الظلميا فامكثها في سجين و اسفل السافلين الي ما تحت الثري ثم امر الفريقين من اهل
المقامين بالادبار و الاقبال لما اراد من اظهار الجلال و اسفار الجمال لرب النور و الظلال و شي من بروز انقان الصنع من
الحكيم الفعال فنزل المدبرين المقبلين و صعد المقبلين المدبرين حتي التقى الفلكان و اتصل التطنجان في هذه النشأة منتهي
مراتب النزول و مبدء عوالم الصعود تداخلت الشجرتان

--- صفحة ٤٧٤ ---

و تشاكلت الفرقتان و دخل ابليس اللعين بواسطة طاوس العناصر وحية الجوزهر الي جنة الانسان اكبر حجة الله علي
الخلق و اعظم ما بناه بيده الرحمن و اخرج آدم بديع الكل عن مقام الرضوان و افسد ما علمه الرحمن من علم البيان و
انزله الي تلك الارض المغبرة معدن الاحزان قال تحسراً علي ما فات منه من الالحان من تغرد طيور العميا علي الافنان

تغيرت البلاد و من عليها فوجه الارض مغبر قبيح و جعل يبكي بكيا و يجري دموعاً و لم ينقطع الي ان تلقي من ربه كلمات فتاب الي السبحان فاجابه بارئته و امره الي حج البيت ذي الاربعة الاركان المخاذية للبيت المعمور المربع و السقف المرفوع البيان المخاذية للاذكار الاربعة من التكبير و التهليل و التحميد و السبحان بعد تعميره علي شكل بيت الاحدية و هيكل الايمان فهو اول بيت وضع للناس في وجه الارض للحكاية و التبيان بالامثلة الملقاة في هويات الامكان و ذاتيات الاكوان من الاية اللاهوتية و الوجه الجبروتية و الوصف الملكوتية و الرسم الناسوتية في السرّ و الاعلان و بعثه لظهار سرّ واحد من هذه الاركان فهو التوحيد و آية المنان و نصر في التبليغ باقي الانبياء من اولي العزم و غيرهم الي طلوع شمس العرفان من مشرق الايقان خاتم الانبياء و سيد الانس و الجن و امره باظهار سرّ ركن الثاني و هو النبوة مبدء المعان الي يوم الغدير خير الايام و قطب الزمان بلغ فيه بنفسه الشريف و وصي الي اوصيائه باظهار ركن الثالث و هو ركن الولاية و تأويل آية القرآن و اذا قيل لهم لا اله الا الله يستكبرون الي يوم طلوع شمس الازل في احدي و ستين قبلها الالف و المئات و نفث آل الله و حروف كلمة البيان في روع عبدهم الذي وسع قلبه لجميع الظهورات من تألؤء جسم سيدة النسوان بل من في ملكوت الامر و الخلق من الاكوان باظهار سرّ ركن الرابع من الكلم الجامع آخر شروط الايمان الي هنا تمت الادوار و كملت الاكوار و تألف بسم الذي

--- صفحه ٤٧٥ ---

بالحروف غير مصوت و بالتشبيه غير مجسد الباء بهاء الله و السين سنبا الله و الميم ملك الله او مجد الله كلاهما و احد في الادب و وجدت الكينونة و حصلت البينونة بين الشريف و الوضيع و البصير و الاعمي و اما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمي قال ٤ ثمود طائفة من الشيعة ثم اليجاد و التكوين اي العوالم الاربعة من الجسم و النفس و العقل و الفؤاد عالم العمي فشرع بالتشريع الذي هو روح التكوين و هو ظهور الربوبية الممكنة في الانشأ فالمرئي في النزول اي التكوين هو الاسم المشتق من اسم الله الاعلي و هو العلي المتعال و هو العلي الكبير و هو العلي العظيم و في الصعود اي التشريع هو الاسم المشتق من اسم الله الحمود و عسي ان يبعثك ربك مقاماً محموداً اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد فاجتمع الاسمان الاعلي ان و اقترن الشكلان الاصلان في هذا المقام فهم من كان ذافهم سديد و القى السمع و هو شهيد و سبحان الله عما يصفون و الحمد لله رب العالمين و بعد يقول العبد الراجي بالحي القيوم و الداعي يا دائم يا ديموم ٨ ٢ / ١٠ ٨ ١٠ هذه خطبة جلييلة من المولي المؤتمن الجليل و العبد الممتحن الخليل

القائل للقول السديد و الدال علي الامر الرشيد في ق و القرآن المجيد بل عجبوا ان جائهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شئ عجيب جعلتها مقدمة لهذا الخطاب و تذكرة لاولي الالباب من اهل المبدء و الماب فمن كان دعواه الحمد لله الذي انزل علي عبده الكتاب و لم يجعل له عوجاً قيماً لينذر بأساً شديداً من لدنه و يبشر المؤمنين الذين يعملون الصالحات ان لهم اجر احسن و من الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اولئك الذين هداهم الله و اولئك هم اولو الالباب و من الذين يحملون العرش و من حوله و يسبحون بحمد ربهم و يؤمنون به و يستغفرون للذين آمنوا ربنا وسعت كلشئ رحمة و علماً فاغفر للذين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم فيا ايها الاخوان من الحاضر و البادي مقامكم و مكانكم انصتوا و استمعوا الصيحة بالحق

--- صفحه ٤٧٦ ---

و نداء المنادي فهذا هو الميزان و الصراط و الطور و الكتاب المسطور و البيت المعمور فان السيد العلي و النور البهي و الكوكب الدرري برز من البلد المقام و استقر علي ارض الصاد و طلعت الشمس من برجها و قرت علي نقطة الزوال و غشت ضيائها جملة الافاق و ظهر تأويل قول الله سبحانه و تعالي بسم الله الرحمن الرحيم و الشمس وضحيها و القمر اذا تليها و النهار اذا جليها الي تمامها و لا يخاف عقبيها فامرني بالحضور في ارض الطا فلما نزلت بامر مولاي عليها في اول شهر الثاني من السنة الثالث بعد غرس و حضرت عند اهلها من اصحاب الاخدود في السلاسل و الاغلال و القيود اذ ما كان لهم شأن الاذكر الحدود التي هم عليها قعود و هم علي ما يفعلون بالمؤمنين شهود و ما نعموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز الحميد قد غلبي الاحزان و تركني الاخوان الذين كانوا يساعدوني لرضي الرحمن حتي صرت بحيث اشير الي مولاي بطرف قلبي و اري نفسي مفارقاً من حبيبي و اتمني الرحيل الي سبيله و التوصل الي مقيله فهل اليك يا بن احمد سبيل فنلقي و هل يتصل يومنا منك بغده فنخطي متي نرد منا هلك الروية فنروي متي ننتفع من عذب ماتك فقد طال الندي متي نغاديك و نراوحك فتقر منها عيننا و صرت كما قال الامير عليه السلام طفقت ارتأي بين ان اصول بيد جزا او اصبر علي طخية عمياء يهرم فيها الكبير و يشيب فيها الصغير و يكدح فيها مؤمن حتي يلقي ربه فرايت ان الصبر علي هاتي احجي فصبرت و في العين قذي و في الحلق شجي مع طول المدة و شدة المحنة فلما علمت ان السبيل مقطوع و الدليل ممنوع اشتغلت بذكر مقاماته و جمع خطاباته التي برزت في اول مستقر من الهجرة و هو الشهر الحرام ذي القعدة

من السنة المذكورة لعل الله يسكنني بذلك فانه منزل السكينة علي قلب من يشا من عباده و العاقبة للمتقين و كان اول ما شرق في تلك الارض من فوارة النور الذي هو بالرعب منصور و لمع من العلم

--- صفحه ۴۷۷ ---

المشهور و ظهر في تلك الطخياء الديجور شرح سورة والعصر ثم رسالة في النبوة الخاصة بالعقل اللامع ثم اجوبة لمسائل شتي

من السائلين الواقفين حول الباب مستعيناً بالله انه هو الولي في المبدء و الماب و هو حسبي نعم المولي و نعم النصير" و اما

اعقابش از زوجه يزدیه سه پسر و يك دختر بودند. پسر ارشد آقا سيد احمد نام داشت و مطلع و محب نسبت باين امر بود و سالها در يزد زيسته در محضر شرع حاجی ملا باقر اردكاني که کیفیت احوالش را عنقریب می آوریم کتابت مکاتیب شرعیه می نمود و بنت عم خود آقا سيد حسن را در حباله نکاح داشت و آخر حیاتش چون به اصفهان پی ملاقات عمین معظمین خود آقا سيد سینا و آقا سيد عیسی رفت بیمار شده در آنجا وفات نمود و مدفون گردید. و از او دختری شد که در يزد حیاتش سپری گشت و پسر دوم وحید آقا سيد محمد امین التجار نیز اطلاعی از این امر داشت و در سن شباب به کرمان رفته متزوج و متوطن شده در سرای گلشن اشتغال به تجارت جست و عاقبت در آن بلد وفات نمود و نسلی از او بر قرار نماند و پسر سوم وحید آقا سيد محسن از مومنین این امر بوده در قزوین متوقف و در دستگاہ ابن عم اش حاجی میرزا محمود امینی مشهور متوظف و در آن شهر متزوج شد و از او دختری و خاندانی بر جای ماند و دختر وحید نیز از مؤمنات بوده در طهران به میرزا نصر الله کاشی ندیم فتحعلی خان صاحب دیوان شیرازی مقیم طهران شوهر نمود و از او نسلی در این امر ظاهر نیست و اما از زوجه نیریزیه صغری نام که مؤمنه بود وحید را پسرى شد که سيد اسمعیل نام داشت و پس از شهادت پدر شبانه در آغوش مادر به اتفاق برخی از خویشاوندان مؤمن به قصبه اصطهبانات واقعه در شش فرسنگی جنوب غربی نیریز گریختند و به خانه خواهر وحید که زوجه حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری مؤمن به این امر بود پناه گرفتند و حاجی مذکور از خواهر وحید کودکی میرزا ابوالحسن نام داشت و خواهر دیگر وحید نیز در قصبه مذکوره زوجه آقا مير مرشد بود.

--- صفحه ۴۷۸ ---

و همگی ایشان در آن ایام از بیم دشمنان مخفی بودند و پس از چند سال که امنیتی حاصل شد آقا سيد اسمعیل باتفاق میرزا ابو الحسن مذکور در مدرسه خان يزد به تحصیل علوم پرداخته به مدارج عالیہ علمیه و اجتهاد در فقه و اصول ارتقاء جست و بنت خالش آقا سيد علی واعظ را ازدواج کرده به موطن خود اصطهبانات عودت نموده ساکن گردید. و کتاب لمعة النور فی شرح آية النور و حصن الحصین فی شرح بلد الامین و شرح تشریح الافلاک در علم هیئت فلکیه و کتاب سلسبیل در علم حکمت از

جملة مؤلفات او است و به لقب حاجی محقق العلماء شهرت تامه داشت و از او اخلاقی از سلسله علما بر جا ماندند ولی از این دودمان عظیمه وسیعه شهیر کشفی که از آن جمله آقا سید ریحان الله مجتهد بروجردی ساکن و متوفی در طهران و اخ اکبرشان آقا سید روح الله ساکن و متوفی در تبریز بسال ۱۲۸۸ بودند اثر و حرکتی در این امر حاصل نشد زیرا از بیم واقعات مهیبه و حوادث خطیره که بر جناب وحید و سائر آحاد این طائفه واقع گردید حال تجسس و جنبش از آنان زائل گشت فقط آخرین اولاد حاجی محمد اسمعیل مذکور در جامعه اهل ایمان بدرخشید که در بخش های آتیه می آوریم و در این مقام نبذه از کلمات مبارکه که در شان سید کشفی و جناب وحید است ثبت می نمائیم، قوله الاحلی فی کتاب تفسیر سورة یوسف " یا قرۃ العین قل للعالم الجلیل جعفر العلوی انک علی الحق ان کنت بالباب لله ساجدا لقد کنت فی ام الكتاب عند الله محموداً و هو الله قد کان علیک علی الحق شهیداً فو ربک انک لن تحرق الارض بالحق من دون الباب و لن تبغ الجبال من دون الذکر علی الحق بالحق طولاً و انه من الله الحق لحق بالکلمة الاکبر علی العالمین جمعاً ان کنت قد اتبعت امره فانا قد جعلناک فی الدنیا رکناً علی العالمین رفیعاً و انک بالحق فی الآخرة معنا فی الرفیق

--- صفحه ۴۷۹ ---

الاعلی باذن الله العلی و هو الله قد کان علی کلشی شهیداً ذلك مما قد اوحی الله علیک فی سبیل الحکمة فانتظر علی الحق الاکبر امرنا و انصر ذکرنا الاکبر هذا الغلام العربی فان نصر الله و آیاته قد کان فی ام الكتاب قریباً" و در موقعی دیگر مسطور است " و لقد طالعت سنابرق جعفر العلوی و شاهدت بواطن آیاتها و انه ما عرف الا نفسه و ما وصف الا شئون عبوديته و کل ما قال فی حق آل الله سلام الله علیهم فی تفسیر الدعاء المشرقة عن ناحية المقدسة لم یک فیهم و لا یلیق عند الله بشأنهم لانه ما قرء الا حرف عبوديته و ما وصف آل الله الا بما تجلی آخرهم فی کنه ربوبيته و لا يعرف آل الله احد و لا یقدر بوصفهم عبد اذ ما سواهم من فاضل ذکرهم لیذکرون و یوجدون" و در مقامی دیگر مذکور است، " و لقد بلغ الی حظیره الواقع فی بواطن تلك الرقائق و الدقائق سید المعاصر عضد المحققین فصل فی سنابرقه المحیط علی المغارب و المشارق فجراه الله فی بیانه فی حقیقه ذلك المسئلة بالسرّ الواقع و الکلمة البالغ و النور الساطع بعد ما انجمد الکلمات فی قباب اشاراته و لکن ذلك ما کان الا لحفظه نظرة الناظرین فجراه الله كما هو اهله و الحمد لله رب العالمین" و در رساله دلائل السبع در شأن جناب وحید چنین مسطور است " و نظر کن در عدد اسم الله فرد متفرد و وحید متوحد که احدي از مخالف و مؤلف منکر بر فضل و تقوای آن نیست و کل مقرند بر علو او در علم و سمو

او در حکمت و نظر کن در شرح کوثر تا بر نوشتجاتی که از برای آن ظاهر شد و استدراک علو شأن او را عند الله نموده " الخ و از قلم عز ابهی ' در سورة الصبر وصف احوال آن جناب مسطور است قوله عز بیانه " و اذ قال الوحيد يا قوم قد جئتمكم من الروح من لدن علي قيوماً . و قضي من الايام الي ان اجتمعت في حول الوحيد شردمة من قرية التي باركها الله بين القرى و رفع اسمها في اللوح الذي كان ام الكتاب عنه مفصولا ... و بلغ امر الله الي مقام الذي سمع رئيس الظلم

--- صفحه ۴۸۰ ---

الذي كفر بالله و اشرك بجماله و اعترض ببرهانه و كان اشفي الناس في الارض و يشهد بذلك رجال الذي كانوا في سرادق الخلد مستوراً ... فاذا ذكر يا قلم القدس ما قضي علي الوحيد من اعادي نفس الله ليكون امره في الملا الاعلي بالحق مذكوراً فلما سمع الذي كفر و شقي ثم استكبر و بغى ارسل جنود الكفر و امرهم بان يقتلوا الذين ما حمل الارض بمثلهم في ايمانهم بالله و يسفكوا دماً التي كانت بما كلشي مطهوراً ... و قرر للجنود رئيسين الذين هما كفرا بالله و آياته ... اذا فتح فم الروح و نطق روح القدس بلسان الوحيد و قال يا قوم ان تقروا بفضلي و تعرفوني انا بن محمد رسول الله لم جئتم علينا بجنود الكفر ... و كرر بينهم الرسل و الرسائل الي ان وضعوا كتاب الله بينهم و اقساموا بالله و ختموه و ارسلوه الي جمال عز وحيدا ... الي ان اخذوا الوحيد و هتكوا حرمة و عروا جسده و فعلوا به ما يجري من عيون اهل الفردوس مدامع حمر ممزوجاً ... ان ارتفعوا الرءوس علي الاسنان و الرماح و دخلوا في ارض التي شرفها الله علي جميع بقايا الارض و فيها استوي الرحمن علي عرش اسم عليا فهيناً لك يا يحيى بما وفيت بعهدك في يوم الذي خلقته السموات و الارض و اخذت كتاب الله بقوة ايمانك و صرت من نفحات الله الي حرم الجمال مقلوباً " و نیز صورت زیارتی از قلم ابهی ' برای زیارت رمس مطهر آن جناب صدور یافت تا او و شهداء اصحابش را بدان طریق زیارت نمایند و اما اصحاب وحید و بابیه یزد از آن جمله آقا محمد هادی بن حاجی محمد صالح بن حاجی محمد شفیع اصفهانی الاصل بود که در حال ریعان جوانی و نبغان ایمانی دست از ولای وی نکشید و اموالش به غارت رفت و خود به نوعی که در بخش لاحق می آوریم در شیراز به شهادت رسید و برخی چنین آوردند که جمعاً بیست و دو تن از اصحاب وحید در یزد کشته گردیدند و هنگام مهاجرت از یزد برای نیریز سه تن از بابیه یزد چنانچه در بخش سابق نمودیم

--- صفحه ۴۸۱ ---

همراه بوده در وقایع نیریز نیز به نصرتش قیام کردند و نفوس شهیره مذکوره الاسامی در یزد و اطراف بر قرار بوده عده را براه راست آوردند و خاندانی برجای گذاشتند و به این طریق پس از واقعه شهادت کبری جمعی از این طائفه در یزد و اطراف می زیستند .

و یکی از اشهر علماء بیان در آن قسمت **حاجی ملا باقر اردکانی** از ائمه جماعت اردکان بود و به ملاقات وحید رسیده فائز به عرفان و ایمان بدیع گردید و کماکان بامامت جماعت و ریاست دینیه در وطنش اشتغال نمود ولی برفراز منبر ضمن بسط مواعظ و حل مسائل چشم و گوش غافلین را می گشود و آثار تجدد حال از اقوال و اعمالش نمایان شد لذا مدتی طویل نگذشت که به نام بابی مشهور گشت و رؤساء و رقبای محل از ارباب محراب و منبر به تعرض و معارضتش برخاستند و پیوسته سعایت و شکایت به یزد بردند و برای شکستن نام و مقامش همی کوشیدند تا نائره فتنه و فساد را مشتعل ساختند و حکومت را به مصادات او وا داشتند و آن ایام حکومت یزد و کرمان با خان بابا خان سردار بود و خود ارتکاز⁵² در کرمان داشته پسر هشت ساله اش مشهور به امیرزاده را به حکمرانی یزد گماشت و میرزا مطلب نام تفرشی وزیر و نائب الحکومه حاجی را از اردکان به یزد کشید و رقباء فرصت را از دست نداده صورت استشهادی بر بایتش محشی و محشون به مهر و شهادت و امضای جمعی کثیر تنظیم کرده نزد حکمران به کرمان فرستادند لاجرم شعله فتنه بلند شد و خان بابا خان حاجی را به کرمان طلبید و به اقدام معاندین یزد و اردکان آن عالم ذیشان را مغلولاً با کند و زنجیر تحت مراقبت جمعی از گماشته گان حکومتی بردند و حکمران با وی ملاقات کرد و حاجی چون عالمی حلیم و نطق و ندیم و حسن الاخلاق و منزله از زرق و ریای اهل نفاق بود به لطف سخن و حکمت و مزاح و طیبیت دل از حاکم ربود چندانکه وی را به غایت عزت و جلال در دارالحکومه مقرر داده از ما وقع ندامت حاصل کرده بتلافی مافات با وی منادمت جست.

52 - ارتکاز = تکیه (کردن). اتکاء , اساس , ابتنا , ثبات , استقرار . پایه , نقطه اتکا , تکیه گاه , پایگاه - مصدر باب افتعال

سایر ولایات

آذربایجان از قرار نوشته‌های که درین روز
از تبریز آمد تا خوشی و با که چند وقت پیش ازین در آنجا
بوده بود و بعد بر سر رسیده و برف باریده و تا
نیمه یخچیت هم رسیده و درین روزها بارشده است
بعد از یک روزی بچاه نمر و شصت نفر میریزند و طلب را
هفته در روز نامه دولتی که از آنجا می آید نوشته اند
اخبار مکانی و گفتگوی خلق است و امید است که آن
باین شهرت برده باشد

بروز

از خبریکه در روزنامه آنجا بنویسند بر زمین
بیاشته آید کوبی درین اوقات سبب و پانزده نفر
اطفال آنجا را قبل از ناخوشی و باه و درین ناخوشی
تجدیدیه است که یکی خوب شده اند و بکس درین
عمل حال خود است خزان عاید شده است از خود
میرزا محمد علی مستوفی در آید کوبی خلق خود را حال بود
و طفل او مرض آید و که شست است
بگردشته بودند که سبب رفت در فامینی که سال
و بجز ده بن حاصل است از اضع وقت کمال و فرزند
و نسر اجناس از سالهای دیگر آمده است و مردم
دارالعباده یزدان نیز حله شاکر و دهاکوی دولت نامه
بیاستند حاضر در ایل ۱۲۷۰
حاجی غلاماوردگان که از جلالی یزدان چون نسبت
با داده بودند که از طایفه ضال با بیست است لهذا امیرالامان
سردار اورا بکرمان خواسته اند که در باب تحقیق نماید

استخراج
از روزنامه دولتی
(نمره ۱۴۶) آذرمان
راجع باحضر و حرکت جناب
حاجی ملا باقر اردکانی بکرمان

--- صفحه ۴۸۲ ---

و پس از چندی که او مائل عودت به وطن شد مبالغی برای مصاریف سفر تقدیم کرده وی را با تخت روان و تکریم شایان روانه داشت و حاجی مدتی اندک در اردکان ماند آنگاه عزیمت عراق عرب نمود و تقریباً دو سال در کربلا و نجف به زیارات و استکمالات علمیه و دینیه در محاضر درس علماء و مجتهدین پرداخت و اجازهٔ اجتهاد گرفته به یزد برگشت و با حشمت و جلال وارد وطن شد و در یوم ورودش قاریان سواره پیشاپیشش قرائت قرآن کردند پس در اردکان و یزد به مسند قضاء و فتوی بنشست و به امامت جماعت و ریاست مشغول شد و برای احتیاط از شرور انام و رقبای مهام در ظاهر خویش را ازین نام بری کرد و در خفاء همواره مساعدت و محافظت نمود و سالیانی دراز پس از شهادت برقرار ماند و دل بستگی کامل به عنایات اقدس ابهی^۱ یافت و ذکری از وی در بخش ششم می‌نمائیم.

و از اصحاب وحید در یزد آقا میرزا حسن فاضل و استاد علی اکبر حکاک و آقا محمد صادق نساج و نیز آقا حسن زنجانی سرباز را شرح شهادت و مقتل مدفن در بخش لاحق می‌آوریم.

دیگر از معاریف مؤمنین آقا میرزا سید حسین از علما و حاجی سید علی مهریجردی از ملاکین بودند و نوبتی حاجی رسول مهریجردی ضابط قریه فرستاد حاجی سید علی را آوردند و تهدید به قتل و تأکید در سب نمود و او با کمال ایمان و اقتدار جواب داد پس وی را چندان با چوب زدند که چند بار بیهوش شد و بر تخته در خانه گذاشته به شهر آوردند و بعد از شش ماه معالجه شد و دکهٔ ریسمان فروشی باز کرد و بعداً مدتی باقلید آباده رفته بماند و در سن یکصد و هشت سالگی در آنجا متوفی گشت.

--- صفحه ۴۸۳ ---

و ما شمه از احوال شهداء مذکور را در بخش لاحق به محال مناسبه می‌نگاریم و تفصیل حالات جمعی را در بخش ششم می‌آوریم و عمارت مسکونهٔ جناب وحید در یزد از اماکن شهیرهٔ تاریخیه نمودار است و اکنون به نقل همین مقدار از نفوس شهیره اکتفا کرده برای ارائه نمونه از آثار قلمیهٔ کثیرهٔ علما بیان صورت دو رسالهٔ استدلالیهٔ صادره از قلم بعضی از مشاهیر اصحاب را که در سنین اولیهٔ این امر نوشتند منضم نموده مقالات را ختام اختتام می‌نهمیم و از عدم توضیح و تفصیل احوال صدها نفوس مهمهٔ دورهٔ نقطهٔ البیان که برای شدت اضطهادات و مشقات و غیرها عناکب نسیان بر تاریخ احوالشان نسج نموده و صور و آثاری از آن شهدا و بزرگان در دست نه بلکه اسماء جم غفیری در خاطر احدی نیست اعتذار می‌جوئیم و در بخش تالی شروع به واقعات سال ۱۲۶۷ ه. ق نموده اوضاع و احوال دورهٔ دوم این امر را سنویاً به قید کتابت می‌آوریم.

نقل از رسالهء از جناب قره العین

که در کربلا به سال ۱۲۶۱ هجری قمری در جواب و حل ردود و شکوک ملا جواد (خوآر) قزوینی سابق الذکر و ملا عبدالعلی و من ساوقهما نگاشت و طبق مفهوم و مقتضیات آن ایام در خصوص دعوت حضرت باب دلائل و براهین بر حقیقت آن بزرگوار اقامه کرده.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي لم يجعل للخلق علي معرفة نفسه سبيلاً و علا بعلو ذاتيته عن وصف اهل الانشاء لانه كان علياً كبيراً و الصلوة و السلام علي الحجاب المتألاء الذي خلقه الله لنفسه و طهره عن دلالة غيره و ارسله الي غيره و جعله سراجاً منيراً و علي ذوي القربي الذين قريهم الله الي نفسه و قرن طاعتهم بطاعته و معصيتهم بمعصيته و عبر عن ولايتهم بالوهيته و جعلهم للخلق دالاً و دليلاً و علي شيعتهم و ابوابهم المتمحصين في طاعتهم و السارعين الي ولايتهم و المقتفين باثارهم و الواقفين ببابهم عباد مكرمون الذين كانوا لاهل السموات نجماً مضيئاً و بدرأ منيراً خصوصاً علي المقبل بكله اليهم و المنقطع عما سوهم و الحامل لامرهم سر الاسرار و نور الانوار الذي قد كان في مجبوحه الجمال خلف القاف اي قاف القلب مكنوناً و مخزوناً و لعنة الله علي من نظر الي جلالته بغيره كما قال الحجة عجل الله فرجه في تفسيره فلا تيسوا بالاشارة اليّ فان الكلمة مطهرة عن الاشارة و نفيها و هو الله ربنا قد كان علي كلشئ شهيداً و شراه بثمان بخس و نسي حظه فصار منكرأ مسيناً و مذنباً غيباً اما بعد چنين گوید اين امه خاطئه جانيه تراب اقدام جوارى فاطمة صلوات الله عليها غرض از تحرير اين كلمات ب احسب اقتضاي وجوب تكليف اين منغمرة در بحر خطيئات آن است كه نوشته كدورت سرشته از بعض اصحاب رسيد و سبب تراكم افواج هموم و غموم عبارات بلا اعتبارش گرديد وين عجب كه بسياري حق حق را نشناخته شتافتند و چون خيالات شهوانيه خود را كه دليل از جهت معرفت آيت بديعه غيبية مصور نيافتند لهذا در بوتة امتحان گداختند يريد الله ان يصيبهم ببعض ذنوبهم انه كان ذو البأس الشديد زيرا كه سبك شمرده اند امر عظيمي را كه رب عظيم عظيم شمرده و خيال نمودند كه حق و سنت غير متبدله او همان است

که در نزد ایشان مشهود و هویدا است و به دقت نظر و صفاء به قباحت و شناخت این اعتقاد فاسد ننگریستند که کفریست عظیم دست پروردگار بسته نیست بدیع لامن شیء است و عنده مفاتیح العنیب لا یعلمها الا هو و او را علوم غیبیه و امتحانات شدید می باشد که اولیاء و اصفیای او که آیه تطهیر در شأن ایشان نازل خائف و هراسان اند و همیشه کلمه بدهاء را در مقام اثبات به شیعیان خود فهمانیدند و ان شئنا لنذهبن و نات بخلق جدید و در نزد تراجمه مشیت و السنه اراده او چه اسرار نهفته نهان ما وصل الي الخلق الا الف غیر معطوفه و الان کما کان سبحان الله که چه مقدار ضعیف و نادان هستیم ما بیچارگان و چه بسیار جهول و ظالم بر نفس خود که دست امام علیه السلام را که ید الله است بسته می دانیم سبحانه سبحانه هو المتصرف فی الملك کیف یشاء بما یشاء و هو الله کان علیا حمیداً آه آه ما هكذا الظن بهم بانهم يتبعون اهوائهم و لا یدخلون الباب سجدا لیکونوا من الفائزين واحسرة ثم واحسرة علیهم بان القوا انفسهم بايديهم الي التهلكة و اوردنا الي المهلكة العظيمة العظيمة و هم لا یشعرون هذه فتنة یضل بها من یشاء و یهدی بها من یشاء انه عزیز حکیم هر چند آن نوشته را در نزد اولی الالباب جوابی نبود لکن چون رد جواب واجب بعضی از مضامین خلاف آئینش را بر سبیل اجمال بیان می نمائیم و در مقام جواب به حول ربی و قوته بر می آئیم هر چند بسیاری از کلماتش مزخرفات می باشد که بنگریستن به او فرائصم مرتعش گردیده از جرئت کاتبش که از جهل ناشی شده خلاصه سیجزیبهم الله وصفهم مضمون اول آنکه بعد از آنکه وارد بزم حضور نور الانوار گردیدم مرد عربی در محضر فصل خطاب در مقام سؤال و جواب بر آمد که من عربی هستم و از نزد اخباریین آمده ام تا شما را امتحان نمایم که آنچه را از مسائل موافق خیال من جواب فرمائید تصدیق شما نموده به جانب قوم خود رجوع نموده که ایشان نیز تصدیق نمایند پس سؤال نمود از رکعتین اخیرتین صلوة جماعت که آیا حکم او جهر است یا اخفات حجة الله العظمی فرمودند اخفات و شیخ از دلیل سؤال نمود فرمودند آیه قرآن و لا تجهر بصلاتک شیخ در مقام رد متمم آیه را خواند و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلك سبیلا و بنای مجادله را از جهل

--- صفحه ۴۸۶ ---

خود با حق مطلق گذاردند تا آنکه آن بزرگوار (ص) در جواب او نسیت از لسان حقیقت نثار اظهار فرمودند و آن بیچاره فقیر در مقام انکار بر آمد چونکه موافق آن قاعده مصوره در خیال خود را که میزان قرار داده بود ندیده اما جواب اولاً آنکه شیخ می بایستی به ضرورت مذهب و کتاب الله و احادیث آل الله و ادعای مدعی و شاهد و آیت او که بر طبق مدعا ادعا می نماید و سنت غیر متبدله حق در اجراء امتحان و طور و عادت او در افتتان نظر

نماید و این را فهمیده داشته باشد که امتحان حجة الله میزانش در نزد خلق آشکار و هویدا نیست لا یسئل عما یفعل موردش اینجا است پروردگار آیه را که نسخ فرموده آیه دیگر نصب می فرماید و حجت و بینة او را قرار می دهد آنچه خود می خواهد لاجرای الضغاین و التمیص و الافتتان و تمییز الانسان من غیر الانسان اگر آیات آیه لاحقہ بمثل آیات آیه سابقه باشد و به همان قواعد موافق آید پس ما وجدنا علیها آباءنا را چرا پیشینیان دلیل خود قرار داده اند در انکار حق و اگر علمی از آیات آیه بدیعه در نزد قوم باشد پس آیه مبارکه بل کذبوا بما لم یحیطوا به علماء و ان نظن الاظنا و ما نحن بمستیقنین به چه سبب نازل گردید ای مسکین اگر بامدادات و فیوضات سابقه که از آیه سابقه به تو رسیده و تو در کتاب خیال خود ثبت نموده و مشهود نزد تو و مدرک مدارک شهودیه گردیده بتوانی به آن آلات و صور خیالیه درک آیات بدیعه غیبیه نمائی پس چه می فرماید در وصف کفار قالوا قلوبنا غلف و فی آذاننا و قر و من بیننا و بینک حجاب و ان تدعهم الی الهدی لا یسمعون و تراهم ینظرون الیک و هم لا یسمعون و این را فهمیدید که فرمود امام علیه السلام زمان لاحق با سابق به مثل آب در جریان و اختلاف در سنت الهی نیست در امتحان و لا یزالون ای الناس مختلفین الا من رحم ربک پس به مذهب شما که الان بر آن هستید آن کسانی که رد آیات رسول الله صلی الله علیه و آله نمودند مقصر نیستند زیرا که آیات قرآن را چونکه نمی فهمیدند حجت نمی دانستند به خدمت رسول الله (ص) شتافته آیه مسیح ۴ و معجزه کلیم ۴ طلب می نمودند آن بزرگوار (ص) در جواب می فرمودند ان اتبع الا ما یوحی الی و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان انا الانذیر مبین معجزه من همین آیات را پروردگارم قرار داده فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر ان الله لغنی عن العالمین.

--- صفحه ۴۸۷ ---

و می گفتند آما به لو لا انزل الیه آیه که مراد از این آیه آن آیه را می جستند که موافق قواعد ایشان باشد و بفهم شهودی ایشان راست آید آنگاه تصدیق نمایند آیا شیخ آیه و ما کان لرسول ان یأتی بایة الا باذن الله را فراموش نموده و آیه یمحو الله ما یشا و یثبت و عنده ام الكتاب را نشنید مهلا یا شیخ اولاً میبایست بنظر اعتبار بنگری که این مدعی ادعای چه مقام مینماید و شاهد او چیست بر اثبات حقیقت قد علم اولوالالباب ان الاستدلال علی ما هنا لك لا یعلم الا بما هیهنا آیا نه این است که این بزرگوار ادعای مقام عبودیت محضه و اطاعت صرفه می فرمایند و حجت و بینة ایشان ... علی الانام تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه می باشد ... و ما کان لرسول ان یأتی بایة الا باذن الله قالوا لو لا انزل علیه آیه من ربه قل ان الله یضل من یشا و یمهدی الیه من

اناب خلاصه مفتاح فهمیدن حق را حق در انابه قرار فرموده نه ب ازمین و یسار در ارض عادات دوبدن حق را حق تعالی شأنه و جلت عظمته له الشکر و المنه کالشمس فی رابعة النهار آشکار فرمود بان لیس کمثله شیء موافق ضرورت مذهب و کتاب و سنت مصدقاً لما معنا بر ما واجب است تسلیم تسلیم و ردش سبب خلود جحیم آیا ندیدی که منادی امام علیه السلام از ما فوق عرش الی تحوم ارضین ارضین ندا در داد که هذا یوم جدید و انتم علی اقتضاء کینوناتکم فی لبس من خلق جدید نفهمیدن و به مقصد نرسیدن از جهت ورود به باب از غیر باب است که آن آیه وی را که او باذن الله اظهار فرموده و به مشرق و مغرب رسانیده تو از او اعراض نموده در ارض خیالات خود حیران در دوران به مثل قوم موسی ۴ ارنا الله جهرة گویان بهر جانب شتابانی آیه معرفت در اعلیٰ مشعر فؤاد می خواهی به خیالات نفسانیه درک نمائی شفاک الله ان کان فیک آیه مستورا و نسیت فرمودن سر الاسرار (ص) از بابت نسوا الله فنسیهم ام تنبئونه بما لا یعلم است امام علیه السلام و شیعه خصیص او به تعلیم او کل احکام را قادر است که از یک حرف قرآن استخراج نماید خواندن شیخ جاهل متمم آیه را حاکی او نقص قابلیت شیخ است و اگر نه حجت الله کامل است و سئوال دیگر آنکه چه نسبت است در بین کلمه بدیعه و بابین (ص) ... و مضمون دیگر آنکه سئوال نموده بودید از نسبت بین صفت و موصوف ... شما در مقام اثبات صفات در مقام علم بر ذات حق استدلال می نمائید

--- صفحه ۴۸۸ ---

و در مقام معرفت نفس الله علم بالله را روح و خیال خود را که مسمی به عمل نموده جسم می دانید و حدیث بشهادة کل موصوف انه غیر الصفة را فراموش می نمائید بعد طعن بر صوفیه ملاحظه می نمائید و خود را از عارفان به لسان نوران نیران بابان آخران صلی الله علیهما می شمارید در کدام مقام ایشان این بیان را فرمودند که مابین حق و خلق ربط و نسبت است سبحانه سبحانه ربهما عما یقول المقصرون علواً کبیراً حجة الله العظمی از نهایت مرحمت و عفو شما را به باطن مطالب ایشان می کشاند و شما صورتی اخذ نموده در مقام مجادله از جهل بر میائید و انه والله لعلی خلق عظیم و لقد قلت کلمة الکفر فکفرتم بعد ان کنتم مسلمین ... معلوم گردید که کلام آن بزرگوار را که سرالاسرار است نفهمیده استغفر الله الذي لا اله الا هو آیا که می تواند کلام ایشان را در مقام تفسیر و بیان بر آید اگر دریاها مرکب شود وصف الف غیر معطوفه نخواهد شد زیرا که حاکی از متکلم بی مثل بی نظیر است لکن آنچه را از تفضل و احسان در مقام بیان باین اقل از ذره او دونهها تجلی فرموده در مقام بی مقامی خود عرضه می دارم ... نه آنکه بابین (ص) در ضلالت بودند و کلام ایشان ناقص است

کلا ثم کلا الیوم آن دو بزرگوار را در صفحهٔ امکان به جز این نقطه نقطهٔ دائرهٔ وجود (ص) کسی نشناخته و نخواهد شناخت و احدی از خلق قدر ایشان را به مثل ایشان ندانسته و نخواهد دانست نظر به محکمت بیانات ایشان که در وصف آن نوران نیران (ص) در مقام بیان اظهار فرمودند بنما از تفسیر مبارک و زیارت و شرح اقول و چشمی بمال و درک نما که این حرارت از محبت آن دو بزرگوار در اشتعال نیامده بلکه از شیطان رجیم است که از عداوت می خواهد مخلد در نیرانت نماید البته با هرکس از راهی که بتواند می آید و سوسه می نماید خلاصهٔ کلام ان الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم الی قوله ...

و پارهٔ از مکالمات ملا عبدالعلی را در مقام تأیید مطلب سطر نموده بودید هر چند ارادات او مثل اباحت شما از کثرت وضوح بطلانش مستغنی از بیان است لکن چونکه مندرج در کتاب خود نموده بودی لهذا مذکور می شود که سؤال نمود ملا عبدالعلی از حجة الله العظمی که حجت و آیت شما بر اثبات حقیقت چیست فرمودند که تفسیر و صحیفهٔ مکنونه فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر عرض نمود

--- صفحه ۴۸۹ ---

که عامهٔ خلق نمی فهمند آیات را از آن جهت حجت عامه نیست فرمودند نباء کبری (ص) که قرآن را عوام الناس نمی فهمند چه نوع حجیت آنرا یافته که کل انحاء علوم را در او مندمج و مندرج می دانی که از یک حرف سورهٔ توحید کل احکام را مستخرج می دانی عرض کرد که قرآن را با مبین حجت می دانم زیرا که اهل بیت طهارت (ص) بیان اسرار و انحاء علوم او را نمودند لهذا حجت است اگر قرآن بنفسه حجت باشد پس قول عمر ثابت که حسبنا کتاب الله گفت و این خلاف ضرورت مذهب است یا معشر اولی الابصار بنگرید به نظر اعتبار که به چه فهم و به چه نظر، این محتجبین به استار داخل دیار آل الله الاطهار گردیده و قائم در خدمت سر الاسرار لسان خود را مطلق العنان در میدان اظهار اسرار نهانیهٔ خود نموده اند بیچارهٔ مسکین تو که سردین محمد صلوات الله علیه را نفهمیده و ناظر به عین اغیار هستی حینی که نمی فهمی خودت که چه میگوئی ... و به حقیقت مطلب بر نخورده مطلب را سبک شمرده در مقام طلب برنیامدی تا عاقبت بدست خود خود را به مهلکهٔ عظیم افکندی سبحان الله مگر منکرین رسول الله غیر این سخنی داشتند که بیان تازه آورده که موافق با قواعد ما نیست اگر راست می گوئی از آنچه ما پرسیم موافق اهواء ما جواب فرما و از آن امداداتی که در نزد ما حاضر است رزق ما قرار ده قال الذین کفروا لو لا انزل علیه آیه در جواب می فرمودند ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین ان استطعتم ان تأتوا بسورة من مثله ای معشر جهال پروردگار اجل شأناً و ارفع قدرا از آن

است که حجتی به جانب خلق خود فرستند تا حجت را بر ایشان تمام فرماید و آیه و بینه او را ناقص عطا فرماید وین طرفه و عجب آنکه آن آیه لن يستطيعوا الجن و الانس ان یأتوا بمثله میباشد لکن ناقص و لیس کمثله شیء است و مؤثر در حجیت آورنده خود نیست و انما انزل بعلم الله است و علم الله ناقص است حال سؤال مینمایم که اگر بنفسه آیات قرآنیه دلیل اثبات حقیقت نمیبود چرا در حینی که قوم آیات غیر قرآن را طلب مینمودند که موافق خیال ایشان باشد آیهء و ما کان لرسول ان یأتی بایة الا باذن الله لکل اجل کتاب ما ادري ما یفعل بی و لا بکم فلا تظهر من الغیب را جواب میشنیدند اگر تمام نبود و ایشان طالب

--- صفحه ۴۹۰ ---

بودند و پروردگار عطا نمی فرمود حال قوم مقصر هستند یا پروردگار ایشانرا حیران گذارده بان فرماید تعالی الله عما یصف الظالمون فی آیاته علوا کبیرا بلکه مقصر قوم خود بودند که از نظرات نفسانیه و حرکات شیطانیه عین بصیرت خود را محجوب نموده واقف بباب از باب داخل نمیشدند ذلك الكتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ای ما غاب من مدارکهم و مشاعرهم و ما کان عندهم مشهودا بلکه همانکه دیدند مثل ندارد بر ایشان لازم بود که ایمان آوردند آه ثم آه که این آیهء مبارکه حجت را بر خاص و عام تمام نموده که چون قوم در مقام مجادله بر میامدند فان استطعت ان تبغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء فتأتیهم بایة و لو شئ الله لجمعهم علی الهدی فلا تكونن من الجاهلین فاذا جائوک یجادلونک فکانما یشاقون الی الموت و هم یظرون نظر بنمائید بایات قرآنیه خواهید فهمید که شماها نیز قدم بقدم پیشینیان بر میدارید پس چرا ایشانرا طعن و مذمت مینمائید این بزرگوار سرّ دین رسول را بیان مینماید که پروردگار عالم خواسته امتحان نماید خلق را که آیا حقیقة ایمان برسول الله آوردهاند یا تابع کثرات و نظرات نفسانیه میباشد ... و جناب شیخ صلوات الله علیه نیز در کتاب رجعت ذکر نموده است که فرمود صادق آل محمد که وحی بر قائم ما سلام الله علیه می رسد آن شخص خاص عرض کرد یابن رسول الله مگر وحی بر غیر رسول الله نازل می شود فرمودند نه از آن بابت که بر رسول الله نازل می شد بر اینکه او رسول الله بوده بلکه می فرماید خداوند در کلام خودش که و اوحینا الی ام موسی و اوحی ربک الی النحل و قائم افضل از مادر موسی و نحل است در نزد پروردگار ... یا قره العین فلا تظهر من الغیب شیئا لیختلف الناس حول الباب فقل ان حجتی هذا الكتاب من عند الله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر فو ربکم ان حجة الله لحق و هو اعظم الایات من عند الله بالحق علی عبده و ان حجة الله بعد هذا الكتاب علی العالمین قد کان علی الحق بالحق الوفی بلیغا و ما کان الله لیظلم الناس بایة ناقصة لا

یدرکونها و لا يتعلقونها بل كان الناس انفسهم يظلمون اي مستان باده غرور بايد از باب اين ديار كه فؤاد است با دليل حكمت داخل گردید لا بالمجادلة و الاعتراض و ابتلاء النفس بالاعراض و الامراض يا اهل الارض اتقوا الله في ذلك الورقة المنبته من الشجرة الاحدية هذا فانه بالحق لحق كما هو الله و اوليائه علي الحق لحق

--- صفحه ۴۹۱ ---

و ان يروا كل آية لا يؤمنوا حتي اذا جائوك يجادلونك اين مقام مجاهده است نه مجادله و مقام ايمان به غيب است نه مشاهده انك لا تهدي من احببت موردش اينجا است و ان الله يهدي من يشاء فلا يظهر من الغيت احدا و هو يهدي اليه من اناب در اين مقامات وارد گردیده اي بيچاره ها شماها ادعای معرفت می نمائید و خود را از اهل لسان بابان (ص) می شمارید اين مقام اختيار و تكليف و خلق كينونات است به اقتضاء قبول ایشان هل من خالق غير الله يعني چه لاجبر و لا تفويض بل امر بين الامرین مفادش كجا خلاصه طول كلام مورت فهم شما نمی شود ان الله يهدي من يشاء و يضل من يشاء و قرآن حجتی است كامل و آیه است بالغ شامل در مقام حجیت احتیاج به مبین ندارد زیرا كه ليس كمثله شيء می باشد و حاكي از مقام متكلم او اما بعد از اينكه مكلف مجاهده نمود و چشم از خیالات و اعتبارات نفسانيه پوشانید و خود را عبد ذليل و مولاي جليل را متصرف دید و از باب انابه و توبه و خشوع و خضوع در آمده و جمال حجیت قرآن را بانه ليس كمثله شيء است به نظر فؤاد و حقیقت ذات خود كه مستمد از رب الارباب است بي پرده دید و اقرار به رسول و آورنده او نمود آن وقت بر او واجب است كه نفس را در مقام بیان عبارات و تبیان اشاراتش مطلق العنان ننماید و قدم جرئت در فهم آیات و اسرار حق بر ندارد و بداند كه او را حامل و مبیني كه محیط به كل احكام او باشد در هر عصري لازم لیعلم كل اناس مشربهم اي جاهل مقام حسبنا كتاب الله اين مقام نیست و قائل این قول باطل و عاطل اظهار كفر و بغض خود را در این مقام ننمود بلکه ابوجهل و سائر مشركين ابراز نمودند از جمله مطاعن شما بر بالا سريه خذ لهم الله آن بود كه موارد كلام را نفهمیده خلط مبحثين می نمایند چه شد شما را كه مقام حجیت و آیتیت قرآن را با آنكه او را مبیني و حافظي لازم است امتیاز نمی دهید این مقام فأتوا بسورة من مثله اشاره من علم من قبله می باشد آن مقام لا يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم انما انت منذر و لكل قوم هاد است خلاصه طول كلام مثمر ثمري نیست ان الله يهدي من يشاء الي صراط مستقيم ... و از كلمات مسطرات حزن و كدورت اعتبارت آنكه بعد از سؤال و جواب با رب الارباب مظهر لطف و احسان ملك وهاب در مقام آنكه ترا از ظلمات خیالات و حیرت استدلالات بر آورده از جام وحدت سیراب نمایند

--- صفحه ۴۹۲ ---

تا آسوده شوي به لسان حقيقت نثار فرمودند که آیا نوشتجات ما را دیده و قبول داري و حق مي داني جواب آنکه بعضي را فهمیده و حق مي دانم و بعضي را نمي فهمم اين کلام شما و انکارت از بابت افتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض مي باشد بايد آنچه را فهمیده محکم قرار دهی و و اقرار نمائی و آنچه بر تو متشابه است رد بمحکم نمائی و بتوبه و انابه بکوشي تا بفهمي و قول ديگرت آنکه مي شود که حق سبحانه حق را در غير محلش قرار دهد چنانچه اسم اعظم را بلعلم بن باعور عطا فرمود که با عيسي ۴در افتاد الله اکبر که از ظاهر مذهب و ملت نیز گذشتيد سبحان الله اين چه نوع اعتراض است که نموده ايد جواب خود را خود گفته که بلعلم با عيسي در افتاد و اين همه نزاع و اختلاف که ولا يزالون مختلفين الا من رحم ربك مگر در غير اين مقام است که آن حقي که امر الله و حکم او است محل طيب و مظهر طاهر و عاري از شوائب غيريت ميخواهد و نصب او بر خداوند است تا کسی را بر پروردگار حجت نباشد تعالي الله عن ذلك که حق را در غير محل قرار دهد علوا كبيرا بلکه حق را به محلش قرار مي دهد بعد از اظهار حامل حق کلمه حق را باقتضاي ما من نبي الا اذا تمني القبي الشيطان في امنية صورتی از آن حق بيمعني و مثالي بيجا اهل باطل متلبس مي کردند و اما الذين في قلوبهم زيغ فيبقونه* (فيتبعونه) فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم الله آياته بلعلم بن باعور مادامي که مطيع بود و حق را مي پرستيد محل اسم اعظم بود وقتي که مخالفت نبي الله کرد از او بگرفت و به خودش واگذاشت و لکن محل حکم و داراي امرش عيسي بود طيب الذات و حق پرست در اطاعت او بودند و تابع حق و خبيث الذات در اطاعت بلعلم بود و تابع شيطان خلاصه اين کلمات از بديهيات مذهب است احتياج به تفسير و بيان ندارد چونکه نوشته بودي در مقام جواب تفسيرش واجب گرديد حال از تو سؤال مي نمايم که بعد از جناب باب الله المقدم (ص) پروردگار عالم خلق را مهمل گذارده و بخود واگذاشته بعد از آنکه چندين سال مي باشد که نضج مواد داده و به مرارتهاي بسيار و زحمتهاي بي شمار اوليا و صلحاي بندگان او اين بنيان را بيانات و استدلالات محکم نمودند ... و چند نفر نیز اين امر را قبول نمودند و واقف بباب و لائذ بجناب گرديدند حال پروردگار آن نظام را از هم پاشيد و سنت غير متبدله او متبدل و عادت غير محوله او متحول

--- صفحه ۴۹۳ ---

گرديد سبحانه سبانه قالت اليهود يد الله مغلولة و اشهد انه انزل آية مباركة اکبر و اشرف من اختها و انه كلمة بدیعة ليس کمثله شی چنانچه سيد اکبر و نورانور (ص) در اواخر مي فرمودند که اي قوم نزدیک شد ارتحال ما

و شما نفهمیدید مطالب ما را و درك نمودید مقاصد ما را بعد از من امر عظیم است و امتحان شدید و اختلاف خواهید کرد ما مبشر بودیم از آن امر عظیم و شخصی از ارباب عقول در سفر زیارت سلمان (ص) عرض کرد یا سیدی حامل امر بعد از شما کیست بیان بفرمائید فرمودند لله امر هو بالغه این کلام را علی السمیری آخر ابواب تکلم فرمودند وقتی که پرسیدند باب بعد از تو کیست سید باب (ص) وقتی که اینطور فرمودند تو هم این شد که امر ایشان مثل امر ابواب است که در غیبت صغری بودند استدراك فرمودند که امر ما مثل امر ابواب نیست در مقام و موضعی دیگر سؤال نمودند فرمود واللّه نمی رسد به معرفت او کسی که بقدر ذره از حب دنیا در قلبش باشد من طلبه و جده تم کلامه الشریف مراد از حب دنیا نظر و محبت به آن قواعد و خیالاتی است که در مشاعر و مدارك ساری و جاری و مشهود است ذلك الكتاب لا ريب فيه هدي للمتقين الذين يؤمنون بالغیب و نوشته بودی که قرآن تألیف نمودم ابلغ و اکمل از تفسیر مبارک مرحبا بك بسیار خوب اولاً تو می بایست معنی مثلث را بفهمی آن وقت در مقام اظهار خدائی برآئی معنی مثلث نه ترکیب تألیف حروف بیست و هشت گانه می باشد که صورتی از آن برداشته در مقام نقش و ارتسام برآئی بلکه مثلث وقتی درست آید که در جمیع عوالم به آن طور و آن صقع صادق آید حال بفرما تو ادعای این مقام داری که انك سر الاسرار و نور الانوار و سر شجرة الطور و وصف الحق و الظهور المطلق قد قامت السموات و الارض بوجودك و انت سر المستتر في قلب النبي و السطر المسطر في صدر الولي الالهي و ان من توقف في امرك اقل من لمحة العين حبسه الله علي الصراط سبعة و خمسين الف سنة اگر این ادعا را نداری پس مثل نیاورده اگر داری ثابت بفرما لله آه آه آه آه که مرتکب شدی معصیتی را که نظام وجود خود را از هم پاشیدی و الله الذي لا اله الا هو که کسی از پیشینیان قدم جرئت را در این میدان بمثل تو مطلق العنان ننموده ای واللّه که ننمود

--- صفحه ۴۹۴ ---

آه آه از آن ساعت که قلم گرفته بزعم خود در مقابل حق نشستی و باب فیوضات نامتناهی را بر روی خود بستنی واللّه الذي لا اله الا هو که خانه خود را خراب کردی اگر بدانی که چه کرده اگر صد هزار روح در بدنت باشد اقرب از لمح العين از بدنت مفارقت خواهد نمود ما هكذا الظن بك واللّه الذي لا اله الا هو که ظهور این بزرگوار با این لباس و ادعای ایشان این مقام عظیم را با آیه واحدة از تفسیر مبارک مستغنی از جمیع استدلال است خودت مطلع می باشی که در اول ظهور امر این بزرگوار بنده در قزوین بودم به محض آنکه این امر را استماع نمودم قبل از آنکه تفسیر مبارک و صحیفه مکنونه را زیارت نمایم تصدیق نمودم زیرا که به نظر

خالی از اغیار بحول و قوهٔ پروردگار نگریم که این امر عظیم البته مظهر و محلی می خواهد بعد از آنکه پروردگار رکن رابع و مظهر جامع و قریهٔ ظاهره را به خلق فهمانیده و ایشان را بساحت قرب خود کشیده و از سما علو و رفعت رزق ایشان را بارانیده پس بدلیل حکمت بر او جل شأنه واجب است که ایشان را بخود وانگذارد بلکه نعمت را اعظم و فضل را اعم و احسان را اتم لازم است که اظهار فرماید زیرا که عادت او چنین جاری گردیده و یوماً فیوماً کور در ترقی است و ما کان لفیضه تعطیلاً الحمد لله و المنه و الشکر که امر الان کماکان است که حجة الله اعظم که وصفی از شیئیت در مقام ایشان ملحوظ نیست و نسبتی از غیریت در مقام شناسائیش معلوم نه ... ای آنکه چشم حق بینیت را غبار خود بینی چنان تیره و تار نمود که در مقام انکار حق واضح کالشمس فی رابعة النهار بر آمی و هیچ متألّم و متأثر اصلاً ابداً نگریدی و احسرة عليك ثم واحسره که استحوذ عليك الشيطان فانساك ذکر الله دریاب نفس خود را که والله العظیم القادر القاهر که اهلك هالكین و اخسر خاسرین الان را گزیده چرا و اگر این بزرگوار حجة الله نیست پس کیست و در محضر رب الارباب بانکار عذرت چیست اللهم الا اینکه بگوئی الهی انکار کردم سببش آنکه ما فوق رتبهٔ عبدین تو که بابین از جانب امام علیه السلام بودند ادعا نمود می فرماید مگر نصی از کلام من یا اولیای یا ابواب معصومین ایشان به تو رسیده که فوق مرتبهٔ ایشان رتبهٔ نیست و ایشان مستقلاند و حکم ایشان را تغییر و تبدیلی نیست مگر آیهٔ

--- صفحه ۴۹۵ ---

ولو شئنا لنذهبن بالذي او حينا اليك و نات بخلق جديد را نشنیدی و مذهب یهود را نفهمیدی اگر بگوئی که بدلیل حکمت می خواند و من موعظه و دلیل مجادله طلب نمودم بیان نفرمود بلکه فرمود من عبد هستم مأمور بامر مولایم او مرا امر فرمود که با دلیل حکمت شما را دلالت نمایم البته او حکیم و دانای اسرار است و تکلیف نفرموده شما را الا آنکه مقتضیات تکلیف را آماده نموده و لا یکلف الله نفساً الا ما اليها می فرماید رب قادر قاهر و استبدلت الذي هو خير بالذي هو ادني و قلت مقالة قوم موسي لن نصبر علي آية واحدة ادع لنا ربك يخرج من ارض عاداتنا بدعوات انياتنا حقيقة القناء من الخيالات الباردة السیالة و حقيقة الفوم من الاوهام التي زرنا في ارض عاداتنا الكاسدة الباطلة و نوشته بودی که تفسیر مبارک نامربوط بهم می باشد ای مسکین بهمان نظری که بتفسیر نگریم بقرآن بنگر و نظر نما يك آیه از احکام و یکی از قصص و يك آیه از کفر کفار بردار و بین چه مقدار آیات نامربوط بهم می باشد آخر قوم بهمین نظر سرکار نگریم که انکار رسول الله (ص) نمودند چشمی بمال و بهوش بیا زینهار زینهار که کارت از دست رفت تو بنظر تفریق سا نگریم و گر نه کلام

امام در نهایت ربط و نظام است همین مقام بود که قوم قواعدی که در دست داشتند و از کتب سماویه استخراج نموده بودند چونکه قرآن با بعضی از آن قواعد ربطی نداشت نداء ما انت الا رجل مفتر را بلند می نمودند و چون از سنت غیر متبدله حق از اخبار انبیا که معجزه ایشان غیر یکدیگر بود برایشان میخواندند صدمی ان هذا الا اساطیر الاولین بر گوش خلائق میرسانیدند و از آنجمله است کلام عثمان ان فی القرآن لحنا صححته السنة العرب و هو قوله ان هذان لساحران و دیگر آنکه دعای بی نقطه در مقام حجت از نقطه دائره ایجاد (ص) خواسته بودی عطا نفرمودن آن کان کرم و احسان باذن الله بود الله اکبر که چه مقدار جسارت در محضر رحمن حین استوای ایشان بعرض بیان نمودی والله که بارتکاب خیال یکی ازین معاصی جلیله عظیمه اگر دابه بر روی زمین نمیماند سزاوار بود ولله سزاوار بود والله قد ثبت علی کل ذرات الوجود من الغیب و الشهود انه لعلی خلق عظیم سلم الله علیه و روحی له الفدا ان الله لا یظلم الناس شیئاً و لكن الناس انفسهم یظلمون

--- صفحه ۴۹۶ ---

و سکوت آن بزرگوار و معدن حلم آل الله الاطهار از کثرت رحم و شفقت بوده لعلک تتذکر او تخشی آن خیال است که شیطان در عالم شیطنت در ذهنت جولان میدهد و آثار محو و اثبات از کتاب مستطاب کتاب مبین در نزد اهل یقین نقص نیست یحو الله ما یشأ و یثبت و عنده ام الكتاب و اینها متشابهات است نباید متشبهت گردید چنانچه گردیدی و خاک تیره و مذلت بر سر عالم ریختی انصاف بده که آیا صاحب عقل و شعور چشم از حجیت تفسیر مبارک و محکمیت او پوشیده میدارد و او را نفهمیده و مهمل و متشابه میگذارد و بمحو اثبات خطوط متشبهت میگردد در مقامی که باران بدا از سحاب امضا باذن الله العلی العلی دائم در ریزش و سیلان و امر الله و حکم او را اقرب از لمح عین در مقام عیان و دهر زمان در نزدش متصرم و مقضی که دهري را آن و آنی را دهر میتوان نمود و ما کانت یده مغلوله و لا لفیضه تعطیلاً ... آیا کسی چشم از حجیت و محکمیت صحیفه مکنونه پوشیده میدارد و دعای بی نقطه را آیه و دلیل خود میانگارد اعتقاد چنان است که احدی از پیشینیان این حجتها را نگرفتند که شما گرفتند هو الذی ارسل الیکم رسولا لیعلمکم الكتاب و الحکمة فاطیعوه حتی تکونوا من المفلحین ای بندگان خدا الیوم حجت الهی تفسیر عظیم و صحیفه مکنونه میباشد پروردگار اجل از آن است که خلق را مهمل و معطل گذرد انیبوا الیه و تجافوا جنوبکم عن المضاجع و ادعوه خوفاً و طمعاً حتی یهدیکم الی صراطه العزیز الحمید و اینکه شخص قواعد صوریه بیمعنی چندی را مسمی بمعرفت نموده در اعمال ظاهریه مستحبه که مفتاح کنوز غیبیه و سبب فیض الهیه میباشد تکاهل ورزد این از

مصائد و مکائد شیطان است و مخالف طریقهء سالکان و حقیقت مذهب صوفیهء ملاحظه است ام من هو قانت أنا اللیل یحذر الاخرة و یرجو رحمة ربه کمن هو اخلد فی ارض عاداته و تابع لشهواته نمیدانم چه بنویسم با لسان کلیل و قلب علیل پروردگارم شاهد است که حیران مانده ام که آیا چگونه میشود عبد ذلیل خطاب مولای جلیل خود را نشنود و نشناسد کلام او را نیست مگر از آنکه با غشاوهء غفلات محجوب و در ارض شهوات مقید و محبوس که محبوب در نهایت محبت و مودت از افق جلال و عزت بتجلی بر آمده و تمام عالم را بخروش آورده و ما در

--- صفحه ۴۹۷ ---

ارض حدود و اشارات مقید و حیرانیم آه آه ثم آه که از مضمون کتاب غیر صوابت یکی آنکه ندای خود را باللهم ان کان هذا هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم بلند نموده و بنای مباحله گذارده بعد از آنکه تأویل آیهء شریفه لو نشأ لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین ظاهر نمودی جوابت آیهء مبارکه است ولو یؤاخذ الله الناس بما اکتسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة اینقدر بفهم که ما و شما و کل موجودات از تخوم ارض الی ما فوق سماوات وجود در جنب جلال و عظمت ادنی بنده محبان و مقربان امر الله الاعظم و سره الاکرم نداریم اگر مضمون و ما کان الله ليعذبهم و انت فیهم نبود آنوقت قادر قهار میفهماند که جناب شما و آنکه با شما بود چه اساس پای کار آوردهاید چنانچه نقطهء غیب و سر لاریب در تفسیر مبارک اینعمل شما را قبل از ظهور بیان و شهود اهل صدق و ایمان فرمودهاند الله اکبر که چه عملها در نقطهء امکان شما مستجن و چه شرها در قبول شما مستکن بوده که با نفس الله العلی در مقام مجادله و مباحله برآئید الله اکبر از وسعت رحمة کلمهء تکبیر سبحان الله از عظمت حلم آن جود اثیر علیه سلام الله العلی الکبیر والله الذی لا اله الا هو آن کسیکه طالب حق باشد همین اعمال رذیهء شما و گذشت و عدم اعتنای ایشان حجتی است تمام و کامل و احتیاج بهیچ دلیل ندارد و اینکه نوشته بودی واجب است بر خلایق که بشتابند بسوی این بزرگوار و خیالات خود را بپرسند و ایشانرا امتحان نمایند اگر موافق آرا خودشان بیان شنیدند قبول نمایند و الا فلا چنانچه شما و ملا عبدالعلی کردید دست بدست داده دست خدای قادر را بستید و نور الله را اطفأ بريح اهو! نموده از دام تکلیف جستید و آسوده خاطر بخیال خود نشستید و الله ثم والله العظیم کار نه از این قرار است بلکه ربقهء تکلیف در گردنت پیچیده و دیوان عملت در نزد رب الارباب گسترده آه ثم آه از غفلت الله الله ازین مهلت که مغرورت گردانید چنانچه گردانید بکوش بتوبه قبل از خروج امر از دستت و ظهور یوم الحسرة والله العظیم که

کارت از دست رفت واقع شدی در آنکه شدی که از عظمت بیان ندارد شناختن حجت الله بدیده سر نیست و شتافتن بسوی او بپا و دست ظاهریه نیست و حجیت آیات حجة الله درکش به مدارک شهودیه که حاضر در نزد انسان باشد نیست چشمی بمال و از خواب بیدار شو نظر به سنت غیر متبدله حق نما تا به رأی العین بینی

--- صفحه ۴۹۸ ---

که قدم به قدم پیشینیان بل اشد استکباراً برداشتی این دار آخرت است و لقاء وجه الله الکریم گریه می خواهد و گریه و خضوع می خواهد و خشوع و انابه و توبه و خواندن پروردگار تضرعاً و خفیه تا مقام معرفت حجة الله به حقیقت ایمان حاصل شود و از جمله اهل غیب محسوب بشوی چنانچه سید ساجدین صلوات الله علیه در دعای صحیفه می فرماید اللهم و اتباع الرسل و مصدقوهم من اهل العنیب عند معارضة المعاندين لهم بالتكذيب و الاشتباه الي المرسلين بحقائق الايمان في كل دهر و زمان این قدر بدان که معرفت حجة الله به حقائق ایمان است نه به دیده ظاهر در عالم عیان خلاصه جوابهای مظهر الحق والله المطلق که در نهایت ظهور و سطوع مثل نور از افق عزت و جلال و حلم و کمال درخشیدن آغاز نموده سجده شکر را به جا آوردیم به وصول آن کتاب مسطور من ید قدرة الله العلی الغفور که حاکی از مقامات اربعه آن سر مستور بود الویل ثم الویل ثم الویل لك که چنان امر را تنگ گرفتی و در ارض استقلال و انیت مخلد گردیدی و فضای رحمت بی انتهای حق را بر عالمیان تنگ کردی چه نویسم که ننوشتیم بهتر خداوند دانای اسرار شاهد است که هر آنی که چشم بقال و قیلت که در کاغذت مسطور نموده می افتد و نظر به مخاطب و مخاطب می افکنم عقل حیران و فکرم سرگردان می شود که چه شد شما را که چنان يك دفعه ربه ایمان را از گردن بیرون انداخته بی مبالات در میدان رد و انکار در جولان و مصداق تأویل آیه شریفه ان الانسان اکثر شیء جدلاً گردید و آنچه عرضه داشتیم در مقام اثبات کلمات سر الاسرار صلی الله علیه فی آناء اللیل و اطراف النهار حال استغفار می نمایم زیرا که کلام ایشان را نمی تواند بیان نماید الا ایشان و اگر دریاها مرکب شود کفایت شرح نقطه از طفق رشح بیانات حقیقت دلالات آن سرور کائنات صلوات الله علیه نمی شود سبحانه سبحانه عن وصف الواصفین و نعت الناعتین تسبیحاً علیاً الحمد لله و الشکر له که ابواب علوم از کلمات حقائق علامات آن سر المطلق و وصف الحق (ص) که در جواب شما فرموده بودند بر طالبان طریق نجات مفتوح گردید که در درک آنها به جز آنها کسی شریک نیست میخواستیم در مقام جواب کل بیانات بر آیم عمر را اشرف و اوقات را اکرم از آن دیدم

--- صفحه ۴۹۹ ---

اگر برایم مثنوی هفتاد من کاغذ شود همیشه شیوه اهل حق برهان و دلیل بوده نه نامربوط و هرزه نالی ستارالعیوب ستر عیوب فرماید و غفارالذنوب توفیق توبه و انابه و لرزیدن و به خود طپیدن و از خورد و خواب فراموش نمودن و واله و حیران در ارض پشیمانی دیدن و به کوی محبوب رسیدن به ما و شما عطا فرماید که امر عظیم و خطب جسیم است الویل ثم الویل یا رباہ ادركنا و از احوال جناب مستطاب حجاب الحجاب و جناب الجناب و باب الباب الطاهر المطهر و النجم الزاهر و البدر الباهر و الدرّ الفاخر المصباح النور فی اللیل الیدیجور المؤید من الحق و اسبق من سبق المطهر عن کل شین (*شیئی) و المصلي بقبلتین جناب مولا ملا حسین سلمه اللّٰه و عافاه و جعلني من کل مکروه فداہ مسطور نموده بودی اشهد اللّٰه و اولیائه بانی مؤمن به و بما انزل فی حقہ و انه وجه معرفه المعبود و سلم للصعود و اول مؤمن فی ذر الایجاد و ثانی مظهر فی لوح الفؤاد و حقہ عظیم عظیم و شهادت می دهم و شاهد می گیرم خالق کل موجودات و بارئالانسما و داحی الدحوات را که او مؤید به روح می باشد من عند اللّٰه و نطق نمی نماید الا باذن اللّٰه و او را مفترض الطاعة می دانم و منصوص از قبل ولیّ متصرف بر حق و منصوب من الحق و در رد و خلافتش آتش سرکش جحیم را بر خود خروشان می بینم نعوذ باللّٰه و نستجیر به من الالحاد فی عظمتہ و الشک فی سلطنته اولاً بجهت آنکه اللّٰه یجتبی لرسالته من یشاء و یعلمه مما یشاء لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون و ثانیاً بعد از آنکه جناب قطب الاقطاب و مرجع اولی الافئدة و الالباب جناب سید اکبر و النورالانور روحی فداہ جهان را از غیاب نفس شریف تیره و در حجاب نمودند و سحاب ظلمات انیات اهل سکر و غفلت از شش جهت متراکم گردید و سرکار شماها و ما در پرده های غفلت و در ارض عادات ساکن و از اکل و شرب و نوم به مثل حیوانات محظوظ و ثلج الفؤاد بودیم غافل از آنکه خداوند عالم زمین را خالی از حجت ظاهره نمی گذارد بعد از آنکه به خلق فهمانیده و این باب را مفتوح فرموده من طلبه و جده چنانچه باب اللّٰه المقدم (ص) و روحی فداہ فرموده بودند و این بزرگوار باب الباب (ص) بعد از کسر صولت باطل از اصفهان به خراسان تشریف بردند بعد از زیارت مراجعت فرموده بودند کرمانشاهان این خبر وحشت اثر را شنیده احوالش زبون و مزاج شریفش دگرگون و صحتش به سقم و سرورش به غم و الم مبدل

--- صفحه ۵۰۰ ---

گشته مرض شدیدی به جنابش طاری شده که حرقت او و حرارت فرقت باب اللّٰه المقدم در کل عروق و اعصابش ساری و جاری تا آنکه خود را به مسجد کوفه کشانید به انواع ریاضات و گریه و مناجات مشغول گردید و طلب عالم ربانی و نور صمدانی از قاضی الحاجات نمود تا آنکه عالم السرائر و مجیب الدعوات ندا با سوز و

گدازش را شنید و لسان حال و مقالش را موافق و در دعوی محبت صادقش دید پس منت عظیم بر او نهاده او را بساحت قرب خود کشانید و پرده از جمال با کمال برداشته به تجلی بر آمده او را از خود بی خود به خود رسانید شهادت می دهم که آن جناب طالب بود حقیقاً و صدقاً حینی که طالبی نبود نمی شناسد او را مگر کسی که او را خلق فرموده و باب باب فیوضات نامتناهی خود قرار داده همین آیه به جهت اولی الالباب دو وصف او نقاب حجاب مرتفع می نماید تا طالب به نظر صواب را درک نماید یا ایها الباب خذ هذا و املاً نفسک من ماء کافور الظهور و کن لله کالقطعة الحديدة المحمودة بالنار القديمة صلی الله علیه ثم صلی الله علیه و شهادت می دهم در حق سابقین که ایشان مقرب عندالله و فائز به فوز عظیم و در مقام مرتفع اند که احدی را آرزوی رتبه ایشان نشاید زیرا که سبب گردیدند به ظهور النور علی الطور و عالم را روشن نمودند و ایشانند مصابیح نور در ظلمات دیجور و حمله کتاب مستور علیهم سلام الله الولی الشکور آه ثم آه از غفلت و تقصیر و احتجاب ما در حق معرفت ایشان آیا چه بلاها در ظهور حق به جان نخریدند و چه مصیبتها که ندیدند در حالتی که ما و شما در خواب غفلت مشغول با اغیار بودیم اصلاً ابدأً بوی طلب به مشام ما نرسیده شیطان ما را چنان فریب داده و از طلب باز می داشت که بر خدا است اظهار حجت اما آیات مترادفات حق را در بابت طلب حق در طاق نسیان گذارده بودیم و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله یرحم من ینبت علی الله الا ان یرحم الاشیاء باسبابها یا من بابه مفتوح للراغبین و نیله مباح للسائلین یا من اذا سئله عبد اعطاه و اذا امل ما عنده بلغه مناه و غافل از آنکه مطلوب بدون طالب و مرغوب بدون راغب در جلوه نمی آید و پرده از جمال نمی کشد چنین بوده سنت الهی و ما را شیطان فریب داده و در بستر غفلت خوابانیده بود آیا نه این بود که خودت همیشه

--- صفحه ۵۰۱ ---

می گفتم که امر الهی عظیم است دیدی بغتة بیکی وحی نازل فرمود که تو عیسی بن مریم هستی مفری به جز تسلیم نیست ... و الحاصل حال کلام خودت به خودت حجت گردیده و شهادت می دهم که مودت و محبت و اطاعت سابقین بر لاحقین لازم و واجب است به تأویل قوله تعالی قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی و مراد قرب باطنی است نه صوری و ایشان اقرب هستند بر آن بزرگوار از کل خلق به جهت اینکه ترقی شخص به فؤاد است و تحقق و ظهور فؤاد منوط به تصدیق این مقام پس آنها پیش از خلق و مع الخلق هستند و الحمد لله الذی الهمنی حکمه و لم يجعلني من الخاسرين و الصلوة و السلام علی محمد و آله الطاهرين و شیعتهم الانجبین و اسئله ان یتبتنا

باقول الثابت مع اهل اليقين و جعلنا لبطشه من المنتظرين
 و لدولة اوليائه من المترقبين و اسئله بحق نفسه
 القوي المبين ان يحفظنا من شر الشياطين
 لعنة الله عليهم اجمعين ابد الابد
 و دهر الداهرين

--- صفحه ٥٠٢ ---

رسالة ديگر که نیز در كربلا بسال ١٢٦٣ هـ . ق در جواب و حل ردود و شکوک حاجی محمد کریم خان کرمانی و اثبات حقیقت حضرت باب نوشته شد.

بسم الله الرحمن الرحيم و هو العلي العظيم

الحمد لله الذي شهد لنفسه بنفسه ان لا اله الا هو و تنزه عن مجانسة عباده بقده ان لا اله الا هو و تعزز عن مقارنة آثاره بوصفه و لمسه ان لا اله الا هو و تكبر عن مماثله امثاله بكيونة ذاته و لبسه ان لا اله الا هو ظاهراً بجلال كينونيته و غائباً بلطيف اينونيته متجلياً بكمال كیفوفيته و باطناً بسر بينونيه انشاء المخترعات لامن مثال قبلها و اوجد المبتدعات لا من مادة فوقها و احدث الموجودات من غير شئ امدها و اقضي المصنوعات من دون خلق اعدها (الي قوله) اما بعد فيقول الساكن في الظل الظليل و الفائز من عفو ربه المقييل الشارب م رشحات السيد النبيل باب الله المقدم القتييل بن الكربلائي تراب اقدام المؤمنين السابقين و التابعين اللاحقين من المحيين لدعوة الداعي الفصيح و الملبين لنداء المنادي من حول الضريح اني قد كنت بعد وفات السيد القمقام و غيبة ظاهرية الامام سيد الشيعة واحدي السبعة من اصحاب الكهف و الرقيم في باطن الباطن او تأويل تأويل كهف الانام و ابي الايتام ايتام آل محمد (ص) المأمون من الزوال و المؤمن من الخلل القرية الظاهرة للسير الي القرية المباركة في التأويل و الباطن و القرية المباركة في ابطن البواطن المنزهة عن مقارنة ابنا الجنس و المقدس عن تشاكل افراد الانس مولانا و مولي الافاخر و الاعاظم و لاشرف الاديان خير ناظم السيد كاظم الرشدي انار الله برهانه و اعلي مقامه علي الارض المقدسة ذات القبة الحمراء و مدفن سيد الشهيد صلي الله عليه مادام جده اشرف الانبيا و ابيه زين الاصفيما ما ادري الي اين الي الجبرية ام الي القدرية او الباسرية المفوضة الدهرية الي ان مضت من الزمان برهة و من الدهر هنيئة بقدر اربعة اشهر و ايام قليلة نادي مناد من السما علي اسم قائم من بياض

الفارس ارض ميمونة معدن الاطياب و مهوي الافندة و الالباب موطن فاتح الابواب و مسقط رأس اشرف الاصحاب سلمان الحمدي صلي الله عليه و كفي لهذه الارض الطيبة فخراً قول رسول الله صلي الله عليه و آله لو كان الحق في الثريا

--- صفحه ٥٠٣ ---

لنا و لته ايدي رجال من الفارس نقلته بالمعني و قول الامام عليه السلام في ولادة جده (ص) كشف الغطا من عين آمنة سلام الله عليها حتي رأت قصور الشام و بياض الفارس الخ و جا بكتاب جديد و قلب كانه زبر حديد و صحيفة مكنونة و رسائل مشحونة من ام المطالب و اصل المارب ما سمعت اذن و لا رأت عين و طالعت منها اوراقاً و تصفحت ارقاماً طار لي و تحير قلبي من بيان تلك المقامات العالية و المراتب السامية ظهر عندي ظهوراً كانه اتاني بكل معجزة من معجز الانبياء فالتزمت بالقبول و الازعان و الاقرار بما جا به من عند مولاه صاحب الزمان عليه سلام الله الملك الديان و شرعت اروج امره و نميه و اظهر في الناس اسمه و وصفه و لكن لا نعلم الشخص علي التعيين الا بالحدس و التخمين حتي اخذوا رسوله العالم العلي صاحب النور البهي و انكر بعض العلماء و تردد بعض سيما بعد نزول امر البداء من بقية الخلفاء و وقوع المصيبة العظمي و البلية الكبرى مصيبة ما صدرت من احد كها و لا وقع في الاسلام بمثلها علي النجبا الازكياء و الصلحاء الاتقياء ملا محمد صادق الخراساني و اصحابه فما بقي من المقربين التابعين الا شر ذمة قليلة و اشخاص معدودة اقل من كبريت الاحمر و الاكسير الاعظم فاذن حصل في القلب فتور و للنفس قصور ادور اسئل من العلماء و الطالبين و ما اسمع منهم الا الطرد و المنع و ذكر بعض شئ لا يحسن للعاقل ان يتفوه به و مرة اراجع كتبه و خطوطه و بياناته يشوقني اليه مع انه ما قرء درساً يمكن الاتيان بمثل ما صدر منه بهذا المقدار من التحصيل لكن اقوي شبهتي من توقف العلماء بل اعراضهم من هذا الامر العظيم الخطب الجسيم و الاعصار المثار الي عنان السماء و الفتنة التي ما سمعت بمثلها بعد خاتم الانبيا صلي الله عليه و آله الاصفيا الي ان لا قيت كتاباً ظاهرها منظومة و باطنها منثوره صورتها معجبة و داخلها منتنة كسراب بقية يحسبها الظمان ما حتي اذا جائه لم يجده شيئاً كعجل السامري اخذ من حلي القوم عبارات مسروقة و بيانات واهية صنفتها العالم الكرمانى و التارك لرياسة الخاني حاجي محمد كريم خان ابن ابراهيم خان سادة الامرية و وراثة ملكة الكسروية بتر الله ادبارهم و اذهب آثارهم و قد صار لقلبي كالمبارد علي الظمان في شدة الهجر و رمضاً الحرور اطمأنت اطمينان القلب في صدره و الطير في وكره لما فيها من الاباطيل المجمعولة

--- صفحه ٥٠٤ ---

و الدلائل المفتولة اهون من بيت العنكبوت و ان اوهن البيوت لبيت العنكبوت سيما من افترائه علي السيد المظلوم و الطاهر المعصوم قد كان عندي متيقنا خلافه بل خلاف مذهب السيد الباب الذي ملاء كتبه و رسائله منه و ليس ادعائه الا ما كتب و زبر فعلمت ان فهمي ما خان بي و ما اخطأت في جهادي و ان الناس اغلبهم طالبوا الرياسة و الماشين من غير نور الهداية من اهل بيت النبوة و الولاية فحتمت علي نفسي ان اذكر بعض ما صدر من قلم بيانه ليت لم يجر قلمه و لم ينطق لسانه فان في كثيره طول بلا طائل و ابين فساد ما قال بمحكّمات من القرآن و الاحاديث و قطعيات من بيانات الشيخ و السيد البابين (ص) و ضروريات مذهبهما التي هي اسّ المقاصد و اصل المطالب ليكون لطالب الحق انتباه من مكائده و ادّكار من مغايله و شأني في هذا الامر مثل شأن السيد الباب (ص) و اعلي الله مقامه حيث قال نحن ما نتكلم الا بلفظ الحديث او معني الحديث و شرطي علي ان لا اقول الا ما ذكر مع كلمات الشيخ و السيد البابين رحمهما الله بالفاظها و عباراتها و معانيها و افوض امري الي الله و هو حسبي و نعم الوكيل قال الخان بعد خطبته و اظهار نكبته يقول العبد الاثيم و الفاني الرميم كريم بن ابراهيم الخ اقول قد خاصم نفسه في اول كلامه حيث وصف نفسه بالرميم الذي هو الميت المشرف علي الانعدام و الاضمحلال بعد الاثيم الهاماً من الله العلي العظيم لان الاسما تنزل من السماء علي ما نص عليه الاوصياء من خاتم الانبياء اما الاثيم فهو البالغ في الاثم بحيث صار مصداقاً لقوله تعالي من كسب سيئة و احاطت به خطيئة و لذا ما وصف سبحانه بهذا الوصف الا الذي غلبت نقطة سوداه علي نقطة بيضاه و انقلب عقله بالشيطنة و النكراء و يحمل لجميع ظهورات المنكر و الفحشيا مثل الفرعون و امثاله قال سبحانه و لا تطع كل حلاف مهين هماز مشيا بنميم منع للخير معتد اثيم عتل بعد ذلك زنيماً ان كان ذامال و بنين انظر ايها العاقل في معاني تلك الكلمات المباركات و مطابقتها للمقصود و قال الذين يكذبون بيوم الدين و ما يكذب بها الا كل معتدائهم و قال تعالي كل كفار اثم و قال سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم كالمهل يغلي في البطون كغلي الحميم خذوه فاغتلوه الي سوا الجحيم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحميم ذق انك انت العزيز الكريم الطعام في التأويل هو العلم كما قال عليه السلام فلينظر الانسان الي

--- صفحه ٥٠٥ ---

طعامه اي الي علمه عمن يأخذ فان شجرة الزقوم التي تخرج في اصل الجحيم طلعتها كانه رؤس الشياطين طعام للاثيم و الخان العزيز الكريم انظر في صراحة الاية الشريفة سيما علي تفسير ظاهر الظاهر في الكريم فاشبه الاشيا الي ذلك الطعام الاخروي الباطني في الدنيا هو الغليان و الدخان المخترع لكل نفس ثنوي و الظاهر دليل الباطن الا اذا دل الدليل بخلافه

و هنادل بوفقه فيا ايها العاقل المنصف مع قطع النظر عن الاحاديث المكرره و هي اثني عشر تدبر في هذه الاية الشريفه بصراحتها في المطلوب اليس شجرته مرأ زقوماً اما يغلي في بطنه اليس طلعه و هو رأسه كراس الشيطان اما يشينه العقول السليمة و يقبحه كل من يرتكبه ام لم يرتكب و ضرره ايضاً معلوم فاذاً لا يجوز تبعية المرتكب لهذا القبح الكبير في كل يوم و ليلة مرات عديدة و كرات متعددة و الاصغاء اليه و الاخذ منه مع ادعائه مقام الامناء و الاولياء هذا وصفه بالاثيم فبهذا المعني الرميم ليس المراد منه ما يفهمه العوام كما هو ظاهر قوله تعالي من يحيي العظام و هي رميم و ليس ايضاً مراده مراعات السجع و الوزن فقط لان مقامه اجل من هذا بل المراد منه التأويل و خلاف الظاهر فالمقصود من هذا الوصف اما الجهل او سلب الايمان و الكفر كما في القرآن و الاحاديث و كلمات العارفين كقوله تعالي ليهلك من هلك عن بينة و يحيي من حي عن بينة اي ليجهل الجاهل عن بصيرة و ليعلم العالم عن بصيرة ما كان الله ليذر المؤمنين علي ما انتم عليه حتي يميز الخبيث من الطيب افمن كان ميتاً اي جاهلاً و جعلنا له نوراً اي علماً يمضي بين الناس كمن مثله في الظلمات من الجهالات ليس بخارج منها و لا اظن احداً يشك فيما ذكر و ايضاً الموت له اطلاقان علي الظاهر موت هو الخير و النور و هو ملاقات الرب سبحانه و اندكاج جبل الانية و قطع العلائق و كشف الحقايق فالحيوة المقابل لهذا المعني هو الادبار و البعد من الجبار و التحجب عن تجلياته و الاشارة الي هذا المعني من الموت في قوله تعالي غير مرة فتمنوا الموت ان كنتم صادقين و بهذا المعني من الحيوة في التأويل و لتجدنهم احرص الناس علي حيوة و لذا اتي سبحانه بالتنكير و موت هو الظلمة و الاعراض عن المبدء الحق كما اشرفنا اليه و الجهل و الانكار و كل ما يحصل من الادبار فالرميم لا يطلق الا في هذا المعني من الموت و لذا قال الانسان مبدء الانكار من يحيي العظام و هي رميم فانا اغويتهم و اتبعوني

--- صفحه ٥٠٦ ---

و انسوا ذكر الله قل سبحانه قل يحييها الذي انشأها اول مرة اذا شاء فان الله قادر علي كلشي كما فيما بعد هذه الاية او ليس الذي خلق السموات و الارض بقادر ان يخلق مثلهم و انما قلت علي الظاهر لان الموت له اطلاقات آخر ليس هنا محل استيفائه لكم يجمعها هذان القسمان اللذان ذكرتهما و هما الادبار و الاقبال مثل الليل فانه مرة يطلق و يراد به الفناء الحض و انطفاء الحواس و الخروج عن العمران حتي من قرية عبادان محو الموهوم و كشف المعلوم و العمى المطلق و الهوا المنبسط و مرة يراد به الادبار و الاعراض غلبة الانية و استيلاء الماهية علي المعني الاول قوله تعالي انا انزلناه في ليلة القدر و انما خير من الف شهر من المراتب و قوله تعالي فاسر باهلك بقطع من الليل و لا يلتفت منكم احد بالمدارك الغيبية و

الشهودية اسري بعده ليلا من المسجد الحرام الي المسجد الاقصي و علي المعني الثاني قوله تعالي و الليل اذا يغشي اتاهم امرنا ليلاً سبع ليال و ثمانية ايام سيروا فيها ليالي و ايام آمنين و هكذا هذه الايات تعرف كل في المعني الاخر لكن المقصود الاشارة الي نوع المسئلة ليأخذ اهل الحكمة نصيبه و لا يشتهه عليه موارد الاستعمال فالريم لا يستعمل الا في هذا المعني الاخير كما قال تعالي في مقام اظهار النكال و البطش و في عاد اذا ارسلنا عليهم الريح العظيم ما نذر من شئ اتت عليه الاجلته كالريم فالله سبحانه اجري علي لسان الخان لما قلنا ان الاسماء تنزل و الاسم صفة الشئ ربما يقال لا بأس في استعمال هذه و امثالها في مقام الانكسار و الانفعال من المبالغة في اثم منكر بقريته قوله ائيم و الامر فيه سهل قال الخان ان الباعث علي تحرير هذه الرقوم المسطرات الي قوله و رفع غائلة قوم من المبتدعين الذين ظهروا في احدي و ستين من الثالثة عشر من المأتين من هجرة خاتم النبيين ص الخ اقول اعلم ان السيد الباب صلي الله عليه لما ان شيد اركان الايمان و اتقنها بواضحات البيان بحيث ما بقي لاحد عذر من العوام و الخواص و سائر افراد الانسان (الي قوله) فقد وصف السيد الباب صلي الله عليه علي ما القي عليه من امامه لا يسبق له بالقول و هو بامر يعمل هذا الرسل باوصاف المؤمن الذي ذكرها الامام علي بن ابيطالب عليه السلام لهمام رواه الكلبي و جمعها بكلمات مختصره يفهمها كل احد من العوام و الخواص قال (ص ٤) صفات الباب الاعظم ان يكون من اشرف الانساب و سلالة الانجاب حتي لا يقول احد لو لم يكن من هذا النسب لكان احسن و اولي و ان لا يكون في اعضائه زيادة لان الزيادة نقص

--- صفحه ٥٠٧ ---

و لا نقصاً مثل العمي و لا العرج و الاشل و لا الكوسج و غيرها من الاوصاف الذميمة و الصفات الدنية لانها من دنائة الفطرة و تغيير الخلقة وان لا يكون قصيراً و لا طويلاً مفراطاً و لا قبيح المنظر و لا يعرف بصدور المعصية من الصغيرة و الكبيرة و ان يكون احسن الناس خلقاً كما هو احسنهم خلقاً و لا يتكلم بمسئلة الا و له دليل من الافاق و الانفس و الكتاب و السنة و العقل السليم و ان يكون مكانه من اشرف الاماكن بعد المشاهد المقدسة و ممدوحاً في الاخبار مثل البحرين و حجر الاحسا قال العمار لو ضربونا حتي يردونا الي سعفات الحجر لعلمنا انا علي الحق و هم علي الباطل و ان يكون هوائه معتدلاً ينشو في ارضه نخل و تمر و لا يكون مائه قليلاً و لا كثيراً لو كان مائه قناة كان احسن هذا اجمال ما اوردت و التفصيل يطلب من الطلاب حيث استوفوها في تقريراتهم سيما العالم المحقق المدقق المولي الولي جناب الملا علي التبريزي و اشترط ان لا يكون اولهم سيداً و لا من اهل الارض المقدسة للاشتباه بالامام عليه السلام و هكذا كان شأنه في

بيان وصف صاحب هذا المقام بمحضر بين الخواص و العوام في مدة عشرين سنة بل ازيد لكن بعدم التصريح بالاسم و الشخص بل بالاشارة و التلويح سيما في شهر الصيام شهر رمضان المبارك الي السنة الثامنة من الخمسين بعد المأتين و الالف من الهجرة المقدسة علي مهاجرها آلاف الثنا و التحية قد صرح بالاسم و كشف عن الرسم و عين الشخص بعد تنزيهه عن العيب و النقص بان اسمه اسم السماوي قال رسول الله (ص) اسمي في السما احمد و في الارض محمد و ختم ذلك الشهر بوصف كمالاته و ذكر حسن سماته و صفاته صلي الله عليهما و بعد هذا بقليل وقع وقعة الكربلا و صدر من اهل الخلاف ما صدر علي المنتسبين بالشيعة و هنك الحرمة للال و شيعتهم عليهم السلام حتي حضر موسم الصيام و شهر الله الحرام التمسوا من جناب الباب صلي الله عليه ان يذكرهم من صفات الشيعة و الركن الرابع قال صلي الله عليه و روعي فداه انا في العام الاول ذكرت و عينت و وصفت و بينت ما صار لاصحابنا انتعاش و لا لمخالفينا تصديق و اقبال حتي وقع عليهم من السيف ما وقع و صدرت عليهم تلك الشدة المهولة و المصيبة المخوفة ان تريدوا مثل ذلك فاذكركم و اكرركم لاني ما اري منكم اشخاصاً متأهلين لذلك و لا مستعدين لما هنا لك فالترك اولي و تغير الاسلوب

--- صفحه ٥٠٨ ---

احري و سافر بعد الشهر المبارك الي زيارة مواليه و ائمته سادات الامة و مصاييح الظلمة و كان عنده من اصحابه من الركبان ملا حسن گوهر و ميرزا محيط الكرمانى و سيد علي كرمانى و سيد جعفر كرمانى و ولدان حاجي ملا عبدالوهاب القرويني و سيد حسين يزدي و حاجي سعيد هندي و غيرهم و من الرجال العالم العامل و النقيب العادل العارف الهروي جناب ملا محمد تقى نازل ارض اصفهان و جناب العالم الوفي الملا علي البسطامي و ملا عبد الجليل و آخوند ملا محمد علي مازندراني و ملاعلي بيارجمندي و ملا علي بجنوردي و غيرهم من المؤمنين الصالحين و التابعين المخلصين و كان يظهر منه صلي الله عليه في كل منزل من المنازل ما ينبئ عن غيبته و ارتحاله سيما من بخوعه علي صالحى اتباعه و ابتهاله بالخصوص نقل الرؤيا من صاحب الغنم و الراعي حيث صدقه و قال اما ترضون ان اموت و يظهر امر امامكم و الطيف الذي نقل السيد الباب (ص) بان واحداً من الذين اعتمد عليه رأي في الطيف بان واحداً يقول بعد ثلثين اسبوعاً يظهر امركم اتفق آخره باول جمادي الاولي و كان يقول لملا حسن و المحيط لا تختلفوا بعدي و لا تفرقوا اني ما حملتكما في هذا السفر الا لهذا و سأل واحد منه من لنا بعدك يا سيدي قال يا مولاي هذه الاشخاص الموجودون اسئلوا منهم من المسائل اذا اجاب احد بالبراهين و الادلة و وجدت الصفات المذكورة فتمسكوا به و قال ذات يوم في بيت شيخ محمد شبلي في

بغداد و كان من الحاضرين شيخ احمد مشكور النجفي و شيخ راضي قصير و هما الان تابعان لملا حسن گوهر و اشخاص كثير من اهل بغداد من المصدقين لهذا الامر و غيرهم حيث ذكر عنده السيف و ضرب بيده علي الارض فقال روي فداه و الله ان السيف اقرب من ما تتخيلون ثلاثاً و من هذا توهم بعض من القاصرين ان الاسباب الظاهري موجود عند فلان في الجملة و مالوا و حاصوا حيصة ثم التفتوا الي القدرة الكاملة من قدرة الله النافذة رجعوا و استقروا علي خط الاستوا من النقطة البيضاء و سئل جناب العالم التقي ملا محمد تقي الهروي عند دجلة باغ باده في محضر من الناس قريب الزوال من القائم بالامر بعده قال (ص) لله امر هو بالغه و استدرك في العذر و قال لكن امرنا ليس مثل امر الابواب فبشر بانه يظهر عن قريب و صرح بالامر و صاحبه بالاسم في بلد الكاظم سلم الله عليه في بيان الفقرة التي

--- صفحه ٥٠٩ ---

في شرح القصيدة اي ديباجته بنال الاصل و اربعة الفرع اشار بالاول الي العلي و الثانية الي محمد لكن ذلك الوقت ما التفت احد و اهل البصائر تيقنوا ان مراده صلي الله عليه من تلك العبارة في ذلك المقام كان هذا لا غير و الحاصل ان اظهر ذهابه من بين الناس و اتصال ظهور الامر بغيبته كان اكثر من ان تحصي و ازيد من ان يستقصي سيما في اهل بيته الطاهرات سلم الله عليهن و لذا لما سمعن هذا الامر صدقن و اعتقدن و نقل منه ان السيد الباب اوصي لهن بان يكن مع ملا حسن گوهر بزمان قليل حتي يظهر امرنا و كان صاحب الطيف الماضي اي ثلثين اسبوعاً واحدة منهن و الان كل ما صدر من قلم الباب صلي الله عليه موجود في البيت الشريف يقرؤن الكتب و يتلون الفرقان و يعملون بالسلوك ثم رجع سلم الله عليه من سفره بايام مضي من شهر ذيحجة الحرام و وصل الي المدفن المقدسة ليلة عرفة و اجاب دعوة ربه ليلة الحادي عشر من تلك الليلة ليلة الواقعة من العام الاول بثلاث ساعات او اربع او بينهما مضت من اول الليل و مشي من الناس بعض ليطلعوه للغسل و التلقين و كان بينهم سيد من اهل بلد الكاظم سلم الله عليه اسمه ابراهيم و هو معروف و كان مقدمهم و بعده سيد مصطفي و آخرون قال سيد ابراهيم مشيت قبل الناس حتي وصلت بباب بيت الذي قبض فيه السيد الباب ص فاذن بسيد شاب واقف علي الباب نوري و ضرب بظهر يده علي صدري و قال ما تستحيي تدخل في بيت السيد و نسأوه مكشفات الرأس قال الرجل انتعش بدني و ضعف قلبي و ما قدرت ان اقوم حتي قعدت و اتكيت الي الحائط ثم بعد زمان اجتمعت النساء و البنس علي المخدرات قناعهن و امرنا ذلك السيد الشاب بسم الله تقدموا فقدمنا و اخرجنا سيدنا من البيت قال الرجل و انا تخيلت ذاك سيد علي الكرمانى و اذا سئلت منه قال ما كنت انا و

مالي خبر من هذا و اذا ظهر هذا الامر و تعين المدعي فعلم ان ذاك كان هذا و كذا سليمان ميرزا شهزاده ادعي ان السيد الباب اوصاني باوصاف الخلف بعده كلها يطابق بصفات هذا المدعي و قال يوماً انا مع عشرين نفساً من اتباعي كنا مستعدين و منتظرين للظهور و اذا و صل لكم خبر في كربلا فاخبروني حتي نفدء بانفسنا و مات رحمه الله بهذا الاعتقاد اعتماداً لما سمعه من السيد الباب و كان سكناه غالباً في جوار الكاظمين سلم الله عليهما و اما ما نقل المصدقون من القرائن و الاشارات فكثير

--- صفحه ٥١٠ ---

جداً لم اذكرها لطول الكلام و لعدم النفع في المقام و بعد دفنه سلم الله عليه في الرواق المبارك في اقرب الاماكن القبر الشريف تحير الناس من الطلاب الذين ميزوا الماء من السراب الي اين يمشون و بمن يتمسكون حتي جائوا عند الملا حسن گوهر مدعي الوصاية و ميرزا محيط مدعي النظارة و سألوا منهما بانكما كنتما اقرب الناس الي الباب و ادناهم للجناب ظاهراً اما سمعتم شيئاً من جنابه صلي الله عليه في الخلف بعده اما الاول فقال ما سمعت شيئاً و اما الثاني فقال عندي شئ لكن ما اقله الان و واجب عليكم ان لا تفرقوا من كربلا و اشتهر في بين الناس من قبيل رمية من غير رام ان السيد الباب قال ان الامر يظهر بعدي بسنة و لذا تأمل الطالبون و توقف السالكون مدة اربعة شهر تقريباً توهماً منهم ربما يكون المحيط صادقاً في دعواه لان الكذب قد يصدق حتي اذا استياسوا منه و ظهرت منهما افعال اشأزت منها القلوب و هانت لها الخطوب تفرقوا كايادي السبا الي الصحاري و القفار و البوادي و البرار و لاذوا بالمشاهد و المقابر و المساجد و المنابر و كان جناب العلي من الالقباب و قائد اولي الالباب باب الباب و حامل فصل الخطاب مشنف الاذن و العين مولانا بلامين آخوند ملا حسين مع بعض من الاصحاب و منهم جناب العالم الوفي الملا علي البسطامي في ذلك الايام طائفاً حول القبر في الغري و معتكفاً في مسجد الولي سلم الله عليه حتي ضاق عليه الخناق و سافر بعد زيارة المولود متوكلاً علي الله الودود في البلوغ الي المقصود و يخدمه اخوه و ابن خاله و بقي الباكون في شدة الحيرة و كمال الضغطة لا يجدون حيلة و لا يهتدون سبيلاً لان جناب الباب كان سناداً لقلبهم و عماداً لصدرهم و كانوا علي هذه الشدة الي خامس عشر من شهر ربيع الثاني و هاجروا بسائق من القضا و رائد من الامضيا و سافروا علي طريقة اولهم من طريق البحر حتي وردوا بلد الامن شيراز لازال محفوظاً عن الحدثان و اختلاف الجديدان اسمائهم المكتوبة الملا علي البسطامي و ملا عبدالجليل و ميرزا محمد علي القزويني و ملا حسن بجستاني و ملا محمد ميامي و ملا احمد مراغي و ملا محمود خوي عدد ايام الاسبوع

و النجوم الزهر حتي تشرفوا بخدمة جناب الباب و اظهر لهم بعد سؤال و جواب باني قد فزت بالوصول الي المقصود و
عرفت القائم مقام المحمود بعناية من الله فضل من المعبود و امرني ان ابين لكم بهذا المقدار بلا تعيين

--- صفحه ٥١١ ---

شخص و لا ذكر اسم تقبلوا مني و ارجعوا الي مساكنكم حتي يظهر لكم الشخص في كربلا مدفن الشهداء و مرجع
الصلح و امتنعوا ان يقبلوا منه من دون دليل و برهان و لا مستند من سنة قائمة و محكم القرآن فهؤلاء جدوا في الطلب
و كثرة السؤال و هو في الكتمان للمرآة و الجدال حتي انعم الله عليهم و كرمهم و فضلهم علي كثير من الناس و علمهم
و اتم لهم الايمان بمعرفة بابه و الورود الي جنبه اسم التكبير و صفة التفهيم و ذلك الظهور من العشر الاول من شهر جيم
الاول الي عشرين من الجيم الثاني من سنة ستين بعد الالف و المأتين و ذلك كان مختصاً لذلك الاطياب من الانجاب و
لسائر الناس احدي و ستين و رجعوا بامر من الله من لسانه الناطق عنه الي الارض المقدسة بالغي المرام و بارد القلب
ساكني الادم و رافع السغب و وصلوا الي مشهد مولاهم المستوي علي عرش ربه يوم السادس و العشرين من شهر الله
الحرام شهر رجب و كان الناس مجتمعين من ارض بغداد و حلة و الكربلا و سائر القبائل لزيارة المبعث سبع و عشرين من
ذلك الشهر و لما سمعوا ان نفر المتفقيين قد رجعوا اجتمعوا عليهم و سئلوا منهم الخبر و كيفية الوصول الي المطلوب و
اظهروا للسائلين مما عندهم مقدار ما كانوا مأذونين لبرازه و اخفوا ما شاهدوا عند تجلي مولاهم من الانوار و عينوا من
الاسرار خوفاً من عدم تحمل الاخيار و التهاب فتنة الاشرار و امتثالا لامر الائمة الاطهار لا تتكلم بما تسارع العقول الي
انكاره و ان كان عندك اعتذاره و قولهم عليهم السلام ما كلما يعلم يقال و لا كلما يقال حان وقته و لا كلما حان وقته
حضر اهله مع انهم كتموا كثيراً مما كان عندهم من الفضائل و ما رأوا من الايات و الفواضل افتروا عليهم بافتراءات ما
افتروا بها شر الاولين خيرهم من جملة ما افتروا عليهم انهم قالوا ان ملا عبدالجليل كان يذكر كثيراً من الفضائل و مقامات
الباب الاعظم و يثبت المعجزات له و قالوا له ان كل ما تذكر وقع و ظهر منه قال في جوابهم ان كل هذه المطالب و
الفضائل التي يشبتون للائمة عليهم السلام كلها صارت و وقعت منهم بل لابدان يقال هكذا لهداية الناس و دفع شبهات
الخناس الوسواس فو الله العلي العظيم هذه افتراء محض و همة زور لعن الله مفتره اظن ان يكون هذا من افتراءات جسد
العجل لعنه الله و ليس بعجيب منه خذله الله و هذا من جملة علائم الحق و الصدق بانهم تركوا المسلميات عندهم و
تمسكوا بالافتراء و تشبثوا بالبهتان و المرآة مثل بالاسرية خذ لهم الله حيث ما قدروا ان ينكروا البراهين الواضحات

--- صفحه ٥١٢ ---

و الحجج اللاتحات و ارادوا صرف العوام كالانعام من الدين الخالص ليكونوا رؤساً لهم و الادلإ عليهم افتروا علي الشيخ و السيد البابين صلي الله عليهما حيث قالوا بان اعتقادهم غير ما يظهرون للناس تلك سنة الله التي قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تحويلاً و لن تجد لسنة الله تبديلاً و الحاصل ان امر الامام عليه السلام قد ظهر في شهر رجب و اشتهر بحيث ما بقي احد من المكلفين من اهل تلك النواحي الا و قد سمع و عرف و اعترف المؤمنون و انكر المنافقون في القلب دون الظاهر لعدم الدواعي اليه في ذلك الوقت و قال كل من رأي الباب قبل هذا لو كان المدعي فلانا فانا من المسلمين حتي بالبلاسية و المستضعفين في التشيع من اهل الكاظمين و كذا خدام المشاهد المشرفة و كل من كان مجالسته معه ازيد حتي اذا جائهم ما عرفوا كفروا به و أكد لهم في التبليغ عند نزول الكتب و الفرقان ليلة الثالثة و العشرين من شهر رمضان المبارك في المشهد النجف و عيد الفطر بكر بلا عرش سيد الشهداء عليه و آله من الله آلاف التحية و الثناء بلا تعيين شخص و لا تشخيص عين لانهم اذا سلموا الامر و خضعوا للكتاب و انابوا الي فصل الخطاب لاسيما الي احد اصحاب الشيخ الباب صلي الله عليه يظهر لهم الامر و يكشف عنهم الستر ليغلب عليهم السر فياحدي و ستين بعد الالف و الماتين من هجرة خاتم النبيين و لما خالفوا امر مولاهم و فرقوا الكتاب و باعوا عقباهم بدنياهم و آذوا الانجاب من رسل الباب (ص) غضب الله عليهم و لعنهم و رفع عنهم عنايته و املي لهم خمس سنين ليزدادوا اثماً و ليكمل التبليغ عليهم و يتلي عليهم الكتاب و تستري لهم الرسل حتي يقر كل منكر في الورود الي النار و سئوال خزنتها بلي قد جائنا نذير و قلنا ما نزل الله من شئ ان انتم الا في ضلال كبير هذا اجمال ما شاهدت من الوقايح و بعض ما عاينت من الحوادث ان افتريته فعلي اجرامي و انا بريئي مما تجرمون ... فله صلي الله عليه ظهورات و غيبات و آثار من ائمه و علامات و انه مصداق جميع الايات القرآنية و كل الاخبار النبوية و الولوية و الا لم يكن له باطن او باطن باطن فان منكري الولاية قد اهلكوا انفسهم و احتجبوا عن الباطن لانكارهم الولي الجامع و الشيعة الذين فرقوا دينهم و كانوا شيعاً حرموا انفسهم و ينسوا من باطن

--- صفحه ٥١٣ ---

الباطن لادبارهم عن الباب و الركن الرابع و اما سنته في الستين عنهم عليهم السلام فان استنطاقه من الحروف هو السين قطب الحروف لان ظاهرها عين باطنها و ليس في الحروف شئ يطابق زبره علي بيناته سوي هذه الحرف المبارك و هو اسم

ظاهرة رسول الله (ص) في مقام الجسد يس و القرآن الحكيم فزمان الشيخ الباب و السيد (ص) من اول المائة من الدورة الثانية الي ذلك الوقت كان جسدا لهذا الجسم و جسماً لتلك الروح و ظاهراً لذلك الباطن و باطناً لباطن الباطن و ان كان بالنسبة الي ما قبله اصلاً و باطناً و روحاً و جسماً فافهم و الا فاسلم تسلم و اما الدليل النقلي فقول الصادق عليه السلام لمفضل بن عمر رواه الشيخ الباب (ص) في كتاب الرجعة قال المفضل يا مولاي فكيف في ظهوره فقال عليه السلام يظهر في سنة الستين امره و يعلو ذكره و ينادي باسمه و كنيته و نسبه و يكثر ذلك في افواه الحقيين و المبطلين و الواقفين لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به علي انا قصصنا ذلك و دللنا عليه و نسبناه و سميناه و كنيناه و قلنا سمي جده رسول الله صلي الله عليه و آله و كنيته لئلا يقول الناس ما عرفنا اسماً و لا كنية و لا نسباً فوالله لتحقيق الافصاح به و باسمه و كنيته علي سنتهم حتي ليسميه بعضهم لبعض كل ذلك للزوم الحجة لهم الخ فيا ايها الناظر لتلك الكلمات انصف ربك و الق سمعك و دق بصرك هل سمعت من اول الغيبة الي الان ستيناً يعلو ذكر الامام و يظهر امره مثل ستين دورة الباطن حتي يسمعه كل احد و يكثر ذلك في افواه جميع الحقيين و المبطلين حتي النصاري و اليهود و اهل الخلاف و المجوس و الهنود و سائل الملل و الاديان سيما الافرنج (*الافرنج) بطوائفهم المختلفة و اصنافهم المتعددة المتكثرة و اما انتشار امره في رجب فلان له سنة من القائم عليه السلام (الي قوله) و اما الاحدي و ستون ففيه سنة من الحسين عليه السلام لان خروجه ٤ بعد تمام ألمص كما في الحديث المشهور غلبت الروم في ادني الارض و هم من بعد غلبهم سيغلبون و السين هو الستين لله الامر من قبل و من بعد فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون بالبينات و الزبر و هو الطالب لثاره و المدرك لاوتاره و الطلب يناسب بمطابقة زمان اخذ الدية مع زمان القتل و لذا ظهور الامام عجل الله فرجه كان يوم الجمعة و عشر المحرم يوم قتل الحسين عليه السلام و قال العالم العليم و العارف الحكيم الفارق بين الفصل و الوصل و الظاهر و المظهر جناب الحاج ملا جعفر كرمانشاهاني قد سئلوا و طلبوا من الشيخ الباب في بلد الكاظم و انا حاضر في الايام التي

--- صفحه ٥١٤ ---

استعد ٤ للخروج الي زيارة بيت الله بعد نبيه و اوليائه ٤ و توفي في ذلك السفر شيئاً من علامات الفرج لاهل الحق عجل الله فرجهم ليستبشروا به قال (ص) و روحي فداه احدي و ستين و سئلوا منه البيان قال روحي فداه و لتعلمن نباه بعد حين ثم سئلوا عن البيان قال الحسين عدده كم اليس بثمان و ستين ه نقل هذا الخبر قبل وفات السيد الباب و بعده بلافاصلة قبل ظهور امر الباب و بعده و الان هو حاضر و منتظر لامر مولاه و قال آخر من السادات يعرفه جناب العالم

التقي ملا محمد تقي الهروي في حرم امير المؤمنين عليه السلام اني تشرفت علي حضور السيد الجليل و الباب النبيل لاسئل منه من المسائل الغامضة و توجه الي بعد ادا التعارف و قال سل مسائلك في الوقت الفلاني قلت ممن قال (ص) من غيري في كربلا و السيد جاء في احدي و ستين الي كربلا اعتماداً لما وعده السيد الباب و تيقن بان مراد السيد كان هذا الامر تفصيل هذا الخبر عند ملا محمد تقي الهروي و انا ذكرت بعضاً منه و نقل الاخرون من الازكيا بان السيد الباب امر في بعض تدريساته بان لا تخرجوا من كربلا و نقل ايضاً من غير و احد بانه قال روعي فداه كاني برعوس اصحابي تنهادي كرؤس الترك و الديلم و قد اشار الي مصداق الصحيفة التي نقلها الشيخ في شرح الجامعة في تفسير قوله ٤ و اوصيا رسول الله المعروف بحديث لوح فاطمه رواه جابر بن عبد الله الانصاري بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه و نوره و سفيره الي قوله تعالي و اخرج منه الداعي الي سبيلي و الخازن لعلمي الحسن و اكمل ذلك بابنه م ح م د عليه كمال موسي و بهاء عيسي و صبر ايوب فتدل اوليائي في زمانه و تنهادي رؤسهم كما تنهادي رؤس الترك و الديلم فيقتلون و يحرقون و يكونون خائفين و جلين تصبغ الارض من دمائهم و يفسحوا الويل و الرنة في نسائهم اولئك اوليائي حقاً بهم اذفع كل فتنة عميا حندس و بهم اكشف الزلازل و ارفع الاصار و الاغلال اولئك عليهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئك هم المهتدون انتهى و الي قول الصادق ٤ قد كان قبلكم قوم يحرقون و يقتلون و ينشرون بالمناشير و يقرضون بالمقاريض فما يردهم ما هم فيه عما هم عليه من غريزة و تروا لمن فعل ذلك بهم و لا ما نقموا منهم الا ان يؤمنوا بالله العزيز فاطلبوا من الله درجاتهم حتي تدركوا سعيهم انتهى (الي قوله) هل سمعتم او رأيتم دعاء بهذه المضامين العالبة

--- صفحه ٥١٥ ---

و الكلمات السامية ما لكم لا تتفكرون و لكم الويل مما تفترون مع انه روعي فداه لا يروي و لا يهيم و لا يفكر في شئ حتي يألف مثل اصحاب التركيبات المسخوطة الخان و امثاله هل لك ان تنسب شيئاً مما تفترون علي الله علي الرسول و الائمه عليهم السلام لانه لا فرق بينه و بينهم الا انه عبدهم و لسانهم الناطق عنهم و الظاهر لا تبالون من الافترا عليهم ان كان فيه صلاح دولتكم و نظم رياستكم فو حق الذي بيده ملكوت كل شئ لا اله الا هو ما سمعت امراً حقاً مثل ما ظهر في احدي و ستين اعرف و اظهر في الحقيقة و اكثر منكر او اشد في الجهولية الانصب الخليفة في يوم الغدير بل هذا اظهر منه بكثير لان ظهور ذاك انما بين المسلمين فقط و اما هذا فيبين المسلمين و سائر الملل من النصاري و الافرنج بفرقهم و الصائب و الجوس و اليهود حتي ان كثيراً من المسلمين اعتقدوا بهذا الامر اولاً لقول اليهود بان ما ننتظره شهر

ربيع الاول من احدي و ستين و الصوفية سيما اتباع شاه نعمة الله كانوا مفطوراً بهذا حتى سري منهم لسائر الشيعة و كانوا يقرئون اشعار المرشد المزبور و يستبشرون بها كأنها من اخبار ائمتهم سلام الله عليهم و الحقيير سمعت هذه المضامين و وقوعها في احدي و ستين قبل هذا بخمس و عشرين سنة و ماتوا الايا المؤمنين المنتظرون بهذا الاعتقاد فعلي الكاذب لعنة الله و لعنة اللاعنين و كذا المفتري المعاند المغمض عن الحق المبين و قد اخبر سبحانه(؟) في كتابه الكريم عنهم و اعمالهم(**) يقول افكلما جائكم رسول بما لا تهوي انفسكم استكبرتم ففريقاً كذبتم و فريقاً تقتلون و قالوا قلوبنا غلف بل لعنهم الله بكفرهم فقليلاً ما يؤمنون و لما جائهم كتاب من عند الله مصدق لما معهم و كانوا من قبل يستفتحون علي الذين كفروا فلما جائهم ما عرفوا كفروا به فلعنة الله علي الكافرين و قال و اذا قيل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علينا و يكفرون بما ورائه و هو الحق مصدقاً لما معهم اه فكل احد كان يتوقع ان يكون ذلك النور الظاهر و العلم الباهر من مذهبه و علي تصديق ما هو عليه من الدين و المذهب فالصوفيه كانوا متوهمين انه منهم و البالاسرية القشرية يظنون انه لهم و الزيدية و الاسماعيلية و الواقفية و سائر طوائف الشيعة و كذا من طائفة السنة اتباع محيي الدين الاعرابي و من اهل الكتاب و الاديان كل كانوا يدعون الله علي هذا و يذكرون العلامات و القرائن الحالية

--- صفحه ٥١٦ ---

و المقالية من مذهبهم و كتبهم و اخبار رؤسائهم و نسبوا الي محيي الدين و قد سمعت من احد النصاب انه اذا بلغت المدة الي الالف و المأتين و الستين تطوي المجالس و تدرس المدارس و يبطل الدرس و يستغني عن البحث و ان الاسمعية اضعف الطوائف و اقلهم و ادناهم دركاً و شعوراً بعد الفطحيه كانوا يتوقعون وقوع ذلك من اولاد شاه خليل الله و قد رايت منهم واحداً في النجف الاشرف قبل هذا بخمس سنين كان رجلاً عالماً حكيماً عارفاً مجرباً قليل النظير في مقامه كان ينقل بعض الاثار و العلام علي قر انقلاب دولة السلطان الي آقاخان او خلفه بقليل من زمان حتي مال اليه سيد حسين خوي و كان لا يفارقه بالليل و النهار و شافهه جناب العالم بلامين آخوند ملا حسين گنجيء و نقل جناب السيدان السندان ميرزا محمد علي نوري و اخوه ميرزا محمد هادي ان واحداً جاء بيتنا في كربلا و سكناه في اقصي بلاد الهند و سئلت عنه دينه و ائمته فبين لي و سماهم واحدا بعد واحد الي الامام المنتظر عليه السلام و عجل الله فرجه و سئلت عن الامام الثاني عشر و كيفية امره قال هو غائب قلت اتدرون متي ظهوره فان هنا ظهر واحد و يدعي انه من مقدمات الظهور قال الهندي ان المعروف في بلدتنا و المنقول من آباتنا و اجدادنا ان ظهوره عليه السلام في المائة الثالثة عشر انتهى

انشدك بالله يا ايها الناظر الي تلك الكلمات هل المبدع هذا القمر الازهر و النور الانور الذي كلت البصائر عن ادراك كماله و عي المدارك عن سطوع نور جماله ما سمع احد و لا راي بعد الائمة احداً في زهده و تقواه و عبادته و بهاه و توجهه الي مولاه فو الله العظيم ما سمعت احداً من المخالف و المؤالف و القريب و البعيد يثبت عليه عيبا و يدعي له ذنباً بل و مكروها او المبدع هو الذي انكر القرآن و الاحاديث و خالف الائمة الاثني عشر (ص) و الشيخ و السيد الباين ٤ و خالف مذهب الشيعة و المسلمين بل ساير فرق المليين يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و لو كره الكافرون (الي قوله) فاذا تقرر هذا انصفوني يا ايها الملأ هل مثل هذا الرجل واحد العين و الكوسج و قصير القامة و المملو بطنه من دخان و النائب علي الدوحة الاموية و المشتغل الي خمسة و عشر سنة بخلاف ما عليه شريعة النبوية يصلح ان يكون قائماً مقام السيد الباب و ان يكون آية للامام الذي هو آية النبي الذي هو آية لله الجامع لجميع الصفات

--- صفحه ٥١٧ ---

الكمالية و آية الاية آية فيكون آية لله سبحانه و تعالي عما يقول الظالمون الملحدون في اسمائه علواً كبيراً كما اشار الي مدعاه في قوله و اشار احياناً بما اشار الخ و كتب مراسيل بعد وفاة السيد الباب الي اهل الكاظمين و ميرزا محييط و ملا حسن گوهر و مراسلة لسليمان ميرزا شهزاده و ادعي في كلها انا القائم بالامر بعد الغائب عن الناس و المحتجب عن لمس الناس هذا نسبه و حسبه و صفاته و سماته و ذاك علمه و ادعائه و اما صفاته و احواله و اول امره في صغره الي كبره فمعلوم عند اكثر الخلق و انه كبر تحت يد الحيط الكرمانى ثم استكبر عليه و اما علمه فاشير بحول الله الي بعض مفاصد ما كتب في كتابه مع انتسابه الي الشيخيه و الشيخ و السيد الباين و من ارسلهما بريثون منه و من اتبعه الا لعنة الله علي القوم الظالمين ثم انصفوني بعشر انصافكم هل الذي يذكر الله و النبي و الائمة صلي الله عليهم رؤيته و معاشرته كما قال عليه السلام عاشر من يذكر الله رؤيته يصلح للباية و الخلافة بعد الخلفاء ام الذي يذكر رؤيته بني امية و بني سفيان و اتباع معاوية عند الجميع من مبغضيه و محبيه اما اعدائه الذين هم اوليا الله فيشاهدون صفات اعداء الله و اخلافهم و خدعهم كلها فيه بلا شك و لا ريب و اما اتباعه و مواليه الذين هم اوليا الشيطان فيقولون حين يذكرونه و يمدحونه بان فلانا من اولاد فلان و في اول الامر كان قسي القلب و قبيح العمل و الان صار عالماً عادلاً صاحب الاخلاق الطيبة و الافعال الحسنة و هكذا و الحاصل كل من رآه من المؤمن المنكر له و المنافق الموافق له يذكر اعداء آل محمد صلي الله عليه و آله و قتلة الحسين فالمؤمن يحزن عند مشاهدته لتذكر آبائه و المنافق يسر لخبث طباعه قال الشاعر عاشر اخاتقة

تخطي (*تخطي) بصحبته و النفس مكتسب من كل مصحوب كالريح آخذة مما تمرّ به نتناً من النتن او طيباً من الطيب فالمؤمن الصافي و الشيعة الخالص هو الذي اذار آه احد و لا حظ ظاهره و باطنه يقول اشهد ان لا اله الا الله لانه الحرف الرابع من الاسم العظم لانه اذا لاحظ وجهه يتذكر معاوية لان الذي خبث لا يخرج الا نكدا و راي شرب دخانه يتذكر الجحيم و ثمراته كما اخبر عنه سبحانه ان شجرة الزقوم طعام الاثيم يغلي في البطون كغلي الحميم و قد قال السيد الباب في بعض ايام افادته صلي الله عليه و روعي فداه و قد كنت حاضراً و المجلس مملؤ من اهلها يطعن علي الصوفية و

--- صفحه ٥١٨ ---

الرؤساء يدعي ابي مرشد و رئيس و هو يشرب الدخان و ذكر ايضاً عنده اسم الغليان في بعض الايام قرء روعي فداه قوله تعالي فارتقب يوم يأتي السماء بدخان مبين الخ و في بعض الايام كان قاعداً علي الدكة و عنده من الناس المخالف و المؤلف و شيخ حنيف الله بجراني في اقرب الاماكن اليه كانه ادعي بانه يصغي علي ظاهر ما يقول السيد الباب قال مولانا السيد اترك لشرب الدخان قال الشيخ ما كنت اظن ان تكلفني بهذا التكليف و قال السيد روعي فداه ما كنت اظن ان ترد مقالتي فبعد هذا اعرض عنه من القلب و اقل الاقبال اليه بالنسبة الي القبل فاذن هل يجوز لاحد ان يدعي مقام الامناء مع اتصافه بهذه الصفات و الاحوال كما اشار اليه السجاد عليه السلام من رب العباد في الصحيفة الكاملة و قال امير المؤمنين عليه السلام لشريح قاضي يا شريح جلست مجلساً لا يقعد فيها الا النبي و وصي النبي او الشقي نقلت بالمعني و منشأ اشتباهه في دعواه ان السيد علي الكرمانى لما اعرض من ملا حسن گوهر لساعة من مال السيد (ص) كان عند السيد المزبور فابي ان يعطي علي الرضا و هو اصرفي اخذه حتي وقع في البين تناكر و تخالف شديد و كان السيد علي من جملة شهود الوصاية و اراد ان يفسد امر ملا حسن كتب كتابة افترا علي السيد الباب بان السيد روعي فداه كتب هذا لفلان و ما عندي صورة ذلك و المكتوب فيها هذه قال علي عليه السلام كلما في العالم في القرآن و كلما في القرآن في الحمد و كلما في الحمد في البسملة و كلما في البسملة في النقطة و انا النقطة تحت الباء و انت واقف عليه و بنقطة علم برخوردۀ و بسرّ مطلب رسيده و الباقي من هذا القبيل و قرء هذه النسخة عند الطلاب المنتظرين الطالبين للحق اليقين و وقع بذلك الاختلاف و التشتت بين الاصحاب و هذا من جملة البواعث علي حركة الاشخاص الماشين الي شيراز بقصد كرمان فانه و ان لم يكن الكرمانى اهلاً لهذا الامر لكن ربما يكون له علي الحامل اطلاع و استعمال لوقوفه علي نقطه العلم بنصّ من السيد الباب سيما من بعث الكرمانى في ذلك الايام رسالة مختصرة علي هجم كراسين علي خدمة السيد

الباب روعي فداه و فيها اعتقاداته و بعض المسائل انشا الله نكتب من بعض متعقداته اذا اقتضى المقام و من جملة المسائل انه سئل يا سيدي من الذي بعدك فما اجابه السيد روعي فداه ظناً منهم ان السيد ما كان من شأنه رد السائل

--- صفحه ٥١٩ ---

خصوصاً مثل العالم الكرمانى و قد قاله يقيناً و كتب السيد علي هذه الكلمات الي الكرمان مع شئ زايد بان السيد الباب (ص) في المكان الفلاني قال ان فلانا اطلع علي نقطة العلم و ان لفلان روحانية و عند فلان قال فلان احق بالاتباع و يجوز الاخذ منه و قبارات آخر من هذا القبيل يطول بذكره الكلام و لا يقتضيه المقام لما انا عليه من الاختصار في المرام هذا قصده من قوله و اشار احياناً الخ و لما رجع الماشين بالشيراز من مقصدهم و اظهروا امر الخلف القائم مقام الامناء تبعمهم سيد علي كرمانى و جا يوماً عند ملا عبدالجليل و استغفر و تاب عما صدر منه و اقر بتقصيره باي فعلت كل ذلك لافساد امر ملا حسن و الا انا ما اعتقد علي الفلاني ابداً و الان اتوب الي الله من كل ما فعلت و قد كان قرب علي الاياس ائتمنه ملا عبد الجليل و قوي قلبه و كان هذا حاله الي ان ارادوا ان ياخذوا المصدقين لذلك الامر هرب خوفاً من الاعداء و بشرف بمكة زادها الله شرفاً و حاز سعادة القعود مع النير الاعظم و الجلوس في طرف الحمل و رجع ثانياً الي كربلاء و هذا السيد علي كرمانى كان محرر السيد الباب روعي فداه و قد بعث اليه هديته جناب الخان و احواله في ذلك الوقت كان معروفاً عند كل احد اقل ما يصفه يفترى علي باب الله المقدم و بعد غيبة الباب روعي فداه استأنس مع سيد مصطفى اصفهاني و هو معروف ليز معه الي السيد ابراهيم القزويني و يأخذ له فلو سامن مال الهند فح وقع بينهما نزاع و شقاق و افتراقاً بعد ايتلاف و اتفاق و اظهر كل منهما سر الاخرين فعل المنكر قبح الله وجه ثالثهما و طرده بعد هذا من عنده كل مخالف و مؤالف حتي صار من امره ما صار و لا شئ مما ذكرت خفياً لاحد من المجاورين فاذاً انصفوني ايها الملا هل يجوز لاحد ان يطمئن بكلام شخص واحد هذا حاله و يجتري علي ادعاء مقام لا يقعد فيها الا وصي او شقي مع الاتصاف بتلك الصفات المكروهة التي ذكرناها من كونه مشابهاً لمعاوية من حيث اللحية و لا بليس من حيث العمي و لبئر عدن من جهة البطن المملو من الدخان و لكل مطرود من وجه خاص من كراهة الوجه و قصر القامة و خبائة المولد و النسب و لا يكون هذا الامن من جهالة التامة بحيث لا يكون للجهل الكلي مظهراً في هذا المقام مثله او من السفاهة و احتجاب المشاعر بكدورة المعاصي منها الغليان كما سئلوا من الشيخ الباب صلي الله عليه من حليته و حرمة

--- صفحه ٥٢٠ ---

قال روعي فداه انا ما اقول حلال او حرام لكن ادنوا مني و اعطوني بعصاة بيضاء فلما وضعها فوق القصبه و قال لشاربه اشرب فلما شرب قال مستنرف هكذا يفعل بمشاعر الانسان فكيف اذا اجتمعنا معاً و هما السفاهة و الجهالة نعوذ بالله و نستجير به و اقول هو حسبي و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم و نقل رجال كثير منهم العالم العارف جناب الملا علي البرغاني ان ذات يوم كنا في خدمة الشيخ قدس الله روحه في منزل من منازل ما بين قم و طهران و تغذينا عنده و بعد رفع الطعام توجه الينا و قال اين اصنامكم و اشار بالغليان و قال بعد اظهار مستكنه من ادعائه مقام الامناء الي ان التأم جماعة منهم في شيراز و ارادوا لانفسهم الاجلال و الاعزاز ففكر مفكرهم و قدر و قتل كيف قدر ثم نظر ثم ادبر و استكبر و طلب البرياسة و استأثر و ظن في نفسه علماً يؤثر فاعرض عن ربه و ادبر و قال انا الذكر الاكبر و النور الانور و الضياء الازهر و باب القائم المنتظر (الخ) اقول مراده من الجماعة الاشخاص الذين ذكرت بعض احوالهم اجمالاً مع اساميهم الشريفة فاؤلمهم و قائدهم المبرأ من كل نقص و شين جناب مولانا العارف بلامين آخوند ملا حسين خراساني و اخوه ملا محمد حسن و ابن خاله ملا محمد باقر و باقي ذكور الرجال السبعة و جناب مولانا المكرم سيد حسين يزدي و الزاهد الامجد و العالم المسدد المولي الولي جناب آخوند ملا محمد علي مازندراني(قدوس) و ملا محمد باقر تبريزي قوله و ارادوا لانفسهم الاجلال و الاعزاز (الخ) هذا كلام ان صدق كذب و ان كذب صدق لان جناب الخان و مرة يستدل بهؤلاء الرجال و السائرين الي باربهم بالحال و المقال علي حقية مقاله و صدق مرامه حيث انهم قصدوا اولاً لجنابه و الورود علي بلد مقامه رغماً منه انهم قد صدقوه في ادعاه و سلموه في ما يتمناه كما كتب هذا المعني في مواضع متعددة من مراسيله و كتب مناديه الخوار ايضاً اخذاً منه ان السابقين سيما جناب الملا علي قد سلكوا اولاً علي الفطرة المستقيمة و بعد هذا حصل لهم الاعوجاج في الفطرة و مرة يستدل بهم علي بطلان هذا الامر العالي التبيان و شيد الاركان فما هنا اما من قولهم الغريق يتشبث بكل حشيش او من قولهم لا يكون للكاذب من حافظة و اما الاشارة الي احوال هذه العلماء الاعلام و الامناء الفخام و زهدهم من زخاريف الدنيا الدنية و زبرجها في الجملة فاعلم ان جناب باب الباب

--- صفحه ٥٢١ ---

اعني آخوند ملا حسين سلمه الله تعالي قد كان في اول امره في مشهد مولانا الرضا سلم الله عليه من ارشد تلامذة سيد محمد قصير و كان مؤتمناً عنده و اميناً لديه و يحول عليه بعض الاحكام و الفتاوي و قد سمعت مدح جناب الملا حسين باذني هذا من لسان ابن العالم القصير و كان معنا في السيفة بين الحرمين و كان يحتمل حقيه هذا الامر مع انكاره للشيخ

الباب (ص) بمحض تصديق جناب باب الباب سلمه الله و بعد هذا نزل بارض اصفهان لحرصه في طلب العلم و مقامات العرفان و اشتغل علي تحصيل الفروع و الاصول و اشتهر امره عند العلماء و الفحول سيما حاجي سيد محمد باقر و شيخ محمد تقى و غيرها من رؤساء سائر الفنون و بعد بلوغه الي مناه و تصفح العلوم بيمناه و اراد زيارة المدفون بارض الفرات علي مشرفها ازكي السلام و ابهي الصلوات خرج من اصفهان الي مسقط رأسه الشريف و محتده المنيف ليستأذن ممن يجب له طاعة و من كرام ذي قرابته و سمع هذا الخبر حاكم تلك النواحي و اطلع عن امر جناب الاخوند كما هي منعه من مسافرتة شوقاً لخدمته و مصاحبته و طلباً منه لخطبة ابنته و مصاهرته كلما اصر جناب الاخوند في السعي الي مقصده اشتد ميل حاكمهم لمنعه و عقد معهده حتي التجأ جناب الاخوند بالرضا لامر التزويج و شرط الارجاع بعد الرجوع من طواف بيوت آل الله الاطهار صلي الله عليهم في آناء الليل و اطراف النهار و كان كل همه التخلص من يده و المجاورة للقبر الشريف و الحضور علي مدرس السيد الباب المنيف لكثرة اشتياقه الي جنابه و شدة ميله لاصغاء خطابه حتي منعه ذلك عن كل تعلقات الدنيوية و اللذات البدنية و ورد الفرات باشق الاحوال و كان وسيع البال مع قدرته بالسير من هذا الحال لكن بتصفير الوجه للجهد و تشرف بالسدة السنوية بعد زيارة لمولاه القديم و استفاد من اشراقات اللوامع الحسينية بعد معرفة السيد الكريم و الباب العظيم بيرهه من الزمان بما لا يطيقه الانسان و تميز من بين الطلاب و التلامذة كان يرجع اليه كل من كان عنده شبهة و اشكال و يحل معضله بالحكمة و الاستدلال و صار ميزاناً لفهم امثاله و اقرانه و مروجاً لامر سيده بينانه و بيانه و من الذين يحومون حوله و يطلبون فضله و طوله و يقرؤن معروفهم لديه و يعرضون

--- صفحه ٥٢٢ ---

مفهومهم عليه جناب ميرزا عبدالصمد همداني و جناب العالم بلامين ملا حسين جوان تبريزي و سيد ابراهيم دزفولي و جناب العالم التقى ملا محمد تقى الهروي كان يقرء عنده بعد وفات السيد الباب من كتاب شرح الفوائد و كان معتمداً من حيث الفهم و الادراك عند الكل سيما جناب شيخ احمد شكور النجفي و السيد العلي السيد علي شبر و جناب ملا عبدخالق العليم و جناب العالم ملا شيخعلي محولاتي و العالم الدقيق ميرزا احمد ازغندي و جناب العالم الفطن الاطهر حاجي ملا جعفر كرمانشاهاني و الشيخ الامعي بلا نظير الشيخ بشير النجفي و غيرهم من الذين يطول بذكرهم الكلام و كان سلمه الله تعالي ادقهم فهماً و ابطنهم علماً و اتقنهم فقهاً و ازهدهم في الدنيا و اصبرهم علي البلاء و كان لا يشكو عند احد من المخالف و المؤلف من امر دينه و دنياه و شاكر الامر مولاه و مخالفاً لهؤلاء الذين ذكرت اسمائهم و

اشرت اليهم اسئلوا من كل واحد واحد فان بعضاً منهم مصدق له في مقالته و البعض متوقف في رسالته و البعض متردد و الاخر متحير و كان السيد الباب روعي فداه يحول عليه من بعض اجوبة المسائل و ينهي اليه من جواب المراسيل و كتب كتابين في مدة كونه في الحضور غير الاجوبة و المسائل الجزئية احديها في تفسير سورة المباركة الكوثر و عرضهما علي الباب العالي الرفيع و السيد الشريف المنيع و قال في مدحه سلمه الله كلماتاً و عباراتاً ما لم ينطق لاحد سواه و هو صلي الله عليه علي المنبر حتي توهم بعض الطلاب من اصرار السيد الباب روعي فداه في توصيفه و بيان مرتبته و مقامه انه القائم بالامر بعده (ص) كما اظهره بعد وفاته و هو سلمه الله رفع شبهتهم و اقام بينتهم و بين صفات البابية العظمي و ابان عدم اهليته لذلك المقام و فقد جامعته لصفات الكرام منها عدم صدور الصغيرة و الكبيرة و الترك الاولي بلا داع و موجب و هو قد شرب الغليان في بعض الاحيان من الازمان و ارسله الي دعوة حجة الاسلام و اقامه مقامه في الاداء و فعل في دارالسلطنة اصفهان من اظهار امر الشيخ و السيد البابين سيما في حضور السيد العالم سيد محمد باقر الرشتي ما لا يمكن لاحد من بعده و ما صدر من احد قبله قد تحيرت العقول في ادراك صفاته الكمالية من التمكين و الوقار و الشجاعة و قوة القلب كانه زبر حديد بل اشد لكنه رقيق علي اصحابه يتزعزع القلوب المشيدة من ذكر احوال ذلك المجلس الممهدة من القلوب القاسية و خشب مسندة

--- صفحه ۵۲۳ ---

و اقرار حجة الاسلام بالعي و اشتباه الامر له في ملاء من الناس و هو ظاهراً من المحالات و تحقيقه بعض المطالب منه سلمه الله في الخلوة الي ثلثة ايام ثم امره بالصعود الي المنبر و اظهار امر الشيخ و رفع شبهة الخلق و قرائته نسخة دليل المتحيرين لهم و موعدته العطية و الهدية لجنابه و عدم قبوله و خروجه من اصفهان بغير اطلاع منه و طلبه الرجوع الي اصفهان من المشهد و كفي فخراً و شرفاً لجنابه ما كتبه السيد الباب صلي الله عليه و روعي له الفداء بعد وقوع هذا الفتح المبين و كسر صولة اللعين الي ان قال صولت باطل شكستي جزاكم الله خيراً اين عمل تو مقابل همء اعمال مردم است كن ثابت الجاش و لا خائف و لا خاش كان الله معك و من كان الله معه فالمبادي العالية معه الا ان اوليا الله لا خوف عليهم و لا هم يحزنون :

" چه باك از موج بحر آنرا كه باشد نوح كشتيان **** چه غم ديوار امت را كه دارد چون تو پشتيان. " الي آخر كلامه. روعي فداه و الخط الشريف موجود الان مرسوم بالمهر المنيف فاذاً هل الذي قال في شأنه السيد الباب هذه

الفقرات اولي بالتصديق و التبعية او مثل الخان الذي سمعت في ما قبل ما ذكرت في وصفه بادعيا بعض العبارات بشهادة السيد علي الكرمانى و هو قد اقر بلسانه بحضور جماعة منهم جناب الملا حسين گنجة في كربلا باني مع كوني شارب الخمر و اللاطي و ارتكاب المعصية من الكبائر احسن و اشرف من البالاسرية لانهم انكروا الولاية و فضائل الائمة الي آخر كلامه لعنه الله و ما اظن ان ينكرها الان فيا ايها الناس انصفوا ربكم هل انقلب مذهب الشيعة الي السنة و الجماعة ام ارتفع التكليف و بقي الخلق سدي مهملين يختار كل احد ما يشا اليس ابوبكر و عمر من عبدة اللات و العزي ثم اسلما و ادعيا خلافة رسول الله اما كان رد الشيعة لاهل السنة الي الان بان الذي صدرت منه الكبيرة التي توجب الحدود لا يصلح للرياسة في دين الله المعبود اليس جواب اهل السنة بائها تابا و اتبعار رسول الله صلي الله عليه و آله و الاسلام يجب ما قبله كيف و قد التزمت بمقالة المخالفين و اعرضتم عما عليه شيعة امير المؤمنين عليه سلام الله ابد الابد و ادعيتهم البابية الكبرى و الوساطة العظمي لسلالة الاشقياء و نتيجة اللعناء بني امية الميشومة و الرويته الملعونة لعنهم الله و استأصلهم هذا احد مواقعه سلمه الله تعالى و له مقامات مشهورة و آيات معهودة و ظلال ممدودة ليس هنا مقام ذكر

--- صفحه ٥٢٤ ---

جميعها لطول الكلام و له خوارق عادات و كرامات قد شاهدوها في اوائل امره الي ان خرج من مسقط رأسه فمن اراد الاطلاع فليستل من اهل بشروية و اقربائه و قد ذكر ميرزا محمد ابراهيم بن ميرزا اسمعيل سبزواري باني قد سمعت من جناب الملا حسين قبل وفات السيد الباب (ص) قال كاني اري نفسي و بعضاً من اصحاب السيد في عسكر الامام عليه السلام و من جملة الانصار و قال سئلت من منشأ هذا القول و ماخذه امتنع عن الابرار و لكني ادري من اين صدر هذا و ما موجب و قد وصل الي منه سلمه الله بواسطة واحدة و الحاصل ان فضائله اكثر من ان يحصي كلها و يستقصي باسرها و يكفي في شأنه و ذكائه و فطانتها ان كل من رأي كتاب يوسف و تفسير سورة البقرة و سائر الكتب التي يعجز الخلائق من الاتيان بآية او ورقة بمثلها نسبها الي جناب باب الباب اولا اما المحققون فقد صدقوه في قوله بانه من الغير و ليس من شأني اتيان مثلها و احاطة كنهها و اما المبطلون فباقون في اعتقادهم مع انهم من اول زمان الظهور الي الان مدة سنتين و ازيد ما اتى احد بمثله و لا يقدر ان يأتي من بعد ابداً و كل من تكلم ببعض الهذيان فهو يعلم انه ليس مثله لانه ليس كمثلته شئ لانه كلام الامام و وصفه و الامام آية الله و دليله و حجة الله و سبيله و ان اليه ليس كمثلته شئ و هو السميع البصير و كذا آياته و علاماته و مقاماته التي لا تعطيل لها في كل مكان يعرفه بها من عرفه و بما ملاء سمائه و ارضه

حتى ظهر ان لا اله الا هو و كذا جناب مولانا العلي آخوند ملا علي البسطامي كان ازهد الناس و اصدقهم بعد جناب باب الباب و اشبه الناس لابي ذر في زمانه قال رسول الله صلي الله في حقه ما اظلت الخضرا و ما حملت الغبرا اصدق من ابي ذر و كان سلمه الله يتكلم بالصدق و ينطق بالحق ما كان يبالي من احد كانه ما خلق الله شيئاً غيره و كان وفيّاً حليماً حميماً ولياً كريماً سخياً و الدنيا اذل عنده من جناح البعوضة و كان الدرهم و الدينار مع الحصي عنده سوا و كان اكله حبشا و لبسه خشنا سخياً في الطبع و جواداً في السجيه زاهداً ناسكا و قد كان في اول تحصيله في جوار مولاه ثامن الائمة من آل الله صلي الله عليهم و كان معروفاً بالزهد و الورع و متميزاً في بين الامثال و الاكفيا و الورود علي مشهد الامام عليه السلام حتى خلس من تحصيل العلوم الظاهرة و الرسوم المتعارفة القبي الله في قلبه طلب مقام و علم غير ما في يد

--- صفحه ٥٢٥ ---

الناس لان الله اجل من ان يخلق الخلق و ينزله من الف الف عالم الي عالمنا هذا لغاية ما هو المعروف الان من العلماء القشريين من العلم الظاهر القشر و معرفة العوام الصرف الي ان الجاه التفكير في هذا الي السير في العلماء و الورود علي المتسمين بالعلم و الطلب من كل واحد بعد واحد الي ان تشرف بخدمة جناب العالم الكامل حاجي ملا جعفر كرمانشاهاني و اظهر له ما في قلبه و طلب دفع ما في صدره و بين له جناب العالم المذكور طريقة الشيخ الباب و السيد الطاهر الطهور و ذكر اوصافهما و ما عليه شأنهما من مقامات المعرفة و المراتب السبعة اشتاق اليهما اشتياق الصبي الي امه و الطير الي وكره و تحصل منه اياماً من كلمات الشيخ الباب و كتب السيد صلي الله عليه حتى غلب عليه حب لقاء السيد الباب روعي فداه و هاجر من المشهد المقدس الرضوي الي الارض المقدسة الحسيني العلوي بعد الاستيذان من و لديه و دعوتهما علي ما هو عليه من الاعتقاد و المذهب الصحيح و تشرف علي مجلس الحضور بعد القرب من شجرة الطور و القبر المحبور و كان يستفيد من رشحات الباب الاعظم و طفحات العماد الاقوم صلي الله عليه و سلم و عرف من المقامات و المراتب العاليات من اسرار العلوم المستودعة في قوسي الصعود و النزول سيما علم الاخلاق و الطريقة و حسن الاخلاق و طيب الاعراق في مدة ما لا يمكن لغيره في ازمة كثيرة و كتب بيده كلما صدر من قلم السيد الباب الا قليلا من النسخ المفقودة الاصل و كان ملازماً لخدمة السيد و طالباً لصحبته ما كان مجلس درس او محل بحث و كلام و وعظ في اوقاته المخصوصة الا و قد كان حاضراً حافظاً و منتقلاً للاشارات و ملتفتاً للتلويحات و الحاصل انه كان جامعاً للعلم و العمل و الزهد و التقوي و طريقة السلوك العلمية و العملية معاً و بقي في الارض المقدسة مدة سبع سنين تقريبا

لخص تحصيل المعرفة و العبادة و له اهل و اولاد في وطنه ما كان يصبر علي مفارقة السيد الباب حتي جا ابوه و عمه ليذهبا به و لم يقدر لمخالفتهما و استأذن من مولاه و اعطاه السيد روعي فداه حرزاً و اذن له بالمشي و بقي عند اهله بستين او اقل او ازيد بايام وضاق له الخناق و ما قدران يصبر علي الافتراق اكثر من هذا ثم عزم ثانياً الرجوع الي الارض الطيبة و الساحة المقدسة كان فيها الي ان توفي مولاه صلي الله عليه و اسدل عليه ثوب رضاه و في السنة التي قبل عام الوفاة عزم سلمه الله لطواف بيت الله بعد زيارة اوليائه و كان في قلبه و بناه المشي راجلاً حتي قرب الموسم

--- صفحه ٥٢٦ ---

و اراد الحركة بدون اطلاع احد من الاصحاب طلبه السيد الباب روعي فداه ليلا من الليالي و قال تريد مكة قال نعم قال روعي فداه لا تمش هذه السنة بقاؤك عندنا احسن فقبله و سلم امره حتي وقع ما وقع و كان سلمه الله يحلف بالله باني ما اظهرت مضمر قلبي لاحد حتي لرفيقه الذي ان يخدمه ليلا و نهاراً و كان يعد هذا من جملة الكرامات للسيد الباب صلي الله عليه و الحاصل ان صفاته المحسنة و احواله الحسنة و اخلاقه المستحسنة اجلي من ان يوصف و اجل من ان يعد و يعرف من لم يره لم يدر و كان من الماشين بالرجل حول التخت في آخر سفر السيد (ص) و قال روعي فداه في خان الخانزاد تعبيراً لاهل الدنيا من اصحابه لارجاء لي الا من هؤلا الماشين و الساعين حول الهودج و اما همكم ففي الاكل و الشرب و اما جناب الملا حسن البجستاني فرجل صادق و مؤمن صافي حربه سلم و غضبه صلح و غيظه ضحك طيب الذات حسن الفطرة متأثر من الخطرات و متألم من المرجوحات ذاكر ربه مقل غلبه و مكثر ذنبه يشكر لفعل الطاعات و يستر لصدور العبادات كما يستغفر عن اللغو و يتاوه للمكروهات حلیم ودود رحيم رئوف لين العريكة و طيب السجية ينسي من اسأله و يذكر من احسن اليه يجب الحق و يبغض الباطل باطنه يعرف من ظاهره و ظاهره يحكي عن باطنه افهم الناس في رتبته و اشرفهم في درجته لا يتكلم الا بما يعلم و لا يسئل عما لا يعلم و الحاصل كل من جلس معه مجلساً او مجلسين يعلم كل ما اقول صدقاً و يعرف كل ما كتبتة حقاً و كذا جناب مولانا الولي ميرزا محمد علي ابن العالم المعروف ايده الله بمنه فتي شاب تام البصيرة و حسن السيرة كامل الصفات و بالغ السمات جواد صبور وقور شكور شجاع في الشكل و قوي في القلب ثابت الجاش غير خائف و لا خاش مستبصر في امر دينه مطمئن في ايمانه كالجبل لا تحركه العواصف و لا تزيله القواصف كفاه فخراً و شرفاً قول بقية الله صلي الله عليه في شأنه الفتي العربي القرويني و قد صبر علي بلية لوصبت علي الجبال لتندك و علي ذكور الرجال لتنفك لا يبالي للحق عن المهالك و لا يتزلزل اذا اظلمت

المسالك يرفق لآخيه و ان ظلم و يوصل لصاحبه و ان انفصم باربازل عارف عادل يطلع علي الاشارات و ينتقل الي التلويحات زاهد في شبابه فقيه في مقامه معرض عن الدنيا و راغب للعقبى و ان متاع الدنيا عنده ادني كلشي

--- صفحه ٥٢٧ ---

فو الله العظيم ما رأيت ابن عالم الي الان ازهد و اتقي منه طالباً للمراتب العالية و المقامات السامية مع حداثة السن و بدو الشباب رقيق القلب و رحيب الصدر و ان شئت صدق مقالتي انظر الي ابناء علماء العصر وزنه معهم كأنهم كيس التين مقابل الدر الثمين فها هو ابن حجة الاسلام كان رئيساً للالواط الاظلام و صار سبباً لاهانة ابيه من السلطان و كذا ابن العالم الكلباسي فان قوله فلان و فلان قد ملاء الاصقاع و طرق كل الاسماع و كذا ابن شيخ محمد حسن النجفي قد احدث في بين العرب كبائر لم تسمع اذناهم و لم يكتسب يمناهم و كذا ابن شيخ محمد حسين اصفهاني نازل كربلا قد كان مستأنساً لسيد مصطفى اصفهاني بعد فوت ابيه و قد كان ابوه مكدر العيش في حفظه و هكذا زيد و عمر و لوشئت ان تقول بلفظ الكل لما اخطأت فرجت احوالهم و اطلعت عليهم و ما سواهم اكثر منهم و اما ما سمعت بغير مصاحبة و مرابطة مني فبنو علماء كل البلاد الا قليل سيما علماء الطهران و القزوين فان قلت هذا ادعاً محض و افتراً صرف اقول وهب اني اقول الصبح ليل ايعمي الناظرون عن الضياء و هكذا جناب ملا عبد الجليل و سائر السابقين الواردين للماء المعين بعد غور الماء في سنة الستين اذا لاحظت احوالهم تراهم ازهد الخلق و اعبدهم و اشداهم ذكراً للموت و حباً للقاء الرب تعالي و عليك موازنة الكل مع اهل مرتبته فان حسنات الابرار سيئات المقربين فان سائر السابقين لا يقاس مع جناب الملا علي المحبوس في سجن الظالم و جنابه لا يقاس مع جناب باب الباب و هو لا يقاس مع الابواب العظام و هم مع خاتم الابواب فخاتم الابواب اكرم و اكمل ما تحته و الابواب العظام اكمل ما تحتهم و جناب باب الباب آخوند ملا حسين افضل و اكمل ما تحته من اهل الاليجاد و جناب الملا علي اشرف الباقيين و السابقين اشرف اللاحقين فكل سافل بالنسبة الي ما فوقه ناقص و اما بالنسبة الي ما تحته فاكمل و اكمل و من هذا اشتبه منادي السفياي الكرمانى خوار الولىاي و مده علي الضعفا و المساكين بان الملا حسين ما كان باباً لانه لو كان باباً ليلزم ان يكون مهيمناً علي كل كمال و عالماً بكل علم و قابلاً لكل نوال و عارفاً بكل رسوم و لا يكون فاقداً لشيء من السنن و المندوبات و لا مصدراً لظهور المرجوحات حتي شرب الغليان و ترك النوافل في بعض الاحيان و كذا السابقون الذين مدحهم الامام بقية الله صلي الله

--- صفحه ٥٢٨ ---

عليه وعجل فرجه و قد خبط خبط عشوا و التجا خرط القتاد بيد جزا ضل و اضل كثيراً حيث ما فرق بين المراتب السبعة او الثمانية علي قول قال عليه السلام لجابرا تدري ما المعرفة البيان اولا و المعاني ثانياً و الابواب ثالثاً و الامام رابعاً و الاركان خامساً و النقبيا سادساً و النجيا سابعاً هـ و عدد البعض الصلحاء مرتبة اخري و كذي الفقها فان مرتبة المعاني عند رتبة البيان نقص محض بل عدم صرف لانه مقام ليس كمثله شئ و المعاني رتبة معاني المصادر و الابواب نقص بالنسبة الي المعاني و الامامة بالنسبة الي الابواب و الاركان بالنسبة الي الامام و النقبيا بالنسبة الي الاركان و النجباء بالنسبة الي النقباء و الفقهاء بالنسبة الي النجيا و الصلحاء الرعية بالنسبة الي الفقها نقص بحت و جهل بات فان النقباء لا شك انها مرتبة الابواب العظام و النجباء رتبة الابواب الجزئية حملة العلوم الحقة من النقباء فان جناب الباب اعني الملا حسين سلمه الله لو فرض كونه من النجيا انما هو حاو للكمالات التي في رتبته و كامل بالنسبة الي الفقهاء و الصلحاء و اما بالنسبة الي النقباء فناقص البتة و كذا السابقون لو فرض كونهم من الفقهاء و لو لا نفر من كل فرقة ليتفقهوا في الدين فكماهم بالنسبة الي الصلحاء الرعية لا النجباء الكرام فللكل رتبة منها صفات و احوال يختص تلك الرتبة بها لا غير فغلط الذي خالط المبحث و مشي في ارض العلوم بغير هدي من الله و لا كتاب منير ثاني عطفه ليضل عن سبيل الله و يريدان يطفى نور الله بافواه المبطلين و الله متم نوره و لو كره المشركون فالابواب اكمل ما تحتهم و باب الباب اكمل ما تحته و السابقون المهاجرون اكمل ما تحتهم و من ارتاب في ما قلت فليختبر ان كان طالباً للحق و سالكاً بالصدق اولئك آباي فجنني بمثلهم اذا جمعنا يا جرير الجامع و ان اشتبه الامر في تميز صفات المراتب و معرفة احوال الاشخاص فعليك بكتب الشيخ و السيد الباين صلي الله عليهما و قد استوفي الشيخ الباب ببيان مراتب الاربعة من البيان و المعاني و الابواب و الامام في اول تفسير الجامعة الكبيرة و السيد الباب (ص) ببيان مراتب النقباء و النجباء في كتاب شرح القصيدة فقد تزندق من لم تحفظ المراتب و تدمدم من اغمض عن الحق في المطالب للبلوغ الي الامال و المارب فانه ح من المعاندين الفجار و مصداق لقوله تعالي قل تمتع بكفرك قليلا فانك من اصحاب النار فهذه صفات السابقين الواردين بدار الامن

--- صفحه ٥٢٩ ---

شيراز في الجملة فان التفصيل يوجب التطويل ناشدتكم بالله لو كان اشخاصا هذا احوالهم و صفاتهم و سماتهم هل يهلكون انفسهم بل النفوس لطلب الجلال و المرتبة مع ان كل واحد منها ذو شان و رفعة في وطنه انصفوا بينكم و بين الله لوان جناب باب الباب يقعد في احد المشاهد و يظهر العلم و يشتغل بالدرس و البحث اما كان مثل احد من الرؤساء القشريين

و كذا سائر السابقين بالنسبة الي مقامهم و مرتبتهم ربما يخظر بالبال بل يظهر في لسان المقال فان كل ما ذكر من الاوصاف و الكلم الا جحاف بهت زور و كلام غزاف و اقول كل من يدعي ما ليس فيه كذبتة شواهد الامتحان فاني بالله العظيم ما كتبت شيئاً خافيا عن درك عامة الناس بل اضمرت اكثر ما كان ظاهراً خوفاً من الخناس الوسواس و ان تكذبني من شارك في نطقته الشيطان لكي مصدق بحمد الله عند اوليا الرحمن اهل البصائر من الانس و الجان و لو اطلع احد بكيفية وصول هؤلاء الرجال الي معرفة ذكر الله المتعال لما يقع في قلبه شبهة و لا في صدره ريبة لكن الله رفع بنيانه و سدّد تبيانه ليهلك من هلك عن بينة و يحيي من حي عن بينة (الي قوله بعد تفصيل طويل) و ربما يخظر ببعض الاذهان بانه قد اخذ من السيد باب الله المقدم و تعلم هذه العلوم منه قلنا ان الذكر الاكبر صلي الله عليه و روعي فداه قد تشرف بارض المقدسة و بقي في كل المشاهد احدي عشر شهراً ثمانية اشهر في جوار الحسين ٤ و ثلاثة اشهر في خدمة سائر الائمة ٤ و في مدة بقائه في كربلا كان يحضر علي مجلس المدرس كل يومين او ثلاثة ايام مرة اما اوله او وسطه او اخره و مع هذا ما سمعنا من السيد الباب ان يتكلم في تلك الاوقات من هذه العلوم التي ذكرت اسمائها فو الله ما فات مني درس و لا موعظة منذ عشر سنين الي يوم وفاته (ص) و ما سمعت منه ابدا علم التقارب و لا التباعد و لا من غيره و علي فرض ذاك انصف بينك و بين الله هل يمكن لاحد ان يتحصل في هذه المدة القليلة تلك العلوم الجليلة و يتصرف فيها و يصنف فيها كتاباً و يتصدي سؤالاً و جواباً لاهل العلم و الصلاب المستنيرة بنور باب الله المقدم و تربوا عنده و اما عمله فكعلمه لان العلم يهتف بالعمل فان اجابه و الا فارتحل و العبودية جوهره كنهها الربوبية فايما وجد العلم فالعمل معه و كذا العكس لانهما جناحان للسالك السائر كما ان الطير لا يقدر ان يطير بجناح واحد كذا العارف المدف في ارض العلوم و هواء المعرفة

--- صفحه ٥٣٠ ---

لا يقدر ان يصل الي المقامات و يحيط بالدرجات العاليات بالعلم وحده فكل من ادعي العلم و هو متهاون في العمل فكاذب و كذلك العكس ففي هذا المقام اذا ثبت العلم فعلم ان العمل مقرون معه (الي قوله بعد شرح و تفصيل) فعلي هذا بطل كلام الخان عليه اللعنة و النيران من الله الملك الديان و اوليا الرحمن صلي الله عليهم اجمعين و الف بهم كتابا داسور و قابل به كتاب الله المجيد و فرقانه الحميد و قال انه او حي اليه كتاب جديد و الف لهم صحيفة عارض بها زبور آل الرسول الامين عليهم صلوات الله ابد الابدين و الف خطباً قابل بها امير المؤمنين عليه صلوات المصلين الي آخر كلامه لعنه الله كانه قد غفل عن قوله تعالي يا ايها الذين آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً و يكفر عنكم سيئاتكم و يغفر لكم

والله ذو الفضل العظيم و عن قوله سبحانه ان كنتم امنتم بالله و ما انزلنا علي عبدنا يوم الفرقان يوم التقي الجمعان و الله علي كلشي قدير يوم الجمع اذا اطلق يراد بها اولا و بالذات يوم القيمة و علي غيره ثانياً و بالعرض من باب حقيقة بعد حقيقة او الاشتراك ان قلنا بحقيقة و القيمة علي قسمين قيمة صغري و قيمة كبري الكبري معلومة و اما الصغري يوم القائم (ص) عجل الله فرجه و مشهد الركن الرابع لانه الصادع لتبليغ هذا الركن فيومه يوم الجمعة كما هو يوم عاشورا و يوم النيروز و لا يلزم اجتماعها كما صرح به الشيخ الباب ٤ و يوم الفرق ايضا لافتراق الفريقين فريق في الجنة و فريق في السعير و ما اظن ان جناب الخان ينكركون مشهد الشيعة يوم الجمع و محل جمع الجوامع و محل ظهور العلامات و بروز الايات فالفرقان النازل في يوم الجمع هو الفرقان النازل لامر الشيعة و الركن الرابع و اطلاقه علي القرآن المعروف لاشتماله عليه في التأويل و الباطن و عن قوله تعالي نزل عليك الكتاب بالحق مصداقاً لما بين يديه و انزل التوراة و الانجيل من قبل هدي للناس و انزل الفرقان (الخ) ان قلت ان المراد من الفرقان هو الكتاب فقد افتريت بربك و انزلت كلامه عن الفصاحة و البلاغة للقول بالتكرار من غير وجه و ان قلت انه غيره فقد ثبت المطلوب و اما قول الصادق (ع) الكتاب هو المجمل منه و الفرقان هو المفصل بالنسبة الي ذلك الوقت حيث ما كان الفرقان ظاهراً و بالنسبة الي حال السائل حيث ما كان عارفاً لان القرآن باعتبار الاشخاص ذو حالات ثلث الاول انه متشابه كل كما قال تعالي الله نزل احسن الحديث كتاباً متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم الخ هذا بالنسبة الي الذين انكروا الولاية و اعرضوا عن الآخرة كما

--- صفحه ٥٣١ ---

اخبر الله سبحانه عنهم بقوله الحق و كلامه الصدق و اذا قرئت القرآن جعلنا بينك و بين الذين لا يؤمنون بالآخرة حججاً مستورا و جعلنا علي قلوبهم اكنة ان يفقهوه و في آذانهم و قرا فلا يفهمون منه شيئا لا ظاهراً و لا باطنا الثانية بعضه متشابه و بعضه مفصلة محكم كما قال تعالي منه آيات محكمات هن ام الكتاب و آخر متشابهات و هذا بالنسبة الي الذين خمدوا و انجمدوا و اقتصروا علي الظاهر و القشر كما اشار اليهم سبحانه في قوله مثلهم كمثل الذي استوقد ناراً كلما اضاءت ما حولهم مشوا فيه و اذا اظلم عليهم قاموا الخ الثالثة محكم كله و مفصل جله كما قال سبحانه تنزيل من الرحمن الرحيم كتاب فصلت آياته قرآناً عربياً لقوم يعلمون يعني جميع آياته لشأن افادة الجمع المضاف العموم و قوله تعالي كتاب احكمت آياته ثم فصلت من لدن حكيم خبير هذا بالنسبة الي الاشخاص الذين رقاوا الاحجاب و خرقوا الاسباب و وصلوا بمقام فصل الخطاب و ميزوا البيت من الباب و دخلوا البيوت من ابوابها كما قال تعالي ليس البران تاتوا البيوت من

ظهورها و لكن البر من اتقي و اتوا البيوت من ابوابها اصحاب التوسم و ارباب التفرس مواقع النور و بيت الظهور افمن جعلنا له نوراً يمضي به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها فقول الامام ٤ بالنسبة الي الحالة الثانية لا الاولي و لا الثالثة لان في الحالة الاولي كله مجمل و في الحالة الثالثة كله محكم مفصل فلا معني للتفريق فان كلامنا مع الذين يدعون مقام العارفين الكاملين و البالغين الواصلين و يحسبون انفسهم من اصحاب الرتبة الثالثة فيلزم ما قلنا و ورد ما ذكرنا من التكرار و العبث و الزيادة و نقصان في الفصاحة و البلاغة الا ان يقول اني عوام قشري فلا كلام معه و غفل عن قوله ٤ كما في آخر ارشاد المفيد معناه ان اصعب ما يكون علي الناس او العلماء في تعليم القرآن الجديد لانه يخال فيه التأليف هـ و التزديد مني و عن قوله ٤ كما في الينوع و البصائر و الاكمال و كتاب غيبة البحار و غيبة الشيخ الباب (ص) و غيرهما يأتي القائم بامر جديد و كتاب جديد و سنة جديدة و قضا جديد علي العرب شديد هـ اطلاق القائم علي غير مولانا الامام محمد بن الحسن (ع)

--- صفحه ٥٣٢ ---

كثير في الاخبار منها يقوم القائم بخراسان و قائم منا بجيلان و في قوله (ع) علي العرب شديد يعني لاهل العربية و القواعد المعروفة ايماء بان ذلك الكتاب علي خلاف ما عندهم من التأليف و هو مؤيد للحديث المقدم قد فهم من كان ذافهم سديد و القي السمع و هو شهيد سبحان الله
 عما يصفون و سلام علي المرسلين
 و الحمد لله رب العالمين

قد تم القسم الثالث و يليه القسم الرابع

ضمیمه

موارد اختلاف بین مندرجات کتاب ظهورالحق جلد سوم و کتاب تاریخ نبیل زرندی

محفل روحانی ملی بهائیان ایران بتاريخ ۱۹ شهر الجمال ۱۰۷
نمره ۴۵۰/۱ موافق با ۱۳۲۹ / ۲ / ۲۶

محافل مقدسه روحانیه شید الله ارکانها

صورت مرقومه شماره ۱۱۶۴۹ این محفل (محفل روحانی ملی بهائیان ایران) مورخه ۱۱ شهر الجلال سنه یکصد و هفتم تاریخ بدیع که خطاب به ناشر نفحات الله و مبلغ امر الله جناب فاضل مازندرانی علیه بهاء الله صادر گردیده و شرحی که جناب معظم له درین باب مرقوم داشته اند ذیلا درج متمنی است مندرجات آن را به اطلاع یاران عزیز محل خود برسانند تا هر کس دارای جلد سوم " کتاب ظهورالحق " می باشد به اصلاح و تعدیل موارد مزبوره اقدام نماید :

ناشر نفحات الله و خادم صمیمی امر الله جناب فاضل مازندرانی علی بهاء الله

همانطور که آن فاضل جلیل مسبوق و مستحضرند مولای توانا حضرت ولی امر الله ارواحنا لقدرته الفدا در توفیق منبع مبارک مورخ ۱۵ سپتمبر سنه ۱۹۳۲ راجع به مجلدات تاریخ " ظهورالحق " و انطباق آن با تاریخ نبیل این دستور را صادر فرموده اند قوله الاحلی :

" فرمودند که لجنه‌ئی مخصوص جهت رسیدگی و ترتیب و تطبیق تاریخ جناب فاضل مازندرانی با مندرجات تاریخ نبیل زرنندی من دون تعویق تعیین نمائید و در انجام این وظیفه سعی و اهتمام کامل بگمارید."

چنانکه آن نفس محترم مستحضرند برای اجرای دستور مطاع مقدس فوق اقدام لازم از طرف این محفل به عمل آمده و با آن جناب نیز درین باب مکاتبه و مخابره گردیده و اخیرا نیز اجرای منظور مزبور به عهده لجنه ملی نشریات امری محول گردیده و لجنه مزبوره در جلسات رسمی خویش جلد سوم کتاب " ظهورالحق " را با مندرجات تاریخ نبیل تطبیق و موارد ذیل را قابل تعدیل و اصلاح دانسته اند :

۱ _ صفحه ۱۶ ظهورالحق : و اما تفصیل بیان امکنه تاریخیه و محللهای توقف حضرت در تبریز نخست خانه محمد بیک چاپارچی واقع ... در صفحه ۱۸۷ تاریخ عربی نبیل مرقوم است که حضرت اعلی^۱ را محمد بیک چاپارچی در نزدیکی تبریز تسلیم مأمورین حاکم تبریز کردند که ولیعهد بود ...

۲ _ ایضا در صفحه ۱۷ ظهورالحق : ضرب و زجر آن مظلوم در حیاط بیرونی آن خانه بدست وی (شیخ الاسلام) واقع شد ... در صفحه ۲۹۰ عربی نبیل : قضیه ضرب و زجر را در نمازخانه شیخ الاسلام نوشته است و عکس نمازخانه هم در تاریخ نبیل عربی و انگلیسی هست در عربی صفه (۲۵۴) انگلیسی (۳۱۸)

۳ _ در آخر صفحه ۲۶ و اول صفحه ۲۷ ظهورالحق این عبارت مرقوم است : و جسد مشبک و مقطوع آن شهید (سلیمان خان) در محلی به خارج از خندق و دروازه قدیم شاهزاده عبدالعظیم طهران نخست تحت اطباق رمل و حصات مستور شده . اما در تاریخ نبیل عربی شهادت ایشان را در صفحه ۴۹۶ در امام زاده حسن قید نموده .

۴ _ از سطر ۱۱ تا ۱۶ صفحه ۳۰ ظهورالحق مخالف تاریخ نبیل است .

۵ _ در اوایل صفحه ۶۳ ملا مهدی خوئی جزو حروف حی شمرده شده در صورتیکه او از حروف حی نیست .

۶ _ در صفحه ۶۹ در اواخر صفحه نوشته شده : و اما تفصیل اوضاع محبس و قضیه ماکو و احوال علی خان را در بخش سابق آوردیم و ارتفاع نداء صریح قائمیت و تأسیس شریعت و صدور کتاب بیان فارسی و عربی در سجن ماکو وقوع یافت . انتهی ولی در تاریخ نبیل مذکور است که حضرت اعلی^۱ را وقتی که برای محاکمه به تبریز آوردند اول به جناب عظیم در بیرون دروازه تبریز و بعد در مجلس ولیعهد اظهار قائمیت فرمودند .

۷ _ در اواخر صفحه ۷۵ ظهورالحق مرقوم است که نوروز علی توفیق حضرت اعلی^۱ را از زنجان برای حاجی سلیمان خان برد و در تاریخ نبیل حامل توفیق ملا اسکندر است.

۸_ صفحه ۹۳ ظهور الحق نوشته نوشته است دختر محمد شاه را به ازدواج حضرت اعلیٰ در آرد و در صفحه ۱۶۷ نبیل عربی خواهر محمد شاه است .

۹_ در صفحه ۹۸ ظهورالحق مینویسد که میرزا محمد علی نهری فرزندی نداشت رجا کرده حسب الاشاره از سور مبارک خورد ولی از تاریخ نبیل اینطور برمیاید که میرزا ابراهیم از محضر مبارک رجا فرزند برای برادر خود میرزا محمد علی نمود در حالیکه میرزا محمد علی در آن مجلس حاضر نبود .

۱۰_ در صفحه ۱۰۴ سطر هفت و هشت ظهورالحق بطوریکه در همانجا تصریح شده اختلافی در عده شهدای اصفهانی موجود است .

۱۱_ در صفحه ۱۰۹ سطر ۱۰ ظهورالحق مدت اقامت اصحاب را در بدشت ده یوم نوشته و در تاریخ نبیل ۲۲ روز است .

۱۲_ در صفحه ۱۱۴ ظهورالحق از سطر ۱۶ به بعد مرقوم است که (نبیل زرنندی درین خصوص چنین نوشت که جناب ملاحسین بشرویه در عنفوان جوانی مجلس درس حاجی سید محمد باقر رشتی را در اصفهان معطل نمود و تا هفت روز در مسائل شیخ اجل احسانی با او گفتگو کرد تا او را مقرر و معترف ساخت) اما از تلخیص تاریخ نبیل از صفحات ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ چنین برمیاید که فقط دو روز جناب ملاحسین با حاجی سید محمد باقر محاوره فرموده و او را قانع کرده و روز سیم فتوی بر صحت اعتقادات طایفه شیخیه از او اخذ کرده است .

۱۳_ در صفحه ۱۱۶ ظهورالحق از سطر ۸ ببعده چنین برمیاید که برادر جناب ملاحسین در کربلا بوده اند و ایشان یعنی جناب باب الباب به تنهایی به کربلا مراجعت کرده اند ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۴۷ سطر ۸ مرقوم است که (اوقاتیکه جناب ملاحسین در سفر خراسان به وطن خویش بشرویه رفته بودند این دو نفر (میرزا محمد حسن برادرشان و میرزا محمد باقر خالوزاده شان) با ایشان همراه شدند .

۱۴_ در صفحه ۱۱۶ ظهورالحق از سطر ۱۹ تا سطر دویم صفحه ۱۲۰ آنچه از تاریخ معین السلطنه منقول از کتاب ابواب الهدی تألیف فاضل هشرودی در کیفیت ایمان حضرت باب الباب نقل شده شباهتی به تلخیص تاریخ نبیل که از سطر آخر صفحه ۴۸ شروع و در سطر ۱۹ صفحه ۵۵ تمام می شود ندارد باید اعلان کرد که سند تاریخ نبیل است و باین اقوال اعتمادی نیست .

۱۵_ در سطر ۱۰ صفحه ۱۲۰ ظهورالحق از تاریخ ملا جعفر واعظ قزوینی مرقوم است که جناب باب الباب به اصفهان رفتند و با جناب حاجی سید محمد باقر هفت ماه گفتگو کردند اما چنانچه قبلا معروض افتاد از صفحه ۲۳ الی ۲۶ تلخیص تاریخ نبیل مستفاد می گردد که فقط دو روز محاوره ما بین آن دو نفر بوده است .

۱۶_ از سطر اول صفحه ۱۲۷ تا سطر ۱۷ صفحه ۱۲۹ ظهورالحق از نوشته آقا سید ابوطالب بقیة السیف شه میرزادی در کیفیت سلوک و گفتار خسرو قادیکلانی و قتل او و سوارهایش نقل شده با مندرجات تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ششم صفحه ۳۳۷ شروع و در سطر هشتم صفحه ۳۵۵ ختم می شود اختلاف دارد .

۱۷_ در صفحه ۱۳۳ ظهورالحق از سطر ۱۲ تا سطر ۱۶ صفحه ۱۳۵ که از نوشته سید ابوطالب بقیة السیف در کیفیت شهادت حضرت باب الباب و اصحاب نقل شده با تلخیص تاریخ نبیل که از سطر سیم صفحه ۳۷۸ شروع و در سطر ۱۳ صفحه ۳۸۰ ختم می شود اختلاف دارد .

۱۸_ در صفحه ۱۴۳ ظهورالحق که شرح احوال جناب میرزا محمد حسن اخوی حضرت باب الباب نوشته شده در سطر ۷ و ۸ مرقوم است که (پس از شهادت باب الباب حضرت قدوس عمامه خضراء آن جناب را بر سر وی نهاد و سیف صارمش را بدو داد و منصب سرداری جند الهی را بوی سپرد) ولی در صفحه ۴۲۴ تلخیص تاریخ نبیل ضمن شرح احوال جناب میرزا محمد باقر قائنی معروف به هراتی در سطر ۱۳ نوشته شده که (ریاست لشکر بعد از ملاحسین از طرف جناب قدوس بایشان واگذار شد)

۱۹_ در صفحه ۱۴۸ ظهورالحق سطر ۱۷ تا سطر ۳ صفحه ۴۹ راجع به جناب مقدس و حضرت قدوس حکایتی نقل شده که حاصلش این است که اولاً تاجری آن دو نفر را مجبور کرد که چوبی بر دوش گرفتند تا هشتاد لنگه شکر را وزن کرد و ثانیاً چون ایشان را از شیراز بیرون کردند در سعدیه به زیارت حضرت اعلی^۱ که از حج بازگشته بودند فائز شدند و همگی به شهر آمدند و چند روز از نعمت لقا مرزوق بودند ولی از صفحه ۱۲۵ و ۱۲۶ تلخیص تاریخ نبیل مستفاد می شود که حضرت اعلی^۱ از بوشهر قدوس را به شیراز روانه کرده و فرمودند که در این دنیا دیگر من و تو ملاقات نخواهیم کرد و این فقره با تشرف بعدی جناب قدووس با حضرت اعلی^۱ در شیراز که در ظهورالحق نوشته شده منافات دارد و نیز در صفحه ۱۶۵ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۸ چنین مرقوم است که (سابقاً گفتیم که حسین خان حاکم فارس جناب قدوس و ملا صادق را پس از زجر بسیار و اذیت بی شمار از شیراز بیرون کرد جناب قدوس از ملا صادق مقدس برای تبلیغ امر و اعلاى کلمة الله به یزد مسافرت نمود) و این هم با معیت مقدس با جناب قدوس منافی است .

۲۰ _ در صفحه ۱۵۳ سطر ۱۵ ظهورالحق راجع به میرزا محمد حسن برادر جناب مقدس نوشته شده که (در ظلمت شب بدست سواران خسرو قادیکلای به شهادت رسید) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۳۳۴ از سطر ۴ تا اواخر صفحه ۳۳۵ مستفاد می شود که قتل ایشان و برخی دیگر از اصحاب در روز بوده است .

۲۱ _ در صفحه ۱۵۴ ظهورالحق سطر ۱۶ ضمن شرح احوال میرزا احمد از غندی مرقوم است که (ملا صادق مقدس از طرف کرمان وارد یزد شد) این فقره هم با صفحه ۱۷۴ سطر ۱۱ تاریخ نبیل و هم با صفحه ۱۵۱ سطر ۴ ظهورالحق اختلاف دارد زیرا جناب مقدس به موجب نوشته در دو کتاب اول به یزد و بعد به کرمان رفته اند .

۲۲ _ در صفحه ۱۷۸ ظهورالحق سطر ۱۱ راجع به جناب حجت مرقوم است که (بدین نوع صیثش را همه کس در همه جا شنید و از طهران از جانب شاهی خلعت و لقب حجت الاسلامی برایش رسید و لذا نزد اهالی به عنوان حجت معروف گردد) ولی در صفحه ۵۵۰ تلخیص تاریخ نبیل سطر اول چنین است که (یک روز جناب حجت با شاگردان خود مشغول صحبت بودند در این بین مشهدی احمد از شیراز مراجعت کرد و نامه سر به مهری از حضرت اعلی^۱ به حجت داد لوحی از حضرت اعلی^۱ بود که در ضمن آن ایشان را ملقب به حجت فرموده بودند . عبارت جناب نبیل هم به ظهور الحق اضافه شود .

۲۳ _ در صفحه ۱۸۱ ظهور الحق سطر ۲ راجع به واقعه زنجان مرقوم است که احباء الله نوزده سنگر داشته اند ولی در صفحه ۵۷۰ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ نوشته شده که (بیست و هشت سنگر در قلعه ساختند)

۲۴ _ در صفحه ۱۸۲ ظهور سطر ۲ نوشته شده که (شجاعت و شهادت دو خواهر که یکی شاه صنم ملقب به رستم علی بود زیب تاریخ محاربات مذکوره است) ولی در صفحه ۵۷۱ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۹ مرقوم است که (در ضمن زنهایی که در قلعه بودند زنی دهاتی مرسوم به زینب بود) تا اینکه در صفحه ۵۷۳ سطر ۶ نوشته شده که (بواسطه شجاعت و قوت قلبی که داشت زینب را رستم علی نام نهادند) اینجا اختلاف در اسم اصلی رستم علی است .

۲۵ _ در صفحه ۱۸۶ ظهور الحق سطر آخر ضمن بیان احوال آقا میر محمد علی مذکور است که (بالاخره در سن کهولت و آخر ایام حیات با برادرش آقا میر مهدی و سه پسرش آقا سید احمد و آقا سید ابوالقاسم و آقا میر ابوطالب به عزم اقامت عراق و مجاورت مشاهد متبر که ائمه اطهار به کربلا رفت و قریب سی نفر از تلامذه و مخلصینش نیز همسفر شدند و با برادر و پسران در کربلا سکنی گزید و چون در همان سنین ظهور حضرت باب الله الاعظم شد و علمای اصحاب در عراق برای نشر امر بدیع میدان وسیع بیان و عرفان و اقامه دلیل و برهان باز کرده ارائه آیات و شاعه بینات نمودند و لا سیما ملا علی بسطامی حسب الامر کتاب تفسیر سوره یوسف و صحیفه مکنونه به کربلا آورده با علماء مذاکره و مناظره کرد در سال ۱۲۶۲ با پسرش سید احمد و

بعضی دیگر از علما صحیفه و خطب و مناجات به واسطه ملا ولی الله آملی مطالعه و تلاوت نمود و چنان متأثر و منجذب شد که همی گریسته چنین گفت صاحب این کلمات از سرچشمه نوشید و بر هر مکلفی واجب است در طلبش برآید و من افسوس که عمرم به آخر رسید و مقرض پیری رشته سعی و حرکت را قطع نمود و از وصول به این سعادت محرومم آنگاه در حق فرزند ارشدش آقا سید احمد مذکور بشارت داد که درک ظهور نموده فائز به شهادت و سعادت موفور می گردد و دستها به بالا بر افراشته در باره وی دعا کرد که در این مدعاء بداء نشده وقوع و تحقق یابد و در آن شهر اخیره حیاتش همی به دوستان و آشنایان مژده حلول میقات ظهور موعود داد و موافق آنچه به هفت ماه قبل از وفاتش در عالم رؤیا دید پسران و دوستانش را به کوتاهی ایام باقیه عمرش آگاه نمود حتی یوم وفات خود را معین داشت و چنانچه گفته بود به سال ۱۲۶۳ ازین عالم درگذشت (ولی در صفحه ۴۰۹ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ مرقوم است که (میر محمد علی یکی از شاگردان جناب شیخ احمد احسائی بود نهایت ارادت را به شیخ داشت و از علماء معروف محسوب بود یک سال قبل از ظهور به کربلا عزیمت نمود سید احمد و میرزا ابوالقاسم پسران او نیز همراهش بودند ... باری میر محمد علی مقصودش این بود که به کربلا برود و دو پسر خود را به خدمت جناب سید کاظم بگمارد وقتیکه به کربلا رسیدند جناب سید کاظم صعود فرموده بودند میر محمد علی به جانب نجف عزیمت نمود در نجف خوابی دید که حضرت رسول علیه السلام به حضرت امیر المومنین علی علیه السلام فرمودند به میر محمد علی بگو که سید احمد و میر ابوالقاسم دو پسر او به حضور قائم موعود مشرف خواهند شد و در راه آن حضرت شهید خواهند گردید میر محمد علی از خواب بیدار شد و فرزندش سید احمد را طلب کرد و آنچه را در نظر داشت به او وصیت نمود و یک هفته بعد از این خواب وفات یافت) اختلاف اینجا اولاً _ در تاریخ ورود میر محمد علی به عتبات و ثانیاً در رفتن و اقامت گزیدن او در نجف است که در ظهور الحق ذکری از آن نیست و ثالثاً در عده پسرانش است که همراه خود برده زیرا در ظهور الحق سه پسر و در تلخیص تاریخ نبیل دو پسر ذکر کرده و رابعاً در ایمان اوست که در ظهور الحق نوشته شده آیات حضرت اعلیٰ^۱ به او رسید و مؤمن شد و از تاریخ نبیل بر می آید که او قبل از ارتفاع ندای آن حضرت وفات کرده و خامساً در رؤیای اوست که صاحب ظهور الحق هفت ماه قبل از وفات و نبیل یک هفته قبل از وفات تعیین نموده است باری مندرجات کتاب ظهور الحق مستند به نوشته آقا سید محمد رضاست که قسمتی از آن در حواشی صفحات ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ نقل شده است .

۲۶ _ در صفحه ۱۸۷ ظهور الحق سطر آخر نوشته شده که (عمر کربلائی ابومحمد نیز وفا نکرده قبل از ارتفاع صیت امر بدیع به جهان دیگر رفت) و نیز در صفحه ۱۸۸ ظهور الحق سطر ۴ راجع به برادرش کربلائی علی نوشته شده که (به تشویق و تأکید

کربلائی علی مذکور که در غایت ضعف پیری حیات داشت پسرش صفر علی با بستگانش بدانسو رفتند (یعنی به قلعه رفتند و چنان مؤمن و مخلص بود که بعداً چون خبر شهادت پسر جوان شنید به حمام رفته دست و پا و محاسن خضاب نموده گفت الحمدلله برای پسر عروسی کردم) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۴۱۰ سطر ۱۷ مرقوم است که (در سال ۱۲۶۱ هجری این دو برادر به مردم اعلان کردند که در این سال مردی موسوم به سید علی ظاهر می شود و با علم سیاه از خراسان به مازندران تشریف میاورد ... کربلائی ابو محمد کربلائی علی هر دو در بهار همان سال وفات یافتند) .

اختلاف این دو تاریخ یکی در این است که ظهور الحق می رساند که کربلائی ابو محمد قبل از سال ظهور وفات کرده و تلخیص تاریخ نبیل می فهماند که او تا بهار سال ۱۲۶۱ که یک سال بعد از ظهور است زنده بوده اختلاف دیگر در این است که صاحب ظهور الحق کربلائی علی را تا سال ۱۲۶۵ که جنگ در قلعه پایدار بوده زنده می داند و نبیل وفات او را با برادرش در سال ۱۲۶۱ ذکر نموده است ولی باز در جای دیگر از تلخیص تاریخ نبیل یعنی صفحه ۴۲۷ سطر ۱۷ نوشته شده که (کربلائی علی و کربلائی ابومحمد نتوانستند خود را به قلعه برسانند زیرا مریض بودند) و در اینجا دو موضوع مذکور از تلخیص تاریخ نبیل یعنی صفحه ۴۱۱ سطر ۹ و ۱۰ با صفحه ۴۲۷ طر ۱۷ و ۱۸ با یکدیگر اختلاف دارند .

۲۷ _ در صفحه ۱۹۵ ظهور الحق سطر ۲ مرقوم است که (آقا میرزا ابوطالب جناب باب را چون هدف گلوله شدند به مساعدت چند تن دیگر از اصحاب بقلعه برد) ولی در صفحه ۳۸۰ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۱ نوشته شده که (دو نفر جوان خراسانی از اصحاب باب الباب که یکی موسوم به قلی و دیگری موسوم به حسن بود پیش آمدند و جناب باب الباب را برداشته به قلعه بردند) و نیز در صفحه ۴۲۵ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۵ در ضمن ذکر اسامی شهدای قلعه مرقوم است : (دهم و یازدهم حسن و قلی این دو نفر بودند که با کمک اسکندر زنجانی بدن جناب ملاحسین را پس از گلوله خوردن به قلعه بردند)

۲۸ _ در صفحه ۲۲۵ ظهور الحق سطر ۱۹ در ضمن شرح احوال میرزا قربان علی بارفروشی و شرح شهادتش مرقوم گشته که (چون حضرت ذکر الله را سواران دولتی به قریه کلین رساندند در آنجا به زیارت فائز گشت) ولی در صفحه ۴۶۳ تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ۶ شرح احوال آن شهید مجید شروع و در سطر ۱۸ صفحه ۴۶۸ به پایان می رسد ذکری از تشرف او به محضر مبارک حضرت اعلیٰ نیست بلکه در اواخر صفحه ۴۶۵ از قول او نقل شده که (او یعنی حضرت اعلیٰ هزاران نفر مثل مرا که به حضورش مشرف نشده اند مورد تأثیر خود قرار داده) و نیز در محاوراتی که ما بین آن شهید سعید و امیر کبیر در دو کتاب وارد شده اختلاف است .

۲۹_ در صفحه ۲۴۴ ظهور الحق سطر ۸ مرقوم است که (دیگر شیخ سلطان کربلایی آباء و اسلافش از علماء و مشایخ کربلا و خود از تلامذه جانفشان سید رشتی بود و به واسطه ملا علی بسطامی مطلع و منجذب به ظهور حضرت باب گردید) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۲۵۴ سطر ۸ چنین است که (از جمله نفوسیکه حضرت طاهره در کربلا تبلیغ فرمود شیخ سلطان کربلایی بود) اختلاف اینجا در این است که صاحب ظهور الحق واسطه ایمان شیخ سلطان را جناب ملا علی بسطامی شمرده و نبیل مبلغ شیخ سلطان را حضرت طاهره ذکر کرده. بیان تاریخ نبیل اضافه شود.

۳۰_ در صفحه ۲۵۹ ظهور الحق سطر آخر در ضمن شرح احوال شیخ محمد شبل نوشته شده است که (با فرزند رشید خود آقا محمد مصطفی در موکب آن جناب و اصحابش مجددا قدم ببلاد ایران گذاشته تا قزوین مهابی اعانت و نصرت شد و از آنجا به بغداد دعوت کرد) ولی در تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۲۵۶ سطر ۹ مرقوم است که (حضرت طاهره در همدان بود که جمعی از قزوین از طرف پدرش حاجی ملا صالح برای پیشبازی او آمدند و مقدم او را تهنیت گفتند و از او درخواست نمودند که هر چه زودتر به قزوین برود و مدتی را در آنجا اقامت فرماید حضرت طاهره پس از تأمل گفتار آنان را قبول کرد و جمعی از همراهان خود را از قبیل شیخ سلطان و شیخ محمد شبل پسر کوچکش محمد مصطفی عابد و پسرش ناصر که بعدا به حاجی عباس معروف شد همه را فرمود به عراق عرب مراجعت کنند و جمعی را اجازه داد که با او باشند مانند شیخ صالح عرب و ملا ابراهیم گلپایگانی ... و میرزا محمد علی حرف حی که شوهر خواهر طاهره بود و داماد طاهره سید عبدالهادی این دو نفر از کربلا تا قزوین با حضرت طاهره بودند) اختلاف اینجا در این است که در ظهور الحق مرقوم است که شیخ محمد شبل و آقا محمد مصطفی با جناب طاهره تا قزوین همراه بودند و نبیل می نویسد که آن دو نفر با سایر اصحابی که اسم برده است از همدان به عراق عرب مراجعت نمودند.

۳۱_ در صفحه ۲۶۱ ظهور الحق سطر ۳ مرقوم است که (دیگر از مشاهیر بایه عراق شیخ صالح کریمی به واسطه جناب بسطامی ایمان به امر بدیع آورده از اصحاب خاص و فدائیان با اخلاص قره العین شد) ولی در صفحه ۲۵۴ سطر ۲ تلخیص تاریخ نبیل مسطور است که (از جمله نفوسیکه در کربلا به واسطه جناب طاهره بامر مبارک مؤمن شد جناب شیخ صالح بود) در اینجا اختلاف راجع به مبلغ جناب شیخ صالح کریمی است که در ظهور الحق جناب بسطامی و در تاریخ نبیل جناب طاهره ذکر شده.

۳۲_ در صفحه ۳۶۹ ظهور الحق سطر ۱۷ راجع به ملا عبدالکریم قزوینی مسطور که (به واسطه ملا تقی شیخی قزوینی در سلک علماء شیخیه منسلک گشت) ولی در صفحه ۱۴۹ تلخیص تاریخ نبیل چهار سطر به آخر مانده مشعر است که ایشان به واسطه حاج الله وردی پدر آقا محمد جواد فرهادی معرفت به حال جناب سید پیدا کرده و به محضرش شتافته اند .

۳۳_ در صفحه ۳۸۶ ظهور الحق سطر ۶ (مسطور است که) در بخش سابق ضمن اوضاع قلعه مازندران نوشتیم که پنج تن از مؤمنین قزوین در قلعه طبرسی مازندران به شهادت رسیدند ولی در صفحه ۴۳۱ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۹ تا سطر ۶ صفحه ۴۳۲ از شهدای قزوین شش نفر شمرده شده .

۳۴_ در صفحه ۴۵۴ ظهور الحق سطر ۱۳ راجع باحوال سید بصیر هندی مسطور است که (طولی نکشید که در بمبئی از شیخ سعید مذکور خبر ظهور باب مدینه علم و معرفت و واسطه قریت الهیه شنیده و بی درنگ به ایران بازگشت و چون حضرت باب اعظم به سفر مکه رفت لاجرم بدانسو شتافت و در مسجد الحرام به فیض لقا فائز گردید و حلقه اخلاص و ارادت کامله به گوش و پس از آن به عزم شیراز رفت و ایامی رسید که حضرت مهاجرت کردند لاجرم بنا بر سیر و هدایت نهاد و در بلاد و معمورات همی سفر کرد) ولی در صفحه ۶۱۹ تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۱ مرقوم است که (شیخ سعید هندی که از حروف حی بود به امر مبارک به هندوستان مسافرت نمود و چون به شهر مولتان رسید سید بصیر هندی که مردی دانشمند بود ندای ظهور جدید را از وی شنید و بدالالت فطرت اصلیه به امر مبارک مؤمن شد ... اول قدمی که برداشت این بود که به شیراز عزیمت کرد و با آنکه نابینا بود تحمل صدمات نمود و چون ه شیراز رسید دانست که حضرت اعلی^۱ به امر شاه در کوه آذربایجان محبوس است فوراً از شیراز به طهران و از آنجا به نور سفر کرد و به ملاقات حضرت بهاءالله فائز گردید این ملاقات تلافی مافات کرد) در اینجا ما بین دو تاریخ اختلاف است اول اینکه در ظهور الحق مذکور است که در بمبئی خبر ظهور به سید بصیر رسیده و در تاریخ نبیل در مولتان قید شده دویم آنکه در ظهور الحق مذکور است که پس از ایمان به ایران و از آنجا به مکه رفت و به شرف لقای حضرت اعلی^۱ نائل شد و در تاریخ نبیل مرقوم است که از شیراز به طهران و نوررفت و به زیارت جمال قدم فائز گردید.

۳۵_ در حاشیه ۱۲۴ ظهور الحق نقل از وقایع المیمیه آقا سید حسین مهجور زواره راجع به حرکت جناب باب الباب به سوی مازندران چنین است که (خروج ملاحسین را با جمعیت اصحاب از مشهد یوم ۱۹ شعبان ۱۲۶۴ و ورود کربلائی اصغر بناء قائینی با توقیعی از حضرت قدوس و عمامه خضراء و نام سید علی را در قریه مزینان و ورود کربلائی قبر علی را با توقیعی دیگر و با لقب سلطان منصور و فرمان ورود به بارفروش بعد از حرکتشان از منزل فولاد محله نوشته) ولی در صفحه ۳۱۶

تلخیص تاریخ نبیل سطر ۱۴ چنین است که (جناب ملا حسین هنوز در مشهد بودند که شخصی از جانب حضرت باب به مشهد وارد شد و عمامه حضرت باب را که مخصوص جناب ملا حسین عنایت فرموده بودند به ایشان داد و گفت حضرت اعلیٰ به شما فرمودند که این عمامه سبز را بر سر خود بگذارید و رایت سیاه را در مقابل و پیشاپیش موکب خود برافراشته برای مساعدت و همراهی با جناب قدوس به جزیره الخضراء توجه کنید و از این به بعد بنام جدید سید علی خوانده خواهید شد جناب ملا حسین چون پیام مبارک را از آن قاصد امین شنید به فوریت امر مبارک را انجام داد و یک فرسخ از شهر دور شده عمامه حضرت اعلیٰ را بر سر گذاشت و علم سیاه را برافراشت ... وقوع این مطلب مهم تاریخی در روز نوزدهم شعبان سال هزار و دویست و شصت و چهار هجری بود) اختلاف اولاً در این است که در ظهورالحق نوشته شده که دو نفر دو توفیق از حضرت قدوس آوردند و در تاریخ نبیل نامی از توفیق نیست بلکه ذکر پیغام شده است آن هم از حضرت اعلیٰ _ ثانیاً در ظهور الحق از سیاق کلام پیداست که فرستادن عمامه خضراء هم به جناب قدوس نسبت داده شده در صورتیکه در تاریخ نبیل فرستادن عمامه را از جانب حضرت اعلیٰ می نویسد ثالثاً در ظهور الحق ورود عمامه در میزبان ذکر شده و در تاریخ نبیل در شهر مشهد .

۳۶ _ در ذیل صفحه ۲۳۴ ظهور الحق اشعاری از مثنوی ذبیح کاشانی نقل شده که در بیست چهارم آن شیخ ابوتراب اشتهااردی را از حروف حی قلمداد کرده و حال آنکه بنا به مندرجات تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۶۹ که اسامی حروف حی در آن ذکر شد شیخ ابوتراب جزء آنها نیست .

۳۷ _ در هامش صفحه ۴۶۶ ظهور الحق منقول از نوشته ملا عبدالرحیم قزوینی در کیفیت ایمان جناب سید یحیی دارابی حکایتی است که با مندرجات تلخیص تاریخ نبیل که از سطر ۱۵ صفحه ۱۵۵ شروع و در سطر ۲ صفحه ۱۶۱ ختم می شود اختلاف دارد . اگر اختلاف دارد اصلاح شود .

اگر خود آن جناب موارد مزبوره را اصلاح و شرحی خطاب به دارندگان کتاب مرقوم خواهند فرمود که به همان قرار گفتار کنند فیها المطلوب و الا مرقوم فرمایند تا این محفل موضوع را به احباء ابلاغ نماید متمنی است نظر خود را سریعاً به آن محفل مرقوم دارند تا این موضع هر چه زودتر انجام پذیرد . انتهى

صورت مرقومه جناب فاضل مازندرانی علیه بهاءالله

این اصغر و احقر منتسبین به سده سنیه الهیه معروف به فاضل مازندرانی که به اولی بایستی شرط قبول هر عمل و خدمتی را رضاء مولی العالمین و انطباق با دستور محفل روحانی بداند از عموم اهل بها که نسخه از مجلد سوم تاریخ مسلسل ظهور الحق

را مالک اند استدعا دارم که مواد ۳۷ گانه مسطورۀ در رقیمه مطاعه محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران زاد الله تأییداتهم را هر یک در محلش از کتاب مذکور نگه دارند و در موقع قرائت با مطالعه به نظر گیرند و اگر هم بخواهند ورقه جداگانه نقل از کتاب تاریخ نبیل زرنندی به آن مورد از کتاب الحاق نمایند و یا در هامش صفحه بنگارند که در تاریخ نبیل زرنندی چنین مسطور است و هو الحق و الصواب بسیار مناسب و بجا می باشد تا در موقع طبع دیگر اگر خدا خواست و تقدیر با تدبیر موافق شد به نوعی مناسب اصلاح گردد . انتهى

مزید تأییدتان را سائلیم

منشی محفل علی اکبر فروتن